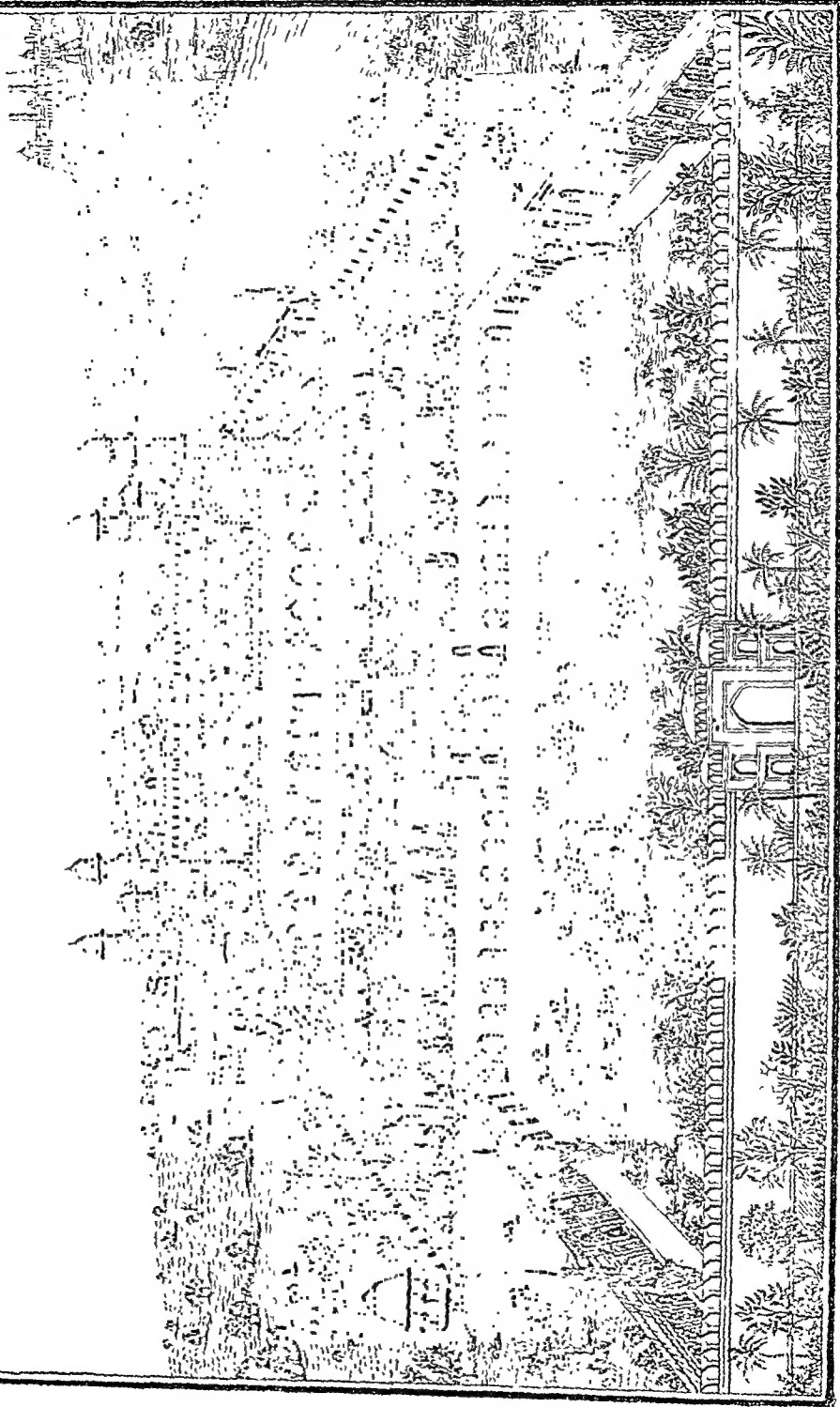


نقشه مقبره حبیب النبی باو شاه واقع سواد لاهور



احلاص شتافته دولت رمین موس در نادت و بیهشش در خور حوش گذراندیده سعادت  
 دارند اندر حش و شهشاه در نادل آن برگردیده حوش را مانواع و اقسام مراحم و بوارش  
 سروراری کشیده خلعت با ده‌دگی لعل قطعی که سه هزار روپیه قیمت داشت  
 و شهشیر مرصع و حنجر مرصع و قل حمامه با رحوت نفرة و اسب خاصه با رن طلا  
 عبادت فرمودند و مختار حاگیر او را بدستور ساق مقدر داشتند و برگذار کول ماندند  
 حش و ن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر اند پیوند آراستگی نادت و بتازیم  
 هفتدهم حمادی الاولی ساحت دارالفرکت احبیر از عمار موکب منصور محمود بهشت  
 رین کردند و نائین حد برگوار حونس پیاده بر نارت روضه معروزه مدرسه شتافته ادا  
 رنارت بتقدیم رسانیدند و باقسام حیرات مدرات برداشتند و مسجد عالی از سنگ  
 مرمر طرح انگنده به نادل چانگدست مقدر فرمودند که در اندک انام حش انجام  
 کشند و بخواهش سید سالر مهاتخال حانانان موده احبیر و برگذات آن دولتی  
 سناگیر او مرحمت فرموده عازم دارالکلاه گردیدند و در اندک راه حانانم و مطهر حان  
 معموری و بهادر حان اورنگ و راحه حیسنگه و الی زای سنگدل و راحه بهارت سنگدل  
 و سید بهوه گازی و بسیاری از بدهای بتقدیم شوق و احلاص شتافته سعادت رمین موس  
 در نادت و شمس پشکسده نعت و ششم حمادی الاولی موکب ملک شکوه در ظاهر  
 دارالکلاه انکمرآناد به ناع نور حهان مغول اقبال آراینی فرمود قاسم حان حاکم شهر  
 سعادت رمین موس حش احلاص نورانی ساحت صناع آن که پشکسده بود همدن  
 نعت و دولت میل سوار داخل شده حش حرمی در بر رمین و نعار رسته نامن اهل  
 حاجت را مالا مال مراد ساختند \*

## جلوس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمدت مایوس بر اورنگ خلافت و جهانداری روز در شده نعت  
 و هفتم حمادی الاخری بود در دولخانه انام شاهزادگی برول سعادت فرمودند مذمت  
 ده روز دران سر مغول کامرانی مقام فرمودند و نصاب مدکور سوار سده دولت و اقبال  
 داخل قلعه مبارک شده در دولخانه خاص و عازم حوزر سلطنت محلوس الشرب اسه ن  
 پانه گردانند و خطه و سکه انعام نامی و نقشب گرامی حوش رست و نعت کشند  
 و طعراست عرای انوالمطر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان ناکشه  
 عاری بر مباشرت دولت نعت شد و حهان پیر از سر و حوان گردید و حهان را سرمانه  
 امی و امین بدست امداد \*

## تمت بالخیر

فرموده در ظاهر قصد سبزه که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت از انبی داشتند و در ان مقام دلکشا جشن وزن قمری از عمر اید پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان بامیه که از یکتایان و جوانان چیده رزم آزما بود بادواک سعادت زمین بوس فریق عزت برادر اخت و منصب او چهار هزار و سه هزار سوار مقرر گشت و در پنجش از عرض داشت شیر خان معروض گردید که از نوشته ساهوکاران گجرت و بعضی از آنها در لاهور اند معلوم شد که آصفخان و دیگر دولتشواهان که در بخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شتافته بودند در حوالی لاهور با فوج او در جنگ رایت نصرت برادر اختند و شهریار در قلعه لاهور متحصن گشته در معنی بزدان در آمد خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیفخان شتافته بود چون بسوای احمد اباد پیوست شیر خان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه گشت و حضرت شاهجهان بشفاعت نواب فلک احتجاب جرایم او را بغفور مقرر داشته از قید آزاد ساختند و شیر خان از ضبط و نسق شهر از خاطر پرور اخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمول اباد بسعادت زمین بوس کام رواه مراد گردیدند و چون تالاب کانگریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقعست محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز دران مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شیر خان را به منصب پنج هزار و ذات و سوار و صوبه داری ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی ترخانرا بمذصب چهار هزار و دو هزار سوار و ایالت ملک پنه سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خانرا که از معتمدان محرمان جان نثار بود نزد آصف خان به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت که درین هنگام که اسمان آشوب طلب و زمینی فتنه جوست اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرایی عدم ساخته دولتشواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بتملاج و موادید قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست دوم شهر جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت هجری باتفاق دولتشواهان در ایوان دولتشاه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب گرامی بادشاه بلند اقبال مسند ارات تخت سلطنت و اجلال رونق و بها پذیرفت و داور بخش را که دولتشواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهارشنبه بشت و پنجم ماه مذکور او را با کرشانیت برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره محروم و غنا ساختند و گلشن عسکری را از خس و خاشاک و جود شان پرور اختند و بزین وقت مرکب اقبال بسدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی نا پدرش رانا امر سنگه بانراک سعادت آستان بوس مفتخر و مبداهشی گشته بود بزرگ

حاصل نماید چون هنگام زوال و انام نکال او بزنگ رسیده بود راه صوف از دست داده ناند سپاه باطل حور را برگشته ناند ملاکت ساخت با نظام الملک موافق مطلب حوش عفو و مودت میان او و صوگند معظ صوگند گردانید و معر کرب حدیچه سدی روم بدرگشته که ملک بالاگرفت با ناعله احمد مکره تصرف و بار گذاشت و درینکار سعی نفع نه در چنانچه تمام ملک بالاگرفت سوائه احمد نکر بدصرف نظام الملک رست باحمله چون حاجیهان قصد وصال داشت و ازاده باطل با حور محرم ساخته بود تحت چندی ملکی را مدت راگان معدوم و گذشت که شاند در وقت بد هربا رسید معان النجاش برنای روهده که نقش از واده حصر حدت منای از حدت حصه شاهیانی حرم سعاد آیدنا نموده بچاند رکه داخل ولاست نظام الملک است زنده ناکام و کار سر می برد آمده بحاجیهان ملکی گشت و محک سلسه فیده وصال شد اما فصل دیوان صوفه دکی که بردش توان شهریار بود بدشاهیان اخلاص و بدشت و بهای روح بآن اعلان برگشته تحت خاطر نماند نمو باحمله جان نثار جان که مرمان گندی مطاع بجهت اسماعیل حاجیهان او را آنکه عرصه داشت در حوال مرمان دلمی نماند بے بدل مقصود و حصص معانی از روی مرمود الفصه حاجیهان مردان حور را تا سکن در دولانی و جمعی از بدهای نانشاهی که نظام دم از موافق او می زدند و حور را از شر او مصطفی می نمودند مثل راحه گیسو و اده حدسنگ و عرو نماند آمده اکثر منزل و لا مال را مقصود شد و مقصود باطنی و فیده برداری حور را بر عالمیان ظاهر ساخت و هم مری می برگشته بفرهاندوز رست چون صوگند گنهان شکوه بعد حد ملک گجرات زانای امدال و امر داشت عرصه داشت ناهر جان که بخطاب شجرانی سربرداری در سب مدنی برافزار اخلاص و دولخواهی حوس و ازادهای باطل سند جان که درانوقت صوفه رار احمد آب بود رسند و چون سبب جان در انام حجاب حصر حدت مکانی بسبب نه بدهای شاهیهان مقصد گنهانها شده بود از گردنهای حوش حور و نه اسی عظم داشت رسدن عرصه داشت شجر جان مقصد و اندمعی گشت نهاد شجر جان اده احمر حسره استعمال و امدوار ساخته بصاحب مریگی گجرات سرگرم خدمت گردیده بزمان شد که شهر احمد آنا را مقصود شده حواله معتمد جان حور نماید و سنجیان را طریقه بدگاه و الا حصه سار در دیقوت سنجیان بقای معتمد داشت و چون همده و نای دوات مدسی العاق ملک احتیاج ممدار الزمانی در حواله نکاح سنجیان بود و نملکه جهان بهمشتره حوش بهاس محبت و دل نگرانی ظاهر بمساحت مراعات حافظ انسان بر دمت همت و مروت حصر شاهیهان لازم و ملحکم بود لاحرم خدمت بسنجیان دستوری یافت که باحمد آباد شفا داده سبب جان را نظر بقدر محصور بود و نگاه در آن که آمدن جان بدهای حور و صوگند مقصود از گردن نماند بدهای حور



## تاخورد فلک از پرده چه آرد بیدون

فاکاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی می‌رساند و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را نهانچیده و برآمد کار خویش فهمیده برهنه‌دونی ادبار عطف عنان نموده بقلعه در آمد روز دیگر امرا آمده متصل بمحصار شهر بر سمت باغ مهندي قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادتشان بقلعه در آمده در صحن دولتخانه بادشاهی توقف گزید و صباح آن امرای عظام بدریون از یک رفته داور بخش را سرور آرای ادبار ساختند و شهریار در سوای حضرت جنت مکانی رفته در گنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجده سرا که از مسلمان و معتمدان حرمسرای اقبال بود او را بیدون آورده باله ورد بخش سپرد و فوطه از کمرش کشوده هر دو دستش با یکدیگر پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تعلیم در جاهاییکه قرار یافته بود مسجوس داشتند و بعد از دروزر مکتول ساخته در زاویه ادبار بسال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و آصفخان عرضداشت مشقتل بر نوبت فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان ارسال نموده التماس نمود که موکب گیهای شکوه بر جناح استعجال شنایده جهان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن بنارسی بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به محقق سرپر خلافت رقمزده کلک بیان میگردد بالجملة بنارسی در عرض بهشت روز از مقام چکرعنی که مژولیدست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری بتیبر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمزول مهابتخان که در همان چند روز بشرف ققبیل بساط بوس اقبال سرلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت و او چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده خیر بدریون فرستاد آنحضرت از استقبال برآمدند بنارسی زمینی بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر آصفخانرا بنظر همایون در آورد و حدوث اینصداشته دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان که در انوقت در رکاب سعادت بودند روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمحقق سرپر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عفوان مشتملبر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه اکبر آباد مصحوب امان‌الله و بایزید که از گرمروان شاهراه اخلاص بودند به آصفخان ارسالداشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود بانرمان عالیخان مستوفی بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در انوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنوبه عواطف گوناگون محتمل ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف

بودند چون میدانستند که اصحاب کجاست استقامت و استقامت در استقامت  
 این توطئه را انگیخته داور محش را سلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند  
 قربانی کرده همه باصحاب موافقت و مقابعت نموده آنچه می گفت میکردند و تابع  
 رماحی او بودند و در حوائی بهر حلقه بنام داور محش خوانده روانه لاهور شدند  
 و چون پیوسته از صادق خان باصحاب اثری اخلاص و اتفاق بدست حضرت شاهجهان  
 ظاهر میشد در بدو وقت حوب و هراس عظیم بخاطر حق شناس او راه یافت بخدمت  
 اصحاب ملتجی گشته در اصلاح افکار استعداد حسنت و شفیق حمت تقصیر خود  
 درخواست نمود آن مدار السلطنت شاهزادهای عالیقدر را که از نور محل گرفته بود  
 باز حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندر خفته ادراک ابتدای را شمع حرام  
 حواش ساز و همشده اصحاب که در عقد ازدواج صادقان بود پرسیاری شاهزادهها را  
 سعادت حاکم دانسته پیوسته بخدمت برگزیده فرق مبارک ایشان میگشت و اصحاب چون  
 از همشده خود دور حایل بنگم مطمئن خاطر نمود نظر بداد داشته احتیاط می نمود که  
 هیچکس نزد ایشان امد و رفت نه نماید بیگم درمی اندیشه و تدبیر که شه یار سر بر آرای  
 سلطنت گردد و آن سر گشته روزگار در لاهور حفر واقع حضرت حمت اشیانی را شدید  
 تشویش بر و فتنه پردازی آن کوتاه اندیش خود بنام همسایه سلطنت نامور ساخته  
 دست تصرف بخوانی و سایر کار حاجات نادر شاه را کرده هر کس را هر چه خواست  
 داده بهرام آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمع کار حاجات بیوتات را از خوانده و  
 فلیحاده و قورخانه و عید که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد و سه  
 لک زنده بقتل بمقتصدان قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرا  
 بالنسبت سر شاهزاده دادال را که بعد از واقعه انحصرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده  
 بود بحال خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید عامل اران که کار فرمایان مصا و قدر  
 در سنده دولت صاحب دولتی خدمت گذارند که ملاطفت والا شکوه ناشیه اطاعت و  
 فرمان برداری او را بپدرانه دوش معافیت و مناهات خواهند ساخت و ملک شاهزاده  
 بر سر دست دارد که باوجود او صغوه و گنجشک را چه حد و ناز که در هوای همت  
 مال هوس نوبند کشتو قطره را بدر بدمت دادن آب خود برین است و از انطرف  
 اصحاب او را پیش را بر میل سوار کرده و خود بر میایی دیگر بشقه بر بصره کارزار آورده  
 در عدل قرار گرفت و حواحه ابوالحسن و محتلم خان و اله وردیخان و سادات تازه در  
 هر اول کار طلب گشدد و شرح حواحه باپسرن دادال در القمش مقرر شد و از آن  
 بالنسبت از امر در بر معاری پانی همت امشده صادق خان و شاه موار خان و معتمد خان  
 در چار معار مقرر گشتند و در سه گروهی شهر نایبی مرقعی اتفق امداد در حمل اول انظام  
 امواج او ارم گسیخت و نوکرای که سارگی مراهم آورده در برابر امرای قدیمی اس  
 دولت اند پیوسته مرستاده بود هر کدام مرهی شفاقت در بدو وقت شهریار برگشته روزگار  
 نادره قرار سوار قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار دیدگی تقدیر داشت

و آهو بر پرچه سنگی جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان براند بمجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست بران انداخت که خود را تواند نگاهداشت قضا را بوته کنده شد و از اینجا معلق زنان بحال تباہ بر زمین افتاد افتادن همان و جان دادن همان از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکرر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویا ملک الموت باینصورت متجلی شده بنظر آنحضرت در آمده بود ازان ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیم کله بپهنه و از پهنه براچور تشریف آوردند و بدستور معهود یکپهرا از روز مانده کوچ فرمودند و در اثنای راه بیاله خواستند و همینکه بر لب نهادند گوارا نشد و طبیعت بر گشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بر همین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الهی سال بهشت و دوم از جلاوس اشرف همای روح آنحضرت از اشیانه خاک پرواز نموده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکند در سن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سذوح اینواقعه دلخراش و وقوع اینکائنات جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند

### جلاوس داور بخش بر اورنگ سلطنت

در بنوقت اصفه خاں که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خاں همدستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوبت سلطنت موهوم شیون کام ساخت لیکن او اینکوف را باور نمیداشت تا آنکه بسوگند مغلط تسلی بخش خاطر اشفته او شدند انگاه اصفهان و ارادتخان سوار ساخته و چتر بر سرش گرفته روانه منزل پیش شدند و نور جهان بیگم هر چند کسان بطالب برادر فرستاد عذرها گرفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعل جنت مکان را پیش انداخته با شاهزادهای عالی مقدار بر فیل نشسته از پی شقاوت و اصفهان بنارسی نام هندوستان را بدآچوکي بخندمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آنحضرت را بقرقر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه انشب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنر نزول فرمودند و از اینجا به تبهیز و تکفین پرداخته نعل آنحضرت را مصحوب مقصود خاں و دیگر بندگان روانه لاهور ساختند بروز جمعه در انطرف آب لاهور در باغیکه نور جهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند باجمله امراء عظام و سایر بندگان که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور

نمودند و مقرر گشت که هر سال پدم لک روپیه رسوم پیشکش شاهنشاهی و پدم لک روپیه مصیعه پیشکش مدغم که مجموع ده لک روپیه باشد متحرانه عامه داخل سارد درمی هنگام ادو سعید بدیه اعتماد الدوله حکومت پنده مرق عرت بر امر ارحمت و بهادر جان اورنگ حکومت اله آباد از تعیر جهانگیر قلچان خلعت خاص پوشیده ندان صورت شدادت و سرکار کالپی سکاگیر مختتم جان مقرر شد ذکر اس واقعه دلدور و شرح اس حادثه حکم سورا ریان سخی آمرس و گوش دانش گری برتاند آنرا که دیده جهان بین بر حسی صورت و قبول سرب آن حاقان والا شوکت افتاده داد که سپهر شعله باز چه ناحقه و روزگار جهان گذار چه پرداخته

دشمنی چو سرنگه شاهنشاهی \* گرفتگی جهان مر ظل الهی

ورزند امرو تخت نو \* گرم و رحیم و حواس تخت نو

با جمله درمی مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا بدو دست و ار عایت ضعف و رنوبی بدوسته بر نالکی ششقه بعیر و سوازی حود را معمول میداشتند روزی در دو وضع شدت کسید و آثار یاس و ارتجال بروحانات احوال پرتو افگند و حرفه ای که بود نا امیددی از اس می آمد بی اختیار بر ریان حار پی شد شورش عظیم در مردم افتاده برستاران بساط و را بعانت مصطرب ساخت لیکن چو روز پنجم از حیات مستغاربائی بود در اس مرتبه حکم گذشت و بعد از چند روز اشتها معقود گشت و طبیعت ار امیون که مصاحب چهل ساله بود ده ب گرد بعد از چند پیاله شراب انگوری بپیرس دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد در بدو وقت شهر یار بدشتادان مرض دوالقلمب امرویی حود رحمت و موی سرب و انرو و مژه تمام افتاد هر چند اطباء مداوا و علاج پرداختند اثری بران مبرنس نگشت بداران حجلت رده القلماس نمود که بیشتر دلاهور رفته روز پنجم بمعالجه و مداوا پرداخت و حکم اشرف روانه لاهور شد و داور کش پسر خسرو که نظردند داشت و نور جهان بیگم بصحت نظام کار آن برگشته روزگار و شرائط حرم و احتیاط بار حواله نموده بود که مقصد دار انتماس نمود که بدنگری حواله شود از گرمته حواله ارادتنان نمودند و مقارن آن حضرت شاهنشاهی قماشائی میبوی وون واحول و ویراک بهصت فرمودند در آئینای سرب حاندران جان پسر مهلتان از بدنگاله آمده دولت مصاطبوس در باقت و بکر تحیر میل خوش بسب پیشکش کرد و سید جمعه که از خدمت شاهنشاهی تعالیف نموده بود بملامت اشرف بدوست و مقارن انجبال زیبات عریضت بصوب دارالسلطنت لاهور ارتعاع یافت و در مقام بدر کله مصاطب شکار پرداختند کیفیت اس شکار مکرر در اوراق گذشته نگ شده کلک بدابع رقم گشقه کوهیست بعانت بلند و در ته کوه دشیم گاه بصحت بددوق اندازی ترتیب یافته چو میمداران آهوا را رانده بر تپعه کوه برمی آوردند و بنظر اشرف در می آند بددوق را سراسر است ساحته می اندازند و همیکنه ماهو رسید از فرار کوه جدا شده معلق ریان آمده برمی رمی می افتد و بی تلافی عذیب نمودی میکند و سرب شکار بصت در بدو وقت یکی از پیداهای انور نوم آهوا را رانده آورد

در پیوست و در اثنای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتویی راج زخمی شده در میدان افتاد خانجیهاں در پسر خود را بکشتن داده خود نیم جانی از آن مهلکه برآورده بجانب دکن شتافت و ب نظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد و مقارن اینحال نهضت مرکب جهانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتشانه برهانپور بذات جهان از رونق و بها پذیرفت و اعظم خاں که در دولت جهانگیری خطاب ارادتخان داشت با عساکر ظفر اثر بیجهت استیصال او ببالا گهاٹ تعیین شد و افواج قاهره بادشاهی را مکرر با خانجیهاں اتفاق مبارزت افتاد و هربار آثار تسلط و غلبه از بدنه‌ای درگاه بظهور رسید لیکن دفعه آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار بجانب ممالک شرقی که مساکن افغانه است معطوف ساخت خاقان گیتی ستان عبدالله خاں بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفر و معتمد خاں کوکه و رشید خاں و چندی دیگر از امرا همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سنده که بسمت کروهی اله آباد واقع است به آن بیسعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پادشاهت افشوده بجنگ پرداخت و با دو پسر و چندی از منتسبان بقتل رسید و خاں بهادر فیروز جنگ سر بیمغزو را بدرگاه والا فرستاد بداریخ بست و یکم اسفندار مذ در ساعت مسعود نهضت ربابات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلیپدر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراری است نه با اختیار و چون هوا گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگاری بود لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه بر خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر می‌رسانیدند و خوبیه‌ای کشمیر را دریافته و استیفاے لذات آن رشک بهشت نموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف میدادند پیش ازین پسند روز به عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه انعام فرموده بودند درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند \*

## جشن بست و دریمین نوروز از جلوس همایون



روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار و سی و شش هجری آفتاب جهانتاب بدرج حمل شرف تحویل فرمود و سال بست و دریم از جلوس والا آغاز شد و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیرکنان و شکار انگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خاں حاکم بنگاله غریب بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته در بنولا فدائی خاں را بحکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهازری ذات و سوار و خلعت فاخوه و اسب عراقی ابلق فرستاده فرمانروای ایران عنایت فرموده بدانصوب رخصت

## رباعی

ز بهار رحمت ارپه دل نوری \* نهوده ده آرزوی دل در گرو

گفتم سحری و بار هم منگوم \* حواشکاری همسره کاهس در

چون راحه امر سنگه رمیدار ملک ماند و ندگی و دولت حواشی اختیار نموده عرص داشت کرده که بداران می سعادت اسماعیلوس مستعد گشتند می در آید و از م که نانی شرب مرق عرب بر افروزم بدانراں که از حد منگاران زبان مهم بود دستوری نامت که رهنموی سعادت نموده او را بقدری آسنان بفار و نصیحت سرمراری او فرمان اسسلمات با خلعت و اسب مرحمت شد چون بمصامع رسید که مهانجان بخدمت شاهجهان رمت علی الرعم او حانجهان را بظرف سپه سازری امتدار بخشیدند اکتون مکتلی از ماحارای احوال مهانجان نگشته سلک بدان مگردد که چن او را از درگاه بر آوردند او از راه تهنه عطف عدلی نمود لیکر شاهشی بدعابت او یعنی شد و از ا هدی طرف راه اخص نامد مناص بداند ناگرو بکاف خود را منحصر در بوسل شاهجهان دانسته عرصه مصکوف نکی از معبدان خود بخدمت آن حصص فرستاد مضمون اینکه اگر رقم عفو بر حواله حرام اس بدده گناهکار کشد روزه امند نان اسنان از شاهجهان بمقتضای وقت از نصرت او گذشته فرمان مرحمت عفوان با نیکه مبارک بخت اسمالت و نسلی او فرسودند و ان سرگشته ناند ناکامی با فرست دو هزار سوار از راه راج بدله و ملک بهرحی ملوکه شده در حنر دوست و هزار اشرفی بدر و نک ایماس کلان که شعت هر روز بدست داشت نا دیگر بناس بدشکش گذراند و انعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب خاصه و بدل خاصه سرمراری نامت ن می انام حانجهان بوشقهای پی در پی فرستاده عدالته حان را که دران در بود نامدن برهانپور ثوعب و بخرنص نمود و حال نمود و پیمان بد نیک شفاعت او را بد چون روزی چند در برهانپور گذراند حانجهان با حواله اهل مسان از حان و فرور جنگ بدگمان شده ن روزی که با یک خدمتکار بجا او آمده بود گزیده معد ساحت و حقیقت حال را بد نکه عرص نمود فرمان شد که بقلعه اسیر برده نگاهدارند و چون عهد شکلی در جمیع ادیان ممنوع است حانجهان ن اندک مدتی بدلیه ان نامت و شرح اس دانسان رسد انجار آنکه چون دماغ او از عدایان سرشار حصرت شاهساهی آشعه بود بعد از ان که اورنگ خلافت بخلوس جهان امور حصرت جهاندانی ارتفاع اسمانی نامت بدوسته خود را باندیشهای با صواب بجاان نامد آورده مدد شت نا انکه واهمه بر مصالح او اسدله داند فرار در فوار داد و شمس یک شده نصرت و هفتم ماه عرسه هزار و سی و ده نا فریدان و جمعی از اعدان از دارالخلافت اکثران بر آمده راه انداز بدش گزوت و انحصار بهمان شمس حواله اولیسمی و سد مطهر حان و اله و نجان و رها بهار و برنی راج زانپور را با موی از بدنهاله درگاه بدعابت او یعنی فرمودند و نامزدان در حوالی دهوپور باو رسده جنگ سخت

گذشت چون مکر مغان به حکومت آنولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عزامدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازین دریایه مقبر مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را ازان جوسه بایست گذشت چون کشتی مکر مغان بانجام می رسید بملاحان اشاره میکند کشتی را زمانه در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گزارده متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان میخواهند کشتی را بکنار آب رسانند بادیه بهمرسید و کشتی را برگردانید و از شورش تلاطم بترکت بیدموقع کشتی در آب فرو می رود مکر مغان با چند کس که دران کشتی بودند غریق بحرفنا میگرد و یک متذفیس سرازان گرداب بلا بر نمیزد در خلال اینستال خاننشان ولد بیرمغان در سن هفتاد و دوسالگی باجل طبعی در گذشت تفصیل این اجمال آنکه چون بدلهلی رسید معفی قوی بر مزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سی و شش هجری و دیعت حیات سپرده در مقبره که برای منکوحه خود ساخته بود مدفون گردید از اعظم اصرای ایندولت بود و در عهد سلطنت حضرت عرش اشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از انچمله کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح گجرات از دست رفته بار بقصر اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح جنگ سهل که لشکر دکن را بافیلاں مست جنگی و توبخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خاننشان با بیست هزار سوار بمقابل او شتافت و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده لواء فتح و فیروزی برافراشت و دران معرکه مرد آزما مثل راجی علیخان سردارے بقتل رسید سوم فتح پنه و ملک سند و در زمان دولت حضرت جنت مکانی پسر کلانش شاهنواز خان با اندک مایه مردم عنبر را شکست داد چنانچه بموقع خود ثبت افتاد بے اغراق خانزاد رشید بود که اگر اجل امان دادے آثار نیک ازو بر صفحه روزگار یادگار ماندے خاننشان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی میدانست و از اقسام دانش عقلی و نقلی حتم علوم هندی بهره وافی داشت و در شجاعت و شهامت و سرداری برایتی بل آیتی بود و زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابیرا بحکم حضرت عرش اشیانی بفارسی ترجمه کرده و گاهی بیتمی و احیاناً رباعی و غزلی می گفت این چند بیت ازوست

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است \* جز اینقدر که دلم سخت از زو ندانست  
بکیش صدق و صفاحرف عهد بیکار است \* نگاه اهل محبت تمام سوگند است  
نه دام دامن و نه دانه اینقدر دامن \* که پای تابسم هرچه هست در بند است  
مرا فروخت محبت ولی نمیدانم \* که مشتری چه کس است و بهاء من چند است  
آدایه حق محبت عنایت است زدوست \* و گرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است  
ازان خوش بسجنهای دلکش تورحیم \* که اندکی با اهلای عشق تا چند است

حش دست و تکمیل روز

مملکت فرستاد و از پنجاه و پنج هزار حواصیل که لشکری تعین نماید و این عورت  
ع و وعدت خود و خواهش تمام استعدادهای نظام الملک کرده دلش ساحت  
اگر موج عادلها را شکست دادم رنی، مصدر چندی کاری، شگرف شده باشد و اگر  
نشان برعکس نشست شکست رنی چه اعتبار و اعتبار خواهد امروز القصه این ماده  
برگ محتاج برکتی شد و حلیه و شمشیر مربع برکتی دست و حلقهائی طلا و  
نکته براسپ سوار می شد و گویک در دست می انداخت و دیگر اسباب سپاهانه  
مربع که به سطح هند رسیان کوزه گویک در دست و دانه و دهش و انعام و بخشش و اسپا  
و کتف مردانه با خود همراه میداشت و دانه و دهش و انعام و بخشش و اسپا  
مجلس و نهاده مجلس است همد روزی نمیکشت که با سردار و رعایت میکند و مصلحت  
مردم نمیداد بعد از آنکه دلاوی میفکند و میفکند و میفکند و میفکند و میفکند  
حرف داده اند بالشکر عادلها مصد دانه و سپاه و سرداران را بقتل و حربه و طعن و ضرب  
برعکس و برعکس نموده قدم مردانگی را در آن بحر و عا و کج هیجا چون کوه استوار با برجا  
داشت و این عزم و دشمنی عظم را شکست فاحش داده جمع مقل و توپخانه را بدست  
آورده سالماً و عافاً رانست و دشمنی عظم را شکست فاحش داده جمع مقل و توپخانه را بدست  
فرمانروای روزان چند سال میسرید که اینچنین حضرت شاهنشاهی را در مار و ارنبر  
نگاهد شده آدمیان سلوک نمود چون حفر بنیادی نه ش هجها و مخالفت نمود  
آسمان موالد والا در شاع شد لاجرم مدوه ممالک اسلام علیه السلام حضرت محمود و مکافه ایبر  
را با شرافت کتف و دماس هداها همراه مدر مذکور رحمت محمود و مکافه ایبر  
دوشده مصحوب حواحه ارسال داشت حواحه از عظم سادات و ارحله مشایخ ماوراءالنهر  
است بدست شریفش نامام جعفر صادق علیه السلام بدست امانت داده بود و ارادت صادق  
عبدالله حان بحواحه حویدار حد برزگوار استبداد دست امانت داده بود و ارادت صادق  
داشت حضرت شاهنشاهی آمدن حواحه را گرمی داشته در تعظیم امروزند و امرا  
و اعدان دولت را باسقلال فرستادند و چون مکمل رسد طفرحان اسقلال نموده شهر  
اورد و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بنفذه و مسانید و حضرت شاهنشاهی در سه  
مدرسی لهور موسوی حان را باحلفت حاضره و حلیه و شمشیر مربع بنشوا رسانده مصد بخش  
حاضر آن سند عمر شده و بعد از آن مبادر حان او یک که در میان عبدالله موس حان  
حاکم مشهد بود و در درگاه منصوب پنجهاری داشت باسقلال شفاقت و چون حواحه  
بحوالی شهر پیوست بحکم اشرف حواحه ابوالحسن دیوان و ارادت حان بخشی باسقلال  
او رنده ملاقات نمودند و همان روز مشرف دست موس الحضر مشرف کردند کورشر  
و تسلیم را معاف فرموده شرایط برگی بها آوردند و قریب نادرنگ خلافت حکم بدست  
فرمودند و پنجاه هزار رزیده برسم انعام تکلیف فرمودند و تمام طووف ملواری آن بایشان ارزا  
حاضره باطرف طلا و نقره بجهت حواحه فرستادند و تمام طووف ملواری آن بایشان ارزا  
داشتند در این امام صوبه داری نگاله از تعیر جانان حان معمر حان ولد معط حان



این ایام گذشته شدن محکم مومن است و او از سادات سیفی بوده بسلسله نقیب خاں قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیحه سادات خاں نبیره عم نقیب خاں را بوی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در ممالک شرقیه افتاد مشارالیه در آن حدود جاگیر داشت بخندمت ایشان پیوست و یکپنجه درین هرچ مرچ همراهی گزید سادات خاں که در خدمت شاهزاده پرویز بود نوشتها به مبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از خدمت شاهجهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند و آن سید زاده را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه دولت آباد حمید خاں فام غلام حبشی را پیشواے خود ساخته مدار و اعتبار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از بیرون او و از اندرون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خالجهان یقین شد حمید خاں با سه لکبه هون که دوازده لک رویه باشد نزد او رفته بافسم و افساده او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد تمام ملک بالا گهآت را با قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک باز گذارد و فغان از بی افغان ناحق شناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش کرده چنان ملکی را به سه لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که در تهنجیات بودند نوشتها فرستاد که آن محال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود را بحضور رسانند و همچنین نوشته بنام سپهدار خاں حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه که فرمان بنمائید قلعه را خواهیم داد مچملً هرچند وگلاے نظام الملک دست و پا زدند انبری بران مترب نگشت و سپهدار خاں اذوقه و ذخیره فراوان بدین برده باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامردان نوشته خالجهان ملک بالا گهآت را در کل بوکلای نظام الملک سپردند و به سرهانپور آمدند الحال حقیقت احوال حمید خاں حبشی و منکوحه او بنابر غرابت مرفوم میگردد که این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک و در ابتداء که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد اینعورت بدرون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را از آن آگاهی نبود میفرسانیدوزن و دختر مردم را به فریب و فسوس بد راه ساخته نزد او میدرد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخر آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمباشرت و معافیت پری پیکر اسیم بر مبتلا ساخته محظوظ و مسرور میداشت رفته رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک بدست آنعورت افتاد هرگاه آن زن سوار میشد سران سپاه و عمدهای دولست پیاده در رکاب او میرفتند و عرض مطالب خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بر سر

متخصص گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و تارّه آماده ساخته بود درینوقت بدرون حصار درآمده مدافعه و مقلله بایه صلاحت امشد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه بقارند و رعیت خود را به توپ و تفنگ صاع بسازند تا خود انتمعی جمعی از جوانان کارطلب بر حصار بده شهر نورش نمودند و از استحکام برج و تارّه و کثرت توپخانه کاری ساختند و یانگر بر عطف عدل نموده دایره کردند و پس از روزی چند نار بهادران شیردل رکنر گسل مانند برق جمع بقلعه تاختند و چون بدور قلعه همه جا میدان مسطح بود و املا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها برور کشیده بودند قصا را در انصاع خندق عمیق و اعرض مملو از آب بود پیش رفتی محال و پس گشتی از آن محال تر شد در میان میدان بشسته توکل را حصار خود ساختند درینوقت شاهجهان تکمره بهم رساند و بدایر بعضی موانع که نوشن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و بفر حذریناری شاهزاده بولر بتواتر پیوست و نفی شد که از درمعرض حال بدیست و هم درینصص مکتوب نور جهان بیگم رسید بمرقوم بود که مهاتجیان از صیت بهست مرکب نادشاهی سراسیمه گشته نهادا از عایت شورش مزاج دوراه عدار آسیبی نداس پسران شما رساند صلاح دولت درانست که نار بصوف دکی عطف عدل نموده روزی چند نا روزگار ناند ساخت

#### تا خود ملک از پرده چه آرد میروں

بدانراں نار خود صعب قوی و بیماری صعب پانگی سواره از راه گنراب و ملک بهار مدوّه دکی شدند درمی زمین حجر موت شاهزاده پور نور رسید بر حجاج استعجال بهست مرکب منصور افتاد و اسی راهبست که سلطان محمود از هندی راه آمده فتح بنهاده سومدات گزاه چنانچه مشهور است و شاهجهان ملک گنراب در آمده از بیست گزوهی احمد آباد بگذر حالخانیور در راه مریدا را غور فرمودند و از گزوه چپترائی که مزاحه کلانه تعلق دارد بر آمده بناسک تربگ از مصافات دکی که مردم خود را در اینجا گذاشته بودند نرل نمودند و چون درمی ملک عمارت نفوذ در همان بدینکی سیدر شناده درانسر رمی رحل انصاست اندا خند درینوقت اصمعیان بمنصت هفت هزاره دانت و حواز در اسپه و سه اسپه برق عرت بر افرامت نا از قید مهاتجیان و اسیب حال نجات دنده بود منصص و حاکنر نداشت احوالش نامنظم بود درینوقت از عرضداشت منصوبان دکی به عرض رسد که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح حال پسر عفره دیگر تربت یاقهای نو دولت را بخدود ملک نادشاهی مرستاده عدار شوش و مغان بر انگیزده لاجرم عمده الملک حالجهان بهست محافظت و محارست لشکر حان را که از مدتهای کهن است و کارخان نحر است بهراپور مقرر داشته خود نا عمارت طغرلوا متوجه نالا گهت شد و تا کهرکی که محل اقامت بود عدل مدازمت نار کشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر بدرون نکشید از سوانص

نعمق انولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط مایه پیمائی بمرض صرع مبتلا شده رفته رفته از غذا نفرت بهموسانید و قوی به تحلیل رفت و هر چند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثره بران مترتب نگشت و شب چهارشنبه بتاریخ هفتم شهر مفرسنه هزار سی و شش هجری پیمانه حیاتش بدوینز گردید و کالبد اس مرحوم را نخست دران شهر امانت فرمودند و اخرباکبر آباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده ان سرو جوئیبار سلطنت بود مدفون کردند و چون انجند بمعامعه علیه رسید رضا بقضای ایزد تعالی داده زخم درونی بمهرم صبر و شکنجائی چاره فرمودند در سن سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز \* بعد از استماع این خبر بشانجهان حکم شد که فرزندان و باز ماند های ایشان را روانه درگاه والا سازد در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوائه آنچه بدفعات بار عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انمودجی از نفایس هندوستان بخان فرستادند درینولا ابو طالب خلف اعتضاد الخلفاء آصفخان بشتاب شایسته خان نامور شد در پی ایام موسوختان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و درینولا میرزا رستم صفوی بصوبه داری بهار فرق عزت برافراخت در پی هنگام از عرضداشت متصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خان حبشی که درانملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد او مقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته بایانصد سوار بحوالی جالناپور امده بسر بلندرای نوشته که من بافتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامیده هابر یکدیگر سبقت کرده پی در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلندرای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابت مشتملبر استمالت و دولتخواهی بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسر بلندرای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودی روانه برهانپور سازد در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب پٹنه نهضت فرمود چون در ایام شاهزادگی بادشاه والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و در پی هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک باید شد یمکن که بایباری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چون بحوالی پٹنه بدوستند شریف الملک که حارس انملک بود ده هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرات پیش گذاشت و بالجمله همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای وفادار همراه بودند تاب مدتی انها نیارده بحصار شهر در آمده

می‌الغور امشجان را خود آورده معدودت خواست و عهد و موگند خاطر او برداخته و ملائمت فراوان طاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب بحر او را بجهت مصلحتی که رقم بدیدر گزیده روزیچند نگاهداشت طاهر عریضت پند و نموده کوچ بکوچ روانه شد و بخت و سوم ماهمذکور مغرور موگند معصوم از آب بهت واقع شد از غریب آنکه دوزخ مهانتجان و هرج و مرج او بر ساحل همین آب اتفاق افتاد و ناراحتی طاعت آخر بخت و زمان افسار او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روزیچند ابوطالب بحر امشجان و بدیع الرمان داماد حواجه ابوالحسن و حواجه قاسم برادر او را نیز بدرخواستند بدرگاه فرستاد چون در چه نگیر آن درول سعادت اتفاق افتاد داور بخشش بحر معصوم و حاجت‌نیل و مقرحان و منرحمله و اعیان شهر لاهور بدولت رمیی نوس حش احلاص را دوزانی ساختند هفتم ماه آبان ساعت معصوم درول موگند اقبال نادر السلطنت لاهور چهره امروزمرد گردید درسی روز مسعود امشجان صاحب موگی بختاب احتیضان بامت و منصب و کالت صمدیه مزاحم گردید و حکم شد که سردیوان شسته از روستا استقلال بنمیشیت مهیات مالی و ملکی بردارد و خدمت دوزانی حواجه ابوالحسن ارراے شد و ابصلحان از تعمر منرحمله خدمت میز سامانی سرمراری نامت و میر مذکور خدمت کشیکری سر بلند گردید و سید حلال ولد سید محمد مدینه شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال انسان بتقریبات درسی اقبال نامه ثبت افتاده رحمت وطن فرموده بیل بخت سواری انشای لطف نمودند در بدولت معمر رسید که مهانتجان از سمت راه پند عیان نامه بختاب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع حلال رسید که بیعت و دولک روبرو نقد و کالی او از بنگاله فرستاده اند بحولنی دهلی رسیده بدانرا صمد رحان و سپهدار حان و علی قلی در می و نور الدین قلی و ابیدای سنگدلی ناظران احدی تعدی شدند که مر حجاج استعمجال شفاخته رهرا بدست آورد نامدرده ها متوجه خدمت شد در حوالی شاه آباد مردم او که حراجه می آوردند رسیدند و ابها رهرا در سرا برده متحصص شده تا مکی و منصور بود بدفاع و مقابله پای صلاست ادا کردند و بدهای درگاه بعد از رد و حور و دستار سوارا آتش رده بدرون در آمده مبلغ هارا متصرف شدند و مردم او قرار بر سرار داده راه ادمار سپردند و دومی شد که رهرا بدرگاه فرستاده چون بنعائمه مهانتجان شفاخته و مقارن این حال حاجتجان را بمنصب هفت هزار دات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرمرار نموده حلیمت و شمسیر و اسپه پشیاق ناری مزاج و ذیل حاصه مرحمت نموده ناحمی از بدهای درگاه باستدصال مهانتجان دستوری فرمودند و صوره احمیره تیول او مقرر شد و چون مهم حکمت سنگه از صادق حال سرانجام شده بود و او را از دوستی مهانتجان میدادستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درسی روز محتاج حال و حکمت سنگه از کوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و درسی روزها بکرمحالی که خدمت ملک کوچ داشت برمان صادر شد که او را صاحب صوره بنگاله سلحتم بدانصوبه شفاخته بضد و

عقد از دواج شایسته خان پسر اصفهانست می گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد و باظهار ایفیه مقدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هوشیار و بیدار می بود و جماعتی کثیر از راجپوتان با خود بدرگاه می آورد برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کم شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و مع هذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و نور جهان بیگم بخلاف او پیوسته در انتظار فرصت بود و سپاه نگاه میداشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستعمل و امیدوار میساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سراسر بیگم بموجب نوشته ایشان قریب بدو هزار سوار از لاهور نوکر کرده بخدومت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهناس دیدن محله سواران را تقربیب ساخته فرمودند که تمام سپاه قدیم و جدید حبیده پوشیده در راه بایستد انگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته بیغم گذارد که امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند بهتر آنست که سبزه اول را موقوف دارید مبادا باهم گفتگو شده بجنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن پسندیده معقول او سار و از حسب الحکم عمل نموده درینوقت بکورش نیامد روز دیگر بسیاری از بددهای باد شاهی در درگاه فراهم آمدند و آنحضرت بمهابتخان حکم فرمودند که یک منزل از اردو پیش میروند باشد اگرچه او از حقیقت کار آگاه گشت لیکن چون چشمش از جنگ احدیان رسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد و آنحضرت بتعاقب او سوار شده گرم و گیرا شدند و مهابتخان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهی درینطرف معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن اشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب پتنه رفته او نیز از پی رفته انهم را بانجام رساند دوم اصفهان را بملازمت حضور فرستد سوم طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید چهارم لشکری پسر مخلص خان را که ضاسی اوست و تاحال بملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن اصفهان استادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعین خواهد شد افضلخان پسران شاهزاده دانیال را همراه آورده معروضداشت که در باب آصفهان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستیم بیم اندازم که اگر اصفهان را از دست دهم مبادا لشکر بر سر من تعین فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمتی که تعین فرمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم منته بر چشم و دل گذاشته اصفهان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضلخان عذر فرستادن آصفهان معروضداشت بیگم از حرفهای لغو و تشویش در آمد و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت در فرستادن اصفهان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه گشت

شاهجهان رسید مراجع بشورش گزائید و باوجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شفاعت سرای کردار باهنگار و دو دایم روزگار او نهاد  
 دایم عربت شفاعت بقایم نیست و سوم رمضان سال هزار و سی و پنجم با هزار سوار از  
 مقام ناسک بر تنگ رواند بر او اشتقد بگمان آنکه شاید درین مسامت بقدر جمعیتی  
 فراهم آید چون احمیر حسین گشت راحه کشی سنگه پسر راحه بهم که با پانصد سوار  
 در موکب منصوب بود داخل طبعی در گذشت و جمعیت او متفرق گشت و همگی  
 پانصد سوار در عانت برنشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پدر نشد  
 ناگزیرای عقد کشای چندی تعصا فرمود که بولایت بقعه شفاعت روزی چند در آن تنگدای  
 حمل ماند گذر آید مانی داعیه از احمد بن ناگور و از ناگور بحدود حوزه پور و اراں راه بحدود  
 بهصت ابق افتاد و حصرت حدت اشدینی در انام هرج و مرج از همین راه بولایت  
 سند و ملک تهنه تشریف برده بودند و این موافقت باحد روزگار از بدایع روزگار است  
 چون خاطر مدص مطهرار سیر و شکار گذار همیشه بهار کابل و ابراهیم زور و شهنه  
 شهر روز از کابل بصوب مسقط الحاقه کوس مراجعت بلند آواره گشت درین تاریخ  
 حرم بیماری شاهزاده پرنور بعرض رسید که درد قلعه قوی بهم رسیده ایشان را زمانی معتقد  
 بدشعور داشت و بعد از تدهیوات بعدر حقیقی حاصل شد و مقارن اینحال عرضداشت  
 حاججهان رسید نوشته بود آنکه شاهزاده نار از هوش رفته و دردمرند بهنجکهری که دو ساعت  
 نسومی باشد پیشعور بودند ناگزیر اطمانداع قرار دادند و پنجم داغ در سر و پیشانی و شقیقه  
 ایشان سوختند معبد انبوش بنامدند و بعد از ساعت دیگر اوقت بهم رسید و سخن کردند  
 و نار از هوش رفتند اطفا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این نمره ارتباط  
 شرابست چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمنی بیماری مبتلا  
 گشته کاسه سر در کاسه شراب کردند در دیوار شاهزادگان و ناگزیر سلطان دارا شکوه و  
 شاهزاده اوزنگ ریب از خدمت پدر بسلامت حد روزگار آمده بدولت رمین بوس  
 فرق دیار بوزایی ساختند از میان و حواهر مرمع آلات قرص ده نیک زربینه پیشکش  
 ایشان بنظر درآمد در دیوار نوشته فاضل حای بعرض رسید که نایبقر پسر سلطان  
 دانیال مرموم در امرکوت از شاهجهان حدائی گرفته بملک راحه کجسنگ  
 حون را رسیده بعقرص بفرهاد پرنور خواهد رسید و از سوانح بهصت امرا که درین  
 راه بطور آمد آوارگی مهانتجان اردرگاه است تفصیل این داستان بوس احتمال آنکه  
 از تاریخ آن بداندیش مصدر چندی گستاخی گردید مراجع بشورش گزائید و طرف  
 حوصله اش تنگی کرد و باعیان دولت سلوک نامایم پیش گرفته دلها را از خود آورده  
 و خاطر را متعمر گردانید حصرت شاهدشاهی با وجود چندی گستاخی و سوء ادب از  
 کمال حوصله و بردباری انعام و عنایت طاهر می ساختند و هرچه نور جهان بیکم در  
 خلوت می گفت بے کم و کاست درد او بدین می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان آوردند  
 که بیکم تصد تو دارد حذر دار باش و صدیه شاهنواز خان بدیره عبدالرحیم خاکنال که در

هزار جات هرجا را جپوته را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندو کش گذرانیده فروختند و باین طریق قریب بیانصد راجپوت که بیشتر از آنها سردار قوم بودند و بشجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابتشان از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکمک نوکران خود شدت و در اثنای راه نقش را طور دیگر دیده از بیم و هراس که میداد درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و بالتماس او حبشیان و کوتوال خاں و جمال خاں خواص را حکم شد تا این فتنه را فرو نشانند دیگر بعرض رسید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم نوادر اوست هردو را بحضور طلبیده بار پوس فرمودند چو آنکه که تسلی او شود سامان نیا رسیدند کرد چون کس بسیاری از نیرو تفنگ بقتل رسیده بودند ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبردها را بوسه حواله کردند و او در نهایت خواری و رسوائی سرو پا برهنه بشانه خود برده مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود بتمام متصرف شد درینوا بعرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی باجل طبعی در گذشت عنبر در فن سپاهگری و سوارگری و روابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت او باش انملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر روزگار بعزت بسربرد و در هیچ تاریخی بظن در نیامده که غلام حبشی بمرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه خادم دهمی بموجب نوشته مهابتشان عبدالرحیم خانشان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانیده بلاهور فرستاد درینوا خبر رسید که شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب پسران شاهجهان بسوالی اکبراباد رسیدند خاطر قدسی مظاهرا از مرده وصول نبایر کامگار گلگل شکفت لیکن مهابتشان بمظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظر بند نگاهدارد و بدرگاه بیارک چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار بود و شیفتگی انحضرت درین شکل بسدی رسیده بود که در حضر و سفر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم درینوا الهوردیشان قراول بیگمی بجهت شکار قمرغه نور گلانی که اهل هند اندرا ناور گویند از ریسمان تابیده ترتیب داده پیشکش نمود مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بران صرف شده بنابراین در موضع ازغده که از شکار گاهای مقرر اینملک است بمقصدیان سرکار حکم شد که نور مذکور را بشکار برده استاده نمودند و شکارها را از هر جانب بذور در آوردند و حضرت بایرستاران حرم سراسر عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعه هزارها او را بدزرگی و مرشدی قبول میداشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر دهه میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند و بیگم بفرزدان شاه از اقسام وجواهر در داری مرمع آلات تلافی فرمودند و از اینجا بذشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و توج کوهی و خرس و کفتار که درین نور در آمده بود شکار شد و یکی از همه گلان تربوت وزن فرمودند سه من و سه سیر بوزن جهانگیری بر آمد و از سوانح آنکه چون خبر گستاخی مهابتشان بسمع

و سرگند ایشان این است که کله آهو را یا سر او در آتش میفکند و بار آهو را از صاحب داشته  
بر درخت میگذارند و میگویند که هر کس از ما این سرگند را بدوزد جزوۀ الهیۀ نعلی  
میده شده و اگر پدری پسر خود را خوش کند بگیرد و پسر در آن باب مصایقه بینماید  
حضرت شاهدشاهی فرموده که هرچه دل شما از چنبره های هندوستان خواست داشته  
باشد در خواست نمائید اسب و شمشیر و نقد و سرو پای و سرج القناس کردند و  
کامیاب مراد گشتند در پی اثنا حکمت سنگیه پسر راجه ماسوا از دوسه گیاهان شکوه قرار  
دموده بگوشتان شمالی لاهور که وطن اوست شفاقت و مقارن این حال صادق حال  
دانات موند پیکار رحمت ناست و حکم شد که تندی و قادیب حکمت سنگیه  
نماید و حضرت شاهدشاهی منزل بمنزل به نشاط شکار برداشته روز یکشنبه دستم  
از دی بهشت در ساعت موعود داخل شهر گنل شدند و در پی روز بمنزل دستم  
نثار کنان از میان بازار گذشته مداع شهر آرا که نزدیک قلعه گنل واقع است درول  
احلال فرمودند روز جمعه ۱۲ جوزدان موعود محروقه حضرت مردوس مکانی تشریف بده  
لوارم دیارمندی بمقدم رسانیده از باطن قدسی موطن آن حضرت استسما دان  
همت نمودند و همچنین به رنات منورا هندال و عم برگوار خود میزرا محمد  
حکم تدرک حسته از حضرت حق سبحانه تعالی القناس امرزش ایشان فرمودند از  
عزایب انقذات که از بهایجاد تقدیر بر مصلح ظهور پرتو افکند پاداش کردار رشت  
مهادت حال است تعصیل این احمد لکنه چون آن حرارت و گسناهی در کنار  
آب بهت ابرو ظهور آمد و امرای بهجوعه ماسپاه از غفلت خویش حجت رده عاود  
خوبش گشتند و امری که در محلیه هنجکس حظور نکرده بود چهره پرداز ظهور گشت  
راچپوتان او بنادر تسلط و اقتداره که بحسب اتفاق روسته نموده بود خود سر و معرور  
گشته دست تعدی و تجاوز مروعنا و رهبرستان دراز کرده هنجکس را موحود نمی  
شمرده تا آنکه روز کار برگشت و دست فتنه آتش بحرص هسفی آن خود سران رد  
بالجمله جمعی از راچپوتان در چلکه که از شکار گلهای مقوری گنل است رفته اسپان  
خود بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بخت شکار بادشاهی قرق ساخته بجمعی از  
احدیان حواله نموده بودند مگر از آنها مانع آمده کار بدرستی گذاریده و راچپوتان بجمعی  
از بچرا را مرحم تبع باره پاره کردند چندی از حدنشان و مادران او و احدیان دیگر  
درگاه رفته استعاده داد خواهی نمودند حکم شد که اگر او را شفاعت می باشد نام  
و نسل او معرود دارند تا بحضور اشرف طلعبده نار پیرس مومنانم و بعد از انکات خون  
سرا رسد احدیان را مانی حکم تملی نگشته برگشتند راچپوتان در قریب نابا موند  
آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و بکار شده همسر نکست و یک و بر سر دانه  
راچپوتان آمدند و چون احدیان تن را انداز و توپچی بودند ناندک رد و خوردی راچپوت  
دسیار نشسته شد و چندی را که مهادتانی از مرزبان حقیقی گرامی تومی دند علف  
تبع انتقام گردیدند قحیداً هشتصد و بهصد راچپوت بقتل رسیده باشند و احشام گنل و



جیغی بخت و پستی توں

چشم بهشت و گنجین نورانی  
ن درخت معلول است کفایت قدر محمد خانی که مشتعل بر آتش امان  
ی بود یا کشف و کشفیات آن ملک گذر آینه اندک پیشکش خود را با بشیر  
و سوغاتهای قدر محمد خانی شتر و زین و نعیم و قوت پیش تریش نگاشته تلک  
ست شد و عجب انوقت می شتر و زین و نعیم و قوت پیش تریش نگاشته تلک  
در گفته که چون آتش خانی به پیچ وجه از مهابت خانی تبیین نبود بد قلع تلک  
جایگزین او بود و قلع قلع مهابت خانی چنانکه تر از حدیث باستانی و علامت خود  
یا او شعرا بودند مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
مقدان آن نوحی را بهر کردگی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
و گنبد شد قلع به مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
دند و آتش خانی عذر به قلع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
و ام بخش خاطر متوحش آنک عبور قلع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
نکند شکوه از در پست آنک عبور قلع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
بقلع آنک وقت و آتش خانی را بهر کردگی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
مقیم و محبوس ساخت و قلع را بهر کردگی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
بدر و زاید خواجه شمس الدین محمد خانی که در مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
بود با محمد قلعی بهر کردگی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
بیانی آواز عجزی عدم کرد قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
آمنه بود و قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
چنانچه باید استقام نداند با قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
انوار کردی و صاحبی او کرد او حادث قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
و نبهات او بقلاوت متحرک بود ازین حرکت لب بقین کرد که مرا دعای بد میکند  
و از قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
مهری و کعب و کدات بزرگ ملاح و پیران کلبی آراستی داشت تموس که آن  
عناک بیباک قدر چنان مرده نشناخت و بهر قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
جل آید نوری از روی گنجین بودی اتفاق آقا جمع از کتول آمله ملامت نمودند  
انگوش مجلسی از معتقدات و موسمی که میزد ایشان خارج است بیجهت غایت  
مردم میگرد شریک آنها به آیین کتول قنیت نزدیک است بقی صورت آدمی تر  
طایفه از تنگ ساخته پرتش میمانند و پیش تر یکدیگر قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
باشد یا یا شوره قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
یکدیگر قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
مردم دیگر قلع و قمع مهابت خانی قلع و قمع مهابت خانی بهر نام بهر خود و شاه قلع را بدست  
خورد آینه کور شده و گوشت را پختی کرده میخورند که از قوم عاقلان که در کور عین  
و مرده خود را نباش بر آینه و معنی ساخته با مریخی و پخته و شرب در کور عین

تمام بانجام کرد و در وقت اصحاب پیدا شد و از درنگی رمانه و میرا رفتن رفیقان و دشمنی نفس بد گله اعار کرده روانه شد و هر چند حاضران از ایشان نشان حواسند اثری طهر نشد که نکدام حاسب شستافت و حواحه انوالحس گرم راند و از هول اضطراب اسب بدو را زد و چون آب عمیق بود و قدم صدمت در دست شد و در دست اسب جدا شد تا فاش رمی را بدو دست محکم گرفته بود تا آنکه عوطه حور و نفس گیر شد ماش رمی نگذاشت در بحالت محصه ملاح کشمیری حور را رسانیده حواحه را در آورد و مدائی حان با جمعی از نوکران حور و چندے از بدوهای بان شاهی که دوستی و اشناهی نارس داشتند از آب گذشته ناموخی که در مقابل او بود چپقلش کرد و عظیم حور را بر داشته تا خانه شهرنار که حصرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشته اند حور را رسانند و چون درون سراپرده از سوار و بداده سالامال بود بر سر در اسناده به تدر اندازی پرداخت چنانچه قدرهای او اندر درستی در نقصان در یک بانصرت می رسید و محصل حان در پیش تخت استقاده بود بانجمه مدائیکان رماے مدد اسناده نلش میگرد و از همراهان او سید مظفر که از حوانان کار طلب کار دنده بدوی بود و عطاالله نام خویش مدائیک حان بدوفاست سعادت شهادت حیات حاورد نالند و سید عبدالعزیز بخاری که از حوانان شجاع است رحم کاری نداشت و چهار رحم باسپ سواری مدائیک حان رسید و چون در ناست که کاری از پیش بی رود و بصدمت بمدوواند رسید عطف عسل نموده از اردو بر آمد و بطرفه بالای آب شادمت و روز دیگر از آب گذشته برهقاس بود مریدان حور رمت و از آنجا عیال را برداشته بگرچاک نندره رحمت سلامت کسید بدر شمش نام رمیدار برگه مذکور باو رابطه قدیم داشت مریدان را در آنجا گذاشته و خاطر از آنجام و بانجام حورده بانجام هندوستان شادمت و شیر حواحه و اله وردی حان قراول ماشی و اله یار پسر انتحار حان هر کدام بطرفی رفتند و آصف حان چون دانست که از دست مہانتجان خلاصی ممکن نیست با سر حور ابوطالب و دو صد و سه صد سوار معلوک از بارگرو اهل خدمت بانجام قلعه اٹک که در نیول او بود رمت و چون به رهقاس رسید از ارادت حان خبر یافت که در گوشه مرود آمده کمال حور را فرستاده بدالعه بسیار مرود حور طلبید لیکن هر چند سعی کرد او بهرهی آصف حان راصی شد و آصفحان نقله اٹک رفته متخص گشت و از اذیتان برگشته بازو آمد و بعد از آن حواحه انوالحس بعد و سرگرد اطمینان خاطر بخشیده مہانتجان را دید و نوشته تمام از اذیتان و معتمد حان مشتمل بر سوگند حلیط شد و محیط او گرفت که گوند حانی و معصانی معرف و ناموس رساند انگه ایشان را همراه مرده ملاقات داد درین روز عبدالصمد بواسطه شمع چاند ملجم را که باصحب حان رابطه قوی داشت و الحق حوان معتمد بود بشادمت آشنائی او در حضور خود نقل رسانید مقارن آن حال تمام حواحه الملچي بدر مسجد حان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادا کورنش و تسلیم و







و خدمت پرستخان خواص که معتاد شراب و پانه خاصه در دست داشت خود را معیل رسانید و هر چند راجپوتان بمان مرچه و روز دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را حای بدهند او کدازه حومه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در بیرون حای مشتی نمود خود را میان حومه گنجایید و چون قریب نیم کوزه محاسن طے شد گنجهت حای دارو و عیالخانه ماده میل سوار خاصه را حاضر آورد و خود در بندش میل و بصرش در عقب دشته بود مهتجان اشاره کرد تا آن یگانه را نابزش شپید کردند و الحمله در کداس ستر و شکار بر سمت منزل حوش راهبری نمود و الحصرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بدرون الحصرت گردانید و چون از دور حای بیگم عامل افتاده بود در بدو وقت بکاوش رسید که بار حصرت شاهنشاهی را بدولتخانه موده از اینجا همراه مور حای بیگم بارخانه خود آورد ناس قصد باز دنگر الحصرت را بدولتخانه آورد قصارا در هنگامی که حصرت شاهنشاهی بقصد ستر و شکار سوار شدند مور حای بیگم فرصت عنایت شمرده با حواجر حای حواحه سرا که ناظر میلاد شاهنشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود اصمجان رفته بود آن کم فرصت تر رفتی بیگم ندیده از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده مقرون خاطر گشت نگاه در فکر شهر یار شد و ندامت که حداد داشتی او از خدمت حصرت خطائی است عظام لایحرم رای ماند او براندمعنی قرار گرفت و الحصرت را باز سوار ساخته بمنزل شهر یار برد و الحصرت از وسعت حومه و گردناری هر چه او می گفت میگردید در بدو وقت چپکو بدو شجاعان همراه شد و چون بخانه شهر یار در می آمد راجپوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانند و الحمله چون مور حای بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمد های دولت را طلبد داشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و حاکماری شما کار تا اینجا کشید و آنچه در محبله هیچکس نگذاشته بود ظهور آمد و در پیش حداد و خلق حاکم رده کردار حوش گشتند اکدن تدارک آن نماند کرد و در آنچه صلح دولت و بر آمد کار نماند اتفاق معروض ماند داشت همه یکدل و یکریا به رسانند که تدبیر درست و زلای صاب است که فردا موحها توئیس داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مصعدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت رمن بوس بدو کل حصرت سرور شوم چون گنگاش تا صواب بمعاصح حال رسید از غلظه معقول دور نمود همان شب مقر حای و صادقان بخشی و مردم منصور و حد متجان را پی در پی بدو اصمجان و عمد های دولت رسانند که از آب گذشتی و جنگ انداختی متحصن خطانمت رنهار که اسی تدبیر درست را تلحه حاکماری و نا ساز گاری دانسته بدو امون خاطر راه بدهند که بخرند است و پشیمانی اثری بران مرتب نخواهد شد هر که در بظرف ناشم بکدام دگر می و بچه امید جنگ میکنند و بجهت اعتماد انگشتری مغازک خود را مصحوب میرومنصور رسانند تا اصمجان بکمال آنکه اراده طبیعت مهتجان به عاقبت نماند و حصرت به تکلیف او حکم فرموده

مهر را فرستاده اند بهمان قرار داد پاسبان عزیمت افشرد و در وقت فدائی خاں چون از فتنه پردازي زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از آنکه پل را آتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی نوکران خویش زور و پوی و دلنشانه اسب بدریا زده خواست که بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فشار فتنه و چندی از فدایی آب پایان رویه افتادند و نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود با اسب سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او یکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نه میروند و غنیمت زوروار است و بهلازمیت اشرف نمیتواند رسید عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آنروز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه هشتم نوروزی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصفخان با اتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمد های دولت قرار بچنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً بر تریس گذر ها عمال بود سه چهار جا از آب عمیق عرض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند هر فوج بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عماري بیگم و برورس فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند در آمدند و فدائی خاں بفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت و ابوطالب پسر آصفخان و شیر خواجه و اله یار و بهیاری مردم پایان بر فدائی خاں عبور نمودند و هنوز جمعی بکنار پیوسته و بعضی میان آب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از آب یک جا گذشته بر لب آب دویم ایستاده تماشا می نمودند و بیگم که سوار و پیاده و اسب و شتر در میان دریا در آمده بهلو بر یکدیگر بر زده سعی در گذشتن دارند در پی وقت ندیم خواجه سراسر بیگم آمده مخاطب ساخت که مهد علیا می فرمایند که اینچه جاء توقف و تأمل است پاسبان بهشت پیش نهید که بمیگرد در آمدن شما غنیم منزه گشته راه آوارگی پیش خواهد گرفت از اجتماع اینخطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان اسپان خود را در آب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته بدریا در آمدند در عماري بیگم دختر شهریار و صبیبه شاهنواز خاں بودند تیرس بر بازو دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود برآورده بیرون انداخت و لباسها بشون رنگین شد و جواهر خاں خواجه سرا ناظر متصل و ندیم خواجه سراسر بیگم و خواجه سراسر دیگر در پیش فیل جاں نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روس فیل برگشت دو سه زخم برچه بر عقب فیل زدند تا آنکه شمشیرها از پی هم میزدند فیلان آن سعی در راندن فیل داشت تا جایی رسید که آب عمیق آمد و اسپان به شناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشت و بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمدند و چون راجپوتان قصد

و خدمت پرستخان خواص که سعاد شراب و پیاله خامه در دست داشت خود را معیل رسانید و هر چند راجپوتان سنان برجه و رور دست و بازو مانع آمدند و حراستند که او را حای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در بیرون حاسه مشقتی نبود خود را میان حوضه گنجایید و چون قریب دهم کوبه مسامت طی شد گنجهت حای داروغه میلحانه ماده بیل سوار بجایه را حاضر آورد و خود در پیش بیل و بصرش در عقب نشسته بود مهاتخان اشاره کرد تا آن بیلگاه را نابیشر شهید کردند تا بحمله در کلباس سدر و شکار مرسمت منزل خوش راهبری نمود و انحصرت بدرین حانه او در آمده زمانی توقف فرمودند مریدان خود را بر دور انحصرت گردانید و چون از دور حهای بیگم غافل افتاده بود در بدو وقت مخاطرش رسید که بار حضرت شاهنشاهی را بدو نلقانه مرده از لکاهمراه دور حهای بیگم نارنگانه خود آورد ناس قصد سار دپگر انحصرت را بدو نلقانه آورد قصارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیرو شکار سوار شدند دور حهای بیگم مرصت عیقت شمرده تا حواهر حای حواحه سرا که ناظر مکتات نادنشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود اممخال رفته بود آن کم مرصت تیر رفتی بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده مقرون خاطر گشت نگاه در فکر شهریار شد و دانست که حداد داشتی او از خدمت حضرت حظائی است عظیم لاحرم رای فاسد او براندمعنی قرار گرفت و انحصرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و انحصرت از وسعت حوصله و گرانداری هرچه او می گفت میگردید در بدو وقت چهارچو بدیره شکافتخان همراه شد و چون ننگانه شهریار در می آید بر راجپوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند تا بحمله چون دور حهای بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رمت عمدهای دولت را طلعداشته مخاطب و معاتب ساخت که از عقلت و حامکاری شما کار تا نالینجا کشید و آنچه در محبلیه هیچکس نگذاشته بود بظهور آمده و در پیش حداد و خلق محکمت رده کرد از خودش گشتند آنگون تدارک آن نباید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض ماند داشت همه ببدل و بکران برعوض رسانیدند که تدبیر درست و زایه صایب انصت که مردا فوجها تربیت داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن معمدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت رمی بس نندگل حضرت سرقرار شوند چون کنکاشی تا صرافت بمحاصر حلال رسید از صابطه معقول دور نمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و منیر منصور و حدنگان را بپ در پ برد اممخال و عمدهای دولت فرستادند که از آب گذشته و جنگ انداختن محصر خطاست رنهار که اس تدبیر نا درست را نلیحه حامکاری و نا سار کاری دانسته بد امون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و بشیمانی اثری بران مرنس نخواهد شد هرگاه در بنظر ناثم نکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتی مھارک خود را مصحوف میر منصور فرستادند تا اممخال بگمان آنکه انجربهارانه طبیعت مهاتخان ب عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده



کورنش و زمین بوس تمام اهل بیجاوب نه برده اخیست و چون بر در غمستانه رسید ملازمان او تختیاسه دروازه را که در دینان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتیخانه در آمدند همه از خواصان که هر گرد و پیش آنحضرت بعد از احتیاط حضور اختصاص داشتند از گستاخی او و عرض همایون رسانیدند آنحضرت از درون خردا بر آمد بر بالکی نشمنند درینوقت مهتشان مراسم کورنش بقتلایم رسانیده انگاه بر در بر بالکی گردیده معروف شد داشت که چون یقین کردم که از اسب عدوت دشمنی احمقانه خلاصی و رهایی ممکن نیست و بازوای و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرات و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده در سرا برد بادشاهی را فرا گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عیب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خاں خواجه مرات و بلذ خاں و خدمت پرست خاں و فیروز خاں و خدمت خاں خواجه مرات و قصیم خاں مجلسی و سه چهار نفری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سیرت را غیرت در شور داشت و در مرتبه دست بر قبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهاں را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند هربار میر منصور بدخشی به ترکی عرض می کرد که وقت مقتضی آن نیست علاج حال منظور باید داشت و سزات کردار ناشایست این تیره بخت بدکردار را باید داد که حواله فرماید تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولتشاهی از اسکی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتیخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر بنظر در نمی آمد درینوقت آن بیعت بقت عرض کرد که هنگام سواریست بضابطه معهود سواری فرمایند تا اینقام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب التکام از من بوقوع آمده و اسب خود را پیش آورده مبالغه و التماس بسیار نموده بر همین اسب سوار شوید غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسب او سواری فرمایند حکم شد که اسب سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن سلیقه کار راضی نشد القصة آن قدر توقف روی داد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده دو تیر انداز بیرون دولتیخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدهام است صلاح دولت در پی میداند که بر فیل نشسته متوجه شکار گاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضایقه بر همان فیل سوار شدند بک از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود در پی اثنا مقرب خاں خود را رسانیده با سترهای او درون حوضه نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهر ا در پی آشوب گاه بے تمیزی زخمی بر پیدشاهی مقرب خاں رسید

و اشارت به طلب او نیز رفته در بدو بحوالی از در پیوست باجمعه طلب او به تبریک و کار برداری آصفیان شده بود و پندشهاد خاطر ایشان آنکه او را حواری و معرفت ساخته دست تعرض به ناموس و حال و مال او در رفتن و این مطلب گران را بعایت سنگدست پندش گرفتند و او برخلاف ایشان با چهار پنجهزار راجپوت حواری بزرگ و بیکهت آمده و اعدای اکثر را همراه آورده که هرگاه کار بکلی و کار باستان رسد و از همه راه و از همه جهت ناموس گردد برای پاس عرصه و ناموس خود نقد و اموال دست و پا رده با اهل و عیال حان نثار شوند

وقت ضرورت چون نماده گریز \* دست بگیرد سر شمشیر تیر

با آنکه از روش امدن او در مردم حرمهای نامایم مذکور میشد آصفیان در بهایت عفت و بی پروائی سر می برد چون حذر امدن او معرض اقدس رسید بحکم پیغام شد که تا مطالبات سرکار شاهاهی را بدیوان اعلیٰ معروض نارساند و مدعیان را به مقتضای عدالت تسلی نماند راه گزینش و ملازمت مسدود است و در باب حواحه مرحور در سر حواحه عمر نقش شدی که مهانتان در حق خود را باو بدست نموده و سابقاً مذکور شد که او را بیز چنگ رده بردان سپردند حکم شد که آنچه مهانتان باو داده مدائی حان تحصیل نموده بکرانه عامه رساند و چون منزل نیکار بهت واقع بود بواب آصفیان باوجود چنین دشمن قوی بازو اسر و حان گذشته در بهایت عفت و عدم احتیاط صاحب و قتل خود یعنی حضرت شاهشاهی را در آن طرف در ناگذاشته خود با عیال و احوال و ائفال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روز به آن منزل گشت و هم چنین کار حاجات از حرانه و قورخانه و غیره حتی که خدمتگزاران و بددهای مردنک در کل از درنا عبور نمودند معتقد حان محشی و میر نورک از آب گذشته شب در پیشکانه بود علی الصبح چون مهانتان در نامت که کار ناموس و حال او رسیده لاعلاج در بندوقت که هیچکس در گردو پیش حضرت نماده بود با چهار پنجهزار سوار راجپوت که بانها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده بحکمت بر سر پل رسیدند قریب دو هزار سوار بر پل میگذاشتند که پل را آتش زده اگر کسی اراده امدن داشته باشد بداده و مقابل قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد و از در حرم گذشته به پیشکانه معتقد حان رسیده باز پرس احوال نمود معتقد حان شمشیر بسته از حومه برآمد و چون چشمش بر او افتاد از احوال شاهشاهی استعصار نمود و قریب صد راجپوت پیاده برجه و شمشیر در دست همراه داشت و از گردو کنار چاه ادم حواری محسوس میشد بر سمت دروازه گل شتافت و در آنوقت در مصاف دولتخانه معذرت از اهل بنای و غیره و سه چهار حواحه سرای پیش دروازه استعاده نمودند مهانتان سوار تا دولتخانه رفته از اسب مرود امد در آنوقت که پناذ شده بحالت عسکانه شتافت قریب دویست راجپوت همراه داشت معتقد حان پندش رفته گفت که ای همه گسقاچی و بی‌دلی ای اقامه در است نفسی توقف نمایند تا من رفته عرض

و ظفر خاں خود با چندے بر سر آن بد گهر میروند و ظاهر میگردند که بندوقی باو رسیده و بجهنم راصل شد هر چند منادی کردند مشخص نگشت که این تغذگ از دست کدام کس باو رسیده بالجملة سر آن مفقد مصحوب سردار خاں روانه درگاه آسمان جاه گردید و ظفر خاں و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر ترددات پسر دیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش بنفاهه منصب و اقسام مراحم اختصاص یافتند و درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیله مرزا عندال مذکوحه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبر آباد بجوار رحمت ایزدی پیوستند زن گل آنحضرت ایشان بودند و چون فرزندان داشتند در زمانے که شاهجهان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر یکتای خلافت را به مشکوے بیگم سپردند و این سرور آرای خلافتسرای قدس و تکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیوم خاں مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگی بخطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بر افراخت و خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قزوچ رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلیخانه بادشاهی شدند درین روزها معروفی گردید که مهابتخان صبیله خود را بشواجه برخوردان نام بزرگزاده نقشبندی نسبت کرده و چون این رعایت بے اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بیدستوری ما دختر چنینی عمده دولت را گرفته جواب پسندیده سامان نتوانست نمود و بحکم اشرف شلاق پست و رسا خورده مجبوس گردید و درین روزها میوزا دکنی پسر میوزا رستم صفوی بخطاب شاهنواز خاں اختصاص یافت بست و نهم اسفندارمذ ساحل دریای چناب برورد مرکب مسعود آراستگی یافت \*

## جشن بست و یکمین نوروز از جلوس همایون



روز سه شنبه بهمت و دوم جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنجم هجری نیر جهان آنروز ببرج حمل تحویل نمود و سال بهمت و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریای چناب یکروز بلوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از ان منزل کوچ فرمودند درینولا اقا محمد الیچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روبیه باو مرحمت فرمودند و مکتوبے که در جواب محبت نامه شاهي نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یک لک روبیه قیمت داشت و کمر خنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نژاد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کاکب سوانح نگار گشته

ابی درگاه ما درگاه دومیدی بیعت

مقامس او بحر احسانت مقرب گشت درسی تاریخ طهمورث پسر گل شاهزاده دادیال  
 از خدمت شاهچهار خدا شده بمقامت شناس قتل اری هوشنگ برادر خود او  
 مرمی موس سعادت بدو برگشته بود درینوقت او در نهموی سخت خود را بدستی  
 استن رسانید و انواع مزاحم و دوازش مخصوص گردید و بجهت سرورازی اینها تعلیم  
 و خدمت خود را که باصطلاح سلاطین چنانی گورکان گویند و مژده بهار نانو بیگم هدیه  
 خود را به طهمورث و هوشمند نانو بیگم هدیه سلطان و رانه هوشنگ نسبت کردند  
 و بدو وقت معتمد خان بخدمت کشنگی عر اختصاص یافت چون از مدتهاست مدد  
 هوای کابل در خاطر مدسی مظاهر سفر میکند و بتاریخ هفدهم اسفند از مدسده هزاروسی  
 و پنج معرم سفر و شکار بهت موکب امدال بدانصوب اتفاق افتاد چند روز در طهر  
 لاهور مقام مرسوده و رحمة بیست و سوم ماه مذکور کوچ و مرسود اختیار خان پسر  
 احمد بیگلر کالی سر احدات را بدستش آورده حدی احلاص در رمی سود و حصرت  
 ش هشتاهی سر دیار مدسی درگاه می نثار بود آورده سعادت شکرانی موهبت نظم  
 که از مواهب مجده الهی بود بدو بدست رسید حکم دواختن شادانه مرسود فرمان شد  
 که سران اشعه دماغ تدا اندیش را به لاهور برده از دروازه ملعه دیار بردن تفصیل این  
 احوال آنکه چون طهر خان پسر حواحه انوالجس کابل رسید شنید که پلنگپوس اورنگ  
 بقصد شورش امروائی و مقلد انگیزی بواحتی عربی آمده مشارالیه بتاتاق دیگرمندها  
 تعینات صوبه مذکور آمده لشکرها مزاحم آورده بود درسی اندک احدات بد بهاد قانو یافته  
 ما شارح این تدا اندیش به تراه آمده رازی و دست اندازی که شیوه شیعیه آن مهست  
 سده سخت است پیش میگردد و پلنگپوس ازان اراده مابل بدامت گردید یکی از حویشان  
 خود را برد طهر خان مرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده اولیای دولت قاهره  
 خاطر از انکسب پنداخته دمع مسان احدات بد بهاد را بیسپاه همت ساختند و نه همان  
 استعداد و جمعیت از راه گردیده بر سران مقهور روان شدند چون حفر برگشتن پلنگپوس  
 و آمدن لشکر طهرانیان بد مزاحم میسر شد بتاتاق مقاربت دیار آورده خود را مکره اواخر که محکمه او  
 بود بدست روان بدعاقت آن کوه واپناه روز در اندسیده دوازی در بندش دره بر آورده واستحکام  
 تمام نموده حدیره و سایر اسباب ملعداری آماده و مهیا داشت اولیای دولت اندکتری  
 استیصال او را بدشهاد همت ساخته مقدم سعی هزار و شصت بهیار طی نموده دره  
 مذکور بدوستند و همه نکل و یکجبهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آنکماشتند  
 هفتم حمادی الاولی تقارن قلع بلک آواره ساخته داد شجاعت و دلالت دادند از هنگام  
 صبح تا سه پهر آتش قتال و حداقل اشتعال داشت بعد از سه پهر بتاتاق مواطع و  
 مزاحم الهی انوار قلع و دوزیری بر چهره مراد دولخواهان معقوج گردید و آنمحکمه  
 بدصرف بهادران لشکر معصوم در آمد بدو وقت نیک از احدات شمشیر و کار و انگشتری  
 که یافته بود در طهر خان برده می نماند و یقی میشود که اینها ازان عامی است

بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه میچیند و میخورد درین صورت غالب ظن آنکه هملے مشهور همین است \*

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد \* که استخوان خور و طایری نیازارد  
سر نولش بکل میماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهاله سیاه دارد در حضور  
وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یک هزار سی و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن  
بر آمد و نواحی لاهور ابوطالب پسر آصف خان بدوات زمینی بوس افتخار اندوخت  
و شب مبارک شب سلخ ماه مذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و  
یکه لک روبه بعد الرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ انا محمد ایلچی  
شاه عباس شرف سجد حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا  
که یک دست شاهین سفید از انجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غریب آنکه شاهزاده  
داور بخش شیر نر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس میباشد و به آن بز  
نهایت محبت و الفت ظاهر میسازد بدستوری که حیوانات جفت میشوند بز را در  
آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند فریاد و اضطراب  
بسیار ظاهر ساخت انگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آورند  
اول آنرا بوی کرد و بعد ازان کمزش بدهان گرفته شکمت فرمودند که میشی در آورند  
فی الفور از هم دریده خورد باز همان بز را نزدیک الفت و مهربانی بدستور سابق  
ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از  
هیچ حیوانی اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بدود  
درینولا فاضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی  
و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسب و فیل مرحمت فرمودند و به سی و  
دو نفر از امرایان آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند و چون مهابتخان فیلانیکه در صوبه  
بنگاله و غیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود مبلغ هاله کللی از مطالبه  
سرکار بر دمه او بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها  
متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشاور الیه رفته فیلانی که  
پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حساب را ازو باز یافت نموده بخدمت  
شتابد و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام مفروغ  
سپارد مقارن اینکال عرضداشت فدائی خان رسید که مهابتخان از خدمت شاهزاده  
پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت و خانجهاں از گجرات آمده شاهزاده پرویز را  
مقرضت نمود و همدرینولا عرضداشت خانجهاں رسیده نوشته بود که عبدالله خان از  
خدمت شاهجهاں جدا شده این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی  
بر اظهار ندامت و خجالت او سال داشته باعتماد گرم و بخشایش انحضرت نوشته او را  
بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از موافق بیکران چنانست که رقم عفو بر جرایم او  
کشیده باین موهبت عظمی در امثال و اقربا سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد که

حرکت نموده درین اناج عرب دست عیب که محبت آوردن سلطان هوشنگ پسر  
شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانجانی بود شاهزاده پسر وقت بود آمده دولت رمی  
موس در آن هوشنگ را معواطف روز امرین اختصاص بخشیده مظهر حال محشی  
فرمودند که از احوال او حذر دار بوده آنچه محبت ضرورت او در کار باشد از سرکار  
دادشاهی سرانجام بماند و مدعی همان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی خطو  
نداشته باشد در حال انجیل عبدالرحیم خانجانی مساعدت استادنوس جنس خدمت  
دورانی ساخت و زمانه عقد نایبه حکالت از رمی برگرفت و انحصرت محبت  
دنیواری و تسلی او فرمودند که در خدمت آنچه مظهر رسید از آثار قضا و قدر ست  
و مختار و شما این رهگذر حکالت و ملائت راه بدهد و بعد از تعیین مراسم رمی  
موس اسارت رست ده کشیشان او را آورده در حال مناسب بار دارند قبل ازین حضرت  
شاهنشاهی باعواص نو چهل بیگم آصفیان و مدائنی حال را بد شاهزاده پسر فرستاده  
بودند که مہانتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بحالت بدگاله روانه سازد و  
حالتخان از گنبد آمده خدمت و کانت شاهزاده بدارد و در بدو عرضداشت  
مدائنی حال رسد مرقوم بود که در سارنگیور خدمت شاهزاده بدوسته انلاغ احکام  
شاهنشاهی نمودم شاهزاده مدائنی مہانتخان و همراهی حال چهل راضی هستند  
و هر چند در بدو باهمه لعه و تانید معروض شتم نقیضه بران مترتب نگشت چون بودن  
می در لشکر سود نداشت در سارنگیور توقف گرفته قصدان ترزو نطلب حالتخان  
فرستاده ام که سرعت هر چه تمامتر مفرجه انجیل کردن تا کماله چون حقیقت حال  
از عرضداشت مدائنی حال معروض مقدس رسید بار فرمان بقائید تمام بشاهزاده صادر  
گشت که زبهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه بدهد و اگر مہانتخان رمی  
بدگاله رمی بشود حریه مفرجه حضور و لا گردن و شما با سایر امرا در برهانپور  
توقف بماند چون خاطر مدعی مظهر از سیر و شکار عرصه دلپذیر کشمیر برداشت  
مدانان بفرمان آوردیم محرم احترام سده هزار و سی و پنج هجری زادی عالمان  
نصوب لاهور ارتفاع نامت پدش ازین مروز معروض رسیده بود که در کوه بیر بلجل  
خادوسه میباشد مشهور بهمانی و مردم آن سرزمین میگویند که طعمه اش آستخوان روزه  
است و بدوسته مروز هوا پر از کمان مشاهده می افتد و مسخته کم و بیش میباشد  
چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه معرط دارند حکم شد که از  
قراول هر کس بتعلک رده محصور بدارد هرگز رویه انعام نماند مضافا جمال حال  
قراول به بدوق رده محصور اشرف آورده چون رحم بنایش رسیده بود رده و تند رست  
بظرف اشرف در آمده فرمودند چندی دان آنها ملاحظه نمایند تا حورش او معلوم شود  
چند دان را شگافند از حوصله اش آستخوان روزه برآمد و مردم کوهستان معروضداشتند  
که مدار حوزاک این آستخوان روزه هاست و هدیشه مروز هوا پر از کمان چشم بر  
رمی دارند هر جا که آستخوانی بظرفش در آید به بول حوک گرفته بلند میشود و از آنجا

شود انقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان کشفی واجب القتل را از زندان طلب فرموده در حضور خود رنج سیر زعفران که چهل مثقال باشد خوراندند اما تغییری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد مثقال باشد خوراندند لبش به بستم اشدانند تا بخندیدن چه رسد و مردن خود چه صورت داد در بنوا حفظ و حراست کانگزه به انیروی سنگدل مفوض گشت و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود در بی آیام مزاج سردار خاں از اعتدال انسیاف و زبده بیماری سوء القیہ بار عارض شد و رفقه رفقه منبیر باسپال دهموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سده هزار و سی و پنج در قصبه ملتان و دیعت حیات سپرد او را در ده نو حصار که زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون اینخبر به سامع علیا رسیده نوجداری کوهستان شمالی پنجاب بالفخاں که از کومکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد و در همین روزها مصطفی خاں حاکم تته رحلت نمود صوبه مذکور بشهر یار عنایت شد در بنوا از عرضداشت اسد خاں بخشی دکن به سامع جلال رسید که شاهجهان بدیول گانوں رسید و یاقوت خاں حبشی با لشکر عذبر برهانپور را محاصره دار و سر بلند رای پای غیرت بمعیت برجا داشته بلوازم قلعداری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و هر چند دست و پای میزنند کاری نمیسازند و بعد از چند روز خبر رسید که مردم عذبر نیز برخاسته رفتند چون اینمعنی بعوض همایون رسید سر بلند را را بصنوف عواطف و مراحم سرفراز فرموده منصب پنجهازاری و پنج هزار سوار و خطاب رای که در ماک دکن بالاتر ازین خطاب نمی باشد عنایت نمودند و از سوانح آنکه چون شاهجهان دست از محاصره برهانپور باز داشته بصوب دکن برگشت در اثنای راه ضعف قوی بر مزاج استیلا یافت و در آیام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والا قدر باید خواست و بایی اراده حق پسند عرضداشتی مشتمل بر ندامت و انفعال از جرایم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش قلمی فرموده روانه ساختند مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستد و قلعه و هتاس و اسیر را که در تصرف کسان اوست به بندهای بادشاهی بسپارد رقم عفو بر جرایم تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات باو مرحمت گردد و بعد از ورود منشور عاطفت شاهجهان اداست استقبال و تعظیم بجا آورده باوجود کمال تعلق و دلبستگی که بشاهزادهها داشت رضا جوئی والد ماجد را مقدم شمرده آن جگر گوشهها را با نفایس پیشکش از جواهر و مریح آلات و فیلاں کوه پیکر که موازی ده لک روبیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفر خاں و رضا بهادر که بحراست قلعه رهناس مقرب بودند حکم نمود که بهر کس که فرمان بادشاهی ظاهر سازد قلعه را با و سپرد و همراه سلطان مراد بخش بملازمت آیند و همچنین بحیاتخان نوشت که قلعه اسیر را به بندهای بادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد از آن بصوب ناسک

## جشن بستمین نوروز از جلوس همایون



مطابق سده ۱۰۳۴ هجری روز منارک شده دهم حماد اثابیه سنه هزار و سی و چهار  
 آفتاب جهانقب برج حمل را نور آگس ساخت و سال بیستم از جلوس اندر آفتاب  
 و در دامن کوه بهر نشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک اس قوچ کوهی بقتل  
 و تیر شکار کردند و در مدخل حنکرتی حشی شرف آراستگی یامت از بهر قایم  
 ارغوان رازها سیر فرمودند و چون درین موسم کوهل پیر بکمال از مرف مال میبازد  
 و غور سوار از مزار ان بغایت دشوار بلکه محال لایم بهت موکب گیاه شکوه از راه  
 گروه بودی اتفاق افتاد درین کوهستان نازم هم میبرد و دو سل و سه سال بر درخت  
 میبازد و از رسیدن انجا شنیده شد که قرب بهر از نازم در یکدرخت میبازد درین  
 اثنا ابو طالب پسر آصف کوهستان لاهور بدیانت پدر مرخص گردید و در بدو سید  
 عاشق پسر سردار حنی کوهستان شمالی بکتاب که صط و ربط آن معده پدرش  
 بود دستوری دامت و او را تکامگار نامور گردانیده منصب چهار صدی و صد  
 و پنجاه سوار عدالت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در مدخل دور آباد که در  
 دریا بهت واقعت درول اتفاق افتاد از گهت بهت تا کشمیر بدستوریکه تا پیر بکمال  
 در راه مدخل مدخل حانها و بشیوهها ساخته اند درین راه بدر اساس یافته و اهله بجمه  
 و سایر رحوت تراشیده احتیاج بیست در پنچند مدخل اردوی گیاه پوی بکبت  
 درف و نازان و شدت سرما از گورهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در انهای راه انشاری  
 خوش بدطر در آمد که از اکثر انشارهای کشمیر بهتر توان گفت: ان تفاعش بدگاه  
 درع باشد و عوص آرنز چهار دراع مقصدان منارک صفه عالی محاربی آن بسته  
 بودند ساعتی شسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهبه دادند  
 حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور مروج سنگی ثبت نمایند تا ان نقش دوات  
 در صفحه و رگاریان کارمند در مدخل لاله و سوس و ارغوان و ناسم کند از کشمیر آوردند روز  
 یکشنبه عره اردی بهشت قصد نزه موله که از قصبات گل کشمیر است نوروز موکب  
 اقبال آراستگی یافت و مردم شهر از اهل فضل و از باب سعادت و سوداگر و سایر اصناف  
 گروه گروه بر سنبل استقبال دوات رمی بوس در یافتند درین دو مدخل شکوه رازهای  
 خوب سیر کردند شد و بدو گل حضرت و جمیع امرا بر کشتی شسته متوجه شهر شدند  
 روز سه شده هزدهم در ساعت سعادت قربی بعمارت دلشیش کسمر حمت، نظیر درول  
 و موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور مدخل که میان دولتخانه واقعت احراهای  
 شکوه بود لیکن یاسم کند دماغ را معطر و معطر داشت و در تماشای بیرون شهر اتعام  
 شکوه جمال امروزی می نمود و چون بقوات ریخته در کتب طب خصوص دخت  
 خوارم شاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران حده می آورد و اگر بیشتر خورده



افشوده بدافعه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهای بادشاهی که با او بودند  
 بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و سر بلند را محصره نموده کار بر  
 تنگ ساخت شاه قلی خان از روی اضطرار قول گرفته او را دید چون اینخبر بشاهجهان  
 رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هر چند مبارزخان و خانسپار  
 و دلیران عرصه کار زار شرایط سعی و کوشش بجا آوردند اثری بران مترتب نگشت و از  
 مردم روشناس شاه بیدگ خان و سرانداز خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و  
 بار سویم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه کشا  
 قدم جرات و جلالت پدش نهاده کارنامههای شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه  
 بودند نخل با جمعی از برادران و بابا میرک داماد لشکر خان و بسیاری از راجهپوتان  
 و راوترن علف تیغ انتقام شدند درینوقت که کار بر متخصصان بدشواری کشیده بود  
 قضا را تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت  
 و از هنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از بیدلان را با خود بردند  
 و مقارن اینکمال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان سپه سالار با لشکر  
 بادشاهی از بنگاله معاودت نموده بدریای نوبدا رسیده اند ناگزیر شاهجهان بوسعت آباد  
 بالا گهانت مراجعت نمود درینوقت عبدالله خان از شاهجهان جدائی اختیار نموده  
 در موضع اندر نشست و مقارن آن نصرت خان جدائی گرفته نزد نظام الملک شتافته  
 نوکرا شد از سوانح سپهری شدن روزگار خان اعظم میرزا کوکلتاش است پدر او از  
 آدمی زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشیانی را شیر داده بود و آنحضرت  
 باس نسبت ایشان داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و ازو و فرزندانش  
 بارهای عجیب می کشیدند در علم سیرو فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر  
 و تقریر بظهور بود نستعلیق خوب می نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلیست  
 بانفاق ارباب استعداد ریشته قلم او از دست استادان مشهور هیچ کمی ندارد و در  
 مدبعا نویسی بد طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئی بے مثل  
 و شعر همواری می گفت این رباعی از واردات اوست

عشق آمد و از جنون برومدم کرد \* وارسته ز صحبت خردمدم کرد

آراد زبند دین و دانش گشتم \* تا سلسله زلف کسی بندم کرد

وفات خان اعظم در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دهلی برده  
 بجوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک بقبر پدرش بخاک سپردند  
 چون خان اعظم مسافر دارالمک بقا گشت داور بخش را بحضور طلبداشته خانجهان  
 ۱۰ بصاحب صوبگی گجرات سرنوازی بخشیده حکم شد که از آره باحمد آباد شتافته  
 محافظت انملک نماید \*

که داراب را که در قتل داشتند دست تعرض از کوتاه داشته روانه ملازمت سارند و او آمده مهاجنان را دود و چون حذر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید مهاجنان مرمان شد که در رنده داشتی آن ے سعادت چه مصلحت ما که برسیدن مرمان گیتی مطاع سران سرگشته مانده صلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت بقاء روانه سارن بالجملة مهاجنان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد و درین هنگام خانورد حان را خلعت خاصه و حکم مرصع با پهل کتاره و اسب خاصه مرحمت نموده بمصاحب صوبگی ننگاله فرستادند و مقارن آن مرمان حهان مطاع دطلب عدل الرحیم که بیش ازین خطای حکمانانی داشت صادر گشت و چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر استر سربلکه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد مستحسوس ماندند و شاهجهان از ملک ننگاله بصوب ملک دکن عدان ادعای توبه و ماکرین مختلص حان مرخناج استعجال مرد شاهزاده پرنور دستوری بیامد که سرالوی نموده اسنان را با مرای عطاء روانه دکن سارن در مولا قاسم حان را از تعبیر مقربان بحکومت و حراست اگر خلعت اختیار بکسیدند و درین تاریخ عزم داشت آمد حان بخشی دکن از برهانپور رسید دوشعه بود که ناموت حان حدشی ناده هزار سوار موجود ملکانپور که از شهر بیست کرده است رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد مرمان بکافیک تمام صادر شد که زبهار نا رسیدن کمک و مدد حوصله نگار برده قمر حلوی نکند و باستحکام برحبا پرداخته در شهر تخصی گردد در اوسط اسفندار مد سه هزار و سی هجری ارتفاع راست اقل ایت دستور معهود بحاکم کشمیر اتعاق امداد و اروقانع که در امدادی ایصال بطهور آمد انکه شاهجهان دولت دکن رسیده و عذر شروع در خدمتگاری نموده بحمت هواخواهی اسنان موحی بصر کردگی دولت حان سکوالی برهانپور فرستاده که تلاحق و تاراج بپردازد و شاهجهان بوش که برودے بدانصوب حرکت دمانند شاهجهان بد انسمت توجّه نموده دیول گانورا محکم ساحت و عدالته حان و محمد نقی محکاط ساه قلی حان را موحی یعنی نمود که بانق ناموت حان برهانپور را محاصره نموده ملواری قلعه گیری بپردازد و متعاقب آنها خود بفر متوجه شده در لال باغ ده در سواد شهر رافع است مورد آمد روتی و دیگر مدد های مادشاهی که در ملعه بودند در استحکام شهر و حصار شرائط اتمام و لوازم کار انگی بققدم رسانیده متخص گشتند و شاهجهان فرمود که از یک طرف عدالته حان و از حادب دیگر شاه قلی حان بملعه بچسبند قصا را در طرفی که عدالته حان بود عظیم هجوم آورد و جنگ مسب بدوست و شاه ملی حان بدوائی حان و حان دثار حان دیوار قلعه را شکسته عظیم مقابل خود را برداشته بحصار در آمد و سر بلند راست حمی از مردم کار کرده خود را برابر عدلته حان گذاشته خود بر سر شاه قلی حان تلاحق و چون اقتضای از موکریان در نده در کوچه و بازار متفرق شده بوالد شاه قلی حان با معدودی در میدان پیش از یک باب همت

عظیم بر سر بهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شو لاپور را بضرب دست و زور بازو و قدرت مفتوح گردانید از استماع این اخبار وحشت آثار خاطر اقدس شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی بلخ بنظر مقدس در آمد خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خود میداند پلنگپوس بے رخصت. این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمد الله که تادیب شایسته یافت چون نیز غبار نثار درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امید وار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجای او دیگری را تعیین فرمایند از آنجا که کام بخشی شیوه پسندیده است انصوبه بمدارا لمهام خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین گشت و فرمان شد که پنجپزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت عالم فرق عزت برافراخت و خلعت با شد شیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود چون زمستان در آمد و خوبیهای کشمیر آخر شد منابران بتاریخ بیست و پنجم شهریور ریات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت او در ساعت سعید در آن شهر میمنت بهر نزول دست داد مقارن آن صوبه داری پنجاب از تغیر مذاق خان برکنی السلطنت آصفخان مقرر شد و در خلال این احوال بطرف هرن مذاکره که از شمار گاه های خاص بود توجه فرمودند در پی تاریخ خانزاد خان از کابل آمده شرف آستانپوس در یافت و چون خاطر اقدس مظاهر از نشاط شمارا پرداخت عذاب معاودت بدارالسلطنت انعطاف یافت درینوقت عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود که شاهجهان از پنده و بهار گذشته برلایت بنگاله در آمد و شاه پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کاک سوانح نگار گشته که شاهجهان دارابخان پسر خاننشان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بود بعد از جنگ لونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهناس گذاشتند بداراب خان نوشتند که در گزهی خود را بملازمت رساند داراب خان از ناراستی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره میدارند ازینجهت نقوانم خود را بمحمدت رسانید چون شاهجهان از آمدن داراب مایوس شد و همراه جمعی که مصدر کاری و تردی توانند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب علت خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات و بیوتات همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت عزیمت بر افراشتند و چون داراب چنین اداسه ناپسندیده بظهور آورده خود را مطرود ازل و ابد ساخته عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگزیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگاله شد

و اردا حی رام و سایر امرا و مصلحتداران که از تعینات صوبه دکن بودند ناما محمد زبی  
 نمک تبادل حان مقصد استیصال عدو شتافتند و چون عدو از دهنه می و قرف دست  
 او بدر نوشتها به مدد هله درگاه فرستد که از علما درگاه ام رحمت مسکن استیصال  
 داریم و بی ادبی از من بطور بیامده بجه تقصیر و کداه گناه در مقام حوائی و استیصال  
 من در آمده اند و به تکلیف عادل حان و به تحریک م محمد زبی من می آید  
 میان من و عادل حان بر سر ملکی که در زمان سابق به نظام الملک متعلق بود و  
 الجبال او متصرف گشته نوع است اگر او از مدد هاست من در ار علما من مرا با او  
 او را با من واگذارند تا هرچه در مسیت حق است بطور آید آنها با من حرف او  
 العباد بهر موده کوچ بر کوچ متوجه آنصوب گردند هر چند عدو بالبحاج و اری اورد  
 ایسان پیشتر شدت طاهر ساعدند ناگزیر از طاهر بیجا بود و حاشا که بخود ملک خود  
 پیوست و بعد از نزدیک رسیدن امواج عدو در مع الوقت و مدارا موده روز میگرداند  
 و سعی دران داشت که کار جنگ رسد و م محمد زبی را نداشتی من در دندل داده  
 فرصت نمی داد هر چند سراندازی و مدارا می نمود حمل بر عجز و تنوی او کرده  
 در شدت می اوردند و چون کار نو تنگ آمد و اضطراب دامگیر گشت ناگزیر در روزی  
 که مردم نادرشاهی عادل بودند و میخواستند که جنگ نمی کند ترها از دور نمایان  
 انشان گردند که ترک جنگ نموده بآمده اند و میخواهند که گریخته بودند درسی  
 وقت بر مردم عادل حان رنجند و مدان مردم او و عدو جنگ سخت در پیوست و  
 محاسب تقدیر م محمد که سردار لشکر بود کشته شد از بیگمیت سپاه عادل حان را  
 سرزشته انتظام گسیخته گشت و حادو رس و اردا حی رام دست مبارک در دند و راه قرار  
 پیمودند عدو ناگهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادل حان واقع شد و احاص  
 حان و عتو دست و پنج بر سر او سوار سپاه عادل حان که مدار دولت او در آنها بود گرفتار  
 شدند و اراں گروه برود حان را که تشنه خود او بود از سرچشمه تبع سرفا ساحت  
 و دیگران را محسوس گردانند و از امرای نادرشاهی لشکر حان و مدرا مودوم و عقودت  
 حان گرفتار شدند و حشر حان گرم و گدرا خود را ناحیه نگر رسانیدند و استیقام قلعه  
 پرداخت و حاصیل حان در برگشته به نگر که در حاکم او بود و مده حصار بر او موقوف  
 ساحت و جمعی دیگر که اراں و طه هلاکت برآمدند حصر خود را ناحیه نگر رسانیدند  
 و گوی به برهان بر شتافتند و چون عدو بمراد خویش کامیاب گردید و آنچه در محله او  
 نگذشته بود بر عرصه ظهور حلوله گیری نمود اسیران سر بیکه تقدیر را محمل و محسوس  
 دولت آنان مستان و خود ناحیه نگر و مده محاصره پرداخت لیکن هر چند سعی نمود  
 کاره از بدش فرصت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته بجانب بیجا بود عدان عربست  
 معظرف داشت عادل حان باز متحصص شد و عدو تمام ملک او را با حدود متعلقه نادرشاهی  
 که در بالا گفته بود متصرف گشته جمعیت بیک م ارم آورد و قلعه شولا بود را که پیوسته  
 میان نظام الملک و عادل حان بر سر آن مزاج میدود محاصره کرد و با قوت حان را با موحی

کارزار منعطف ساخته اند و بدشمن گامی قرار داده لهذا بدولتی رسیده اند و جمعی از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند گستاخانه دست بر جلو انداخته سام آبی از عرصه کارزار بر آوردند و لشکر بادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند و اینقدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند و شاهچپان بچهار کوچ بر فراز قلعه رهناس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداری لُخاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود با دایه ها و انکها در اینجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم بجانب بَنده و بهار نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابتخان را بخطاب خانانان سپه سالار مامور ساخته بمنصب هفت هزاریدات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و تمن و توغ علاوه عوطف گشت اذنون مجملی از سوانح دکن رقمزده کلک و قایع نگار میگردن چون ملک عذیر پسر حرد ولایت قطب الملک شتافته مبلغ مقرری که هرسال بجهت خرچ سپاه انو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مسجد آبعهد و سوگند خاطر از انچانب پرداخت و بحدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که بحراست انملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل برسر آنها تاخت و بندر تاراج نموده از انجا با جمعیت و استعداد فراوان شتافت و چون عادلخان اکثر از مردم کار دیده و سواران پسندید خود را همراه ملا لاری بر برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیچاپور متحصن گشت و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکری که همراه او به برهانپور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از متعلقان آندرگاه میدانم در بدوقت که عذیر نا حق شناس با من چنین گستاخی نموده چشم اندازم که جمیع دولتخواهان بادشاهی که در صوبه موجود اند بکمک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید در هنگامی که مهابتخان با بادشاهزاده برویز متوجه اله آباد شد سر بلند رای بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که در مهمات کلبی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهم دکن از صلاح او انحراف نوزد چون ملا محمد بسیار بیحد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده اک روپیه باشد بصیغه مدد خرچ لشکر بمتصدیان انجناد و نوشته های عادلخان در باب کمک بمهابتخان رسید و او نیز تجویز ایند معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بے تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکمک عادلخان شتابند ناگزیر سر بلند رای باصعدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جانسپارخان حاکم ببرورضوبختان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسدخان و عزیزالله خان و جبار رای

نرو گرفته حلقه سانی در میانی داشت و رومی حاشی معراتش توپخانه را پیش برد نمک که برابر گوله توپ انداخته باشد از عرابان آنکه یک گوله بر کسی میوز و توپهای گرم شده از کار بار ماند و چون فاصله مدان توپخانه و هزارول موج شاهجهان بسیار شد هزارول لشکر نادشاهی بحاشی توپخانه مطمئن حذر شد و مردم توپخانه تاب نیاورده راه هرمت سپردند و توپخانه بنصرت مردم نادشاهی درآمد از مشاهده این حال درنا حاشی اعلان که در دست راست هزارول بود ۷۰ جنگ راه قرار سپرد و از برگشتن او موج دست چپ هزارول فرود نیان کردند تا گریز راحه بهم گذرد بحاشی حود را بنظر اعتبار در نیاورده با معدوسه از راجه پوران مدیمی حوش بوس همت بر انگیزد بر لب لشکر نادشاهی رسیده به شمشیر آنداز کارزار نمود و حنا حوب باسی فعلی که ۹۰ پیش بود مردم ند و بهنگ از با آمدن و آن شد بدنه حرات و حاداد با راجه پوران حاشی نثار پائے مردانگی مانع کرده آثار شکاعت و بهور ظاهر ساخت حوانان چنده و سپاهیان جنگنده که برگرد و پیش سلطان بوبر و مهملحان اسناده بودند از اطرف و حوانان هجوم آورده آن نکه بار را به نفع بدرج مرحاک هلاک می انداختند و او با رمعی داشت کار کرد و حاشی نثار شد و بهندم رهبر و برهپی راج و آنکه راج را بهور با چنده از منتهوان رزم دوست در عرصه کارزار رومی آمدند و از کشته شدن راحه بهدم و بهوم حود موج هزارول شکاعت حاشی که رمعی موج الفمش بود بر منهرم شد و شرح حواحه که سر از این موج بود عدم بر حاداشده معدول کردند چون موج هزارول و الفمش از پیش بر حاست و جنگ بعول رسد موج حرمعار به سرورده آن تصرف حاشی بود تاب نیاورده طرح داد و شاهجهان بعدد الله حاشی که در بر معار بود و جمعی از سپاه به مجموع به پند سناه می گسند نای بهمل اسنوار کره دلو آن را بر حاست و به نص می نمود تا آنکه کثری کشته و رومی شدند عنر از فغان علم و نوع و مور حاده حاصه و عدد الله حاشی به بحاشی دست راست ناندک فاصله اسناده و چندر به نظر در می آمد در بنوات تدره بحنده حاصه رسد و اندر حل اسمه داف معدس را بحمت مصلحتی بحاطت نمود و شمع ناح الدس را که از حلقه حواحه باسی است مقدس سره که دران معدر همدان شاهجهان بود تدره بر حصار حوزده از بنا گوش سر بر اورد در بنوع شاهجهان دوسف حاشی را در عدد الله حاشی فرستاد و دعام کرد که کار بحاشی نازک رسد مداسا حال و ملام شان ما اندست که ما معدوسه که همراه مانده اند توکل نکریم الهی نمود بر لب لشکر نادشاهی معارم نا ایچه رمه ۱۰ کلک بعدتر است مظهر رسد عدد الله حاشی حود بردنک رفته گفت که کار از این گذشته که بر قاحت و تردد اثره مدرس گرد و این دست و نازدین محض نیاورده و به نده است سلاطین سلف چون امیرنمور ماحدق این و حصر با نر مانده و همچنین اکثر حاشی داعه را در مدادی سعی و تلاش مکرر چندی و مانع اعلان انداخته و در بحالت محب صط احوال فرموده عدان ار عرصه



خود را کمک میسراند و معهدا کاری میسازد و پاسبانان و پاسبانان را میفرستد و بهادران  
 عرصه شهامت در برداشتن و سختی و تاحق و انداختن کار نامه جلالت و حاکمیهایی  
 در تقدیم رسانیدند محالان تاب بیاروند و حلومری گردانند و هر بران پیشه شهامت آن  
 محبت برکشند را تا قلعه حمدان که شش کوه از میدان جنگ دور بود رده و کشته تعاقب  
 نمودند و قریب سیصد اورنگ علف تیغ میدرخ ساختند و موارپ هزار راس اسب و  
 اسلحه بسیار که متاعان در راه از گردانی انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد  
 و منعی عظیم که عدوان و قوچان تواند بود نداشتند ایرد حل سنگانه چهره کشایی مراد  
 گشت چون این خبر به دست اترنمسانح حلال رسیدند دههائے شایسته خدمت که  
 در پی جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیدند گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و  
 حالت خویش باصافه منصف و اتمام مراسم حاکمانی و نوارش حاکمانی سریندی  
 یافتند بلندپایه اورنگ است مامش چندی بوده بلندپایه را گردند و پوس سینه  
 را گویا در جنگی سینه وار تاحق بود و از آن روز بلندپایه اشپار یانته اکثر اوقات در میان  
 قندهار و غزنی سر می برد و چون مکرر بحراسانی شتافته دست مرد سپاهیان نموده  
 توان گفت که شاه عباس از در محاب بود مقارن ایشکال از عرصداشت واصل حال  
 واقعه نگار دکی نمسانح حلال رسید که چون ملا محمد قری به نهر بهور روست و خاطر  
 اولیای دولت از صدف و سقی صوبه دکی اطمینان پذیرد و شاهزاده پرویز را بهانگان  
 و دیگر امرا بصوب ملک بهار و ننگاله بهیست فرمودند چون خاطر از ننگه ساری  
 و بیرنگ پرداری حاکمانان نگرانی داشت و دارابا پسر او در خدمت شاهجهان بود  
 صلاح و موافقت دولتمردان او را نظر بند نگاه میداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه  
 شاهزاده حیمه بهیست او برپا کنند و حاکمانیکم صبیح او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال  
 و شاکر رشید پدر خود است تا پدر یکجا بسربرد و جمعی از مردم معتبر بر در خانه  
 او پاس دارند بعد از آنکه جمعی را بهیست صدف اموال مردانه او فرستادند و خواستند  
 که مهم نام علام او را که از عدههائے دولت او بود و شجاعت را ناکار دانی حمداشت  
 مقید سازند او را ننگان خود را بدست دیگری نداد و پاسبانان امشده با پسر و چندی  
 از نوکران داد مری داده حلی مدله آبرو نمود در حلال این احوال ایشکال دیوان  
 شاهجهان که در ننگا پرویز مانده بود مدبرگه والا شتافته دولت رمی پوس در باستان و مشمول  
 عواطف حسروانه گردند و مقارن این خبر در آرای شاهزادگان مانده گردید شرح این داستان  
 آنکه چس سلطان پرویز و مهاجرت بحوالی اله آباد رسیدند عند الله خاں دست از مجاورت  
 نامه بارداشته بحسوسی مراجعت نمود چون در باحان باقوچی کنار آب را استحکام داده  
 بود و کشتیها را بحساب خود کشیده روزی چند عبور لشکر نادشاهی در توقف اندک و  
 شاهزاده پرویز و مهاجرت در کنار آب مذکور معسکر آراستند و در باحان صدف گذرها  
 منبهمه تا آنکه رسیدند این بیس که در آن حدود اعتدالی دارند سی منزل کشتی از اطراف  
 بدست آورده چند کوه بالای آب گذاری بهم رسانیده راهبری کردند تا در باحان آگاهی



خود را بانوجی اینجا گذاشته بود آماده گشته است سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مانگذار حاکم کابل ایم پلنگپوس میخوانند که ما را به تعدی آمل و فرمان بردار خود سارک اگر شر او را از ما کفایت کنند و دست تعدی او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان بپذیریم و الا ناگزیر باو مانجی گشته خود را از اسیر بدهد و ظلم اوزبکان مستعظمت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره فرستاد و خواهرزاده پلنگپوس بمداغه و مقابله پیش آمده در انگی نزد خورد جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه او را با خاک برآورد بطرف فیروزی عنان ممدادت معطوف داشتند پلنگپوس از استماع اینخبر خجالت زده کرد از خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارای توران انتماس نمود که بقاقت سرحد کابل شتافته خود را از ان انفصال بر آرد و در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های لشکر او تجویز این جرأت و بی باکی نمی نمودند بعد از مدله و اغراق بسیار بخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانجی روست ادبار بدین حدود نهاده خانزاد خان از استماع اینخبر مرده می را که در تهنیات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتل و جدال پرداخت و بدو سپاه جاسپار و بهادران عرصه کارزار از همه یکدل و یکرو بچنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهادت بموضع شیرکوه که در ده کوهی غزنین واقع است معسکراسدند و از اینجا افواج را ترتیب داده و چینه پوشیده متوجه پیش شدند و خانزاد خان با جمعی از منصبداران بدر خود در غول پاه ثبات انشرد و مبارز خان افغان و از برای سنگدلی و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقبر داشت و همچنین فوج چادگار و برانگار باین شایسته ترتیب داده از این جل سیمانه تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کوهی غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهین را بتسلط میرسد که شاید روز دیگره قبی فریقین اتفاق افتد قضا را همی که سه کوه از موضع شیرکوه گذشته فراوان اوزبک نمایان شدند قراوان منصور قدم جلالت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه و فیلان کوه شکوه اهدسته و ارمیده بان انداخته انفان پلنگپوس در پس پشته به توپچی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه میرسد از کمین گاه برآمده کارزار نمایند مبارزخان که سران فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکمک قراوان میفرستد و انهم نیز کس نزد پلنگپوس فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه میسازند یک کوه بلشکر مانده سپاه غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود یکفوج او با بلشکر هراول منصور مقابل می گردد و خود با فوج دیگر بمعامله یک تفنگ ایچاده عنان ادبار می کشد چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادران غول گرم و گیلر شتافته خود را بکمک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار میزنند و از پس فیلان جنگی را درانیده کارزار می نمایند و جنگ باتمدن و اشتداد می کشد در چذین وقت پلنگپوس

وکیل عادل خاں از حاکم او نگوانی خاطر داشت مهتکلی موحی از لشکر منصور مدلاً گهاٹ تعی فرمود که مدوقه شده ملا محمد را به دوهانپور رساند عنبرار شدیدن این حجر متروک و مقوم گشته با نظام الملک از شهر کهرگی برآمده نقدهار که سرر ولایت گولکده واقع است شقامت و مریدان را باحمال و انتقال برقرار قلعه دولت آباد گذاشته کهرگی را حالی ساخت و شهرت انداخت که سرحد قطب الملک میروم که در مقرر خود را ازو باز یافتن نمایم تا الحمله چون ملا محمد لاری به دوهانپور پیوست مهتکلی نا شاه پور استعجال نموده نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از انجا اتفاق مقوجه ملازمت شاهزاده پورتر کردند و سرلند راس را حکومت و حواست شهر بهادر گداشت و حادو راس و اودی رام را نمک مقرر داشت و پسر اولی و برادر درمی را بصفت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد خدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برد پور نموده اتفاق سرلند رای تمشیت احکام و انتظام مهیا نماید و امین الدی پسر او را هزار سوار در خدمت شتاند باینقرار دان مشارالیه را رحصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و میل لطف نمودند به محمد امین ولد او منو خلعت و اسب و میل با پنجاه هزار روبیه مدد خرج عنایت گردید و محمد امین را همواره خود گرفتند مهتکلی از حاکم خود یکصد و ده راس اسب و دو رسیور میل و هفتاد هزار روبیه نقد و یکصد و ده حوان آغشته به محمد و پسر او و دامادش تکلف نمود دودهم حوزدان درول حضرت شاهدشاهی در حظه کشمیر اتفاق اندک اعتقاد حان از به اس کسمیر که در خدمت ترتیب داده بود سرسیدیل پدشکش معروف داشت در بدو مصامح حلال رسید که بلنگپوس اورنگ سپه سالار بدر محمد حان اراده نمود که حوالی کابل و عربی را بخارد و حیدراد حان پسر مهتکلی نامرأس به نمک از مقر اند از شهر برآمده مدافعه و مقابله همت مصروف داشته مدبران غاری بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود با کوچکوی رحصت شد که از حافضت کار اطلاع حاصل نموده حجر مستیص بنادر و از قصانا آنکه چون عندالغیر حان قلعه نقدهار را بصفت به رسدن کمک بشاه عباس حواله نمود و این معنی برمرأس شاهدشاهی گوانی داشت در بدو او را حواله سیدو نام منصدا راس فرمودند که از مدبر سورت برکشتی بشاییده نمک معطمه روانه سارک و مقاصف فرمان شد که مشارالیه را از هم گذراند آن بیچاره در اقلای راه بقتل رسید حواله مذکور از کشاده رونی و خوشحونی و بی تعلقی بهر مدد بود امید که از اهل امرش ناه در هضم ماء تیر آرام نادر بیگ همشیره قدسیه الحصرت برص اسبال و دمنعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را معانت دوست میداشتند در چهل سالگی چنانچه ندیا آمده بود رمت درونی قارنم از عمر داشت عاری بیگ موصوح پیوست که بلنگپوس بصفت ضغط الوس هرار حات که تورک آنها در حدود عربی واقعست و از قدم بکایر عربی حان مانگداری میدنمودند و قلعه در موضع صوار از مصافات عربی ساحقه همشیره زاده

به بیرم بیگ بخشیدند و همچنین مردم دیگر در خوز پایه و مراتب کم و بیش رسیده و چون از ضبط انملک و پرداخت داراب خاں پسر خانشانان را که تا حال مقید بود از قید برآورده و سوغند داده حکومت ملک بنگاله را باو تفویض نمودند و زن او را بایک دختر و یک پسر شاهنواز خاں همراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بهار متوجه شدند و راجه بهیم پسر رانارا که در پی هرچ و مرج از خدمت او شان جدائی اختیار نکرده بود برسم منقلا با فوجی پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانید خود باعبدالله خاں و دیگر بندها از پی او شتافت صوبه پٹنه که در جاگیر شاهزاده پرنیز مقرر بود و ایشان مخلص خاں دیوان خود را بحکومت و حراست انملک مقرر داشته اله یار پسر افتخار خاں و بیرمخان افغان را بفوجداری گذاشته بودند پیش از رسیدن راجه بهیم پی همت آنها از جازفت و توفیق یاوزی نکرد که حصار پٹنه استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر مقفل دارند تا اله آباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم بشهر پٹنه در آمده انملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاهجهان با بسیاری از کمکیان به بنگاله رسید و جمعی کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران انجا اقرار همراهی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنچ شش هزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک که حارس قلعه رهتاس بود باوجود استحکام قلعه و استعداد قلعداري حصار را حواله نمود زمیندار اوچینه و دیگر زمینداران انحدود که باراده رفاقت پیوستند و عبدالله خاں و راجه بهیم را بطریق منقلا بصوب اله آباد و دریا خاں را با فوجی بجانب مانک پور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبدالله خاں بگذر جوسیه پیوست جهانگیر قلیخان پسر خاں اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم باله آباد رفته و عبدالله خاں از عقب شتافته در قصبه جهوسی که بر لب آب گنگ در مقابل اله آباد واقع است فرود آمد بهیم بفاصله پنجگروه از اله آباد اقامت نمود و شاهجهان بجونپور رسیده توقف در زید عبدالله خاں بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر اله آباد فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایات جنگ و جدال افراخت و از درون و بیرون سفیر تیرو تفنگ پیام مرگ و شور اجل در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد اکنون عنان اسب خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف میگردد سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایتاً عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفروض باشد و چون او را بعد لکخاں ابواب منازعت و محاصرت مفتوح گشته بود امید آنداشت که بامداد بندهای درگاه سلاطین سجده گاه آثار تسلط برو ظاهر سازد و همچنین عادل خاں نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اعتبار او حواله شود آخر فنون عادلخاں کارگر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکامروائی عادلخاں پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری

امواج را از آب نگذارم شاهجهان عبداللہ خان را نا ہزار و پانصد سوار نامزد کرد تا ارگردی  
 کہ آورده نمائی کند عمور نموده سرسار دوسہ ابراہیم خان تاحات برد و ان امواج بہ ہری نای  
 راحہ سرعت ناک از آب گذشتہ بد پاخل پیوست چون اس حفر بنابر اہم خان رسید تا سراسلہ  
 دعویم نرم شقامت نوراللہ نام سید راہہ را کہ از منصہ داران تصویر می او بود نا ہزار سو و ہزار  
 قرار داد و احمد بیگ حادرا نا ہزار سوار طرح کرد و چون نا ہزار سوار در عول ایستاد و بعد  
 از تلاقی طرہیں حدنگ تنظیم در پیوست عبداللہ خان بڑ موج ہزار و تہذہ نور اللہ را منبر  
 ساحت و حدنگ بہ احمد بیگ خان پیوست او مردانہ ایستادہ رحمہلے مہرور داشت  
 ابراہیم خان از مشاہدہ ایشال طقت بیاورده حلو انداخت و عبداللہ خان بیز سروج  
 ابواہم خان حمہ آورد و رونق ان عداں ثمت از دست دادہ طرفہ ہر دمست سپرد  
 و سرشتہ انتظام امواج از ہم گسیخت و ابراہیم خان نا معدونست پائے عر دمست برجا  
 داشت ہر چند مردم او را حلو گرفتہ حواسند کہ از ان محرکہ مے مہلکہ بر آید راہی  
 بسدہ کہ معقلے ہمت و مردانگی اس کار نیست چہ دولت بہتر از بدکہ در  
 خدمت بادشاہی خان مزار کم ہدور سہی تمام نگشتہ بود کہ از اطراف ہجوم  
 آورده برحمہلے کاری کارش تمام ساجند و نظریک نامی از دوکران عبداللہ خان  
 مباشر قتل او گردید نا کملہ سراو را بریدہ پیش شاہجهان موسقاد و حمہی کہ در  
 حصار مقبرہ متخص بودند از مردن ابراہیم خان متع حدنگ وقوف یامدہ دلہا از  
 دست بردانند در بوقت زمی خان بقی را کہ پائے حصار رسانیدہ بود آتش  
 دادہ چہل درعہ از دیوار حصار مہدم گسست و حصار مستر گردید و گرفتگی  
 خود را در دیامی انگذد و اگر نستی بدست می آمد ہجوم آورده عرق  
 می گشتند و گروہی کہ گرفتاری عیال سلحہ پائے ادہا بود رفتہ ملاقی می  
 شدند و مرکب حلاو کہ از عمدہ ہاے ان سورہ بود دست گیر شدد و از ہمراہی  
 شاہجهان عاند خان دیوان و شربع خان محشی و سید عبدالسلام مارہ و  
 حس بیگ بدحشی و چندی دیگر خان مزار گشتند و چون احمد بیگ خان نا جمع  
 از منصہ از ان سورہ از میدان بدر برآمدہ بصوف دہانہ کہ دارالملک ہنگانہ است  
 و اہل و عیال و اندوختہاے میروا ابراہیم خان مہر در انجا بود رو مہانہ بود لشکر  
 شاہجهان بدر نہ بصوف حرکت نمود چون دہانہ رسید احمد بیگ خان کاہ  
 و نا کام نا دیگر مردم سلامت میبرد و مدلع چہل لک روپہ از اموال ابراہیم خان  
 و بدع لک روپہ از اموال میوک حلاو و غیرہ مقصرف گشتند و پانصد رنجد بدل  
 و چار مد رس اسب گوت کہ در ان ولایت مہم میبرد از صمام عنام گشت و اتمشہ  
 و امتعہ اکتہ و اور مقید صط در آورده ہوار و توہخانہ چندانی کہ در حوزہ بادشاہ  
 دی شوکت بود بدست افتاد سہ لک روپہ بعد اللہ خان و دولک روپہ براہہ مہم  
 و یک لک روپہ مزارف خان و یک لک روپہ مدرا خان و پنجاہ ہزار روپہ موزر خان  
 و پنجاہ ہزار روپہ مشاعقتان و پنجاہ ہزار روپہ محمد تقی و پنجاہ ہزار روپہ

نمی‌توان گذشت اگر او را عزم رفتن درگاه بادشاه باشد دست تعرض از داهان ناموس و خانمان لا کوتاه است بفرار خاطر روانه درگاه گردید و اگر توقف را مصلحت خون میداند هر گوشه که از بی ملک التماس نماید عطا فرمائیم \*

## تکمله نوشته میرزا محمد مهدی مولف دیباچه

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسروجان همراه است چون شاهجهان در بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بیایه حصار رسیده محاصره نمود چون کار بصورت و دشواری کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید مشارالیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاهجهان آورد بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشواری تخصص و قلعه‌ری بردار چون حصار اکبرنگر وسیع بود انقدر جمعیت که محافظت آن تواند نمود نداشت و در مقبره پسر خود که حصارش بغایت استوار بود متخصص گشت درینوقت جمعی از امرا که در اطراف بودند بار پیوستند سپاه شاهجهان بمحاصره حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود آمدند از درون و بیرون نایره حرب مشتمل گردید درینوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقاتی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد چون اهل و عیال اکثر آن روی آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته آنطرف شتافت و مردم معتبر را بتراست و محافظت قلعه باز داشت و سفاین جنگی را که باصطلاح اهل هند نوازه می گویند پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سر راه انفوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نوازه دریا خان از دریا گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجزنگ او روانه نمود کنار دریا بین المعسکون اتفاق جنگ افتاد و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده بابراهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب بعضی مردم کار آمدنی بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهی از جوانان خود را بابراهیم خان رسانیدند دریا خان اگهی و اطلاع یافته چند گروه پس ترو عقب تر حرکت کرد چون نوازه در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریای گنگ به کشتی میسر نمی گشت درین اثنا بلیه راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوج همراه من تعیین کنید در طرف بالاس آب قریب بحدود متعلقه خود چند منزل کشتی را بدست آورده

مار را بر آوردند و اعراق ماری باقی مانده تا حال بدو در بیابان چو شکمش را چاک کردند کفچه ماری که در برده بود درست برآمد اگرچه اینقسم دیگر بود اما در صحامت و دلاوری اندک تفاوتی محسوس شد در بدو از مرصداشت واقعه نویس مرید دکن معروف گردید که مہانتجان عارف پسر راهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محسوس و مقید دارد طاهرا از بیسعادت خون گرفته عرصداشتی بخط خود بحسن به بیدولت دوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و دولتخواهی و بدامت و حکامت نموده بود قصارا از دوشته بدست مہانتجان می افتد عارف را محصور طلبداشته دوشته را باو می نماید چو خود سبیل بحسن خود دوشته بود عدوی که مبدول و مسموم افتد سامان بیارست کرد لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محسوس گردانید عرو هرزدان معترضید که شجاعت حال عرب در مرید دکن ناحل طبعی در گذشت در بدو از مرصداشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید دوشته بود که بیدولت ناحل اودبسه گردید تحصیل اسی احوال از که مابین سرحد اودبسه و دکن در بدست واقع است که از بطرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چله و دریاست و حاکم گوینده در بدی و حضاری ساخته بنوی و تعدک استقام داد و عدو مردم به احارت و اشارت قطب الملک ازان در بدست مقصود و میسر بدست بیدولت برده بودی و بدو قطب الملک ازان گذشت بولایت اودبسه در آمد قصارا در بدو وقت احمد بیگ خان برادر راده ابراهیم خان بر سر مرصدازان گداه رفته بود از سوانح اسی حادثه عرب که بے سابقه و حیر و آگاهی اتفاق افتاده متروک و متعیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم بار داشته به موضع بلندی که حاکم نشی آنصوبه است آمده بسائی خود راه راده گردید بمقام کنک که از بلندی دوارده کوه بجانب مدگاه است شجاعت و چو رقت تنگ بود فرصت مزاحم آوردن و انتظام احوال شد استعداد جنگ بیدولت در خود بدامت و از همراهان چند پیچہ ناید بدو از کنک گذشت بدوون که صالح برادر راده آصف خان مرحوم حاکم ازان بود رست در ابتدا صالح استعداد نموده قصد بق آمدن بیدولت نمیکند تا آنکه کفایت عدت الله مر استقامت او می رسد صالح بدوون را مستحکم ساخته بدست و ابراهیم خان از استماع اسی خبر وحشت اثر حیرت رده گشت ناچار باوجود آنکه اکثره از کخیل و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بودند در اکثر نگرانی همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و داسای رؤسای حیل و حشم بدو بدست و اسباب و آلات طعی و صرف و حرب و بدو مہیا ساخت بدوون نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب قد بدوونانی و بدوشت آسمانی پیچہ لایق بحال اسی بیدولت بدوون از کم عدم بعالم ظهور حلوه گر شد از گردش روزگار کفرقار و اختلاف لیل و بهار گذار بری سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت مراده محبت و وسعت ایدملک حوالهنگاهی دل پراگانی بیش بدست مدعا ازی رفیع ترو مطلب ازی عالیتر است لایق چوون مرید رهی گذار افتاده سرسری

جنس بوسم اقامت فرستاده بمیر سرحد خود نوشت که بدو رقه شده از سرحد خویش سلامت بگذرانند و جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارند که باردوسه او غله و سایر ضروریات می رسانیده باشند \* بیست و هفتم ماه مذکور غریب ساخته روی نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوسه می آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاج بسیار داشت و آتش تند می گذشت عبور واقع شد یکی از سبز بختان سرکار گزک خواص طلایی که مشتمل بر خوانچه و پنجه بیاله با سرپوش در خریده کرباسی نهاده و سر آن را بسته درست داشت در وقت گذشتن پایش لشتگی میخورد و از دستش می افتد چون آب عمیق بود و سخت تند می رفت هر چند تفحص کردند دست و پا زدند اثری از آن ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعی از ملاحان و قراولان را فرمودم که همانجا رفته باز از روستا احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً در جائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه اعلا زبر و بالا نشده و یک قطره آب در پیدالهای او در نیامده بود این مقدمه نزدیک است بان که چون هادی بر مسند خلافت نشست انگشتی یاقوتی از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاد و آن انگشتی را طلب داشت قضا در آنوقت هارون بربل دجله نشسته بود چون خادم ادا رسالت نمود هارون بخشم رفته گفت که من خلافت را بتو روا داشتم تو یک انگشتی را بمن روا نداشتی از شدت غضب انگشتی را در دجله انداخت بعد از چند ماه که بحسب تقدیر هادی در گذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرمود که در دجله در آمده انگشتی را در جائیکه انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستياري اقبال در غوطه اول انگشتی را یافته آورده بدست هارون داد \* درینولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی در اچه بنظر در آورده که یکپایه او خار داشت و پای دیگر خار نداشت چون در ماده مایه امتیاز همین خار است بطریق امتحان از من پرسید که این خر است یا ماده بداهه گفتم که ماده است بعد از آن شکمش را پاره کردند بیضه پیشینه از شکمش بر آمد جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روستا استبعاد پرسیدند که بچه علامت در یافتند گفتم که سر نول ماده نسبت به خر خورد میباید به تدبیر دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غریب آنکه ناله گلو به جمیع حیوانات که ترکل آن را حلق گویند از سرگردن تا چین دهن یکی می باشد و از جرز بخلاف همه از سر گلو تا چهار انگشت یک حلق است باز در شاخ شده بچینه دهن پیوسته و از جائیکه دوشاخ میشود سربند است گره طوری بدست محسوس می گردد و از کلنگ عیب تر است حلق او بطریق مار پیچ از میان استخوان سینه گذشته تا دم غازه رفته و از آنجا باز برگشته بگلو پیوسته است چرزد و قسم می باشد یکی سیاه ابلق دویم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست آنچه سیاه ابلق است نراست و هرچه بور است ماده و دلیل برین اینکه از ابلق خصیه ظاهر شد از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد چون

ناگزیر و سائل بر انگشده خدمت نور جهان بنمک انجا آورد و اظهار ندامت و رحالت  
 نموده به استشفاع انشان توسل حمت و رحمت دلجوئی و خاطر داری انشان رقم  
 عفو بر حرا نه عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عراض مقصدان دکی رسد که بدولت  
 با عدت الله و انوار و دیگر پرو مال شکسته چند بحال نداء و روز سناه و حرای از سرحد  
 قطب الملک بحاکم اوردیده و هنگامه رقت و درونی سفر حوائی بعمار بحال او  
 و همراهان او راه ناهت و کس بشار بهنگام فرصت سرو نامرده از حان دست  
 شده راه مرار بدش گردید از جمله روزی مفررا محکم پیر اصل حان دیوان او نوالده  
 و عدل خود موقت کرج گریخت و چون خبر به بدولت رسید جعفر و حائلی اورنگ  
 و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را بعمام او فرستد که اگر رنده بواند بدست  
 آورد و بها و الاسر او را برنده بکسور بفارند نامردها بصورت هرچه تمام تری میساخت  
 نموده در اثنای راه باز شدند او ارس حادثه آگاهی نامه والده و عدل خود را بحاکم  
 جنگل رنده پنهان کرد و خود نامعدودی از حوافان که اعتماد همراهی بها داشت  
 مردانه بانه همت امسره بکمال داری انشا طاهرا محوی آئے و چنانچه هم در میان  
 او بود سد جعفر حان خواست که نزدیک آمده بدفعل و فرست او را همراه برن هر چند  
 بفرست مقدمات نم و آمدن سخی برداری کرد و اثر نکرد و حوائش به بدر حان سد  
 حوائه ساخت و عدت جنگ مردانه در حان ملی و چندان دگر از مردم  
 بدولت را بجهنم داخل ساخت و سد جمع بدر رحیمی شد و خود بردهای  
 کاری بود همتی در ساخت لدکی ارمعی داشت بخیای رای می ساخت بدار  
 کشیده شدی سر او را برنده بدش بدولت بردند چون بدولت از حوائی دهلی  
 شکست خورده بمارد و رقت اصلحان را بجهت طلب و کمک و مدد در عاتلحان  
 و عدت و رسانده بار بدش بجهت عدلحان و اسب و فعل و شمشیر مرصع برای عدل مصکوب  
 او ا سالداشته بود اول بر عذر مدسد بعد از بخلع سالت ایچه بدولت بجهت او  
 فرستاده بود بدش می آورد و عذر قبول نمیکند و میگویند ما رج عاتلحانم و  
 و امروز عمده دینداران دکی اوست شما اول بدش او باند رقت و اظها مظلوم حرب  
 نمود اگر او بدول این معنی نمود بدده موافقت و معاونت نمیکند و در صورت هرچه  
 فرستاده اند نمیکند و الا به اصل حان بر عدلحان معروف و معاونت بدش می اند و  
 و مدنها در برون شهر نگاه میدارند و بحال او نمی پذیرند و انواع حوائی منفرماند و  
 و ایچه بدولت بجهت او و عذر فرستاده بود همه را عاتله ابرو طلب نموده منصوب  
 میسوزن مشارالیه در انجا بود که حد کشیده شدی به و حرائی حانه را شعله برور سده  
 می بشدد العصر بدولت با این سامان دولت و انعام طاع و سستی منصوبهای  
 درست راه دور و دراز طی نموده خود را به بدر میچلی نائن که به قطب الملک  
 مدعی است رسانند و بدش از رسیدن خود نائن حوائی کس خود را در قطب الملک  
 فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نمود قطب الملک حرو به از بد و



جشن هیزد هملی نوروز

گردد روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده تسلیم گزده نزل آقبال اتفاق افتاد چون  
کشند اس بر سر راه واقع بود و میالغ و الحاح بسیار نمود حسب التماس او سایه  
منازل او انداخته آن قدیم خدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای  
بجهت سرفرازی او پایه قبول یافت بیستم از تسلیم گزده کوچ شده سید بهبه  
را بحکومت دهلی که وطن مالوفه اوست ولسق این خدمت را پیش ازین هم خوب  
بلند پائیدگی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بفرموده  
درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای باین پسر خود  
ت محبت و تعلق مفراط داشت و از دیگر اولاد گزده و آزرده گیاه در میان آمد ابدال پسر  
شین خود گرداند بنابران مسعود برادران گشت و آزرده گی بشار شده هرگاه زمان موعود در  
ی رای که رشید ترین اولاد اوست رای بغایت پیرو منحنی شده هرگاه زمان موعود در  
ی خود ساخت که چون علی رای بخت شود عالی رای ازین توهم که مبادا برادران  
سد بمحبت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود عالی رای ازین توهم که مبادا برادران  
قصد او کند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه  
از منصوبان این درگاه شود که بمحبت و رعایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد  
غیر اسفندار مذ مایه الهی در نواحی برگزده انبیا منزل شد لشکری پسر امام وزدی که  
از بی دولت گزیده خود را بخدمت نمود عرض داشت آن فزنده و مهابتخان فرستاده بود اظهار  
تاریخ بدگاه آمده آستانبوس عدل خان بانوشته که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده خلعت  
و مجرائی خدمت عدل خان بنظر در آورد و باز لشکری را نزد آن فزنده فرستاده  
بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و خلعت بجهت خاصه مهابتخان فرستاده  
بانانری تمه مرارید بجهت استمال مبنی بر عنایت بازم عادل خان قلمی  
بالتماس آن فزنده فرمان استمال مبنی بر عنایت بازم عادل خان قلمی  
فرموده خلعت با نادره خاصه مهابتخان فرستاده خلعت بازم عادل خان قلمی  
نزد عادلخان فرستاده خلعت با نادره خاصه مهابتخان فرستاده خلعت بازم عادل خان قلمی  
آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندار و راجه روپ چند گویایاری و دیگر امرا که  
بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی و این اخته سعادت آستانبوس  
در یافتند بلجمه جگت سنده باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده  
به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب  
جبال و گریوه های دشوار بسر برده بناخت و تاراج رعایا و زیر دستان و بال اندوخت  
تا آنکه صادق خان با آنحدود پیوست و بمقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بقه  
ضبط در آورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخته و مشارالیه قاف  
مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی از آن محکم برآورده بافوج  
بند های بادشاهی جنگ در گزین کردی تا آنکه اذوقه کمی کرد و از کمک و مدد  
نادران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خورده موجب اضطراب و دلنگی

واحدهی بخانگیر داران نمی دهند بخانههای حکم فرمودم که جمعی از مصلحتداران پیش را همراه گرفته قندیه و قانسایلیع نماد و قن و مد و قاراج بوده محکمه و حصار آنها بساک و ابرساز و خارش قند و مساد آنها از بیخ ترکند روز دیگر موج از آب گذشته گرم و چسپان قاحتند چون فرست گریختن نشد پای حیالت افشوده جنگ در برابر کردند و کس بسناری بقتل رسیدن و فرزند آنها مایهوی رقت و عذیمت دوازان بتصرف سپاه مضمور افتاد غره بهم ماه رستم خان را بفرجدارای سرکار قدوح سرور ساحته دناصوب فرستادم دوم ماه مذکور عدالته پسر حکم دور الدن طهرانی را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح انس احوال آنکه چون دارای ایران پادشاه را مگال و رو سامان در شکسته و تعدیل کشید مشارافه از ایران گریخته بعد ملاکت و پربشانی خود را به هندوستان انداخت و وسیله اعطاء الدوله در سلک مدد های درگاه مدظم کردند و از مساعدت بخت نازک زمانی روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معموله نامت لیکن از آنجا که حومه اش تنگ بود قاب انس دولت نداشت نگران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکر و شکوه خدا و خداوند خویش آلوده میداشت در بدو مکرر بعرض رسید که هر چند عداوت و رعایت در حق او بدشتر شود آن ناحق شناس در شکایت و آزر دگی می افزاید معه نالک نظر مرحمت های که در حق او به ظهور آمده بود مرا باور نمی افتاد تا آنکه از مردم بیخبرش که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو بحدت بمن شنیده بودند استماع می افتاد به نفوت پیوسته دایران بکصور ظلمنداشته سیاست فرمودم \*

#### زبلی شرح سر سفر میدهد مراد

چون قزاقان بعرض رسانیدند که درمی نواحی ماده شیر می باشد که متوطنان انس حدردن از اسپ او در محبت و آزار اند به مدائی جان حکم شد که حلقهای ویدل همراه دیده آن شد را محاصره نماد و از بی او خود سوار شده به پیشه در آمدن رعایت حلق و چسپان مدظر در آمد معک رحم بدوق کارش تمام شد روی به نشط شکار حوش و شوقست مردم دراج سیاه به مار گیریدم فرمودم که در حضور حومه اش را چاک نمادند از چنده دان او موش مر آمد که درست موش مرده بود و هندو به تحلیل درخته حیرت ادراسه خاطر گشت که نای گلوی او نای نازکی موش درست را بچه طریق موش مرده ے اعراق اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دنده شد بدادر عراست فرمودم گشت ششم ماه مذکور دارالمک دهلی معسکر اقبال گشت چون حکمت سنگه بمر راجه نامو باشارت بدولت نکوهستان شمالي پنجاب که وطن اوست رفته شورش انداخت جان صادق خان را به قندیه و قانسایلیع او تعنی فرمودم چند بچه در اوراق گذشته ثدت افتاد در بدو ماکهو سنگه برادر خود او را بخطاب راجه سرور ساحته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که در عان قحان رفته بر هم زن هنگامه مقصدان

بے عاقبت گردید روز دیگر از سوادشهر کوچ فرموده تسلیم گزیده نزل آقبال اتفاق افتاد چون  
 خانه راجه کشنداس بر سر راه واقع بود و میالغه و الحاح بسیار نمود حسب التماس او سایه  
 دولت بر منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای  
 او قلیلی بجهت سرفرازی او پایه قبول یافت بیستم از تسلیم گزیده کوچ شده سید بهره  
 بخاری را بحکومت دهلی که وطن مالوفه اوست و التقی اینخدمت را پیش ازین هم خوبا  
 سر کرده بلند پائیکی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بفرموده  
 پدر بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای بایں پسر خود  
 نسبت محبت و تعلق مفروط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر میدید میشنوست که او را  
 جانشین خود گرداند بذبران محسود برادران گشت و آرزو گیها در میان آمد ابدال پسر  
 علی رای که رشید ترین اولاد اوست از غیرت و آزر دگی بشان کاشغر مقوسل شده آنها را  
 حامی خود ساخت که چون علی رای بغایت پیر و منحنی شده هرگاه زمان موعود در  
 رسد بحمايت والي کاشغر حاکم ملک تبت شود علی رای ازین توهم که مبادا برادران  
 قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه  
 از منصوبان این درگاه بشود که بحمايت و رعایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد  
 غره اسفندار مذ مایه الهی در نواحی برگزیده انباله منزل شد لشکری پسر امام وردی که  
 از بیدولت گریخته خود را بخدمت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بود درین  
 تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نمود عرض داشت آن فرزند و مهابتخان مشتمل بر سفارش  
 و مجرائی خدمت عادل خان بانوشته که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده بود اظهار  
 بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و باز لشکری را نزد آنفرزند فرستاده خلعت  
 بانادری تکه مرورید بجهت شاهزاده خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده  
 بالتماس آنفرزند فرمان استعالت مبنی بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمی  
 فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را  
 نزد عادلخان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سپهرد محل نزل بارگاه اجلال گشت در گذار  
 آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندار و راجه روپ چند گوالیاری و دیگر امرا که  
 بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی و پرداخته سعادت آستانبوس  
 دریافتند بالجمله جگت سنگه باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده  
 به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب  
 جبال و گروه های دشوار بسر برده بناخت و تاراج رعایا و زیر دستان و بال اندوخت  
 تا آنکه صادق خان بآنحدود پیوست و بمقدمت بیم و امید جمیع زمینداران را بقید  
 ضبط در آورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخت و مشارالیه قلعه  
 مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی از آن محکمه برآمده بانوچه از  
 بندهای بادشاهی جنگ در گریز کردی تا آنکه اذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر  
 زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خورد موجب اضطراب و دلنگینی او شد

واحشی بجاگرفت داران نمی دهند بجاگهی حکم فرمودم که جمعی از مصلحتداران  
 دیش را همراه گرفته بدهند و نادب بلع نماد و عقول و مدد و اراج بوده مستحکم و حصار  
 آنها بجاگرفت و این سار و حار و معده و فساد آنها از منج برکنند و در دگر موج از آب گذشته  
 گرم و چسبیل نماند چون و دست گریختن نشد پای بهالت افشردن جنگ در برابر  
 کردند و کس بسناری بفعل رسد و بر و فرزند آنها باسفری رفت و عدمت فراوان  
 بمصر سپاه بمصر و افغان عده بهمی ماه و ستم حال را به خوداری سرکار مدوح سرور  
 ساخته بد تصور فرستادم دوم ماه مذکور عدداً پسر حکم دورانی طهران را در حضور  
 فرمودم که سیاست کردند و شرح این احتمال آنکه چون دارای ایران بدیش را بنگاه  
 در و سامان در شکست و تعدد کشید مشارافه از ایران گریخته بعد ملاکت و پیشانی  
 خود را به همدورستان انداخت و بوسله اعدمان الدوله در سلک بدهای درگاه مدظم  
 گردید و با مساعدت بخت بدک زمانی روشناس گشته داخل خدمتگاران بدینک  
 شد و مدصب پانصدی و جاگرفت معموره نامت لیکن از اینجا که حوصله اش تنگ بود  
 تاب این دولت نداشت بهران نعمت و ناسپاسی بدیده خود ساخت و بنوسه زبان را  
 در شکر شکوه خدا و خداوند حوس آلوده بداشت در بدو مکرر تعرض رسد که هرچند  
 عدالت و عادت در حق او بدشوشد آن ناحق شناس در شکانت و آزرگی می  
 امردا مع ذلک بطر مرحمت های که در حق او بد ظهور آمده بود مرا ناور نمی افغان  
 نالیکه از مردم معترض که در محافل و مجالس حریم های می اندامه آرو نسبت نمی  
 شنیده بودند استماع می افغان به ثغوت بدوست دایران بحضور طلبنداشده سیاست  
 فرمودم \*

#### زبان سر سفر میدهند دربان

چون فراوان تعرض رساندند که درسی نواحی ماده شیرینی می باشد که متوطنان این  
 حدود از اسب او در محبت و آزار اند به فدائی حال حکم شد که حلقه های بدل  
 همراه دین آن شهر را محاصره نماد و از می او خود سوار شده به نشسته در آمدم بعبادت  
 حلق و چسبیل بنظر درآمد بدک رحم بدوق کارش عام شد روی به نشط شکار  
 بدشوشد دوم دراج سناه به باز گرداندم فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمادند  
 از چنده دای او موش بر آمد که درست برورده بود و هفوز به بختل بدیده بدرب  
 امرای حاضر گشت که نای گلوی او نای نازکی موش درست را بچه طریق درن برد  
 بی اعون اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دنده شد بدار عزاست  
 فرمودم گشت ششم ماه مذکور دارالامک دهلی معسکر امداد گشت چون حکمت سنگه  
 بسراجه ماسو باشار بدولت بکوهستان شمالی بختاب که وطن اوست رفته شورش  
 انداخت حال مدتی حال را به تندبه و قادیس او یعنی فرمودم چند بچه در اوزق گذشته  
 ثبوت افغان در بدو مانهو سنگه بران در حور او را بختاب راجه سرور ساخته اسپ  
 و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که در عان فحال رفته برهم بر هکامه مفسدان

را به منزل می فرستد روز دیگر مهتابتختال بخانه راجه گرده رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئی می کند و از روزه تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلی نمیشدند بعد از روزه چند او را بپاداش می رساند و بیست و سویم محمد مراد را بخندمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم در پی راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزه در اثنای شکار دراج توغون که تا حال بنظر در نیامده بود بیاز گیرانیدم اتفاقاً بازی که او را گرفت نیز توغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذ تر است و گوشت پودنه کلاں که اهل هند گهاگهر گویند از قسم پودنه خورد که جنگی باشد بهتر هسپین گوشت حلوان قریه را با گوشت بزه سنجیدم گوشت حلوان قریه لذیذ تر است و محض بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هر دو یک قسم طعام پخته اید که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنابراین مرقوم میگردد دهم دی ماه در حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیری آوردند بارادختان و فدائی خان حکم شد که اهل میش را که در رکاب حاضر اند همراه برده پیشه را محاصره نمایند و از پی آنها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود فیل را پیشتر رانده پهلوسه انرا بنظر در آوردم و بیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگی تا حال اینهمه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری بنظر در نیدمده بمصوران فرمودم که شبیه انرا موافق توکیب و جئه بکشند بیست و نیم من چهانگیری وزن شد طولش از فرق تا سردم سه و نیم درعه و دو طسوبر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایزدی پیوست اول در پیش بهادر خان برادر خان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها بخندمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم ان حضرت بمن لطف نموده ناظر سوکار می ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روزه اخلاص و دلسوزی و رضاجوئی خدمت من کردی و هرگز از غباری بر حواشی خاطر من نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بذنگی او زیاده بر انست که متصدی نوشتن ان توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداند مقربشان را که از قدیمان و بابران این دولت است بمحکومت و حراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم در حوالی فتحپور مکرم خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمیں بوس دریافتند بیست دوم در قصبه متبرا جشن وزن قمری آراستگی یافت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز بمبارکی و فرخی آغاز شد در حوالی متبرا بر کشتی از راه دریا سیرکنان و شکار افکنان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض رسانیدند که ماده شیری باسه بچه نمایان شد از کشتی بر آمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر انها را به بندوق زدم درینولا بعرض رسید که گدواران و مزارعان ان روی آب جمعه از نزدی و راهزنی دست بر نمیدارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بمکرد و بیباکی روزگار بسر برده مال

از دیگر رندها امتیاز تمام دارد بلکه در اقسام شادمانگی بیهمتاست و حدائی او بر من  
 گزائی میکند لاجرم مع آن عربست نموده ملازمت طلعبده دوم درس تاریخ بدرگاه  
 رسیده سعادت استادنوس در دست حکمت سنگه ولد زانا کبر رحمت وطن شده  
 معنایت خلعت و خنجر مرصع سرور گشت راحه سارنگدو عرصداشت فرزند سعادت نمود  
 شاه برونز و مدار السلطنت مهلتان آورده استادنوس نمود مرقوم بود که خاطر ار مهم  
 بیدوات جمع شده و دنیا داران دکن کام و با کام شرایط اطاعت و فرمان برداری بمقدم  
 میرسانند انصورت قطع نگرای خاطر از پنجانب مرزونه صندرو شکار خوشوقت باشند  
 و ا ممالک محروسه هر جا بحد اند و بمراج اشرف سارکار باشد تشریف بده به شایط  
 دل و کام بحسی روزگار مصعود بسر بردن بحکم شاه مذکور میرا والی ار سرونج آمده ملازمت  
 نمود حکیم مومنا منصوبه هرازی سرور گردید اصالتکای پسر حال جهان حسب الحکم ار  
 گجرات آمده دوات رمیوس در نوات در بدولا عرصداشت عقیدتکای بحسی صوبه  
 دکن مشغول کشته شدن راحه گرد هر رسید و شرح اس سائجه آنکه یکی ار برادران سید  
 کنیز ناره که ملازم بودند اندامد شاه پرور بود شمشیر خود را بکفایت روش ساحتی  
 و چرخ رن نه عیقلگری که متصل بکانه راحه گرد هر دکان داشته میدهد روز دیگر که  
 نه طلب شمشیر می اند بر سر احوز گنگو می شود و نهران سید چند چوب نصیقلگر  
 می رند مردم راحه بکامیت او ان نهر شلاق میرند اتفاقاً دو سه جوانی ار سادات  
 ناره در ان حوالی منزل داشته اند ارض عوعا وقوف بامند و بکمک سید مذکور  
 میرسد آتش فتنه در میگردد و در میز سادات و راجپوتان جنگ میسود و کارنه نیرو  
 شمشیر می کشد سید کنیز اکاهی نامه با سی چهل سوار خود را بکمک میرساند و  
 در بدوقت راحه گرد هر با حمی ار راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هود است برهنه  
 دشت طعم می خورد ار آمدن سید کنیز شدت سادات وقوف یافته مردم خود را  
 بدرین حوالی در آورده در را مصفوظ میسازد و سادات دروازه حوالی را آتش رده خود  
 را در زون می اندازد و جنگ بجائی میرسد که راحه گرد هر با نیست و شش نفر ار  
 ملازمین خود کشته میسود و چهل کس دیگر رحم بر میدارند و چهار کس ار سادات  
 بفرار بقتل میرسد و بعد ار کشته شدن راحه گرد هر سید کنیز اسپان طویل او را گرفته بکانه  
 خود مراجعت می نماید امرا راجپوت بقتل راحه گرد هر وقوف نامه موج روح ار  
 منزل خود سرور میشوند و تمام سادات ناره بکمک سید کنیز شقامته در میدان پند  
 ارک مجتمع میگردد و آتش فتنه و مساد و آشوب ترقی میکند و نزدیک بان میرسد  
 که شورش عظم شود سه متکای ارض اکهی یافته می لغور سوار گشته خود را بمدرساند  
 و سادات را بدرین ارک آورده راجپوتان را بروشی که مناسب وقت بود دلا نموده  
 چندی ار تمدها را همراه گرفته بمنزل حانعام که دران مردکی بوده می رن چنانچه  
 باید دلا می نماید مقصد و مقفل قد'رک اس میگردد چون انصحر بشاخراده میرسد  
 انفرود بفرار حانعام رفته برنامی که ببق حال بوده تسلیم می نماید و راجپوتان

را به منزل می فرستد روز دیگر مهتابشان بستاند و آجیه گرد هر وقت که فرزندان او را پرسش و دلجوئی می کند و از روی تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را بدست آورده مقتید می سازد چون راجپوتان بغیر از کشتن او تمایلی نمیشدند بعد از روزی چند او را بهاداش می رساند و بیست و سویم سیمه سراد را بخدمت فوجدار می سرکار اجمیر متبر داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزی در اثنای شکار دراج توغون که تا حال بنظر در فیمده بود بیدار گیرانیدم اتفاقاً باری که او را گرفت نیز توغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید ادبیز تراست و گوشت پودنه کلان که اهل هند گهاگهر گویند از قسم پودنه خوب که جنگی باشد بهتر شمعین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه ادبیز تراست و محض بیعت امتحان مکرر فرموده بودم که هر دو یک قسم طعام بخندد این که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرد شود بفریبی مرقوم میگردد دهم دی ماه در حوالی برگنه بدیم آنک قراول خبر شیری آوردند باران قتل و قتل می خا حکم شد که اهل پیش را که در رکاب حاضر اند همراه برده پیشه را محاسبه نمایند و ازین آنها سوار شده متوجه شکار گستم از نبودی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود قیل را پیشتر رانده بهلموسه انرا بنظر در آوردم و یک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگی تا حال اینهمه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیر بنظر در فیمده بصورت فرمودم که شبیه انرا موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من چهاگیری وزن شد طولش از فرق تا سردم سه و نیم درعه و دو طمبو بر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایندی پیوست اول در پیش بهادر خاں برادر خاں زمان بوده بعد از کشته شدن انرا بخدمت واند بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم ان حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار می ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و راجوئی خدمت من کردی و هرگز از غباری برخواستی خاطر من نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بزدگی او زیاده برانست که مقصدی نوشتن ان توان شد ایند تعالی او را غریق بسم مغفرت خویش گرداناد و توبت انرا که از قدیمان و بابریان این دولت است بمحکمت و دراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم در حوالی فتحپور مکرم خاں و عیدالسلام برادر او سعادت زمیں بوس دریافتند بیست دوم در قصبه مقبره جشن وزن قمری آراستگی یانمت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمندان درگاه بی نیاز بیماری و فرخی آغاز شد در حوالی منبرا برگشتی از راه دریا سیرکنان و شکار انگدان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض رسانیدند که ماده شیر بی باسه بچه نمایان شد از کشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادرانها را به بندوق زدم درینولا بعرض رسید که گنواران و مزارعان ان روی آب جمعه از دردی و راهزنی دست برنمیدارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بقره و بیباکی روزگار بسر برده مال

سجته د لحوئی و استحکام و عهد و سوگند دوزور محل برده محرم ساحت و زن و مرد  
 خود را بپوش او آورده ادواغ و اقسام آلتاح و رازی نکار بدن خلاصه مقصودش آنکه  
 وقت ما تنگ شده و کار بدشواری کشیده خود را بشما سپردم حفظ عرت و دموس  
 ما سرشماست کاری باید کرد که ریانه دربی خواری و سرگردانی نكشم حاجتانی معرفت  
 صلح از بد دولت جدا شده متوجه لشکر طعراثر گردید قرار یافت که مشارالیه در انطرف  
 آب بوده مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید قصا را بدش از رسیدن حاجتانی بکدار آب  
 چندی از بهادران حالات قرب و حوالت نصرت ائنی شد قادر باقیه از حائیکه مقهوران  
 عادل بودند عذور نمودند از شنیدن ائی حمر از کال همت ترکل پدرومت و بیرم بیگ  
 بقوانست پای سلامت و حیات برجا داشته بمداغ و مقابله پرداخت تا بر خود  
 بچند کس از آب بسیار گذشت و در همان شب معصدان سیاه سخت ماند  
 بد بدالعش از هم پاشیده راه گزیر سپردند حال حمران از بیروگی اقبال بی روال  
 در ششدر حیرت افتاد نه رسته رفتی نه رای آمدن \* در بدوقت مکرر نوشته هاس  
 وزند اقبال مند مدعی بر تندی و رهنمودی سعد و مشتمل در اسما و استقامت بی در  
 بی رسیدن حاجتانی از صفحه احوال بد دولت صورت ناس و نقش ادبار در باقیه بد وسط  
 مهاجرتان بدست وزند اقبال مند شقامت و بد دولت از رفتی حاجتانی و عبور  
 لشکر منصور از آب برده و گریختی بیرم بیگ و قرب یافته دل پای داده باز خود  
 طعیان آب و شدت نازان بحال تنه از راه بهت گذشته بحاسا دکی روانه شد در بی  
 هرج مرج انذری از بد هاس بادشاهی و ملازمان او کام ناکام حدائی احدیار نموده  
 از همراهی او باز ماندند چون وطن حادورای و اودی راه و اندش حال در سر راه بود  
 سجت متصکات خودش چند مغرول رماست نمودند اما حادورای باز رسته او بد مد  
 و معامله نک مدرای از بی میرمت و اسبابیکه مردم در بی اضطراب و هول حال می  
 گذاشند او حادودی میکرد زور بی که از آن طرف آب رولی می شد دوالفقار حال نام  
 ترکمان را که از حدمتگاران بد بیگ او بود مطلب سر بلند حال اعلان مرستاده بدعام گذاره  
 که از بیگ مردی و راست عهدی تو دور می نماید که قاهر از آب نگشته اندوی  
 مردان و فاست مرا از بدوائی هیچکس چنان گران نمی آید که از تو مشارالیه در کنار  
 آب سوار اسناده بود که دوالفقار حال رسیده تملع رسالت می مانند سر بلند حال  
 حواب مستقیم دادن و در رفتی و بودن متردد و متعکد بود در آن وقت از روی اعراض  
 میگردد که حلوی اسپ مرا بگذار دوالفقار شهید کشیده مرکب و حواله میکند در بحال  
 یکی از اعیان ندوه کوتاه دست را که اهل هده بیچه می گویند در میانی حایل می سازد  
 و میرا تبع در چون بیچه حورده توک شمشیر مرکب سر بلند حال گذاره نمیرسد و بعد از  
 برده شدن شمشیر اعیانل ششم آورده دوالفقار را پاره پاره میسازد بحر حاطن مبتعد  
 حر بیی که حواص بد دولت بود بدتر آشنائی و دوستی بی احارت بد دولت همراه او آمده  
 بدتر نقل مدرس و ناظم چون حمر آمدن او از مرده پور و در آمدن عساکر مدصور شهر مذکور استماع



گذشته سرگشته بادیه ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نروده عبور نمود تمام کشتیها را به آنطرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بابسیار از بخت برگشته‌های ستاره سوخته بر کنار آب گذشته بجانب آسیرو برهانپور رخت ادبار کشید و خانخانان و داراب را نظربند با خود همراه برد اکنون مجمل حقیقت قلعه اسیر بجهت شادابی شخصی ناگزیر است \* قلعه مذکور در ارتفاع و مستحکم و منانت از غایت اشتها محتاج بذعزف و توصیف نیست پیش از رفتن بیدولت بدکن حواله‌خواجه نصرالله و له‌خواجه فتح‌الله بود که از غلامان و خانه زادان قدیم‌الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میرحسام‌الدین پسر میرجمال‌الدین حسین شد چون دختر تغائی نورجهان بیگم در خانه اوست و قتیکه بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود نورجهان بیگم بمیر مذکور نشانها فرستاده تاکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم او را پیروانوں قلعه نگذارند برج و باره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسد و نوعی نکند که داغ لعنت و کفران نعمت بر ناصیه سیادت و عزت او نشیند الحق خوب استحکام داده و سامان قلعه مذکور نه بمرتبه ایست که مرغ اندیشه بیدولت بر حواشی آن توازد پرواز کند و تسخیر آن بزودی ممکن و میسر باشد بالجمله چون بیدولت شریفاً نام ملازم خود را نزد مشارالیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بدم و امید از راه برده مقرر نمود که چون بگرفتن نشان و خلعت فرستاده بوده است از قلعه بزیر آید دیگر او را بالای قلعه نگذارند آن بے سعادت بمجرد رسیدن شریفاً حقوق تربیت و رعایت را بر طاق نسیان نهاده بیمضایقه و مبالغه قلعه را بشریفاً سپرده خود با فرزندان برآمده نزد بیدولت رفت بیدولت او را بمنصب چهار هزار بذات و عام و نقاره و خطاب مرتضی خان‌ی بدنام ازل و ابد و مطعون دین و دنیا ساخت القصه چون آن بخت برگشته بپایه قلع اسیر رسیده خانخانان و داراب و سایر اولاد بدنهاد او را با خود بالای قلعه برد و سه چهار روز در آنجا بسر برده از اذوقه و سایر مصالح قلعه‌داری خاطر و پرداخت قلعه را بگوپال داس نام راجپوت که سابق نوکر سربلند راس بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده عورات و اسباب زیادتیا را که با خود گردانیدن متعذر بود در آنجا گذاشت و هر سه منکوحه خود را باطفال و کنیز چند ضروری همراه گرفت اول قصدش این بود که خانخانان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد آخر راسه او برگشت و با خود فرود آورده به برهانپور شرافت \* درینولا لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبار و نکوست از سورت آمده باو پیوست از غایت اضطراب سربلند راسه پسر راسه بهوج هاده را که از بندها و راجپوتان مردانه صاحب الوش است در میان داده برسل و رسایل حرف عامه مذکور ساخت مهابتخان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت بذیر نیست همگی مقصدش آنکه بایں وسیله آن سرگروه محتل را که سر حلقه ارباب فساد و عذاب است ازو جدا سازد بیدولت ناچار او را از قید برآورده بسوگند مصحف اطمینان خاطر خود نموده

در آورد چنانچه از روز بخیار کیم دهانش پاره شد بعد از آن فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقاً حرکات دیگر درست از شکمش برآمد اینقسم مار را در هندوستان چیتل می گویند و مرتبه کال میشود که کوبه باچه را درست فرموی من نیکی رهرو گردنگی ندارد روزی درهمنی شکار یک ماده بیلک گاؤ را به صندوق ردم از شکمش دو بچه رسیده برآمد چون ششیده شده بود که گوشت بود بیلک گاؤ لایزال طیف می باشد به نارچیان سرکار فرمودم که دوباره ترتیب داده آورده به تکلف حالی از لدت و نراکت بدو در پانزدهم شهر نور ماه الهی رستم خان و محمد مراد و چندی دیگران نوکران بیدولت که برهمه منوی سعادت از حد شده خود را بمقامت فرزند اقبالمند شاه پور بر رسانیده بودند حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آصفیوس دریافتند رستم خان را بمنصب پانچهراری دات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری دات و پانصد سوار سرور ساحه نواطف روز امرو امینوار ساحت رستم خان بدحشی اصل است بامش بوسف بنگ بود نسبت قرابت محمد قلی صغاهانی دارد که وکیل و مدار علیه مرزا سلیمان بوده است اول در سلک پندهای درگاه اینظام داشت و اکثر در صوبه هائسور بوده داخل مصلد ازل خود بود به تقریبی خاکدراو تعبیر شده بود بدولت آمده مقام گشت از شیر شکاری و قوف تمام دارد در پیش او هم تردیدات کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سایر نوکران خود برگزیده و بمره عمارت رسانیده بود چون مر عیانت بخیار ماو کردم حسب الاندس او خطاب حانی و علم و تقار بهسارالغه مرحمت فرمودم و یکچند نوکالت او حکومت گجرات داشت و مد هم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود میر آب است که از قدیمان و نابریان مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ بود درسی قاریج سید بهو از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود نورالدین قلی چهل و یک هزار محموله به عاقبت را که در احمد آباد گرفتار شده بودند مقید و مسلسل بدرگاه آورد شوره خان و قابل بیگا را که سرکرده ارباب مساک بودند در پائے منل مست انداحقه بپاداش رسانندم بمقام مذکور مطابق هیزدهم شهر دهمده فرزند شهرنار را از بواسه اعتماد الدوله حق ستمخانه صلیه کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت موحده و همانون باد بیصفت و دوم ماه مذکور حشی و ن ششمی آراسنگی دات سال پنجا و پنجم از عمر این بیارمند به مبارکی و موجدگی آغار شد بمقتور هرسال خود را مظل و احتلاس ورن فرموده در وجه مستحقان مقر فرمودم از جمله سیخ احمد مهری دو هزار روپیة عنایت شد عرو مهر ماه الهی میر حمله بمنصب سه هزاری دات و سیصد سوار بمقام گشت مقیم بخشی گجرات بقطاب کهاتحقاقی سر بلندی دات چون بیگداهی سرمرار خان خاطرنشین گردید او را از بند بر آورده مرتبه کوروش دادم حسب الانعاس فرزند شهرنار به منزل او رفته شد حشی عالی آراسته پنشکشهای لایق کشیده و با کفری از بعدها سر و پا داده در بنوا غرغداشت فرزند اقبالمند شاه پور رسید که بیدولت از آب برهانی پور

بشن هیزدهمی نو روز

که از حوایی دهلی شکست خورده برگشت با آنکه عیال مندی نداشت  
 بدقت که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و دغ عصیان از لوح پیشانی  
 پاکته عذر تقصیر گذشته در خواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را باین روز مبتلا  
 و مبلغ یک لک و سی هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت  
 چو بد کردی مباش ایمن ز آفات \* که واجب شد طبیعت را مکافات  
 با جمله بیدولت بسوخت از آب زنده گذشته تمام کشتیها را بانطرف کشید  
 و با باعتماد خود استقام داده بیرون بیگ بخشی خود را با فوجی از مردم  
 تمام خود و جمعی از ترکیان دکن در کنار آب گذاشته آراهای توپخانه در برابر  
 پاده خود بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف داشته درینوقت ملازم  
 و قاصدی که خانخانان نزد مهابتخان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت برو در عذوان  
 مقتدوب این بیت مرقوم بود  
 صد کس بنظر نگاه می دارندم \* ورنه بپرد می زب آرمی  
 بیدولت او را باولاد از خانه طلبداشته نوشته را باو نمود اگرچه عذر ها گفت لیکن  
 جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل  
 منزل خود نظر بند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه می  
 دارند پیش او آمد درینولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح  
 آورده بود بخطاب خوش خبر خانی سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و  
 فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و مهابتخان مصحوب به مهابتخان عنایت شد \* چون  
 گران بها بجفت فرزند اقبالمند و شمشیر مرمع به مهابتخان عنایت شد \* چون  
 از مهابتخان خدمات شایسته بظهور پیوسته بود آمده دولت زمین بوس دریافت  
 و سوار سرفرازی بخشیدم سید صلابتخان از دکن آمد دولت زمین بوس دریافت  
 و سوار سرفرازی بخشیدم سید صلابتخان از دکن آمد دولت زمین بوس دریافت  
 دهلی شکست خورده بماند و رفت او فرزندان خود را در حرکت متعلقه غیر بصیانت  
 ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید میوزا حسن پسر میوزا رستم  
 صفوی بخدمت فوجداری سرکار بهراج دستوری یافته بمنصب هزار و پانصدی ذات  
 و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفتر خانه را نزد فرزند  
 اقبال مند شاه پوریز فرستاده خلعت خاصه با نادر بی به آن فرزند و دستار بمهابتخان  
 مصحوب او عنایت شد خواص خاں که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت  
 نمود مشتمل بر اخبار خوش آمد خانه زاد خاں پسر مهابتخان را بمنصب پنجهزار  
 ذات و سوار سرفراز ساختم درینولا روزی بشکار نیله گاؤ خوشوقت شدم در اثنای ش  
 ماری بنظر در آمد که طویش دو نیم دره و جثه او مقدار سه دست بود و نص  
 خرگوشی را فرو برده و نصف دیگر را در فرو بردن بود چون قراولان برداشته نزدیک او  
 از دهانش افتاد فرمودم که باز بد هانش در آورند هر چند زور کردند نیان

مرستاد و از پس انہا رستم خان و قبی و برقدار خان را با گروہ توپچیان روانہ ساخت  
انگاہ داراب خان و بیہم و بیہم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانہ گردانند و چور  
محدود قرار جنگ صف می توانست داد ہمیشہ نظر مرقعا داشت میلاں مست حدکی  
را با ارادہ ہلے توپخانہ از آب بردہ گذرانیدہ حدہہ ار پے داراب و بہم خود ہم روت  
انبار معرضہ کارزار بہادہ روی کہ حوالی کالیادہ معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشک  
نکست اثر خود را بہ تقابل موج منصور مرستادہ خود ناخائسان و معدودے یک کروہ  
عقب استنادہ بقائد از خان کہ از مہانتخان قول گرفتہ در کمپن ہون رفتی کہ لشکرہا در  
برابر ہم صف کشدہ اند قادر یافتہ ناخائسی برمدار فاحقہ خود را بہ لشکر منصور رسانید  
و جہانگیر بادشاہ سلامت گفتہ می آند تا مہانتخان رسد مشارالیدہ ہمارست فرورد  
افتادند و بر مردہ ہماراح بادشاہی مستقال و امیدوار گردانید و سابق بہادالدس با  
داشت و نوکر مہانتخان ہون بعد از موت او در سلک توپچیان رومی منظم گردید چور  
خدمت خود را گرم و چسپان می کرد و حمعی با خود ہمراہ داشت لائق تربیت  
دانستہ خطاب برقدار حانی سرورار ساختم در رفتی کہ بیدولت را بدکی می  
مرستاد مشارالیدہ را میرآتش لشکر ساحہ ہمراہ او یعنی ساختم اگرچہ در ابتدای  
داع لغت برنامیدہ عمدت بہاد لیک تانست شمر ظاہر شد و بوقت آمد  
ہماں زور رستم کہ از نوکران عمدہ او ہون و اعتماد تمام ہون داشت چون یافت کہ  
دوات ازو برگشتہ است از مہانتخان قول گرفتہ برہمونی سعادت و بدوقہ توفیق  
با محمد مراد بدحشی و دیگر منصدازان کہ ہمراہ او ہوندد از لشکر نکست اثر  
او بدرون فاحقہ بموکب اقبال شاہرادہ والا بدر پورست بدولت را ارشدیدن اسر  
احبار دست و دل از کار روت و بر تمام نوکران خود چہ حای بدہای بادشاہی  
کہ ہمراہ او ہوندد بے اعتماد و بے اعتماد شدہ از غایت توہم شناسب کس ہوسنادہ  
مردم پیش را ہون خود ظلمندہ ہزار برقرار اختیار ہوندد سرمایہ از آب بردہ عبور کرد  
در بوقت تاریک ہندی از ملازمان او قانو نامتہ جدا شدند و خدمت ہوندد سعادتہ  
بدوستہ در حور حالت حوش ہوارش نامتہ و ہمدونی زور کہ از آب بردہ میگندشت  
نوشتہ بدست مردم او امداد کہ مہانتخان در حواب کدانت راہد حان نوشتہ بمواطع  
و ہماراح بادشاہی مستقال و امدد وار گرداندد در آمدن ترعدس و تشریص بسیار ہوندد  
ہون اس را بحس ہون بدولت ہوندد او از راہد حان بد گمان و بے اعتماد شدہ او را  
بہ سہ ہون محسوس گردانید راہد حان ہون شجاعت حان است کہ از امرا و بدہای  
معتمد ہوندد ہوندد ہون و می اس بے سعادت را ہوندد ہوندد ہوندد ہوندد ہوندد  
حانہ را دگی تربیت ہوندد خطاب حانی و مدصب ہوار و ہانصدی سرورار ساختہ  
ہمراہ بدولت خدمت فتح دکی رحصت ہوندد ہوندد کہ امرای انصوبہ را بہمت  
مصلحت قندہار طلب ہوندد با اندک ہوندد ہوندد ہوندد ہوندد ہوندد ہوندد ہوندد  
ایں بے سعادت بدوگاہ بدنامدہ خود را از ہوندد و ہوا حواہان بدولت ظاہر ساخت

اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیرے قومی جنہ از بیشه بر آمده نمایان شد از بالای فیل بندوقی بران زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته بقفای فیل بر آمد و فرمت مقتضی آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم سر بندوق را گردانیده بزانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روی او زدم که از آسیب آن بر زمین افتاد و جان داد از غرایب آنکه در کوه کول من روزی بشکار گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگی از پیش بر آمد تیری نزدیک به بذا گوش زدم که قریب به یک و جب فرو نشست و بهمان تیر افتاد و جان داد و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت گمان بیست تیر و سی تیر زده اند و نموده چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور عقد مروارید بچکت سنگه پسرانا کرن عنایت شد درینولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار بکلی و بیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان پسر گل او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبال‌مند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده بنویذ فتح سامعه افروز اولیای دولت ابدی اتصال گردید عرضداشت انفرزند مشتمل بر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ گذرانید شکر این سوهبت که از عنایات الهی بود بتقدیم رسیده و شرح آن مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از کربوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در آمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از ماندو بعزم رزم در آمده جمعی از ترکیان دکن را با جادو راء وادی رام و الش خاں و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که بار دوس ظفر قرین بقزاقی بر آیند مهابتخان ترتیب بنرک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در غول جاس داده خود بهمه فوج و رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرات و جلالت پیش نمی نهانند روزی نوبت چنداوی منصور خاں فرنگی بود در وقت فرود آمدن اردو مهابتخان بجهت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراخ خاطر دایره کنند چون منصور خان در اثنای راه پیاله خورده سرمست باده غرور به منزل میرسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار میشود و خیال شراب او را بری میدارد که باید تاخت ے آنکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکی را پیش انداخته تاجاس که جادو راء و اودی رام با دو سه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده می برد چنانچه ضابطه اینهاست از اطراف هجوم آورده او را در میان می گیرند تارمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان سپار میگردد درنی ایام مهابتخان پیوسته برسل و رسایل میدادلهای رسیده جمعی که از روء احتیاط و اضطراب همراه بیدولت بودند می نمود چون مردم آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از انجانب نیز نوشتها فرستاده قول خواسته بودند بعد از آن که بیدولت از قلعه ماندو بر آمد نخستین جماعتی ترکیان را پیش

حیات معتاد در گذشت در آنوقت ناهر حال نعمت خورد سال بود حیات حال  
 حدیثی از راحه علیخان القاسمی نموده او را معرفی برداشت و محاسن ساخت بعد  
 از موت او راحه علیخان در مقام تربیت ناهر حال در آمده رعایت احوال او نواحی  
 می نمودند چون پدر درگوارم نازالیه برهانه قلعه امیر را فتح کردند مشارالیه خدمت  
 آنحضرت پیوست آثار شد از ناصیه احوال او دریافتند منصب لائق سرور از فرمودند  
 و برگشته محمد پور را از صوبه مالوه تحاکیر اعانت نمودند در خدمت می نشین  
 از پیشتر قریبی کرد الحاکم که توپچی حق گذاری نصیب او شد دقت آن چنانچه لائق  
 بود در خدمت \* سید دلیر خان ارساداد نازیه است سابق نامش سید عبدالوهاب بود  
 منصب هزاره و هشتصد سوار داشت بدو هزاره و هزار و دویست سوار و علم سرور  
 گشت نازیه بران هندی دوازه را گویند چون در میان دوازه دهنه درونک هم رانده  
 است که وطن اسی سادات است بدو نفری سادات نازیه اشتهار یافته اند بعضی مردم در  
 محبت محبت آنها سخی ها دارند لیکن شکاعت انشالی نازیه است قاطع در سادات  
 چنانچه درسی دولت هیچ معرکه نموده که آنها خود را بمقابل مساعدت باشند و چندی  
 مکار بیامده باشند مرزا عرب کرکه همیشه می گفت که سادات نازیه بلا گردان اند دولت  
 اند الحقیق چندی است نانو حال اعیان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار  
 و ناصدی ذات و هزار دویست سوار حکم شد همچنین دیگر دنده های دولتخواه در حور  
 خدمت و حاضراتی نوازات بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گزیدند در دولت  
 اهلانجان پسر حالیکان را کمک کردند داور بخش صوبه گجرات تعین نمودند و  
 نورالدین قلی را بصوبه مذکور مرساندم که شوره های و سرور حال و دیگر اعیان لشکر  
 عامی که اسیر سر بلخی مکانات شده اند محبوس و مسلسل بدرنگه بیاورد و درسی  
 قاریج به سر رسید که منوچهر پسر شاه نوار حال به دهمومی سعادت از بد دولت خدا شده  
 خدمت کردند اقبالند شاه پرویز بدوست اعتقاد حال حاکم کشمیر منصب چهار  
 هزاره ذات و سه هزار سوار سروراری یافت چون قراولان حصار آوردند که درسی نوبتی  
 شیرینی نمایان شده خاطر را مشکار آن رعیت شد بعد از در آمدن به بیشه سه شیر دیگر  
 نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طلعت  
 شکار شمر مایل است که تا شکار آن میسر نباشد به شکار دیگر دستوری نمی دهد سلطان  
 محمود پسر سلطان محمود اندر الله برهاده بدو شکار شیر رعیت معوط داشته و از غیر  
 کسری او آثار عربده در توابع مذکور و مسطور است خصوص در تازیج بهیقي که  
 مصدع او ایچ دای العن مشاهده نموده بطریق زور ناصیه تحت نموده از حمله آن  
 می نوبند که زوری در حدود هندوستان شکار شیر رعیت و بیل سوار بود شیر سمیت  
 بزرگ از بیشه بر آمد و رو به دل بهاد حشقی بپنداشت و بر سینه شیر در شیرار در  
 و حشم حررده بقلعے عدل بر آمد و امیر به رانو استاده چنان شمشیر به زد که هر دو  
 دست شتر قلم کرد و شیر بار پس افتاد و جان داده مرا هم در ایام شاهزادگی چندی

ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقهوران بد فرجام اسیر سرپنجه مکافات گردید چون لعنت‌الله از سرفراز خاں جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ او را مسلسل بر فیل نشاند و یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را بقتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز با بزنجیر بریک از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد او را بپدمهر میکشد و سرفراز خاں خود را از بالای فیل بزیرمی اندازد موکل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی باومی زند اما کارگر نمی افتد صفی خاں او را به کارزار دریافته بشهر میفرستد و لعنت‌الله تا برده عنان ادبار باز نکشید و چون نسای شرنه خاں در قید دولتشواهاں بود ناچار آمده صفیخاں را دید بالجملة لعنت‌الله از برده به بزونیج شتامت فرزندان همت‌خاں در قلعه مذکور بودند اگرچه او را در قلعه راه ندادند اما پنجهزار مسمومی برسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بزونیج بمال تباد گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دوماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چهار لک مسمومی از متصدیان او گرفته آنچه به ظلم و بیداد از هر جهت بدست آمد متصرف شد و باز بخت برگشته‌های ستاره سوخته فراهم آورده در برهانپور خود را به بیدولت رسانید القصه چون از صفی خاں و دیگر بندهاے حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور بی‌دوست هر کدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی یافت \* صفی خاں هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری و دو هزار سوار ساخته بخطاب سیف خاں جهانگیرشاهی و علم و تقاره سرفرازی بخشیدم ناهر خاں هزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار عزامتیا یافت بخطاب شیر خاں و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت برافراخت و او نبیره نرسنگدیو برادر پورن مل لولو است که حاکم رایسین و چندبری بود چون شیر خاں افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید و اهل حرم او باطلاح هنوز جوهر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم بدامن عصمت آنها نرسد فرزندان و اقوام او هر کدام بطرفی افتادند پدر ناهر خاں که خانجهاں نام داشت نزد محمد خاں فاروقی حاکم اسیر و برهانپور رفته مسلمان شد و چون محمد خاں ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در مغرسن بجای پدر نشست راجه علیخاں برادر محمد خاں آن خورد سال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت بعد از چند گاه بر راجه علیخاں خبر رسید که خان جهاں و جمعی از نوکران محمد خاں اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خاں را از قلعه برآورده بحکومت پردازند راجه علیخاں پیشدستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سر خانه خانجهاں فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشارالیه برناموس خود قدم غیرت افشوده بجنگ استاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از

آراستند و معتقد حدال و قتال گردیدند لعنت الله را بخاطر می‌رسد که از در آمدن می  
پای همت آنها را حاکم خواهد رفت و کار جنگ نرسیده برشان و متفرق خواهند  
گشت چون ثنات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد ثاب دیارده بحاکم دست چپ  
عنان انداز تاوت و بظاهر چنان نمود که در می میدان دارست تعنگ بر حاکم پنهان  
ساحنه اند مردم ما صانع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سرگنج رفته جنگ اندازم  
و ای اندیشه فاسد و تدبیرات ماطل از تائید اقبال خود چه از انحراف عنان او آواره  
هر نعمت بر زبانها انداز و بهادران عرصه می‌روزی گرم و گداز از پهلوی در آمدند و آن  
به سعادت سرگنج می‌توانست رسید و در موضع نارنج دایره کرد و دولتخواهان در ده  
ما لوده که قریب سه کوه فاعله بود معبر اقبال آراستند صداح روز دیگر امواج  
ترند داده بائس پندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب امواج مدنی مط قرار یافت  
در هر اول باهر حال و راحت کلیان رسیدند از اندر و دیگر بهادران حالات آثار کار طلب  
گردیدند در چرخار سید دلیر حال و سید سید و حمی ارندهای اخلاص شعار  
مقرر شدند و در برقرار نابو حال و سید یعقوب و سید علام محمد و دیگر مدائیان حال نثار  
قرار گردیدند و در مول صبی حال و کفایت حال بخشی و بعضی ارندهای شایسته  
خدمت پای همت امردند از اتفاقات حسنه حائی که لعنت الله بود آمده بود  
رمی پست و بلند بود رقوم راز اندوه و کوچای تغد داشت بدسری سلسله امواج  
او انظام شایسته نیامت اکثر مردم کاری خود را همرا رستم بهادر پیش کرده بود  
و همت حال و صالح بیگ نیز از پیش قدمان صلالت بودند سپاه نکست آثار او را  
نکست جنگ با ناهر حال و همت حال اندک و چپقلش نمایان شد قصاراهمتجان  
برحم تغنگ بر حاکم هلاک اندک و صالح بیگ را با نابو حال و سید یعقوب و سید  
علام محمد و دیگر رندها معاررت دست داد در عینی رد حور و میل سید علام محمد  
رسنده او را از اسپ جدا ساخت و برجهای کاری بر حاکم افتاد و قریب صدکس  
او حال نثار گردیدند در می وقت میلی که در پیش موج عاصیان بود از آوار نال  
و صاعقه تغنگ رو گردان شده بکوچه تغنگ که از دو طرف رقوم راز داشت در آمده  
دسیاری از مقهوران را با مال بیعتی ساخت و از برگشتی میل سر رشته انظام مستان  
از هم گسخت در می اثنا سید دلیر حال از دست راست در آمده کارزار کرد لعنت الله  
از گشته شدن همت حال و صالح آگاهی نداشت بقصد کمک آنها حلوتیر گرفته نارگی  
از بار برانگیخت چون بهادران موج هر اول تردهات کرده اکثر رحمی شده بودند از رسیدن  
لعنت الله ثاب دیارده انحراف عنان نموده و درنگ بود که چشم رحم عظیمی رسد  
در بحال تائید ایزدی بملوه در آمد و صبی حال از عول کمک موج هر اول شذات مقارن  
ای حور گسته شدن همت حال و صالح به لعنت الله رسید و از نمایان شدن موج عول  
و آمدن صبی حال پای همت امشده او از حالی رفته آواره داشت هر نعمت و ناکامی  
شد سید دلیر حال تا یک کوه تعاقب نموده دسیاری از هرمنیان را علف تنع انتقام



نموده از دروازه سارنگپور بشهر درآمده و مقارن اینسال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شد خواجه سرای لعنت الله از نیرنگی اقبال بی زوال و توقف یافته بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد بندهای شایسته خدمت شاه یانه فتح و نصرت بلند آوازه ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندی را بر سر خانه محمد تقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخشی او فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت الله در خانه من است او را هم دست بگردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و منسبان بیدولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مریض با دولک روپیه نقد و اسباب و اشیائیکه از بیدولت و مردم او در شهر بود بتصرف دولتخواهان در آمد چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را باهمت خان و شرزه خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بقعاقب چه از بندهای بادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود بر سر احمد آباد تعین نمود صفی خان و ناهرخان از آگاهی این پای همت افشوده بدلاسه سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمده بود حتی تخت را شکسته بعلمه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند و راجه کلیان زمیندار اندرو و پسر لال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند لعنت الله بکمک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از ماندوبه بروده رسانید و دولتخواهان برهنمونی همت و بدرقه توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانگریه معسکر اقبال اراستند لعنت الله را بخاطر میزد که شاید از تیز جلویی سرشته انتظام دولتخواهان از هم تواند گسیخت چون از بر آمدن بندهای خدمتگذار آگاهی یافت در بروده عنان ادبار باز کشیده تا رسیدن کمک توقف گزید بعد از آن که عاصیان بدسرانجام بان سرفتنه ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهای دولتخواه از کانگریه کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه نزدیک بمزار قطب عالم فروز آمدند لعنت الله سه روزه راه را بدو روز پیموده از بروده به محمود آباد پیوست چون سید دلیر خان فسائی شرزه خان را از بروده گرفته بشهر آورده بود و نسائی سرفراز خان نیز در شهر بود صفی خان بهر دو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر برهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحه پیشانی عبودیت خود زوده خود را در سلک سایر بندهای دولتخواه منظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود والا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته بانواع خواری سیاست خراهم کرد لعنت الله از بنمونه آگاهی یافته سرفراز خان را به بهانه از خانه طلب داشته مقید گردانید و چون شرزه خان و همت خان و صالح بدخشی باهم اتفاق داشتند و یکجا فروز می آمدند شرزه خان را نتوانست بدست آورد بالجملة بیست و یکم ماه شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جائیکه بود سوار شده عهاکر فکیت مائرا را ترتیب داده دولتخواهان نیز افواج اقبال

مذکور را به آصف‌خان دیوان آصفیه و خزان و تخت موصع که پدم لک روبه صرف آر  
 شده و پردله که بدولت روبه برآمده و اینها را بصیغه پیشکش من ترتیب داده نو  
 طلب نمود صعی حاشی برادر جمع‌ریگ است که در خدمت پدر من بقطاب آصف  
 حاشی اختصاص داشت یک عتیقه برادر نور حاشی بنام که به منی تربیت من بقطاب  
 آصف حاشی سرور است در خانه اوست و عتیقه دیگر او به سال کل تر بحد  
 بدولت است و هر دو از یک والده اند به انی بسخت بدولت او توقع  
 همراهی و موافقت داشت یکی چون در اول قلم تعدد سعادت مددی او حاشی  
 شده بود مقور گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را موافق گردانیده  
 مصدر خدمات بنام شده چنانچه نوشته می آید بالحمله نعمت الله بیوما و مادر نام  
 حواحه سزای خود را بکومت آن ملک فرستاده او بامعوروی ب سروپا باحمدان  
 در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صعی حاشی اراده دولتخواهی پیش  
 نهاد خاطر احوال مائید داشت در نگاهداشتی دوکرو تراهم آوردن جمعیت و عید دلها  
 همت گماشت روزی چند بدشترار که قرار شهر برآمده در کنار قال کانکره منزل گرد  
 و ارجاعا به محمود آنان شقامت و مظاهر چنان نمود که بدن بدولت میروم و در ماضی  
 با ناهر حاشی و سید دلبر حاشی و بانو حاشی اعیان و دیگر بدهنه حاشی سپار و مدریان  
 دست قدم با احوال که در محال حاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات  
 ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت بسخت صالح نام ملزم بدولت  
 که بوجدار سرکار بهاد بود و جمعیت بیک همراه داشت از بخواهی کار در بامست که  
 صعی حاشی را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه که ترهم این معنی را در یافته  
 بود لیکن چون صعی حاشی جمعی را دلاسا نموده شرایط حرم و احتیاط مرعی و محلوک  
 مدد داشت بقوانستند دست و پا رد و صالح از توهم انکه مبادا صعی حاشی ترک مکان  
 و مدارا نموده دست بخرانه دراز سازد پیش بینی نگار درده با حرانه بدشتر شقامت  
 مرست ده لک روبه نمادند و بدولت رسانید و که تر دیر پردله موصع را گرفته ار بے  
 او روانه شد اما بسخت را بسخت گرانی بقوانست همراه برد صعی حاشی بقانو دانسته  
 از محمود آنان برگه کرم که از راه متعارف مرست چپ واقع است و بانو حاشی در  
 انجا بود نقل مکان نموده با ناهر حاشی و دیگر دولتخواهان بمکانت و بیعام قرار داد که  
 هر کدام از محال حاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع دیر اعظم که صلح  
 اقبال اهل سعادت است و شام ادبار از تاب شقامت از دروازه که مرست انها است  
 بشهر در آید و بعالی خود را در برگه مذکور گذاشته خود با بانو حاشی وقت سحر  
 بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف می نماید تا حور روش شود و درست  
 و دشمن تمیر توان کرد و بعد از حاشی امروزی صلح سعادت چون در دولت را کشاده  
 بامت با انکه اثری از ناهر حاشی و دیگر دولتخواهان ظاهر نه نمود نه توهم انکه مبادا  
 محالمان اگاهی یافته در هاله قلعه راهم مستحکم سازند توکل نقانید انرد نصرت بخش

و هفت هزار روپیه باشد شاهزاده مرحمت فرمودم و همچنین نور جهان بیگم خلعت و اسب و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود و بمهابتخان و دیگر امرا در خور شایستگی اسب و فیل و سروپا عنایت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نیز عنایات لایق سرفرازی یافتند درین تاریخ مظفرخان بخدمت میر بخشی خلعت امتیاز یافت غره خورداد ماه الهی شاهزاده داور بخش پسر خرمورا بصاحب صوبگی ملک گجرات سر بلند ساخته خاں اعظم را بوالا منصب اتالیقی او امتیاز بخشیدم به شاهزاده اسب و فیل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و ترغ و نقاره مرحمت شد خاں اعظم و نوازش خاں و دیگر بندها بذوازشات در خور خود سرفرازی یافتند ارادت خاں از تغیر فاضل خاں بخدمت بخشیکری ممتاز شد \* رکن السطنت آصف خاں بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیه فرق عزت برافراخت خلعت خاصه با شمشیر مرصع بمشارالیه عنایت شد ابو طالب پسر او بهمراهی پدر مقرر گشت و بمنصب دو هزار و هزار سوار سرفرازی یافت \* روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سی و دو هجری در ظاهر اجمیر بر کنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزار و سه هزار سوار سرفراز گردیده دو لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر بهمراهی او مقرر گشت و یک لک روپیه مساعدت بخاں اعظم حکم فرمودم اله یار پسر افتخار بیگ که در خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز میباشد حسب التماس آن فرزند عنایت علم سرفراز گردید تاتار خاں بحراست قلعه گوالیار دستوری یافت راجه گجسنگه به منصب پنجهازری و چهار هزار سوار سر بلند گشت \* درینپلا از آگره خبر رسید که حضرت مریم الزمانی بقضای این سبکانه بخلاوتسرای جاودانی شتافتند امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خاں فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد باقرخان بفوجداری سرکار اوده و ساداتخان بفوجداری میان دو آب مقرر گردیدند میر مشرف بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز شد \* دوازدهم تیر ماه الهی عرضداشت متصدیان صوبه گجرات نوبت بخش فتح و فیروزی گردید تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جای یکی از سلاطین والا شکوه است در جلدوی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاد و سندر برهمی بوکالت او حکومت و حراست آنملک می نمود در هنگامیکه این اراده فاسد در خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خاں و شرزه خاں و سرفراز خاں و بسیاری از بندهای بادشاهی که جاگیردار آنصوبه بودند بحضور خود طلب نموده کهنتر برادر او را بجای او مقرر داشت بعد از آن که سندر بقتل رسید و بیدولت هزیمت یافته عنان ادبار بصوب ماند و تافته ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر نموده کهنتر

اندیکه وطن مالوفه راحه مانده که است جمع ارادش را مرستاده آن معموره را ناخست و تازاج نموده و وارد هم ماه مذکور ظاهر موضع ساروالی معمر اقبال گشت حبش حال را حمت تعمیر مدارل احبیر پیشتر رحمت مرصوم مرزده سعادت مند شاه پرویز را به منصب والی چهل هزاره و سی هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم چون بعرض رسید که بیدولت حکمت سنگه پسر راحه ناصر را تعیین مرصومه که بوطی حوش رفته در کوهستان هرنه پنجاب انوار فتنه و عباد معقوج گردانند صادق حال میرحشیش را بحکومت صوبه پنجاب سرمرار ساخته به تدبیر و تادبیر او رحمت مرصوم خلعت ناشمشیر و بیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اصافه چهار هزاره دات و سه هزار سوار مقرر داشته بعدایت نوع و نظاره سرمرار گردانیدم درینوقت بعرض رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرج را که به فتحپوری اشقبار دارد برادران خود او بنحیر برسر آورنده او را دقتی میسرانند مقارن انجمن برادرانش بدرگاه آمده زمین برس نمودند و مادر حقیقی او در خدمت دوست لیکن چنانچه ناند مدعی حوش مرزده شد و به نفوت شرعی ندوانست رسانید اگرچه رشت حوشی او نمونده بود که کشته شدن آن بی سعادت امسوس ندانست بلکه صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چون ارس بیدولتان بدست نه برادر دق که بمنزله پدر است چندی بی ناکبی بظهور رسیده و عدالت مقتضی اصناف نگشت حکم مرصوم که بالفعل در زندان محبوس ناشد بعد از بی آنچه سرار باشد بعمل آید بدست و بنم ماه مذکور راحه گنجنگه و زای سورجنگه از محال حاضر خود رسیده دولت رکاب برس در پانصد معزالملک که بطلب مرزده حال جهان نملان مرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود و از خدمت صعب و بنماری او معروض داشت اصلحان پسر خود را با هزار سوار خدمت مرستاده اظهار تاسف و آرزوگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر معروف هدی آراستگی داشت مقبول انداد بدست و پنجم ماه مذکور مرزده اقبالند شاهزاده پرویز با عساکر منصور بدعاف و استیصال بیدولت و محدودالماقت تعیین شد عدان احتیاط شاهزاده کامگار و مدار انظام عساکر منصور طفر آثار بدست موتمن الدوله القاهره مهاتحان حواله شد از امرای نامدار و بهادران حال نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند ناس تفصل است جاندانم بهار راحه گنجنگه فاضل حال رشید حال راحه گردهر راحه رام داس کچهوازه حوازه میرعبدالعزیز عبداللہ اسد حال پرویز حال اکرام حال سید هرنر حال قطب الله زای داس و غیرهم مواری چهل هزار سوار موحد و توبخانه عالی بدست لک رویه حرانه همراه نموده شد بصاعت سعادت قربی آن مرزده انحصار گرمی را بهمعان فتح و پیروزی رحمت نموده شد مصلحان خدمت کشیکری واقع نویسی لشکر منصور مقرر گشت خلعت خاصه ناداری بر بدست و در گردان و دامان مرزاد کشیده که بمبلغ چهل و چهار رویه در سرکار ترتیب نامده بود و بیل حاضه رتی گچ نام ماده و ماده بیل و اسب حاضه و شمشیر مرصوم که قیمت حمله هفتاد

نمودند که در وقتیکه لعنت الله تاخمت ما را گمان آن شد که بقصد مبارزت اسپ برانگیخته چون میان مقهوران در آمیدیم چاره بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو یافته خود را بسعادت آستانبوس رسانیدیم بآنکه دو هزار مهر برسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای باز پرس نمی نمود عذر آنها را براستی خریداری شد نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت و بسیاری از بندها باضافه منصب و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگه که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده در پی فن کتابی مثل این نمیباشد راجه جیسنگه بمنصب سه هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بموسویخان مقرر گشت آمان الله پسر مهابتخان بخطاب خانه زاد خانی و منصب چهار هزار و ذات و سوار نوازش یافته بعنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید غره اردی بهشت ماه الهی برکنار کول فتح پور نزول اقبال اتفاق افتاد اعتبار خاں از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت مخصوص گشت مظفر خاں و مکرم خاں و برادر مکرم خاں نیز از آگره آمده سعادت ملازمت در یافتند چون اعتبار خاں بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه از حلال نمکی مصدر مساعی جمیل و ترددات پسندیده گردیده بود بخطاب ممتاز خانی سر بلند گردانیده منصب شش هزار و ذات و پنج هزار سوار عنایت نمودم خلعت باشمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت اذعطف از زانی داشتیم سید بهبه بمنصب دو هزار و هزار و پانصد سوار سرفراز شد مکرم خاں بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خواجه قاسم بهزار و چهار صد سوار نوازش یافتند چهارم ماه مذکور منصور خاں فرنگی که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم گشته با برادرش و نوبتخان دکنی برهنموننی دولت از بیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواص خاں را نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخان از ملتان رسیده سعادت آستان بوس دریافت بمهابتخان شمشیر خاصه عنایت شد دهم ماه مذکور نواحی پرگنه هندون معسکر اقبال گردید منصور خاں بمنصب چهار هزار و ذات و سه هزار سوار و نوبتخان بمنصب دو هزار و هزار سوار امتیاز یافتند یازدهم مقام شد چون در پی روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاه پرویز مقرر گشته بود حکم فرمودم که شاهزاده های کامگار و امرای نامدار و سایر بندهای جان سپار جوق جوق و تشون تشون باستقبال شتافته آن فرزند اقبال مند را بآئین لایق بملازمت آورند و بعد از گذشتن نیم روز که ساعت مسعود و مختار بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنشن و تسلیم و ادای مراتب توره و ترتیب فرزند اقبال مند را بشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهربانی بیش از بیش ظاهر ساختم درینولا خبر رسید که بیدولت در وقت عبور از حوالی پرگنه

نرا در حواحه حها و جمعی از سادات ناره که در موج عندالله رو سیاه بودند شربت خوشگوار شهادت چشیده حنا حارند یافتند عربزاده بغیره حسی حال رحم بدوق برداشته سلامت ماند اگرچه در بدومت رفتی آن مدافع مودودهم از تائیدات میمی بود ایکی اگر در عی حنگ این حرکت شمع ازو مطهور رسندی بلی غالب اندک اکثر سرداران لشکر عاصی گستندی یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السده عوام لعدت الله اشتها یامت چون ناسی از عصب نامرد او شده بود می هم او را بهمنی نام خواندم بعد ازین هرحا لعدت الله مذکور شون گدانه ازو خواهد بود بالجملة مقهوران ند انعام که از عرصه کارزار راه گریز سپرده بودند روی نوادی انداز نهادند و دیگر حود را جمع نیا رستند ساحت و لعدت الله ناسر مقهوران نابیش بدولت که بیست کوه مسامت بود عدان باز نکسید چون حتر فتح اولیای دولت نانی دیارمند بی دیار رسید سجدات شکر این موهبت که از عدانات محدده الهی بود تقدیم رسیده دولگواهان شایسته خدمت را بحصور طلب مرمودم رور دیگر سرسندر را بحصور آوردند چنان طهر شد که چون بدوق باو رسید دل نالکای حیدم سپرد لاشه او را بصحت سوختن بدهی که در آن حوالی موده موده اند وقتی که خواسته اند که آتش در امروند موحی از دور نمایان شد از بیم اندک مندا گرفتار شوند هر کدام نظری گریخته اند مقدم آن مرمع سرش را برده بر سر محرابه حود بود حال اعظم که در خاکبر او مقرر بود برده مشارایه بملارست آورد چهره شومش درست نمایل بود هدور متعبر شده گوشه اش را بصحت مرارند هاس که داشته برده برده بودند اما هیچ معلوم شد که اردست که بدوق حورده از معدوم شدن او بدولت دیگر کمره بست گونا دولت و همت و عقل او آن سگ هندو موده هرگاه مثل می بشوی که در حقیقت امردگار محاری اوم و در حیات حود او را نوالا پایه سلطنت رسانیده به هیچ چیز او درع نداشته شام چدین کد حاشا از عدالت الهی که دیگر روی مرمود به بیعت جمعی از مدها که درین مورش مصدر خدمات شایسته شده در حور پایه خوش نمراه میش از بیش سروراری یافتند حواحه ابوالحسن بمنصب پشهراری از اصل و اصافه ممتاز شد نوارشکان بمنصب چهار هزاره و سه هزار سوار مقرر حال سه هزاره و پانصد سوار و نقاره ممتاز گردید ابراهیم حسی کاشمری دو هزاره و هزار سوار عربزاده دو هزاره و هزار سوار نورالدی قلی دو هزاره و شصت سوار زاده رامداس دو هزاره و هزار سوار لطف الله هزار و پانصدی و پانصد سوار پورش حال هزاره و پانصد سوار و اگر جمیع مدها معصه نوشته اند بطول می انعام نالسمه یک رور در منزل مذکور مقام مرموده رور دیگر کوچ کردیم حال عالم از اله آباد کوچ کرده دولت استافوس در نامت دوازدهم ماه مذکور در حوالی مرمع جهاتمه منزل شد درین رور سر بلند راس از دکی آمده مقاومت نمود و بعدایت حتر مرمع حاصه نا پهل کتاره سرورار گردند عندالعبر حال و چنده که همراه لعدت الله رفته بودند حود را از چنگ بدولت خلاص کرده بمقامت بدوستند و چنان

کروه جانب چپ است شتافته و سندر بوهمن را که رهنمایی بادیه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی که رفیق راه بغی و حرام نمکی شده اند مثل همت خاں و سربلند خاں و شرز خاں و عابد خاں و جادواری و اودیروم و آتش خاں و منصور خاں و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن و گجرات و مالوه بودند تفصیل آن طولی دارد تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر انا و رستم خاں و بیرم بیگ و دریای افغان و تقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت و معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیور بختان بی عاقبت در نواحی بلوچپور نزول ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبولپور معسکر ظفر گردید در پی تاریخ نوبت چنداولی باقر خاں بود مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران در اثنای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند باقر خاں پای همت برجا داشته بمداغه آنها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافت و بکمک عنان طاقت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند روز چهارشنبه نهم ماه مذکور بیست و پنج هزار سوار سرداری آصفخان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خاں جدا ساخته بر سر مقهوران بی عاقبت تعیین فرمودم قاسم خاں و لشکر خاں و ارادکنان و فدائی خاں و دیگر بندها موازی هشت هزار سوار در فوج آصفخان مقرر گشت باقر خاں و نورالدین قلی و ابراهیم حسین کاشغری و غیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خاں و عبدالعزیز خاں و عزیزالله و بسیاری از سادات بارهه و امروهه به همراهی عبدالله نوشته شد در پی فوج ده هزار سوار بقلم آمدند سندر مقهور لشکر ادبار اثر ترتیب داده قدم بی آزمی پیش نهاد در پی وقت من ترکش خاصه خود را مصکوب زبردستان میرتوزک بجهت عبدالله خاں فرستادم که موجب دلگرمی او شود چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل و ابدا که سرشت زشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیز خاں پسر خان و ران و الله اعلم دانسته یانا دانسته به همراهی او شتافت نوازشخان و زبردستان و شیر حمله که در فوج آن بی حمیت بودند پای همت افشوده از رفتن او ویران نشدند از آنجا که تأکید ایزد جل و اعلی همه جاوهمه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامیکه مثل عبدالله خاں سرداری فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته بغیم پیوست و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شصت غیب بمقابل سندر رسید از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته درهم شکست و آصفخان بوقت رسیدن باقر خاں تردد نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از ممکن غیب چهره پرداز مراد گشت زبردست خاں و شیر حمله و شیر بچه پسر او پسر اسد خاں و عموری و محمد حسین

سفارش از سرفه های مدوی را به بهمت او مانع نمانی سلحف با آنکه بعضی از دولتمردان در خلا و ملا بکدانه و صریح آرند اندیشی و داناقتی او حرمها راست معرض میسرانند و متعصی آن مدوی که را شکامده بوده از روی کار او برگرفته آمد جسم و زبان را از ادای که وحشت خاطر شوم او باشد نگاهداشته بشمار از منتشر در عدالت و انصاف اعرق و احوط بکار معرفت که شانه حجتت رده از کز او با هفتبار خود گشته از مددایی و مدد برداری باز آمد آن مردون ازل و اند که سرشت رشت او بخت و بخت محمول بود بخود نس نیامده گرد آنچه در حوز او بود چنانچه در حای خود گذارش خواهد یافت

در حینکه لمح است او را سرشت \* گوش در دشمنی منع بهشت  
 و از حوت خلتش به هنگام آب \* به دفع انگلی زری و شهد ناب  
 سر انجام گوهر بکار آورد \* همان مدوی تلخ لار آورد  
 ناخجله در حوالی دهلی سد بهوه بخاری و صدر حای و راحه کشید اس از شهر آمده سعادت زکات بوس سر برار شدند ناصر حای و حیدر سرکار ده در دربی نارنج خود را باز دوسه طفر فری رسانند بخت و بخت ماه مذکور از معموره دهلی گذشته در کنار آب حمده معسکر افعال آراسم گرد هر لک راس سل درباری از صوبه دکن آمده بدولت بهمن بوس معمار گردید به منصب دو هزار و هزار و نصد سوار سرور گشته بخت راحه خلعت امداد پوشند بر دست حای مدر بورک سعادت سلم من عرب برادر ارجح

## جشن هفتمین نوروز از جلوس همانون



شب سه شنبه بستم ماه جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری بدر اعظم مروج  
 کس و لم به نسب الشرف حمل سعادت محمول از رانی مرمو و سال هفتمین نوروز  
 جلوس همانون و مریخی آغاز شد \* دربی روز استماع افک که بدولت بخواستی منبر  
 رسیده در پرگه شاه نور لکوار ابرو آورد آمده بخت و هفت هزار سوار امداد  
 که بفرست معهور و مذکور گردید راحه حسنکبه بدو راحه مانسکبه از وطن خود  
 امداد سعادت زکات بوس در بخت راحه حسنکبه بدو که در طایفه راجنوب ازو آمده بر  
 امرات بدست بخت راحه نلد مریه گردانده آه جو گراج بحر او را بمنصب  
 دو هزار و هزار سوار سرور ساحم سد بهوه سعادت فعل معاف شد چون بعرض رسد  
 که بدولت کنار آب حمده را گرفته می آمد بهمت مرکب معصور بدر بهما سمت  
 معبر گشت ترتیب امواج بحر امواج از هزار و چوبهار و بر بعار و الدمش و طرح و چند اول  
 و عده نا نندی که لای حال و معاصم مقام بود هزار بخت معاف این خبر رسد  
 که بدولت ناخجله این سعادت از راه راست عدل نماند بر پرگه کونکه که بدست



چه گله گویا سرشت او به بغی و کافر نعمتی مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم همین شیوه ناپسندیده مسلک داشت او پیروی پدر نموده در پس سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود \* گرچه با آدمی بزرگ شود

در پس تاریخ موسویشاں با عبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید چون ملتحمات او معقولیت نداشت راه سخن نداده حواله مهابتخان نمودم که مقید دارد پنجم ماه مذکور کنار آب لودپانه مقرو معسکر اقبال گردید خان اعظم بمنصب هفت هزار و پنجاه هزار سوار سربلندی یافت راجه بهارت بوندیله از دکن و دیانت خان از آگره رسیده ملازمت نمودند گناه دیانت خان را بخشیده بهمان منصب که سابق داشت سرفراز ساختم راجه بهارت بمنصب هزار و پانصدی و هزار سوار و موسویشاں بهزاری و سیصد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبه دوازدهم در ظاهر برگشته تپانیدر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته بتوزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید راجه سازنگدیو بمنصب هزار و پانصدی و ششصد سوار سرفراز شد در حوالی کرنال آغشاں از آگره آمده بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت درینوقت آمدن او عنوان فتوحات بود نوازشخان پسر سعید خان از صوبه گجرات رسیده زمینی بوس نمود در هنگامیکه بیدولت در برهان پور بود حسب التماس او باقی خان را بصوبه چوناکره تعین فرموده بود بمشارالیه فرمان شده بود که بدرگاه آید درینولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت چون از دارالسلطنت لاهور به سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی توقف و تأمل نبود با معدودے از امراء که در رکاب منصور بودند و بمخدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد تا رسیدن بسهند اندک مایه مردم بسعادت همراهی سرفراز بودند بعد از گذشتن از سهند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف وجوانب آمدند تا دهلی انقدر جمعیت فراهم آمد که بهر جانب که نظر می انداختم تمام روی صحرا را لشکر فراگرفته بود چون بعرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه اینصوب گشته بکوچ متواتر متوجه دهلی شد بعساکر ظفر طراز حکم چلته پوشیدن فرمودم در پس یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مهابتخان مفوض بود سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته از جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کاردیده هرکس را که مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج میرفته باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها را نیز او متعهد شد و ماغافل ازین که او با بیدولت همدستان است و غرض اصلی آن بد اصل آنست که اخبار لشکر مارا باو رساند پیش ازین هم خبر راست و دروغ بر طومارهای طولانی نوشته می آورد که جاسوسان من آرانجا فرستاده اند بعضی از بندهای قنوی را متهم میداشت که با بیدولت اتفاق دارند و اخبار دربار باو می نویسند اگر بقتنه سازی و در اندازی او از جا رفته اضطراب و بیثباتی می نمودم در پس طور شورشی که تند باد فتنه و طوفان بلا در آشوب و تلاطم بود

ناند کرد و بانی حال بر سر چندی ناحلی می ناند رست بخیارے ار مده هارا که سالهاے  
 دراز تربت کرده نموده امارت رسانیده که امروز ناستی بحتک آوردنک نا مرنش  
 کار آمدن به شومی او سیاست مرموده دست حرد صانع ساحت لله الحمد که ارد  
 حل سنجانه اندر حمله و برد ماری کرامت مرمود که اس همه را تاب می توان آورد  
 و یک طوری می توان گذرانند و بر حرد آسان کرد اما آنچه بدولت گزانی میکند و مزاج  
 عرب را در آشوب دارد اس است که در چندی وقتی ناستی که فرزندان سعادت گری و  
 امرای اخلاص ائس به تعصب بکدیگر نقش خدمت قددهار و حراسان که ناموس  
 سلطنت است نمائند اس ے سعادت تشه مریای دولت حرد رده سنگ راه اس  
 عربت شد و مهم مددهار در عقده بویقی و توقف امداد امدد که حق تعالی اس  
 نگرانی هارا از بندش خاطر بردارد \* و نوقت معرض رسید به محترم حان حواجه  
 سرا و حلیل ملک دوالعدر و مدائی حان منرتورک بان بدولت رانطه اخلاص درست  
 ساحت ابواب مراسلات معنوج دارند چون وقت مقتضی مذارا و اعماص بدود هرسه  
 را مقند مرمودم و بعد از تحقیق و تعحص احوال چون در حرام نمکی و بد اندیسی و  
 بدسگالی حلیل و محترم شک و شبهه نمائد و مثل میرزا رستم امرایرے اخلاصی  
 و بدسگالی حلیل سوگند حورده ناگزیر انهارا بدناست رسانندم و مدائی حان را که  
 عدار اخلاص او ارالاشی تهمت و نقصان پاک بود از قید برارده سرورار ساحت راحه  
 روز امروز را برسم ناکیوکی بدد مرمود امداد شاه پرویز مرساندم که سرارلی نموده  
 آن مرمود را نا لشکر طغرائر سرعت هرچه تمامتر بدلاست رساند تا آن بدولت  
 چنانچه ناند براسه کردار نا بددنده حرد برسد حواهر حان حواجه سرا بددست  
 اهدام در بار محل سرورار شد عده اهداد مد ماء الهی نور سراسه مرمود عساکر  
 مدصور گشت \* درنی روز عومداشت اعتدار حان رسید که بدولت سرعت  
 هرچه تمامتر حرد را بدواهی دارالاحکامه آگوه رسانیده بود که شاند بدشتوار استحکام  
 قلعه ابواب مدده و قصاد معنوج گردانیده کاری توان ساحت چون به فتحپور بدرسد در  
 دولت را بر روه حرد مدود می ناند حجت رده اذار گشته توقف می نمائد  
 حان حان و پسر او براسه ار امرای نادشاهی که در تعبدات صوبه دکن و گجرات بدود  
 همراه او آمده رفیق راه معی و کافر بدعتی شده اند موسومحان او را در فتحپور دده بدلع  
 احکام نادشاهی نمود و مقرر شد که قاصی عبدالعزیز مازم حرد را برماقت او بدرکاه والا  
 بدرسد که مطالبه او را بدرض رساند بددر نام بدوگر حرد را که سر حلقه ارباب ملاقت  
 و سرگرده اهل محاد است ناگوه مرقتاده که حراس و دمان بددها را که در آگوه دارند  
 متصرف گردن از حمله نمائد لشکر حان در آمده بدلک روید را متصرف گشت  
 همچنی بدولت دنگر بددها هرحا گمان سامان داشت دست تطاول درآر ساحت آنچه  
 ناست بدصرف درآورد هرگاه مثل حاجانان امرای که بدصص عالی اتالیقی اخلاص  
 داشت در هفتاد سالگی روه حرد را به معی و کافر بدعتی سیاه رد از دیکران حرد

نمونې سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر اراده هاس  
 ل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده بخداست شتابد تا بهرچه مقتضای وقت  
 بعمل آید غره بهمن ماه الهی جشن وزن قمری آراسته گردید درین جشن همایون  
 بتختان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشت  
 بوب خاں بدخشی را بعنایت نقاره بلند پایگی بخشیده بصوبه کابل تعین فرمودم \*  
 ارن اینحال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید که خرم بالشکر نکبت اثر از ماندن  
 اینصوب شده ظاهراً خبر طلب خزانه را شنیده آتش در نهادش افتاد و عنان  
 نیار از دست داده بیابانه روانه شده که شاید در اثنای راه خود را بخزانه رسانده  
 است اندازی تواند کرد بنابراین رای صواب نما چنی اقتضا فرمود که برسم سیرو شکار  
 کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق افتاد اگر آن بے سعادت برهنمون بدرقه ضلالت  
 م به بادیه جلالت نهاده باشد پیشتر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او  
 داده شود و اگر طور دیگر صورت بزند در خور آن بعمل آید \* بای عزیمت هفتدهم  
 مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقعه شد مهلتخان بعنایت خلعت  
 اص سرفرازی یافت یک لک روپیه بمرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خاں بصیغه  
 سعادت حکم شد مرزا خاں پسر زین خاں را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند  
 پرویز فرستاده تاکید بیش از بیش در طلب او نموده شد راجه سارنگدیو جهت طلب  
 به نرسنگدیو رفته بود آمده ملازمت نمود معروضداشت که راجه با جمعیت شایسته و  
 چ آراسته در بلده تهنیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض  
 تبار خاں و دیگر بندگان از دارالخلافه آگره رسید که خرم از برگشتگی و بیدولتی حقوق  
 بیت را بعقوق مبدل ساخته پاسبانان وادی جهالت و ضلالت نهاده روانه این  
 درواست و ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره  
 نوازم قلعداری پرداختم و همچنین معروضداشت آصفخان رسید که ان بیدولت پرده  
 گردیده روسته بودی ادبار نهاده از روش آمدن او بوسه خیر نمی آید چون صلاح  
 است در آوردن خزانه نبود بحراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است  
 ابوی از آب سلطانپور عبور فرموده بکوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب ان سیاه بخت  
 بیدم و حکم فرمودم که بعد ازین او را بیدولت میگفته باشند درین اقبال نامه هرجا  
 دولت مذکور شود کنایه از او خواهد بود از تربیت ها و مرحمت ها که در حق او  
 بهر آمده می توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهی بفرزند خود اینقدر عنایت  
 ندهد باشد آنچه پدر بزرگوارم به برادران می لطف نموده بودند من بفکران او مرحمت  
 نمودم و صاحب خطاب و علم و نقاره ساختم چون در اوراق گذشته بتقریبات ثبت  
 نهاده و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت  
 در حق او مبدل گشته زبان قلم را از شرح ان کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از  
 فت و ضعف در چنی هواسه گوم که بمزاجه مر نهایت ناسازگاری دارد سواری و تردد

معر میفرمودند شاید مطلب و مدعی که آمده بود کامیاب خدمت می رسید قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین حشده شدن آیا اهل روزگار تقصیر بدانه عهد و مذاقت و سرمایه مروت و مقوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالی در جمیع آواں حافظ و ناصر و معنی باد \* بعد از رحلت فرمودن ایلچیان همگی همت به تدبیر لشکر قندهار مصروف داشته بودند حاجتداران که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود بیل و اسب و جامه و شمشیر و خنجر و مرغ و حلعت عذابت نموده بطریق مدفای رحمت فرمودم که نارسیدن شاهزاده شهریار را عساکر طغر آثار در ملحد توبع نموده مدتی طرحام باشد و مقرر جانرا که موحدا در ملحد بود بدرگاه والا طلب نموده شد علی قلی بیگ درسی را به منصب هزار و پانصدی سروراز ساخته کمک مشاورالیه مقر داشتیم و همچنین مدررا رستم را بمصنص پنجپزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آنفرزد بشکر مدکور یعنی فرمودم لشکر حال از صوبه دکن آمده ملازمت نموده از تعدلات لشکر مدکور گشت الهیاد جان ابعان و میرزا محمدی ترخان و مکریمخان و اکرمخان و دیگران را که از صوبه دکن و محال حاجد رحدو آمده بودند اسب و حلعت لطف نموده بهماهی حاجتدار رحمت فرمودم عده السلطنت آصفجانرا بدارالکلاه اگر فرستادم که کل حرانه مهرو رویده را که از آغاز سلطنت حضرت عرش اشیانی انزال الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه ندارد اصلتکلی پسر حاجتدار به منصب دوهزاری و هزار سوار سرورازی نامت محمد شمع بخشی صوبه ملتان بکتاب حاجی سروراز گشت \* شریف وکیل فرزد قنالمند شاه پور را رحمت فرمودم که بصورت هرچه تمام نموده آنفرزد را بالنسبه صوبه بهار ملازمت بیاورد و فرمان مرحمت عدول به خط خاص نوشته تاکید بدار در آمدن او نموده شد درسی تازیم میر میران بندر شاه نعمت الله بمرگ معاحات و نعمت حیات سپرد امید که اراهل آمرزش باد مرزا بیگ قزاول را بیل مسمت بر کرد و گشت خدمت او را تمام ویدی فرمودم چون از موصیعی به دوسال بدش ارضی عارض شده بود و هدور هست دل و دماغ همراهی نمرد که بمسودات سوانح و وقایع نوانم پرداخت درینولا که معدود حال از خدمت دکن آمده سعادت آستان بوس دریاست چون از بندهای مرادخان و شاگردان سخی مهم بود و سابق بذر سر رشته التجدد مت و صفت وقایع نموده او بود حکم فرمودم که از تاریخ که نوشته ام آینده مشاورالیه بکخط خود بوسد و در بدل محروقات می داخل سازد و آنچه بعد ارض سوانح شود بطریق روزنامه محرومه نموده به تصحیح می رسانیده به دیان می سپرده باشد \*

### ازینجا مسودات نوشته معتمد خان است

درسی انام که همگی همت جهانگشای به تهنه لشکر قندهار و تدارک آنکار مصروف بود حد های ناحوش از تعدد حال و اعتدالهای حرم بعرض می رسید موجب توحش و توجع خاطر منگشت \* بدینرین موسوعات را که از بندهای ما احلاص مرادخان برن نگدارن بیعامهای تهنه و ترمیم و بیان نصایح هوش امرا فرد آن بیدولت فرستادم که

فرمان روایان اینجهان بوده باشد که در عین استحکام و اخوت و دوستیکه قسم بصریکدیگر  
میشورده باشند و با کمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی که فیما بین بجان  
مضایقه نباشد تا بملک مال چه رسد باین روش بسیر و شکار آیند

\* مد حیف بر مسببت بیش از قیاس ما \* از ورود مکتوب مسببت طراز که در معذرت  
سیر و شکار قندهار مصحوب سعادت نصابان حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال داشته بودند  
مشعر بر مسبت ذات ملایک صفات بود گلهای نشاط بر روی روزگار خجسته اثار شگفت  
بر برای کیفی آرای آن برادر کامگار عالیمقدار مخفی و مستجب نماند که تا رسیدن رسول  
فرخنده پیام رنبل بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری بمراسله و پیغام در باب خواهش قندهار  
نشده بود در حیدریکه ما بسیر و شکار خطه دلکشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از  
کوته اندیشی قدم از جاده اطاعت و بندگی بیرون نهاده طریق عصیان پیمودند لهدا بر ذمت  
همت بادشاهانه تنذیه و تادیب کورته اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدار السلطنت  
لاهور نزول اجلال فرموده فرزند برخوردار شاهجهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بیسعادتان تعیین  
فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که رنبل بیگ رسید و مراسله مسببت افزای  
ریخت بخش اورنگ شاهی رسانید آن تعویذ دوستی را برخود شگون گرفته بقصد دفع شر  
دشمنان و مفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتم در رقیمه گهربار در رفتار اظهار خواهش قندهار  
نشده بود رنبل بیگ زبانی ظاهر نمود در جواب او فرمودیم که ما را بآن برادر کامگار بهیچ  
چیز مضایقه نیست انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت  
باشد شما را رخصت خواهم ساخت و فرمودیم که چون طی مسافت دور دراز کرده  
آمده چند روز در دار السلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که قرا طلب خواهم فرمود بعد  
از رسیدن به آگره که مستقر الخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرمایم چون  
عنایت ایزدی قرین حال این نیاز مند درگاه الهی است خاطر از فتح و پراختنه  
متوجه پنجاب گشتم و در صدد آن شدیم که مشار الیه را روانه گردانیم بعد از سرانجام  
بعضی مهمات ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیر که در لطافت  
و نزهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است شدیم بعد از رسیدن بآن  
خطه دلکش رنبل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده  
سیر گاهای نزهت بخش فرح افزای آنجا را یک یک باو نمایم در بی اثنا خبر رسیدن  
آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده بود رسید حیرت تمام  
دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند  
و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحاد پوشیده دارند باوجود آنکه مستحبران راست  
قول درست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم بعد از آنکه اینخبر مستحق شد  
در ساعت بعد از عزیز خان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز نه نماید تا حال  
سر رشته برادری مستحکم است مرتبه و درجه این الفت و یکجبهتی را برابر بعالم نمیگردیم  
و هیچ عطیه را بان نمی سنجدیم فیما لایق و مناسب برادری آن بود که تا آمدن اینخبر

## حشی هفتدهمین روز

تا این فرموده و مشمول عدايت ساحقه سالماً و عافاً مانعاق حيدر بيگ تورباشي  
مجلس عاقل الاتحاد است روانه درگاه معلى گردانيدم حقا كه بديان و دان و  
بنيان مكتملى از حادسا اس و لاحوى نه بمرتبه مشيك و مصتكم است كه  
بعضى امور كه بحسب تقدير ار مكمى امكان بمصه ظهور آمده باشد

روز

تو رسم حفا نخواهد بود بخر طريقه مهر و وفا نخواهد بود

حکمت بزرهين شيره مرصيه مملوك بوده بعضى امور عوده را مدطور  
تا هيچگونه اگر حدشه بر عارض الفت ظاهر شده باشد بحسب سطومت  
تا بحال در ازاله آن كوشيده گل هميشه بهار بكدي و بنگارگي را سرسبز  
تا بحال هست گردن اساس نكائيد معاني وفاق و نصيه مفاهل اتصاف  
تا بحال است مصروف فرماد و كل ممالك مصروفه ما را بحود  
تا بحال خواهند شفقت فرموده اعلام بخشد كه بلا مصايقه ناو  
تا بحال احوال چه اعتدار باشد امراء و حكاميكه در قلعه بودند  
تا بحال مدني مراسم دوستي باشد شديد اما آنچه واقع شده ار  
تا بحال بركه توكرى و شرط حانسپارى بود بمقدم رسانيدند نقش  
تا بحال و مرحمت بادشاهانه شامل حال ابها فرموده ما را  
تا بحال چه اطفا نماد همواره لواي مرتدان ساي

## چهارم نامه شاه عباس

و سفاش معرا از آلاش تشبيه و التباس  
مستقام عهد و موافق بادشاهان عظيم السان را  
و اهل جهان را باعت و رهنديت و آسايش  
حضرت آفريننده اله دگر انصاف  
و اتحاد و مرابطت و و داد است كه  
و در زمان دولت روز امرو ما  
و حواقلى دوزان است آن  
شكوه رفته امور كيانى شاسنه  
و بخت نيل بوسقان دعوت و ولادت  
و در عهد امروگى  
و روى و اختلاف ادوار دوزان  
و شده ظاهر رسم اتحاد و بنگارگي

دانش و بینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد  
سنوج قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیئین آشیانی انارالله برهانه چه قسم قضایا  
در ایران روداده بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون  
رفته چون این نیازمند درگاه بی نیاز مقلد امور سلطنت شده به یمن توفیقات ربانی  
و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی که در تصرف مخالفان بود  
نمود چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانسته  
متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مبرم بودیم که ایشان نیز بطریق  
ابا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض آن توجه مبذول فرمایند چون بتغافل  
گذرانیدند مکرر بنامه و پیغام و کنایت و صریح بتصریح طلب آن نمودم شاید که در  
نظر همت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبود مقرر فرمایند که در تصرف  
اولیای اینخاندان داده رفع ظن دشمنان و بد گویان و قطع زبان درازی حاسدان و  
عیب جویان گردد و جمعی پیشتر این امر را در عقده تعویق انداختند چون حقیقت  
این مقدمه در میان دوست و دشمن اشتباه یافت و از انجانب جوابی مشعر بررن و  
قبول نرسیده بخاطر عاطر رسید که طرح سیرو شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله  
گماشتهای آن برادر نامدار کامگار از روس روابط الفت و خصومتی که در میان مسلوک  
است موبد اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان  
وسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتاهی حاسدان و بد گویان شود  
بدین عزیمت بی یراق قلعه گیری متوجه شده چون بالوکاری فراه رسیدیم منشور  
عاطفت مبدی بر اظهار سیرو شکار قندهار بحاکم انجا فرستادیم که مهمل پذیر باشد  
عزت آثار خواجه باقی کرکواق را طلب فرموده بحاکم و امراء که در قلعه بودند پیغام  
دادیم که میان عالیحضرت باد شاه ظل الله و نواب همایون ما جدائی نیست و آگاهی  
که همت از همدیگر میزدانیم و ما بطریق سیر متوجه آن صوبه ایم نوعی نکند که  
کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت  
نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان  
نمودند تا بحوالی قلعه رسیده باز عزت آثار مشارالیه را طلب فرمودم و آنچه لوازمه  
نصیحت بود باو گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم که پیرامون  
حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین  
مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش باوجود عدم اسباب قلعه گیری به تسخیر قلعه  
مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار بر اهل قلعه تنگ  
شد اما خواستند مانیز رابطه محبت که از قدیم الایام فیما بین این دو سلسله رفیع  
مسلوک بوده طریقه برادری که مجدداً از زمان میوزائی آن اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال  
میان ایشان و نواب همایون مابینوعی استقرار یافته که رشک افزای سلاطین روی  
زمین شده است منظور نظر داشته بمقتضای مروت جدایی تقصیرات و ولایت ایشان را

که شاند به تیغال و چرب رانیدها کاری از پیش تواند بود و اصلاح ماهمویاری او تواند نمود  
 من خود املا توحه مرمودم و رو ندادم حواحه انوالحس ددوان و صادق حال بخشی  
 که بخت سامان لشکر قندهار پیشتر بدهور شتافته بودند سعادت آستان بوس دردمند  
 عره آنال ماه الهی امان الله پسر مهانتخان بمنصب سه هزاره داب و هزار و هفتصد  
 سوار سرور گردید و مرمان مرحمت عدوان بطاب مهانتخان مرستاده شد درمولا عددالله  
 جان را که بخت خدمت قندهار طلب مرموده بودم از محال حاگیر خون آمده  
 رمی بوس نمود چهارم ماه مذکور بمغازکی و مریخی داخل شهر لاهور شدم الف جان  
 بمنصب دو هزاره و هزار و پانصد سوار سربلندی نامت و بدو اندان نظام حکم مرمودم  
 که خاکدراهای حرم را که در سرکار حصار و میان دو آب و آن حدود بخواه دارند در  
 طلب جمعی از بدها که بخدمت قندهار مقرر شده اند بخواه نماد او از غیرض  
 ان محال از موده مالوه و دکی و گجرات هرحا که حواسته باشد منصرف گردن و اصل  
 جان را خلعت داده رحمت نمودم و مرمان شد که صوبه گجرات و مالوه و دکی و خانداس  
 باز عیایت شده از نیجا هرحا خواهد محل اقامت قرار داده بصدق آنگدون پندارن حمه  
 از بدها که بکصور بخت یورش قندهار طلب شده سراوان به آوردن آنها تعین شده  
 رفته اند رود بدرگاه مرستند و بعد ازین صبط احوال خود موده از مرموده در بگردن و از  
 بدامت خواهد کسید درنی و اسپ بپنجاق اول که در طوایل حومه امتیاز داشت  
 بعدالله جان عیایت شد و در بست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولی بیگ  
 مرستادهای دارای ابرار دولت باز نامتند بعد از ادای مراسم کورنش و تسلیم نوشته  
 شاه را بنظر در آوردند و ببرد حالکهای حصص الحکم حونده از ملتان رسیده ملازمت  
 نمود هزار مهر و هزار روبه و هزده اسپ بدشکشی گدازید مهانتخان بمنصب شش  
 هزاره داب و پنج هزار سوار سرور شد بعد از رستم میل عیایت نمودم راحه سارنگ دو  
 دسراولی راحه برسنگدو تعین مرمودم که او را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سار  
 هفتم آور ماه الهی پنجپای شاه عباس را که بدعاعت آمده بودند خلعت و خورچی  
 داده رحمت مرمودم کتانی که در معدرت قندهار بصورت حیدر بیگ ارسال داشته  
 بود با حواله که نوشته شده درنی اقبال نامه ثبت اقبال

## نقل نامه دارای ابرار

دعایم دعواتی که از نعمات احانت آن علیچه مراد شگفته نگفت امرای مسام نگانگی  
 باشد و اوامع صدقاتی که از نعمات حلوهش الحس اتحاد مغور گشته ظلمت زدای  
 عالیله بیگنکی گردد عطر مرم حلت و لایه اعلی حضرت ظل الهی و شمع جمع صدق  
 و صفائی آن نور پرورد الهی گردانیده مشهود زای انور و مشکوف صفر و دیر میا گستر  
 میگردد که بر دل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بختان برادر که آئینه چهره



خاطر از کردار ناملازم او گرانمی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولتخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندهارا ذوق بندوق اندازی شد و ترکش بدو بیجهت میرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند در بست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر متوجه دهور شدم بهاری داس برهنه را با فرمان مرحمت عفوان نزد رانا کرن فرستادم که پسر او را با جمعیت به ملازمت بیاورد میر ظهیر الدین بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شد چون به مرض رسید که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غرض شهر یور ماه الهی سرچشمه اچهل منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه در سرفناک بزم پیداله ترتیب یافت در بی روز میمون فرزند سعادت مند شهر یار تسلیم خدمت قندشار و تسخیر آن دیار نمود بمنصب دوازده هزار و هشت هزار سوار سرفرازی یافت خدمت خاصه با نادر بی کفایت مروراید عنایت شد درینولا سوداگری دو دانه مرورید کاف از الکه روم آورده بود یکی از آن یک مثقال و ربع دوم یک سرخ ازو کمتر شد و به شصت هزار روپیه نور جهان بیگم خرید در بی روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلح دید حکیم مومنا از دست قصد نموده سبک شدم مقر بنیان که در بی فن بد طولی دزد شمشیر او قصد من کرده ممکن که شرکز خطا نکرده باشد دوبار خطا کرد بعد از آن قسم برادر زاده او قصد کرد خلعت و دو هزار روپیه بمشارالیه داده هزار درب حکیم مومنا انعام شد میرخان حسب ائتماس خان جهان بمنصب هزار و پانصدی و نهصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در مرغیات ایزدی مصروف باد در بیست و ششم بسیر آبشار او عرفت شد چون چشمه مذکور بشویی و گوارائی مشهور بود بآب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم آب اوهر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیم مقام هیره پور نزول بارگاه اقبال گشت با آنکه اراد نقاش خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقاد خان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گذار باو عنایت فرمودم و اراد نقاش را بخدمت لشکر قندشار تعیین نمودم گذر سنگه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس بر آورده کشتوار باو عنایت کردم و اسپ و خلعت و خطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نور افزا بیارد سی هزار روپیه بیجهت مصالح و اجوره آن حواله شد دوازده ماه مذکور که بهستان جمو بر آمده در بهمن نزول افتاد روز دیگر شکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو سب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار عنایت شد در بیست و چهارم از آب چذاب عبور ارستم از دهور آمده ملازمت نمود همدری تاریخی انضامش دیوان خرم عرضه داشت نموده اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده اند

استحکام داده خدمت پرداخت معتمدان که خدمت کشیکری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم باحکام رسیده حسب التعلیل مشارالیه طلب شده بود درین کتایب آمده استاندوس نمود \* اعراسه آنکه چون در حرم سراسر عصمت داده مرورند که چهارده پانزده هزار رویه قیمت داشت گم شده حوثکرایه منجم نعره رسانید که درین دوسه روز پیدا می شود و صادق حان رسال معروضداشت که در همین دوسه روز از حله بهم میرسد که صفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عداوتخانه و حله که مخصوص نماز و تسبیح و اشغال باشد عورت زمانی عرض کرد که درین روزی پیدا خواهد شد و عورت سعید پوست از روستا شگفتگی آورده بدست حضرت خواهد داد قصا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عداوتخانه یافته بخوشحالی تمام تنم گذاشت بدست می داد چون سخن هر سه یکی بشصت مردام بانعام خاطر خواهه سرور گردید چون حالی اعراسه نمود پوشیده شد در بدو کوب و حدمکاران و غیره دوازده نفر از بددهای نزدیک را سرالوی امراد صوبه دکن تعیین فرمودم که اهتمام شایسته نموده سرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلسگر میروی اثر قندهار فرستاده شود چون درین امام مکرر نعره رسید که حرم نه بعضی از مجال حاکیور دور جهان بیگم و شهریار ے حکم دست تصرف دراز ساحقه از حمله برگشته دهولپور که در حاکیور بودند شهریار اردنواں اعلیٰ تنخواه شده بود در یا نام اعلیٰ را از نوکران خود ناحمی فرستاده و او باشریف الملک ملازم شهریار که معوضداری الجودون مقر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در ملعه ماندو ملتساف دور از حساب و نامعقول که در عداوت خود بظهار آن حرات نموده بود ظاهر میشد که عقل او برگشته است لیکن از اجتماع این اخبار منفی گشت که حوصله او را گشادش این همه عداوت و تربت که در حق او شده نیست و دماغش حلال پذیرفته بدانراں راحه روز امروں را که از حدمکاران قدیم است و نزدیک بود مرد او فرستاده ازین حرات و ے ناکی نار پسر فرمودم و مرمان شد نه بعد ازین صفت احوال خود نموده مدام از حاده معقول و شاهزاده ادب نفروں نه بد و بمحل حاکیور خود که اردنواں اعلیٰ تنخواه یافته جرسند باشد و رفهار اراده امین ملازمست نماند و جمیع از بددها که بجهت نورش قندهار طلب شده بود روانه درگاه و الاسار اگر خلاف حکم مظهر رسید بدامت خواهد نشید در بدو لا میر طه نالدی دیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از انراں آمده ملازمست نمود خلعت و هشت هزار دینا انعام شد \* آحاله دکنی نامرمان عداوت عنوان درد راحه فرستگند و حصت یافت که سرالوی نموده حاضر سازد قتل ازین بدادرعانت بحدار و مرحمت سیرا که نه حرم و فرزند او داشتیم در هفگامی که پسرش را بدماری صعب دست داده بود بخود قزارداده نمودم که اگر حدهای تعالی او را نه بختد دیگر شکار بندوق بکنم و هیچ حانداری را بدست خود آورده ندارم تا این محل و هوس که مرا ناشکار است خصوص نه شکار بندوق مدت ببحال پفراموں این نگشتم در بدو لا که

ایندو میباید نمودند تا آنکه رضداشت فرزند خانچهاں رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را مستحضر نمود حکم فرمودم که ساعت بیست برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلا دور شتافتند تا رسیدن شاه زادعلای عالیهمقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمیع از امرای که در رکاب ظفر قرین حاضراند و آنچه بپایه از مهال جایگز خود برسدند نیز فرزند خانچهاں بمقلان روانه سازند همچنان توپخانه و حلقه های مست فیکان خزانه و سلاح خانه سامان نموده فرستد چون بمبئی ملتان و قندهار آید انی کمتر است بپایه تهره اندوه فرستادن لشکر گران صورت پذیرد بذا برین مقرر شد که غله قزوین را که با مطلاج هندی بخیاره گویند دلاسا نمود زرداده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از معمر اندوه تنگی نکشند اینچیا بخیاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار کاو و بعضی پیشقربا کمترند تفاوت میدارند غله از بلوکات بشهرها آورده میدوروشند و در لشکرها همراه میداشند و در چنین لشکره افتد صد هزار کاو بلکه پیشتر همراه خواهند بود امید که بدو فیکان کریم کارساز لشکر عدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست دریغ جا تمام و توقیف رودند بختانچهاں فرمان شد که زنهار تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب نمایند و اضطراب نکند و گیش بر حکم دارد بهادر خان اوزبک بعنایت اسپ و سرو پا سرفراز گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاعل خان بملتحب دوشواری ذات و شفقت و پنجه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که فقراء کشمیر در زمرستان از شدت سرما میمیزند و بسختی و دشواری میگذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار هزار روپیة حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در مساجد باید که معروف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سرآمد و عصیان برانگشته به قتل و فساد پرداخته اند به ایران نشان حکم شد که گرم و چسپال شتافته پیش از آنکه خود را قائم سازند تنبیه بر اعلی نمود بیخ فساد آنها بر کند درین تاریخ زمین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمست نمود و معروضداشت که قرار داده او این است که ایام برسگال را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه درگاه شود عرضداشت او خوانده شد از فحوائص مضمون و ملتسماتی که کرده بود بوسه خیر نمی آمد بلکه آثار بیدارتی ظاهر میشد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امرای عظام و بندگان درگاه بکمک او مقرر اند خصوص از سادات باره و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه روانه سازد بمیزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشارالیه یک لک روپیة برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم که از اوقات خان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سرنو ضبط نموده و

و سه راس ار قیچقار کوهی و عددی ده تیر و نعلنگ انداختم درینوقت حکیم مومنا بوسیله  
 یکی السلطنت مهلتی دولت ملازمت دروایت از وی قدرت و دلیری مقصدی علاج  
 شد آمد که قدم او مدارک باشد منصب امان الله بحر مهلتی دو هزاری دات و هزار  
 و هشتصد سوار معر شد نوردهم طهر یگلی مکی مرور کارگاه افتال گردید و حش شریف  
 در انجا آراستگی دات مهلتی را رحمت کامل فرموده اسب و میل و خلعت  
 مرحمت فرمود منصب اعدار حان پیکراری دات و چهار هزار سوار حکم شد چون  
 بدیده قدم انجندمت و نمدار پدر معنی شده صاحب هوگی آگه سرورار ساختم  
 و حراست مله و حراست بعد از او معر داشتیم بعد از دات و اسب و خلعت ممتاز  
 ساخته رحمت فرمودم بعد از و هم در کهای کنوار ارادتت از دشمن آمده سعادت  
 استاد دوس در دات درم از وی بهشت ماه الهی در خطه دلکشی کشمیر برول احلال  
 اندک امدان مرمندان منصب دو هزار و پانصدی دات و هزار و چهار صد سوار سرورار  
 گردید در دولت بهت رفاهت احوال رعانا و سپاهی مرسوم موجدی را بطرف ساخته  
 فرمان شد که در کل ممالک مرده نعلت موجداری مراحمیت برساند در دستت  
 می دورک منصب دو هزاری دات و هفتصد سوار ممتاز گشت در تاریخ سیردهم  
 مصواندند اظفا خصوص حکم مومنا از نازوی چاب صد نموده سدک شدم بمقررتان  
 سرور پانصدی مومنا ده هزار دوف اتمام شد حسب الالتماس حرم منصب عنداللهان  
 شش هزاری مقرر گشت سرورار حان بعد از دات بقاره سرورار گردید بهادر حان اورنگ  
 از قندهار آمده دولت رمی موس در دست صد مهر نصدعه در و چهار هزار روزنه برسم  
 تصدق گذارند مصطفی حاکم تنه شاه نامه و حمسه شدم نظم می مصور بعمل استادان  
 با دیگر تحفه ها رسم پیشکش فرستاد بود بنظر در آمد عود حراک ماه الهی لشکر حان  
 منصب چهار هزاری دات و سه هزار سوار سرورار دات و بیست حمله منصب دو هزار  
 و پانصدی دات و هزار سوار عدالت شد از امراء صوبه دکی برمی موجب ناصافه منصب  
 سرورار گردیدند سرورار حان سه هزار و دو هزار و پانصد سوار سرورار حان دو هزار  
 و پانصدی دات دو هزار و دو دست سوار باقتی حان دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار  
 شوره حان دو هزار و پانصدی و هزار و دو دست سوار حان سیار حان دو هزاری دات  
 و دو هزار سوار مرزا والی دو هزار و پانصدی و هزار سوار سرورار دات پسر مرزا شاهرخ  
 هزار و پانصدی دات و سوار راهد حان هزار و پانصدی و هفتصد سوار عقدت حان هزار و پانصدی  
 و سیصد سوار انراهم حش گاشعری هزار و دو صدی و ششصد سوار دواتقار حان هزار دات و  
 پانصد سوار راه گنجینه و همت حان بعد از دات بقاره معر گردیدند دوم تیر ماه الهی سید  
 نادرک بخطاب مصطفی حانی سرورار گردید و بقاره در مرحمت شد در دولتهور حان که از  
 خدمتگاران در دات است نادرمان مرحمت عدوان بطلب مرید اقباله مد شاه پرور رحمت  
 شد بدش از وی بیست روز عراض مقصدان صوبه قندهار مشتمل بر عربت دارای ایران به  
 تسخیر قندهار رسیده بود و حاضر صداقت آنس نظم بر دستت های گذشته و حال تصدیق

باچندس از بندهای خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قیطار کوهی و چهاره باصند و بیست و چهار راس شکار شد در پی روز بعرض رسید که ظفر خاں پسر زین خاں برحمت حق بدوست سعادت امید پسر او را بمنصب هشت مدی ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم

## جشن هفتدهمین نوروز از جلوس همایون



شب در شنبه شهر جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری بعد از گذشتن یک ماه و پنج گهزی و کسری نذر اعظم فروغ بخش عالم دولتمداره حمل را بنور جهان افروز خویش منور گردانید و سال هفدهم از جلوس این نیازمند بفرخی و فیروزی آغاز شد در پی روز بیست افروز آصف خاں بمنصب شش هزار بذات و سوار سرفراز گردید قاسم خاں را بمحکومت صوبه پنجاب رخصت نموده اسپ و فیل و سورپا عنایت نمودم هشتاد هزار درب برنیل بیگ الیچی دارای ایران انعام شد در ششم ماه مذکور مقام راول پندی مورد عساکر منصور گردید فاضل خاں بمحکومت بخشیدگری سرفرازی یافت برنیل بیگ حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاہور آسوده بسر برد بابت قلچنخاں لکھنوی قیل عنایت شد چون درینو مکر استماع یافت که دارای ایران از خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه این حرف نظر بر نسبتهای سابق و حال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود که این قسم بادشاه بزرگ خیالات سبکی و بی حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بنده از بندهای من که باسیصد چهار صد نوکر در قندهار باشد خود بیاید اما از آنجا که حزم احتیاط از شرایط جهاندار می و لوازم سلطنت است زمین العادیه بخشی اعدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستاده ام که با عساکر فیروزی اثر و نیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که در آن صوبه یکمک او مقرر بود بسرعت هرچه تمام تر خود را بملازمت رساند که اگر این حرف مقرون بصدق باشد او را بالشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکفی و حق ناشناسی را در یابد هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد فدائی خاں بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بمحکومت بخشیدگری اعدیان مقرر گشت در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابتنخاں از کابل آمده ملازمت نموده سعادت زمینی بوس دریافت و مورد الطاف روز افزون گردید صد مهر بصیغه نذر و ده هزار روپیه برسم تصدق گردانید خواجه ابوالحسن تاینان خود را ارسته بنظر گردانید دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه بقل در آمد که از آن جمله چهار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغه طرح انگنده سی

و مرتاضان همدو را سرف ناسی می گویند و معنی سرف ناسی آنکه نازکها همه چتر و کثرت استعمال سداسی شد و تفصل مراتب آنها اختیار است و در طایفه سرف ناسی چند گروه اند و از آن جمله یکی موتبی است که از حود صلب اختیار میکنند و حود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق رن را بگونی آشنا نمی سازند اگر ده شدن روز یک حا استناد باشند قدم پیش و پس نمی برند محملاً حرکت ناخودآر آنها سر نمی رند و حکم همان دارند چون تصور آوردند بعضی احوالش نبوده شد استقامت عینی در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسد که در حالت مسنی و نسیمی و نسودی اداسه خارجی ابرو سرزند باینرا چند پدله عرق دو آتش ناو حوراندده شد بدو می ملنگه اس کا بهم رساننده بود که سرموئی تعذر بدامت و مهادی استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را بر آتش بردند حق تعالی رحمی کرد که سر حانی ناو برسد الفصه در مرده حود عرب استقامت داشت درینولا بی بدلیکن ناریج فتح کانگه و ناریج بداء مسجد که در قلعه مذکور مرده شده معروضداشت چون حود نامده بود پوشیده شد

شهبانسان رمان شاه جهانگیر اسی شاه اکبر \* ده شد بر همت کسور نانشاه ارحم تعدیری جهانگه و جهان بخش و جهان داز و جهان دارا \* که از دست حوان او جهان امن شد از بدی سمسور عرا اسی قلعه را نکشود ناریجش \* حود گفدا کشود اسی قلعه ابدال جهانگیری ناریج بداء مسجد را چینی گفده

نوردهی شاه جهانگیر اسی شاه اکبر \* نانشاه است که در دهر ناندانی

قلعه کانگه مگرمست نمایند اله \* ابر نبعش که کند فطره او طودی

شد چو ارحم رسی اسی مسجد پرور منا \* که مذور شود از سجده او بدسانی

هاتف از عذب نغمه ارپه ناریج نفاش \* مسجد شاه جهانگیر بود نورانی

در عره اسعدار مد شاه الهی جاگیر و حشم و اسداف ریاست و امارت اعتمادالدوله مذور جهان بیگم از رانی داشتیم و حکم فرمودیم که نقاره و نوبت او را بعد از نوبت نانشاهی منبواحده باشند چهارم ماه مذکور حوالی برگنه کشته بود محفل فرول مواکب والا گشت \* درسی در خواجه ابوالحسن معالی منصب دینوانی کل سمرقار گردید بسی و دو نفر از امرای دکی خلعت عذابت شد انوسعد بدیده اعتمادالدوله منصب هراری داب و ناصد سوار سربلندی نامت \* درینولا عرصداشت حرم رسد مشتمل بر آنکه حسرون در هشتم ماه معاومه در دقولنج و نبعث حفات سپرده ببتوار رحمت رب العالمین بدوست نوردهم ماه مذکور در کنار بهت فرول دولت انغان ابدال قاسم حان منصب سه هراری دات و دو هزار سوار سمرقار شد راجه کشنداس بخدمت موحرداری دطای مقام گشت و منصب او اصل و صده دوهراری داب و پانصد سوار معرر شد بدش اسی و اول و نعاون معنی شده بودند که در شمارگاه کرچهاک حرکه قرند نامده چون معنی رسد که شکاره نشاخصه در آمده بیست و چهارم ماه مذکور

انجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضای دیگر شریف تر است درین مقام افتاد اینجا را نسبت بجاهای دیگر گرامی تر داشتند و بعضی برانند که این سنگ که التیال معبود و منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پے بدان نداشت برد مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی موزر بجهت دکان آرائی خویش سنگی را در جایی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من دوگا را بخواب دیدم که بمن میگفت که در فلاں مقام مرا انداخته اند زود مرا در بیاورد راجه از ساده لوحی و طمع زر که در نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی را بهمراهی فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاهداشته اند و از سرنو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عند الله از بتخانه مذکور بسیر دره که بکوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائی نفیس است از روی آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آبشار در آن مقام واقع شده که از فراز کوه آب فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارت موزون در خور این مقام اساس نهند در بیست و پنجم ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الفخان و شیخ فیض الله را بعنایت اسپ و فیل سرفراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم روز دهم قلعه نور پور محل نزول اردوی معلی گردید بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلی بسیار است چون تاحال شکار مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به نشاط شکار خوشوقت گشتم چهار قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگی تمیز نمیتوان کرد و از خصوصیات مرغ مذکور آن است که اگر از پا گرفته سرنگون سازند تا هرجا که برند آواز بر نمی آرد و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگی که فریاد می کند مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطه ندهند پرهایی آن بسهولت کنده نمی شود جنگلی از عالم دراج و پودنه خشک کنده می شود از اقسام آن فرمودم که طعام بپختند و کباب کردند بد طعام ظاهر شد هرچه کلاں است گوشتش در نهایت بیمزگی و خشکی است جوانه اش فی الجمله رطوبتی دارد اما بد طعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد خردش اکثر سرخ می باشد و ماکیان سیاه و زرد و درین جنگل نور پور بسیار است نام قدیم نور پور دهمریست بعد از آنکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و یساتین طرح افکند بمناسبت نام من نور پور گویند تخمیناً سی هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد غایتاً عمارتی که هندوان بسلیقه خود بسازند هر چند تکلفات بکار برند دلنشین نیست چون جای قابل و سر منزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه از خزانه عامره بجهت عمارات انجا تنخواه نمایند و منازل عالی در خور آن سرزمین اساس نهند درینولا بعرض رسید که سناسی موتی درین نواحی می باشد که مطلق اختیار از خود دور کرده حکم فرمودم که بحضور بیاورند که بحقیقت او را رسیده شود عابدان

دیگر به برش مرزندان و خوششان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و درازده نفر از متصدان او را سر و پا عقیبت نموده از لاس ماتم بر آوردیم روز دیگر بهمان عربت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه کانگه شدیم بچهار منزل در نایه مان گنگا مورد اردیسه معلی گشت الف حال و شمع میض الله محارسان قلعه مذکور سعادت رمی بس در بامند درسی منزل پیشکش راحه چنقانه بطور آمد ملک از نعمت و بدخوره از کانگه دور ترست درسی کوهستان از عمده تر میند از دست گرد بگاه همه رمنند از ملک ملک اوست و عقبنایه دشوار گذار دارند تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده پیشکش نفرستاده بود برادر او میر معارفت سرور گشته از حانبا او مراسم بددگی و دولنگواهی ظاهر صاحت حیلک شهری و معقول بطور آمد نابواع مزاحم و دواش سروراری نامت \* بقارنح بست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگه شدم و حکم کردم که عاصی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب برده آنچه شعار اسلام و شرایط دینی محمدی است در قلعه مذکور بعمل آورند تا محمله قریب یک کروزه طی نموده بر مرار قلعه بر آمده بشد بتوفیق انردن سنجان بانگ تمار و حواریان خطنه و کشتی گز و غیره که از ابتدای نداد این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردیم سجدات شکر این موهبت عظمی که هیچ پادشاهی بتوفیق بران نیانده بود بنقدم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا بدهد قلعه کانگه برکوه بلند واقع است و در استحکام و مقابله بحدسه است که اگر ادوکه و لوازم قلعه داری برجا باشد دست روز دامن آن نمیرسد و گندم قدس را بر تسخیر آن کوته است اگرچه بعضی حاسر کوبها دارد و توپ و تفنگ میزند اما حصار آن را ران ندارند می تواند که بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ ماندند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد دور درون آن یک کروزه و پانزده طاب است طول پاز کروزه و دو طاب و عرض اربست دو طاب رانده و از پانزده کم دی و ارتفاع یکصد و چهارده درجه دو حوض درون قلعه دارد یکی در طول دو طاب و در عرض یک و نیم طاب و دوم بر سر آن بعد از مزاج سیر قلعه تماشای تخته درگا که به یون مشهور است توحیه فرمودم عالی سرگشته باده صلاکت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئنی انبیاست کروزه کروزه از اهل اسلام مساعدت بعد طی نموده بدور می آرند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند بر یک تخته مذکور در دامن کوه طاهراکان گوگرد است و از اثر حرارت و تادش پیوسته آتشی شعله می کشد اینرا حوالا موکبی نام نهاده اند و یکی از کرامات بت قرار داده و می الواقع هلود اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را موعظه اند هود می گویند که چون رن مهاد بر او عمر و عمر آمد و شربت مرگ چشید مهاد بر او عادت محبت و تعلق که باو داشت مرده او را بدوش کرده سردر جهان نهاد و لاشه او را با خود می گردانید چون مدتی مرئی گذشت ترکیب او متلاشی گشت و ارم مر و رحمت هر عرصه در حالت افتاد و در حرور شرافت و کرامت هر عضو



درمیان آن خاله‌های فیروزه رنگ افتاده بر دور آن هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتمل بر هشت کنگره و بر دور آن خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو و باز برگردن آن خط فیروزه رنگ و پایهایش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سی و نه توله شد دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور شن گویند و کشمیریان بوط نامند رنگش از عالم سینه طاؤس و بالای سر کاکل و دمش مقدار چهار پنجم انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جنه برابر قاز غایتاً گردن قاز دراز و بے اندام است و ازین کوتاه و بانداد برادر شاه عباس مرغ زرین خواسته بود چند قطعه مصبوب ایلچی او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن قهوه‌ی آراستگی یافت درین جشن نور جهان بیگم بیپهل و پنجم کس از امرای عظام و بندهای نزدیک خلعت داد چهار دهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سیتا محل نزول آردو گیهان پوی گردید چون هوای سیر کنگره و کوخستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود آردوی کلان را درین مقام گذاشته باجمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدم چون اعتمادالدوله بیمار بود در آردو گذاشتم و صادقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و مسارست آردو نگاه داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر گشته و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است از اضطراب نور جهان بیگم و نسبت التفاتی که مرا باو بود تاب نیارده بار و مراجعت نمودم آخرهای روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید در چنان وقتی این بیت انوری را خواند

آنکه نابینای مادر زان اگر حاضر شود \* در چنین آرائش عالم به بیند مهربی

دو ساعت بر بالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه میخواست از روی آگاهی و فهمیدگی بود القصه شب هفتم ماه مذکور بعد انقضای سه گهری برحمت جابرد پیوست چه گویم که ازین واقعه وحشت افزا بر من چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود و هم مصاحب دانای مهربان

از شمار دو چشم یک تن کم \* در حساب خرد هزاران بیش

با آنکه بار چنین سلطنتی بر دوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و تصرف همه را از خود راضی توان داشت هیچکس بجهت عرض مطلب و مهم سازی خود نزد اعتمادالدوله نفوذ که از پیش او آزرده برگشته باشد هم دولتخواهی و کفایت صاحب را مراعات نمینمود و هم ارباب حاجت را خورسند و امیدوار میداشت الحق این شیوه مخصوص او بود از روزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدی پیوست دیگر بخود نه پرداخت روز بروز میگذاخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت و تمشیت امور دیوانی محنت بخود قرار داده دست از کار نمیداشت لیکن در باطن باتش جدائی او میسوخت تا آنکه بعد از سه ماه و بیست روز درگذشت روز

است نثار و سوسا و احتیاط که درین امور است در حضور می درماب که پاک سارند و حود مقید شده چینه دانه اندرا ملاحظه می کنم که چه حورده و حوزاک این حادور چیست اگر احیاناً چتره که کراهیت داشته باشد مظهر در می آید ترک حورده آن می کنم پیش ازی اقام مرعای بیزار سوده میل نمی فرمودم در هنگامیکه دارالمرکت احمیر محل درول زانات اقبال بود سوده مرعای جانگی را دادم که کرهای مکرده می حورده از مشاهده آن طبیعت را نعت بهم می رسد از حورده سوده مرعای جانگی ترک دادم تا آنکه درین تاریخ مرعای شکار شد فرمودم که در حضور پاک گردند از چینه دانه اول یاهنگی حورده بر آمد بعد از آن بقه کله ظاهر شد مودنه کله بود که تا بچشم حورده دیده نمود منول نقول کرد که بانی کلای تواند فرو برد مسجد آزار امروز نبود قرار دادم که در کل مرتکب مرعای بشوم حال عالم معروض داشت که گوشت عقاب سعید نعت لید و نازک میداشتند نثاران عقاب سعید را طلبنداشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دانه آن ده بقه بر آمد نوعی مکرده طبیعت اقبال که از ناک آن خاطر منادی و مقدر می گردد در بیعت و کم ناع سپرد مسرت افرای خاطر گشت و دو روز مقام نموده از سر و تماشای آن مخطوط گشتم در بدو حواحه ابوالحسن از موبه دکی آمده سعادت ملازمت در ناعت مورد عیاد از روز امروز گردند موبه بهمی ماه الهی در روز سرامدل اتفاق اقبال منصاف معتمد حال از امل و اصابه دو هزاره دات و شش صد سوار حکم شد حال عالم مصاحب صوبگی اله اناس سرمراری یامت اسپ و سرو پا و شمشیر مرصع عدالت نموده رحمت فرمودم مقرب حال بمنصاف پنج هزاره دات و سوار مختار گشت روز مدارک شده که کنار آب ناه مدول شد قاسم حال از لاهور آمده دولت ملازمت در ناعت هاشم حال نادر او ما رساند از ان دایم کوه سعادت آستانفوس سرمرار شد ناسوس رساند از نوار حادوری مظهر در آورد که مردم کوهستان آنرا حال بهی خوانند مانند قرقادل است که تدریو دیر گویند رنگش معینه رنگ ماده قرقادل است لکن در حقه قرقادل سعادت ناسوس مدکور معروض داشت که این حادور مکرده مرف می باشد و حوزاکش علف و ستره است تدریو در خانه نگاه داشته بچه از گوشت شده و گوشت اقام ان را از حواحه و نال مکرده حورده شد توان گفت که گوشت تدریو را با گوشت حادور مذکور مصتی نعت گوشت این حادور سراتسا لید ترست از حادورانی که درین کوهستان مظهر در آمد یکی بهول پکار است کشیران سونلو می گویند از طاقس ماده دیم سوائی حورده تر میداشت پشت و دم و هر دو نازو نعیاهی مایل از عالم نالهله چرو و حالهله سعید می دارد شکم تابیش سینه سیاه با حالهله سعد و مصی حالهله سرح نر دارد و برهله نازو سرح آتش در مهانت نراقی و حوی و از سر منول تا پس گردن دیر سناه نراق و نالی سر دو شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر در چشم و دهه پوست سرح و در نر حلقوم پوسته گرد مقدار دو کف دست و در میان آن پوست مقدار یک دست نعتشه رنگ است و

سرزمین خوشی اختیار نموده شهره بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد و الا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خاں را بحفظ و حراست دارالسلطانه آگوه گذاشته به نقاره واسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادر زاده او را بفوجداري نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسد خانی و اضافه مناصب ممتاز گردانیدم \* و باقر خاں را بشهامت صوبه داری صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم \* بست و ششم ماه مذکور از نواحی متبراً فرزند اقبال مذکوره شاه پرویز بصوبه بهار و محال جاگیر خودش دستوری یافت سروپای خاصه با نادری و خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکرمتان حاکم دهلی بدولت زمینی بوس سرفراز شد در ششم ماه بدارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد و دو روز در سلیم گده مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم درینوقت توفیق دولتیخواهی اختیار گهاتمه که از سرداران عمده دکن است برهمین سعادت و در وقت توفیق دولتیخواهی اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منظم گردید فرمان مرحمت عنوان باخلاعت و خنجر مرصع مصحوف فراین داس را تهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دیماه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادر قاسم خاں بخطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی بخطاب جان نثار خانی سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گدگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد معابد مقرر هژد است و بسیاری از برهمنان و تپرد گزینان درین مقام گوشه انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستی می نمایند بهر کدام درخور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و هوا ای دامن کوه پسند خاطر نیفتاد و سرزمینی که اقامت در آن توان کرد بنظر در نیامد برسمت دامن کوه جمو و کانگوه نهضت فرمودم درینوقت بعرض رسید که راجه بهاگ سنگه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زیور شده بود ناگاه غشی برو مستولی میگردد هر چند اطباء تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سر می سوزند بهوش نمی آید یک هفتاد روز بے شعور افتاده روز دیگر میگردد و زن و هشت کفیز خود را بآتش و فله او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مهاسنگه برادر زاده او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشارالیه از آنها عبرت نگرفته جن شیرین بآب تاج فروخت بغایت وحیه و نیک ذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدمت من پیوسته بمیامن تربیت من بوالا پایه پنجهزاری رسیده بود چون ازو فرزندی نمانده نپذیرد برادر کلانش را باوجود هجرش بخطاب راجگی سرفراز ساخته مناصب دو هزاره ذات و هزار سوار عنایت فرمودم برگنه انبر که وطن آنهاست بدستور سابق بیجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالت خاں پسر خانجهان بمنصب منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغول و شد هشت ماه مذکور در سراسر آلوتوه منزل شد خود شکار می کند بیشتر راغیب طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کند بیشتر راغیب

امید که از عمر و دولت برخوردار باشد درینولا بیست لک روپیه حرامه مصحوف  
 الهده خاں بخت صرف ضرورتات لشکر دکی مرد حرم مستفاد شده مشارالیه بعدایت  
 فیل و علم سرمراری یامت در بیست و هشتم قیام حاش قراول بیگه مرض طبعی و بیعت  
 حیث سپرد از خدمتگاران مزاحدان بود و قطع نظر از عدس شکار و مهارت او درین می  
 از اکثر حرویات حفر در بود و پیروی مزاج می بسیار کرده بود تا بحمله ارنی سائحه  
 خاطر م سخت گردانی بدینوقت امید که اندر تعالی او را بدیمراد \* تقارن بخت و  
 بهم والدہ نور جهان ندانم بحوار رحمت الہی بدوست از معاف حیدر \* اس که دادوست  
 حاندان عمت چه بدست ے اعراق در پاکی طینت و دانائی و سایر خوبیہاے که درور  
 عورات است مادر دهر همتاے او مرده و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر میدادند  
 نسبت تعلق و رابطہ محبت که اعتماد الدولہ را باو بود نفس نہ هیچ شہرے را  
 همسر خود ندیده از اینجا باند پیاس کرد که دان پیر عم رده چه گذشته باشد و همچنین  
 از نسبت تعلق نور جهان بنگم نا چندی والدہ چه توان نوشت در دے مثل اصحاب  
 با بہانت حرم مندی و دانائی حاتم شایستگی چاک کردہ از لباس اهل تعلق برآمده  
 پدر مسروح خاطر را از مشاهده حال گرامی مرند عم مرعم و در در مردد امروز هیچک  
 نہ نصیحت پدر لحت سود مند نیامد رورے که می نہ پرسش رفتن چون اندازے  
 شورش مزاج و ارزگی خاطر او بوده از روی شہقت و مرحمت حرمی چند نصیحت  
 آمیز مروده بحد مکرمت و وا گذاشت تا آن آشوب مرو بشید بعد از رورے چند حراحت  
 درونی او را بمرهم التقات علاج کردہ باز لباس اهل تعلق می آورد اگرچه اعتماد الدولہ  
 بخت رضا حوئی و پدری خاطر می بظاهر خود را صند منکر و اظهار حوصلہ میدرد  
 لیکن داس نسبت الفتی که او را بد حوصلہ چه همراہی تواند کرد عرو آنال ماء  
 الہی سربلند حاش و حاسپار حاش و بافتن بعدایت تقارن سربلندی پادشہ عبداللہ  
 حاش ے رحمت صاحب صوبہ دکی بمجال حاگیر خود آمده بدو ادبای عظام و مودم  
 که حاگیر او را پیر نمایند باعتداد راس حکم شد که سراولی مودہ او را بصوبہ مذکور  
 رساند \* بدش ارنی محملی از احوال مسلم الرماں ثنت اوند که باو خود چندین  
 حقوق تربیت و دوازش درین قسم دیمای تودق خدمتگاری بدامت عربا ترانکہ  
 بیکبار برده آرام از پیش مرگرمقہ القماس سفر حصار و رات حافہ مبارک بود از اینجا  
 کہ در همه وقت در همه کارها توکل اس دیارمند مدت حد اود می دیار و کرم کارسار  
 است کشادہ پیشانی رحمت مودم با آنکہ از همه قسم سامان داشت بخت هزار  
 روپیه بخت مدد کوچ انعام شد امید کہ حکم عالی اطلاق می وسئلہ اطنا و سدسہ  
 دوا اس دیارمند را از شعا حافہ کرم خود صحت عاجل و شعلے کامل کرامت  
 نداد چون ہوائے آگیر از مہر شدت حرارت و اضط کرما مزاج می ساگر ندود نمازیم  
 سدرہم رور دو شعلہ آنال ماء الہی سدہ شانزده زانات عطیت بد سمت کرمسدن  
 شعلی برانداخته شد کہ اگر ہوائے ناحیت باعبدال قرنس باشد بر کنار آب کنگ

و تدارک ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کند روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یکهزار و سی و هجری جشن وزن شمسی بمبارکی و فرخی آراستگی یانت چو رسد لکنفته بیماری معب کشیده پیوسته در صحت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سالی بخیریت و سلامت بانجام رسید در سر آغاز سال حال اثر صحت بر چهره مراد پدید آمد نور جهان بیگم التماس نمود که وکلی او متصدی این جشن عالی باشند الحق مجلسی ترتیب نمود که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریکی که نور جهان بیگم در عقد از دواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشن های وزن شمسی و قهری لوازم اندرا چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن در این جشن بیش از بیش در تکلّف افزوده در آراستی مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواص مزاجدان که در این ضعف از رسته اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگزیدم میگشتند بنوارشات لایق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب و قیل و خوانها پر از زر هر کدام در خور پایه خویش سرفرازی یافتند با آنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتی که دوسه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراحم بظهور آمده در این جشن همایون نیز با نعمات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهای جواهر و زرباطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جو توکرای منجم که نوید بخش صحت و تندرستی بود بهر و روبه وزن نموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روبه باین صیغه در وجه انعام او مقرر شد در آخر مجلس پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بظفر در آوردند از جواهر مرصع آلات واقمشه و اقسام نفایس آنچه خاطر بعند افتاد برگزیدم بالجمله موازی دو لک روبه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که نور جهان بیگم کرده بقلم در آمد سوای آنچه برسم پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دوسیر بیشتر یا کمتر بوزن در می آمدم امسال بفا بر ضعف و لاغری دو من و بیست و هفت سیر شدم روز مبارک شبه غره ماه الهی اعتقاد خاں حاکم کشمیر بمنصب چهار هزار و دوهزار و پانصد سوار سرفرازی یانت راجه گجمنگه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار ممتاز گشت چو خبر بیماری من بفروند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید ناشده بی تابانه متوجه ملازمت میگردد بتاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت معسود و زمان معسود آن فروزند سعادت مند بدولت استانبوس مستعد گشته سه بار بر دور نشست گردید هر چند مبالغه نموده سوگند می دادم و منع میفرمودم او در زاری و تضرع افزوده بیشتر اغراق بکار می برد دست او را گرفته جانب خوک کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در اغوش عزت تنگ در آورده القفات و توجه بسیار ظاهر ساختم

ناشوق که حال فشار بران آشفته ساخت \* از شوق حال سپید و احل را بهانه ساخت  
 حسب الانعاس مهتاج منصف لاجن قاتل از امل و امانه هراری ذات و  
 پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشته ایمانی بران رفته که روز حشر دهم در کشور  
 اثر گرمگی نفس و گوناگونی دم در خود احساس نمودم محکم از ثروت بازنگی و  
 بطوریت هوا در محراب نفس محتاج چپ نزدیک بدل گرانی و گرمگی ظاهر شد  
 رفته رفته نامداد و اشتداد استقامت از اطمینانی که در مقاومت بودند محبت حکم  
 روح الله منصوبی علاج گشت و یک چندی در هواها گرم ملان تدبیرات نگار بود  
 مظاهر اندک تحمیلی شد چون ازل گریه بر آمدم بار شد طهر ساخت درس مرتبه  
 زوری چند بشدر و بار بشدر شرف داشت از هیچ کدام مانده مراحل دانستم مغایر  
 انکال حکیم رکا که از سفر کشمیر معاف داشته در اگر گذاشته بودم محبت بدوست  
 و از روزه دلیری و اظهار قدرت مرتکب معامله شد و مدار بران و گرم و خشک بهاد  
 اندر ابر او نیز مانده مرتب گشت بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و  
 مزاج شد و رعایت صعیف گشت و مرض رو داشتند بهاد و محبت نامندان انجا مانده  
 درس قسم و قتی و چندی حال که دل سنگ مری میسوزد هذرا بحر حکم مرزا محمده  
 که از اطفال عده عراق بود در عهد دولت پدر مرگوار ارواقت آمده بودند از آنکه نکت  
 سلطنت موجود می نیارند از سنگی یافت چون متوجه استعداد و تصرف طبیعت  
 از همکنش امتیاز داشت در مقام تربیت او شده خطاب به حاج الرضائی امینار بشیخیم  
 و نامه اعتماد از دیگر اطفال که در مقاومت بودند بر آوردیم بکمال آینه شاید و غنی از اوقات  
 مصدر حدیثی تواند شد آن حق ناشدنی باوجود چندین حقوق و ملت و رعایت  
 مرزانی زردیده و بچینی حال پسند ده املا ندوا و علاج خود را اشدای می ساخت  
 ما آنکه از جمیع اطفال که در مقاومت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت منصوبی علاج  
 میداد هر چند رعایت و اندک ظاهر ساخته بعد از او و مواضع تکلیف می نمودم  
 بدستور ملت شده در حواف می گشت که برداش و حداقت خود اس قدر اعتماد  
 ددارم که منصوبی علاج توانم گشت و همچنین حکم ابوالقاسم بحر حاتم الماک باوجود  
 دست خاندانگی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را ظاهر می ساخت که  
 از دست حاضر محذوف و معافی می شد تا معاف چه رسد ناگزیر دست از همه باز  
 داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی الاطلاق سپردم چون در نته  
 بداله تحمیلی می شد روز هم تحلات صاف و معناد ارتداد می نمودم رفته رفته  
 مانع کشید و معان گرم شدن هوا مرز آن محسوس گشت صعب و محبت روزی روزی  
 بهاد نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او اری اطفال بیشتر است خصوص که از روزه  
 مهربانی و دلجویی باشد در مقام کم کردن بداند و تدبیراتی که مناسب وقت و ملان  
 حال باشد شد اگرچه پیش اری هم علاج که اطفال بکردار صلاح و عوا دند او بود نفس  
 در بدو وقت مدار مهربانی او بهاد و شراف را بتدریج کم کرد و از چهره نا مناسب



شایسته شده بود بمقتضای چهار هزارای ذات و هزار سوار سوهراری بامت مکرم جان  
 حسب الحکم از صوبه اوقیبه آمده بفرادران بدولت ملازمت مستعد گشت عقد  
 مرزاندی برسم پیشکش گذرانید مظفرالملک ولد بهادر الملک مخاطب بصرتجایی  
 سرور گردید داندی رام دکنی علم عنایت شد و عزرائله ولد موسی خان بمقتضای  
 ذات و بانصد سوار بمقتار گشت روز مدارک شد و بکم مقرحان از صوبه بهار  
 رسیده دولت ملازمت در مقام درندو اقلایی و محبت علی بیگ و حاجی بیگ  
 و مایل بیگ مرستادهای دارای ایران را که بدفعات آمده بودند رحمت فرمودم  
 بداد بیگ سر پا و حاکم و حیمه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و مسدلی بیگ  
 بخدمت و سی هزار روپیه سرور گشت و بهمن دستور بدنگران دیر در حوز شانسنگی  
 چون انعام ها شد و نان بودی مناسب و مت بخت برادر والا قدر مه جوف نامبردها  
 مرستاده شد درمی تاریخ مکرم جان صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت  
 و وحداری میوات سرور شد شجاعی عوف بمقتضای سه هزارای ده و دو هزار بانصد  
 سوار اصل و اصافه عزائم بامت شوره جان بمقتضای دو هزارای و هزار سوار و گردهر  
 ولد رای سال کیوانه بهار و دو صدی و مهصد سوار و هزار گشتند در بیست و نهم  
 و سم بیگ نام مرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مقفوب آن برادر عالی قدر  
 مشقلمیر میراث محبت و نک حبشی گذرانیده آنچه برسم سوغات مرستاده بود بنظر  
 در اوپ در عود ترمناه الهی فعل حاصل گنج رسی نام بخت مرزندهای جهان مرستادم  
 بطریک ملازم حرم عرصه شمت او آورده گذرانیده القماس اسب بختی نموده بود  
 براحه کسی داس مشرف و مرودم که هزار راس اسب از طوایل سرکار در باندیده و بر سامان  
 نموده همراه روانه سارک و اسب روپوقی نام که داوای ایران از عظام لشکر بزم از سال داشته  
 بود بخدمت عنایت نموده مرستادم درمی روز عیادت الدمی نام ملازم ارادتجان عرصه داشت  
 او را مستعمل نمود فتح آورده بود گذرانیده در او اق گذشته ارشورش و فتنه انگیزی  
 مرصداران کشور و مرستادن حلال پسر داور جان نگاشته کلک ندان گشته بود چون این  
 مهم از سر و سامان پدیددیده بیامت نارادتجان حکم شده بود که چون بآن خدمت  
 شناسیده شناسیده معسکان بد سرانجام را نندند و تادیب مواصل دهد و بدوئی صطان  
 کوهستان نماد ده عدار تفرقه و آشوب برخواستی آن ملک نه بشیدد مومنی الیه  
 بموجب و مروده شناسیده خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و ساد نصحرای  
 آوارگی سرپاده بیم حانی بد رفعت و مجدداً حار شورش و آشوب آران ملک برکنده  
 شد و مرودم کاری استحکام داده و صبط قهاجات نموده بشمیر مراجعت کرد بخدمت  
 اس خدمت بانصد سوار بر مقتضای ارادتجان امرودم چون حواحه ابوالحسن بر مهم دکن  
 مصدر ترنداد شایسته و خدمت پدیددیده شده بود هزار سوار بر مقتضای مسارالیه  
 اصافه فرمودم \* احمد بیگ برادر راده ابراهیم جان فتح جنگ صاحب صوبگی  
 اوقیبه سرور گشته مخاطب حاجی و علم و تقار و بلد مرتبه شد و مقتضای او از اصل و



گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا به برهان پور غذای مسارعت مار نکشیدند نوشته  
 خرم بشوایچه ابوالحسن رسید که تا آمدن مادران طرف آب توقف نماید و مقاب  
 با عساکر اقبال نفوج مذهب بدوست و کوچ کوچک قارمه‌اندو رشقت واهنوز آن مندرتن  
 ے عاقبت پائے ادبار برقرار داشته بر دوز شهر نشسته بودند چون مدت در سال  
 بنده‌های درگاه بآن مقهوران در زده خورد بودند بانواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری  
 و عسرت غله کشیده بودند از سواری دایمی اسبان زبون شده بنابراین نه روز در سراجام  
 اشکر توقف افتاد درین نه روز سی لک روپیہ و چسہ بسیار به سپاه مضمور قسمت  
 نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آورده اند و هفوز بهادران رزم دوست دست  
 بکار نبوده بودند که آن سیه بختان قاف مقارعت ایجاد نمائند بذات لغش از هم پاشیدند  
 و جوانان نیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ 'نقذ' بر خاک هلاک انداختند  
 و بهین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرگی که جائے اقامت نظام الملک و غیره  
 مقهوران بود بودند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته  
 نظام الملک را باهل و عیال و احوال و ائصال بقلعه دولت آباد برده بود جائیکه در پیش  
 چله و خمبه داشت پشت به قلعه داده نشست و پیشتر از مردم او بر اطراف  
 ملک پراکنده شدند سران لشکر ظفر اثر سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرگی توقف  
 نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود و نوعی خراب ساختند نه در  
 بیست سال دیگر معلوم نیست که درونق اضافی باز آید مجدداً بعد از نهادن آن بناها  
 و اسه ها بران قرار یانت که چون هفوز فوج از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند  
 یک مرتبه تا انجا رفته ارباب قلعه را تغذیه بر اعمل نموده از سرنو سامان افزوده کرده  
 کمک گذاشته باید برگشت و بانی عزیمت روانه شده ناصبه بان شدت نقد و تیر منہیز  
 مزبور حبلہ ساز وکلا و اسرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد از سی شش روزگی  
 و دولتشواهی از دست ندم و از حکم قدم بدین نه دم و انچه فرمان شون اربابش  
 و جریمه مدت داشته بسرکار می رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گریزی غله  
 در آرد و راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره  
 داشتند از بلطاده نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نمودند و از دوز قلعه برخاستند  
 مذاکره فوجی بکمک خلیفہ خان فرستاده میبایستی موسم مدد خویش ارسال داشته و با نظر  
 از همه جهت پراخته دولت خواشن مظفر و مضمور مار مسارعت نمودند و بعد از  
 عجز و زاری بسیار مخیر گشت که سوائے ملکی که از قدیم در تصرف مذهبانی درگاه بود  
 سواری چهارده کوه دیگر از متالی که متصل به حیدرآباد نداشت میبایستی است واکند  
 و بنجیه لک روپیہ درم بدستش بخرده عامره رسانند افضلیان را رخصت نموده تمامی  
 لغای نه داراے ایران فرستاده بود و معروف آن در جلای خود نوشته شده است  
 خوب عاقبت نموده فرستادم و دستار اید خلعت و قیل و دیوت و قام مرصع مرصعت  
 شد خدیوین که در محاصرت قلعه احمد نگر معذور خدایات بهادریه و نردون

مردم که درینصورت با آهی دیگر مبروح ساخته بعمل آورد چنانچه مرصوده بودم سه حصه آهی برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قصه شمشیر و یک منصه گارد و یکقصه حنجر ساخته بظفر آورد از آمزش آهی دیگر حوهر برآورده بود دستور شمشیر بهائی و حبوبی امیل خم میشد و اثر خم نمی ماند مردم که در حضور آرمودند رعایت خوف نبرد برادر شمشیرهای امیل اول یکی را شمشیر قاطع دیگری را برق سرشت نام کردم ببدل حلی رباعی که اندازه اس مصوب نماید گفته معروضداشت

از شاه جهانگیر بهای یاست نظام \* اندازه عهد او برق آهی حام

راں آهی شد بحکم عالمگیرش \* یک حنجر و گارد با دو شمشیر تمام

و شعله برق بادشاهی قارنج یافته در بدو راحه ساز نگذرد که بدن مرید افتادند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود مرصداشت نرده بود که اس مرید حصص الحکم از الدباس منحرفه مویه بهار کردند اندک که از عمر خود برخوردار داشت علم حلی رعایت فکاره سولدگی ناست درنی بازع علیم الدس نام ملازم حرم مرصداشت او را مشتمل فرمودند منع ناست مرصع که بطریقی نذر مرصداشته بود آورده گذرایید خلعت کعبه او ارسال داشته رحصت مرصوم اندر یک برادر حاصل رنگ حلی بدیوانگی سرکار مرید شهرنار و محمد حسن برادر حواحه جهان به محببتی و مصرم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حامی کمک لشکر طغرانی درنی دستور یاست و اسب دار عدالت دردم و مظفر حلی بخدمت شمشیر سوزاری یاست \* چون در بدو والده امام قلیخان والی توران مکتوبه مشتمل بر اظهار خدمت اخلص و مراسم اشدائی به نور جهان بیگم مرصوده و از تحفه های آندیار برسم سوعد ارسال داشته بود بدینوسی حواحه اصبر را که از بددهای قدیم و حده نگاران رمی شاه زادگی من است از جانب نور جهان بیگم برسم رسالت و مکتوبه با دعایس اندک مصحوب او ارسال داشته شد درنی ایام که باع نور امشال محل مرول مارگه اعدل بود بچه رنگ هشت روزه از مالک نام دولتخانه که هشت گرا ترفع داشت حشمتی رده خود را مریمین گومت و محبت و حیر در آمد و اعلا اثر آسیب و رنج در او بدند نیامد \* در چهارم حرزاد ماه الهی اصل حلی دوان حرم مرصداشت لوزا مشتمل فرمودند فتح و میرویی آورده استالفرس نمود تعصیل اس احتمال آنکه چون لشکر مصر بحوالی اوخی رسید حمی از بددهای درگاه که در قلعه ماند و سرودند نوشته مرصداشت که موحی از مقهوران قدم حرأت و بی ناکگی بندش بهانه از اب مریده گذشتند و دهی چند که در رتر قلعه واقع است سرحقه نقاحت و تاراج آن مشغول اند مدارالمهای حواحه انو کحس با پلچهار سوار برسم مدفاسه تعین شد که گرم و چسپان شفاخته سرلس آن گویه باطل در بددها حواحه شمشیر رده هنگام طلوع صبح بر لب آب مریده رسیده بود که انبا آگهی یامدد لحظه پیشتر با آب در رده خود را باحل سلامت رسیده بودند که بهادران تیر حلو به تعاقب شفاخته قریب چهار گویه دیگر انبا رز اندند و بیاری را به شمشیر انقزام محاصر راه عدم

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همی بمنصب به برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجویی من به منتهای عمر و دولت برسد درین تاریخ باقر خاں جمعیت خود را آراسته بقوزک از نظر گذرانید هزار سوار و دو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم در آورده معروف داشتند بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرفراز ساخته خدمت فوجداری آگره بعد از او فرمودم روز چهارشنبه با اهل محل بر کشتی نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در اینجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالی کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام آلات و امتعه نفیس آنچه پسند افتاد انقباض کردم و موازی یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو بهر بر کشتی نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا اینجا چهار کوه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه می آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صبح بهار از تغیر مقرب خاں بان فرزند مرحمت شده سزاولی نموده از صوبه اله ابلاس بد بهار راهی سازم میرزاهد خویش مظفر خاں از تهته آمده ملازمت نمود میرز عضدالله چون بسیار پیر و منکنی شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعای ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردی ماه پیشکش اعتبار خاں بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه و غیره موازی هفتاد هزار روپیه بمعوض قبول افتاد تقمه را باو بخشیدم محب علی و اقاییک فرستاده های دارای ایران بیست و چهار راس اسب و دو استر و سه قطارشتر و هفت قلاده سگ تازی و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه عنبر اشهب و دو زوج قالی و دو نمده تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان معه کرد که برادرم مصحوب انها فرستاده بودند بنظر در آوردند روز مبارک شنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالی ترتیب داده بسیاری از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در آورد و موازی یک لک و سی هزار روپیه از هرقسم برگزیده تقمه را باو بخشیدم سی و دو زنجیر فیل از فرو ماده مکرم خان حاکم اودیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت و درینولا گورخوی بنظر در آمد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سربینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سرسم خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلا و خورد بقریه افتاده و برگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده کوئی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کار نامه در صحیفه روزگار گذاشته از بسکه عجب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

هرارنداد و پانصد سوار مرصص او افزوده از اصل و اضافه چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار سرور ساحته نخدمت کمک لشکر و کن تعی مرمودم سعدای داروئه زرگرخانه بعطاف بیدل خانی سرورارگست چهار راس اسپ و نازه از نقرة آلات و اقمشه که دارای ابران مصحوب امانک و محمد محب علی مرصصه بود در بنوا از بطور اشرف گذشت حش روز منارک شده محتم در باغ نور منزل مدعده گشت یک لک روزه بعزیزد شهریار انعام شد مطهرحان بموجب حکم از تهیه رسیده سعادت ملامت در بامت یکصد مهر و صد روزه بدر گذراند لشکرخان نقطه لعل بندکش آورد چهار هزار روزه قدمت شد اسپ حاصه مصاحب نام بعد الله حال عنایت مرمودم عدد اسلام ولد معظم حال از او رسیده آمده دولت ملازمت در بامت یکصد مهر و صد روزه بدر از بنوا گذشت مدصص دوست یک ولد نوکحان از اصل و اضافه نهصدی داب و چهار صد سوار مقرر شد حش روز منارک شده بخت و هفتم در باغ نور اصل برتنت دست خلعت حاصه بمدررا رسم و اسپ ده پسر او دکهی نام و اسپ حاصه و یک رنجبر بدل بشکرخان مرحمت شد روز جمعه دست و هشتم بعزیزد شکار بطرف موضع سمونگر توحه نموده شب مراجعت نمود هفت راس اسپ عوامی با تراق بندکش امانک و محب علی بطور در آمد بعد مهر نور جهانی بون صد توله در بدل یک اسپ عدالت کردم فلند از موضع صادق حال منرحسی لطف نمودم یک موضع از دارا کلاه آگره در وجه انعام حصرحان فاروقی مرحمت مرمودم در بی سال هشاد و پنج هزار بیگه رمی و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خوار و چهار دهنه و دو قلده و یک قطعه باغ و دو هزار و سیصد و بیست و هفت عدد روزه و یک مهر و شش هزار و دو دست درب و هفت هزار و هشتصد و هشتاد و پنج و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقرة و ده هزار دام از حرانه ورن بصدق در حضور اشرف بقرا و ارباب استحقاق عدالت شد سی و هشت رنجبر بدل که دو لک و چهل و یک هزار روزه بخت آنها شده اند وجه پیشکش داخل ملکانه حاصه شریف گسده نگاه و یک رنجبر بدل بامراسه عظام و بنده های درگاه بخشیدم \*

## جشن شانزدهمین روز از جلوس همایون

—————

روز در شده بیست و هفتم ربح الاحر سده هزار و سی هجری در اعظم عطیه بخش عالم در لحرای حمل را بدور جهان افرو جوش مدور ساحته عالم و عاملان را شان کام و بهر روز گردانید سال شانزدهم از جلوس اس دیار مدد درگاه الهی معرفی و معرفی اعار شد و در ساعت معهود و زمان مسموم در دارا کلاه آگره بر تحت مراد جلوس مرمودم در بی روز بیست افروز در بند سعادت بعد شهر ناز مدصص هشت هزار و چهار

قیمت کردند لعلی بوزن دوازده تانک از جواهر خانه میوزا آغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بموروز روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل شده بود و در آن لعل بخط نسخ ثبت شده آغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادر شاه عباس فرمودند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق

بنده شاه ولایت عباس

کندند و این لعل را برجیغه نشانده بطریق یاد بود بمن فرستاده بودند چون نام اجداد من در آن ثبت بود تیمنا و تبرکا بر خود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردن بعد از روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غره اسفندارمند از سلیم گده کوچ شد نخست بروضه مذوره حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار چمن بزایه نشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر کنار آب جوی در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزبر خاں که بکمک خانجهان مقرر گشته بود بخلعت و اسب و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم و سید عبدالهادی برادران او نیز با اسب و خلعت سرفراز گشتند میر برکه بخاری بماوراءالنهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنج هزار روپیه بخواجه صالح ده بندی که ابا عن جدا از دعا گویان این دولت ابد پیوند است رسانیده پنج هزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقدیم نماید چیره خاصه مصحوب او بمهابتخان عنایت نموده فرستادم و فرمودم که در بهمرسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هرجاو بهر بها که میسر شود بدست آورد از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته بشش کوچ فضای بندرابی مورد اردوی گیهان پوی گردید بعیر میران فیل عنایت فرموده رخصت دهلی نمودم زبردستخان بخدمت میر تونکی از تغیر فدائیکشان ممتاز گشت برم نرم خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول رایات عالیات گردید درین منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نهمل و خضرخان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخان برادر او و قاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت در یافتند و بقاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آن روی آب جوی واقع است بمبارکی نزول فرمودم چون ساعت در آمدن شهر چهاردهم ماه مذکور شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده به فرخی و فیروزی بدولتخانه در آمدن این سفر مبارک اثر از دارالسلطنت لاهور تا دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و دو روز بپهل و نه کوچ و بسمت و یک مقام بانجام رسید هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت یکصد و چهارده راس آهو پنجاه و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست قطعه پودنه درین راه شکار شد چون لشکرخان خدمت آگره را حسب المرضی سامان نموده بود

حلمت و اسب خاصه صنع صادق نام مرحمت فرموده رحمت گردیم هفت ماه  
مدکور کناره آب سرستی نواحی قصه مصطفی ماد مغرل دولت گردید روز دیگر  
ناگه در روز درول فرمودم از اینجا در آب حوض بگشتی بشسته متوجه بمقصد گشتم درین  
روز عرتخان چاچی باقوحدار آنکندرد دولت استان دوس در بامت محمد شفیع را  
ملائق رحمت فرموده اسب و حلمت و مهر و شاهي عنایت فرمودم و چند حاضه  
مصبوب او مهر و حاضه ها و سینه شد از اینجا به پنج کوچ حوالی برگه کرانه که  
وطن مغرب حال است محل درول بازگشت دولت گشت و کلاه او بود و نقطه بانقوت  
و الماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گرم مکمل نصیحه پاندار با عرصداشت او  
گزارانده و صد نفر شتر برسم تصدق معوضه داشتند حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم  
فرمایند از اینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مرود و ایات اقبال گشت اعتماد رانی  
را مرود فرمود اقبالمد شاه برتر مرستاده برحی حاضه بخت انورید از سالداشتن و مقور  
شد که در عرض یکماه برگشته حوض را ملازمت رساند و در در سلیم گذه مقام فرموده  
رو مدار کشیده بخت و میوم برعم شکار برگه پالم از منانه معوره دهلی گذشته  
بر کنار حوض شمسی محل درول دولت گشت در اثناء راه چهار هزار چوب  
بخت حوض بقرار کردم بخت و دو رختور میل از نو صاده پیشکش اله یار ولد  
اقتحارحان از بنگاله رسیده بود بنظر درآمد دوالقرین معوحداری سانبهر دستوری بامت  
او پسر اسکندر ارمینی است پدرش در خدمت عرش آشپانی سعادت بدو بود  
آنحضرت صیبه عدالتی ارمینی را که در شمسقان اقبال خدمت می نمود باو  
خدمت فرمودند از دو پسر نوحود آمد یکی دوالقرین که بقدر بشاد آگاهی و  
خدمت طلایی داشت و در عهد دولت می دیوادیان عظام خدمت حاضه و مکار  
را میده او مقور نموده و آنخدمت را عمرک سرور سامان میگرد در دیو دوالقرین از  
حدود سرورار گشت به نعمة هندی سره دارد سلیمه اش درین می درست رفته و  
تصنیفات او مکرر معرض رسیده و پسند انداده لعل بیگ خدمت داروعلی دمنار تمبر  
بوراندن ملی بمقار گشت چار روز بنواحی پالم شکار خوشوقت گشته به سلیم گذه  
مراجعت نمودم در بخت و هم نوده رختور میل و دو نفر حواحه سرا و یک نفر عام  
و چهل و یک قطعه حروس جنگی و دوازه راس گاؤ و هفت شاح گاؤ میش پیشکش  
ابراهیم خان دفع جنگ بنظر گذشت روز مدار کشیده می ام مطابق بخت و پنجم  
ربیع الاول مجلس ورن قبری منعقد گشت کوکه خان را مرود خاندان مرستاده بعضی  
پیغام بنظر او حواله فرموده نمود در دیو عرصداشت او رسیده ملازمت نمود میر میرانرا  
که معوحداری صوبه میوات مرستاده نمودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تعبیر سید  
نبوه بحکومت دارالملک دهلی سرورار گشت \* درین تاریخ آقاندک و محمد علی  
مرستاده ها دارای ایران سعادت آستاندوس در بامت و مکتوف محبت اسلوب آن برادر  
عالمقدر گزارانده و کلبی املق که مرستاده بودند بنظر درآمد حوهران پختا هزار روپیه

منصب سرفرازی یافتند معتمد خان بخشد مت بششیکری و واقعه نویسی لشکر فیروزی اثر سربلند گشته عنایت توغ ممتاز گردید پیشکش لپه می چند راجه کماؤں از بازو جود و دیگر جانوران شکاری بنظر گذشت جگت سنگه ولد رانا کرن بکمک لشکر دکن رخصت یافت اسپ خاصه معه زین باو مرحمت شد راجه روپ چند عنایت فیل و اسپ سرفراز گشته بیجاگیر خود رخصت یافت بقاریخ دوازدهم فوژند خانجهان را به صاحب صوبگی ملتان سرفراز گردانیده رخصت فرمودم سر و پابانادری و خنجر مرصع و فیل خاصه بایراق و یکماده فیل و اسپ خاصه خدنگ نام و دوست باز عنایت شد سید هزیر خان هزارزی و چهارمعد سوار منصب داشت پانصدی و دوست سوار افزوده همراہ خانجهان رخصت فرمودم محمد شفیع بخشد مت بششیکری و واقعه نویسی صوبه ملتان سرفراز گشت بهوال که ازبندہای قدیم بود باشراف توپخانه و خطاب رائے امتیاز یافت در سیزدهم کنادریای گویندوال معسکر اقبال گشت چهار روز درین منزل مقام شد فیل خاصه چیسنگه نام باماده بمجتنال عنایت شده مصحوب عقیا ملارم او فرستادم و بامراے صوبه بکش خلعتها مصحوب عیدے بیگ فرستاده شد و در هفتدهم جشن وزن قدومی اراسنگی یافت چون معتمد خان بخشد مت بششیکری لشکر دکن دستوروی یافت خدمت عرض مکرر بخواجه قاسم فرمودم میر شرف به بششیکری احدیان و فاضل بیگ به بششیکری صوبه پنجاب سرفراز گشتند چون بهادر خان حاکم قندهار از بیماری درد چشم خود عرغداشت کرده التماس استقامت بوسی کرده بود درینولا حکومت و حراست قندهار بعیدالعزیز خان مقوض داشته به بهادر خان فرمان صادر شد که چون مشارالیه برسد قلعه را باز سپرده خود روانه درگاه شود بیست و یکم ماه مذکور نور سرا مثل و رزود سعادت گشت درین سرزمین وکلی نورجهان بیگم سراے عالی و باغی بادشاهانه اساس نهاده بودند درینولا باتمام رسید بنابری بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیت داده و در تکلفات افزوده از انواع و اقسام نفایس و نوادر برسم پیشکش گذرانید بجهت دلجوئی انچه پسند افتاد گرفته شد دو روز درین منزل مقام شد و مقرر گردید که متصدیان صوبه پنجاب دو لک روپیه دیگر سواے شصت هزار روپیه که سابق حکم شده بود بجهت اذوقه قلعه قندهار روانه سازند میر قوام الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت یافت و قاسم خان را بجهت تنبیه و تادیب سرکشان حوالی کانگڑه و ضبط انحدود رخصت فرمودم نادری خاصه و اسپ و خنجر و فیل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزار و ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشارالیه رخصت انحدود نموده سروبا و اسپ و فیل عنایت شد درینولا باقرخان از ملتان آمده سعادت استانبوس دریافت غره بهمن ماه الهی روز مبارکشده ظاهر بلده سهرند منزل اقبال گشت یکروز مقام کرده بسیر باغ خوشوقت شدم روز یکشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخشد مت فتم دکن رخصت یافت خلعت با نادری و شال خاصه و صبحدم نام فیل و توغ و نقاره بمشارالیه عنایت نموده بمعتمد خان

به نهایت انحامید و چارواها ربون شد ماکرور ار نالا گهاست مردو آمده در بالا پور توفیق گردیدند ان مقهوران به تعاقب دلیور شده در حوالی بالا پور آمده بقراتی و ترکی گری پرداختند بدوهای درگاه شش هفت هزار سوار ار مردم گردید و حوش اسپه انتخاب نموده بر سر نگاه محالان تاحقند انها قریب شصت هزار سوار بودند محملاً حنک عظیم شد و نگاه انها بتاراج رست و بخیاری را کشته و سخته سالماً و عافاً مراجعت نمودند در وقت برگشتی بار آن بدو لقتل ار اطراف هجوم آورده حنک کتل تا اردو آمدند ار حانبی قریب بهار کس کشته شده باشند برین حمله مدت چهار ماه در نالا پور توفیق نمودند چون عسرت عله به نهایت انحامید بسیاریه ار فلکچیان ارنده گریخته بمحالان بنوستند و بنوسته جمعی راه عی حقیقی سپرده در رمه مقهوران منظم میگشتند بماسرب صلاح در توفیق ندیده به بهار پور آمدند بار آن سیه کتل ار پی در آمده بهار پور را محصور نمودند تا مدت شش ماه در گرو بهار پور بودند اکثر پرنکات ولایت سراز و حاندیس را منصرف گسند و دست تظاول و تعدی بر رعایا و بر بدستای دراز ساحه به تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارواها ربون کشته نمی توانستند ار شهر برآمده بدیده تراصل نمایند و انی سبب امر بی ضرر و نجات رناتنی پندار و حرارت کوته اندیشان کم فرصت گشت و مقادیر انکمال بهیست راهات اعدل بمعرفه سربز حلاوت ابعاق افتاد و بیز معایت اردو سلجانه کانگه مقنوج گشت بداسرب روز جمعه چهارم دوماه حورم را بدانصوب رحمت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و دیل مرحمت شد نور جهان بیگم بیز فیلی مرحمت نمودند حکم فرمود که دو کورر دام بعد ار تسخیر ملک دکی ار ولایت مقنوج در وحبه انعام خود منصرف گردن ششصد و پنجاه منصب دار و یک هزار احدی و یک هزار برقی انداز رومی و یک هزار توپچی پنداده سواست سپی و یک هزار سوار که در انصوب بوده و هفت با تو سانه عظیم و دیل سواران بهمرهی او مقورر گشت و یک کورر روبیه بهیست مدد خورج لشکر منصور لطف فرمودم بدوهای که بخدمت مذکور مقرر شده اند در حور پانده حوش هر کدام با انعام اسپا و دیل و سرو پا سروراری یافتند در هدیه ساعت محمود و زمان محمود رانات عروست بصوب دارالخلافت آگره انعطاف یافت و در نو شهر برول ابدال ائلق افتاد محمد رضا حادی بدیوانی صوبه ننگاله و خواجه ملکی به کشیکری صوبه مذکور ممدار گسته رساله منصب سرورار شدند حکمت سنگه وک وانا کربن ار وطن آمده سعادت استان موسی در انعام در ششم ماه مذکور مصلای کنار تال راحه تودر مل محل برول مارگا دوات گردند چهار روز درین منزل مقام شد در بدو چندیه ار مصلحت از ان که بخدمت منج دکی دستور رس یافته بودند برین موجب ماساته منصب سرورار شدند راهد خان هزاره و چهار صد سوار بود هزاره و پانصد سوار شد هر دی برای هاده را ار اصل و اعانه بهصدی و ششصد سوار سرورار ساختم یعقوب پسر حاندرولان هشتصدی و چهار صد سوار شد و همچنین جمعی کثیر ار بدو در حور شانسنگی حوش نامانه



قلعه آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در آورند چه می توانی کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوج از دلایران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمدند و سلطان را کورنش نمودند سلطان از دیدن هجوم ان مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش آمده زمین خدمت را بوسه داد و گفت ما را جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط دور بینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان افری گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاونت یافت بعد ازان هرکه بر تخت دهلی نشست لشکر به تسخیر کانگڑه فرستاد و کاره از پیش فرست پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و ان حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و آشوب برافراخت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نایب فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه در عقدۀ توقف افتاد پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون بکرم ایند جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیاز مند اراستگی یافت از جمله غزاهای که بر ذمت همت لازم شمرده یکے این بود نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوج از بهادران نبرد دوست به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمود و هنوز ان مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان بر حمت ایزدی پیوست بعد ازان جوهرمل پسر راجه باسو تعهد این خدمت نمود اورا سردار لشکر ساخته فرستاد ان بد سرشت در مقام بدی و بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان ورزیده و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقدۀ تعویق و توقف افتاد بسمه بر نیامد که ان ناحق شناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل ان در مقام خویش گذارش یافته بانجمله درینولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خود را باستعداد تمام فرستاده بسیاری از اموال بادشاهی بکمک او دستوری یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نهم هجری اشکرها بدور قلعه پیوسته مورچل ها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه امدودش از دوقه را مسدود ساختند و رفقه رفقه کار بدشواری کشید و بعد از آنکه از قسم غله آنچه غذا تواند شد در قلعه نمائنده چهار ماه دیگر غله های خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از ممر راه امید نجات نمائد ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سی و یک هجری فتحی که هیچیک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوتاه بینان ظاهر اندیش دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود باین نیاز مند کرامت فرمود و جمعی که درین خدمت ترندات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و

در میان شاهزادگی این سرمدی رمی شکارگاه می بود و نعم خود دهی آباد ساخته  
و مختصر عمارتی بنهاده مسجد در مدتی که از قراولان نزدیک بود حواله نمود و بعد از حاکم  
پرگنه ساخته بجاگذاشت موسی الیه لطف فرمود و حکم کردم که عمارتی نسبت درونخانه  
و تالابی و مناره اساس بنهد و بعد از فوت او این پرگنه بجاگیر ازادتجان مقرر شد  
و سربراهی عمارت بمشارالیه بازگشت درینجا حسی انجام پذیرفته می تکلف تالابی  
شده رعایت و صنع و در میان تال عمارت دلنشی همه جهت یک لک و پنجاه هزار  
روپیه صرف عمارت انجام شده باشد الحق نادشاهانه شکارگاه نیست روز مدارک شده  
و جمعه مقام کرده از انواع شکار محظوظ شدم قلم حلی که بخراسان لاهور سرور است  
دولت رمی دوس دریاچه پنجاه مهر در گذراند و از پنجاه یک منزل در میان باغ  
موسی عسکری که در کنار دریاچه لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و در آنجا چهار  
عالی و سرورهای خوش قد دارند که تکلف نمیکند با عیبه نیست روز روشن همه در  
ماء الهی مطاف پنجم محرم سده یک هزار و سی و یک از باغ موسی فریاد اندر نام  
سوار شده نثار کنان متوجه شهر گردیدم و بعد از گذشتن سه پهلوان گهری از روز در  
ساعت مسعود و محقق بدو نجات در آمده در عمارتی که مسجداً ناهتمام معمور خان  
حس انجام پذیرفته مدارکی و موحی نزول فرموده می تکلف مدارک دلنشا و نشیمن های  
روح امرا در رعایت لطافت و نواخت همه منقش و مصور بعمل اوسته دان نادره کار  
آزادگی یافته با عیبه سر حرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر مرتب گشته  
مرق تا مقدم هر کجا که می نگرم \* کرشمه دامن دل میکشد که با انجامست  
بالجمله مناجعت لک روپیه که نیست و سه هزار تومان راجع انراش باشد صرف این  
عمارت شده \* درین روز بهجت امروز مرده متع قلعه کانگوه مسرت بخش خاطر اولیای  
دولت گشت و بشکر این موهبت عطی و معج مرگ که از عطایات مسجد واهب  
العطایات است سربار بدرگاه کرم کارسار مرده اوده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه  
گردید کانگوه قلعه ایست قدیم شمال رده لاهور در میان کوهستان واقع شده باستیقام و  
دشوار کشائی و مقادیر و محکمی معروف و مشهور از قریب اساس این قلعه حردای  
جهاں آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاه است که در بندت قلعه مذکور  
بقومی دیگر انتقال نموده و دیگر نیگاه بود دست تسلط دیامه العلم عدالله بالجمله  
اران هنگام که صیانت اسلام و آوازه دین مستقیم محمدی به دست رستگار رسید هیچ یک از  
سلاطین والا شکوه را معج میسر نشده است سلطان فیروز شاه با اینهمه شوکت و اسعداد  
خود رفته به تسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام  
و مقادیر قلعه بحد نیست که تا سالها قلعه داری و ادویه مستحصل بود باشد طهر در  
تسکون دمان پادشاه کام و با کام با من راجه و مقاربت نمودن حرسندی نموده دست  
اران باز داشت گویند راجه قریب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالعماس اندرون  
قلعه درن سلطان بعد از سیر و تماشا می قلعه راجه گفت که مثل من نادشاه را ندرون

بسیه قرقره گرفته آورد در غایت لاغری و زبونی بود یک شمع بیشتر زنده نماند قرقره در کشمیر نمی باشد ظاهراً در هنگام گذشتن و رفتن به هندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد درین روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد پسر خاننخان رسید که در بالا پور باجل طبعی در گذشت ظاهراً روزی چند تب کرده بود در ایام نقاهت روزی دکنیان فوج بسته نمایان می شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همی نماید چون خبر بر حمن داد میرسد از غایت جرأت و جلالت با وجود ضعف و تکرر سوار شده خود را به برادر می رساند بعد ازان که غنیم را زیر کرده مراجعت می نماید در برادران جسمه شرط احتیاط بجا نمی آرد فی الفور هوا تصرف می کند و تشنج می شود و زبان از گویائی می ماند دو سه روزی باین حال گذرانیده و در بیست حیات می سپارد خوب جوانی رشید بود ذوق شمشیر زدن و کار طلبی بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر نماید اگرچه آتش ترو خشک را یکسان می سوزد لیکن بر من گران و سخت می نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالی درخور آن صبر و حوصله کرامت کند روز مبارک شنبه شانزدهم خنجر خان بمنصب سه هزاره ذات و سوار سوار شد قاسم خان بمنصب دو هزاره ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهان را که بخد مت بخشیکری لشکر کانگه مقرر است منصب هشتصدی ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه بست و هفتم مهر ماه الهی بعد گذشتن یک پهر و هفت گهزی بمبارکی و فخری رایت اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر کوچ فرموده بموضع پنیر شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر از این ده جائی دیگر نمی شود روز مبارک شنبه سی ام در زعفران زار بزم پیداله ترتیب یافت چمن چمن و صحرای چند انکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجا دماغها را معطر ساخت تنه اش بزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است بگلان گل چنبه و از میانش سه شاخ زعفران رسنه پیازش را می نشانند و در سالی که خوب می شود چهار صد من بوزن حال می آید که سه هزار و دو من بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده رویه خرید و فروخت می شود احیاناً نرخ کم و زیاده هم میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده می آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن نمک در وجه اجوره می گیرند و نمک در کشمیر نمی باشد از هندوستان می برند دیگر از تحفه های کشمیر پر کلگی است و جانور شکاری در سالی تا ده هزار و هفصد پر بهم میرسد و باز جره تا دو بیست و شصت بدام می افتد و اشیان باشد هم دارد و باشد اشیانی بد نمیشود روز جمعه غره آبان ماه الهی از پنیر کوچ فرموده در مقام خاں پور منزل شد چون بعرض رسید که زنبل بیگ ایلچی برادر شاه عباس بحوالی لاهور رسیده مضروب میر

پیش چشمه را مرصع نمایند در انداء راه برجسته عبور واقع شد که اندک فاصله  
مشهور است که ماهی این چشمه نابینا میباشد لحظه برجسته مذکور توقف نموده  
دام انداختم و دوازده ماهی بدام افتاد از جمله سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم  
داشت ظاهراً آب این چشمه را قاتل است که ماهی را کور میسازد بهر حال حالی از  
عزاست نیست روز یکشنبه پنج بار چشمه میبوی بهر و این پنج عبور نمود متوجه  
شهر شدم روز کم شده هشتم حجر فوت هشتم بصر قاسم حال رسید روز مدار کشته بهم  
ارادگان صاحب صوبگی کشمیر سرور شد میر حمله از تعبیر او بخدمت حاکم امامانی  
امتیاز یافت و معدوم حال بخدمت عرض مکرر مرغ عزت بر افراحت و منحصراً  
میر حمله دوازاری دات و پانصد سوار حکم شد شب شده یازدهم شهر نوروز احلال اتفاق  
افراد آسب حال بخدمت دوانی صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راحه حمدو منحصراً  
هزار و پانصدی دات و هزار سوار سرلندی نامت درمی روز غیر مکر شکاره از ماهیگیران  
کشمیر مشاهده افراد در حاکم آب تا سینه آدمی نداشت دو کشتی بهلوسه نکر دیگر  
میدردند دستوری که یکسری بهم پیوسته نداشت و سردیگر از هم دور بماصله چهارده پانزده  
درعه و دو ملاح برکنار طرف بدوین کشتی ها چوب دراز در دست گرفته می کشیدند  
تا فاصله زیاد و کم نشود و در برابر میروفت نداشت و ده دوازده ملاح در نه آب در آمده  
سرها کشتی را بهم پیوسته بدست گرفته پاها در می گرفته می روند ماهی که  
در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بیای ملاح میروند و ملاح  
می القور عوطه حورده خود را بقعر آب میسازد و ملاح دیگر نه پشت او حمل انداخته  
بدر دست پشت او را بر میزند تا آب او را بالا بیاورد او ماهی را بدست گرفته می  
آرد و بعضی که در می می مهارب تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته بر می آرد  
از جمله پرملاح بود که در هر عوطه دس اکثر دو ماهی میگرد و این شکار در پنج هزاره  
میشود و مخصوص دریاست است در گولها و دنگر رود خانه نمیشود و منحصر در  
موسم بهار است که آب سرد و گرفته نداشت روز دوشنبه سیزدهم حشن دهمه ترتیب یافت  
دستور هر سال اسپان را از طوایل حاصه و آنچه حواله اسرا شده آراسته بطرد در آوردند  
درینوا اکثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم امده که عاقبت بکیر  
مقرین ناد انشاء الله تعالی روز کم شده پانزدهم بعد سحر حراں بحاسب صابور و در  
لار که پادشاه آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صابور تالای خوش است و بر  
سمت شمالی آن کوهی افتاده پر درخت با آنکه آثار حراں بود عجب نمودی  
داشت عکس در حقیقته الواں از چهار و رد آکو و عروآن در میان تالاب رعایت  
خوش می نمود بے تکلف حویلیهای حراں از بهار هیچ کمی ندارند

درق منا بیاقت و رنه در بطر \* رنگی ترار بهار بود حلوه حراں  
چون وقت ننگ بود و ساعت کوچ قمری شد سحر احمالی کرده مراجعت نموده شد  
درن چند روز پیوسته شکار مرغابی خوشوقت بودم روزی در اندک شکار ملاحی

افزون قلعه مفتوح گردن روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان گاکر باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد از امرای صاحب الوش شجاعت با سرداری و کاردانی داشت از زمان شاعرزادگی بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همکنان گوی سبقت رفته بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل امریزش باد فرزندان و باز ماندگای او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او چندی که لایق منصب بودند در سلاک بندگی درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نپاشد درین تاریخ قور یساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاملگان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبیعی در گذشت شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بهت را دوریہ چراغان کرده بودند و این رسمی است پاستانی که هر سال درین تاریخ از غنی و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشنی میکند از برهمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که دران روز جشن دهته ترواه است دهته بمعنی بهت است و ترواه سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان می کنند باین اعتبار دهته ترواه نامیده اند بے تکلف خوب چراغانی شده بود بر کشتی نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسی آراستگی یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیاز مند درگاه الهی بانجام رسید و سر آغاز سال پنجاه و دوم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارک شنبه بستم و ششم در منزل آصفخان ترتیب یافت و آن عمده السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت سعادت جاوید اندوخت در غره شهرپور مرغابی در تال الیه نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرند که در کشمیری باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طایرس چوز لکگل تغدري تغداغ کروانک زرد تلک نقره باجرم لیلوره حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک نونسرج موسیچه هرول دهیک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات هفس کلچری تثیری که من او را بد اواز نام کرده ام چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی جانوران که در کشمیر نمیباشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیرزرد یوز گرگ گاومیش صحرائی آهوه سیاه چهره کوه پانچ نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گوبه صحرائی موشک کربلانی سوسمار خار پشت درین تاریخ شفقانو از کابل بداکچوکي رسید آنچه از همه کلاس تربود بیست و شش توله بوزن در آمد که شصت و پنج مثقال بوده باشد

عرب با مکرر فتحه ارسال داشته سحله حدس نحت هت موروثی شده بود بنظر  
عاطفت مخصوص داشته عماله الوقت ده هزار دوم انعام الیچی مقرر شد و بنصدا  
بنوب حکم مرسوم که از انعام احسان آنچه او انعام نماند نحتت مستان بنوب  
دهند درینولا مرید حان جهان ر عرب بنوبقی نصب شده از شعنگی داده نهانست  
زار و برار گشته بود از اسدله انی نساء مرد افکی فردیک بان رسده که حان گرامی  
در سرانکار کدد ناگاه بخود پرد حث و حی سنجانه ارا موبی ساحت و عهد کرد که  
بعد ازین دامی لب شراب بخاند و الوده بخارد هرچند نصحتت کردم که بنگه دار  
نرکت کردن خوب نیست از وی حکمت و دینر نور ناند گذاشت رعی نشد و مردانه  
گذاشت بخارج نیست و بنجم امردان بهادر حان صاحب صوبه مدهار بنصب  
پنج هزار نداد و چهار هزار سرقرار گشت و در دوم شهر نو مایه الهی مانسنگه پسر  
راود شکر بنصب هزار و ماضی و هشتاد و دو متر حسان الدن بهار و بانصدی  
و بانصد سوار و کرم الله سرعلی مردن حان بهادر بنش صدی و بنصد سوار نوارش  
ناشد چون درینولا نوحه حطر دندان انلو جوهر دار بندار است امروای طام  
در نکت و بنس عادت سعی راهنما مقدم ساندند ارا حمله عند العرن حان  
بنسندی عند الله نام ملام خود را بود حواحه حس و حواحه عند الرحمن به ن  
حواحه کلان خونباری که ام و مرقد دایه ولایت مازراء النهران فرساده مکموبی مشتمل  
اطه را ان حواش ارسال داشته بود انفا حواحه حس دندانی درست در کمال  
لطافت داشته می الفور مصحوب مومی الله واده درگاه ساحت و دین تاربع بنصور  
رسد مرحب اندسط خاطر گشت مرسوم که مواروی سی هزار رسده را از بناس امنه  
نحتت حواحه ها روانه سازند و متر که بخاری بنس خدمت مامور گشت روز ممانگسند  
دار هم شه نور ممر منان بنوحه داری سرکار ممواد دستوی نام و منصب او از  
اصل واصافه در هزار و بنهراز و ماضد سوار حکم شد و اسب خاصه با خلعت و  
شمشیر عادت مرسوم درینولا از مرید داشت سدر موضوع بدوست ده جوهر مل مقهور  
حان نمالکان جهنم سدر و بنر بنر رسد که موحی بر سر یکی از مریدان از فرساده  
طریق احبط از دست داده است ے انکه راه در آمد را است حکام دهند و سرکوبها را  
نگردند و در ننگانی کوه د آمده جنگ ے صوبه کرده اند چون روز تاخر رسده بود  
کار با ساحت و عطف عمان دموده اند و در مرگشی حلو و نرا شده کس بنهار نکس  
داده اند خصوصاً جمعی که عار گرختی بخود نه پسندیده اند شهادت را بحال کرده اند  
از حمله شهان حان دلومادی که طامعه است از گروه اعدان نودی با جمعی از نوکران  
و موام حان نثر گشت الحق خوب نداده بود شجاعت با خود و آرم جمع داشت  
دیگر جمال حان اعلان و بنم نواز او و مند نصیب ناره و چند ده دیگر رحمی در  
آمدند و بنر پوشده رسد ده محاصره ننگ شده و کار بر مخصدان دشواری گشده  
و مردم را درینول انداخته رها حواحه اند مند ده نری روی نه پس اعدال روز

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعی و دیعت حیات سپرد از امرای صاحب الوش شجاعت با سرداری و کاردانی داشت از زمان شاهزادگی بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همکنان گوی سبقت رفته بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل امرزش باد فرزندان و باز ماندهای او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او چندی که لایق منصب بودند در سلک بندهای درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نباشد درین تاریخ قور یساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبعی در گذشت شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است پاستانی که هر سال درین تاریخ از غنی و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن میکند از برهمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که در آن روز جشن دهته ترواه است دهته بمعنی بهت است و ترواه سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان می کنند باین اعتبار دهته ترواه نامیده اند بے تکلف خوب چراغانی شده بود بر کشتی نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسی آراستگی یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیاز مند درگاه الهی بانجام رسید و سر آغاز سال پنجاه و دویم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارک شنبه بست و ششم در منزل آصفخان ترتیب یافت و آن عمده السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت در غره شهرپور مرغابی در تال الهه نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرده که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طاوس چرز لک لک تغدیری تغداغ کروانک زرد تلک نقره باجرم لیلوره حواصل مکشه ققله قاز کونکله دراج شارک نونسرج موسیچه هرید دهیک کوبل شکرخواره مهوکه مهرلات هنس کلچری تغدیری که من اورا بد اواز نام کرده ام چون اسمی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسمی جانوران که در کشمیر نمیداشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیرزد یوز گرگ گاومیش صحرانی آهوه سیاه چهاره کونه پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گوبه صحرانی موشک کرپانی سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بداکچوکی رسید آنچه از همه کلال تر بود بیست و شش توله بوزن در آمد که شصت و پنج متقال بوده باشد

عرض ما محقر تیره ارسال داشته ساجله حددن بحیثیت هائے موزونی شده بود نظر عاطفت مخصوص داشته عیال الوقت ۱۱ هزار درویش نامعام الیچی مقرر شد و متصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقامت احداس آنچه از القاس نماید بحیثیت مرستادن ترتیب دهند درینوا مرود حال حال را عرب توفیقی نصیب شده از شیفتگی داده بهایت راز و دراز گشته بود از استیلا این شاه مرد اکی نزدیک بان رسیده که خان گرمی در سرایکار کند ناگاه بخود پرداخت و حق سنجانه ارا موق ساجت و عهد کرد که بعد ارس داس لب شراب نیاید و الورده سار هرچند نصیحت کردم که بیک بار ترک کردن خوف نیست از روی حکمت و تدبیر مرور باید گذاشت راضی نشد و مرده گذاشت بدایم نیست و پنجم امر داد بهادر حال صاحب صوبه قلدهار منصبا پیکر اندات و چهار هزار سوار گشت و در دوم شهر نور ماه الهی مانده که پسر راوت شد که منصوب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و میر حسام الدین بهار و پانصدی و پانصد سوار و کرم الله پسر علی مردان حال بهادر شش صدی و سیصد سوار و پانصدی و پانصدی چون درینوا توجه خاطر دندل ابلق جوهر دار بسیار است امرای عظام در شخص و شخص عایت سعی و اهتمام مقدم رسانیدند ارا حمله عبدالعزیز حال نقشبندی عدل الله نام ملازم خود را در خواجه حس و خواجه عبدالرحیم بهران خواجه کلان خودداری که او در مقتدای ولایت مارا الدهراند مرستاده مکتوبی مستلمه اظهار ارا حواش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حس دندانی درست در کمال لطافت داشته می الفور مصحوب موسی الیه روانه درگاه ساجت و درسی تاریخ بهصور رسید موحب اندلسا خاطر گشت فرمودم که مواربی سی هزار روپیه را از بنایس امتعه بحیث خواجه ها روانه سازند و میر ترکه تزاری بدست خدمت مامور گشت روز مدار گشته دارا هم شهر نور میو میران به خودداری سرکار میوات دستور می یامت و منصبا او از اصل راضی دو هزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عبادت فرمودم درینوا از عرض داشت سدر موصوح پیوست که جوهر مل مهور خان بمالکان جهنم سپرد و بفر عرض رسید که موحی تر سرنگی ارزمینداری مرستاده طریق احتیاط از دست داده است ے آنکه راه درآمد را استیکام دهند و سرکوبها را بگرد و در تنگنایی کوه درآمد حدک ے صرف کرده اند چون روز باختر رسیده بود کار با ساجت و عطش عدل نموده اند و در برگشتی حلو ران شده کس بسیار کشتی داده اند خصوصاً جمعی که عار گرجی بخود نه پسندیده اند شهادت را بحال کرده اند از حمله شهباز خان دولومانی که طایفه است از گروه امعدان لودی با جمعی از نوکران و قوام خان بزرگ گشت الحقی خوف نداده بود شجاعت با خود و آرزو حمله داشت دیگر جمال حال افعان و ستم مراد او و مید نصیب ماره و چندین دیگر رحمی در آمدند و بفر نوشته رسید که محاصره تنگ شده و کار بر متصدیان دشواری کشیده و مردم را در میل انداخته رهبر خواسته اند مید نه درسی رودی نه بهی اقبال روز



تا ایلاق یکبار کرده دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن انقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در نیامد شنیده شد که در پی نزدیکی دره ایست که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه هیزدهم به تماشای آن رفتیم بے تکلف هرگونه اغراق که در تعریف آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته بود پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد یکی که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده آخر هاله روز عنان مراجعت معطوف داشتیم امشب در حضور به تقریبی خوف محاصره احمد نگر مذکور می شد خانجها غریب فقلی گذرانید پیش از پی هم مکرر بگوش رسیده بود بذایر غرایب مرقوم میگردد در هنگامی که بر درم شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردو شاهزاده سجزا گرفته آتش دادند گوله قریب دایره شاه زاده رسید از آنجا باز گنبد بسته در خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضی بفاصله سه چهار گز بسته بودند بمجرد رسیدن گوله بر زمین ران اسپ از بیخ برگشته بر زمین افتاد و غلوه از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور بمثابه کلاں است که آدم در میان درست می تواند نشست در پی تاریخ خواجه ابوالحسن میر بخشی را بمنصب پنجهازاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان بمنصب دو هزار و هفتصد سوار سربلندی یافت بیژن پسر نادر علی بمنصب هزار و پانصد سوار ممتاز گشت امانتخان بمنصب دو هزار و پانصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بهشت و پنجم نوازخان پسر سعید خان را بمنصب سه هزار و پانصد سوار و دو هزار سوار و هفتصد سوار را بمنصب دو هزار و پانصد سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری را به منصب هشتصد و پانصد سوار امتیاز بخشیدم میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بخطاب موسو بخانی نوازش یافت چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود درینو خاطر به تماشای آن بسیار رغبت افزود روز سه شنبه هشتم امر داد بدانصوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته و در میان سبزه و گل جدول هاله آب روان در غایت لطافت و عفا گوئی صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچه دلها از تماشای آن می شگفت بی تکلف آن ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت در هندوستان پیدها نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله های جان سوز می کشد چنانچه کوپل بیضه خود را در اشیان زاغ می نهد و زاغ بچه او را می کشد و می پرورد در کشمیر دیده شد که بیضه خود را در اشیان غوغائی نهاده بود و غوغائی بچه آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفدهم فدائیکان بمنصب هزار و پانصد ذات و هفتصد سوار سرفراز گشت در پی تاریخ محمد زاهد نام ایلچی عزتخان حاکم اورگنچ بدرگاه رسید

اثری از آن سیاه بختی می ناپد در گشتی و بستی تقصیر نمی نمایند چون این واقعه  
معروض رسید اکثر قلی بحر حال حاش را که بخدمت مقیم قلعه لاگور مقرر بود بحضور  
طلب داشته منصب هراری ذات و هزار سوار لطف مرصوم و ملک موروثی او را  
بدستور قدیم در وجه هاگور او مقرر داشته اسب و خلعت داده نمک لشکر بنگش  
مروند نام آنکه از عورت حاش فرزند مانده بود بعبایت هرور سال خاننشانی او را در پیش  
بط حقیقت بی داشته منصب و هاگور عبایت شد تا بار مانده های او ارم نباشد  
و دیگران را امد واری امرا بد درسی قاریج شمع احمد سهرندی را که بجهت دکل  
آزائی و خود موشی و ۷۰ مرفه گویی زوری چند در دکل ادب محدود بود بحضور  
طلب داشته خلاص ساحتم خلعت و هزار روبه خرچ عبایت نموده در رفتی و بودی  
مستار گردانیدم او از روی انصاف معروض داشت که این تدبیه و نادب در حقیقت  
هدایتی و کفایتی بود نقش مراد در ملازمت خواهد بود بستی و هفتم حوراد در دالو  
رسد خانه تصویر که در باغ واقع است و حکم نه تعدد آن شده بود در بدو تصویر  
اسنادان نادر کار آراستگی نامت در مرتبه بالا شنبه خدمت آشیانی و عرش آشنایی و  
در مقابل شنبه مرا و برادر شاه عباس را کشیده اند بعد از آن شنبه منورا کامران و میرزا  
محمد حکم و شاه مراد و سلطان دانال و در مرتبه دوم شنبه امرا و بده های خاص را  
تصویر کرده اند و در اطراف بون خانه سواد منازل راه کشمر نه ترتیبی که آمده شده  
نگاشته اند یکی از شعرا این مصرع را تاریخ یافته

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم فرماده الهی حشس موردا کوه شده درسی روز شاه الوه  
کسمر باحور رسید از چهار درخت مانجه نور امرا یک هزار و پانصد عدد و از سائر  
درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمقصدانی کشمر قانند مرصوم که درخت شاه آلو  
در اکثر باغات پیوند گنده و مراوان سازد در بدو بهیم پسرانا امر سنگه بکتاب راحگی  
سمراری یافت و دکلر حاش برادر رشید عرتمانی منصب هراری ذات و هشتصد سوار  
مستار گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ حاش منصب ششصدی ذات و چهار  
صد سوار و مجلس الله برادر او پانصدی ذات و دودست و پنجصد سوار فواش دانند  
بسد احمد صدر منصب هراری عبایت شد منورا حشس پسر میرزا رستم صفوی  
منصب هراری ذات و پانصد سوار مرحمت مرصوم بخدمت دکل رحمت کردم روز  
یک شنبه چهاردهم فرماده الهی حش علی حاش توکلن بناصر صوبگی اودسه برق  
عرب برامراحت و منصب داما و سوار سه هراری حکم شد درسی قاریج بهادر حاش حاکم  
بدهار نه راس اسب عرامی و چند تعوز اتمشه روز بستی و محمل زر بستی و دانه های  
کندش و عدو برسم بدشکش ارسال داشته بود نه بطر گشت روز دو شنبه پانزدهم بصیر  
ایان بوسی مرک سوار شد بدو کوچ در بای کوتل رسیده روز کم شنبه هفتم سوار  
کرده برآمده دو کروز مسامت در عبایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از مرز کوتل

در باغ نور افزا بار آورده بود یکی را شیرینی بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سوم را که از همه بیشتر بار آورده بود پر بار و چهارم که کمتر بار داشت کم بار و یک درخت در باغچه خورم بار آورده بود انرا شاه و ار نام نهادم نونهالی در باغچه عشرت افزا بود انرا نو بار خواندم هر روز همان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود می چیدم اگرچه از کابل هم بذاک چوکی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطاف دگر دارد شاه آلوده کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تراست آنچه از همه کلال تر بود یک نانک و پنج سرخ بوزن در آمد روز سه شنبه بست و یکم باد شاه بانو بیگم حجه نشین ملک بقاشد و الم ایذواقه دلخواش بار گران بر خاطر م نهاد امید که الله تعالی او را در جوار مغفرت خویش جای دهد از غریب آنکه جونک راسه منجم پیش ازین بدو مایه بعضی از بندهای نزدیک را آگاه ساخته بود که یکی از صدر نشینان حرم سراسر عفت بنهائنده عدم خواهد شتافت و این را از زائچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزتخان و جلال خان که هر دو را لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام رفع محصول شد مهتابتخان لشکر تعیین نمود که بکوهستان در آمده زراعت افغان را بخوراند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضا را چون بندهای درگاه بیایه کوتل میروند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند و استحکام میدهند جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران می بیند که در سه روزی توقف کرده شود تا مقهوران اذوقه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود و بران شوند انگاه بسهولیت مردم ما ازین گریوه دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کاره نمیتوانند ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدید جلال خان نبرد اخته برهنه با چندی از سادات بارهه توسن همت برانگیشت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفته با آنکه زمین معرکه اسپ تاز نبود بهر طرف که حین غضب می افروخت خرمن هستی بسیاریه با آتش تیغ می سوخت در اثنای زده خورد اسپش را پے کردند پیاده تارمقی داشت تقصیر نکرد عاقبت بار فقاخه خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان می تازد جلال خان که هر و مسعود پسر احمد بیگ خان و بیژن پسر ناد علی میدانی و دیگر بندها عنان شتاب از دست داده بے اختیار از هر طرف کوتل می جذبند و مقهوران سر کوهها گرفته بسنگ و تیر کار زار می نمایند جوانان چانسپار چه از بندهای درگاه چه از تابینان مهتابتخان داد جرات و جلالت داده بسیاری از افغانان را بقتل می رسانند درین دار و گیر جلالخان و مسعود با بسیاری از جوانان جان نثار می گردند بیک تند خوئی و تیز جلوئی عزتخان چنیز چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهتابتخان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور بکمک فرستاده تهاجمات را از سر نو استحکام می دهد و هر جا

با ار عالم حدوزان صحرائی کشاده است دو قطعه ازل گرفته آوردند یکی می الحور مرث  
و دیگر نکرور ماند بکاش مثل مرغابی پیوسته نمود نهاد و العصری اسنان منصور  
نقاش فرمودم که شده ان را بکشند کشمربان گلگرمی نامند یعنی ساح آبی در بدو  
ماهی و مندرجل معروف باشند که عندالوهاب پسر حکم علی بجمع از سادات مغوط  
لاهور هشتاد هزار روزه دعوی میکنند و خطی بمهر قاسمی دوزالله طاهر ساخته که پدر  
من روز مذکور را برسم امانت بسند ولای پدر اندک سپرده و سادات منگواند اگر حکم شود  
حکم رانده بجهت احتفاظ سپرگند مصحف حورده حق خود را از آنها بگردد فرمودم آنچه  
مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معدوم حال بعرض رسانند که سادات  
حصوع و حصوع بنابر طاهر منجارد و معامله کلی است هر چند در تحقیق و تحقیق  
ان بصدقه بدستور نامل بکار رود بهر خواهد بود بدین فرمودم که اصعب حال در تحقیق  
ان بصدقه نهانت دست و دور اندیشی بکار نرود نوعی دماند که املا مطبوعه و شده و  
شک نمائند باز خود انی اگر خوب را شکافته بشود در حضور خود باریس نموده  
خواهد شد بصدقه شدند انی حرف حکم رانده از دل و دست ار کار رفته  
و جمعی از اشدان شمع ساخته حرف آشنی به مدن آورد عرص آنکه اگر  
سادات باریس ان بصدقه را بامعین به اندارد خط انرا می سپارم که مرا  
بایسان من بعد حق و دعوی نمائند هرگاه اصعب کس بطلب او منفرسان ازان  
خا ده جان جانف می باشد بجهت رقت می گذارند و حاضر نمی شد با آنکه خط  
انرا به یکی از دوستان خوب سپرد و جمعیت بامعین رسید حتماً او را حاضر ساختند  
در مقام برش در آمد و گریز اعتراف نمود که انی خط را یکی از ملازمان من ساخته  
و خود گواه شده مرا از راه رفته بود بهمنی مصون نوشته داد چون اصعبان جمعیت  
را بفرموده رسانده منصب و حاجت او را بفرموده ساخته از خط انداختم و سادات را بفرمود  
رحمت لاهو از انی بامعین و در مبارک شده هشتم حور و د اعتقاد حال بمنصب  
چهار هزار داب و هر روز بامعین سوار بر فراری نامت و صادق حال بمنصب دو هزار  
و بامعین داب و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت بی العادس پسر اصعبان فرمودم  
بجمعیت بکشگری اشدان سوار گشت راجعه در سنگدو بدو ناله پانه بدع هزار  
داب و سوار بر عرب بر افرات در کشمربان بفرمودم قریب منوها اشک است  
بکشش منداش از آلو نالو خود ترعاندا در چاشنی درانت بخار بفرمود در کفایت  
شراب سه چهار آلو نالو بفرمود می توان حور و ارنی در شان روی بدهم بفرمود می  
توان گرک در حصوعاً از مصر بدو بدش حکم فرمودم که بعد انی اشک را حورش کن  
می گفته باشند طهرا در کوهستان بدششان و حراسان می شود مردم انجا بجمع می  
گویند آنچه ار همه کل تر است بدم متعال بون در آمد شاد آلو در چهارم اردی بهشت  
ممدار بحور به نمائش شد در دست و بدم رنگ گردانند در باند هم حور داد نکمال  
رسند و بفرموده شد شاد آلو بدافه من از اکثر مدو ها حورش می آمد چهار رحمت

شد روز مبارک شنبه بهمت پنجم سید بابزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی ولایت تهنه فرق عزت بر افراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزاره ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شیخاعتشان عرب بمنصب دو هزار و پانصد ذات و دو هزار سوار عز افتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب التماس مهاتبخان بصوبه بنگش تعیین شد جانشینار خان بمنصب دو هزاره ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت درینو از عرایض سپهسالار خان خافان و سایر دولتشواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و از آن که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که بابندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک بادشاهی دراز ساخته امید که عذقیب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه مقصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهاجمات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسبه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روه ادبار بودی قرار نهادند و بنگاه انها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالم و غاماً باردوسه خود مراجعت نمود چون عسرت و گرانی عظیم در لشکر منصور بهم رسید دولتشواهان کنکاش در آن دیدند که از کربوه روهنگره فرود آمده در پایان گهاگ توقف باید نمود تا رسد غله بسهولیت میرسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخی و شلائینی نموده در طرف بالا پور نمایان شدند راجه نرسنگدیو با چندی از بندهای جان نثار بمداغ غنیمت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی که در سپاه مقهوران بود زنده بدست افتاد هر چند خواستند که بزیر فیل اندازند راضی نشد بانی جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند امید که فلک دوار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردی بهشت به تماشای سکه ناک سواری شد بغایت تیلاق خوشی است و اینی آبشار در میان دره واقع است و از جای مرتفع میریزد هنوز بر اطراف آن برف بود جشن مبارکشنه در آن گلزمین آراسته بیاله های معتاد را بر لب آب خورده محفوظ گشتم درین جدول آب جانور به نظر در آمد از عالم ساج ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد و اینی هم رنگ بلبل است با خالهای سفید و غوطه در آب میخورد و زمان ممتد در زیر آب میباید و از جای دیگر سر بر می آرد فرمودم که دو سه جانور از آن گرفته آرند تا معلوم شود که از بابمت مرغابی است پوست در میان پا دارد و باهم پیوسته

دات و دو هد و پنجاه سوار حکم شد در الله گریز را منصب ششصدی دات و پانصد سوار سرور صاحبم و خطاط تشریف حانی عنایت مرمودم پیشکش روز مبارک شدنه بیست و یکم در وجه انعام قیام حال قراول ناشی مرحمت شد چون اله داد انجمن پسر مارکی برگردار رشت خویش بدامت گرده بدرگاه آمد حسب التماس اعتمادالدوله گناه او بمعفو مقرون گشت آثار ححالت و شرمخاری از ناهیه احوالش ظاهر بود دستور سابق منصب دو هزار و پانصدی و یک هزار و دو بیست سوار عنایت مرمودم میرک خان را که کمال صوبه بنگاله منصب هزار و سی و چهار صد سوار سروراری نامت چون بعرض رسید که لاله چوعاشی در پشت نام مسجد جامع حوض شگفته آور شده بیست و سوم صدر و تماشاخانه آن رفته شد الحق یک صلح آن گدا از خوشی شده بود برگشته مرمود مهربی که پیش ازین براحه ناسو عنایت بود بعد از پسر او سرور حمل مقهور داشت در بدو بیست سنگه برادر او که تنده بدامته بود لطف مرمودم و برگشته حرم براحه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه عرو از دی بهشت بدرول حورم رفته بکام او در آمده بعد برآمدن پیشکش کشد قلیلی بکمت خاطر او بدینرم روز مبارک شده چهاره مدر حمله منصب دو هزار و دات و پانصد سوار سرور شد روز یکشنبه هفتم بقصد شکار کدک بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرورم حوشی و سیرگاه دلکسی است آنهای وان و درختهای چنار عالی دارد حسب التماس او نور پور نام نهادم در سواره درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاهبایه آن را گرفته جداانند مجموع درخت در حرکت می آند عوام ناسی اعتقاد که اس حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دبه مذکور ازان قسم درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان طریق متحرک بود معلوم شد که اس حرکت ازان نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نام گروه برسمت همدوسان درخت چناری واقع است میال سوخته پیش ازین بدست سال که می خود براسپی سوار بایچه سپ رمی دار و دو حواحه سرا بدرون آن در آمده بودم و هرگاه بدینمی الحزب مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند درمی برتنه مار مرمودم ده چندی بدرون آن در آند بهمان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکثر نامه مخطور است که حصرت عرش اشنایی سی و چهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر رسانده بودند درمی تاریخ بعرض رسید که پرتی چند پسر اواسه مدوهر که از کنگال لشکر کانگه بود ناسیجافان جنگ بی صوفه کرده حال نقار گشت روز مبارک شده نازدهم بری موحب بدهای درگاه ناهانه منصب سرور گشتند تاتار خان دو هزار و دات و پانصد سوار عندالمرحان دو هزار و دات و هزار سوار و دینی چند گویاری هزار و پانصدی دات و پانصد سوار میرحان پسر ابو القاسم خان یکی هزار و دات و ششصد سوار مرزا محمد هفتصدی دات و سیصد سوار لطف الله سیصدی دات و پانصد سوار نصرالله عرب پانصدی دات و در بیست و پنجاه سوار تهور خان بموحداری سرکار میوات تعبی

بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام برگشته ایست که بر اطراف کوه دل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل آن و جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده یکول دل میریزد به قوزند خرم فرمودم که پیش آن را بختند آبشاری بهم رسیده که از سیر آن محظوظ توان شدة و این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم غریباً واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتحانه بازی می کرد اتفاقاً در پیچ بود بجانب دریا پرده بر روی آن انگنده دروازه نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان در جانب در پیچ میروید که تماشا کند بمچرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسی نه کرده در زیر دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سروا باین پلاس میروند باها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آن که ارتفاعش هفت درجه است چون حمایت این جل سبکانه حافظ و ناعربود وجود فراش و پلاس واسطه حیات او میشود عیاداً بالله اگر چنین نبودى کار بدشواری کشیده در آنوقت راه مان که سردار پیداهای خدمتیه بود در پای جهر که ایستاده فی الفور دویده او را برمی دارند و در اغوش گرفته متوجه بالا می شود در اینجا در انکالت همدی قدر می پرسد که مرا کجا می بُری او میگوید که بملازم حضرت دیگر ضعفه برو مستولی می شود و از حرف زدن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موخش بگویم رسیدن سروا سیمه بیرون دیدم چون او را بدینحال دیدم هوشم از سررفت و زمان ممند در اغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهی بودم در واقع طفل چهار ساله از جانی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اعلا غبار اسیدی بر اعضایش نه نشیند جای حیوت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استسقاق و فقرای که در این شهر توطنی دارند بنظر در آورند تا درخور آنها وجه معیشت مقرر شود از غریب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بے واسطه بمن عرض کرده بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان گران است یعنی که از جای مرتفع بزیر افتد و غبار اسیدی بر دامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصکت پیوست همواره این توهم برامون خاطر می گشت و درین راههای خطرناک و گریوهای دشوار گذار یک چشم از آن فونیهال چمن اقبال غافل نبودم همیشه او را در نظر میداشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می آمدم تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود آنها و دایههای او چنین غافل می شوند الله اکبر که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختی بنظر درآمد که شگوفه صبر برگ داشت بغایت بالیده و خوشنما غایتاً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاورخان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزارى ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب الدین خان بمنصب هزارى ذات و چهار صد سوار نوازش یافت بمنصب سربراہ خان هفتصدی

و طایفه دقرا میداشند که آنها را رشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن نه به  
 ساختگی و ظاهر آرائی میرسند و هیچکس را ندانی گویند و در حواشی و پای طلب  
 کوتاه دارند گوشت منحورند و رن نمیکند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا میداشند  
 نانی دیت که مردم از آن بهره‌ر شوند و خورد از آن تمنع نمیکند قربان دو هزار کس  
 از این گروه بوده باشند و جمع از برهمنان اند که از قدم درسی مالک میداشند و مانده اند  
 و مردن سایر کسمانیان مقام طهرشان از مسلمانان کمتر بقوان کرد لکن کدنها نربان  
 شدسکوب دارند و میکنند و بچه شایعست پرستی است بفعل می آرد و شدسکوب  
 رایج است که دانشوران هند نقایدها ن تصدیق کنند و معات معتقد دارند اما کجابهایی  
 هائی که بدش از ظهور اسلام مانده بر حاست و عمارانش همه از سدگ و از بدیانم  
 تا سقف سدگهای کاف سی منی چهل منی تراشیده و بر روزه نگذرد بهاده متصل شهر  
 کوهچیه است که اندک کوه نازان گویند و هری پرست بید نامند و بر سمت شرقی آن  
 کوه ذل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کوه و کوری پیموده شده حصص  
 عرش شدانی اندر الله برهانه حکم فرموده بودند که دی معام لعله از سدگ و اهک  
 در عانت است حکام آسیند در عهد دولت انی دناوند قربان الاحتام شده چنانچه  
 کوهچیه مذکور در میان حصص افتاده و دیوار لعله بر دور آن کسمه و دول مذکور بحصار  
 پیوسته و عمارات دولتیانه مشرف بر آن آید است و در دولتیانه باعچه واقع است  
 و مختصر عمارتی در وسط آن که والد برگوارم اکثر اوقات در احتیاجی بسجده در پیروند  
 سمت بطراوت و امرو در نظر درآمد چوین شمس گاه آن قلعه حقه می و حدای محاری  
 در حقه می سیده گاه انی دناوند است بر حاطر حق شناس نا پسندیده افتاد  
 معتمدان که از ندهای مزاج دانست حکم فرمودم که در ترتیب باعچه و تعمیر مدار  
 عادت حد و جهت تقدیم رساند در اندک فرصت بحس اهتمام رونق دیگریات  
 در باعچه صده عالی سی و دو درعه مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سرو  
 تعمیر فرموده به تصویر اوستاد آن نادره کار رشک نگار خانه چمن ساحت و انی باعچه را  
 نور انرا نام خردم روز جمعه پانزدهم مردی ماه الهی دو گاو قنطاس از بدشکسهای رمنندار  
 قدمت منظور آمد در صورت و ترکب نگار میش بیشتر مساهمت و مساعدت دارد  
 اعضانش بر پشم است و انی لرمه حیوانات سرد سراسر است چنانچه بر رنگ از ولایت  
 نکر و کوهستان گرم سراسر آورده بودند معانت حوض صورت و کم پشم بود و آنچه درونی  
 کوهستان بهم میزد نسبت شدت سرما و رف پرمونی و ندهیات است و کشتن بران  
 رنگ را بکل گویند و هم در دیوار آهویی مشکلی بدشکش آورده بودند چون گوشش  
 حرده شده بود میفرمود که طعام هاستقد سحت می مرده بد طعام ظاهر شد از  
 حیوانات چار بانی صحرانی گوشت هیچ یک نربویی و بد طعمی انی نیست نامه  
 در تارگی برنی نداشته معماران که چند روزی مانده و خشک شد حوضش می شود  
 و ماده ناهه ندارد درن دوسه روز اکثر اوقات ترکشتی شدسته از سیر و تماشای شکوه



رغن گرفته در طعام بیفته اژند و انرا سدا پاک نامند بزبان کشمیر و چوں هوا سرد و  
 هناک است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر می گردد و گز میش نیباشد  
 تا که نیز خور و زبون می باشد گندمش زرد کم مغز است نان خوردن رسم نیست  
 کوسفند بے دنبه می باشد از عالم کوهی هندوستانیان انرا هدهو میگویند گوشتش  
 خالی از نراکت و راست مزگی نیست مرغ و قار و مرغابی و سوبه و غیره فراوان  
 می باشد ماعی همه قسم بولک دارد و بی بولک می باشد اما زبون ملبوسات از  
 پشمینه متعارف مرد و زن کز پشمین می پوشند و انرا پتو گویند و فرغاً اگر پتو  
 نباشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست  
 شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی بوم فرم نام فرموده اند از فرط اشتها  
 حاجت به تعریف نیست قسم دیگر نهرمه است از شال جسیم تر و ملایم میباشد  
 و دیگر درمه است از عالم جل خرو سگ بر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر  
 اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در اینجا بعمل  
 نمیتوانند آورد پشم شال از بزم بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از  
 پشم شال پتو هم میدانند و در شال را با هم رفو کرده از عالم سقرات می مالند بجهت  
 لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میذار شد و دستار گرد می بندند و عورات  
 عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کز پتو سه سال و چهار سال  
 بکار میدهند ناشسته از خانه بافنده آورده کز میدوزند و تا پاره شدن باب نمیرسد ازار  
 پوشیدن عیب است کز دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند  
 با آنکه اکثر خانه بولب آب دارند یکقطره آب ببدن آنها نمیرسد مجعاً ظاهر آنها  
 همچو باطن آنها چرکین است بے صفا ارباب صنایع در زمان مرزائی حیدر بسیار پیش  
 آمدند موسیقی را رونق افزود کمانچه و جنترو قانوں و چنگ و دف و نای شایع شده در  
 زمان سابق سازه از عالم کمانچه میداشتند و نفسا بزبان کشمیری در مقامات هندی  
 میخواندند و آنهم منحصر بر دوسه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند  
 الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت  
 عرش آشیانی مدار سراری مردم اینجا بر گوشت بود اسب کلا نمیداشتند مگر از  
 خارج اسب عراقی و ترکی برسم تحفه جهت حکام آوردند گوشت عبارت از یابوی  
 ست چهار شانه بزمی نزدیک در سایر کوهستان هدهو نیز فراوان میباشد اکثر جنگره  
 و شخ جلو میشود بعد آزانکه این گلشن خدا آفرین بنائید دولت و یمن تربیت خاقان  
 سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را در بنصوبه جایگزیر مرحمت فرموده  
 گله های اسب عراقی و ترکی حواله شد که کز بگیرند و سپاهیان از خود نیز ایلیچی  
 سامان نمودند و در اندک فرصت اسبان بهم رسیده چنانچه اسب کشمیر با دو بست  
 و سیصد روبیه بسیار خریه و فروخت شده و احیاناً بهزار روبیه هم رسیده مردم اینملک  
 آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سینی اند و سپاهیان شیعه (سامیه و گروهی نور بخشیه

لطافت و فراغت از عالم گل سرخ و توت اش در نه گل سرخ منقشانه و گل سوس دو  
قسم می باشد آنچه در باغات است بسیار مالیده و سدر رنگ و قسم دیگر محترانی  
است اگرچه کم رنگ است عادتاً خوشتر است گل جمعری کان و خوشتر می شود  
توت اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها و قتی که کان شد و بگل رسید  
و گل کرد گرمی پیدا می شود و مرغ گلش پرده از عالم عنکبوت می تدد و صانع  
می سازد و توت اش را خشک میکند و امسال چندی شد و گلهای که در اوقات  
کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بدون است آنچه نادانان عصری اوستاد منصور نقاش  
شدیده کشیده از مکعب گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت مرشد اشیاپی  
شاه آلو مطلقاً بدون محبت قلی اشیاپ از کابل آورده پیوند نموده تا حال ده پانزده  
درختی بناور آمده رد باز پیوندی دیر درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را در پی  
ملک شایع ساخت و الحال و رواں است الحق رزق الوه کسمرحوب می شود  
در باغ شهر ارامی کابل درختی بود مدرانی نام که بهتر از آن حورده نشده بود و در کشمیر  
چندین درخت مذل آن در باغها است ناشیاتی فرد اعلی می شود از کابل و  
نادرشال بهتر بود یک ناشیاتی صغر قد سیب کشید و خوبی مشهور است و امروز  
وسطی میشود انگورش رواں است اکثرش قرش و ربنو انارش اندر ها بیست  
تربز فرد اعلی بهم میرسد حورده بعات شدنی و شکفته می شود لیکن اکثر است که  
چون به بختگی رسد گرمی در میانش بهم میرسد و صانع منسارد اگر اخیاناً از آنست  
محموظ ماند رعایت لطیف می شود شاه توت نمی باشد و توت سابر صحرای  
است و از پای هر درخت توت تاک انگوری دلا رفته عادتاً توتش قابل حورده  
بیست مگر درختی چند که در باغ ها پیوند کرده باشند درگ توت بخت گرم پیله  
نکار می رود و قسم پیله از گل کت و تیت می آرند شراب و سرکه فراوان است اما  
شرابش ترش و ربنو و مریلی کشمیر مس گریند بعد از آن که کاسه ها از آن در کشند  
نقدری سرگرمی از آن بهم می رسد از سرکه اسام اجار منسارد چون سدر در کشمیر  
حوب می شود بهتری اجارش اجار سیر است انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر  
نخود نگارد سال اول می شود سال دوم ربنو می شود سال سوم نمشک منقشه می  
شود برنج از همه بیشتر نمکی که سه حصه برنج و یک حصه سابر حورده شده باشد  
مدار حورش اهل کشمیر برنج است اما ربنو می شود و خشکه بر می برند و می  
گذارند که سرد شود بعد از آن می حورند و آنرا نقه میگویند طعام گرم حوردن رسم  
نیمست بلکه مردم کم بصاعت حصه از آن نقه شب نگاه میدارند و روز دیگر می حورند  
نمک از هندوستان می آرند در نقه نمک انداختن ماعده بیست ستری در آب می  
حوشانند و اندک نمکی نیست تعویذ نقه در آن می اندازند و نانه می حورند و  
جمعی که حواهدند نعم کنند از آن ستری اندک روعی چار معر می اندازند و روعی  
چهار معر روع ناله و نه مره می شود بلکه روعی گاؤ دیر مگر انگاه که تازه بنقاره از مسکه

را بنظر وار شالي حساب کنند هر خروار ي سه من و هشت سیر وزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیری لک و شصت و سه هزار و پلچاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی شفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام می شود و بضابطه حال جایه هشت هزار و پانصد سوار است راه در آمد کشمیر مقعدر بهترین راهها بهیمرو بگلی است اگرچه راه بهیمرو نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را در یابد منحصراً در راه بگلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد از دفترها باید نوشت ناگزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات آن و قمرزده کلک بیان میگردد \* کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست اهلیی حصار بادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درینشان را خلوتگاه دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکس از شرح و بیان افزون آیهای روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون چند آنکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نوگس خود دو صحرای انواع گلها و اقسام ریاحین از آن بیشتر است که بشمار در آید در بهار جان نگار گود و دشت از اقسام شگوفه ماه مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم انروز و چلکهای مسطح و سه برگیهای مبروج را چه گوید

شده جاوه گرنارینان باغ \* رخ آراسته هر یکی چون چراغ

شده مشکبو غنچه در زیر بوست \* چو تعویذ مشکین بباروس دوست

غزلخوانی بلبل صبح خیز \* تناس میخوار گلن کرده تیز

بهر چشمه منقار بط آب گیر \* چو مقراض زریں بقطع حریر

بساط گل و سبزه گلشن شده \* چراغ گل از باد روشن شده

بنفشه سر زلف را خم زده \* گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه بادام و شفقآلو است برون کوهستان ابتدای شگوفه در غره اسفندارمذ می شود و در ملک کشمیر اریل نورددی و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کیود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکور سیر زعفران زار و تماشای خزان کرده شده بود بحمدالله درین مرتبه جوانیهای بهار را دریافت خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است در آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده پیاز لاله چوغاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفت و بغایت خوشنماست این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کیود در باغات فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند خوشبو می شود قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز در غایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر درآمده غایتاً یکی خوشبوست دیگر گلی است صندلی رنگ و بوبش در غایت

پندرفته سی و دو هزار اهل اسلام مدت دو صحت و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه مقارن بهصد و دود و چهار هجری حضرت عرش اشیدانی فتح فرموده اند و ازان تاریخ تا حال سی و پنجاه سال است که در تصرف اولیای دولت اند قریب ماست ملک کشمیر در طول ار کوتل بهلولناس تا مرور پنجاه و شش کروزه جهانگیری است و در عرض اریست و هفت کروزه رناده بیست و ارده کم ده شیم ابوالفضل در اکثر نامه ده تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر در دینای کش گنگا تا مرور نصد و بیست کروزه است و عرض ارده کم بیست و اریست و پنجم رناده ده من است و احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودم که طول و عرض را طلب کنند تا حقیقت ار قرار واقع نوشته شود تا جمله آنچه شیم بکصد و بیست کروزه نوشته بود شصت و هفت کروزه برآمد چس قرار دان است که حد هر ملکی تا حائی است که مردم بران اسلمک منکلم باشند دینس ار بهلولناس که یارده کروزه اریست طرف کش گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد بان حساب پنجاه و شش کروزه باشد و در عرض دو کروزه بیس تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که در عهد این دیار مند معمول است موافق صافه است که حضرت عرش اشیدانی بسته اند هر کوهی پنجاه درع و یک درع دو درع شرعی می شود که هر درعی بیست و چهار انگشت باشد و هر حا کروزه یاگر مذکور گردد مراد ازان کروزه و گر معمول است و نام شهر سری نگر است و در بانه بیست ار مدان معموره میگذرد و سرچشمه اندرا و برناک منگوند ار شهر چهارده کروزه بر سمت حدود واقع است و بحکم این دیار مند مرسران چشمه عامری و ناعی توتیس یافته در میان شهر چهار پل ار سنگ و چوب در عانت استحکام بسته شده که مردم ار روزی آن دردد می مانند پل را باطلح این ملک کدل منگوند در شهر مسجیدی است عادت عالی ار اثار سلطان سکندر در هفتصد و دود و پنجم اساس یافته بعد ار مدنی سوخته و مار سلطان حسین تعمیر نموده هجور نامام در سیده بود که قصر حداد او اریا در امتداد در بهصد و ده انراهم باکری و بر سلطان حسن حسن اسام و آراستگی کشید ازان تاریخ تا حال بکصد و بیست سال است که بر حاست ار محراب تا دیوار شرقی بکصد و چهل و پنجم درع و عرض بکصد و چهل و چار درع است مستطیلر چار طاق در اطراف انوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق ار حکام کشمیر اثری بهتر ارم نمانده میسید علی هدائی قدس سره روزی چند درس شهر نموده اند حادقایی ار نشان نادگار است متصل شهر دو کول مرکز واقع است که همه سال بر آب می باشد و طعمش متعیر نمگردد و مدار آمد و رست مردم و نقل و تحویل علیه و هیمة مرکشتی است در شهر و برگات پنجاه درع و هفتصد گشتی است هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سی و هشت برگه است اندرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را آمراچ گویند و پایل آب را کامراچ نامند فط رمی دادند روزیم درمی ملک رسم بیست و مگر حروی ار سایر حیات و نقد حدس

که از حکام کشمیر مانند یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده سنه می که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهی حساب کنند و دوسیر بوزن هندوستان را یکمن نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد بر سر هر خانه در سال شش سنه می که چهار روپیه باشد میگیرند زعفران را در کل معلوفه جمعی از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غایتاً در وقت فروختن زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرند و کلیه حاصل راجه بر جریمه است و باندک تقصیر مبلغ کلی می ستانند و هر کس را متمول و صاحب جمعیت یافتنند بهانه انگیزند آنچه دارند پاک میگیرند بنهم جهت لک روپیه تخمیناً رز حاصل حصه او باشد و در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمد های او بوده باشد محصول یکساله در وجهه انعام دلاور خان مرحمت شد از روستا تخمین جاگیر هزار ی ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیری بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نعت بستند بجایگزینار تنخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعی ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دوشنبه یازدهم بعد از دو بهر و چهار گهری بمبارکی و فرخندگی در عمارت که مجدداً بر کنار تال احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد از این باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهی که آمده شد هفتاد و پنج کوه مسافت به نوزده کوه و شش مقام که بست و پنجروز باشد قطع شد و از دارا خلفه اگر تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیجده روز سه صد و هفتاد و شش کوه مسافت به یکصد و دو کوه و شصت و سه مقام طی شده و براه خشکی که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کوه است روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسی فرمود خالی از وجاهت نیست پوشش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران اینک در فیه الجملة شهری ظاهر شد حکم فرمود که باوجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایه دولت ابد قریب آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد والا در یکی از قلاع هندوستان بحسب مصلحت گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم امیدوار مرحمت آنحضرت ام بهره حکم شود اکنون مجبماً از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید صد و پنج درجه از قدیم اینملک در تصرف راجه ها بوده مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و آسایمی آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بذور اسلام رونق و بها

مرتفع مدور اراں آب دشواری میجو و محبت امدو رمت پیاده ها طنباه سطر تعدیه  
 نموده در میان دو طغاب چوب هانمقدار یک نگهست پهلوس یک دیگر محتکم بخته  
 یک سر طغاب را بقله کوه و سر دیگر را بدانطرف آب مصلوب میسازند و دو طغاب دیگر  
 یکم گر اراں بلند تر تعدیه می نمایند که پیاده ها پائے حود را بران چوب ها بپاوه  
 بهر دو دست طنباهای بالا را گرفته از قرار کوه ده بشیص میرفته باشند تا اراں بگذرند  
 و اس را باصطلاح مردم گوهستان ربه گویند هرا مطنه بستی ربه داشتند به بند و قچی  
 و نیر انداز و مردم کاره اسلحکام داده حطر جمع نمودند دلاور حانی حاله ها ساخته  
 شیخ هشتاد نفر از حوادن دله کار طلب بر حاله نشانده میخواست که اراں بگذراند  
 چون اب در غایت تندى و شورش میگذشت حاله بصل مدارمت و شصت و هشت  
 نفر اراں حوادن عربی بحر عدم شدند و آسوس شهادت نامند و ده نفر نیست و  
 ماروسه شادوری حود را بساحل سلامت رساندند و دو کس برانطرف آب افتاده در  
 چنگ ارباب سلامت اسیر شدند انقصه دلاور حانی تا چهار ماه و ده روز در بندگی کوف  
 پائے همت اسیرده سبی در گذشتی داشت در بندگی بهدف مقصد میرسد تا آنکه  
 رمیداری راه بری نمود از حاسه که میجاهان را گمان گذشتی نمود ربه بسعه در دل  
 شب حلال پسر دلاور حانی تا چندین اربندهای درگاه و جمعی از اعدای قریب  
 مدونست نفر اراں راه سلامت گذشته هنگام سحرے حفر بر سر راحه رسیده کربای  
 فتح بلند اواره ساختند چندی که تر گرد و پیش راحه بودند در میان حواب و بنداری  
 سرانسته برآمده اکثرے علف منع حون اشام گشدد نفقه السدح حان سبک پا اراں  
 ورطه بلاه آوردند دران شورش یکی از سپاهیان راحه سنده حواست که برجم شمشیر  
 کایش با تمام رساند راحه عربان مو آورد که می راحه ام مرارنده دود دلاور حانی بفرد مردم  
 بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن راحه از مددحان او هر کس نه  
 بود حود را بگوشه کشند دلاور حان از شنیدن اسى مرده مدح و فیوری سخبات شکو الهی  
 بنقد برسانده تا لشکر منصور اراں مدور نموده بمقدل بدر ملک که حاکم نشن ان  
 ملک است در آمد از کنار اب تا اینجا سه کوزه مسامت بوده باشد دختر سنگرام راحه  
 حمود دختر سور حمل مردون پسر راحه با سو در خانه راحه است و از دختر سنگرام فرزندان  
 دارن پندش اراں که فتح شود عدال حود را از روسته احیایط نه پناه راحه حصول و دیگر  
 رمیدد اراں فرستاده بود چون موکب منصور مردنیک رسند دلاور حان حمصالحکم راحه  
 را همراه گرفته متوجه اسفانفوس گشت نصرالله عرب را با جمعی از سوار و نهاده  
 بمراسست انملک گذاشت هر کشتوار گندم و حو و عدس و ماش و ارن مزوان میشود  
 سیلاب کشمیر شالی کمتر دارد رعراش از رعراں کشمیر بهتر و قریب صد دست  
 از بار حره گرفته می شسود نازنج و تریج و هندوانه از مردن اعلی بهم میرسد  
 حیره اش از عالم حیره کشمیر است و دیگر مدوه ها از انگور و شغالو و رد آلو و  
 امرن ترش میشود اگر تربیت کنند ممکن که حوب شود سبھی نام رزمسوک

و هراست سزخدها مقرر داشت و چون گوهر چک و ایبه چک بدعوي اورا است، کشمیر  
 در کشتوار و نواحی آن، سرگشته وادی غلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران  
 خود را با جمعی در مقام دیو که متصل بکوتل پیر پنجال واقع است بجهت احتیاط  
 گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگین پور شقامت  
 و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای  
 جهانگیری براه دیگر تعیین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان  
 کارطلب بهرا ولی فوج خود مقرر نموده همچنین دو فوج دیگر بردست راست و چپ  
 خود قرار داده که میرفته باشند چون راه برآمد اسپ نبون چند اسپ بجهت احتیاط  
 همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر  
 خدمت بمیان جان بسته پیاده برفراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بدسرا انجام  
 منزل بمنزل جنگ کنان تا درکوت که یکی از محکمهای غنیم بود شتافته درانجا فوج  
 جلال و جمال که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان برگشته  
 روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار نشیب و فراز  
 بسیار بپا مردی همت پدموده تا دریای مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال  
 اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک برگشته  
 بشت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ایبه راجه بے دست و دل  
 شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که بران طرف آب واقع است  
 توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند برسر پل جنگ عظیم  
 واقع شد و جندے از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز  
 بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخش، هجوم آورده بمدافعه  
 و مقابله تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهاجمات و سرانجام اذوقه خاطر  
 جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست و راجه از حيله سازي و روبا بازی و کلاه خود را  
 نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون  
 گناه من بعفو مقرر گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی  
 پناه رفته آستانبوس نمایم دلاور خان بسخی فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرصت  
 را از دست نداده فرستادهای راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده درگذشتن  
 از آب اهتمام شایسته بکاربرد جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بستر شجاعت  
 و جلاّت بالای آب رفته بشناوری و دلاوری ازان دریای ذخار خونخوار عبور نمودند  
 و بامخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهای جانباز ازان طرف هجوم آورده کار  
 بر اهل ادبار تنگ ساختند آنها چون تاب مقاومت در خود نیافتند تخته پل راشکسته  
 راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قریب باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند  
 دلاور خان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از اب مذکور تانریای چناب که اعتضاد قوی  
 این سیاه بختان است دو تیر انداز مصانفت بوده باشد و در کنار اب چناب کوهی است

و اضطرابه بمیار ظاهر میخازد تا جمع متعلقان حوش انداس ماتم پوشیده سروریا برده  
متوجه ملازمت میشود و از سرور گذار مادرش چه نموده اگرچه میورا دیگر مردمان هم  
دارد عاتقا بدوند دل نانی مرند داشت عموان بیعت و شش ساله بود در بدوق  
اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری میل و ازانه حریف میدادست در پورش کجرات  
اکثر اوقات حکم می شد که در پیش میل حاصه سوار شود و در سپاهگری حیل چمپان  
می بود در کم شعله ششم سه کوه طی نموده در موضع رفوند منزل شد روز مدار کشنده  
هستم از کوتل کوارمت عبور نموده در موضع وجهه فرول اقبال اتعق افتاد مصامت  
اس منزل چهار کوه و یک پاژ است کوتل کوارمت از کوتل هلسه صعب است و احرب  
کودل اس راه است روز جمعه هشتم قریب چهار کوه طی نموده در موضع بلغار منزل  
شد درین راه کوتل نمود بقدر و سعتی داشت صحرا مسکرا و چمن چمن شکوه و انواع  
رباحن از درگس و بنفشه و گلپایه عرب که مخصوص اس ملک است به نظر در آمد  
از حمله گلی دیده شد که نه هدائنات عجیب بدخ شش گل نارنجی و یک رنگ سرنگی  
شگفته و از میان گلپایه مرگی چند سفر برآمده از عالم انداس نام اس گل بولایک  
است و گل دیگر مثل پیونی بر دور ان گلپایه زرد نامده و ناس رنگ و بعضی کدو  
و بعضی سرج و در میان فقطه زرد نعایت خوشنما و مورون نامش لدر پوش و پوش  
علی العموم را می گویند از عوازل زرد هم درین راه مرادان است گل کشمیر از حصاب و  
شمار بدرون است کدام ها را بوسم و چند تولی پوشت آنچه امتیازی دارد مرقوم می  
گردد درین راه اشارت بر سر راه واقع است مصامت عالی و نفیس از حله بلند می  
رند درین راه آبساری نانی حویلی دیده شده لحظه توقف نموده چشم و دل را از  
حاله بلند به تماشای ان سیواک ساحتم روز شعله بهم چهار کوه و سه پاو کوچ فرسوده  
نداره موله عبور مویک منصور اتفاق افتاد ناره موله از قصه هلسه مقرر کشمیر است  
و از اینجا تا شهر چهارده کوه مصامت است و بر لب آب بهت واقع شده حمای از  
سرداگران کشمیر درین قصه توطین گردیده مشرف بر لب آب معارل و محاذ ساحنه  
اند اسوده و مرده الحال روز کار سر می برند حمص الحکم پیش از ورون مویک محمود  
کشتی هلسه آراسه در مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن روز در شعله  
احتدار شده بدانری دو پهر از روز گذشته دهم گذشته مشهاب الدس پور در آمدن درین روز  
دلوز حان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت استقامتوس در بهانت بعضی عواطف  
روز امرو نانشاهانه و گوناگون نواش حسوده سرورای یامت الحق اس خدمت را  
چنانچه ماند نقد بر سرانیده امید که حضرت و احسان العطا حاصه بندها با احصای را  
حمن اندوز عرت گردانان کشتوار رسمت حقوق کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا  
منزل الله حاکم دشمن کشتوار است شصت کوه مصامت پیموده آمد بقارم دهم شهر پور  
ماه الهی سه چهاردهم دوزر حان داده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عرمت متعم کشمیر  
بدش نهاد همت ساحنه حمن نام بصردود را ناگرد علی میر بحر مصانطت شهر



شده شما بهرجا که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در پاهای کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا دیو خود را فرود می آورد در زمانیکه موکب اقبال قریب بمنزل او رسیده برف و باران باریدن آغاز کرد حدود یک میدان راه طی نشده بود که دیو او نمایان شد ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شعریه با اهل محل بمنزل مشارالیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران مستفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او نرفتند در وقتیکه این مرده باو میرسد که نیک و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند چون سوار گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سراز پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کرده مسافت طی نموده خود را بهدرست رسانید و بزبان حال این بیت میخواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود دیویش را ناگه چو مهاں در رست

آنچه در بحاط او بود از نقد و جنس و نطق و صامت تفصیل کرده برسم با انداز معروض داشت همه را باو بخشیدم و فرمودم که مطاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را بیپایه گران خریداریم این اتفاق را از امل اخلاص و تأییدات طالع او باید شعری که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانه او بر احوال و آموختگی میسر بود و او را در امثال و اقوال و اینها جنس سرفرازی نصیب شود روز سه شنبه پنجم دو کوزه گذشته در موضع کبابی فزول اجلال اتفاق افتاد سر و پاهای که در یزدانستم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اهل و عشاق هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خاں کشمیری با تواج منصوبه حضرت عرش آشپانی که راجه بهگوان داسی پدر راجه مان سنگه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر رسیده که سهراب خاں پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل این اجلال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش میرسد که بدین درآمده غسل کند با آنکه آب گرم میسر بود هر چند مردم مانع آمدند و گفتند که درین قسم هوا به سردی ضرر در چنین دریای ذخار خونخوار که قیل مست را می غلطاند در آمدن از آئین حرم و احتیاط دور است بحسب انباء عقیده نمیشود و چون وقت ناکزیه در رسیده بود از غایت خود را زنی و غرور و جهالت با اعتقاد و اعظام شناوری خود که درین فن بینظیر بود بجهت تر میشد و با یکفر خد متعبد و یک کس دیگر که شناوری میدانستند بر فراز سلگی که بر لب آب بود برآمده خود را بدین می اندازند بمجرد افتادن از طاقم امواج نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری بر نخست افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خاں با خدمتیه رخت حیات بسیل فدا در راه و کشتی گیر بصد جان بکندن کشتی و جود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غریب الفتی و تعلقی و محبتی باین عزیز بود در راه چونچ شدیدن این خبر جانکه جامه شیبانی چاک زده بینای

که پیدایانها می گشتند حسب الحکم پل دیگر در محادی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه دره و عرض سه دره چو آب عمیق و تند بود میال را برده گذرانیده سوار پیاده و اسب از روی پل گشتند حسب الحکم حصرت عرش اشیدی سرائی از سنگ و اهنک در عایت استحکام برقرار پشته مشرف بر آب اساس یافته یک روز نه تمویل مانده معتمد حائرا پیشتر مسقاده شده بود که محبت تحت نشستی و آرامش حش نوروز سرمرندی که ارتفاع و امیدار داشته باشد اختیار نماید انعاماً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سر و حورم برقراران سطحی پنجاه دره گونا کار و میالان مصا و در محبت چندی روزی مهیا داشته بودند مسار الیه یوارم حش نوروزی را برقراران پشته ترتیب داده بود رعایت مستحکم اندام معتمد جان مورد تحسین و آفرین گشت روز خانه کشی گنگا از طرف جنوب می آید و بجانب شمال می رود آب بهت از سمت شرق آمده بود خانه کشی گنگا پیوسته بطرف شمال جاری است \*

### جشن نازدهمین نوروز از جلوس همایون



تحويل دير اعظم مراد بخش عالم مشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی سده پیکر از دست و ده هجری بعد انقضاء دو آورده و دم گهری که پنج ساعت نجومی باشد اتعاق افتاد و سالی پانزدهم از جلوس اس دیارمند درگاه الهی ممداری و مریخی اعمار شد روز شنبه دم چهار کوه و دم پلو کوچ نموده در مومع مکرمدول گردیدم درس راه کوتل نمون نقد و سفلح داشت طرأس و دراج سناء و لنگور که در ولایت گرم سدومی باشد دیده شد طاهر در سرد سیو هم میفراده بود از لختا تا کشمیر هر جا راه بر کنار دریا بهت است دو جانب کوه واقع شد و از ده دره آب در عایت تندی پر حوش و حوروش میگذرد هر چند میل دال باشد نمی تواند پاسبان خود را فایده ساخت می القور می غلطد و ممدرد و سگه آبی هم دارد روز یکشنبه سدوم چهار کوه و دم طلی نموده در موسول مرول فرموده شب جمعه سوداگران که در برگنده ناره موله توطی دارند آمده ملازمت نمودند و ده تسویه ناره موله پرسینده شد عرض کردند که ناره برهن هندی حوک را میگیرند و موله مقام را بعدی حاسه ناره و از حمله اوتار که در کش هندو مقرر است بکه اوتار ناره است و ناره موله بکثرت استعمال ناره موله شده روز دوشنبه چهارم و دم کوه گذشته در بهولفاس منزل گردیدم چو این کوهها را رعایت تفک و دشوار نشان میدادند و از شکوم مردم عدو بصعوبت و رحمت میسر میشد معتمد جان حکم فرمودم که عنبر از اصعبانی و چندس ۱ حد متکبران ضروری هلیکس را بگذارند که در رکاب سعادت کوچه کنند و آورده را هم بکمدول عقب می آورده باشند انعاماً مشارالیه دره خود را بدش ارس حکم روانه ساخته بود بعد از آن مردم خود میفرمود که دریا بهت من چندی حکم

سبی کشید سلطان حسین هم ملتزم است و بجهت من از فرد اغلایش آورده یکبار برای  
 متحان خوردم پیدش ازین هم خورده شده بود کیفش مشبهی است اما خالی از  
 برختنی نیست معلوم شد که اندک بنگی هم همراه میسازند در خمارش غلبه میکند  
 مگر شراب نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از میوه ها زرد آلو و شفتالو و امروء میشود  
 چون تربیت نمی کنند همه خود روست و همه ترش و ناخوش می باشد از سرشگوفه  
 آنها محظوظ میتوان شد خانه و منازل هم از چوب است بروش اهل کشمیر می سازند  
 جانور شکاری بهم میرسد اسب و اشتر و گاو و گاو میش می دارند و بز و مرغ فراوان  
 است استریش ریزه می شود بجهت بارگران بکار نمی آید چون بعرض رسید که چند  
 منزل پیشتر آبادانی که غله اینجا بار دوسه ظفر قرصی کفایت کند نیست حکم شد که  
 پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تسخیف دهند  
 سه چهار روز ازوقه برگیرند و از ملازمان رکاب سعادت چندس بهمهراهی گزیده بقیه مردم  
 مرکزدگی خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند با کمال احتیاط  
 ناکید هفتصد زنجیر فیل بجهت پیشخانه و کارخانه جات ناگزیر نمود منصب سلطان  
 حسین چهار صدی ذات و سیصد سوار بود درینوقت بمنصب ششصدی ذات و سیصد  
 پنجاه سوار سرفرازی یافت و خلعت و خنجر مرع و فیل مرحمت فرمودم بهادر  
 مقدوری بکمک لشکر بنگش تعیین است منصب او را از اصل و اضافت دو صدی ذات  
 یک صد سوار حکم شد روز کم شنبه بیست و نهم پنج گروه و یکپاو کوچ نموده از بل  
 رودخانه نین سکه گذشته منزل گزیدم این نین سکه از طرف شمال بجانب جنوب  
 رود و این رودخانه از میانه کوه وارو که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است  
 و آمده چون در اینجا آب مذکور دوشاخ شد بجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دو بل  
 را چوب مرتب ساخته بودند یکی در طول هزده درعه و دوم چهارده و در عرض هر کدام پنج درع  
 درین ملک طریق ساختن پل آن که درختهای شاخدار بر روی آب می اندازند و هر دو سر  
 آن را بسنگ بسته استحکام میدهند و تخته چوب های سطر بر روی آن انداخته بمیخ  
 طناب قوی مضبوط می سازند و باندک مرمتی سالها سال برجاست القعه  
 فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشتند سلطان محمود نام این رودخانه  
 نین سکه کرده یعنی راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سی ام قریب سه  
 نیم گروه در نور دیده بر لب رودخانه کشی گنگا منزل شد درین راه کوتلی واقع است  
 بغایت بلند از ارتفاع آن یک و نیم گروه سر نشیب یک و نیم گروه و این کوتل را  
 پیم درنگ می نامند وجهه تمهید آن که بزبان کشمیری پنجه را پیم میگویند چون حکام  
 کشمیر دروغه گماشته بودند که از بار پنجه تمغا بگیرند و در اینجا بجهت گرفتن تمغا  
 درنگ میشد بنابراین پیم درنگ شهرت یافته و از گذشت پل اشاره است در نهایت  
 طاقافت و صفا پیاله های معتاد را بر لب آب و سایه درخت خورده وقت شام بمنزل  
 رسیدم برین رودخانه پل بود از قدیم پنجاه و چهار درعه در طول و یک نیم در عرض

اسب و قتل حاصه و خلعت و توسل مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود  
شب کم شده نعت و دوم در نازل شد و مت سحر برف نازد و چون اکثر راه بسته  
بود از نازل لغزیدگی پهرسانند چا و است لایع هر جا آمدن در نجاست نعت و پنج رنجتر  
عدل از سرکار حاصه شریفه صدق شد نعت نازدگی دوروزر مقام مرمودم زور منازکسند  
نست و سوم سلطان حسن رمندار نگلی دولت رمی موس در ناست اینجا داخل  
ملک نگلی است از عرب استافان آنکه در وقتکه حصص عوش آشنایی مرمودند  
دری منزل برف نازدند و آنجا در نازدند در پی چند سال اصلا برف نازدند ملک  
نازل هم کم شده بود روز جمعه نعت و چهارم چهار کوزه طی نموده در موضع سواد بگر  
محل بیول موکب منصور گشت در پی راه هم اچمنه نساژ بود و درخت رز آلو و  
شعدانو صیتر صیتر شکوفه کیده سانا گرفته بود و درختهای صغیر چون سرو دند را  
فریب مدد روز شنبه نعت و پنجم قرنبا نعت و پنجم کوزه در نوزدند ظاهر پنگلی  
دوروز موکب مسعود ارسنگی دست روز نکتشده نعت و ششم بشمار کنگ سوار شده  
آخرهای روز بالعماس سلطان حسن بمحل لودشرف نوزد پانه عرش در امدال و  
افران امودم حصص عوش آشنایی در بمحل او در نعت نوزد ارم اسب و  
حصص و بار و حرة بدشکش کشد اسب و حصار باو نکتشده مرمودم که مار و حرة  
را که در بسته آنچه مراند بط حوهد گذرانند سرکار پنگلی سی و پنج کوزه در طول و  
نعت و پنج در عرض است مشرق و نه کوهستان سمر و نرسمت معرف انگ نارس  
و بجانب شمال گنو و بجانب جنوب گله و راج است در مایه که ساحل افران  
گندی سنان پنج هندو سوزن نموده دارالملک نوزان عدال امدال معظوف داشته اند  
منگوند نه ان طایفه که مازم رکاب نصرف عذاب بودند در نکتشده مقام مرحمت  
گذشته اند منگوند که ب ما فارغست اما مسیحی نمی دانند که ان وقت  
کل بر آنها نه بود و چه نام داشته الحال خود لاهوری مسیحی اند و بران چنان مقام  
و خدمت مرمود دهندور در مدمعاس است در زمان عوش آشنایی شاهرح نامی  
رمندار دهندو بود الحال بهادر مرامست اگرچه ناهم نعت حوسپی و نبود دارند  
لنکی دراعی که لرمه رمنداران است عمنه سرحد و حدر می باشد آنها نوسنه  
دولتجو آمده اند سلطان محمود پدر سلطان حسن و شاهرح هردو در وقت شاهراذگی  
در ملا مت می رسیده بودند نازد سلطان حسن هفده ساله است در فوای طاهری  
او اصلا فوری راه ندانند و ناب و طاعت سواری و دند چنانچه داند دارن در نملک نوزد  
می سازند از نال و برنج که ان را سر منگوند عانداً از نوزد سعار تقدیر و مدار حوزاگ انی  
مردم بر سر سب و هر چند دند مرانند بهر است و انی سر را درخم کرده و سرخم ر  
مستکم بسته دو سال و سه سال در حایه نگاه می دارند و بعد از ان رال روی حم را  
گرفته اندرا اچپی می نامند و آچپی سه ساله هم ممداشد و نعتش آنها هر چند کهن  
سال در بهر و انل مدد نکمال است سلطان محمود کاسه کاسه ارنی سر میگزمت و لایع

چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول ربابات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات منازل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نبرد اخت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل نوشته خواهد شد انشاءالله تعالی از تاریخچه که بمنزل ائبر پور بمبارکی و خبریت از کشتی برآمده تاحسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کرره مسافت در عرض شصت و نه روز بچهل و هشت کوچ و یکمقام طی شد چون درینمزل چشمه بر آبی و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاه و سوم بتساب شهر قمری از عمر این نیاز مند درگاه بمبارکی آغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بوده بیک دنعه عبور اردو گیهاں پوس دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم زمانی با دیگر بیکمان روزی چند توقف فرموده باسودگی تشریف آرند مدارالالملک اعتمادالدوله الشاقانی و صادق خاں بخشی و ارادتخان میر سامان باعمله بیوتات و کارخانجات بررور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوی و خان اعظم و جمعی از بندگان براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چنده از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعه هفدهم سه و نیم کرره کوچ نموده در موضع سلطان پور منزل گزید درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید که در اودیپور باجل طبعی مسافر راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازی یافتند و حکم شد که راجه کشند اس فرمان مرحمت امیز با خطاب رانا و خلعت و اسب و فیل خامه بجهت گذر کرن برده مراسم تعزیت و تهذیت بتقدیم رساند از مردم این مرزوبوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که املا اثره از ابر و صاعقه نباشد آوازه مانند بصدای ابرازین کوه بگوش میرسد و این کوه را گرچ می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چندی صدای ظاهر میشود و اینصرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم چون خالی از غرابتی نیست نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیزدهم چهار کرره و نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل برگنه هزارا قار لغست روز یکشنبه نوزدهم سه کرره و سه باو در نور دیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهقور است چندانکه نظر کار میکرد چلک های سبز در میان گل تهل کنول و قطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش می نمود روز دو شنبه بستم سه و نیم کرره کوچ کرده در موضع سلهر و رود موکب مسعود اتفاق افتاد و مهابتخان از قسم جواهر و مرصع آلات موازی شصت هزار روبیه پیشکش گذرانید درین سرزمین گلی بنظر در آمد سرخ آتشی باندام گل ختمی اما از خورد تر و چندین گل یکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نمساید که گویا یک گل است درختش مقدار درخت زرد آلو میشود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود در غایت خوشبوئی رنگش از بغشه کمتر روز سه شنبه بستم و یکم سه کرره طی نموده در موضع مالکلی نزول اقبال واقع شد درین روز مهابتخان را بخدمت بنگش رخصت فرموده

در تباحث گذاشته حریده متوجه درگاه شود در روز سعادت استقبالش در یافتند  
صد مهر نذر گذرانید خاں عالم بمنصب پلچهراری ذات و سه هزار سوار سرورار گشت  
مقارن انجمن مرصه داشت مورالدس قلی از راه پونج رسید نوشته بود که گریه‌ها را  
حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته مردم قصاراً چند شناسانور بازنگی شد و مای  
کوتل بازتفاع سه درج ترب افتاده هجور می نازد اگر بیرون کوه تا یکماه توقف نمایند  
عدور ارن راه میسر است والا دشوار می نماید چون عرض ارن عزیمت در بامت موسم  
بهار و شگوه راز بود از توقف مرصه از دست می رفت ناگزیر عطف عدان نموده  
براه بگلی و مقبور بهست ربابات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیوم از درنا بهست  
عدور واقع شد تا آنکه آب تا گمر بود چون دعابت تند میرفت و مردم در گذشتن  
محبت می کشیدند حکم مردم که دو بهست رختیر عیل مرسر گذرها نرود اسباب  
مردم نگذرانند جمعی که ضعیف و رنن باشند بفر سواره عیور نمایند تا اسب حانی  
و مالی نه با مرادی نرسد درن تارنج حرموت حواحه جهان رسید او از بندهای  
تدم و حدنگاران رمان شاهزادگی بود اگرچه در احوار ملازمت می خدا شده روزی  
چند خدمت عرش اشیانی بدوست چون بحله بیگانه برفقه بود بر خاطر چندان  
گران بیامد چنانچه بعد از حلوس رعایتی که در محبته او نگذاشته بود مردم با آنکه  
بمنصب پلچهراری ذات و سه هزار سوار سروراری بامت و شرح احوال او به تقریبات  
درن حریده اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را معشی شد و در کارها طوره کدی  
داشت عایداً از کعب قابلیت و استعداد ذاتی او و دیگر حرکتی که پیرایه حوهر انسانی  
است ب نصیب بود درن راه ضعف قلی هم رسانیده روزی چند با وجود تکرر و  
بیماری در رکاب سعادت نمر بود چون ضعف او اشتداد بامت از کلاور رحمت گرفته  
بلاهور شدت و در انجا محل طبعی در گذشت روز شده چهارم ماه مذکور قلعه  
رهناس محکم اردو طفر قرن گشت قاسم حان را دعابت اسبها و شمشیر و پرم برم  
خاصه سرورار ساخته رحمت لاهور مردم با عیور سروراه واقع بود شگوه کرده شد درن  
منزل تهبو هم رسد گوشت تهبو از کدک داند تراست روز یکشنبه یکم مدر احسن  
پسر میرزا رستم بمنصب هزاراری ذات و چهار صد سوار ممتاز گشت بصره دکی تعی  
شد حواحه عداللطیف قرش نیگی بفر بمنصب هزاراری ذات و چهار صد سوار سروراری  
بامت درن سر رمی گلی منظر در آمد درون سعید و نرو سرح و بعضی درون سرح  
و نرو رز نارسای لاله بیگانه میگویند و بهندی تهل معنی رمی است چون گل  
کدول مخصوص آب است این را تهل کدول نامیده اند یعنی کدول صحرایی روز ممتاز  
شده هم عرصه داشت دلاور حلی حاکم کشمیر بود رسال نقح کشوار گشت  
تفصل این احتمال بعد از رسیدن او بپایه سروراه و حلال رقمده کلک و قانع نگار  
خواهد شد بران مرحمت عدول ناحلت خاصه و حلیج مرمع فرساده محصول  
بکماله ولایت مفتوحه بخلدی این پسر بدیده خدمت عدابت شد روز سه شده

مستغنی نشسته است بنابرین خاطر جرق طلب بے ملاقات ایشان قرار نگیرد و بدیدن ایشان رغبت افزود چون به لاهور رفتی متعذر بود رقعہ بخدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز با وجود کبرسی و ضعف بنیہ تصدیعہ کشیده تشریف آورد و مدت ممتد تنها بایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد الحق ذات شریف است و درین عہد بغایت غنیمت و عزیزالوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازے بگذرانم چون پایه همت ایشان را ازان عالی تریافتم خاطر باظهار این مطلب رخصت نداد پوست آهو سفید بجهت جابے نماز بایشان گذرانیدم فی الفور وداع شدہ به لاهور تشریف بردند روز کم شنبہ بیست و سویم در حوالی دولت آباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانے بنظر در آمد بابر و و ریش اندوه مقداریک قبضہ ظاہر و ش بمریدان مشتکہ در میان سینہ ہم موے برآمده اما پستان ندارد بتفوس در یافتم کہ بایدہ فرزند نشود گفت کہ مرا تا حال حیض نشدہ و این دلیلست بران بچندی از عورات فرمودم کہ بگوشہ بردہ ملاحظہ نمایند کہ مبدا خنتی باشد معلوم شد کہ از دیگر عورات سرموی تفاوت ندارد بنابر غرابت درین جریدہ اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبہ بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمدہ سعادت زمیں بوس دریافت در اوراق گذشتہ مرقوم گشتہ کہ الہ داد پسر جلالہ بار بکی از لشکر ظفر اثر فرار نمودہ راہ ادبار بیدش گرفت درینولا ندامت گزیدہ باشنائی باقرخان با اعتماد الدولہ ملتجی شد کہ استشفاع گناہ من نمایند حسب التماس ایشان حکم فرمودم کہ اگر از کردہ خود پشیمان گشتہ روی امید بدرگاہ نہد ذلالت و جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقرخان او را بدرگاہ آورد مجدداً بشفاعت اعتماد الدولہ آثار خجالت و غبار ندامت بزال عفو از ناصیہ احوال او شست و شو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزاربی ذات و پانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرت خان فوجدار میانه دو آب بمنصب ہشتصدی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجہ قاسم بمنصب ہفتصدی ذات و دو صد و پنجاہ سوار فرق عزت برافراخت بہ تہمتن بیگ پسر قاسم کوکہ منصب پانصدی ذات و سیصد سوار مرحمت شد بہ خان عالم فیل خاصہ معہ تلابر عنایت نمودم ازین منزل باقرخان را بمنصب ہزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرفراز فرمودہ باز بصوبہ داری رخصت فرمودم روز دوشنبہ بیست و ہشتم برگزہ کروی کہ بر ساحل بہت واقع است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکار گلہای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمدہ جرگہ ترتیب دادہ بودند روز کم شنبہ غرہ اسفندار مذ ماہ الہی شکاری را از شش کروزہ مسافت رائدہ روز مبارک شنبہ دریم بشاخچند در آوردند یکصد و یکراس از قوچ و چکارہ شکار شد چون مہالخان مدتہا بود کہ از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس او حکم فرمودہ بودم کہ اگر از نسق ان مہم اطمینان حاصل کردہ باشد و از ہیچ رھگذر دل نگرانی ندارد افواج را

است منصوب هراری داد و پانصد و پنجاه سوار مختار گشت روز سه شنبه ششم  
مدارالیهامی اعتمادالدوله لشکر خود را سامان داد تا آنکه ضبط صوبه پنجاب بعهده  
و کلاس ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متعرقه دارند پنجاه سوار بنظر  
درآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر بیست که محصولش بمعی که همواره ملازم مرکب  
اقتال اند و ما کدو از طبطب بهست زیات حلال نوح علا و حیوانات به تعیر اعلی  
رسیده بود بهست رعایت عامه حلاق حکم شد که بدهای که در رکاب اند سامان  
مردم خود نموده معدودی که ناگزیراند همراه گرفته تفرقه بحال جاگیر خود را رحمت  
بماند و همچنین در تحفیف دادن چارها و شاگرد پسته بهاست تانکد و احتیاط مرعی  
دارند روز مدار کسب دهم فرید امانمند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدموس  
در نامت جهانگیر قلستان را بخلعت و اسپ و فیل سرور ساحته تا برادران و مردان  
بصوبه دکن رحمت مرصوم درس تاریخ طالب آملی خطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز  
پوشیده امل او از آمل است بچندی بامتدادالدوله میدود چون رتبه سخندش از  
همکدان در گذشت در سلک شعرا پای تحت منتظم گشت اس چند بیت  
اروست

رعازت چمن بر بهار منتهاست \* که گل بدست قواریش تازه تر ماند

لبا از گفتن چنان بستم که گوئی \* دهان بر چهره رحمی بود و نه شد

عشی در اول و آخر همه دوق است و سماع

اسی شرای است که هم بخته و هم حام حوش است

گرمی بحال حوهر آئینه بود می \* ے رونما ترانقوی می نمود می

دولت دارم یکی در می پرستی \* بیک در عذر خواهی های مستی

روز دوشنبه چهاردهم حبیعی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید

گردے که تو از طرف دامال ربرد \* آب از رخ سرمه سلیمان ربرد

گر خاک درت نامتجان بشارد \* ازوی عرق حبیی شاهان ربرد

معمد حال در بوقت رباعی خواند مرا بعابت حوش آمد و در بیاض خود نوشتم

هرم بمراق خود چشایی که چه شد \* حور ربی و آستین مشایی که چه شد

ای عامل از آنکه تبع هجر تو چه کرد \* حاکم بمشار تا ندایی که چه شد

طالب معانی الاصل است در عنوان شداد بلبلان تحریر و قلندری گذارش

نکسیر افتاد و از حویلی حا و لطافت آب و هوا دل بهاد آملک شده توطی و تاهل

احتمار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیایی پیوسته در سلک بدهای

درگاه انتظام یافته الحال عرش قریب صد رسیده و در کسمیر بمراق خاطر نامرندان

و متعلقان بدعای دولت اند قریب مسعود است چون بعرض رسد که در لاهور میان

شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بعابت فاضل و مرقاض و مبارک

نفس و صاحب حال و در گوشه توکل و عزت مدروی گشته از مقرعی و از دنیا



موقوف گردن حمل بر اغراق خواهد شد همواره در مسافرات خانعالم خطاب میکردند و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزی یاشبئی در خانه خود خواستی بسر برد بے تکلفانه بمنزل او تشریف برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزی در فرخ آباد شکار قمرغه طرح افگند بخانعالم حکم تیر اندازی فرمودند مشارالیه از راه ادب کمانی با دو تیر پیش آورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضا را ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و دو تیر خطا میشود انگاه بچندے از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیر اندازی میفرمایند اکثری خوب می اندازند از جمله محمد یوسف قزاول تیرے زده که از دو خوک پراں گذشته و استادهاے بساط قرب بے اختیار افری ها کردند و در هنگام رخصت خانعالم را در اغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده باز بمنزل او تشریف آورده عذر ها خواسته وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم آورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاده مجلس جنگ صاحبقران است با نقیمش خان و شبیه انحضرت و اولاد امجاد و امراء عظام را که در آن جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و نزدیک بهر صورتی نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دیوبست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم اسد بهزاد مناسبت و مشابہت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبوده گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او متفق گشته این گرمی تحفه از کتابخانه علیکین مکانی شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماسب بسرکار برادر شاه عباس انتقال یافته و صادقی نام کتاب دار ایشان دزدیده بدست شخصی فروخته قضا را در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر می رسد که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به پنهان تماشا ازو طلب میفرمایند خانعالم هر چند خواست که سلطایف الحیل بگذراند چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزی نزد خود نگاه داشته غایتاً چون توجه خاطر ما بامثال این نفایس میدانند که در چه مرتبه است از خواستن نیز در کلی و جزئی بحمد الله که مضایقه نیست حقیقت را بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشارالیه لطف نمودند در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستاد بشنداس نام مصورے را که در شبیه کشی از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهاے دولت ایشان را کشیده بیارد شبیه اکثری را کشیده بود بنظر در آورد خصوصاً شبیه شاه برادر را بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهر کس از بندهاے ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده همدری تاریخ قاسم خاں با دیوان و بخشی لاهور دولت زمیں بوس دریافتند بشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد با خواجه که از کمپیان مویہ قندهار

هفتصدی دایم و یلخاه سوار سرفراز گشته مظفر حشلی پسر روزن خان منصوب ششصدی  
 دات و سصد سوار معمار گشت شصت و هفتم خدمت صوبه دکن رحمت شد روز  
 مدارک شده دوزدهم حسب الامناس فرزند سعادتمند شاهجهان بمدرول او مشرف از رانی  
 فرمودم بحضرت ولادت فرمودی که حق حل و اعلی گرامت فرموده حشی عالی آراسته  
 بشکاش کشد از آن حمله شمشیر بچپه یک آونر که کارزد نکست و منصوب و بدد باز  
 آن از بدلم فریدک تراش برینب نامه الحق ناکره و مطبوع ساخته شده دیگر بخدمت  
 که راحه نکلاه و برهان نور نان فرزند گذراننده بود چون آن بدل خوش صوب و خوش  
 فعل اسب داخل بیال خاصه حکم شد مجموع قیمت بشکاش آنچه بدول و معدول  
 آمدن یک لک و سی هزار روپیه باشد و برینب بچپل هزار روپیه بوالده ها و ولی  
 نعمت های خود گذرانند درین انام سند دارند بکاری موجد و صوبه بکر بکراس رنگ  
 که در حوزدی از کوه آورده در خانه بپوش داده بشکاش فرستاده بدد بظفر گذشت  
 بعانت خوش آمد از مسم مار حوز و موح کوهی بسمار دنده شد که در خانه روزوش  
 نامه اما رنگ بظفر در نامه بود فرمودم که بامر بپوشی نکاش نگاه دارند تا حقت شود  
 و بداج بهم رسد ب تکلف بصلی بمار حوز و بچپار دارند سند دارند بمنصب هزار روپیه  
 و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشده بخت سوم معین حاضر بخدمت و اسب و بدل  
 و کهنه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار بصلی فرمودم روز یک شده بخت بهم بر لب  
 آب نداه حشی فرزند اسماعیل شاهجهان برینب نامت و همدی روز راحه بکر بخدمت  
 که بمحاصره قلعه کانکره اشغال دارند بخدمت عرض بعضی مدد عذاب حسب الحکم بدد گاه  
 آمده سعادت اسداندوس در نامت روز دوشده سی ام فرزند شاهجهان بخدمت بددن  
 عما اب دولت خانه که بدارگی احداث نامه ده روز رحمت گرفته بلاهر شهادت و  
 راحه بکر بخدمت بعانت خنجر خاصه و خلعت و اسب سرفراز گشته بخدمت بمحاصره  
 قلعه کانکره بمراجعت نموده روز یک شده دوم بهمی ماده الهی باع دلاور روزون موکب  
 معصوم آراستگی نامت دی رمی حصص عرش اشنامی برکت خلافت حاوس  
 فرموده اند چون خبر بدد یک رسدین خان عالم بدد رگه رسد هه روز یکی از بدد ها را بخدمت  
 سرفزاری او برسم اسدبغال فرستاده بانواع و اسمام مرلحم و نوارش نان عرب و مدرلت  
 او امر بدم و عدوان فرامی را بمصرعی نان بصلی بدد به مناسب مقام بدت بخدمت  
 بدد عذات های سرشار مخصوص ساحتم از حمله یک مرید عطر جهانگیری فرستاده  
 آن مطلع برینب علم آمد

بصورت فرستاده ام بوی خوش \* که از بدد ترا رود بمرصع خوش

و مدارک شده سوم در باع دلاور و بحال سعادت اسداندوس سرفزاری نامت بدد مهر  
 و هزار روپیه بصدقه بدد آورد و بشکاش خود را بمرور خواهد گذرانند بددل بک انلیچی  
 آن با مرسله شاهمی و بعانس آن بدد که موسم سوءت ارسال داشته  
 رسد از عقیایان و مرصع که بدد بدد بخدمت می فرمودند اگر بصدف

کوچ کرده شد روز جمعه بهشت و یکم به پرگنه کرانه نرول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن مالوف مقرنشان است آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقرنشان در اینجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بهیر آن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیران باغ محظوظ گشتم بے تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین آنچه دیوار پخته دور آن برکشیده و خیابانها را فرش بسته یکصد و چهل بیگانه است و در میان باغ حوضی ساخته است طول در بیست و بیست درع عرض در بیست درع و در میان حوض صفه ماهتابی بیست و دو درع مربع و هیچ درخت گرم سیر و سرد سیر نیست که در آن باغ نباشد از درختهای میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهای خوش قد باندام دیده شد که تاحال بایں خوبی و لطافت سرو بنظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار درآمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز در کارند روز دوشنبه بیست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمد نگر بعد از اوست بمنصب دوهزار و پانصدیقات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بیست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاه جهان را پسر از صبیبه آصفخان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود آمید بخش نام کردم امید که قدمش بریں دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بیست هفتم مقام شد دریں چند روز از شکار جزر و تو غدیری محظوظ بودم جزر بور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یکپا و جهانگیری بر آمد و ابلق دو سیر و نیم پا و تو غدیری کلان یک پا از جزر بور کلان تر شد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الهی در مقام اکبر بور از کشتی بر آمده براه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آگوه تا منزل مذکوره که در دو کوه پرگنه برزیه واقع است یکصد و بیست و سه کوه براه دریا که فرد و یک کوه براه خشکی است بسی و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل شد سوائے این یک هفته در بر آمدن شهر و دوازده روز در بام بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد دریں تاریخ جهانگیر قلینخان از بهار آمده دولت زمیں بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سهند خوش وقت گشتم از باغ های قدیمی است و درخت های سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازین داشت نمانده معین غنیمت است خواجه و یمنی که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت این باغ او را کروری سهند ساخته پیش از ساعت کوچ از دارالخلافه آگوه رخصت فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بے طراوت را دور ساخته نهالهای تازه بنشانند عراق بنده را از سرفرو صفا داده عمارت های قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام و غیره در جای مناسب حکم شد که اساس نهد دریں تاریخ دویست بیگ که از کمپیان عبداللہ خان است بمقصد

بر میخواستند هر چند توفیق فاروقی و دیگر دواهاست مناسب داده شد تاثير نكرت تا يك پاس نايي كندعت گذراينده حال دادند درن تارنح حنر نادوش رسايد كه مررد كلان شاه پرومرد در اگرو و دعت حنات سپرد چون گلرنگ شده بود و آن مررد بهاست نعلن و دكسنگي داشت ارن ساخن دلخراش نعت متاثر و آزرد خاطر گشته اضطرب و نطافني نهار ظاهر سناخته است نعت دلنوازي و خاطر حوئي او عدانت نامه ها فرستاده ناسور دروني او را نمرهم لطف و عاطفت در ا مرودم آمدن كه حق حل و نعلن ضرر و شكيب كرامت كند كه درن قسم قصاا بهتر ارن نعلن و مررد ناي عكساري نبي ناشد روز جمعه چهاردهم بالنماس آعائي آعامل مندرل اورنده شد او را نسدس سعت حنعت و طرعه نددكي مرروني ناي درن مان رنن الشا نانت است و حنرب عرش اشنان انازالله مرها نه در هكماميكه مرانكندا ساحتند آعائي آعامل را ار همدشه مي شاه راده حانم گرند نعت نعلن مي مقور مرودند ارن تارنح سي و سه سال است كه در حنعت مي مي ناشد و خاطر انشا را نعت عرب و گرامي ميدارم و انسان نالاحص حنعت سلسله ما كرده اند در هنيح سقر و نورشي نازاده و احتنار حوش ارن مازمت مي محروم نماده اند چون كبرس انشا را در نانت النماس نمودند كه اكر حكم شود در دهلي اقامت گرند اچه ار عر يامي ناشد نعا گوئي صرف سارم كه دنگو مران طانكت نقل و حركت نماده و ار آمد و شد نعت و صعوبت مي كشم و ار سعادت مندنهال ايشان آنكه نعت عرش اشياي همنال واقع شده اند محمدا آسودكي انسان را منظور داشته حكم مرودم كه در دهلي توقف نمائد و در انجا نعت حود ناعي و سراه و مقدره سناخته اند مدني است كه نعتنر آن مسعل اند القصه مرعاف خاطر آن قديم النعت را مطمح نظر داشته مندرل انشا رسيده شد و نعت نهوه حاكم شهر تاكيد مرودم كه در لوازم حنمگاري و پاس خاطر انشا چنان تاكد نمائد كه ار هنيح رهگذر عمار كلعني مر حواشي خاطر انسان نه نسنند درن تارنح راحه كسنداس نعتص دو هراري داف و سيعد سوار ار اصل و اصافه سربلندي نانت چون سيد نهوه حنعت موحدازي دهلي را چنانچه ناند نعتقدم رسايد نود و مرودم النعدود ار حسي سلوك او بهانت و صامندي داشتند نعتنور ساني محانطت و محارست شهر دهلي و موحدازي اطراف آن نشاراليه مقرر مروده نعتص هراري دات و ششصد سوار ار اصل و اصافه سربوار سناخته نعل مرحت نموده رحصت نمودم روز شنبه پانزدهم ميرزا والي را نعتص دو هراري و هزار سوارو عدانت علم و ميل امتيار تحشيد نعتو دكي نعتن مرودم شنيح عدالحنق دهلي كه ار اهل فصل و ارباب سعادت است درن آمدن دولت مازمت در نانت كذاني تصديق نموده بود مشتعلدر احوال مشايخ هند نعت در آمده حيلكي رحمت كشته مندناست كه در گوشه دهلي بوضع توكل و نعتن نعرمي نره مررد گرامي است نعتنشي بي درق نعت ناناوع مرارم دلنوازي كرده رحصت مرودم روز يكشنبه شانزدهم ار دهلي



داشته شد سخنان بلند در میان آمد حق حل و علی غریب تو فیقی کرامت فرموده نیم عالی و بطرت بلند و مدرکه تند را با دانش خداداد جمع و در ارتباطات اراد سلحنت پشت پا بر عالم و ماقیها رده در گوشه تحریر مستعینی و بی دیار شسته از اسباب دیوبی بنم گر کهنه گریاس که ستر عورت شود و پارچه از سعالی که دم آری توان خورد اختیار نموده در مستان و تانستان و مرسات عرو و سوز و مرده نمر و نرد و سوزا حی که صد محبت و شکسته توان گردید و رده در آمد بدوئی که طفل شیر خواره را بر حمت توان در آورد بحمت بودن قرار داده این دوسه بیت حکیم ثنائی علیه الرحمه مناسب حال انداد

داشت لقمای یکی کریمی تلک \* چون گلوگاه نای و سینه چنگ

بوالفصولی سوال کرد از وی \* چیست اینخانه شش بدست درویی

با دم گرم و چشم گریان پیر \* گفت هدا لب یسوت کثیر

روزگم شده چهاردهم باز ملاقات گسائین رفقه از و نواع شدم بی تکلف حدائی از صحت او بر خاطر حقیقت گری گزانی نمود روز مبارک شده پانزدهم کوچ فرموده در برابر بنداری منزل گردیدم درین منزل مرید سعادت سلطان پرویز رحمت شده ناله آباد و محال حاکیور خود شقامت ازاده خاطر چنان بود که او درین نورش سعادت همراهی اختصاص نداد چون پیش ارس اظهار پریشانی نمود ناگزیر حدائی او رحمت دادم و اسب پنجاق و کمر حلیه دسته ابلق جوهر دار و شمشیر خاصه و سایر خاصه مرحمت شد امید که باز بروی و حوی دولت حضور نداد چون مدت حسن حضور مطول استامیده بود بخاطر صواب اندیش رسید که پیش ارس او را محسوس داشتی و از سعادت خدمت محروم داشتی از مرحمت دور است لایحرم بحضور طلبیده حکم کورنش کردم مجدداً نقوش حرام او بر لعل عفو شست و شو نامت و عمارت حالت و دلب از نایب او روده شد امید که توفیق رضا حوی و سعادت بندگی نصیب و زری او باد روز جمعه شانزدهم مجلس حاضر که بحمت خدمت دیوبی سرکار مرید شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت آن مرید رحمت یافت و مذهب او بدستوری که در ندگاه داشت دو هزار و دات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفدهم مقام شده در بندر سید نظام پسر میر منیر صدر حای که معوضه داری سرکار قدوح اختصاص داشت دولت ملازمت در نامت دو رنجیر میل و چند دست حایر شکاری بدست گذارید یک رنجیر و دو دست بار گرفته شد روز یکشنبه هیزدهم کرج اتفاق افتاد در بدو دارال ابرار مصحوف پری بیگ میر شکار یک دست شکار خوش رنگ و ستاده بود و یک دست دیگر حایر عالم داده مشارالیه نکر ناشنقا شاهي که بدرگاه ارسال داشته خود در راه ضایع میشود و شنقا شاهي بقرار عقلت منر شکار بچنگ گریه می افتد اگرچه رده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفته بیش نمائد و ناف شد چه دوسم از حسن و رنگ این حایر خالهای صیاه مرهوبال و مر پشت و بپلو بسیار

بدرگاه الهی مقبول افتد فی الفور تیر دعا بهدف اجابت رسید و در همان زودی اثر ضعیف و عارضه بیماری در خود احساس نمود انا فانا مرض اشتداد منی بیاقت تابجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانه غیبه بایی نیازمند کرامت فرمود اگرچه حضرت عرش اشیانی انارالله برهانه باولاد و احفاد شیخ الاسلام توجه مفروط داشتند و هر کدام را در خور قلبلیت و استعداد تربیت ها و رعایت ها فرموده بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت بایی نیازمند رسید بجهت ادای حقوق ان بزرگوار رعایت های عظیم یافتند و اکثر از ایشان بعالی مرتبه امارت رسیدند و بصاحب صوبگی ها ترقی و تصاعد کردند چنانچه احوال هر کدام در جای خود گذارش نموده چون درین موضع هلال خان خواجه سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگی است سرا و باغی ساخته بود پیشکش گذرانید بجهت سرفرازی او قلبلی گرفته شد ازین منزل بچهار کوچ در ظاهر متعمر و رود مرکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارکشنبه هشتم بتماشای بندر این و دیدن بتخانهای انجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش اشیانی امرای راجپوت عمارات به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتاً در درون چندان شبیه و ابابیل درو خانه ها کرده که از بوسه بد انها یک نفس بند نمیتواند شد

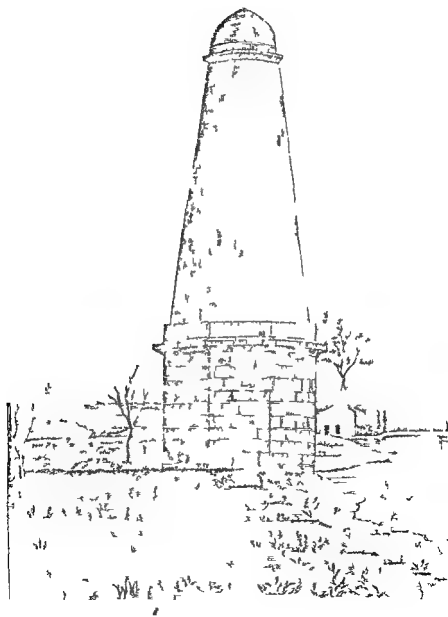
از برون چون گور کانر پر حلال \* وز درون قهر خدای عزوجل

درین روز مخلص خاں حسب الحکم از بنگاله امدت سعادت استانبوس دریافت صد مهر و صد روبیه بصیغه نذر و لعلی و طره مرصعی برسم پیشکش گذرانید روز جمعه نهم شش لک روبیه خزانه بجهت ذخیره قلعه اسیر نژد سپهسالار خانخانان فرستاده شد در اوراق گذشته بتقریبات از کیفیات احوال گسائین چدر وپ که در اوجین کوشه انزوا داشت مرقوم گشته درینولا از اوجین بمتعمر که از اعظم معابد هندو است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمه بعبادت معبود حقیقی اشتغال دارد چون صحبت او پیرامون خاطر می گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانه متد در خلوت بیزحمت غیر صحبت داشته شد الحق که وجودش بغایت مغنم است در مجلس او محظوظ و مستفید میتوان شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیر است که آزار و آسیب ازو برعایا و مترددین میرسد فی الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را نیک محاصره نمایند و اخر های روز خود باهل محل سوار شدم چون عهد کرده ام که هیچ جاندار را بدست خود نیازارم بغور جهان بیگم فرمودم که بندوق بیندازید بانکه فیل از بوسه شیر قرار و آرام نمیگیرد و پیوسته در حرکت است و از بالای عماری تفنگ بے خطا انداختن کار بست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازی بعد از من مثل او درئی نیست مکرر چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالای فیل خطا کرده نور جهان بیگم تیر اول چنان زد که بهمان زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را بملاقات گسائین چدر وپ رغبت افزوده بے تکلفانه بکلبه او شتافتم صحبت

توان بهاد در شعری و در اکت و راست مرگی هیچ نعمت نایب ندارد تا حال ناس  
 رعاست و لطافت سیما دیده شده بود می گویند که در انگش بالا متصل بشکریه  
 دهمی است سیوزان نام دران ده سه درخت ارض سیما است و هر چند سعی نمودند  
 حای دیگر ناس خوبی شد بعد حس الیچی بودم شاه عباس ارض سیما الوش  
 عدالت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتوارنی معشود نایب عرض کرد که در تمام انوار  
 سبب اصعبان معقار است بهانش همن قدر خواهد بود روز مبارک شده عرو ماه  
 انال الهی براروت روضه حصرت عرش آشیانی انارالله برهانه رفته برق یار بر آستان  
 ملائک اشیاں سوده صد مهر بدر گذرانیدم جمیع بیگمان و اهل محل بطواف آن آستان  
 ملائک مطاف استماع حسته دوزرات گذارند و شب جمعه مجلس عالی اراسته شد  
 از مشایخ و ارباب عظام و حفاظ و اهل نعمه بسیار همراه آورده و حد و سماع کردند  
 و بهر کدام در حوز استحقاق و اسعدان آنها از خلعت و روحی و شال عدالت شد عمارات  
 انی روضه متبرکه عدالت عالی اساس نامه درنی مرند نازکاطر رسید اراچیه بود  
 بسیار آورد شب سوم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد  
 و بزم کرده برادران نور دیده چهار گهری از روز برآمده بود که بمنزل رسیده شد  
 بعد از دو بهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم آخرهای روز رسید حس الیچی  
 خدمت هزار روپیه انعام شد و خلعت طلا دور ناحیه مرصع و نعل مرحمت نموده  
 رحمت انعطاف ارزانی داشتیم و بخت بودم مراحمی مرصع که شکل خروس  
 ساده بودند و مقدار معناد می سواف درو می گنجید برسم از معان بر ستاده شد  
 آمید که سلامت بمنزل مراک برسد لشکر حان را که حکومت و حراست دارالاحلامه آگاه  
 اختصاص یافته خلعت و اسب و میل و نغاره و حلیه مرصع عدالت نموده رحمت  
 مرصع اکر امکان منصف دو هزار دات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت  
 موحذاری سرکار منوات سرمراری نایت پسر اسلام حان است و او ندیده صاحب سجاده  
 عفران پناه شده سلم است که محامدات و محاسن سعادت و سعادت دعاگوئی ایشان  
 ناس دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته در بدو از شخصی  
 که سخن او معروف صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در رمای که مرا بمقدور تفسیر  
 و معنی در احمر دسنداد پیش ازانکه انی خبر باخوش بولایت نگاله رسد روزی  
 اسلام حان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بخودی دست مید هد چون بخود می  
 آمد نگی از معتمدان خویش که بهنگی نام داشت و از محرمین او بوده می گرد  
 که از عالم غیب مرا چندی نموده که بنکر مقلس حصرت شاهنشاهی بقدر گزینی دارد  
 علاج آن منحصر در مدا ساحتی چهره است رعایت عرب و گرامی نعمت باطرش  
 گذشت که مرید هوشنگ را مدایق مبارک آنحضرت سازم لنکی چون حوز سال  
 بود و هنوز تمقی از حیات نمانده و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد خود را  
 مدای صاحب و مرید خود کردم آمید که چون از صمیم القلم و صدق باطن است



و خلعت و حلقه طلا بجبهت سردست که اهل هندان را کوزه گریزند و کلیان بشطاب عجایب دست و اضافه و خلعت و بهرنجی مرصع و همچنین هر کدام در خور حالت و هذومندی خود نوازشات یافتند چو بر عرضید که امان الله پسر مهناختشان به احدات بدنهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیاری از افغانان سیاه رو و باطن را علفه تیغ خون اشام ساخته شمشیر خاصه بجبهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگه رسید که در دکن باجل طبعی در گذشت او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که با راناد از تقابل و مسارات میزند این است بلکه در یکی از جنگها بر رانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بشرح و بسط مذکور است راجه سورجسنگه بمیامن تربیت حضرت عرش اشیانی و این نیازمند درگاه سبکانی بمراتب بلند و مداخله ارجمند رسید ملکش از پدر و جد در گذشت پسرش گجسنگه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات ملکی و مالی خود را بقبضه اقتدار او سپرده بود چو قابل تربیت و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاره ذات و دو هزار سوار و علم و خطاط راجه و برادر خوردش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جایگزین در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهرماه حسب التماس اصفهان بمنزل او که در کنار جمده اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت مستظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم بیدار ترتیب یافت و بندهای خاص بساغرمای نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد برگزیده تقمه بمشارالیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علم سرلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دارالشاه آگوه تا دریای انگ دو طرفه درخت نشانیده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از آگوه تا بنگاله و دریدولا حکم کرم که از آگوه تا لاهور بر سر هر کوه میلی بسازند که علامت کوه باشد و بفاصله سه کوه چاه آبی تا مترودین اسوده و مرفه السال آمد و رفت نمایند از تشنگی و تابش افتاب مسکن و صعوبت نکشد روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه جشن دهمه ترتیب یافت باین هندی اسپان را اراسته بنظر در آوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر نایل بنظر گذشت چو معتمد خان در نو روز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن نشت طلا بایک انگشتی یافت و یک بسد و دیگر جزوای پیشکش کرد نشت نغزک ساخته شده قیمت مجموع آن شانزده هزار روپیه باشد چو از صدق عقیدت و اخلاص آورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چو ساعت کوچ روز دهمه مقرر شده بود وقت شام بمبارکی و فرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده بر آیند مهناختشان از بنگش بدانچوکی سید فرستاده بود بسیار تروتازه آمد لطافت تمام داشت از خوردنش مستظوظ گشتم باسبب خوب کابل که در همانجا خورده شد و سبب سمرقندی که هر سال می آرند طرف نمی





و ششصد سوار سرفراری یامت و پهر دوم یعقوب بیگ منصب مقصدات منصوب و پنجاه سوار برق عوت بر امر احاطت سرزم اسد بیگ منصب سیصدیدات و پنجاه سوار ممتاز گشت روز ششم عود شهر روز ماه الهی بخت اتالیق حاکمیار حاجانان سپهسالار و دیگر امراد عظام که بخدمت صوبه دکن مقرر اند خلعت نازانی مصحوب بردانی عنایت فرمودم چون عرمت سیر گزار همیشه بهار کشمیر در خاطر تصمیم یافته دوراندیش قلی رحمت شد که بیشتر شتافته شب و روز راه بود و حتی امکان علاج نیابد و دوع سازد که هنوز چارواهای بار بردار از گردوه های دشوار گذار بصورت میسر شدن و مردم محنت و تعب نکشد و جمع کثیر از عمله و عمله اینکار مثل سنگتراش و نجار و بیلدار و غیره همراهی او رحمت یافتند و میلی بمشارایه عنایت شد شب مدار کشنده سپردم مدافع نور منزل رفته تا روز یکشنبه شانزدهم در آن گلش نشاط معیش و انعطاف گذشت راحه بکرمای حیات بهگیله از طایفه ماند پور که وطن مالومه اوست آمده سعادت آستانوس در بامت دلی و کنگ مرصع برسم پیشکش گذارید مقصود حال منصب هزاریدات و یکصد و سی سوار سرفراری گشت روز مدار کشنده نسیم فرزند شاه پور روز دو رنجیر بیل پیشکش آورد و داخل حلقه خاصه حکم شد نارنج بست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم زمانی حش ورن شمس الحس افروز گشت سال پنجم و یکم محاسب ماههای شمسی بحر و میرزوی آغار شد امید که مدت حیات در مرصیات ابرو حل سلجانه مصرف دان سید حلال حلف سید محمد بنیره شاه عالم نکاری را که محملی از احوال او در صن و قانع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتیم ماهه معنی بخت سوار و ناخرچ راه عنایت شد شب یکشنبه سی ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قوس ماه بنیار کامل رسیده بود در عمارات ناع که مشرف بر درنا حمله واقع است حش ماهنایی ترتیب یامت و رعایت مجلس آرمیده و برم پسندیده گشت عود ماه الهی از دندل ابلق جوهر دار که فرزند سعادت مند شاهجهان پیشکش کرده بود فرمودم که مقدار دو قصه حمیر و یک شخصیت ازل بردند رعایت حوش رنگ و نعیس برآمد باسناد پور و تلپان که در می حاتم مدنی عدل و نظیر خود ندارند حکم شد که قصه حمیر را نندامی که در دیولا پسند افتاده و بطرح جهانگیری شهرت یافته بمارد همچینی تیغه و علف گیری و نندریان را باستانداری که هر کدام در من خود از بختان روزگار اند فرموده شد الحق چنانچه خاطر میخواست ترتیب نامت یکقصه خود آنطور ابلق برآمده که از دیدنش حیثت امروز از حمله هفت رنگ محسوس میشود و بعضی گلهای چنان می نماید که گوئی نقاش صغ نکلک مدافع نگار از خط سیاه بر روز آن تحریر کرده نفس الامر آنکه بحدی نعیس است که یک نفس بختواهم که از خود جدا سارم و از جمیع حواجر گران بها که در حرانه است گرمی فرمیدارم روز مدار کشنده بمارگی و مرجی در کمر بستم و آستانان نادره کار که در اتمام آن بهایت سعادت و دقت عمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند مدامات سرفراری گشتند آستان پور رعایت بیل

نقده باو مرحمت فرمودم باغ را هم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه  
 پنج هزاری ذات و سه هزار سوار محکم شد از اتفاقات غریبه آنکه با خان عالم خنجر قبضه  
 دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامکار عالیقدر شاه عباس یافته فرستاده خاطر  
 بسده راغب و مایل دندان ابلق شده که چندی از مردم صاحب وقوف بجانب  
 ایران و توران تعیین فرمودم که در تفحص و تبحس کوشیده از هر جا و هر کس بهر روش  
 و هر قیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیاری از بندگان و امراء ایشان  
 بیعت مجرا خود پیوسته در طلب و تفحص میباشند قضا را در همین شهر بی از  
 مردم اجنبی بیوقوف دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست بقایلی در سربازار  
 می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات در انش افتاده و سیاهی اثر سوختن  
 است بعد از مدتی یکی از نجاران سرکار فرزند اقبالند شاه جهان میباید که یکبارچه  
 از بی دندان را بیعت شستی باید بر آورد و چنان باید کرد که اثر سوختگی و سیاهی  
 نماند غافل از آن که سیاهی قدر و قیمت سفیدی را افزوده و این خال و خط است که  
 مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار نمی انور نزد داروغه کار خانه خود شناخته این  
 مرده را باو میبرساند که چنین جنمی کمیاب و تحفه و نادر که خلقی در طلب او  
 سرگردانند و محاسن هاله بعید طی نموده و باطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت  
 و رایگان بدست یکی از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل و آسان ازو  
 توان گرفت مشارالیه بموافقت او رفته در ساعت بدست می آرد و روز دیگر بدست  
 انفرزند می گذراند چون فرزند شاه جهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگی  
 بصیار نمود بعد از آنکه دماغ از نشاء باده اراستگی یافت نظر در آورد بغایت مرا  
 خوشوقت گردانید

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعای خیر در حق او کردم که اگر از مد یک ان باجابت مقرر گردد بیعت  
 برخورداری دین و دولت او کافی است درین تاریخ بهلیم خان یکی از نوکران عمده عادل خان  
 امدت ملازمت نمود چون از روزه اخلاص اختیار بندگی نموده بود بمراحم بیدریغ  
 اختصاص بخشیده خلعت و اسب و شمشیر و ده هزار درب انعام شد و منصب هزار  
 ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرضداشت خان دوران رسید نوشته بود که  
 انحضرت از کمال مرحمت و قدر دانی پیر غلام خود را باوجود کبر سن و ضعف باصره  
 بحکومت ملک تهنه سرفراز نموده بودند چون این ضعیف بغایت تسلیف پیر و منحنی  
 شده و در خود قوت و قدرت ترد و سواری نمی یابد التماس دارد که از سپاه گری  
 معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشید حسب التماس او حکم شد که دیوانیان  
 عظام پرگنه خوشاب را که سی لک دام جمع اضلی اوست و مدتهاست که در وجه  
 جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمر و مزروع شده بیعت مدد خرچ او مقرر  
 دارند که اسوده و مرفه الحال روزگار بهربرد و پسر کلان او شاه محمد نام بمنصب هزار دات

بمنصب هرازدات و پانصد سوار سرلندی یامت نصرالله ولد قتم الله که محافظت و محارست قلعه اندر بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدی دات و چهار صد سوار سرورار شد روز مبارک ششم بستم اصل الله پسر مهناکلی بمنصب هزار و پانصدی دات و هشت صد سوار سرورار شد و ترحال را بخدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسب و خلعت و خلجتر مرصع مرحمت فرمودم میر حمام الدس و بر بنسجلی میل عنایت شد درسی تاریخ حافظ حس ملازم حان عالم با مکتوب مرعوب گرامی برادر شاه عباس و عرصداشت آن رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خلجتر قصه دندان مادی جوهر دار سیاه انلقی که برادر دم بحال عالم لطف نموده بودند چون بقامت تمام داشت بدرگاه مرستاده بود از نظر گذشت بعایت پندیده ائذان الحق کعبه ایست نادر تا حال اصلا انلقی ندیده ندیده بود مرا بسیار خوش آمد روز مبارک ششم دست و هفتم مدررا و آلی بمنصب دو هزار دات و هزار سوار سرلندی یامت بستم و چهارم هزار درف در وجه انعام بید حس ایلچی عنایت شد بمعدالله حان بهادر میزور جنگ میل مرحمت نمودم روز مبارک ششم دوم امرداد ماه الهی باعتدال خان اسب عنایت شد عاقلکلی بمنصب هزار دات و هشتصد سوار سروراری یامت شب ششم چهارم امرداد ماه الهی مطابق پانزدهم شعبان حش شب نوات دوه حسب الحکم کما در نای کشنی ها را بانواع چراغان و اقسام آشناری اراسته بنظر در آوردند الحق چراغانی قریباً نامنه بودند بعانت خوش می نمودند مدت ممتد از سیر و تماشاخانه آن محظوظ شدم روز سه ششم میز پسر نادعلی میدانی که از خانه رادان قابل تربیت است بمنصب هفتصدی دات و پانصد سوار امتیاز یامت کواچه زنی الدس بمنصب هفتصدی دات و سصد سوار مرحمت فرمودم حواحه محسن بمنصب هفتصدی دات و یکصد سوار سرورار گشت روز مبارک ششم بهم شکار موضع سمونگر رفته شد تا روز دو ششمه دران صحرای دلگشا بسرو شکار خوشوقت بوده شش ماهه ششمه بدوامت خانه معاودت اتقان امتداد روز مبارک ششم شانزدهم بغوثی بغیره شیخ ادوالفضل بمنصب هفتصدی دات و سیصد و پنجاه سوار سروراری یامت روز مبارک ششمه بسیر باغ گل ایشان که مراب آب حیده واقع است رفته شد در اثنای راه ناراز میر رجعت و حوب نارید حس را بنارگی طراوت و نصارت بکشد اناس بکمال رسیده بود میر مستوی کرده شد از عماراتی که مشرف بدرونا اساس یافته چندان که نظر کار می کرد عنار سوره و اب روان هیچ محسوس نمیشد انی ابیات انوری مناسباً مقام امتداد

روز عیش و طرب حقال است • روز نازار گل و ریحال است

تودع خاک عدلر امیر است • دامی ماد گلاب ایشان است

از ملاقات صفا روزه غدیر • راست چون آرد سوهال است

چون باغ مذکور بعهده تربیت حواحه حبال مقرر است پارچه های زیبعت طرح نازا که در بند از عراق بخت او آورده بودند برسم پنداش گذارید آنچه پندید امتداد برگردان

خود را که آئین دکان آرائی و معرفت فروشی و مردم فریبی را از دیگران بخته تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتی که بمردان و معتقدان خود نوشته کتای فراهم آورده مکتوباتی نام کرده و دران جنگ منعمات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفو و زنده منجر میشود از انجمله در مکتوبی نوشته که در اثناء سلوک گذارم بمقام ذی النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش بصفا از انجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام عدیق عبور کردم و هر کدام را تعریفی در خور آن نوشته و از انجا بمقام محبوبیت واصل شده مقامی مشاهده افتاد بغایت مذور و ملون خود را بانواع نمودم و دیگر گستاخیهایی کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنابراین هر چه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصراً درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانی راے سنگدلان حواله شد که در قلعه گویار مقید دارد روز شنبه بسمت و پنجم خوردن فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از اله آباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت بعد از ادای رسوم زمینی بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمود در هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماس برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب الحکم فوجی بر سر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همواره بدرگاه گیتی پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیر خاں دیوان آنفرزند که از قدیم بندهای این درگاه است بسعدت کورنش سرفراز شده بسمت و هشت زنجیر فیل از نرو ماده پیشکش گذرانیده از انجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد تقمه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که سر تنخان بر سر افتخار خاں که از خانه زادان و تربیت یافته های این درگاه است در اقصائی بلاد بنگاله با طایفه تگه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را بمنصب هزاریدات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهار صدیدات و سوار سر بلندی یافت تابازماندها پراکنده نشوند روز دو شنبه سوم تیر ماه الهی در سواد شهر چهار آهوه سیاه و یک ماده و یک آهوبه شکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارک شنبه سیزدهم سید حسن انیلچی رادر کامگار شاه عباس فرمانروای ایران سعادت آستان بوس دریافت مراسله ان برادر گرامی را پیااله آبشوری بلورین که لعل بر سر پوش ان نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و داد و خلوص مودت و اتحاد بود سبب از دیاد دوستی و ارتباط بگشت درین روز فدائی خاں

پهول بدوئات منصوب هرازی دات و پانصد سوار سرورار شد حکیم رگدانه منصوب  
 ششصدی دات و شصت سوار سرورار شد چون درین ایام عرس حضرت عرش اشیاپی مود  
 پنجهراز روبند حواله چندی از بندعالی معقر شد که معقرا و از باب استحقاق قسمت  
 نمایند حسدعلی حان را که حاگیردار سرکار منگکرون منصوب دو هزار و پانصدی دات  
 و سوار اختیار بخشیده نمک ابراهیم حان فتح جنگ صاحب صوبه و وقت بدگاه مقرر  
 فرمودم و شمشیری مشارالیه عنایت شد چون میرزا شرفالدین حسینی کاشغری  
 در خدمت بدگش حان نثار گشت ابراهیم حسینی پسر او را منصوب هزارین دات  
 و پانصد سوار سرورار ساختم در بدو ابراهیم حان دو منزل کشتی که نامطرح آن ملک  
 گوشه بودند دشمنی گاه یکی را که از طاقو دوم را از دقرو ساحه نوسم پیشکش ارسال  
 داشته بود از دطر گذشت بی تکلف در قسم خود از مرد اعلی است یکی را مقررند  
 شاهجهان لطاف نمودم روز مبارک شده بهم سادات حان منصوب هرازی دات و شصت  
 سوار سریلندی یافتم درین تاریخ عهد الدوله و شجاعت حان عرب نکال حاگیر خود  
 رخصت شدند روز مبارک شده نامتعالی کهپوه مرمع معه پهول کناره عنایت فرمودم  
 چون فرزند سعادت مند سلطان پرویز متوجه درگاه والا شده التماس خلعت نادری  
 حاصه نموده بود که در روز ملازمت معارفی پوشیده سعادت رمی موس در یاد  
 محبت التماس او خلعت نادری و چنبره و حوطه حاصه حواله شریف وکل آن فرزند  
 فرمودم که ترک اوروانه سازد روز مبارک شده بخت و سونم میرزا والی پسر عمه اسی نیازمند  
 حسب الحکم از صوبه دکی آمده دولت استافوس در نامت پدرش حواجه حس خالدار  
 از حواجه راده هاس نقشدندی است هم می منبرا محمد حاکم همشیره خود را بحواجه  
 نسبت کرده بودند تعریف حواجه از مردم بسیار شنیده شد حسب و نسب باهم  
 جمع داشت و مدتها حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عمومی می نقصه اختیار حواجه  
 بود و مراعات خاطر حواجه بسیار میفرمودند بدش از شفقار شدن میرزا و بدعت حیات  
 سپرد از دو پسر ماند منبرا بدیع الرمانی و منبرا والی میرزا بدیع الرمان بعد از فوت میرزا  
 گریخته نواز الدهر و ست و در آن عرس مصافرازه عدم شد و بیگم نامنبرا والی بدرگاه  
 آسمان حاض بنوست و حضرت عرش اشیاپی مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند  
 منبرا هم حوان سنجیده آورنده است خالی از معقولند و مهمندگی نیست از علم  
 موسیقی و قوت تمام دارد در بدو و بحاطر رسد که صبیح شاه راده مرحوم داندال را منبرا  
 نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا بدرگاه همین بود اسی صبیح از دختر قلنج  
 محمد حان است آمده که توفیق صاحبونی و حد منگاری که وسیله سعادت مندی و  
 مرحور داری است نصیب و زوری ناد درین تاریخ سولند راس که محکمت صوبه دکی  
 معنی است منصوب دو هزار و پانصدی دات و هزار و پانصد سوار سرورار شده  
 درین ایام تعرض رسید که شمع احمد نام شعادی در سهرند نام زرق و سالوس دروچیده  
 سیارسه از طاهر پستان بمعنی را مید خود کرده و بهر شهره و دیار به یکی از مردان



فرمودم بهارتبه بندبیل را بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بسنگرام راجه جمو نیز فیل مرحمت شد در احمدآباد دو بکه مارخور همراه داشت چون ماده در سرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز بربری که در عربستان خصوص که از بندر شهر درخار می آرند جفت کرده شود آما نتاج انها بچه شکل و شمایل بهم رسد القصه با هفت بربری ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضاء مدت ششماه در فتحپور هر کدام یک بچه آوردند چهار ماده و سه نر و بغایت خوش صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ و دربی رنگها آنچه بیکه مشابعت و مناسبت دارد مثل سمند خطهای سیاه در پشت داشته باشد و سرخ نیز از دیگر التوان خوشرنگ و خوشتر مینماید و اصالت درو بیشتر ظاهر میشود و از شوخی و دیگر آدای مضحک و انواع جفت و خیز چه نویسد ادای چند مشاهده میشود که بے اختیار خاطر را بتماشای آن رغبت افزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصور اداهای جفت و خیز بزغاله خوب نمیتواند کشید اینجا یقین شد اگر احیاناً اداهای بزغاله را یک طوری تواند کشید در کشیدن اداهای غربیه و انواع جفت و خیز و شوخیهای این شک نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جمله بچه یکماهه بلکه بست روزه بنوعی از جاهای مرتفع جسته خود را بر روی زمیں میگردد که اگر غیر بزغاله بجهد یک عضو در دست نخواهد ماند از بسکه مرا خوش آمده فرمودم که همیشه نزدیک نگاهدارند و هر کدام را نامی مناسب آنها نهاده شد بغایت محظوظ و در فراهم آوردن بکه مارخور و بز اصیل نهایت توجه دارم و میخواهم که نتاج اینها بسیار شود و در مردم انتشار یابد بعد ازان که نتاج اینها را بایکدیگر جفت کرده شود ظن غالب آن است که نفیس تر بهم رسد و یکی از خصوصیات و امتیاز اینها نسبت به بزغاله آنکه بزغاله بجز زائیدن تا پستان بدهن نگیرد و شیر نخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاهر می کند و این بخلاف آن اصلا اواز بر نمی آرد و در غایت استغنا و بے نیازی استاده می باشد شاید که گوشت اینها در غایت خوش مزگی بوده باشد. قبل ازین فرما شده بود که مقرنخان بصاحب صوبگی بهار سرفراز گشته بدانصوب شتابد مشارالیه خود را بدرگاه رسانید که زمینی بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابراین روز مبارک شنبه دوم خرداد فیل باتالیر و دو اسب و کهنه مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم و پنجاه هزار روبیه برسم مساعدت مرحمت شد و همدرین تاریخ سردار خان بخلعت و فیل و اسب سرفراز گشته بجاگیر داری سرکار منگیر که در ولایت بهار و بنگاله است رخصت یافت میر مشرف وکیل قطب الملک که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبالمند شاه جهان برادر افضل خان دیوان خود را بموافقت او تعیین نموده چون قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبیه کرده بود حسب التماس مشارالیه شبیه خود را با کهنه مرصع و پهل گناره مرحمت فرمودم و بست و چهار هزار درب و خنجر مرصع و اسب و خلعت بمیر شریف مذکور عنایت شد فاضلخان

ولد علي مردان حلی نهادار و مقرر حلی موحدا ملکان و ملک مسیح اعیان و مکتور حلی  
 میل مرحمت شد سید نابند نگاری که حراست قلعه بهکوه و موحدازی آندرد بعهده  
 اوست بفر عیادت میل سروراری یامت آمان الله پسر مهلتیان نامعام حلی مرصع  
 ممتاز گشت مسیح احمد هاندی و شیخ عبداللطیف سندلی و فراست حلی حواحه  
 سراسه و رای کدور چند محتومی میل مرحمت نمودم مسیح شفیع بحشی صوبه پستاب  
 منصب پانصدی ذات و سیصد سوار برق عرت بر امر ارحمت نمودن پسر مهتر حلی که  
 حراست قلعه کالنگر بعهده اوست منصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار عیادت  
 شد درسی تاریم حرموت شاه نوار حلی پسر سپه سالار حاجانان سنک گرانی خاطر  
 گشت در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رحمت میسند میگذشت تمام درموده شده بود  
 که چون مکرر معسامح حلال رسیده که شاه نوار حلی شیفته شراب گشته و بیاله نامراط  
 میخورد اگر در واقعه ای سخت مروج صدق دارد حیث باشد که درسی س حود را صانع  
 سارد باید که او را بطور او نگذارد و صدق آن احوال نواحی نماید اگر حود ار عهده او  
 بیرون نتواند آمد صومعه عرصه داشت نماید که بحصور طلندداشت ناملاح حال او توحه  
 مرماس چون نه برهانپور رسید شاه نوار حلی را عیادت صعیف و ربون در نمانده نگذیر  
 ملاح او بر داحت قصارا بعد از روزی چند صاحب مراث گشته بر دستر ناتوانی امداد  
 هر چند اطفا معالجات و تدبیرات نگار بودند سرودمند نشد در عی حیوانی و دولت در سنه  
 سی و سه سالگی ناحایان حلی نگاری و حسرت نوار رحمت و معفرت ایرادی پیوست  
 از شنیدن ای حیرانحوش تسف بمیار حوردم الحق حوف خانه راند رشید بود  
 نابستی درسی دولت مصدر خدمات عمده شدی و اثر هله عظیم ماندی اگرچه همه  
 را این راه در پیش است و از فرمانگیری مطاع قصا و قدر هیچکس را چاره و گردنه  
 لایس نای روش رفتی گران میماند امید که از اهل امرش ناد وانه سارنگدو را که از  
 خدمتگزاران نزدیک و بدهله مرادان است درد آن اتالیق مرستاده نانوای مراحم  
 و نوارش پرسش و دلجوئی فرمودم و منصب پشهراری شاه نوار حلی را بر منصب  
 برادران و فرزندان او امروده شد دارا حلی برادر حورده او را منصب پشهراری ذات و  
 سوار ار اصل و اصافه سرورار ساخته عیادت خلعت و میل و اسب و شمشیر مرصع  
 امتیاز بخشیدم و درد پدرش رحمت فرمودم که او را سحله شاه نوار حلی بحر داری  
 صوبه برار و احمد مکر مقرر نماید رحمی داد برادر دیگرش منصب دوهزاری و هشتصد  
 سوار سربلندی یامت منوچهر پسر شاه نوار حلی منصب دوهزاری ذات و هزار سوار محقر  
 گشت طمرل ولد شاه نوار حلی منصب هزارهات و پانصد سوار ممتاز شد روز مکار گشته  
 دوازدهم قاسم حلی خوش اعتماد له عیادت علم فرق بر امر ارحمت اسد الله پسر  
 سند حاجی را که ناراده نددگی و خدمت آمده بود منصب پانصدی ذات و یکصد  
 سوار عیادت شد صدر حلی خوش مرحومی مرتضی حلی منصب هفتصد ذات و  
 ششصد سوار خدمت موحدازی سندل سروراری یامت و میل مرحمت نموده رخصت

نصیب و روزی باد از سوانح این ایام باغی شدن اله داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکه چون مهابتخان بضبط بنگش و استیصال افغانان دستوری یافت بگدان آنکه شاید این بی سعادت در برابر مزاحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نموده همراه برد چون سرشت این کافر نعمتان حق ناشناس بنفاق و بد اندیشی مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد از آنکه بسرو برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلی و دلآسای او بانواع مزاحم و نوازش سرفراز ساختم لیکن از آنجا که گفته اند

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از قاربتی که بان سرزمین پیوست آثار بی دولتی و حق ناشناسی از وجعات احوال او ظاهر شدن گرفت و مهابتخان بجهت نظام کار سرشته مدارا ز دست نمیداد تا آنکه درینو فوجی بسرداری پسر خود بر سر طایفه از افغانان فرستاده بود او را هماد ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق و بد اندیشی مرمی الیه آن یورش خاطر خواہ بانجام نرسید و بی حصول مقصود مراجعت نمودند الدنک بدنہا بقوہم آن کہ مبدا درین مرتبہ مهابتخان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و بار پرس در آمدہ بہ باداش کردار خوگ گرفتار شود پڑہ آزم از میان برگرفته بغی و حرام نمکی را کہ درین مدت پوشیدہ میداشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون حقیقت حال از عرضداشت مهابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم کہ پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت حضرت عرش اشیانی گریخته بود و سالہبزدی و رازہزنی روزگار بسر می برد تا بسزای کردار زشت خوگ گرفتار شد امید هست کہ این بی سعادت ہم درین زودی بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبہ پنجم مانسنگہ ولد راوت شنکر کہ از کمیان صوبہ بہار است بمنصب ہزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت عاقلخان را بجهت دیدن محلہ و تحقیق جمعیت منصبدارانی کہ بشخدمت بنگش متبر اند رخصت فرمودم و فیلی بمشار الیہ عنایت شد بمہاتخان خلیج خاصہ طرح مازندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم پیشکش روز دوشنبہ بہ مسمود آبدار کہ از زمان شاہزادگی و ایام طفولیت بلوازم بندگی و خدمتگارے اشغال دارد انعام مقرر شد بیزن خویش پایندہ خان مغول بمنصب ہفت صدی ذات و چہار صد و پنجاہ سوار ممتاز گشت مسمد حسین برادر خواجہ جہاں را کہ بشخدمت بخشیکری کانگرہ اختصاص دارد بمنصب ششصدی ذات و چہار صد و پنجاہ سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خان کہ از خانزندان موروثی این درگاہ بود و بیمنیت درست در سلک امرا انتظام داشت و دیعت حیات سپرد خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود جوانی عیاش طبیعت بود تمامی عمر خود را میخواسست کہ بغراغت بگذراند بہ نغمہ ہندی بسیار میل داشت و بد ہم نمیفہمید مرہ بے بدی بود راجہ سورجسنگہ بمنصب دوہزاری ذات و سوار سرفراز شد بکرم اللہ

سوار نیرور حال خواجہ سرا منصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتکار  
منصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار و محرم حال پانصدی و یک صد و  
بیست سوار عرت حال منصب ششصدی ذات و یکصد سوار راس نیوالیداس  
مشرف پانچانہ منصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و راس مابیداس  
مشرف محل منصب ششصدی ذات و یکصد سوار سر بلندی نامت قنہل و حکمل  
پہرمان کش سنگہ ہر کدام منصب پانصدی و دو صد و پست و پنچ سوار امتیاز مافند اگر  
امانہ منصب داری الہا کہ از پانصدی کمتر اند نگاشدہ شود بطول انعام محصر حال  
متعدہ حاندس دو ہزار روپیہ انعام شد روز کم شدہ نیست و یکم بقصد شکار  
متوحہ امان آباد گشتم پیش ارنی پچند روز حسب الحکم حوالہ جہاں و قیام خان  
قراول ناشی بہت شکار قمریہ نصای و سعی اختیار نمودہ در روز ان سراپردہ کشیدہ  
آہوے سیار از اطراف صحرایانہ دروزں سراپردہ آوردہ بودند چون عہد کردہ ام کہ بعد  
ارنی ہدیہ حانداری را بدست خود بنیازم خاطر رسد کہ ہمہ را رندہ گرفتہ در میان  
چوکل فکچور گذاشدہ شود کہ ہم دوق شکار در یافتہ باشم و ہم آسینی نانہا برسد بنابرین  
ہفتصد راس در حضور گرفتہ بہ فکچور فرستادہ شد چون ساعت در آمدن ہزاران کلامہ  
در دیک بود براسہاں خدمتیہ حکم فرمودم کہ از شکار گاہ تا میدان فکچور دوروہ مثل  
کوچہ سراپردہ میکشدہ باشند و آہوان را از انجا راندہ میدان رسانند و قربا ہستند  
آہوانی طریق فرستادہ شد کہ مجموع ہزار و پانصد راس بودہ باشد شب کم شدہ  
بست و ہشتم از امان آباد کوچ فرمودہ در میدان سراہہ منزل گرفتہ شد و از انجا  
شب مبارک شدہ بست و ہم دفاع دور منزل برول اقدال اتفاق افتاد روز جمعہ سی ام  
والدہ شاد جہاں بخوار رحمت اوردی پیوست روز دیگر خود بمنزل ان مردک گرامی  
رندہ بانواع و اقسام دلنوازی و خاطر خوشی او رندہ ہوا خود دولت خانہ آوردیم روز  
نکشدہ عروہ اوردی بہت ماہ الہی سعادت سعادت قربی کہ منجھان و احوشناسان  
اختیار نمودہ بودند بر منزل خاصہ دلنوام سوار شدہ ہمارگی و مرحی بہرور آمدیم  
حلق اندوہ از مردوزں در کوچہ و بازار و د و دیوار مراہم آمدہ انتظار داشتند ناہی معہود  
تا دروزں دولت خانہ نثار کنای شقامم از تار و تکیہ موکب مسعود ناہی سحر عافیت  
محمود بہت فرمودہ تاحال کہ قی سعادت و افعال مراجعت نمودہ پنچ سال و  
ہفت ماہ و نہ روز است در روز ہر روز سلطان پور مرمان شد کہ چون مدتہائے مدد  
گذشتہ کہ از خدمت حضور محروم است و ناچار از سعادت رمنی ہوس مستعد نگشتہ  
اگر آرزو مدد ملامت باشد بموجب حکم متوحہ درگاہ شود بعد از ورود مرمان مرحمت  
عنوان ان مردک ظہورانی محرومت را از مواہب عینی دانستہ روی امید بدرگاہ سپہر  
اشتہاد بہاد دروزں مقال بقرا و ارباب استحقاق چہل و چہار ہزار و ہفتصد و ہشتاد  
و شش سنگہ و دو تہہ در و بست و سیصد و بست حرور علیہ از کشیدہ و ہفت ملکہ  
رمنی از کل مدد معاش لطفہ نمودم امید کہ ہموارہ توبیق کام بخشی و حیر سنگالی

بود قیمت مجموع پیشکش او آنچه مقبول افتاد یک لگ و شصت و هفت هزار روبیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنجم هزاره ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز شد لشکر خان حسبالحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندی یافت چون در خاطر قرار گرفته که بعد گذشتن آیام برسات در آغاز خوبی های هوا بفضل ایزد جل و علی مرکب گیهان نظیر بسیر گذار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداری اطراف و نواحی بدستوریکه خواجه جهان داشت بلشکر خان مناسب دیده او را بنویسد این مرحمت ممتاز ساختن امانتخان بخدمت داروغگی داغ و گذرانیدن سواران خود محله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میربخشی و روز شنبه هفدهم صادق خان بخشی و روز یکشنبه هشتدهم ارادتخان میرسامان و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام آنچه پسند افتاد بجهت سرفرازی آنها پایه قبول یافت درین نوروز قیمت پیشکشها که بندهای درگاه گذرانیده اند و بمعرض قبول افتاده بستم لک روبیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاره ذات و ده هزار سوار اصل و اضافه مرحمت نمودم اعتمادالدوله بمنصب هفت هزاره ذات و سوار شرف اختصاص یافت عضدالدوله را بخدمت اقالیقی قره العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعی برسد و از اهل سعادت و اقبال باد قاسم خان منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و باقرخان بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار سرفراز شدند چون مهلتخان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدی بصوبه بنگش تعیین فرمودم و عزتخان را که دران صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود بعنایت فیل و کپهوه مرصع 'سرفراز' ساختم درینولا عبدالستار مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه مشتملبر بعضی از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و بحقیقت واریسیده دران جویده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی و نشاطی در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه پیش من بانها نمیرسد بجلد و به اینخدمت منصب او از آنچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روبیه انعام فرمودم هنرمند فرنگی که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب و اسب و فیل سرفراز شد بخواجه خواند محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالی از درویشی و نامرادی نمینماید هزار روبیه لطف فرمودم لشکر خان بمنصب سه هزاره ذات و دو هزار سوار سربلندی یافت معمور خان بمنصب نه صدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار و خواجه طاهر بهشتقدی ذات و سیصد سوار و سید احمد قادری بهشتقدی و شصت سوار سرفراز گشتند براج سارنگدیو منصب هفت صدی ذات و سی سوار میر خلیل الله پسر عضدالدوله بمنصب ششصدی ذات و دو صد و پنجاه

عرب و نورالدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند روز ششم سیوم دارالحکام بصرخا حکامان  
روز نهم چهارم حاجیهان العباس عیامت نمود از پیشکشهای او یک مروارید که  
به دست هزار روبیه حریفه بود ما دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سی هزار  
روبییه قیمت شد قبول افتاد تقیه بمشارایه بخشیده شد روز دهم پنجم راحه کشداس  
و حاکم حان روز سه ششم ششم سردار حان روز کم شده هفتم مصطفی خان و امانت  
حان پیشکش گذرانیدند از هر کدام ملکی بجهت سرورای ابا قبول نموده شد روز  
مدارکسده هشتم مدارالملکی اعتمادالدوله در منزل خویش حش ملوکانه آراسته العباس  
عیامت نمود بقبول اسی ملتئم بود قدر او امروده شد الحقی در آراستی مجلس و  
امراض پیشکش بهایت اعراق و تکلف نگارنده اطراف تال را تاحائیکه چشم کار میکرد  
و کوچهای که از دور و نزدیک می نمود باقسام چراغان و فانوس الوال ریخت بخشیده  
بود از جمله پیشکشهای آن مدارالسلطنت تکی است ارطلا و نقره در بهایت  
تکلف و تصنع و پانهای آن را بصورت شیر نموده که تحت را برداشته اند در مدت  
سه سال ماه تمام تمام با تمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روبیه مرتب گشت  
و اسی تحت هنرمند نام مرغی ساخته که در دیون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی  
عدیل و نظیر خود ندارند و بهایت خوف ساخته و اسی خطاب را می نامند عیامت برمودم  
و سواهی آن پیشکشی که بجهت می آورده مواری لک روبیه از مرصع آلات واقعه  
به دیگمان و اهل محل گذرانید اعراق از ابتدای رمال دولت حضرت عرش آشدایی  
انارالاه برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت اسی نیازمند است هیچکس از  
امران اعطام چندی پیشکشی بخشیده الحقی او را مدیگران چند دست درسی روز اگر امکان پسر  
اسلامان منصب دو هزارندایت و هزار سوار اصل و امانه سرورای بایست و اسی راس  
سنگدلی منصب دو هزارندایت و هزار و شصت سوار اصل و امانه سرورای بایست روز  
جمعه بهم اعتماد حان پیشکش گذرانید و همد می قارنم حاندوزان بهایت اسب و میل  
سرور شده ایالت ولایت پتیه رحمت یامت و منصب او دستور سابق شش هزارندایت  
و پنجاه سوار مقرر گشت روز ششم دهم مصلحان روز یکشنبه یازدهم میر میزان روز دهم  
دوازدهم اعتماد حان روز سه ششم سیردهم ثقات حان و اسی راس سنگدلی روز کم شده  
چهاردهم میرا راحه سبکه پیشکش کشیدند و از هر کدام آنچه نفایس و تازگی  
داشت برگردانده تقیه نابها مرحمت برمودیم روز معازک شده یازدهم اصحاب حان در  
منزل خود که بهایت حای مصفا و دلشوی بود مجلس عالی و حش بادشاهانه  
آراسته العباس عیامت نمود ملتئم او را پایه قبول بخشیده ما اهل محل تشریف  
برد شد و اسی رکی السلطنت اسی عطیه را از مواهب عی می شمرده در امرویه پیشکش  
و تزیین مجلس عیبت اعراق نگارنده بود از حواهر گران بها و زر بخت های نفیس  
واقعه تحف آنچه بصد افتاد برگردانده تقیه بمشارایه عیامت نمودم از جمله پیشکشهای  
او لعلی است مورن دوازده و نیم تانک که بیک لک و بیست و پنج هزار روبیه حریفه

بست و نهم مقرنخا از وطن خود آمده سعادت استاذبوس دریاقت و بانواع مراحم سرفراز ساختن \*

## جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون



صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تصویر ارزانی داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد در روز مبارک شنبه غره نوروز گیتی نوروز فرزند اقبال مند شاه جهان که غره نامیده مرادات و فروغ جبهه سعادت است جشن عالی ترتیب داده منتخب تصف روز کار از نفایس و نوادر هر دیار بسم پیشکش معروض بصاط اخلاص گردانید از ان جمله یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوش رنگ و آبدار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لعلی است قطعه که وزن آن سه تانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مرارید که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و کلاه آن فرزند در گجرات به بیست و پنج هزار روپیه ابتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه العاس که هزده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پرده مرصع با قبضه شمشیر که در زر گر خانه آن فرزند با تمام رسید و اکثر جواهران را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست که تا حال بشاطر هیچکس نرسیده بود و به تکلف خوب یافته یک جفت نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته همه کوره و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقار خانه بادشاهان فی شوکت است تمام را از نقاره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که در تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند مجموع به شصت و پنج هزار روپیه بر آمده دیگر تخت سواری فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلا با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الهی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم الحقی فیل است بغایت عالی در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد چون در نظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهای شش زنجیر دیگر بهست هزار روپیه و بخوت طلا از زنجیر و غیره که بجهت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده بود بسی هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقاره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه های نفیس گجرات که گرگرافان آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش از چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد امید که از عمر و دولت برخوردار روز جمعه دویم شجاعتمثال

برادری داشت جگت سنگه نام چوں اورا. سخطاف راجگی و پایه امارت سر بلند  
 ساحتم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدام و شریک و سپیم مشارالیه عنایت نمودم  
 بحسب مراعات خاطر او جگت سنگه را که ماو سوساز گاری نداشت منصب قلیلی  
 تخبور مرموده بصوبه دنگانه مرستاده بودم و آن لشجازه دورار وطن در غربت روزگار  
 سحراری و دشمنی کامی گدزائیده انتظار لطیفه عینی داشت تا آنکه بطالع او چنین منصوبه  
 نشست و آن در سعادت قیسه مرپاسه چون رد حکمت سنگه را بصرعت هرچه تمامتر  
 بدرگاه طالب داشته سخطاف راجگی و منصب هزارنداب و پانصد سوز سرورار ساخته  
 مست هزار درو مدد حوچ ار حرانه عامره عنایت شد و کپوه مرمع و خلعت واسپ  
 و میل مرحمت مرموده بود راجه نکرماحیت مرستادم و مرمای گیتی مطاع شرف  
 صدور یافت که اگر مشارالیه مرمع طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهی  
 اربو بطهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوی مطلق گرداند \* چوں تعریف باغ  
 نور مندل و عماراتی که بنارگی احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دو شده برارگی  
 شوق سوار شده در باغ موسقل سرا مندل گردیدم و روز سه شده دران گلشی دلکشا بعیش و  
 مراعت گذرایده شب کم شده باغ نور مندل مورود موکب مسعود ارزسگی یافت آن  
 باغ است مشتمل بر سیصد و سی حرس به گر الهی و دوران را دیوار عریض رملع ار  
 حشت و اهک راجحه مرادده در عایت استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نسیم  
 گاه به تکلف و حوصله لطیف ساخته شده و در دیور دروآه چاه کلائی ترتیب یافته که  
 سی و دو حمت کاو متصل اب میکشند و شاه حوئی در میان باغ در آمده بحوصله  
 میرود و غیر از این چندی چاه دیگر است که اب آنها بحوضها و چمن ها تقسیم می  
 یابد بانواع و اقسام موازه و انشار رنمت امروده و تالای در میان حقیقی باغ واقع  
 است که آب نازان پر میشود اگر احياناً در شدت گرما اب آن رو نمی نهد از اب چاه  
 مدد میسراند که بدو سقه کمر بر نماند قریب یک لک و پنجاه هزار روبیه تاحال  
 صرف این باغ شده و هنوز نا تمام است و معلوماً بمساحتی حیواناتها و نباتات  
 بهال ها صرف خواهد شد و دیگر قرار یافته که میان باغ را از سربو حصر نموده راه  
 مداخل و محارج آب را بنوعی استحکام بخشند که همیشه پر آب باشد و اب آن از  
 هیچ راهی بدر نرود و نقصان نه پذیرد یعنی که قریب مدو لک روبیه بهمه جهت  
 صرف شود تا تمام رسد روز عذارک شده بیست و چهارم خواجه حبان پیشکش  
 کشید از حواهر و مرمع آلات و اقمشه و میل و اسپ مواری یک لک و پنجاه هزار روبیه  
 انتخاب نموده تقمه مشارالیه عنایت نمودم تا روز شده دران گلداز مشاط بعشرت و انبساط  
 گذرایده شب یکشده بخت و هفت به تخبور عدل مراعت معطوف داشتم و حکم شد  
 که اسراء عظام دستور هرسال دولتخواه را آئین بددی نمایند روز دو شده بیست و هشتم  
 مقدراشربی در چشم خود یافتم چوں از علهه چون بود در العور معلی اکثر حواج مرمودم  
 که صد گیر و روز دوم نفع آن طهر شد و هزار روبیه باو مرحمت شد روز سه شده



سرفراز ساخته بخدیمت فتح قلعه کانگزه و استیصال سورجمل کافر نعمت تعیین فرمودم و قیل و اسب و خلعت بمشارالیه مرحمت شد ترسون بهادر نیز بهماں خدمت دستوری یافت و منصب او هزار و دو مدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسب عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جائے صفا و مقام دلنشیں تعریف می نمودند حسب الالتماس ان مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بهشت و ششم درانجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پائے انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالی آراست و شجا بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه سوریم ماه اسفندار مذ الہی سید عبدالوہاب بارہه کہ در صوبه گجرات خدمت و ترددات ازو بظہور رسیده بود بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفرازی یافته بخطاب دلیرخانی فرق عزت بر افراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نہضت موکب اقبال اتفاق افتاد تا روز یکشنبہ با اہل محل بہ نشاط شکار مشغول بودہ شب مبارک شنبه بہشت و ہفتم بدولت خانہ مراجعت واقع شد قضا را روز سه شنبه در اثناے شکار عقد مروارید و لعلی کہ نور جہاں بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعہ لعل کہ بدہ ہزار روپیہ می ارزید با یکدانہ مروارید کہ ہزار روپیہ بها داشت گم شد روز کمشنبہ ہرچند قراوان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد بخاطر رسید کہ ہرگاہ نام این روز کمشنبہ است پیدا شدن آن دریں روز از محالات است بخلاف ان چون روز مبارک شنبه ہمیشہ بریں خچستہ و مبارک آمدہ است باندک تفحص قراوان ہردو را دران محرابے سروین یافتہ بملازمت من آوردند و از اتفاقات حسنہ انکہ در ہمیں روز نرخندہ جشن وزن قمری و بزم بہشت بارے آراستگی یافت و بشارت فتح قلعه مؤ و شکست سورجمل سیاه بخت نیز رسید تفصیل این اجمال انکہ چون راجہ بکرماجیت باافواج منصوبدان حدود پیدوست سورجمل برگشتہ روز خواست کہ روزے چند بہ تنبال ویاہ درائی بگذرانہ مشارالیه کہ از حقیقت کار آگہی داشت بسخن او نہ پرداختہ قدم جرات و جلاذت پیش نہاد وان مخدول العافیت سررشتہ تدبیراز دست دادہ نہ بجنگ صف پاء ہمت قائم داشت و نہ بلوازم قلعداری ہمت گماشت باندک زدو خوردی کس بسیار بکشتن دادہ راہ اوارگی پیش گرفت و قلعه مؤ و شہرے کہ اعتضاد قوی ان برگشتہ بخت بود بے محنت و تعب ہردو مفتوح گشت و ملکی کہ اباعن جدا در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد وان سرگشتہ بادیه ضلالت و ادبار بحال تباہ پناہ بکریوہ ہاے دشوار گذار بردہ خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت راجہ بکرماجیت ملک اورا پس سر گذاشہ بافواج قاہرہ بتعاقب او شتافت چون صورتحال بمسامع جلال رسید بجلد رے این خدمت شایستہ نقارۃ بر راجہ مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قہرمان جلال شرف ارتفاع یافت کہ قاعہ و عمارتے کہ ساختہ و پرداختہ او و پدر او باشد از بیخ و بنیاد برانداختہ اثرے از ان بر رے زمین نگذارند و از غرایب انکہ سورجمل برگشتہ روز کمر

مستندند چون انحصرت تشریف آورند مرمودند که وعده وصال رسیده و ارشما وداع می شوند و دستار از سر خود برداشته بر سر می نهاده گفتند که ما سلطان سلم را خا بسین خود ساختیم و او را بحدای حامط و ناصر سپردیم و زمان زمان صعب انشان امتداد مینامت و اثر گردشش بشعر ظاهر میشد تا بومال محبوب حقدقی بنوسندگی از اعظم اثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش اشعانی بظهور آمده اس مسجد و رومه است می ایران عمارتی است بهانت عالی تمکین که مثل اس مسجد در غنم بلائی نیست عمارتش همه ار سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لکرونه ار حرانه عاصره صوف شده تا نامام رسیده و آن که قطب الدنجان کولکدانش مکرر و دور رومه و فرش کنند و بنسطن مسجد را ار سنگ مرمو ساخته سوائه اس است اس مسجد مستعمل است بزور دروازه کل بر سمت جنوب واقع است در عانت ارتفاع و بهانت تکلف بنسطن دوازده درعه عرص و شانزده طول پنجاه و دو درج ارتفاع دارد نسبی و دورده بالا ماند رمت تا مانجا رسد و در دیگر حورن بر ارس رو نمسوق واقع است طول مسجد از مسوق و معرب تا عرص دوازده دو صد و دوازده درعه است از جمله معصوره نیست و پنج و نیم درج پانزده در مانزده درج کنند بدان است و هفت درج عرص و چهارده طول و هفت و نیم درج ارتفاع بنسطن است و هر دو بهلوی اس کنند کل دو کنند دیگر حورن بر است و ده درج درده درج نیمه انوان سدون دار ساخته اند و عرص مسجد از شمال جنوب یک صد و هفتاد و دو درج است و بر اطراف دود انوان و هشاد و چهار حجره است عرص حجره چهار درعه و طول پنج درج است و انوان بعرض هفت و نیم درج است و صحن مسجد سوائه معصوره و انوان و در نکصد و شصت و نه درج طول و نکصد و چهل و سه درج عرص است و بالای انوانها و در و بالای مسجد کنند هائے خود ساخته اند که در شب هائے عرس و انام منبر که شمع دران بدان نهاده دوران را بهارچه انوان منگردد و از عالم فانوس می نماید و زبر صحنی مسجد را مکه ساخته اند که تاب ناراز منلو مصادری و چون بکعبه کم آب و ند آب است و با هل اس سلسله و درو شانی که بنوسد مجاور اس مسجد اندک تمام سال کهانت می کند و در مقابل دوزره کل بر سمت شمال مانل دمشق رومه شمع است بدان کنند هفت درج و دور کنند انوان سنگ مرمو که بندش از انبر لجره سنگ مرمو ساخته اند در عانت تکلف و معادل اس رومه بر سمت معرب دارد مانله کنند دیگر واقع است که حوشان و فرزدان شمع در انجا آسوده اند از عالم قطب الدنجان و اسلامجان و معظم جان و عده که همه نیست اس سلسله و مزاعات حقوق مرتفعه اصارب و پانزده عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جائے حوش مذکور گشت الحال پسر اسلامجان که بخطاب اکرام جائے سرمراری دارد و صاحب سجاده است و اثار سعادت مندی از احوال او ظاهر و خاطر نه تربیت او متوجهه بسند است زور معارک شعله نور دهم عند العرب جان را بمنصب دو هزار و دوازده سوار

که در پناه این دولت روزگار بفراغت خاطر بسر می برند و بهر کدام در خور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته در پی تاریخ از اگره آمده سعادت استانبوس دریافتند و بهر یک هزار روبیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه باراستگی ترتیب یافت و بنده های خاص بساغرهای نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که نوزند سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت جلد جهانگیر نامه با اسپ پنباق خاصه عنایت شد که بجهت انفرزند به برد روز یکشنبه هشتم بکنور کرن پسر رانا امر سنگه اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهل کتاره مرحمت نموده شد بجایه جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپیی برانا فرستاده شد و همدارین روز بعزم شکار امان آباد توجه نمودم چون حکم بود که اهلوانان سرزمین را هیچکس شکار نکند در پی شش سال اهو بسیار فراهم آمده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شمه از محاسن ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه ای اقبال نامه ثبت افتاده رفته فائحه خوانده شد هر چند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده های درگاه ایزدی پسندیده نیست بلکه درون مرتبه خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند لیکن وقتی از اوقات در جذب محتوی بے اراده و اختیار با القصد هدایت شخصی ظاهر شد از جمله آن که پیش از ولادت من حضرت عرش اشیانی را بنوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر آنکه روزی بتقریبی حضرت عرش اشیانی پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدارالملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل اعلی عالم السرو الخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیازمند فرمودند که هرگاه شاهزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یادگیرند و بان مکالم میشوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت بجمعی که در خدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که در آن محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال می سوخت باین بهانه در خدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند میشد مرا تنها یافته غافل از آن مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود

الهی غنچه آمید بکشای \* گلی از روضه جاوید بنماله

من بخدومت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جای خود برجسته بملازمت حضرت عرش اشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود آگاه بخشیدند قضا را همان شب آثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدومت آن حضرت فرستاده تانسین کلانوت را که از گوینده های بی نظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد از آن کس بطلمب حضرت عرش اشیانی

رفته رفته آثار مال و آردگی از چهره او پیدا شد روز دیگر مردی رسید بحاضر گذشت که اندک تریاق مایه داد چون دهانش گشوده شد کام و زبان سیاه بنظر او آمد نامه روز بحال تمام گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزک را دانه طاعون طاهر شد و از امراض سورش و مری در آرم و قرار درو نموده و رنگش متعیر گشت روزی بمیاهی مایل و تب محرق کرد روز دیگر پایانی اطلاق شده در گذشت و بهمن روش هفت و هشت کس در آنخانه صانع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل بر آمده مدافع رفته انبایکه نیمه یاری داشتند در باغ فوت شدند و در آنجا دیگر دانه بر دیوار محکم در عرض هشت و ده روز هفده کس مصافحه عدم شدند و نیز گفت انبا که دانه بر آورده بودند اگر آب حیت خوردن ماعمل کردن از دیگر طلبدند می الفور دروهم سرات کرد و آخر چنان شد که از عانت توهم هیچکس دردی نماند نیمه گشت روز شصت و دوم حواحه حیان که بحراست اگر مقرر بودن سعادت آستانوس در یافته پانصد مهر بنصه بدر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز در شصت و بیست و چهارم مشارالیه خلعت داده مرحمت شد روز مبارک شده است و هفتم بعد از گذشتی چهار گهری که قریباً دو ساعت بحومی باشد بحاعتی که بولا کند بدو بقوم

مبارکی و مرحی رانان منصور بمعموره مقبوض روز سعادت ارزانی فرمود در هفتم ساعت حس فرزند ارجمند اقلند شاه جهان ترتیب یافت و او را بظواهر دیگر احسان و مرصوم و سال بست و هفتم بحساب ماه هلال شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعد طلعی رسد و همدرو تاریخ حضرت مریم الرمانی از اگر تسرب گرامی ارزانی فرمودند و بدرنات دولت ملازمت انشان سعادت حاورند اندر حتم امید که ظل تربیت و شفقت انشان بر سرانی بیارمند محکم باد چون اکرام حال پسر اسلامخان خدمت موداری اس حدود را چنانچه باید بنقد صفا در آورده بود منصب او را اصل واصله هزار و پانصد دینار و هزار سوار مرحمت شد سپهاسان پسر میرزا رستم صفوی بمصفا هزار دینار و سیصد سوار ممتاز گشت در روز عمارت دولتیانه حضرت عرش اشیانی را به تفصیل سیر کرده بفرزند شاه جهان نموده شد درون آن حوض کلابی از سنگ تراشیده در عانت صفا ترتیب یافته گهر تلاطم سی و شش در سی و شش در مربع و عمق چهار و نیم در عمق و بحکم الحصر مقصدان حرانه عامه بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار گرز و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانده لک و هفتاد و ده هزار و چهار صد روپیه باشد که مجموع یک گرز و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بمصافه ازان بوده باشد مدت ها تشنه لبان نادیده طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند روز یک شصت و دوم بهمن ماه بحاط بان علی گوینده هزار دینار انعام شد محکم عالی پسر اسلامخان چندی و انوالقاسم حال گیلانی که دوازده ایران چشم جهان بین انبازا میل کشیده بر بصرای آوارگی داده مدتی است

باولی عمارت است عالی و بغایت خوب ساخته اند از کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه عرف این عمارت شد و چون درین حوالی شکار خیلگی بود روز دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژ دهم سه کروه و یک نیم پاو گذشته در موضع دایرمنو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوزدهم دو کروه و نیم طی نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور برافراشت و چون هنگام عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجینی آسامی منازل و بعد مسافت انها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از راه رن تهنبور تا فتحپور براهی که آمده شد دو و بیست و سی و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد بحساب شمسی چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر الخلافه نهضت فرموده تاحال که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز بمركز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الهی سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم سنه یکهزار و بیست و هشت هجری ساعت در آمدن بدار الخلافه اگره اختیار فرموده بودند دریدولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون در شهر اگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کش ران یا درته گلو دانه بر آورده ضایع میشوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و در اغار تا بستان معدوم میگردد و از غرایب آنکه درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحی اگره سرایت کرده و در فتحپور املا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا فتحپور دو نیم کروه مسافت است مردم انجا از بیم وبا ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکی و فرخی در معموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق آتند و بعد از تخفیف بیماری و گرانی ساعت دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کسا بمستقر الخلافه ارزانی فرمائیم انشاءالله تعالی و تقدس جشن مبارک شنبه در کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بیست و هشتم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت حکم فرمودم که دور تال را پیموندند هفت کروه برآمد درین منزل غیر از حضرت مرم الزمائی که بقدر تکریم میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و خلوت نشینان سرادق عفت و سایر بندهاے درگاه دولت استقبال دریافتند صبیح آصفخان مرحوم که در خانه عبدالله خاں پسرخان اعظم است نقل عجب و غریب ندانیده نهایت تاکید در تصحیح آن نموده بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزی در محن خانه موشی بنظر درآمد سراسیمه افتاد و خیزان بطرز مستان هوسو میرفت و نمی دانست که بکجا می رود به یکی از کنیزان گفتم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و میل از جاس جسته موش را بدهن گرفت و غم الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت

سعادت اتفاق افتاد در میان تال سیمیه از سنگ واقع است در یکی از ستونها این رباعی شخصی نعت نموده بود بطور در آمد و مرا از حا در آورد الحق از شعوه های حوسا است

نازان موافق همه از دست شدند \* در دست اجل یگل یگل پست شدند  
بودند تنگ شرابه در مجلس عمر \* نک لحظه زما پیشترک مست شدند  
در بقعت رباعی دیگر هم ارس عالم شنیده شد چون بسیار خوف گفته آن را در نوشتم  
امسوس که اجل حرد و هوش شدند \* از خاطر همدماں فراموش شدند  
آنها که نصه زبان سخن میگفتند \* آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز روز مدار کشیده سیردهم مقام کرده شد عدد العزیز حان از صوبه بنگش رسیده سعادت استاندوس در نوات اکر اسکان که به وحداری فتح پور از اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سر بلند گشت حواحه انرا هم حان بخشی صوبه دکن بکتاب عقیدت حانی سرور شد متر حاج از کومکپان صوبه مذکور از حوالان مردانه است بکتاب شره حانی و علم سر بلندی ناست روز جمعه چهاردهم پدم کوه و نکپا و کوچ شد روز شده پانزدهم سه کرده طے نموده در سواد دیده درول احلال اتفاق افتاد خود ما اهل حرم نه تماشایه دالایه ملعه شادانم محمد بخشی حضرت حمت اشیدانی که حراست ملعه نموده او مقرر بود مدخلی ساخته مشرف در محرا نعت مرتفع وحوش هوا و مزار شمع بهلول نیز در حوار آب واقع است و حالی از فیضی نیست شمع نادر فلان شمع محمد عوث است و در علم دعوب اسما بد طولی داشته و حمت آشی بی را شمع مذکور ربطه محمت و حسن عقیده بروحه کمال بوده در هنگامیکه آنصوب تسکیر ولایت بنگاله فرموده یکجندی دران ولایت اقامت گردیدند مرزا هندال بحکم آنحضرت در آنروز مانده بود جمع از فلجپان در ملعه که سرشت انباده ملعه و مساند محمول است راه دیوانی سپرده از بنگاله درد میرا آمدند و سلسله حدان حمت ناطل می را شده به نعی و کافر نعمتی و ناحی شدایی و هدمونی کردند و میرورایه عاقدت خطبه تمام خود خوانده مرتباً اعلام نعی و عداد مرتفع گردانید چون صوبه واقع از عرض داشت دولتیوانان بمسامح حلال رسید آنصوب شیخ بهلول را بجهت نصحت فرستادند که میرا را اراده ناطل گردانیده بشاهراه انحلاص و اتفاق ثامت قدم سازد چون آن بدولتان ملعه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شوری ساخته بودند میرزا باددشه ناطل حام طمع شده موافقت و ممانعت راضی نگشت و بتحرک اراد مساند شمع بهلول را در چار باغ که حضرت فردوس مکانی مایر بادشاه بر لب آب حوس ساخته اند به تیغ بیباکی شهید گردانید و چون محمد بخشی را بسمع مذکور بدست اراد بود نعلش او را در قلعه میانه رده مدورن ساخت روز یک شده شانزدهم چهار و دم کرده طے نموده در مدخل نره رسیده شد چون باغ و دالایی که بحکم مرتب رمانی در برگنده حوس است اسالی یافته در سر راه واقع بود تماشایه آن توحه فرمودم بے تکلف

خرچی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهر و سه گهری بدو لتخانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد درین روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر و مرمع آلات و اتمشه و فیل آنچه پسند افتاد برگزیده تخته را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش او آنچه بدرجه قبول رسید موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازین سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار درنا تا حال تماشا نکرده بودم چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین های او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند صبح بگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بی تکلف از شکارهای خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلاں است غایتاً سمست پرکاوک واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی بان نیست بنارم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جثه را میکیند و بزور سر پنجه همت زبون میسازد حصی خاں قوشچی آن فرزند بجلدوی این شکار بعنایت فیل و اسب و خلعت سرفرازی یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه و یکپاکوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه سالار بخلعت خاصه و کمر شمشیر مرمع و فیل خاصه با تلایر فرق عزت برافراخته مجدد آب صاحب صونگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی یافت و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد چون محبت او با لشکر خان راست نیامد حسب التماس مشارالیه عابد خاں دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم و منصب هزاری ذات و چهارم سوار عنایت شد اسب و فیل و خلعت مرحمت نموده بدان صوب فرستادم و همدربی روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمینی بوس دریافت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و تسبیح مروارید با پنجاه راس اسب و ده قطار شتر ذر و مایه ولایتی و چند دست جانور شکاری و چینی و خطائی و غیره برسم پیشکش معروض داشت روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه سه پاو کوچ شد درین روز خاندوران مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل که اکثر اسب ترکی و بعضی عراقی و میجنس داشتند بشمار داک با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته بعضی ملایم مهابتخاں شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائی گزیده باطرف ممالک رفته اند اینقدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بیتکلف خاندوران در شجاعت و دلایری و جمعیت داری از یکتایان روز کار است اما افسوس که پیر منحنی شده و کبر سن او را دریافت و باصراش بسیار ضعیف و زبون گشته دو پسر جوان و رشید دارک خالی از معقولیتی نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوران نمودن کاری است مشکل و عظیم درین روز بمشارالیه و فرزندان او خلعت و شمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کروه در نور دیده برکنار تال ماند و نزل

ناس خونی انشاری بنظر دریا آمد نادر سیرگاه است لحظه ار تماشای آن محظوظ گشتم زور  
یک شده بیست و چهارم مقام نموده در تالای که پیش دولتخانه واقع شد در کشتی بنشیند  
شکار مرغابی کرده زور دو شده بیست و پنجم و سه شده بیست و ششم و کم شده  
بیست و هفتم پی در پی کوچ افتاد مستحسانان پوستین حمامه که در برداشتم لطف  
ممود و هفت راس اسب ارطوبله خاصه که بر هر کدام سواری کرده شد بربان اتالیق  
مرحمت نمودم زور یک شده دوم دیماه الهی قلعه زن تهنور محل رانات حلال گشت  
این قلعه از اعظم قلاع هندوان است در زمان سلطان علاءالدین خلجی راسه بقدر دو  
منصرف بود سلطان مدتهاست مدد محاصره نموده بمحنت و تروند بسیار مفتوح  
ساحت و در اعراض سلطنت حصرت عرش اشکانی انارالله برهانه راسه سرح هانا در  
تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملزم او می نمودند و انحصرت بمیاس  
تاکید ابرن سحان در عرض یکماه و دوازده زور فتح کردند و راسه سرح برهمدونی سخت  
سعادت استاندوس در نامه در سلک دولتخواهان منظم گشت و از امرای معتز و ندها  
معتد شد بعد از و پسرش رای بهرح بیر در رمره امرای عظام انتظام داشت الحال دیده  
او سر بلند راسه داخل ندهاها عمده است زور دو شده سیوم نعرم تماشای قلعه نوحه  
نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را زن میگویند و دیگری را تهنور قلعه بررار  
تهنور اساس یافته و این هر دو اسم را ترکیب داده زن تهنور نام کرده اند اگرچه قلعه در  
عبایت استحکام است و آب فراوان دارد عیناً کوه زن حصتی است قوی و فتح این حصار  
منحصراًست از این جانب چنانچه والد مرگوارم حکم فرمودند که توپ هزارا بررار کوه  
را بر آورده و عمارات درون حصار را محو گیرند اول توپی را که آتش دادند بمحو کندی  
محل راسه سرح رسید و از آفتان این عمارت لرزه در راسه همت او راه یافته و توپ  
عظیم بر ناطی او مستولی گشته و نبات خود را منحصراً در سپردن قلعه دانسته برق  
عنودست و حاکماری بدرگاه شهشاه حرم بخش عذر پذیر سود الفصه قرار داد خاطر  
چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده زور دیگر بار در مراجعت مران چون مدارل  
و عمارات درون حصار بروش هندوان اساس یافته و جانبها را سی هوا و کم صا ساخته  
اند دلشینی بیفتاد و حاضر بر توف راسی شد حمامی بنظر در آمد که یکی از  
مورکان رستم حان متصل بحصار قلعه ساخته ناعجه و شمینی مشرف بر صحرای حالی  
از فصائ و هوایی بیست و در تمام قلعه به ارضی حائنی به رستم حان از امرای حضرت  
عرش اشکانی بوده از عرس در مدگی انحصرت تربیت یافته نسبت محرمیت  
و قرب خدمتی داشته از عبایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از  
مراج تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از محرمین را که در حصار محبوس  
اند خاطر سازند تا سمعیت حال و حقیقت احوال هر یک را رسیده مقتضای  
عدالت حکم فرموده شود محمداً غیر از معامله خون یا شخصی که از حامی او نده  
و انور در ملک راه می یابد دیگر همه را اراد ساختم و بهر کدام در حور حال او





خامه بود انقباض نموده تنه را با سورا و دیگر بدنهای کشیده شد درین تاریخ خبری  
و کافر نعمتی راحه سور حمل ولد راحه با سورا معامع حال رسید راحه با سورا چند پسر داشت  
مشارالیه اگرچه بحال ار همه کس تر بود عاقلاً پدر محبت بداندیشی و فقه حوئی  
بدوسته او را محسوس و مضبوط میداشت همچنان او ناراض و آزرده خاطر گذشت  
بعد از موت او چون اسی عسادات ار همه کس تر بود دیگر مرید قابل و رشید دشت  
حقوق خدمت راحه با سورا ملحوظ و منظور فرموده محبت انتظام سلسله رمیداری  
و محافظت ملک و وطن او اسی بدولت را بحطاب راحگی و منصب دوهرازی سرور  
ساخته حا و حاکم پدرش را که بعضی خدمت و دولخواهی بدست آورده بود و مدلهای  
کلی ارفد و حدس که بحالهای دار اندوخته بود با و از اینی داشتند و در هنگامیکه مرحومی  
مرتصی حال خدمت متع کانگه دستور نامت چون اسی بدولت رمیدار عمده آنکو هفتاد  
بود بطاهر تعهد خدمات و دولخواهی ها نمود نمک مشارالیه مقرر گشت و بعد از آن  
که بمقصد بدوست مرتصی حال محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و اسی بد سگال از  
مورتحال در نوات که معقرب معقوب حواهد شد در مقام با ساری و فقه پرداری در آمده  
پرده آرم از پیش روز گرفت و با مردم مشارالیه کار ها مبارعت و محافظت رساند  
مرتصی حال نقش بدولتی و ادبار از صحنه حقیقی آن مرگشته روزگار خوانده شکایت  
او را بدرگاه والا عرضداشت نمود بلکه صریح نوشت که اثار بعضی و تا دولخواهی از  
احوال او ظاهر است و چون مثل مرتصی حال سردار عمده مالشکر گران در آن کوهستان  
بود آن بی سعادت وقت را مقتضی ترقیب اسباب شورش و آشوب بدانکه خدمت  
مرد شاه جهان عرضداشت نمود که مرتصی حال متحرک از باب غرض نامی سوی  
مراحمی بهمرسانیده در مقام حرات ساختی و مراد احتی می شده به نصیب و بعضی  
منهم میسارند امید که سد فحاش و ناعف حیات می گشته مراد درگاه طلبا فرمانده  
هر چند که بر سیمی مرتصی حال بهایت اعتماد داشت عاقلاً اری که او التماس طلب  
حدود بدرگاه نموده شمه محاطر رسیده که معاد مرتصی حال به تحریک از باب رسان  
بسورش در آمده و عور ناکرده او را منهم میصالحته باشد محمداً التماس مرد شاه جهان  
از نصیرات او گذشته بدرگاه طلبا فرمودم و مقارن اسی حال مرتصی حال بحوار رحمت  
اندکی بدوست و متع قلعه کانگه تا مرستان سردار دیگر در عقده توقف اوفتاد چون  
اسی فتنه سرشت بدرگاه والا رسید نظر بطاهر احوال او انگنده در آن رودی مشغول  
و مشمول عطا طع بدربع ساخته در ملازمت شاه جهان خدمت متع دکی رحمت  
نموده شد بعد از آن که ملک دکی به تصرف اولیای دولت اند قربی در آمده در خدمت  
ان مرید و سائل بر انگیزته مقصدی متع قلعه کانگه گشت هر چند اسی بی حقیقت  
حق ناشناس را باز در آن کوهستان راه دادی از اینی حرم و احتیاط دور بود لیکن چون  
اسی خدمت را آن مرید معده حوش گرفته بود مگر مر به اراده و احتیاز از گذشته  
شد و مرید اقتالمند او را با تقی نام به پای ار مدلهای خود و نوحی شایسته از

این موهبت الهی بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین بادشاه عادل بجمعیت وقت و آرامش خاطر عبادات معبود خود مشغول و از هیچ رهگذر غبار تفرقه برداشتن عزیمت من نمی نشیند روز یک شنبه سویم از کالیاده کوچ فرمودم در موضع قاسم کهنه نزول واقع شد در اثنای راه بشکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز توغون را که نهایت توجه بان دارم از پی او پراخیدم کاروانک از چنگ او بدرجست و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غایب گردید هر چند قراولان و میرشکاران از پی او باطراف ناخندند اثری ازو نیافتند و محال نمود که در چنین صحرای باز بدست آید و لشکر میر کشمیری که سردار میرشکاران کشمیر است و باز مذکور حواله او بود سراسیمه بے سراغ و نشان در اطراف صحرای شتافت ناکه از دور درختی دید چون نزدیک رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلبید سه گریزی بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و خیال هیچکس نبود مسرت افزای خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسب و خلعت مرحمت نمودم روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کمشنبه ششم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط آراستگی یافت نور جهان بیگم بیماری داشت که مدت‌ها بران گذشته بود و اطباء که بسعادت خدمت اختصاص دارف از مسلمان و هندو هر چند تدبیرات بکار بردند سودمند نیفتاد و از تدای آں بعجز معترف گشتند درینولا که حکیم روح‌الله بخدمت پیوست و متصدی علاج آن شد بتائید ایند عزاسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود و بصله این خدمت شایسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساخته سه موضع از وطنی او بطریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که مشارالیه را بنقره وزن کرده در وجه انعام او مقرر دارند روز جمعه هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل بشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد روز یکشنبه گذشته گذور کرن پسرانا امر سنگه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتم دکن بتقدیم رسانیده صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و موازی بست و یک هزار روپیه از قسم مرصع آلات با چند اسب و فیل پیشکش گذرانید آنچه از قسم فیل و اسب بود باو بخشیدم و تلمه بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد بمیر شریف وکیل قطب‌الملک یک زنجیر فیل و بارادختان میر سامان نیز یک زنجیر فیل عنایت شد سید هزبز خان بفوجداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل و اضافه هزار پی ذات و پانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بمراسم قلعه رهناس ممتاز ساخته بمنصب پانصدی ذات و دوهصد سوار مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای مخصوص بساغرهای نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاری که در آگره بکریز بهته بودند خواجه عبداللطاف قوش بیگی درین روز آورده بنظر گذرانید آنچه لایق سرکار

حکمت است مغلوب احتیاط مرگ را بر روست آب و قنق فوادم تا آهنگی و تابی  
 بوش جان مرابند سلطان را اسی حس ادا نغایت خوش آمد و سناطر گذرانید که  
 اسی دحتر را داخل خدمه محل خود سارم بعد ازان ار ناعان پرسید که هر سال حاصل  
 تو ازین باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهی گفت سلطان ار  
 سرورختی چترے نمیکرد بلکه از رزاعت عشرے می ستاند سلطان را سناطر گذشت  
 که در مملکت می باغ دینار و درخت بیشمار است اگر ار حاصل باغ بیتر عشری دهد  
 منعمی کفایت می شود و رعیت را چندان ربای نمی رسد بعد ازیں بمروام  
 که حراج ار محصول ناعات بیژ نگیرد پس گفت قدرے آب دیگر هم ار انار  
 نعار دحتر رمت و بعد از دربی آمد و قدحی آب انار آورد و سلطان گفت که  
 ان دوست که از قتی رود آمدی و بیشتر اوریدی و اسی مرزده انظار بسیار دادی  
 و کمتر اوریدی دحتر گفت که ان دوست قدح را ار امة یک انار ملا مال  
 ساحقه نمود و دربی دعه پنجم شش انار امشردم و انقدر آب حاصل شد سلطان را حیرت  
 امرو ناعان معروض داشت که برکت محصول ار اثر نیت دیک نداشت است مرا  
 سناطر می رسد که شما نانشاه باشید در وقتی که حاصل باغ را ار می پرسندید بمت  
 شما دیگر گویا شده باشد لحریم برکت ار میوه رمت سلطان مقائر گشت و ان اندیشه ار  
 دل بر آورد پس گفت یک دوست دیگر قدحی ار آب انار دینار دحتر نار رمت و مرودی  
 قدح را ناعان بروی آورد چندان و شادان بدست سلطان داد سلطان بر مر است ناعان  
 امری کرده صورت حال طاهر سلاحت و ان دحتر را ارد در حواست و حواستگاری نمود  
 اسی حقیقت ازان نانشاه حقیقت اکلا بر صحنه روز کار یادگار ماند القصه ظهور اسی امور  
 معنی آثار نیت دیک و ثمرات عدالت است هرگاه همگی همت و نیت سلاطین  
 معدلت اثنی مصروف و معطوف بر اسودگی خلق و رعایت رعایا باشد ظهور حیرات  
 و محصول رزاعت و ناعات مستعد بیکت ولله الحمد که دربی دولت اند قریں بر  
 سرورختی هرگز محصول رسم ندوده است و نیست و در تمام ممالک مجرورے یکدام و  
 یکجه نام دیده داخل حراة عامرة و واصل دیوان اعلی می شود بلکه حکم است  
 که هرکس در رمی مرزومی باغ سار حاصل ان معاف باشد امید که حق سبحانه اسی  
 بیار مند را همواره بر نیت خیر موافق داراد

چو نیت سحر است و حرم دهی

روز شنده دوم نار بصحبت چند روپ خاطر شوق امرو بعد ار فراغ عبادت بمرور بکحنی  
 بسحنه بقصد ملاقات او شتافتم که در آخر روز در گوشه انروائی او دوده صحبت داشتم  
 بها سندان بلند ار حقائق و معارف استماع افتاد ے اعراق مقدمات تصور مدقم  
 مدال می کند و ار صحبت او مضبوط می توان شد شصت سال از عمرش گذشته است  
 و دو ساله بود که قطع تعلقات طاهری کرده قدم همت مشاهراة تجرد نهاده و سی و  
 هشت سال است که در لباس ے لباسی مهر میبرد در وقت رحمت گفت که شکر

که از مرتاضان گیش هژود است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک و قیاس نگار گردیده مسیبت داشته بعیر و تماشاخانه کائیده توجه فرمودند بے تکلف مسیبت او از مغنمات است دربی تاریخ از مضمون عرض داشت بهادرخان حاکم قندهار بوضوح بدوست نه در سنه هزار و بیست و شش هجری که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحی آن کثرت موش بدست رسیده که جمیع محصولات و غلات و مرزومعی و سردرختیهای انولایت را ضایع ساخته اند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده و میخورند چون رعایا مرزومعات خود را بخرمن در آورند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از نایلز ها و از باغات اثر نماند بمزور چند آواره و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسر خود را نکرده در اوجین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشنبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خوااهش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بندهای خاص که دربی قسم میالس و میاتل بار می یابند بساغرهای لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسموم را به نظر درآورده خوانی از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سی نر و بیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشالله بصاعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خامه شد تقمه به فوجداران تفهیم یافت و در کل آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاد دولک رویه خواهد بود دربی روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغه نذر و فیله برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمینی بوس مستعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غره اذر ماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود در اثنای سواری بقطع زراعتی از جوار گذر افتاد با آنکه هر تنه یکخوشه بار می آورد تنه بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درینحال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت

## حکایت بادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هوای گرم بدر باغی رسید پیر باغبانی دید بر در استاده پرسید که دربی باغ انار نعمت گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار ببار باغبان را دختره بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته بار اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود دختر بزبان فصیح و اداسه ملیح معروض داشت که در چنین هوای گرم غرق از عرق قطره و سواری رسیدن و آب را بیکدم در کشیدن منافی

هرار و بیعت و هفت هجری بطالع دوزخ درجه میران بحشده میمنت برورد اقبالند  
 شاهجهان از صغیه اصفهان گرامی برورد کرامت فرمود آمد که قدمش برین دولت  
 اند قرب مدارک و مرخصه ناد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم  
 در موضع ثمره نزول اقبال اتمام چون اتمام شده که حش مدارک شده تا مقدور  
 و ممکن باشد در کنار آب و حله نصفا ترتیب یابد درین فردیگی سرزمینی که قابلیت  
 آن داشته باشد نمود ناگزیر قرب بیعی از شب مدارک شده شانزدهم گذشته باز سواری  
 فرمودم و هنگام طلوع بدر اعظم مروج بخش عالم در کنار تال ناگه روزول احوال واقع شد  
 احرهای روز برم پیاله اراسته بچندی از بددهای خاص پیاله عنایت نمودم روز جمعه  
 هفدهم کوچ فرمودم کیشو داس مارو خاکیر دار آن نواحی است حسب الحکم از دکن  
 آمده سعادت رمی بوس سربلندی ناست روز شنبه هیردهم حوالی رام گده معسکر اقبال  
 گشت چند شب پیش ازین سه گهری بطالع مانده بود در کوه هوا ماده بخار و دحانی  
 بشکل عمود نمودار شد و هر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت  
 و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سرباز یک و میان گنده حمدار مانده دهره  
 پست بکام جنوب و روزه بصورت شمال الحال تکبیر بطالع مانده ظاهر می گردن  
 منجمان و احقر شناسان قد و قامت او را باسطراب معلوم کردند که بخت و چهار درجه  
 دلیلی را با اختلاف منظر سار است و بحرکت ملک اعظم متحرک و حرکت خاصه  
 بدر در جهت حرکت ملک اعظم درو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود انرا  
 گذاشته بمیران رسید و حرکت عوض در جهت جنوب پیشتر دارد دانایان من نجوم در  
 کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف  
 ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب در ایشان والعلم عبدالله تا تاریخ مذکور بعد از  
 شامده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره نمودار گشت که سرش  
 روشنی داشت و نادوسه گر دم او دراز می نمود و اما در دم امله روشنی و درخشندگی  
 بدرد الحال برست هفت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفی گردن مرقوم  
 خواهد نمود و از آثار او آنچه مظهر رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده  
 روز دو شده در موضع سینل کهنه روزول فرمودم روز سه شنبه بخت و یکم باز مقام شد  
 برشید حال افعال خلعت و میل مصحوف رنار حال مرحمت نموده فرستادم روز یکشنبه  
 بخت و دوم برگه مدبیر محیم آزردی گیهای شکوه گشت در معارک شده بخت و  
 سوم مقام کرده برم پیاله ترتیب ناست و داراب حال خلعت نادری سرور شد روز  
 جمعه مقام نموده روز شنبه بخت و پنجم برگه نواری محیم معسکر اقبال گشت روز  
 یکشنبه بخت و ششم در کنار آب چنبل روزول فرمودم روز دوشنبه بخت و هفتم بر  
 لب آب کهنه منزل شد روز سه شنبه بخت و هشتم سواد نلده اوجن مور رانات  
 مد زری گردن از احمد آباد تا اوجن بود و هشت کیوه مصافقت رانه بخت و هفت  
 کوح و چهل و یک مقام که دو ماه و ده روز باشد آمده شد روز کم شنبه بخت و نهم ناخدر رب

خود از زده نهارم. اگر به نیت سلامتی او از تاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندینی جاندار شود. حق سبحانه تعالی. اورا باین نیازمند ارزانی دارد. القصه بعزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد از بی هیچ جانداره را بدست نیازم بکرم الهی کوفت او تخفیف تمام یافت و در آن هنگام که این نیازمند در بطن والده بود بدستوری که دیگر اطفال در شکم حرکت میکنند روزی اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب و متلاشی گشته صورتحال را بعرض حضرت عرش اشیانی رسانیدند در آن ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چون آنروز جمعه بود به نیت سلامتی من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند تا انتهای حیات بری عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت آنحضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام مجملًا بجهت ضعف نور چشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی اورا عمر طبعی کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بشاطر رسید که اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و بمزاج من گوارا باشد آصفخان ماده ولایتی شیردار داشت قدری ازان شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالی از شوری نیست بمذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یکماه است که هر روز بیاله که مقدار نیم کاسه آبخوری باشد ازان شیر می خورم و نفعی ظاهر شده رافع تشنگی است غریب آنکه دوسال پیش ازین آصفخان این مایه را خریده بود و در آن وقت بچه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر نبود درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد هر روز چهار سیر شیر گاؤ و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخوردم او می دهد که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلی در افتاد و گوارا آمده و بجهت استحکان شیر گاؤ و شیر گاؤ میش را طلبیده هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند مایه دیگر را هم ازین قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که از اثر غذاهای لطیف عذوبت است یا در اصل شیر این شتر شیرین است روز کم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلان ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر که نشیمن گاه اس را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود اخرهاسه انوز بران کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشی بنگش را که بدرگاه طلبیده شده بود درین روز سعادت استانبوس در یافته بخدمت دیوانی بیواتات سرفراز گشت، سرفراز خان که از کمکیان صوبه گجرات است بعنایت علم و اسب پنجاق خاصه و فیل فرق عزت به افراخته رخصت یافت عزت خان که از تعیینات لشکر بنگش است بعنایت علم سر بلند گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران بمنصب دو هزار دوات و ششصد سوار سرفرازی یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوح محل ورود موکب مسعود گشت شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی سنه سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده

بیش از یک دوست مرتب عدا مشهور صفا احوال خود نمی توانست کرد و بخواه  
و از خود را بر آموخت و آتش می زد تا آنکه در سوال الفیه و استنفا منحرف شد بسیار زبون  
ضعیف گشت چند روز پیش ازین القاس نمود که خود را پیشتر ناگه رساند حکم  
مردوم که محصور آمده رحمت خود در پالکی انداخته آوردند بخدای تحیف و ضعیف  
بطور در آمد که موجب حیرت گشت

### کشیده پوستی بر استخوانی

ملک استخوان هم به تحلیل رفته ما آنکه مصوران در پیشین شصت و شصت اعز نهانت اعراق  
بکار می برد اما ازین عالم بلکه نزدیک مانی هم بطور در نیامده سبحان الله آدم زاده ناس  
هیاب و ترکیب هم میشود این دو بیت اوستاد درین مقام مناسب افتاده  
سایه می گرم نگیرد پله تا قیامت ندارد در حال  
ناله از بسکه ضعف دل بیند تا ملک چند حال نه رسید

از عانت عراب مردم که مصوران شصت و شصت حال او را بسیار متعجب یافتیم  
گفتم که رفاه در چنین وقت بعضی از ناد حق عاقل نباید شد و اگر کم او را امید  
نداد شد اگر مرگ آمل گشت آن را دستگاه معدرت و رحمت تدارک نماند شمر و اگر  
مدد حیات سر آمده هر نفس که بیاورد مر آید عقیقت نماند دانست از بار مانده های  
خوس دل مسرور مناش که اندک حق خدمت پدرش ما بسیار است و چون از بر نشانی  
او بعرض رسیده بود دو هزار روپیه خرج راه داد و رحمت کردم روز دوم مسافر راه  
عدم گشت روز سه شنبه سی ام کنار آب مانت محل مرول اردوی گیهای پوی گردید  
حش نو روز مدارک شده دوم ایل ماه الهی در منزل اراستگی یافت امان الله پسر  
مهاجران حسنا القاس او بمنصب هراری دات و سیصد سوار سرور شد گردهر  
ولد راس سال بمنصب هراری دات و هشتصد سوار سرور شدی یافت عبدالله پسر حان  
اعظم بهراری دات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیر حان که از خاکین ازان صوبه گجرات  
است به رحمت اسپ و فیل سرور مردم و دنا حان پسر شهنا حان کدو و حسنا الحکم  
از صوبه دکن آمده به خدمت کشیکری و واقعه نوشی لشکر بخش سرور گشت و  
مدد او هشتصدی دات و چهار صد سوار مقر شد روز جمعه سوم کوچ مردم درین منزل  
شاهزاده شجاع حکر گوشه مرده شاهجهان که در داس عصمت نور جهان بیگم پوزش  
می نماند و مراد است ناو تعلق خاطر و دل صفی مرنده ایست که از حال خود غریب  
مدد از بیماری که مخصوص اطفال است و آنرا ام الصدیان میگویند بهمرسانید و زمانی معتد  
از هرش رست هر چند اهل تجربه تدبیران و معالجات نگار نماند سود ندان و بنهوشی  
او هوش از من رنود چون از تداوی طاعری نامیدی دست داد از روی حصوع و حشرع  
مقرب دیار بدرگاه کریم کار سار و رحیم نداده دوار سوده صحت او را مسالت نمودم درین  
حالت بخاطر گذشت که چون ناحدی خود عهد کرده بودم که بعد از تمام س  
حمسین از عمرایی نیاز مدد ترک شکار تیر و مدد بق نموده هیچ جابجاری را ندست



## جشن سیزدهمین نوروز

او باز نداشتم و هر دو بر روی پل روان شدند چون پل بکشتی تزیین یافته  
 قیل دستهای خود را بر کنار کشتی می نهاد نصف کشتی باب فرو می  
 نصف دیگر بلند می ایستاد در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی ها  
 پیوسته گردد و مردم از مشاهده این حال غریق بسم اضراب و شورش می بودند  
 نهایت و حراست حق جل و علا همه جا و همه وقت حارس و حامی این نیازمند  
 هر دو قیل در ضمان سلامت از آن پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بیست و پنجم  
 ر آب می بزم پیاله تزیین یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم  
 س و محافل راه دارند بساغرهای لبریز و عنایت های سرشار کام دل برگرفتند  
 تکلف منزلی است بغایت دل نشین بدو وجه در آن منزل چهار مقام واقع شد  
 ب خوبی جا و دوم آنکه مردم در گذشتن اضراب نفعابند روز یکشنبه بیست و هشتم  
 کنار آب می کوچ فرمودم روز دو شنبه باز اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشائی  
 مشاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمد آباد آورده بودند  
 در محسن دولت خانه که بر کنار تال تزیین یافته بود با بچه های خود می گشتند اتفاقاً  
 فرو ماده هر دو آواز کردند و جفت سارس صحرایی آواز اینهارا شنیده از آن طرف تال  
 فریاد بر آوردند و بر اثر آن پرواز کفان آمده نریا فرو ماده با ماده بچنگ افتادند و با آنکه  
 چند کس ایستاده بودند اصلاً مبادا و ملاحظه مردم نکردند و خواجه سربانی که بمحافظت  
 آنها مقررند بقصد گرفتن شتابه یکی بر فردر آویخت و دیگری بماده آنکه نوراً گرفته  
 بود بتلاش بسیار نگاهداشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از  
 چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه در بینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم  
 و هر دو بجای مقام خویش رفته قرار گرفتند غایتاً هر دفعه که سارس های خانگی فریاد  
 می کردند اینان نیز در برابر آواز می دادند و هم ازین عالم تماشای آهوی صحرایی دیده  
 شد در پرگنه کینال بشکار رفته بودم قریب به سی کس از اهل شکار و خدمت کار در  
 ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با ماده آهوی چند برگشته آمد دفعه دیگر  
 آهوگیر را بچنگ او سردادیم دونه شاخ جنگ کرده پس با برگشته آمد دفعه دیگر  
 خواستم که بهاند بر شاخ آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی  
 صحرایی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظرنه آورده بی محابا دریده آمد  
 و دوسه شاخ با آهوی خانگی جنگ درگیر کرده از میان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت  
 عنایتان رسید او از خدمتکاران و بندهای نزدیک بود با آنکه آفیون می خورد و هنگام  
 فرصت مرتکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفته شراب گشت چون ضعیف بنیه بود  
 زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود به مرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف  
 دوسه دفعه از عالم صرع غشی بر مزاجش مستولی گشت مرتب نگشت مع ذالک  
 بمعالجه او پرداخت هر چند تدبیرات بکار برد نفعی بران مرتب نگشت مع ذالک روز

قیام خان خدمت قراول بیگ و منصب شصت و یک ساله و مد و پنجاه سوار ممتاز گشت  
 عرت حان که از سادات باره و سرود شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه  
 نگش است حصص التماس مہانتخان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصدی  
 دات خاصه و هشتصد سوار فرق عرت بر امر اہمت کفایت حان دیوان صوبه گجرات  
 رعایت دہل سرور شدہ مرحص گشت نصی حان کشی صوبه مذکور شمشیر  
 مرحمت نمودم روز جمعہ نور دہم شکار رفتہ یک ہیلہ گاؤ نور دم در مدت العمر ندان  
 ندارم کہ تدر بدوق از ہیلہ گاؤ و مرگل پراں گذشتہ باشد از مادہ بسیار مگردن درنی تاریخ  
 نا آنکہ چہل و پنج قدم محاسن بود از دو پوست آران گذشت نامطالع اہل شکار قدم  
 ہدایت از دو گام است کہ پدش و پس بہادہ رشود روز نکشند بہست و نکم خود شکار  
 نار و حرہ خوشوقت گشتہ ہمزرا رستم و ازادہ حان و میو میوان و دیگر ہدہا حکم  
 و مردم کہ شکار ہیلہ گاؤ رفتہ ہر قدر توانند بہ بدوق ہرند ہورہ راس از دو مادہ شکار  
 کردند و دہ راس آہو ہوکس از ہر قسم بغور گیرانیدہ شد ابراہیم حان کشی صوبه  
 دکی حصص التماس حاجانانی سپہ سالار منصب ہاروی دات و دوست سوار سرورای  
 نامت از دوشدہ بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سہ شدہ بہست و  
 سوم نار کوچ مردم قراول عرض کردند کہ درنی ہواچی مادہ شفرہ نا سہ بچہ بدظہر  
 در آمدہ چون ہر دنگ ہر ہر خود ہصد شکار متوجہ گشتہ ہر چہار زاہہ تعدک رد و آراہا  
 منزل پدش شتاندہ از ہلی کہ بر نااسہ مہی ہستہ شدہ بود غور مردم نا آنکہ درنی  
 درنا کستی نمود کہ ہل توان بہست و آب بہانت عمیق بود و تند میگذشت بحس  
 اہتمام ہواچی اہوا حصص مہو کشی پدش از دوسہ روز ہلی در بہانت استقام کہ  
 طول نکشد و چہل درعہ و عرض چہار درعہ است مرتبہ گشتہ بہست امتخان مردم  
 کہ ہل کی سدر خاص را کہ از میان کلن قوی ہیکل است ناسہ مادہ ہل از روسہ ہل  
 گذرانیدند ہوچی مستحکم ہستہ شدہ بود کہ قوام او از ہار ہیل کورہ ہنراہا مفرزل  
 نگشت از رہاں معجز ندان حصص رش آشیانی ادا رالہ دہانہ شہیدہ ام کہ ہمز مردم  
 کہ روز سہ در ہمزوان ہواچی دوسہ ہدالہ ہورہ مردم و مر ہیل بہست سوار شدہ نا آنکہ  
 ہشیار مردم و ہیل در بہانت خوش حلوی ہارادہ و احتیاز می می گشت خود را  
 بہوش و ہیل را بہ بہست و سرکش را ہورہ بہانت مردم ہندوانیدم بعد ازان ہل دیگر  
 طاندہ ہردو را بہدک انداختم و انہا ہنگ کمال قاصر ہل کہ ہر در نااسہ حمدا بہستہ شدہ  
 ہرد شادند قصار آنہل گر بہست و چون از طرف دیگر راہ گرتہ دیانت ناگرتہ بہست  
 ہل ران شد و ہل کہ می ہرو سوار مردم از می اوشانت ہر چند ہل او بہست  
 احسان می ہرد و بہدک اشارت می استقام لحاظ رسید کہ اگر ہل را از رفتی ناکی  
 ہل باز دارم مردم آن اداہای مستقامہ را محمول بر ساحلگی خواہند داشت و ظاہر  
 خواہد شد کہ اہ می بہست بہدک ہورہ ام دہ ہیل بہست و خود سرو اہ اداہا  
 از بادشاہی نا پسندندہ است لاجرم مقانید انرد سلجانہ استقامت ہستہ ہیل خود را

بوزن در آمده جوهریان سه هزار روبیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روبیه می ارزید امسال تا تاریخ ششم مهر ماه انبه خورده شد درینملک لیمون فراوان است و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوای چند لیمون آورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه نال تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله برآمد روز شنبه ششم جشن دسره ترتیب یافت اول اسپان خامه را آراسته به نظر درآوردند بعد از آن فیلان خامه را آراسته گذرانیدند چون دریای مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوس گیهای شکوه عبور تواند نمود و آب و هواے محمود آباد در آن هیچ نصبتی بدیگر منازل نمود باز ده روز درین سر منزل مقام واقع شد روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده در موده نزول اقبال افتاد خواجه ابوالحسن بخشی را که باجمعی از بندهای کار گذار ملاح و خادای بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهی را پل بزدند که انتظار پایاب نباید کشید و اردوس ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینده محل نزول ربابات جلال گشت در اوایل سارس نوبای بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون اربزان میساخت و بیم آن میشد که مبادا از اثر بیمهری باشد ضایع سازد بنابراین حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهری و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم می شود که آن ادا هم از روی دوستی بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و آخر روز بشکار یوز رفته سه اهوے سیاه و چهار ماده اهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم نیز بشکار یوز رفته پانزده راس اهو از فروماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از فرو ماده پدر و پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحی شیرے است مردم ازار که بگوشت ادم عادت کرده و اسیب او بخلاق خدا میرسد بفرزند شاه جهاں حکم شد که شرآورا از بندهای خدا کفایت کند آن فرزند حسب الکم بندوق زده شب بنظر در آورده فرمودیم که در حضور پوست کنند اگرچه بظاهر پر گلان می نمود چون لاغر بود از شیرهای گلان که من خود انداخته ام در وزن کمتر برآمد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاؤ شتافته هر روز دو نیله گاؤ به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیزدهم برکنار تالای که مخیم بار گاؤ اقبال بود بزم پیاله آراستگی یافت گلهای کنول بر روی آب نغزک شگفته بود بندهای خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهاانگیر قلینخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خان هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهاانگیر قلی خان و دو فیل از مروت خان داخل فیلان خامه شدند تله بخلفها تقسیم یافت میرخان پسر میرزا ابوالقاسم تمکی که از خان زادان این درگاه است بمنصب هشتصدی ذات و ششصد سوار از امل و اضافه سرفرازی یافت

او بدرگاه والا آورده بودند وخصت اعطاف ازرانی داشتیم سید کبیر خلعت و حشم  
مرصع و اسب سرزاری یامت و مخترحان با اسب و خلعت و اورنهی مرصع که اهل  
ان ملک در گردن می آوردند مقدار گشت و مدح شش هزار درف حوچه بهر در اعام شد  
و چون عادل حال مکرر بوسیله مرید اقبال مدد شاهجهان التماس شدید حاصه شریعه  
نموده بود شیده خود را با یک قطعه لعل گران بها و میل حاصه بهمشارالیه عنایت  
فرمود و مرمان مرحمت عدول مادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک  
هرجا و هر قدر تواند تصرف نمود ناعام او مقرر باشد و هرگاه کمک و مدد میخواسته  
باشد شاه دوار حال موچه آراسته کمک او تعیین نماد در زمان سابق نظام الملک که  
کلن لری حکام دکی بود و همه او را نکلاهی قبول داشتند و برادر مهبی میدانستند در بدو  
عادل حال مصدر حد ماف شایسته گشت و مخاطب والا فرمودی شرف اختصاص  
یامت او را بر داری و سری تمام ملک دکی بلند مرتبه صاحب و بخت شده این  
رباعی بخط حاص مرقوم گشت

آی سوسه تو دام نظر رحمت ما \* آسوده نشی بنمایه دولت ما

سوسه تو شیده خویش کردم روان \* تا معنی ما نه بینی از صورت ما

و مرید شاهجهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که ارحانه رادان حوای این درگاه است  
و از معررس در خدمت آن مرید کلن بوده بخت رسانید پس بود مراجع جهانگیری  
معاونت و کله عادل جان بود او مرشد و همدرین زور ممر حمله خدمت عرض مکرر  
مرق عرت بر ابراحت چون کفایت حال دیوان صوبه گجرات را در هنگامیکه بدوایی  
صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روه داده بود از سامان افتاده بدانرس  
مدح پانزده هزار روپیة ناعام او مرحمت شد در بدو در حاکم جهانگیر نامه ترتیب  
یافته بطر گشت یکی را چند روز پیش ارض نمدار الملکی اعتماد الدوله لطف فرمود  
و درین تاریخ دیگر فرمودی اصحاب عنایت نمودم زور جمعه یکم بهرام پسر  
جهانگیر ملایکان از صوبه بهار آمده دولت زبانی موس در بامت و الماسی چند از حامل  
کان کوکرة آورده گذرانید چون در آن صوبه از جهانگیر ملی حال خدمت شایسته بطور  
درسدن بود معه دالک معررس مکرر رسید که چندی از برادران و خویشان او در آن ملک  
دست تسلط و تعدی دراز ساخته بددهای خدا را مراجعت و آزار میدادند و هر یکی  
خود را حاکمی تراشیده جهانگیر ملایکان را تمکینی دهی بپند نهادن مقرربان که بدو  
قدم خدمت مراجدان است مرمان بدستخط حاص صادر گشت که صاحب صوبگی  
بهار سرمرار و ممتاز بوده معهود رسیدن مرمان فصاحتان بدانصوبه شقاند از الماس های که  
ابراهیم حال معص حکم بعد از مقع کل مذکور بدرگاه ارسال شده بود چند قطعه بخت  
تراشدن حواله حکاکل سرکار شده بود در بدوایت که بهرام ناگه ناگه رسید روانه درگاه می شد  
خواه حال چندی را که طیار شده مصحوب او بدرگاه مرشد یکی از آنها با نقش  
امت و بظاهر از بیلم تمیز میدوئی کرد تا حال الماس باین رنگ دیده شده چند سرح

مصطفی میندایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابراین مصطفی بخط یا قوت بقطع مطبوعه مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغنم است با نجابت ذاتی و فضایل کعبی باخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بهسپار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم اینملک بخوش ذاتی میر که دیده نشد بمشارالیه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالی از تکلف و تصنع ترجمه نماید و املا بشرح و بسط و شان نزول آن معین نشده بلغات ریخته قرآن را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یکطرف بر معنی تحت اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانی است بفنون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادت مندی از ناعیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحقیق شایستگی این دارد و نگرز جوانی است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هریک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتیم چون آب و هوا به این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید آنها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یک هفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هر شب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب مزوج معتاد بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت و نیم توله باشد خورده میشود از بدایع و قایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفتده سال در اله آباد با خدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عزم به خممین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جاندار را بدست خود از دزد نسازم و مقربخانه که از منظوران مستفل قدس بود ازین نیت آگاهی داشت القصة درین تاریخ که عزم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفسم تنگی کرد آزار بسیار کشیدم در آن حالت بالهام غیبی از عهدی که با خدای خود کرده بودم بیدام آمد و عزیمت سابق در خاطرم تصدیق یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم باختر رسیده مدت وعده بمر آید بتوفیق الله تعالی روزیکه بسعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی موطن آنحضرت جستجو دل را از ان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت در خاطر آن کلفت و آزرگی رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس اینز جلشانه و شکر مواهب او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد که رحمت بران تربت پاک باد

میا زار مورس که دانه کش است که جاندارد و جان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم ماه الهی سید کبیر و بخترخان و کلاسه عاکلخان را که پیشکش

در حور استحقاق هر یک زمین و حرجه مرحمت شده کامیاب خواهش گردانیدم شما  
 مدارک شنبه بیعت و نام سازس یک بچه مرآورد و شمس دوشنبه بیعت و پنجم  
 بچه دوم محمّد یک بچه بعد از سی و چهار زور و دوم بعد از سی و شش زور مرآمد در  
 حده از بچه تازه قارده کلان تر تا برادر بچه طاوس نکماده توان گفت پشمش دیله رنگ  
 است زور اول هنج بخورد و از زور دوم مادرش ملکیه حور را مقدار گرفته که مثل  
 کدوتر می خورد و بچه مرغ پیش بچه می انداخت که چون بچیدند اگر ملخ  
 برده بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد  
 تا بغامت بچه او تواند خورد چون بسیار میل دین آنها داشتم حکم فرمودم که  
 باحقیاط تمام چنانچه از ارب و اسیدی آنها ترسد بخور بیاورد و بعد از دیدن باز فرمودم  
 که بهمان باچه درون دولتخانه برده محافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت  
 توان فرمود بفرست خواهند آورد درین زور حکم روح الله باعام هزار رنده سرور شد  
 بدیع الرمال پسر مدرا شاهرخ از حاکم حور آمده ملازمت نمود زور سه شنبه دست و ششم  
 از تال کاکرنه کوچ کرده در مروج کج منزل گردیدم زور دوشنبه دست و هفتم بر کنار دریا  
 محمود آباد که انرک نام دارد منزل ابدال انعام امتداد چون آب و هوا ای احمد آباد بنار  
 ریزن بود محمود آباد بنکوه با منصوات حکما بر ساحل دریا مدکور شهری اساس نهاده  
 اقامت کرده بود بعد از آن که جایاندر را منع کرد آن جا را دارالملک کرد و قارمان محمود  
 شدند حکام گجرات اکثر اوقات در انجمنی بودند محمود مدکور که احرمی سلاطین گجرات  
 است بار در محمود آباد سمنی گاه حور مرآد داد و نعلب آب و هوا ای محمود آباد  
 را هنج سمنی با مدانان دست بخت امتیاز فرمودم که گوسفندی را پوست  
 کنده در کنار تال کاکرنه بنادوند و همچنین گوسفندی را در محمود آباد تا بغامت هوا  
 ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتی هفت گهری زور در انجا گوسفندی را او بکند چون سه  
 گهری از زور ماند مدورته مدعی و مدعور گشت که غفور از حوالی آن دشوار بود در  
 محمود آباد وقت صبح گوسفند را او بکند تا وقت شام اصلاً مدعور نشد و بعد از گذشتی  
 یک و نیم بهار شب مدعی پیدا کرد محمّد در سواد شهر احمد آباد بعد از هشت  
 ساعت نجومی متعفی گشت در محمود آباد بعد از چهارده ساعت زور مدار کشده  
 دست و هفتم رستم حال را که فرزند ابدال مد شاهجهان حکومت و حراسه ملک  
 گجرات مقرر نموده بعبادت اسپ و مل و پریم نرم حاضره سرور ساختن رحمت فرمودم  
 و بدو های جهانگیری که از تعقیب صوفیه مدکور اند در حور رنده و پانه خویش با سپ  
 و خلعت معطر گسند زور جمعه دست و بهم شهر نور مطابق عره شوال راس بهاره  
 خلعت و شمشیر مرصع و اسپ حاضره من عرب را بر ابراهیمه بوتلی حور مرخص  
 گشت و فرزند او نیز با سپ و خلعت سروراری یافتند زور شده بسند محمد مدیره  
 شاه عالم فرمودم که هر چه متوجه باشد بی حجابانده العباس نماید و بر طبق این  
 سرگند مصحف دادم موسی ایاه عرض کرد که چون مصحف قسم میدهند العباس

بمالونه برآمده خود را بملازمت رسانیدم اورا در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود که روزی چند در خدمت خواهم بود هزار رزیه خرچی و خلعت مرحمت شد بغایت پیر شکفته روئی پر ذقل و سخن است نرزد شاهجهان نیز پانصد روبیه و سروپا لطف کرد در میان باغچه دولتخانه خورم صفا و حوضی واقع است و یک ضلع ان صفا درخت مولسریست که پشت بران داده می توان نشست چوں یک طرف تنه او مقدار سه ربع گز کواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در انجا مضبوط سازند که پشت بران نهاده توان نشست درینوقت بیتی بدیهه بزربان جاری گشت و بسنگ تراشان حکم شسده که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحه روزگار بماند وان بیت اینست

نشیمن گاه شاه هفت کشور \* جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان بود که هر چند گاه اهل بازار و محترقه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها اراسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه آنچه در بازار ها بفروخت میبود حاضر ساخته بنظر در آوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیار در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت بے تکلف خوب برآمد و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده آنچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزه خوش امد خریدم از هر دکان مقداری بملا امیری انعام شد و چندان جنس بار رسید که از ضبط ان عاجز آمده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهریور ماه الهی سنه ۱۳ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دونیم ساعت نجومی بمبارکی و فوخی رایات عزیمت بصوب دارالخلافه اگره برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکویه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار کفان شتادتم درهیمین روز جشن وزن شمسی معذق گشت و بحساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارک آغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشای چراغان نموده در حرم سرای دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دوم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سر پا استاده بزبان حال میگفتم

خداوند گارتونکر توئی \* توانا و درویش پرور توئی

نه کشور کشایم نفرماں دهم \* یکی از گدایان این در گهم

تو برخیز و نیکی دهم دسترس \* وگرنه چه خیر اید از من بکس

منم بندگان را خداوند گار \* خداوند را بنده حق گذار

جمعی از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند

بلوچ خاں که نه تعجی او رفته بود او را دریافت هر چند بملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضی نشد و مردم بحمايت برخاستند ناگرم بود خواجه جهاں ناگرم رفته حقیقت را باز نمود مشارالیه موج بر سر آن سه تعین نمود که حبراً و قهرراً او را گرفته بیاورد مردم آن موضع چوں ویرانی و حرانی خود را در آینه حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند درمی تاریخ معین و محمل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودند مصرعاً بصوت سرعت هر چه تمام تر او را سیاست گاه بود بعد از رمایه شفاعت یکی از بزرگان حال نحشی فرموده حکم نه بریدن پای او شد و بحسب سربوشت پیش از رسیدن حکم سیاست رسیده بود هر چند آن حوین گرفته استحقاق کشتی داشت معهداً خاطر حوین شداس ندامت گرفته مقرر فرمودم که بعد از من حکم بقتل هر کس شود با و خود تائید و مدالعه تا وقت عروب آفتاب عالمیاد نگاهدارند و نکشند و اگر تا آنوقت حکم نجات نرسد ناگرم سیاست رسانند روز یکشنبه در نایه مہی عظیم طعین نمود و موج های کلن کلن بنظر درآمد ناخورد نارائیه گذشته هرگز نای شد بلکه نصف ای نیامده بود از اول روز اعار آمدن سیل شد و آخر روز نیمی بهاد مردم کهن سال که درمی شهر توطی دارند عوض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضی حلی چندی حلوزنر سیل آمده بود و غیر از آن مختار نمودند درمی ایام نیمی از قصائد معربی که مداح سلطان مسخر و ملک الشعراء او بود استماع افتاد بعانت سلیس و هموار گفته مطلعش انتست

ای آسمان مسخر حکم رواں تو \* کنواں پیر مدد نجات حواں تو

سعید از روزگرناشی که طبع اعظمی داشت قصیده مذکور را قنقعه نموده بعرض رسانید حوین گفته بود ای چند بیت ازین قصیده است

ای نه ملک نمونگ از اسقان تو \* دوراں پدر گشقه حواں در زمان تو

نشد دل تو فیض و نچوید سب چوسهر \* حابها همه مدای دل مہربان تو

از نای قدرت است ناک یک ترم سفر \* اندا حقه بروے هوا باعداں تو

یارب چه گوهری تو که از رحمت در ازل \* حال های قدسیان همه از دور جان تو

نادا جہان ناکم تو اے نادشاه عهد \* در سایه تو حورم شاه جہان تو

اے سایه خدا رتو پر نور شد جہان \* نادا همیشه نور خدا سایدان تو

روز مبارک شده چهاردهم بصله ای قصیده حکم فرمودم که سعید از روز ورن کند آخر روز بسیر نای رستم ناری رفته شد بعانت سفر و حورم بنظر درآمد وقت شام بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیری نام بنر مرده از طرف ماروالنهر آمده سعادت اسقان دوس دریافت و چینی بعرض رساند که از قدیمان عبداللہ جان اورنگ مودم و از انام حوائی و عدولان بشوینا تا وقتی که جان شدقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در حلاول معمر موده و بعد از گذشتن جان تاهال در ال ملک ناگرم گذرانیده در دول بقصد زیارت خانه مبارک اروطی



و نیل و خلعت ممتاز شد و همت‌خان را به فوجدازی سرکار بهرونچ و آن حدود رخصت فرموده اسب و پریم نرم خاصه عنایت نمودم و پرگنه بهرونچ بجایگز او مرحمت شد و راه پرتی چند که بخدمت کانگزه مقرر گشته بمنصب هفتصدی و چهار مد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت چون عرس شیخ محمد غوث در میان بود هزار درب بجهت خرچ آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولد بهادر الملک که از تعینات صوبه دکن است بمنصب هزاری ذات و بانصد سوار سر بلندی یافت چون وقایع دوازده سال از جهانگیر نامه به بیاض برده شده بود بمقتصدیان کتاب خانه خاصه حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌های متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرائیم و بسایر بلاد فرستاده شود که از باب دولت و اصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام را نوشته و جلد کرده بنظر در آورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند شاهجهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بان فرزند عنایت شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضا جوئی خالق و دعا گوئی خلق است نصیب و روزی باد روز سه شنبه دوازدهم سبک‌اقلی قراول بسیاست رسید و تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچست که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شنقار شدن انحضرت نوکر اسلامخان شده همراه او به بنگاله رفته بود او را اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگی این درگاه مراعات احوال بواجبی نموده و محل اقامت دانسته پیوسته در سواری و شکار نزدیک بخود می داشت عثمان افغان که سالها به تهر و عصیان دران صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته چون هراس ببنقیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بے سعادت فرستاده بجهت قتل تعیلات می نماید و او تعهد این کار کرده دو سه کس دیگر را باخود متفق می سازد قضا را پیش از آنکه اراده باطل این حق نا شناس از حیث قوه بفعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه میکند اسلامخان در لحظه آن حرام نمک را گرفته مقید و محبوس می گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک قراولان انتظام داشتند حکم شد که او نیز در زمره قراولان منظم باشد درین وقت پسر اسلامخان بطریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک من نیست بعد از شگافتن ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کرده بودند معذرا چون برادرانش بمبالغه عرض نمودند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگمی ضامن شد از قتل و سیاست او در گذشته و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد باین کرامت و جان بخشی بے سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب آگوه و انحدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او را حاضر سازد او کسان به تعصص فرستاده در یکی از مواضع آگوه که خالی از تهر می نیست و چمنده نام دارد برادر

و یکم بعد از او رستم الحق خوب سر مندری به نظر درآمده و حوشوقت گشتم از حواجر  
مرصع آلات و اقمشه مواری سی و پنج هزار رویه پیشکش او قبول افتاد مظهر حال  
بعد از آن خلعت و میل سر مواری یافته دستور سابق خدمت حکومت موده تهیه  
نموده او مقرر شد حواجر عندالکرم گیلای که برسم تجارت از انرا آمده بود نیرازم شاه  
عباس مکتوبی به محقر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درسی تاریخ مشارالیه را  
خلعت و میل عنایت نموده رحمت انعطاف ارزانی فرمودم و حواجر کتاب شاه نایاب  
بودی مرسله گشت و حال عالم بفرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سر مندری  
یاست روز جمعه عرو شهر نور ماه شد از روز یکشنبه سوم تا شب مبارک شنبه نازان دارند  
عراسه آنکه روزهای دیگر رحمت سارس پنج شش مرتبه دعوت ناله بیصه می  
شدند درسی شد برور که پیوسته نازان بود و هوا بعد نبرد داشت بجهت گرم داشتن  
بیصه ها از اول صبح تا نصف النهار متصل در نشست و ایست روز تا صبح روز دیگر  
به عامله ماده نشست که معاد از نرجاستی و دشمنی بسیار نبردت هوا تاثیر کند و ام  
به بیصه ها رسد و صبح شوند محمداً آنکه اد می بدهم و عقل ادراک می کند و حیوان  
مقتضای حکمت از بی محمول مان شده و عود تر آنکه در اوایل بیصه ها متصل بهم در  
ر بر سینه نگاه مداشت بعد از آن که چهارده پانزده روز گذشت در میان بیصه ها نقد و عامله  
گذاشت که معاد از اتصال آنها حرارت ماعراط شود از گرمی بسیار فاسد گردید روز مبارک شنبه  
هفتم مبارکی و حور می بدشخانه حساب آگره برآورده شد پیش ازین منجمان و احقر  
شداسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون نازان ماعراط شد از  
روز خانه محمود آباد و در ناله مهی عمو لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درسی ساعت  
بدشخانه را برآورده روز نعت و یکم شهر نور ساعت کوچ مقرر گشت چون مردم  
شاهجهال خدمت مقیم قلعه کانگرو که گفته تسخیر هیچ یک از سلاطین والا شکوه برقرار  
کنند آن برسید مردمست همت خودش لرم شمرده موحی سرکردگی راحه سور حمل  
پسر راحه ناسو و نقی که از بیصه های روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود در بدو  
ظاهر شد که مقیم آن حصص متفی جمعی که پیش ازین یعنی فرموده صورت بدو  
نست بدو برسی راحه نکر محنت را که از بیصه های عمده اوست نادو هزار سوار موحون  
از ملازمان خاصه خود و جمعی از بیصه های جهانگیری مثل شاهنجاهان بودی و  
هردی نرانی ها را و راسه پرتی چند و پسران رام چند و دوستی نفر برق انداز سوار  
و پانصد نفر توپچی پیاده سواره موح که سابقاً موحقاده یعنی فرمودند و چون ساعت  
رحمت او درسی روز مقرر گشته بود مشارالیه تعظیم مردم که ده هزار رویه قیمت  
داشت برسم پیشکش گذرانیده بعد از آن خلعت و شمشیر سر مواری یافته ناخدمت  
رحمت شد چون در انصونه حاگیر نداشت مردم شاهجهال برگرد مرهانه را که بست و  
دو نکه دام جمع دارد و خود نایب القماس نمود که حاگیر او مقرر دارد و حواجر نقی  
دولت بدو نرات که خدمت دنوایی موده دکی مقرر گشته بود بخطاب معتمد حاشی

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند و از غریب اتفاقات آنکه آخر روز مبارکشنبه  
هفتادهم متصل باریدگی بود و در وقت روشنی چراغ باران استاد و تماشاچه چراغان  
خاطر خواه شد درین روز اعتماد الدوله یکقطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یکرنجیر  
فیل بی دندان بایراق فقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل  
نیلان خاصه مقرر شد در کنار تال کاروبه سناسی که از مرتاضان طایفه هفود اند کلبه  
درویشانه ساخته منزوی بود چون خاطر همواره بصحبت درویشان راغب است بے تکلفانه  
بملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت او را دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت  
نیست و بآئین دینی خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهر خود را برورش  
اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که  
ازین طایفه بهتر از او بنظر نیامده روز دوشنبه بیست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا  
در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یکبیضه نهاده  
روز سویم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را در یک ماهکی گرفته شده بود و پنج سال در  
سروکار مانده القصه بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یکماه جفت میشدند در  
بیست و یکم ماه امرداد که بامطلاح اهل هند ماه سارن گویند بیضه نهادند ماده تمام شب  
تنها بر بیضه می نشیند و نرنزدیک ماده استاد پاس میدارد و چنان آگاه می باشد که  
هیچ جانداری را مجال آن نیست که نزدیک باو توان گذشت یکمرتبه راسر کلان  
نمودار شد بشدت هرچه تمام تر بجانب او دویده تا راسو خود را بمسواخ نرساند دست  
ازو باز نداشت چون نیراعظم جهان را بنور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده  
آمده بمنقار پشت او را می خارک و بعد از آن ماده بر می خیزد و نر می نشیند  
و باین ماده نیز بهمین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند مجله تمام  
شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش می دهد و روز نرو ماده به نوبت میشینند  
و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجای می آرد که مبادا اسبیبی به بیضه  
رسد درین هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گپهت خان داروغه  
و بلوچ خان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند  
و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاهجهان نیز باینخدمت مامور و تعیین شده بودند  
درین تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج رنجیر فیل از نرو ماده  
شکار شده هفتاد و سه رنجیر نرو یکصد و دوازده ماده ازین جمله چهل و هفت رنجیر نر  
و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو رنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهی  
شکار کردند و بیست و شش رنجیر نرو سی و هفت ماده که شصت و سه رنجیر باشد  
قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ  
فتح رفته دو روز در اینجا بعیش و نشاط گذرانیده شد آخر روز شنبه بدولخانه  
معادرت اتفاق افتاد چون اصطفخان بعرض رسانید که باغچه حویلی بنده بغایت سبز و  
خورم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسبالتماس مشارالیه روز مبارک شنبه سی

یکم ندر ماه نارن عظیم شد تا روز سه شنبه عروا آمداد ماه الهی شدت هرچه تمام تر  
 ماند و تا شانزده روز پیوسته ابرو نارن بود چو این ملک رنگ دوم است و نگاهش  
 در عایت رمویی عمارات بسیار اوقناد و آسای حیات جمعی از پادشاه آمد از متوطنانی  
 این شهر شنیده شد که مثل نارن امسال یاد ندارد که در هیچ سده شده باشد روز خانه  
 سانهرمتهی اگرچه بظاهر بر آب می نماید عایقاً اکثر حایان است و بیل خون همیشه  
 آمد و رست میکند همین که بگور امحاک نارن شد اسپ و آدم بپر پاناب میگردد  
 هرچشمه این رودخانه در کوهستان در ملک رانا واقع است از کربوه کوکوه برمی آید  
 و یک و نیم کوه طی نموده از ته میزور میگردد و در اینجا این رودخانه را دریای و اکل  
 میگویند چون سه کوه از میزور گذشت سانهرمتهی می نامند روز مبارک شده دهم  
 راو بهار بعد است بیل درو ماده بیل و حنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرح  
 و یاقوت زرد و نیام و رمرد سرمراری نامت پیش از این انالیق حان سپار حان حان سینه  
 سار حسب الحکم موحی مصر کردگی بحر خون اصرالک سبحان گودوانه سبخت گردن  
 کال الماس که در تصرف پشور میدادند حس است تغییر نموده بود درسی تازم  
 عروداشت او رسید که ره پند در مذکور مقاومت با لشکر منصور رانده از انداره و  
 مقدار خونش دانسته کال را پشکش نمود و دارو ع نادشاهی مصط آن مقرر گشت  
 الماس اینجا باصالت و نه است از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و مرد حوهریان  
 بعانت معتبر و همه نیک اندام و بهتر تر و برتر میشود و دوم کال گوکوه که در حدود  
 ملک بهار واقع است و الماس اینجا از کال برمی آید روز خانه است که در انام  
 برسات سنل از مرار کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سنل از روستا بد  
 گذشت و آب کم شد جمع که درسی می مهارت دارند و مخصوص این کار اند برود خانه  
 در آمده الماس می آرند و الحال سه سال است که الماس متصرف اوایل دولت  
 اند قربی در آمده و رمیدار اینجا محسوس است عانداً آب آنسررمی بعانت محسوم  
 است و مردم میگانه در اینجا نمی توانند بر مرد صوم در ولایت کربانک متصل بحرحد  
 قطب الملک در پنجاه کوه محاسن چهار کال واقع است و در تصرف رمیداران است  
 و لباس اینجا اکثر سبزه بهم معروف روز مبارک شده دهم بظاهر حان منصب هزار و  
 پانصدی دات و هزار سوار سرمرار گشتا و یک رنجر بیل مار عنایت شد مکتوب حان  
 دارو ع گنت خانه به منصب هزار و پانصدی دات سرلندی یامت چون حکم فرموده  
 مردم که شب دات بر دور قل کارنه چراغان ترتیب نمادند آدره های روز دوشنبه چهاردهم  
 ماه شعبان مقصد تماشاخانه آن قوچه مردم اطراف تال را با عمارت بیل معادوس  
 الوان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشهاها ترتیب داده بودند  
 بعانت چراغان عالی شد و نا آنکه درنده دت پیوسته ابرو ناک و نارن بود بعانت  
 الهی از اول شب هوا صاف شد و اثره از ابرر نماد و بر حسب دلخواه تماشاخانه  
 چراغان میحرگشت و بعدها خاص ساعره شرط حوشوقت گردیدند حکم کردم که

ملکش بدریاسه شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و بده پشت بالا تو بهم میرسند غایتاً بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوناگڑه ملک سورته شتافت نفو که مخاطب بمسلطان مظفر بود و خود را وارث ملک میگرفت بحال تباہ در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعد از آن جام با افواج منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و نفو به پناه راس بهاره در آمد خان اعظم نفو را از راس بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت نفو را سپرده باین دولتمخواهی از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند در آن وقت که احمد اباد بمورد موکب اقبال اراستگی یافت و بزودی کوچ شد بملازمت نرسید و زمین او هم خیل راه بود و فرصت نیز مقتضی تعیین افواج نبود چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع شد درین دفعه فرزند شاهجهان راجه بکر ماجیت را با فوجی از بندهای درگاه تعیین فرمود او نجات خود را منحصر در آمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دوپست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذراند غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطر پسند باشد عمویش از هشتاد زیاده بنظر می در آمد و خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قوای ظاهر فقور و نرفته از مردم او پیری بنظر در آمده مویش و بروت و ابرو او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راس بهاره یاد دارد و در پیش او از خوردنی کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادر الزمانی سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباجه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و افرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامه های روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر درین روز اوستاد عبدالکلی و اوستاد بهزاد در صفحه روزگار می بودند انصاف کار او می دادند پدرش اقارضائی مروی در زمان شاهزادگی من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانزادی باین درگاه است غایتاً او را هیچ اشنائی و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیار است از صغر سن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده و همچنین اوستاد منصور نقاش که بخطاب نادر العصری ممتاز است و در فن نقاشی یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود ندارند مرا ذوق تصویر مهارت تمیز او بجای رسید که از اوستادان گذشته و حال کار هر کس بنظر در می آید بی آنکه نامش مذکور شود ندیده دربانم که کار فلان است بلکه اگر مجلس باشد مشتمل بر چند چهره و هر چهره کار یکی از اوستادان باشد می توانم یافت که هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگره کشیده باشد در انصورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخت شب یکشنبه سی و

بدر در آمد که در ریز خود گرفته بسته بود بر دور ان دام چیده خود را بگوشه کشیدم  
خواست که بجای خود آمده بنشیند پاش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتم  
بعانت سبک نه نظر در آمد چون بیک دندم در سینه و شکم اصلا پرمایه گروشت  
و پوست آرم رختکه و گرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گروشت نمائده مشت  
بره با استخوانی چیده بدست در آمد ظاهر شد که حفتش مرده و از مراق او مایی  
رور نشسته

نگذاخت تر از هجر دل از روز مرا \* امروزت چو شمع آه حاصور مرا  
رور طرم سیاه شد چون شب عم \* نشانده مراق تو ندی رور مرا  
هست حال که از بندهای خوب می است و سخی او اعتماد را می باشد عرص کرد که  
در بر کنه در حد حفت سارت بر کنارتال بدر در آمد از بند و قچیان می یکه زارد و همان حاشرش  
دریده پاک ساحت قصارا در ان منزل دوسه رور مقام واقع شد حفت او بنوسته در ان گرد و  
پیش منگشت و مراد و فعل میگرد و مرا از بیقراری او دل بندد می آمد و غیر از بدامست  
چاره نمود چون از ان منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بدست و ببحرور بهمان مقام  
عمور اندک از مدو طغان ایضا مال و حال و حاضمت احوال ان سارس پرسندم گفتند که  
در همان رور حال داک و هنوز اثری از استخوان و پروبال او بدامست می خود با نجا  
ریده دندم بدو عی که گفته بودند نشان یافتیم از ان عالم نقلها در میان مردم بحیار است  
دوشن انها طولی دارد رور شده شاندر هم حفر موب زارت شد که از تعدات صوبه  
بهار بود بعرض رسید و مانده که پسر گلان او بمنصب دو هزاره دات و ششصد سوار  
سرمار گشت و دیگر مردانی و اقوام او با صافه منصب سرمار شدند و بمقامت او مامور  
گشتند رور مبارک شده بدست و یکم میل ناون سر شکار حاصه که بصفت رام شدن در  
پر کنه در حد گذاشته شده بود بدر گاه رسید حکم فرمودم که مردیک بصحر که طرف دریا  
نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در مدخل حاصه حصر عرش اشپانی گلان ترار بویل  
در حدصال که مدت ها سر حاصه بقل حاصه بود بنظر می در بیامد از ارتفاع ان چهار درج و  
سه بدم با گر الهی بود که هشت درج سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در نقل  
سرمار می از همه گلان تر بملوان عالم کجراج است که عرش اشپانی خود بدولت شکار  
فرموده بودند و سر حلقه میال حاصه بدست از تعاض چهار درجه و نیم باست که  
هفت درجه و هفت انگشت شرعی باشد گر شرعی بعرض بدست و چهار انگشت ادم  
مدامی الحلقه قرار یافته و گر الهی بعرض چهل انگشت است در ان تاریخ مظهر حال  
که بدست صاحب صوبگی ولایت تهنه سرمار شده بود سعادت استاندوس در بادت  
مد مهر مد ریزه بدر و ماری یک لک ریزه از حواضر و موضع آلات بدشکش گذر اند  
در بدو حفر رسد که حق سبحانه تعالی بعززد پروتر پسر از صغیه معوری شاه مراد  
گرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد رور نشسته بدست و چهارم  
را به بهار دولت استاندوس در بادت در ملک گجرات گلان تر اری میبداری بدست

بهریک گل زخمت صد خار می باید کشید

غزلی گفته و میرزا رستم صفوی و میرزا مراد پسر او نیز طبع آزمایی نموده اند مطلع در بدیهه بخاطر رسید

ساغر می بر رخ گذار می باید کشید \* ابر بعیار است می بعیار می باید کشید  
از ایستاده هاسه بزم حضور هر که طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر  
شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است و غزل او تمام بنظر در آمد غیر از آن مصرع  
که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کاره نساخته بغایت ساده و هموار گفته در پی  
تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه  
اند و اثر رشد و کار طلبی از نامیه احوال آنها ظاهر بود بمناسب مناسبت سرفرازی  
یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعیین شدند منصب او دوهزار و پانصدی آید  
پسر کلان او بمنصب سه هزار و سه پسر دیگر بمنصب نهصدی ممتاز گشتند روز  
مبارک شنبه چهار دهم خواجه بائیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت  
و شجاعت آراستگی دارد و یکی از نهانجات ملک برار بعهد اوست بمنصب هزار و  
پانصدی و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب بائیخانی علم عزت بر افراخت  
راے که نور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیوانی صوبه مالوا ممتاز گشت درینولا  
جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس  
ندیده بنظر در آمد سارس جانور بخت از عالم کلبه غایتاً از کلبه ده دوازده پر کلبه تر  
و میان سر بر ندارد و پوستی است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار  
شش انگشت از گردن او سرخ میباشد اکثر در صحرا جفت جفت بصر می برد  
و احياناً خیل خیل هم بنظر در می آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه  
می دارند و با مردم انس میگیرند قصه جفت سارسی است در سرکار من که  
لیلی و سجنون نام نهاده ام روزی یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من  
اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا  
آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز میخواهند که جفت شوند در لحظه  
خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهای خود را راست گذاشته اندک خم کرد نر اول  
یک پای خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاده و بعد از آن پای دوم را و لحظه  
بر پشت او نشسته جفت شد نگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین  
رسانیده یک مرتبه برگرد ماده گشت یکی که بیضه نهاده بچه هم برآورد و از الفت  
و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بعیار شنیده شد چون بتواتر  
رسیده و غایت تمام دارد نوشته می شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این  
درگاه است و در فن شکار و قزاقی و قوت تمام دارد عرض کرد که روزی بشکار رفته بودم  
سارسی نشسته یافتیم چون نزدیک تر شتافتم از جای خود برخاسته روان شد و از رفتار  
او اثر ضعفی و الهی یافته شد جای که نشسته بود رفته استخوانی چله بامشدی پر

و در عرصه دو سه روز آزار تمام میسراند چنانچه بعد از صحت مدتی اثر ضعف و سستی  
باقی می ماند عانیاً عادت بخیر است و حدی حاله کمی کم میسرند و از مردم  
کهن سال که درین ملک توطی دارند شعله شد که پیش ازین ده سی سال همن  
قسم تب بهم رسانده بود و تکرر گذشت بهر حال در آب و هوای گجرات  
ربوبی ظاهر شد و ازین آمدن معانت پشیمان آمد که حق حل و علی فصل و  
کرم خویش این گزانی را که سبب نگرانی خاطر است از مدین مردم بردارن روز  
مبارک شده سردهم بدیع الزمان پسر منیرا شاهرخ منصب هزار و ناصبی داب  
و سوار و عیانت علم سوارری یافته خدمت فوجداری سرکار پیشی تعین شد سند نظام  
فوجدار سرکار لکهنو منصب هزارری داب و مقصد سوار مندر گشت منصب علی  
قلی درمی که از معنای صوبه مددهار است بالنسب بهادر حال صاحب صوبه مددهار  
هزارری داب و مقصد سوار حکم شد سند هریرحان ناز منصب هزارری داب و چهار  
صد سوار سربلندی ناست و بر دست حال را منصب هشتصدی داب و سصد و پنجاه  
سوار سرور مردم درینوا دم حواحه ده بندی پنجم دست ماروینون از ماورالنهر  
مصوب یکی از انعام خود برسم نادر ارسال داشته بود یک دست در راه صانع شد چهار  
دست سلامت در اوحن رسانده حکم مردم که مبلغ پنجاه هزار رومده حواله کس ایشان  
نماند که از هر قسم معاف که مرضی حواحه داند انتفاع عوده ببرد و هزار رومده  
بشارالده انعام شد و هیدری وقت حال عالم که نزد دارای انوار نالچی گی رومده  
بود یک دست بار اشعانی که برین ناری آگه می گوید بشکش فرستاده بود از نظر  
گذشت بظاهر علامتی که از بارداری منور بول کرد ندارد بعد از براندن معاف ظاهر  
میشود و روز مبارک شده بمعن منور انوالصالح خویش مرحومی منیرا توسعای  
حسب الحکم ردگی آمده سعادت اسنان بوس د ناست صد مهر ندر و کلگی مرصع  
بشکش گذارند منیرا توسعای ارسال رضوی مشهد اسب و سلسله آنها در حرسان  
همیشه معمر و مکرم بوده اند و بالفعل برادر شاه عباس صده خود را به برادر خود منور  
انوالصالح مذکور بخت کرده پدرش مرا ابع خادم ناشی رومده رنده امام هشتم است  
و منیرا توسعای حال معنای تربیت حصر عرش اشعانی معرینه امارت و منصب  
تجهیزری رسانده بود به تکلف خوب مغرور بود و موکرا بدار بدورگ مدداشت  
و سناری از خویش او برگرداو فراهم آمده بودند در صوبه دکی بخت حق نبوست  
اگرچه درین بدار او ماند و نظریه حقوق مدین و عانیها بصد خصوص در تربیت نصر  
دانش بهانت توجه مدد ل گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانند عانیاً او را  
ندر بون بدار است روز مداک شده بخت و هفتم بحکم مستع الزمان بخت  
هر در در انعام مرحمت شد و بحکم رج الله صد مهر و هزار رومده عیانت مردم چون  
مراج مرا بدار خوب در مانده بود دند که هوای گجرات ناست نامار کار است حکم  
مذکور گفت همن که شما در شراب و انون معنای اندک کمی خواهند مردم تمام



این کوفت شما بیکبارگی بر طرف خواهد شد و همین که من در یک روز هر دو ازینها کم کردم در همان روز اول بسیار فایده کرد روز مبارک شنبه سویم خورداد ماه قزلباش خاں بمقصب هزاروپانصدیندات و هزارودویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرضداشت گچپیت خاں داروغه فیل خانه و بلوچ خاں قراول بیگی رسید که تاحال شصت و نه زنجیر فیل از نرو ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرضداشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیر و آنچه خورد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دو قسم از نرو ماده هرچه بغظر در آید شکار کنند روز دوشنبه چهار دهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسب خاصگی کچپی که از اسپان سره جام بود پیشکش نموده بود براجہ نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خاں قراول بیگی که بخدست شکار فیل تعیین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانز دهم اثر گرانی در سردر خود یافتیم اخربه تب منجر شد شب پیاله هائے معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تب افزودم و تا دم صبح بر بستر می طپیدم آخر روز کم شنبه شانزدهم تب تخفیف یافت و باستصواب حکما شب ثلثان معتاد پیاله خورده شد و بجهت خوردن شوربائے ماش و بزنج هر چند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحمد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شوربائے بوغان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجملًا سه روز و دو شب بفاصله گذشت با آنکه یک شبان روز تب کشیده ام و ضعف و بیطاقتی بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمیشود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد از دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و رنگ بوم و گرد و غبار بحدی که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواک شهر واقع است بصابون گاوارا در غاب شده مردم اعیان که بقدر سامان دارند در خانه هائے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجائے سبزه و ریاحین تمام صحرا زار است و نعیمی که از روستای قوم وزد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعه خوبی بچه نامت خوانم

پیش ازین احمد آباد را گرداباد گفته بودم احوال نمیدانم که سبومستان نام نهم یا بیدارستان خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم برسات مانع نبوده یکروز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سلیمان وار بر نخت باک نشسته بیرون می شتافتم و خلق خدا را ازین رنج و محنت خلاص میساختم

و در عرص دو سه روز آزار تمام میسراند چنانچه بعد از صحت مدتی اثر ضعف و معنی  
 فانی می ماند عاقبت تحیر است و حذر حائے نکستی کم میسرند و از مردم  
 کهن سال که درین ملک قوطی دارند شنیده شد که پیش ازین ده سی سال همین  
 قسم تپا بهم رسیده بود و تحیر گذشت مهر حال در آب و هوای گجرات  
 ربوبی ظاهر شد و ازین آمدن رعایت پشیمان امید که حق حل و علی بفصل و  
 کرم حوش ائی گزائی را که ستم نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد روز  
 مبارک شده سیرت هم بدیع الرمال پهر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی دات  
 و سوار و عنایت علم سرمراری نامه خدمت موحدا ری سرکار پیش تعیین شد سید نظام  
 موحدا ری سرکار که هندی بمنصب هزار دات و هفتصد سوار مقدار گشت منصب علی  
 قلی درمی که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار  
 هزار دات و هفتصد سوار حکم شد سند هریر خان تازه بمنصب هزار دات و چهار  
 صد سوار سربلندی نابت رندست خان را بمنصب هشتصدی دات و سیصد و پنجاه  
 سوار سرمراری مومدم در بدو قاسم خواجه ده بندی پنج دست سار توپون از ماوراءالنهر  
 منصوب یکی از اقوام خود برسم نیاز ارسال داشته بود یک دست در راه صانع شد چهار  
 دست سلامت در اوجی رسیدند حکم مومدم که مبلغ پنجاه هزار رومده حواله کس ایشان  
 نمائند که از هر قسم متاع که مرصی خواجه داند انتیاع رومده نبرد و هزار رومده  
 بمشارالده انعام شد و همدی وقت حان عالم که درد دارالے ایران بانچپی گری رنده  
 بود یک دست بار اشیانی که بران پارسی اگه می گویند پیشکش فرستاده بود از نظر  
 گذشت بطاهر علامتی که از بارداری تمیز توان کرد ندارد بعد از پزاندن تفاوت ظاهر  
 میشود و روز مبارک شده محتم میر ابوالصالح حوش مرحومی میرزا موسیخان  
 حسبالحکم ردکی آمده سعادت استانیوس در نابت صد مهر ندر و کلگی مرصع  
 پیشکش گذراند میرزا موسیخان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در حرسان  
 همسند معمر و مکرم بوده اند و بالفعل برادر شاه عباس صندد خود را به برادر خود میر  
 ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش مرا اتع خادم ناشی رومده رفیده امام هشتم است  
 و میرزا موسیخان معاصر تربیت حضرت فرش اشیانی مرتبه امارت و منصب  
 پنجاهزاری رسیده بود ے تکلف خوب میسر بود و نوکرا نیاز نوکری میباشند  
 و بصداری از حوشان او برگرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکی بوجت حق بنوست  
 اگرچه در بدو بسیار آرو ماند و نظریه حقوق قدیم رعایتها نداشتند خصوص در تربیت پسر  
 کلاش بهانت توجه مبدل گشت در اندک مدت مرتبه امارت رسانیدم عاتقا ارون  
 پدر مرقو نیاز است روز دوازده شده نعت و هفتم بحکم مسدع الرمال بیعت  
 هر در در انعام مرحمت شد و بحکم روح الله صد مهر و هزار رومده عنایت مومدم چون  
 مراجع مرا بصدار خوب در یافته بود دند که هوای گجرات رعایت دماز کار است حکیم  
 مذکور گفت همدی که شما در شراب و امیون معتاد اندک کمی خواهند مومدم تمام

ماهی ها بجمعی از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غره اردی بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به یسارل و تواچیان حاکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک برای واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بتصور بیاورند که بدست خود خیر کنم که هم باعث مشغولیت و هم نامردان بفیض میرسند کدام مشغولی به ازین خواهند بود روز دو شنبه سوم شجاعت خان عرب و شمت خان و دیگر بندها که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند مشایخ و ارباب سعادت که در احمد آباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم کنار دریای محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را که فرزند شاهیان حکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمینی بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در گذار تال کاکریه ترتیب یافت نادر خان حسب الکام از صوب دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهان انگشتری الماس از بابت پیشکش قطب الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط مسرف در زیر آن واقع بود چنانچه نقش لله ظاهر میشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رب و تراش در جواهر عیب است لیکن بظاهر عام قریب بود و معیناً از معدنی که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان میخواست که از غنایم فتح دکن یادبودی بجهت برادرش شاه عباس فرستد این الماس را با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدارد درین روز هزار روپیه در وجه انعام برگه های باد فروش عنایت فرمود مشارالیه گجراتی الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال این ملک استحضار تمام دارد نامش بونته بود یعنی نهال بخاطر رسید که پیر مرده را بونته گفتن بے نسبت است خصوص السال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و بارور بوده باشد بنابراین حکم فرمود که بعد ازین او را برگه های میگفته باشند بزبان هندوی درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاولی در ساعت مسعود مختار به بارگهی و فرخی بشهر احمد آباد در آمدن وقت سواری فرزند بلند اقبال شاه جهان بیست هزار چرن که پنج هزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا در دولتشانه نثار کنان شادانم چون بدولتشانه نزول اقبال فرمود طرک مرعج که بیست و پنج هزار روپیه قیمت داشت بوسم پیشکش گذرانید و از بندها که او که درین صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند همه جهت قریب بچهل هزار روپیه شده باشد چون بعرض رسید که خواجه بیگ میرزای صفوی در احمد نگر بجوار مغفرت ایندی پیوسته خنجر خان را که بفرزندای برگزیده بود بلکه از فرزند ملببی گرامی ترمیداشت و در حقیقت جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمقتضای دوهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمد نگر بعهده او مقرر فرمود درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در میان مردم شایع شده و از اهل شهر و اردو کم کسی باشد که دو سه روزنه باین بلا مبتلا نشده باشد تب محرق یا درک اعضا بهم میرسد

نقش سکه صورت می‌زان مطابق ماه مهر



نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه آبان



نقش سکه صورت قوس مطابق ماه آذر



نقش سکه صورت خدی مطابق ماه دی



نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن



نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندارمده



ایزدست نقش هاست سکه عهد جهانگیدی که یکطرف ان بشکل بروج دوازده گانه نقش  
میشد و من بسعی بسیار اصل ان سکه‌های دوازده گانه را بهم رسانیده نقل  
ان‌ها بعینه درین مقام نقش میکنم

نقش سکه صورت حمل مطابق ماه فروردین



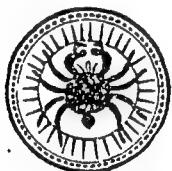
نقش سکه صورت ثور مطابق ماه اردیبهشت



نقش سکه صورت جوزا مطابق ماه خرداد



نقش سکه صورت سرطان مطابق ماه تیر



نقش سکه صورت اسد مطابق ماه مرداد



نقش سکه صورت سنبله مطابق ماه شهریور



بسیار می کشیدند و تا رسیدن ناگزیر مسافت بعید نایستی بپیمود تا طرم گذشت که ایام نامنظان در پی موسم بدار لاله توجه بفرمائیم چون تعریف بر شکل ملک گجرات سیر شد و شهرت احمد آباد را بدقت نمائند بود قصد گجرات بحال گذشت احراز نمودن احمد آباد قرار گرفت و از آنجا که حمایت و حراست ابر حق سنجانه همه حار همه وقت حامط و ناصرانی بپارساند است مقارن ایشکال حذر رسید که بار در آگره انروا ظاهر شد و مردم بصیارت تلافی میشوند ندانم معص عزیمت آگره که نالهام عیسی در خاطر بر تو افکنده بود مصمم گشت حش مبارک شده بخت سوم منزل حالون ترنسایامت بدش ارنی صافه سکه چنان بود که یک روزه راسم مراقبش میکردند و بر روزه دیگر نام مقام و ماه و سده خلوس در بنوا تا طرم رسید که بجای ماه صورت برخی را که نای ماه منصوب باشد نقش نکند مثلاً در ماه مرودی صورت بر و در آردی بهشت شکل نور و چون همچنین در هر ماه که سکه شود بکطرف صورت آن سرح را بدو می نقش کنند که حضرت بزر اعظم ازان طالع باشد و این تصرف جامعه می است و تا حال نشده بود \*

در پی روز اعتقاد حال بدانت علم سروراری یافت به مروتیان که از تعینات صوبه بدگاه است بزر علم مرحمت شد و شب شده بیست و هفتم در موضع بدرواله ار برگده سهرابول اقبال اتفاق آمدن و در پی منزل آوار کونل شیده شد کویل مرعی است ار عالم راع عایداً در حثه حورق تر هر دو چشم راع سیاه می باشد و از کونل سرح ماده او حالهای سفید می دارد و بر سیاه نکرنگ است بر او رعایت خوش آوار می باشد ملکه آوار او را هیچ بدست نآوار ماده او بیست کونل در حقیقت بلبل هندی است همچنان که مستی و شورش به بلبل در بهار میباشد آشوب کونل در آمد درسات که بهار هندوستان است می شود ماله اش رعایت دلنشی و موثر است و آغار مستی او مقارن است برسدن اندک اکثر درخت اندک می کشند و از رنگ و تره اندک مسطور است و از عراب آنکه کونل خود بچه اریصه برمی آرد و در وقت بدسه بهان هر جا آشیانه راع را حالی می داند بیصه آن را بدقار شکسته بدرون می اندازد و خود بجای آن بیصه می بندد و میبرد و راع آن را بیصه خود تصور کرده بچه بر می آرد و پرورش میدهد و این امر عریب را می خود در آلله آباد مشاهده کرده ام شب کم شده بیست و بهم گذار در نای مپی منزل شد و حش مبارکسند دران مبتل ترنسایامت دو چشمه در گذار در نای مپی ظاهر شد رعایت آب صاف داشت چنانچه که اگر داده حسکاش هم در او آفتد تمام ظاهر میشود تمام آن روز بهمراهی اهل محل گذار دیده شد چون حیر منزل دلکش بود مردم که بر لب هر چشمه صفا بسند روز جمعه در در نای مپی شکار ماهی کرده شد و مایه های کلا بولک دار بدام آفتان بیست بقررد شاه جهان حکم شد که شمشیر خود بپارماد بعد ازان بامرا و مردم که شمشیر های که در کمر بسته اند میدادند شمشیر آن برزد بهتر از همه بود

خاص بشکار فیل متوجه شدم چرا که فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بعینار گذار پیداده بصعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل بر فراز درختی بجهت نشستن من تخته از چوب ترتیب داده در اطراف آن بر چند درخت دیگر نشیمن ها بجهت آمرا ساخته بودند و بصحت فیل نریا گفتند هائے مستقیم و بسیاری از ماده فیلان آماده داشته و بر سر فیل دو نفر فیلان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص آنهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل بحدود بیارند تا تماشاچه شکار آنها کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف به جنگل در آمدند از انبوهی درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم کسبست ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف روه نهادند و دوازده زنجیر فیل از نو ماده بایں ضلع افتادند چون بیم آن بود که مبادا بدر روند فیلهاے خانگی را پیشتر انداده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار بدست نیامدند غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان در آن جنگل می بودند را کس بهازی می گویند یعنی دیو کوه بایں نسبت راون سرو پاں سر که نام دیوهاست این هر دو فیل را نام کردم روز سده شنبه چهاردهم و کم شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کره باره نزل اجل اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکمخانی سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روبیه بسنگرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد چون گرما نهایت اشتداد داشت و سواری روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در برگنه درحد منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت فیروز اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود درین روز جشن عالی ترتیب یافته بر تخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنج هزار ذوات سرفرازی داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسبه و سه اسبه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشعی بمنصب چهار هزار ذوات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازی یافت چون احمد بیگ خان کابلی که بحکومت کشمیر سرفرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتم ولایت ثبت و کشتوار نماید و آن وعده مذقضي گشت و اینخدمت ازو بانصرام نرسید بذابریں او را معزول ساخته دلاور خاں کاکرا به صاحب صوبگی کشمیر سر بلند می بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتم ثبت و کشتوار نماید بدیع الزمان پسر شاه رخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت امده سعادت استانبوس دریافت قاسمشان را بعنایت خنجر مرصع و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان مرکب اقبال بصوب احمد اباد معطوف داشتم چون از شدت گرما و عفونت هوا محنت

سرمراز حان نه منصب دو هزار و پانصدی و هزار و چهار صد سوار سرمراز گشت معتمد حان منصب هزاروی و سیصد و پنجاه سوار سربندی یامت نه ابراهیم سنگهدل و مدائی حان اسپ صد مهری عنایت شد چون صوبه پنجاب تحفظ و حراست اعتمادالدوله مقرر است حسب التماس او میر قاسم بخشی احدیل را که نعمت و سلسله ایشان دارد حکومت صوبه مذکور سرمراز مرمود و منصب هزارنات و چهار صد سوار و خطاط قاسم حانی مرحمت کردم پیش ارس سراجه لجهمی براس اسپ عراقی عنایت نموده نمودم درن نارنج و میل و اسپ ترکی کشیده رحمت سنگاله مرمودم حام مانعام میل کمر شمشیر مرصع و تسنیم مرصع و اسپ یک عراقی دیگر ترکی و خلعت سرمزاری یافته رحمت وطن شد صالح برادرزاده آصفخان مرحوم را منصب هزاروی و سیصد سوار ممتاز ساخته رحمت صوبه سنگاله مرمودم و اسپ مشارالیه مرحمت شد درن نارنج میو حمله از عراق آمده دولت زمینی دوس درنات مشارالیه از سادات معتز اصمهان است و سلسله آنها در عراق همیشه عزت داشته اند و الحال برادرزاده او میررضی در خدمت برادرش شاه عباس منصب مدارب احتصاص دارد و شاه صحنه خود را دو دست گرفته میو حمله بدش ارس سپهزاده سال ارق بر آمده در محمد ملی قطب الملک نگلکنده رفته بود نامش محمد امینی است و قطب الملک او را میو حمله خطاب داده بود مدد ده سال مدارالیه او بوده و صاحب سامان شده بعد از آنکه قطب الملک مذکور و نعمت حیات سپرده و دست ریاست نه برادرزاده او رسیده بمیر سلوکی که خاطر حواء او باشد نکرده و میو رحمت گرفته بطولی شتافته و شاه عباس نعمت میو رضی و عزتی که مرمود صاحب سامان را در نظرها منداشته بمیر مذکور توحه و شفقت بنماز ظاهر فرموده و او در پیشکشهای لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر برده و ماک ها بهم رسانیده چون مکرر معروض گشت که او ازاده خدمت اری درگاه دارن فرمای فرستاده بدرگاه طلب مرمودم و مشارالیه بحکرم رسیدن فرمای ترک تعلقات نموده خریده روزه اخلاص بدرگاه نهاد و درن نارنج برعساق دوس معنکر گشته دوازده راس اسپ و نه تعور قماش و دو انگشتری پیشکش گذراند چون از روزه عقیدت و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساجده بالفعل بیعت هزار درنه خرچ و خلعت عنایت شد و درن زور خدمت بخشی گری احدیل را از تعیر نام حان بعدالتجان مرحمت مرمودم و حواء عاتل را که از بندهای قدیم است خطاط عاتل حانی سرمراز مرمود اسپ عنایت نمودم زور حمه داور حان از دکی آمده سعادت آستانفرس درنات صد مهر و هزار روزه بدر گذرانید باقرخان قوحدار صوبه ملتان منصب هشتصدی ذات و سیصد سوار سرمراز گشت تجارت حان و باغی و میندار صوبه ملتان مانعام میل ممتاز شدند زور شده یاردهم نمر شکار میل او دوحه کوچ فرموده در مرصع کره ناز و درول احلال إتفاق امتاده زور نکشده دوازدهم مرصع سبازا محل و در مرکب منصور گشت از پنجا ناز و ده هشت کره است و تا شکارگاه یک و نیم کره صناع زور دوشده سیردهم نا جمعی از بندهای



## جشن هیوز دهمین نوروز از جلوس همایون

شب که شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه ۱۰۱۷ هجری بعد از گذشتن چهارده نیم گهری تحویل آفتاب یعنی حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد و تا این نوروز چهار افروز دوازده سال از جلوس همایون این نیازمند درگاه الهی بخیر و خوبی گذشته سال نو بمبارکی و فرخی آغاز شد روز مبارک شنبه دویم ماه فروردی ماه الهی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکی آغاز شد آمید که مدت حیات در مرضیات الهی صرف شود و نفسی بے یاد او نگردد بعد از فراغ وزن تازه بتازه بزم نشاط ترتیب یافت و بندهای خاص بساغر ابریز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصفخان که بمنصب پنجهازری ذات و سه هزار سوار سرفرازی داشت بعنایت چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز شد و تابتخان بمخدمت عرض مکرر سرفرازی یافت خدمت توپخانه بمعتمد خان مرحمت نمودم و اسپ کچھی که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تا در ولایت گجرات نزول مرکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ بسرکار نیامده چون میرزا رستم بسیار اظهار میل و خواهش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بجام چهار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براجہ لچھمی نراین نیز چهار انگشتی از لعل و عین الہرہ و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروتخان از بنگالہ سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعہ فرمودم کہ دور تال را چراغان کردند بغایت خوب شده بود روز یکشنبہ حاجی رفیق از عراق آمده سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے کہ برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید مشارالیه غلام میر محمد امین خان قافله باشی است و میر او را از عالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاریست مکرر بعراق آمد و رفت نموده بہ برادرم شاه عباس آشنا شده در پی دفعہ از اسپان پنچاق و اقمشہ نفیسہ آورده بود چنانچہ از اسپ ہاے او چند اسپ داخل طوایل خاصہ شد چون بذہ کار آمدنی و خدمتگار لایق عنایت است بخطاب ملک التجار سرفراز ساختم روز دوشنبہ براجہ لچھمی نراین شمشیر خاصہ و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجہت حلقہ گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبہ میرزا رستم کہ بہ منصب پنجهازری ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافہ پانصد سوار امتیاز یافت اعتقاد خان بمنصب چهار هزار و ہزار سوار ممتاز شد

## حکم جهانگیر

حکم مرمودم که اس دوازده ساله احوال را یک حکم ساخته نموده های متعددی  
ترتیباً نمایند که نه دندهای حاضر عنایت فرمایم و تسایر بلاد مرستاده شود که ارباب  
دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند \*



آوردند که در پی نزدیکی شیربهرت که بمردم راهگذری مزاحمت و آسیب می‌رساند و در پیشه که می‌باشد کله و استخوان چنده ازاد میان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو بهر روز بشکاران شیرسواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیرکلان بود غایتاً ازینهم کلان تر بارها زده شد از جمله شیرے که در قلعه مازدو زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن ازان کمتر روز سه شنبه بیعت و سوم سه و نیم کروه و کسرے کوچ نموده بربلب آب بایمبا نزل نمودم روز کم شنبه بیعت و چهارم قریب بنش کروه طی نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارکشنبه بیعت و پنجم مقام فرموده بزم بیاله ترتیب یافت و بندهای خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خا را بمنصب سه هزار پی و دو هزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمد حسین سبزه را که بجهت ابتیاع اسپان راه واریه بلخ فرستاده شده بود در پی تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین دوس دریافت از اسپان آورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ و خوش بست است تاحال بای رنگ ابرش دیده نشده بود و چند راه وار دیگر خوب آورده بود بنابراین او را بخطاب تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک باو طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچیمی برای عموی راجه کوچ که الحال ملک گجرات را باو عنایت فرموده ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بیست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام بوده نزول اجال اتفاق افتاد روز یکشنبه بیست و هشتم پنج کروه طی نموده کنار قصبه دوحه که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزول ریایات جلال گشت پهلوان بهاولالدین برق انداز بچه لنگوری را بابزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از توپیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته برنایه درختی نشسته بود می بیند و اس سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمچرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده برشاخی میگذارد و خود بر زمین افتاد جان می سپارد در پی اثنای من رسیدم و اس بچه را فرو آورده بجهت شیر خوردن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و باوجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او برآمده فرمودم که بچه را از جدا سازند بمچرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتی کرد و بچه لنگور نیز بی تابی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد و مهربانی بز بان بچه جاع تعجب بسیار است لنگور جانور بیست از عالم میمون غایتاً موه میمون بزرده مایل و رویش سرخ و موه لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دوچندان از دم میمون دراز است بنابراین غرابت این مقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاؤ و قتم و دو نیله گاؤ یک و نرویکه ماده به بندوق بردم روز سه شنبه سی ام نیز مقام واقع شد \*

تمام شد جلد اول توزک جهان گیزی

مردۀ بود او را بر بالای کاه انداخته شخته اند اتفاقاً گارس آمده از آن کاه میخورد و می میرد و بعد از آن سگی چند از گوشت آن گاو خورده تمام مردۀ اند و کار تا بجای رسیده که از توهم مرگ پدر مردیک پسر و پسر مردیک پدر نمی رود و از عذاب آنکه در محله که ابتدای بیماری از آنجا شده بود انشی در گرفته قربان نه هزار خانه در آن محله می سوزد و در آنجا طبعانی ایجاد شده صاعی که اهل شهر و مواضع و نواحی بر میخیزند شکل معتدبری مردهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره گل بر روی هم و دو دایره اوسط و یک دایره خورد و دیگر دوانر که میان آن بیاض ندارند و این اشکال در همه خانهها پدید آمده و در محاهد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش افتاده و این اشکال نمایان گشته می الحمله تحقیقی در ونا میگویند که شده است چون این مقدمه عراست تمام داشت نوشته شد عایناً بقایان حرد راست نمی آید و عقل من قبول این معنی نمی کند والعلم عندالله (مید که حق حل سبحانه تعالی برنده های گناه کار خود مهربان گردد و ارض نیکه مالکیده نجات یابند روز مبارک شده هر دم درویم گروه کوچ نموده در کنار آب مهبی منزل شد در آن روز زمیندار حام دولت رمن موس در یافته پنجاه راس اسب پیسکش و صد مهر و صد روپیه بدر گذراند نامش حسا است و حام لقب است هر کس که حاشش شود او را حام میگویند و این از رمنند از آن عمده ملک گجرات است بلکه از راهای داسی هندوستان است ملکش در برای شور مقصّل است پنج شش هزار سوار همدشۀ میدارد و در وقت کار ناده دوارده هزار سوار هم سامان میتواند داد و در ولایت او اسب بسیار هم میرسد چنانچه تا دو هزار روپیه اسب کچھی حرد و مروت میشود نرجه مذکور خلعت عنایت فرمودم و همدرونی روز کچھی توانی راجه ولایت کوچ که در اتصاله دلا ننگاله واقعست سعادت استاندوس در یافته پانصد مهر بدر گذراندید و عنایت خلعت و حشر مرصع سر قرار گشت نوازش حان پسر سعد حان که حکومت ولایت چونکره یعنی بود ندولت رمن موس اسم سعادت نام روز جمعه نوردهم مقام شد روز ششمه نستم چهار گروه پاؤ کم کوچ نموده در کنار تال چه بود برول نمودم روز یکشنبه نعت و نم چهار گروه و نم کوچ کرده در کنار دل بدر واله مرود آمده شد در آن روز حمر موت عظمت حان گجراتی که نعت مداری در احمد آباد مانده بود مصاحح حلال رسید او از بنده های مراحدان بود و خدمات ملک اروسه می آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوف تمام داشت خاطر حق شناس از حمر موت او گرانی بدیروست در تال مذکور گیاهی بنظر در آمد که نجره رسید انگشت و نا سرچوئے مرگانش بدیروم می آورد و بعد از رمانی نار شگفته میگرد و برگش از عالم مرگ در حث تمر همد نعت نامش معری شکر آنجا است و بهندی لحوئی میگویند و لاج معنی خداست چون از رسیدن دست و انگشت سرهم می آرد از این جهت به خدا نعت دیده اند و تکلف حالیه از عراستی بیعت و نامش را هم معرک یافته اند و میگویند که در حشکی هم میشود روز دوششمه بیست و دوم مقام شد قزاقان حمر

از مسادات سیفی بوده و نسبت خانزادی موروثی باین درگاه دارد از تعینات لشکر دکن بود گویا روزی چند در آن لشکر به تنگدستی و پریشانی میگذرانید و چون مدتی بود که باضافه منصب سرورازی نیافته بود توهم بے عنایتی من علاوه آن میشوند و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگی بلباس تجرد در آمده سر بصرای آوارگی می نهد و در عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت آباد و بیدر و بیجاپور و کرناٹک و گلکنده سیر کرده به بندر وایل میرسد و از آنجا بکشتی نشسته در بندر کوه می آید و بندر سورت و بروج و دیگر قصبات را که در سر راه واقع بود سیر نموده باحمد آباد میرسد در بنوخت زاهد نام یکی از نوکران فرزند شاهجهان اورا گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که باینده گران بحضور آورند چون بنظر در آمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانزادگی باعث این بیسعادت می چه بود عرض کرد که در خدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمیتوان گفت راستی آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم و ازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهری نموده سراپیمه رو بادی غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دام اثر کرد و از آن شدت فرو آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگی عادلخان و قطبالمک و انبیر هیچ کدام را دیده ام معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحریست بیکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار آنها لبها همت تر سازم و بریده باد سرے که بسچو این درگاه رسیده باشد و بدیگری فرود آید از روزیکه قدم بادی غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامه بر بیاضی ثبت نموده ام حقیقت احوال من از آنجا ظاهر خواهد بود اینکرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و بقوت ناگزیر عاجز گردیده ازینجهت خاطر باو مهربان شد و روز دیگر بحضور طلبیده بذک از دست و پایش فرمودم که بر دارند و خلعت و اسب و هزار روپیه خرجی عنایت شد و منصب او آنچه بود ده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چنداں اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزبان حال این بیت میگفت

اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب

خویشتر را در چنیز نعمت پس از چندین عذاب

روز کم شنبه هفدهم شش کوه کوچ فرموده در مقام باره سید نور نزل اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور میگشت که در کشمیر اثروپائے ظاهر شد و درین تاریخ عرضداشت واقعه نویس آنجا رسید نوشته بود که درینماک عات و با اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول در درو و تب بهم میرسد و خون بسیار از بینی می آید روز دریم جان بحق تسلیم می کند و از خانه که یک کس فوت شد تمام مردم آن خانه در معرض تلف اند و هر که نزد بیماری یا مرده برود بهمان حال مبتلا میگردد از جمله شخصی

از بند هائے درگاه را که خدمت ای صوبه یعنی شده بودند مشمول عواطف و دوازش  
 بدرج ساحت رحمت مرمودم ارحمه شجاعت حان عرب را منصب دوهزار و  
 پانصد دینار و دوهزار سوار اراصل و اصفه سرور مرموده بغاره واسپ و خلعت عنایت  
 شد و همت حان را منصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار سرور از ساحت خلعت و  
 بدل لطف مرمود کفایت حان که خدمت دنیائی صوبه مذکور اختصاص از دوهزار  
 و دویسی و سصد سوار اراصل و اصفه مقدار گشت صفی حان بحشی ناسب  
 و خلعت سرور از شد حواحه عامل را منصب هزار و پانصدی و ششصد و پنجاه سوار  
 اراصل و اصفه اختصاص گشده خدمت کشی گری احداث نعم مرمودم  
 و بحطاب عامل کانی امینار نامت و سی هزار درویش توکل قطب الملک که پیشکش  
 آورده بود انعام مرحمت شد درسی قاری مرید شاهجهان نار و ده دره از مراد کفایت او  
 آورده بودند بنظر گذارند که ناحال ناس دانی دده شده بود مرمودم که درین گدند  
 بیست و نه دله و نه ماشه و اناز چهل و دهم قوله یون در آمد روز جمعه دوار دهم  
 بشکار رفته دو دله گاؤ یکی درو بی ماده شکار شد و رو شده سترده سه دله گاؤ دو  
 درو یکی ماده به بدوق ردم روز یکشنبه چهاردهم شمع اسمعیل ولد شیخ محمد  
 عوث خلعت و ناصد رفته خرچ عنایت مرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو  
 ماده دله گاؤ به بدوق ردم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که سعادعت آمده  
 بودند مرتبه دیگر خلعت و خرچ با اراصل مده معاش دده رحمت مرمودم و نه  
 هریک ازینها کفایه از کدای خانه حمامه مثل نصد کشف و نصیر حسینی  
 و روضه الاحیاء مرحمت شد و مریش آں کدای نازیم آمدن گجرات و مرحمت  
 نمودن کدای مرقوم گشت در بندوب که شهر احمد آباد از درول زیات حال آراسگی  
 داشت شعل شناسوری می ای بود که ازین استحقاق را بنظر در آورده روز و رمن  
 عنایت مرمودم و ما آمده شمع احمد صدر و چندی از بند هائے مراحدان نعم شده  
 بودند که درویشان و مستجعیان را ملازمت می آورده باشند و مریدان شمع محمد  
 عوث و بدره شمع و حیدر الدین و دیگر مشایخ در حکم مرموده بودم که از ارباب استحقاق  
 هر جا گمان داشته باشند خدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندی از عوار  
 بهمن خدمت مقرر بودند که صعبها را بنظر نگذرانند و همگی همت مصروف  
 آن بود که چون بعد از سالها مثل می نادشاهی بطالع مقرری ای ملک آمده باشد  
 باند که همت احدی محتروم نماید و حق تعالی شاهد است که درین عرصت کوتاهی  
 نکرده ام و هیچ وقت ازین شعل مارع نبوده ام اگرچه از آمدن احمد آباد املا محظوظ  
 نشده ام عافاً خاطر حقیقت شناس را ناس حورسند دارم که آمدن می موجب راهبیت  
 حال جمعی گذر درویشان شد و حلقی بنوا رسد روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر  
 مرچان را که در مرید پور بلخاس معر در آمده سر نصیرای عنایت مهاده بود گرفته  
 بودند و شرح ای برسم احوال آنکه کوکب بدره میر عبد اللطیف قزوینی است که

شد و گرد و خاک فرو نشست چون این ملک رنگ بزم است یقین که در برسات گرد  
و خاک نباشد و گل و لاله نشود صحراها سبز و خرم گردن خوب خواهد بود بهر حال  
نموده از برسات هم دیده شد روز سه شنبه پنج و نیم گروه کوچ نموده در گذار موضع جبر سیدما  
قبول اقبال افتاد درین منزل خبر رسید که مانسنگه سیزده جان بمالکان جهنم سپرده  
تفصیل این اجمال آنکه سیزده گروهی اند از ملأ حده هنود و همیشه سر رویا برهنه میباشند  
جمعی موسه سر و ریش و بروت میکنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی  
پوشند و مدار اعتقاد آنها برین است که هیچ جاندار را آزرده نداید ساخت و طایفه  
بنایه آنها را پیرو مرشد خود میدانند بلک سجده و پرستش مینمایند و این سیزده ها  
دو فرقه اند یکی را بتا گویند و دیگر کرتیل مانسنگه مذکور سردار طایفه کرتیل بود  
و بالچند کتان کرده پناه هر دو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند  
چون انحضرت شفقار شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایلغار کردم رایسنگه برنیده  
زمیندار بیکانیر که به یمن تربیت و نوازش انحضرت بمرد امارت رسیده بود از مانسنگه  
مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیده زیبا که خود را  
در علم نجوم و تسخیرات ماهر میگفت باو میگوید که نهایت سلطنت ایشان تا دو سال  
است و آن خرف مبهوت باعتماد این سخن بیدرخصت بوطن خود رفت و بعد از آن که  
حق جل سبحانه این نیاز مند را بکرم و لطف خود برگزید و همعنان فتح و فیروزگی  
بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافکنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در  
جای خود گذارش یافته القصه مانسنگه مذکور در همان سه چهار ماه بعزت جزام  
مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگانی که مرگ از آن بمراتب بهتر  
است در بیکانیر روزگار بسر می برد درینو لا اوزا بیدار آورده حکم طلب فرمودم در اندی  
راه که بدرگاه می آوردند از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه  
غیبت این نیازمند درگاه اندی مصروف بر عداوت و خیر باشد یقین که هرکس در  
حق من بد اندیشد در خور نیت خون خواهد یافت طایفه سیزده در اکثر بلاد هند  
می باشد غایت آنکه ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت برپایانست سیزده  
بیشتر میداشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که  
در حقیقت دارالفساد است و زن و دختر خود را پیش سیزده ها میفرستند و اصلا حیا و  
ناموس در میان نیست و انواع فساد و بیبایی از آنها بوقوع می آید بنابراین حکم  
باجراج سیزده ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هر جا سیزده باشد از قلمرو من  
برآورند روز کم شنبه دهم بشمار رفته دو نیله گاوی یکی نو و یکی ماده به بندوق زدند درین  
روز پسر دلور خان از پتی که بیجاگیر پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمیں بوسن  
در دامت و اسب کچه پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواری  
تا بملک گجرات در آمده ایم باین خوبی اسب هیچکس پیشکش نیارده قیمتش هزار  
روپیه حکم شد روز مبارک شنبه یازدهم در گذار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت و جمعی

جمعی از بندها که پناهه حورده اند حوشه های انگور بدست حورده چند موه ساربه روز دو شده عوه اسعد ارمه از احمد آباد کوچ فرموده زانان مراحتت بصوب مالوه بر امراشت و تا دولخانه که در کنار تال کانرته ترتیب نافقه بود نثار گداں شد ارمه سه روز درمی مدول مقام واقع شد روز مبارک شده چهارم بدشکش مقرنجان بدظر گذشت بجهه که بعاست دشته باشد و خاطر ناں رعیت کند لغو و از همنی حجات بدشکش را بفرزدان حورده داده که در درون محل گذرانده از حواهر و مرصع آلات و ادمه موارى مک لک رنده را قبول نموده تقمه را باو بخشدم از اسپان کچهي هم مرصع صد راس گرفته شد اما اسپ بر حصه لغو که تعریف توان کرد روز جمعه بستم شش کوزه کوچ کرده بر کنار درناى احمد آباد برول احلال انفاق امدان چون مرزد شاهجهان رسم حان را که عمده مدهاى اوست بحکومت گجرات مگداشت بالمدلس انفرزد علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عدالت فرمودم قاحال درمی دولت رسم لغو که بدوکر شاهزاده ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت سرش اشیانی باکمال شفقت و مهربانی که می داشتند بحور خطاب و علم و نقاره نامرالى می نه فرموده بودند چون توحه و القعات می بدست بفرزدان نه بدست که در همن مروده از مرصع خاطر حوئی او را اردست توانم داد و در واقع مرزدست شایسته و همه عنایه رنده و در عهوان عمر و دولت بفر حاکم نه روست همت نهاده آن مهم را خاطر حواه می صوب داده و همدروى روز مقرنجان رحمت وطن نامت چون مرار قطب عالم پدر شاه عالم بخاری که در موضع بده و ادمه مرصع مرصع راه بود حورده با نجا رفته بانصد رنده بمقیمان انعام حور کردم روز ششم در درناى محمود آباد بکستی مسقطه شمار ماهی کرده شد بر کنار آب مده کور مقصود سید مبارک بخاری واقعت که از امرای عمده گجرات موده و این عمارت را بعد از مرزدش سد مدول ساخته و بعاست گدندست عالی تر دور آن حصار بست از سنگ و آهک در بهانت استحکام ترتیب نافقه بجهه انداز دو لک رنده بدشتر حورچ شده باشد مفره های سلطی گجرات که بدظر در آمده هلیکدام ده مکا این دیست هر چند ابدا صاحب ملک موده اند و این دوکر عاندا همت و بومى حد داد است هزار آفری فرمودی که مقصود پدر حورده را چنی ساخته

کرو مانه مگنی ناد گارے

رو بکشد معام فرموده شکار ماهی موده شد چهار صد ماهی بدام ارمه از جمله مک ماهی می تولک بدظر درآمد که آن را سنگ ماهی گویند شکش بعاست کلان و برآمده می نمود فرمودم که در حصور چاک کردند از میانش ماهی بولک داری برآمد که تازه موده بود و بدور تعمیه دور موده حکم کردم که هر دو را و ن کنند سنگ ماهی شش و دم ستر بدظر درآمد و آفر که مر موده بود قریب بدو سیر ظاهر شد روز دوشده هشتم چهار کوزه و مک پاؤ کوچ فرموده در مرصع موده مفرل شد مردم اینجا تعریف بر باب گجرات میگردند قصه اش گذشته و امروز تا چاشت حبلی نازان



براج مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصوب او را از اصل و اضافه سه هزار ذوات و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره واسپ و خلعت سرفراز ساختم در میان سرحد ولایت اودیسه و کولکندزه دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه خورده دوم راجه مهندره ولایت خورده خود بقصر بندهای درگاه در آمد بعد از بی نوبت راج مهندره است بکرم الهی امید چنانست که قدم همت پیشتر هم بگذرد در بی وقت عرضداشت قطب الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون ملک می بحرحد بادشاهی قریب شده و مرانصبت بندگی باین درگاه است امیدوارم که بمکرم خان فرمان شود که دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلی است بر جرات و جلدات او که مثل قطب الملک همسایه از در حسابست در بی تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان به فوجداری فتحپور و نواحی آن سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چند در سینه زمیندار هلوذ بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلا چس فاقشال فیل عنایت شد و هم در بی وقت مظفر پسر میزرا باقی ترخان سعادت استانبوس دریافت والدۀ او دختر باره زمیندار کج بود چون میزرا باقی برحمت حق پیوست و ریاست تهنه بمیزرا جانی رسید از توهم میزرا جانی پناه بزمیندار مذکور برده از طفولیت تا حال در آن حدود گذرانیده درینولا که نزول موکب اقبال باحمد آباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه در میان مردم صحرائی نشو و نما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگاره و حقوق بندگی از زمان حضرت صاحبقران ثانی انارالله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار روپیه خرجی و خلعت عنایت فرمودم و منصوبی که در خور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگریها خود را خوب ظاهر سازد روز مبارک شنبه بصمت دوم بیاغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب شگفته بود درینملک گل سرخ کمتر میشود در یک جایقدر غنیمت بود شقایق زارش هم بد نبود انجیر های رسیده هم داشت چند انجیر بدست خون چیدم آنکه از همه گلان تربود وزن فرمودم هفت و نیم توله بوزن در آمد در بی تاریخ هزار و پانصد خرپزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خرپزه به بندهای که در رکاب بودند انعام شد و پانصد خرپزه باهل میل و چهار روز در بی باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شب دو شنبه بست و چهارم بشهر آمدم از بی خرپزه چندی بمشایخ احمدآباد عطا شد و باعث تعجب آنها گشت که در ملک گجرات خرپزه بغایت زیور دیده میشود از خوردن این خرپزه حیوان ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک شنبه بصمت و هفتم در باغچه بکینه نام که در درون دولتخانه واقعست و انرا یکی از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای خاص بساغرهای لبریز عنایت سرخوش گشتند یک تخته انگور در بی باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که



باجمعی از مخصوصان و مقربان خود بران باا رفته اداسه صلوات نماید و انرا باصطلاح اینملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجروم عام شده باشد و الحق این مسجد بنای ایست بغایت عالی روز یکشنبه بست و هفتم بخانقاه شیخ وجیهه الدین که نزدیک بدولتخانه بود رفته برسر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادقش که از امرای عمده پدرم بود ساخته است شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بختاغت او مباحثات کند و ارادت ایشان برهانیست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیهه الدین بفضایل صوری و کمالات معنوی ارادتگی داشت پیش ازین بمی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبدالله بومیت پدر بر معتمد ارشاد نشسته بغایت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشینی گشت و همدراں زودی بعالم بقا شتافت و بعدازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و برسر مزار جد و ابای خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس شیخ وجیهه الدین در میان بود یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر عنایت شد و یکهزار پانصد روپیه دیگر بمعنی از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیهه الدین لطف نمودم همچنین بهر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در خور استحقاق خرچی و زمین مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفتی بحال آنها داشته باشند بحضور آورده خرچی و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه بیست و هشتم بعیر رستم خاں بازی رفته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم بازی باصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیعت که برادر شاه مراد بنام پسر خود رستم ساخته بود یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچند از بندهای خاص پیالها عنایت کردم و آخر روز بباغچه حویلی شیخ سکندر که در جوار این باغ واقعست و انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیر بدست خود نچیده بودم و درینصمن سرفرازی او هم منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معقولایتی نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که در سلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خاں را که از عمده بندگان اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده بود بالتماس ان فرزند رستم بازی را بمناسبت اسمی باو بخشیدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت استانبوسی در یانته یک زنجیر فیل و نه اسب پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات پیوسته برسر راجه انجا لشکر کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گونه میگردانند و

دوستاندار منسبت و در صورت تمام عیار نالانکه محبت بود چون اعتماد بر  
 واری خود و خوش خلوتی او شتم سوار گشتم حلقه اندوه از مرد و زن در کوچه و  
 بازار و در دوار بر آمدند مدظر بودند تعریف شهر احمد آباد چنانکه شنیده شده بود بنظر  
 میآمد اگر چه میال رسد بازار را عرص و وسیع گرفته اند عایتاً دکانها را در حوز و سعت  
 بازار ساخته اند عمارتش همه از چوبست و ستون دکانها نارنگ و رن و کوچه بازار  
 رنگ و عمارت آنال کاکرنه تادریں ازک که باصطلاح ایندملک بدر گویند نثار کدلی شدتم  
 بدر معنی مدارکست مدارل ماطن گجرات که در درون بدر واقع بود درمی پناه  
 شش سال حواب شده و اثره از آنها مانده عایتاً جمیع از بدله ما که حکومت  
 اینملک تعین بودند عمارات ساخته اند درینو که از ماندو متوجه احمد آباد شدیم  
 مقر کمال مدارل قدم را از سردو تعمیر نموده بشیمله دگر که ضروری بود مثل جهره که  
 عام و خاص و غیره ترتیب داد چون امروز روز مدارک ورن مرورد شاهجهان بود برسم  
 معبود اورا نطا و دیگر احساس ورن مرودم و سال بیست و هفتم از مراد معبود او  
 بحریمی و بساط اعار شد امید که حضرت واهب العطا اورا ناسی بیارند درگاه خود  
 زرائعی دارند و از عمر و دولت خود مرخوردار کدک همدردی روز ولایت گجرات را بجاگیر  
 نورند مرحمت مرودم از قلعه ماندو تا بدر کهدایت نواهی که آمدیم نک صد و  
 بیست و چهار کوه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهدایت  
 ناده روز مقام اتفاق افتاد و از اینجا تا شهر احمد آباد بیست و یک کوه بود نه پنچ کوچ و دو  
 مقام طی شد محمداً از ماندو تا کهدایت و از کهدایت تا احمد آباد بشرحی که گذارش  
 نامست یکصد و چهل و پنج کوه مسامت مندو ماه و پانزده روز آمدیم درینمدت همگی  
 سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بدین مسجد جامع که  
 در میان بازار و معصیت رنگه بپندی از فقر که در اینجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست  
 خود حیوانات کردم اس مسجد از آثار سلطان احمد دانی شهر احمد آباد است مشتمل  
 بر سه در و در هر طرف بازار و مقابل در که مسجد مشرق واقع شده مقبره  
 سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پیر او و قطب الدین  
 لغره از آسوده اند طول صحن مسجد عبر از مقصوره یکصد و سه درعمت و عرض  
 هشتاد و نه درع و نه دور آن انول ساخته اند تعرض چهار درع و سه پاو فرش صحن از  
 حشمت تراشیده و سدو بهای ابوال ارسلگ سرحمت و مقصوره مشتمل است بر سصد و  
 پنجاه و چهار ستون و ناله ستونها گنبد رده اند طول مقصوره هفتاد و پدم درع و  
 عرض سی و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب و مدبر از سنگ مرمر ترتیب  
 یافته است و بر درواز و پشطان در معیار پرگار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در  
 عانت اندام نقاشی و نگاره کرده اند و مسجد دست راست منفر متصل بکعبه مقصوره  
 شاه دشمنی جدا کرده اند و از میان ستونها نه تخته سنگ پوشیده اند و درواز را تاسع  
 مقصوره به پنجه سنگ دساییده اند عرض آنکه چون باد شاه نماز جمعه و عید حاضر شوند

خادمی داشت و او را فرزند نمیشد و بدعی ایشان حق تعالی پسر می‌داد و کرامت فرمود چون به بسمت و هفت سالگی رسید در گذشت و انتخابم گریه و زاری کنان بخدمت ایشان آمده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود چون بتوجه شما حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعی شما زنده شود شاه عالم لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفتند و خادم مذکور بخدمت پسر ایشان که او را بسیار دوست میداشت رفته الحاح نمود که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا زنده سازند و پسر ایشان چون نخورد سال بود بدرون حجره در آمده درین باب مبالغه میکند شاه عالم میگوید که اگر شما راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد و او عرض کرد که در آنچه رضای شما و خواست خدا باشد عین رضای منست شاه عالم دستهای پسر خود را گرفته از زمین برداشته روی سوه اسمان کرده گفت که بار خدایا عوض آن پزغاله را بگزغاله را بگیر در ساعت پسر جان بحق تسلیم کرد و شاه او را بر بالای پلنگ خود خوابانیده چادری بر روی او پوشانید و خود از خانه برآمده بان خادم گفته اند که بخانه برو و از پسر خود خبر بگیر شاید سگته کرده باشد و نموده باشد چون او بخانه می‌آید پسر را زنده میبیند مجله در ملک گجرات اینقسم حرفهای بسیار بشاه عالم نسبت میکنند و من خود از سید محمد که صاحب سجاده ایشانست و خالی از فضیلت و معقولیت نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد گفت من هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ام و بتواتر رسیده و العلم عند الله اگرچه این مقدمه از ائین خرد دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت بجهت غرابت نوشته شد و رحلت ایشان ازین سرای فانی بعالم جاودانی در سنه هشتصد و هشتاد واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره و عمارات مقبره ایشان از آثار تاج خان دریانی است که از امرای سلطان مظفر ابن محمود بوده چون روز دوشنبه ساعت بجهت در آمدن شهر اختیار شده بود روز یکشنبه بیست و چهارم مقام فرمودم درین مقام خرپزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات رسید و مقرر است که در خراسان هیچ جا خرپزه بخوبی کاریز نمیشود با آنکه یک هزار و چار صد کروه مسافت داشت و قافله به پنج ماه می‌آمد بسیار درست و تازه آمده و انقدر آوردند که بجمیع بندها کفایت میکند و مقارن این کونله از بنگاله رسید و با وجود هزار کروه مسافت اکثر تر تازه آمده چون بغایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که بجهت خامگی کفایت باشد پیاده های داکچوکی دست بدست میرسانند زبان از ادای شکر الهی قاصر است شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان که یکی از آن سه درع و هشت طسو طول و شانزده طسو ضخامت داشت سه من و دوسیر بوزن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهری در ساعت مسعود بمبارکی و فرخی متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گچ که از

حنای دمودام و طعامهای بی گوشت منجورم اکثر این کچی می آورده باشد روز  
سه شنبه مذکور شش گز و یکپار کوچ نموده در موصح کوساله منزل شد روز کم شده ستم  
از برگه دانه گذشته در کنار دما نمود آمدم اس منزل شش گز بود روز مبارک شده  
مست و بزم مقام نموده بزم پناهی ترتیب یافت در همین آب ماهی بسیار شکار کرده بزم  
اربدیها که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بزم و دوم چهار گز مسافت طی  
نموده در موصح با بچه سعادت برول انعام افغان و درنی راه دنیا ها بنظر در آمد از دودم گر  
قاسم گردید از تحفین معلوم شد که مرم بمصطفی نواب اساحت اند که چون حملی در راه مانده  
شود باز خود بران دوزار نهاده بعضی راست سار و باز می مدد غیر بفرست برداشته  
مدوخته بمصطفی گردان و اس تصرف حاصه اهل گجرات است بسیار مرا اس دنوار ساحتی  
حوش آمد بمرودم که در جمع شهرهای کلن بهمنی دستور دنوارها از طرف نادشاهی  
مبارک روز شده بزم و سوم پنجگزه پاوکم کوچ نموده کنار ناله کاکریه منزل برول آردوی  
گنجان شکوه شد اس نال را قطب الدین محمد دندره سلطان احمد نانی شهر احمد آباد ساحت  
و بر دوزش رید پانها از سنگ و آهک بخته اند و در میان تال باغچه مستنصر و بکدست  
عمارت بنا نهاده و از کنار تال قاعمار میان پل بخته اند که راه آمد و شد باشد و چون  
مدتها برین گذشته اکثر از هم رنجیده و خارج شده و حائیکه قابل مشقت باشد نموده بود  
در دنوا که موصف افعال مصوب احمد آباد توجه فرمود بعضی حال بکشی گجرات از  
سرکار نادشاهی شکست و رنجت انرا برست نموده و باغچه را صفا داده عمارتی  
دو مشرف بر نال و باغچه ساحت می تکلف مدرکست بعبادت مطبوع و دلنشینی  
طرحش مرا حوش در انعام و در صلی که پل واقست نظام الدین احمد که در زمان  
پدرم یک چندی بکشی گجرات بود بانی ساحت بر کنار تال مذکور درین وقت بصر  
رسد که عندالله حال بکشی تراعی که با عابد بصر نظام الدین احمد داشته درخت  
هائ اس باغ را بریده است و بر شنبه شد که در ایام حکومت خود در مجلس  
شراب مرد نامرادی را که حالیه از طرفگی و مصحکی نموده بمرودم که در مصنی  
و مدشعوبی حری نامان از روی مطایبه گفته می طریق شده بیک از عوامل خود اشارت  
کرد که در همین مجلس گردش رده است از شفیض اس دو مقدمه خاطر عدالت آنس  
بعبادت آشفته گشت و حکم فرمودم که دوا دکان عظام هزار سوار دو اسپه و سه اسپه آورا  
مواذق یک اسپه معمر داشته تفاوت دنوا که همند لکدام میشود از محال حاگرا و وضع  
بماند چون درین منزل مرار شاه عالم بر سر راه واقع بود مانده خوانده گذشته تجدیداً  
یک لک رزیده خرچ عمارت اس مقدره شده باشد شاه عالم بصر قطب عالم است  
و حلله انشال بمخدوم جهانان معنوی مدشور و مردم اس ملک را از حاص و عام  
عرب اعتقاد بی ناشادمت چنانچه میگویند که شاه عالم احدی اموات می کرد و بعد  
اراند چندی مرده را زنده ساحت بود پدرش بر بزمی و قوت یافته مانع آمده است  
که دخل در کارخانه الهی گزین گمناهی است و شرط بندگی بزم قصار شاه عالم

یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجارت و مکتوبین میبرسانند و در جده که بندر مکه است چار یک میگیرند بلکه بیشتر هم و از اینجا قیاس می باید نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و الله اعلم که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشایش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب و شمار بیرونست یافته و نام این تمغا از قلمرو من افتاده \* درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بست وزن مهر و روبه معمول سکه کنند سکه تنکه طلا یکطرف لفظ ( جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷ ) و جانب دیگر ( ضرب کهنابیت سنه ۱۲ جلوس ) مقرر شد و سکه تنکه نقره یکو در میان تنکه لفظ ( جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷ ) و بر دور اینمصرع \*

بزرایی سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

و بر روی دیگر در میان تنکه ( ضرب کهنابیت سنه ۱۲ جلوس ) و بر دور مصرع دوم

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در هیچ احدی تنکه غیر از من سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختراع منست نامش تنکه جهانگیری فرمودم روز مبارکشنبه چهاردهم پیدکش امانتخان متصدی بندر کهنابیت در محل بنظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدینات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزارینات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه پانزدهم بر فیل نور بخت سوار شده بر اسب دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاهداشتن هم خوب ایستاد این مرتبه سوم است که من خود سوار می شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد جیسنگه بمنصب هزار و پانصدینات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفدهم بداربخان و امانتخان و سید بایزید باره فیل عنایت شد در پی چند روز که ساحل دریای شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اهل حومه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنابیت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسب و خرچی و مدد معاش مرحمت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر دبیره میان وجیهه الدین و دیگر مشایخ که در احمدآباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشای دریا و مدد جزر آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمدآباد برافراشت بهترین اقسام ماهی که در اینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهی گیران مکرر بجهت من گرفته آوردند بی تکلف نسبت دیگر اقسام ماهی که درین ملک میشود لذت توو بهتر است اما بلذت ماهی رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است که چتری باجوه است و افرا لذیذ نیز میگویند از اقسام ریزه غله

غیر از هندوستان در دیار دیگر نمیشود و نسبت بسایر بلاد هند

و از اکثر حیوانات ارزان تر چوین هرگز نخورده بودم فرمود

از لذتی نیست مرا خوب خیلکئی در افتاد حکم

کردم در اثناء راه مقرریهای ار احمدان رسیدند سعادت ملازمت دریاقت و یک دانه مروارید که بسی هزار روزه خورده بود پیشکش گذارید روز جمعه هفتم شش کوزه و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور متصل درول نازگاه افعال گشت و کهناییت ار بدر هاشم قدیم است بقول مرهمان چندین هزار سال ار زمانی اسی گذشته در اندک دمنش ترمناوتی بوده و راجه ترینک کدوار حکومت اسی ملک داشته اگر تفصل احوال راجه مذکور شرحی که مرهمان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجله چون بوقت ریاست راجه انبی گمار که ار نمایر او بود مرسد بعضای آسمانی بلی درمی شهر نازل میسوز چندان گرد و خاک مبرود که تمام منازل و عمارات شهر در زیر اس خاک پنهان میگردد و بنیاد حیث بسیاری ار مردم ربر و ربر میگردد و عایناً پیش ار درول بلا بقی که راجه انرا پرستش میگرد سکوانش آمده اری حادثه آگاه میسارد و راجه با عیال خود بکهار درمی آید و اس بت را ناسدونی که در پس بت کعبه تکیه داشته بودند با خود همراه میدن و ازا حاکم هم ار طوفان بلا میشکند چون مدت حیث راجه باقی بود مدت هفتی ستون کشتی و خودش بساحل سلامت میرسد و بار اراده تعذر اسی شهر میدناید و اس ستون را کعبه علامت آبادانی و فراخ آمدن مردم نصب میکند چون بران هندی ستونرا استنبد و کعبه هر دو میگویند بانی دسنت استنبد نگری و کهناییتی میگویند و گاه دمناسنت نامش ترمناوتی بفر میگویند و کهناییتی رفته رفته کثرت استعمال کهناییت شد و اسی بدر ار اعظم مدادر هدد و ستانست و متصل سکوری ار حورهای دریای عمان واقع شده عرض حور هفت کوزه و طول قرینا پچهل کوزه تخمیناً مقرر کرده اند چهار مدور حور در نمی آید و در بدر کوزه که ار توابع کهناییت است و بر دیک مدرا واقع گشته لنگر میکند و ار اصحاب اسباب را معر اها انداخته به بدر کهناییت می آرد و همین طور در وقت بر ساختن چهار اسباب را در عرابها کرده می برد و بکهار درمی آرد پیش ار روز و مرکب مدصور چند عراب ار مدادر فرنگ کهناییت آمده خرد و فروخت نموده اراده مزاحمت داشتند روز یکشنبه دهم عرابها را از اسقه مدطر در آوردند و رحصت گرفته مدوحبه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم می خود مر عراب بسقه تخمیناً یک کوزه بر روی آب ستر کردم روز سه شده و در دهم بشمار مور رفته دو آهو گناریده شد روز کم شده سیزدهم به تماشای نال تارنگ سر سوار شده ار میان راسته و بار از گذشتم و مرید به بکهار ر رویه نثار کردم در زمان حضرت عرش اشپانی انار الله برهانه کلیان را به مقصدی بدر مذکور حکم آنحضرت حضاری بکته ار حسنت و آهک مدور شهر ساخته و سوداگر بیدار ار اطراف آمده درمی شهر توطی کردند اند و حاکمها بصفا و منازل بیک اساس نهاده و مرید احتمال روزگار میفرود نازارش اگرچه مختصر است عایناً با کوزه و بر جمیعت و کثرت است در زمان سلاطین گجرات تمعی اسی بدر معلمی کلی بوده و الحال در بدو است حکم است که ار چلی یک ریاده نگیزند در دیگر مدادر عشر کوبان ده یک و هشت



او تسبیح مرزوبادی که به یازده هزار روپیه خریده بود باد و فیل و دواسپ و هفت راس گاؤ و بهل و چند تغور پارچه گجراتی مقبول افتاد نغمه را باو بخشیدم سرفرازخان نبیره مصاحب بیگ است که از امرای حضرت جنت اشیانی بود حضرت عرش آشیانی او را با نام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در آغاز جلوس منصب او را افزودم بصوبه گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه زادی موروثی باین درگاه داشت در خدمت صوبه گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفرازخانی در عالم سربلند گردانیدم و منصب او بدو هزار و هشتاد و هشت روز جمعه غره دیماه چهار کروزه پاو کم کوچ نموده در کنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل را سه مان سردار پیاده هاسه خدمتیه ماهی رو هو شکار کرده آورد چون طبعم بگوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصاً بماهی رو هو که بهترین اقسام ماهی هذوستان است و از تاریخ عبور گانی چند تا حال که یازده ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد بغایت مستظرف شدم و اسبی بر سه مان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دو حد داخل سرحد گجرات است غایتاً ازین منزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرا و زمین نوعی دیگر مردم بومعی دیگر زبانها بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد درخت میوه دار مثل انبه و کهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خار بست زقوم است مزارعان بر دور مرزعه خوبش زقوم نشانیده هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ بجهت آمد و شد گذاشته اند چون تمام این ملک رنگ بوم است باندک تردد و از دحامی که واقع شود چندان گرد و غبار بهم می رسد که چهره آدم بدشواری بنظر در می آید بخاطر رسیدن که احمد آباد را بعد ازین گرد آباد باید گفت نه احمد آباد روز شنبه دویم چهار کروزه پاو کم کوچ کرده در کنار دریای مهبی منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروزه پاو کم کوچ نموده در موضع بوله نزول نمودم درین منزل جمعی از منصبداران که بخد مت صوبه گجرات تعین بودند سعادت استانبوس در یافتند روز دوشنبه چهارم پنج کروزه کوچ کرده چتر سیمه نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیم کروزه مسافت طی نموده در پرگنه مونده رایات اقبال برافراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکی از همه کلانتر بود سیزده من و ده سیر بوزن در آمد روز کم شنبه ششم شش کروزه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارکشنبه هفتم شش و نیم کروزه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازین پرگنه نیمیست هفت لک روپیه که بست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معمور قصبه مذکور هم خیلی است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگی همّت مضروف برانست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون مدار سواری مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروزه بر عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار ازار کشیدم بعد از آن تا آخر منزل بر اسب سواری

دور دهم قریباً پنجمین معاصت طی نموده در کنار تال موصی سمرقند زیات اقبال  
بر ابراحت زور دوشده نعمت چهار کرده و یکپار کوچ نموده برگرد دوحد مسجل نرول زیات  
حال گشت انی برگرد سرحد است میانی ولایت مالو و ملک گجرات تا اردنور عبور  
واقع شد تمام راه خلک و انبوهی درخت و رمی سنگ آج بود زور سه شده دست و یکم  
مقام کردم زور کم شده دست و دوم پنجمین و یکپار کوچ نموده در موصی و زیات نرول نمودم  
زور مدار کشیده دست و سوم مقام نموده در کنار تال موصی مدور نرم پیاله قریب زیات زور  
جمعه دست و چهارم دو پنجمین کوچ نموده در موصی حالوت زیات اقبال بر ابراحت درسی  
مدور بارنگران ملک کربانک آمده مدور ناری خود نمودند یکی از آنها رنجور اهدی را که  
پنج و نیم گر طول و یک سیر و دو دام ورن داشت یکسر اندر در حلق بهانه اهنه اهنه  
تمام را بعد آب و روغن و ساعتی در شکم او بود بعد ازل بر آورد و زور شده دست و پنجم مقام  
شد زور یکسده دست و ششم پنجمین کوچ نموده موصی نیمه مدور آمد مدور زور و شده دست و  
هفتم دیر پنج کوه کوچ کرده در کنار تال نرول فرمودم زور سه شده دست و هشتم چهار  
کرده پا که کوچ نموده در یک قصه صحرا در کنار تال و زیات اقبال اتفاق افتاد گل  
دلاور را که زبان هندی کمودی گویند سه رنگ میسود سفید و کدو و سرخ پیش  
ارسی کدو و سفید دیده شد اما سرخ تا حال مدور در پیامده بود درسی تال سرخ گل  
نار و سدر رنگ مشاهده شد ے تکلف گلیست رعایت نادر و لطیف چنانچه  
گفته اند \*

### ر سرخی و قری خواهد چکیدن

گل کدو از کمودی کلاسر مینماید رنگش سرخ چهره است و می در کشور کدو حد  
برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است که کدو زور میسود و شب عینچ میسود و  
کمودی سبک آن زور عینچ میگرد و شب میسود و مدور سیاه که اهل هند اند  
بهوز میگرد همیشه برن کله می نشیند و صحبت خوردن شیر که در میان آن  
هر دو گاست مدور و مدور و بسیار چندی واقع میشود که گل کدو عینچ میگرد و تمام  
شب بهوز در آن عینچ میماند و همین طور در گل کمودی هم بعد از شگفتی از میان  
بر آمده بروار میگرد و چون مدور سنا ملزم دانمی آن گلهاست شعری هند اندرا چون  
ملک عاشق گل ابقار نموده محاسن عالی در سنگ نظم کشیده اند از جمله تان سینی  
کلاوت که در خدمت پدرم ے نظیر رمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن معنی  
مثل او نگذشته در یکی از نقشها روی حوانرا مآقاص و چشم کشودن او را شگفتی گل  
کدو و بر آمدن بهوز از میان آن تشبیه داده و در حای دیگر گوشه چشم نگردنی  
محدود را حرکت گل کدو در هنگام شگفتی بهوز دست کرده درسی مدور انحرار  
احمدان رسید اگرچه اخیر برهانور هم شی می و نالیده میشود اما آن اخیر کم دانه و  
شی تر است نه دوازده بقدر توان گفت زور کم شبیه دست و هم و مدار کشیده سیم مقار  
شد درسی مدور سرور حال از احمدان آمده سعادت استاد موس در خدمت از بدشکها

خود در سر بییم میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بتسبیب شگون برین دولت ابد مقرون مبارک و همایون آمده بانفرزد مرحمت شد مدارز خان را بمنصب هزار و پانصدیدات و سوار از اصل و افزانه سر بلند ساخته بفوجداری سرکار میوات تعین فرمودم و بانعام خلعت و شمشیر و قیل ممتاز گشت بهمت خان ولد رستمخان شمشیر مرحمت شد بکمالشان قزاول که از خدمتگاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر میباشد خطاب شکارخانی عذابت نمودم و اودارام بخدمت صوبه دکن تعین شد و بانعام خلعت و قیل و بادپایان عراقی سر قزازی یافت و خنجر زر نشان خامه مصدوب او بسپه سائر خاننشان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار گروه باو کم کوچ نموده در موضع حاوت نزول اقبال افتاد روز یکشنبه دوازدهم پنجگروه کوچ کرده در برگده مذکور منزل شد این برگده از زمان پدرم بجاگیر کیشود اس مارو مقرر است و در حقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باولی در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طوط و اندام بخاطر رسید که اگر در جای باولی در سر راه ساخته شود بهمین طرح باید فرمود که بسازند اما آنکه دوبرابر این باید ساخت روز دو شنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم از تاریخی که فیل نور بخت بغیلخانه خامه آمده حکم است که در دولتخانه خاص و عام می بسته باشد چون از حیوانات فیل را بآب الفت تمام است باوجود زمستان و سردی هوا از در آمدن آب معظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند بر آمد آب را از مشک بخراطوم گرفته بر بدن خود میروزد بخاطر رسید که هر چند فیل از آب معظوظ است و بالطبع بان مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود فرمودم که آب را شیر گرم کرده در خراطوم او میربخته باشند روزهای دیگر که آب سرد بر خود میربخت اتر عشه و لرزه بر و ظاهر منی شد و از آب گرم بخلاف ان آسوده و معظوظ میگشت و این تصرف خامه منست روز سهشنبه چهاردهم شش گروه کوچ کرده در مقام سیلگده منزل شد روز کم شنبه پانزدهم از دریای مهبی گذشتة نزدیک رام گده منزل گشت شش گروه کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم مقام نموده در سرایشاری که قریب بار و واقع است بزم بیاله ترتیب یافت سر بلند خان را بعنایت علم ممتاز ساخته و فیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و افزانه هزار و پانصدیدات و هزار دو صد سوار حکم شد راجه بهیم نراین زمیندار کرهه که بمنصب هزاری سر قزازی است رخصت جاگیر یافت راجه بهرجو زمیندار بکلانه را بمنصب چهار هزاری سر بلند ساخته بوطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر گل را که جانشین اوست بدرگاه فرستد که در خدمت حضور میبوده باشد حاجی بلوچ که سردار قزاولانست و نسبت سبقت و بندگی قدیم دارد بخطاب بلوچ خانی سر قزازی گشت روز جمعه هفت دهم پنج گروه کوچ نموده در موضع دهواره نزول فرمودم روز شنبه هژدهم که عید قربان بود بعد از فراغ قربانی و لوازم آن سه گروه و یکپا کوچ نموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه

را ناگزیده در محلی روضه حضور عرش اشیانی نصبا کنند که شعبا چراغ برآید  
ان مدسوحه باشند مسجد مذکور دو در دارن بر پیش طاق نکر مقبره از نثر بلوچ  
سدگی نقش کرده اند مضمون آنکه عند شه عروزی در سده سمنی و ثمانیانه این مسجد  
را اساس نهاده و در سلطان دیگر مرصده نوشته اند که این چند بیت از نجاست

حدانگل مان کوکب سبب حلال \* مدار اهل رمی آفتاب اوج کمال  
پناه و نسبت شریعت عند شه دای \* که امتحان کند عو ازان حمد حاصل

معنی و ماعر دمی دلی دلاور حان \* که نرگز نده حد اوند انرد متعال

سهر دهار مانا کون مسجد جامع \* بوقت سعد حقیقه روز مرج مال

گذشته و در بازار مسجد و هفتان \* که شد نعم رانمال در که اصال

چون دلاور حان و نسبت حباب سپر در انوقت هندوستان بادشاه داسمعال  
نداشت و انام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور حان که چون رشد و صاحب  
هست بود دادود نسفه بر سر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از موت او بحسب  
بعد در سلطنت محمود خلجی پسر جانشان که و پسر هوشنگ بود منتقل شد  
و ابو بر سرش عنایت لدی رسد و بعد از ان به ناصر الدین پسر عدالدین که پدر را رهبر  
داده بر مسند رشت نامی نسبت و او به بر بندش محمود انتقال یافت و سلطان  
به در گترانی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلطنت مالوه محمود مذکور  
ممنوعی شد روز د شده ششم شکار رنده نک دله گاو ماده را به بدوق ردم بفر  
شرع الدین حسن کاشعوی مغلی عنایت نموده بدست هوه بدش رحمت  
دمود مانا از ام حاکم مرجم و مهر صد نوله و بدست هزار در انعام شد روز سه شدند  
هفتم در مال دهار نک مگر مچیه به بدوق ردم مانکه همن سرینی او بنظر در می آمد  
و نامی نده اش در ان نهان بود عداس و قریه مدال شش ردم و نک رحم تمام شد  
مگر مچیه از عالم به نک حانو ست و در اکتز اهل هندوستان میباشد و رعایت دلی  
میشود این چندان گلی بدون مگر مچیه دنده شد که هشت گر طول و نک گر عرض  
داشته در یکسده چهار ردم کوبه کوچ کرده سعد اپور منزل شد در موضع رودخانه  
است که ناصر الدین خلجی باله ابرار بل مسده و ششمنها ساحه است از عام کالداده  
حالی است و هر دو از سناغاس و اثر هلیه اوست اگرچه عمارش قابل تعریف بدست  
چون در زمان رودخانه ساحه شده حوئنها و حوضها ترتیب داده اند نظوری بنظر در می  
آمد شش فرمودم که بر و ران حوئنها و انچه چراغان کردند روز مدار کشده بهم نرم بدانه ترتیب  
داست در بدور بر رند شاهجهان نقطه لعل نک رنگ نورن به تانک و بدج صرح که نک  
لک و نسبت و بدست پشته را رنده بدست داشت با دو مرزاند انعام شد و این لغیبت که  
در زمان ولایت من حصص مردم مکانی والده حضور عرش اشیانی مردم روزنامی  
الغالب نموده بودند و سالها در سر بدج حاضه آن حضور بود بعد از انشالی من هم تفرقا

بمناسب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بجوهر شمشیر  
 روشناس آمدند، پدر کلان در آغاز جوانی و دیعت حیات سپرد بهلول رفته رفته بمنصب  
 هزاره سر بلندی یافت درین وقت فرزند شاهجهان به بوهانپور رسیده اورا قابل تربیت  
 دانسته بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار آمیدوار ساخت و چون تا حال مرا  
 ملازمت نکرده بود و بسیار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بی تکلف  
 خوب خانزاد است همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم  
 خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود بدلتماس او  
 مرحمت شد و بخطات سر بلند خان سرفراز گشت الهیار کوکه نیز جوان مردانه  
 و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب و چسپان یافته بدرگاه طلب  
 فرمودم روز کم شنبه غره ماه اندر بشمار رفته یک بیله کاو به بندوق زدم درین تاریخ واقعات  
 کشمیر بعرض می رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت  
 تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پای هر کدام جدا اندک زمانی زنده بوده فوت  
 شدند روز مبارک شنبه دویم در کنار تال که دیر شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکر خان  
 را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصب  
 او از اصل و اضافه دو هزار پانصد ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بونکال عادل خان  
 مهر کوکب طالع که هر کدام بوزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد بسربلند خان  
 اسپ و خلعت عنایت نمودم چون از الهیار کوکه هم خدمات شایسته و ترددات  
 پسندیده بوقوع آمده بود بخطاب همت خان سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه  
 سه چهار کوره و یکپاو کوچ نموده برگشته دکن محل نزول ریات اقبال گشت روز شنبه  
 نیز چهار کوره و یکپاو کوچ نموده در قصد دهار منزل شد دهار از شهرهای قدیم است  
 و راجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستانست درین شهر میبود و از عهد او هزار  
 سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدت ها حاکم نشین بوده و قذیکه سلطان محمد  
 تغلق بعزم تسخیر دکن میرفت قلعه از سنگ تراشیده برفراز پشته اساس ساخته ظاهرش  
 غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالی است فرمودم که طول و عرض و  
 ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت  
 طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنکره هفده و نیم گز ظاهر  
 شد و در برون قلعه پنججاه و پنج طناب بود عمید شه غوری مخاطب بدلاور خان که در  
 زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال  
 داشت در معموره برون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهزی  
 مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را بتصرف در آورد  
 خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کار فرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط  
 نکردند و برزمی افتاده دو پاره شد یکی ازین هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یکپاو  
 و دورش یک گز و یکپاو است چون در اینجا ضایع افتاده بود حکم کردم که انجمت کلان

و سانه کوه حورثه شب به آردو آمدن درس روز رمید و رحیت بوی که نالقماس و رد شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت استقامتوس در نامت روز جمعه هردهم یک دیله گاؤ دلا و یک موکبه و وزیر شده دوردهم دو ماده شکار شد چون واردان عرض کردند که در برگه حاصلپور شکار و اوانست از بوی دلا در بی منزل گذاشته روز یکشنبه ستم با جمعی از بندگان در دیک محصلپور که سه کروه مسامت داشت شتافتم مدر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسنی الحو که مستطاب صدالدوله اختصاص دارد منصب هزاربند و چهار صد سوار اصل و اصافه سروراری یامت ناکار حسینی فوش بنگی و ناکار مورچی را که خدمت بکش تعنی شده اند میل و رحمت نمودم در بی طرح انگو حسینی دیدانه از کابل رسید بامت ترو تاره آمده بود ریان اس بیارمند درگاه اندری از ادای شکر بعمقهای او قاصر است که باوجود سه ماه مسامت راه انگور کالی در دکی تاره بغاره میرسد روز دو شنبه مسمت و یکم سه راس دیله گاؤ حورثه روز سه شنبه مسمت دوم یک دیله گاؤ برو سه ماده و روز کم شنبه مسمت سوم نماده شکار شد روز مبارک شنبه مسمت و چهارم در کنار تل حاصلپور برم بدله ترتیب یامت بهر شد شاهجهان و جندی از امرای عظام و بندگان حص بدله - یامت شد بر سهان پسر حسینی حال را که از حانوران لایق تربیت است منصب سه هزار پندت و هزار و پانصد سوار اصل و اصافه مرحمت نمودم و موقوفه از بی گودوانه رحمت نمودم و بانعام خلعت و میل سروراری یامت راس بهارنداس دینول هوه دکی سعادت استقامتوس ممتاز گشت روز جمعه حان سپارخان را بامت علم سر بلند ساحت اسپ و خلعت مرحمت نموده بصوبه دکی رحمت نمودم امروز بدورق دمانانی اندا حقم بازار در درون دولتیخانه درخت کهنی واقع شده بود قرشه آمده بر سر شاخ بلندی مسمت و هفتی میانه سینه اش بظردرمی آمد بدوق را بوی دست گرفته در میان سینه او دم و از حانکه ایستاده بود تا سر شاخ مسمت و دو گر بود و ر شنبه مسمت و ششم قریب بدو کوزه کوچ کرده در موضع کمالپور منزل شد یک بدله در بی روز به بدوق دم رستم حال که از بندگان عمده فرد شاهجهان است و از برهانپور با جمعی از بندگان درگاه بر سر میاندازان گودوانه تعنی نموده بود و دو ده رستم بدلا و یک لک و مسمت هزار و بیست و یکس گزیده در بی تاریخ باستانوس رسد را حد ولد شجاعخان منصب هزاربند و چهار صد سوار اصل و اصافه سرورار شد روز یکشنبه مسمت و هفتم شکار بار و حور کردم روز دو شنبه دیله گاؤ دلا و یک موکبه شکار شد دیله دوازده می و دم نون در آمد روز سه شنبه مسمت و هم یک بدله شکار شد مهلول میانه والد نار کوکه از خدمت گودوانه آمده سعادت ملازمت در نامت مهلولجان پسر حسی میانه است و میانه الوشی است از ابعادان در مادی حال حسی موکرم دقتان بود اما موکرم دقتان شد و آخر در سلک بندگان ناکشایی انتظام یامت و در خدمت دکی موت شد بعد از برهان

گرداند چون در مدت عمر شکار فیل فکرة بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشای دریا شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلها را صحرایی دیده جای شکار قرار داده بودند بخاطر رسیدن که سیر احمد آباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدارالخلافه اگره شوم باینحضرت حضرت سرمد الزمانی و دیگر بیگمیان و اهل محل را باسباب و کارخانه جات زیادتی روانه اگره ساخته خود با جمعی که از همراهی آنها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه بمبارکی و فرخی از ماندو کوچ کرده در کنار تال لعلچه فرود آمده شد صبح بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم شب شنبه مهتابتخت را اسپ و فیل خامه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بندکش رخصت فرمودم و بالتماس او رشیدخان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک او تعیین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخششگری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین بواقع نوبسی صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اویسه آمده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت میکردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهتابتخت بخدمت بندکش تعیین نمودم روز دوشنبه بولاله عادل خان طره‌های مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنج هزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون انضال خان و راء رایان و کلائی فرزند شاهجهان اینخدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتی منصب سرفراز فرموده راء رایان را بخطاب بکرمادیت که در هندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم و الحق بنده شایسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاؤ ماده را به بندوق زدم چون از بنمنزل شکار دور بود روز دو شنبه چهار و نیم گروه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاؤ زدم یکی از آنها که کلانتر بود دوازده من بوزن در آمد و درین روز از میوزا رستم غریب خطا گذشت ظاهراً بندوق را به نشانه سراسر است کرده اول یک تیومی اندازد باز بندوق را پر میکند چون تیرش بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوه را زیر دندان میکند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضارا درین وقت فلیله باتشخانه می‌رسد و بالای سینه جایکه سر بندوق نهاده بود مقدار کف دست می‌سوزد چنانچه ریزه‌های دارو در پوست و گوشت فرومی‌نشیند و خیلی جواحت میشود و الم بسیار بمیوزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکوه نیله گاؤ روز مبارک شنبه بسیر دره کوهی که آبشار داشت و نزدیک به آردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجراء آب از بالا بسته بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده می‌ریزد درین قسم سر راهی غنیمت است پیدایهای معتاد را بر لب آب

چیده و میلان و اسپان را با سار هاسه طلا و نقره اراسته در برابر داشته بود نسبت خاطر خوبی  
او چون از جهر که بائی آمده بتعصیل دیده شد از انجمله اعلی است عیس که در بندر  
کوده نسبت انبرد مبلغ دو لک روپیه اختیاج نموده اند و رش دوره تانک که هفده  
مقال و پنج و نیم سرح باشد در سرگرمی لعل از دوازه تانک بیشتر بود حوهران  
در همان میمت منظور داشتند \* دیگر دیلمی است از بات پیشکش عادل حال  
شش تانک و هفت سرح یک لک روپیه قیمت شد تا حال ناسی کلا و نقاست  
و حوشرنگی و شای بی بلام در نظر نیامده \* دیگر الماس حکموره است از بات  
عادل حال و نیک تانک و شش سرح چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسعیه  
حکموره انکه در دکی سفری است که از ساک حکموره میگویند در وقتیکه مرتضی  
نظام الملک برار را منع کرد زور با اهل حرم خود بسیرماع رفته بود یکی از عوار  
در میان ساک حکموره انی الماس را یافته بدش نظام الملک برد از اندر الماس حکموره  
شهرت گرفت و در مدرب احمد نکر تصرف امرا هم عادل حال که التال هست در آمد  
\* دیگر مرد دست هم از پیشکش عادل حال اگر چه ار کل دو است اما بعد از حوشرنگ  
و نهس چنانچه تا حال اندر دینده شده \* دیگر دو موارید یکی دو شصت و چهار  
سرح که دو مقال و نازده سرح باشد میمت و پنج هزار روپیه قیمت شد دوم شانزده  
سرح در بهات عاطانی و لطافت دوازه هزار روپیه میمت نمودند \* دیگر الماسی  
است از بات پیشکش قطب الملک مرن یک تانک سی هزار روپیه میمت نمودند  
یکصد و پنجاه میل از انجمله سه میل با سار هاسه طلا از بخیر و عیبه و ده میل با سار نقره  
اگر چه بیست میل داخل حلقه حاصه شد اما پنج میل بهات کلا و نامی است  
اول نورست که انبرد روز ملامت گذارید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه  
قیمت قرار یادت دیگر بهریت از بات عادل حال یک لک روپیه قیمت نموده  
درح سال نام بهاد دیگر است بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه میمت نمودند  
چنانچه گرانبار نام بهاد دیگر میل قدر کلا و میل امام رضا از بات قطب الملک  
انها را بهر هر کدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسب عربی و عراقی که  
اکثر اسپهای خوب بود از انجمله سه اسب رفیاه مرمج داشت اگر پیشکشهای  
انبرد آنچه از حاصه خود و از دمنادان دکی گرفته است بتعصیل مرقوم کردن بطول  
میکشد مسمی آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاد موارید بیست لک روپیه میشود  
سوالی این قریب بدر لک روپیه بوالده خود دو حوهران بدکم پیشکش نمود و شصت هزار  
روپیه بدر والدتها و دیگران گذارید مجموع پیشکش انبرد بیست و دو لک و شصت  
هزار روپیه شد که هفتاد و پانزده تومانی رابع انیل و شصت و هفت لک و هشتاد  
هزار حانی رابع تویان باشد چندی پیشکشی درون دوات اند بودند از نظر نگدشته بود  
توجه و عنایت بدار دود نمودم در حقیقت مرددی که شایان لطف و شفقت باشد  
اوست بهات راصمدی و حوشرنگی او دارم الله تعالی او را از عمر دوات برخوردار



خورده نشده بود در کلاهی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد غایباً خالی از ثقلی نیست چنانچه در عدد ازان من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران میگویند که تاهفت و هشت میتوان خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او آنچه توان خورد همین است و بس امسال تا بیست و سویم ماه مهر مقرنختان انبه گجرات را بذاک چوکی رسانید درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادر شاه عباس در اگره بموضع اسهال و دیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادر امده بود وصی خود ساخته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اشیای او را بخدمت شاه رساند تا ایشان در حضور خود بورثه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بخترخاں و کلاے عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهی جهانگیر قلی بیگ ترکمان که بخطاب جانشین خانی سرفراز است از دکن امده ملازمت نمود پدرش در سلک امرای ایران انتظام داشت در زمان عرش اشیانی از ولایت امده بود منصب عنایب نموده بصوبه دکن فرستادند در انصوبه نشوونما یافت اگرچه غایباً مکرر مجرای خدمت او شده بود درینولا که فرزند شاه جهان بملازمت رسید و از اخلاص و جانشیناری او معروضداشت حکم فرمودم که جریده بدرگاه امده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید درینروز اودا رام را بمنصب سه هزار و هزار پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او برهنه است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکه شاهنواز خاں بر سر عنبر میرفت ادم خاں حبشی و جادو راے و بابو راے کایتبه و اودا رام و چندی از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نواز خاں امده بودند و بعد از شکست عنبر نیاز بملازمتهاے عادلخان و قریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر بآدم خاں سوگند مصیّف خورده او را غافل ساخت و بقریب گرفته در قلعه دولت اباک محبوس گردانید و آخر او را کشت بابو راے کایتبه و اودا رام بر امده بسرحد عادلخان رفتند عادلخان در ملک خود راه نداد در همان چند روز بابو راے کایتبه بقریب و غدیریکی از اشنایان نقد هستی در باخت و عنبر فوجی بر سر او دار ام فرستاد او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد بعد ازان در انملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت بادشاهی انداخت و قول گرفته با اهل و عیال خویش و پیوند بخدمت فرزند شاه جهان امد و انفرزند او را بانواع عنایت و اقسام رعایت سرفراز ساخت و بمنصب سه هزار بذات و یک هزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه آورد چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت نمودم و شهباز خاں را که منصب دوهزار بذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده بفوجداری سرکار سازنگهور و بعضی از صوبه مالوه تعیین فرمودم بخانچهاں اسپ خاصه و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیدشکشاے خود را بنظر درآورد جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در محن چهاروکه بترتیب

خانه می بسته باشد و بانی خدمت نورزخت نام او نهاده شد روز جمعه بخت و چهارم راحه بهرحیو رمیعدار نکلان آمده ملازمت نمود نام او پرتا دست و راحه البخارا هر کس که بوده باشد بهرحیو میگویند قریب بهرار و پانصد سوار مواحب حواری اوست در وقت کار تا سه هزار سوار هم سامان میفرماید کرد ولایت نکلان در میان گجرات و حاندیس و دکن واقع است دو قلعه مستحکم دارد سالتیرو مالتیرو چون مالتیرو در میان معموره است حدود در انجاسی باشد ملک نکلان چشمه‌های خوش و انهای روان دارد اندک انجاسی معایت لطیف و نالیده میشود از ابتدای عورگی تا آخرین ماه می کشد انگور و فراوان است اما مرد اعلی بیعت راحه مذکور با حکام گجرات و دکن و حاندیس سرزشته مدار و ملازمت از دست بیداده عاقبت خود بدین هیچکدام نپیوسته و چون از دنیا حواسی که دست تصرف ملک او دراز سارند حمایت دیگری از اسبب دیگری محفوظ ماندی بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و حاندیس تصرف حضرت عرش ایشیانی در آمدند نه برهادر آورده سعادت رمیعدوس در بامت و در سلک بندها منتظم گشته بمنصب سه هزار سوار شد در بدو که شاهجهان بهرانبور رسید دارد رجیور میل پیشکش آورده ملازمت نمود در خدمت انورزد ندرگاه آمد و در حور احلاص و بدگی معواطف و مزاحم حصوانه سر بلندی بامت و معنایت شمشیر مرصع و بدل و اسب و خلعت مقدار گشته بود از چند روز سه انگشتی از باقوت و العاس و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شدند بیعت و هفتم نور جهان بیگم حش متع مرزد شاه جهان کرده بشاه جهان خلعتهای گران بها ناداری که نکلان مرصع و مرزبان های نفیس از اسب و سر پیچ مرصع نچواهر نادر و دستار ما طره مرزبان و کمر بند مسلسل مرزبان و شمشیر ما پردله مرصع بابهل کتاره و سده مرزبان و دو اسب که دکنی ربی مرصع داشت و یکجایه ما دو ماده میل عدالت نمودند و همچنین نچرندان و اهل حرم او خلعت های و تعویض های اقمشه باقسام زرین کشیدند و ندهای عمده او را اسب و خلعت و حنجر مرصع انعام فرمودند همه جهت سه لک روپیه صرف انجاسی شده باشد در همدی روز عندالله حان و سردار حان موارد او را خلعت و اسب عدایت نموده بهرکار کالپی که بجاگیر آنها مقرر شده بود رحمت فرمودم و شجاعان را بر بجاگیری که در صوبه گجرات نچهره یافته رحمت داده خلعت و بدل مرحمت شد و سید حامی را که بجاگیر دار بها بود اسب کشیده رحمت نمودم چون مکرر نچرزدند که حاندوزان پدر و صعیف شده چنانکه ناند قاب قطره و تروند ندارد و صوبه کابل و بدکش سرزمین مده حنر است و بخت استیصال اعدال بدوسته سوار و حرکت ارم دارد از انجا که احتیاط شرط جهاندار است مهانت حان را بصاحب صوبگی کابل و بدکش تسلیم فرموده خلعت عدالت کردم و حاندوزان حکومت ولایت تهنه سرزاری بامت انراهم حان متع حنک چهل و نه رجیور میل از بهار پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت درسی ایام بخت می سون کپله آوردند تا امروز از بدقسم کپله

مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه بوسم تصدق معروض داشت و چون وقت مقتضی آن نبود که پیشکش هائے خود را تمام بنظر در آورد فیل سرناک را که سر حلقه فیلاں پیشکش عادل خاں بود با صندوقچه از جواهر نفیس دربی وقت گذرانید بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائی که همراه آن فرزند آمده اند بترتیب منصب ملازمت نمایند اول خاں جهان بمساعدت ملازمت سرفرازی یافت او را بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه پراز جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول افتاد چهل و پنج هزار روپیه قیمت شد بعد ازان عبداللہ خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مہابتخان بزمین بوس سر بلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گرهی از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد از آنجمله لعلی است بوزن یازده مثقال که سال گذشته در اجمیر فونگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد و جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت می نمودند بنابراین سودا راست نیامد باز گردانیده برن چون بدرہانپور میرسد مہابتخان بیک لک روپیه ازو میخرد بعد ازانکه راجہ بہاوسنگیہ ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدری از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردار خاں برادر عبداللہ خان و شجاعخان عرب و دیانتخان و شہبازخان و معتمدخان بخشی و آردارام که از سرداران عمدہ نظام الملکی بودند بقول فرزند شاہ خرم آمده در سلک دولتمخواهان منظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلائی عادل خاں دولت زمین بوس دریافتہ عرضداشت او را گذرانیدند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب بست هزار و دہ هزار سوار بفرزند اقبال مند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن شتافت بخطاب شاهی اختصاص یافت الحال بجلدوی این خدمت شایستہ منصب سی هزار و بست هزار سوار و خطاب شاہجہان عنایت فرمودم و حکم شد کہ بعد ازین در مجلس بہشت انین مندلی نزدیک بہ تخت می نہاد باشند کہ آن فرزند نشنید و این عنایتیست مخصوص بانفرزند کہ پیش ازین در سلسلہ ما رسم نبود و خلعت خاصہ با چار قب زربفت دوز گردبان و سراستین و حاشیہ دامن مروارید دوخته کہ پنجاہ هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردہ مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازی او خود از جہرکہ پائینی آمده خوانیچہ از جواهر و خوانی زر بر سر او نثار کردم و فیل سرناک را نزدیک طلبیده دیدم بی تکلف آنچه از تعریف و خوبی این فیل شنیده شد بجای خود است در کلانی و راستگی و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبی فیل کمتر دیده شد از بسکہ در نظرم مقبول افتاد خود سوار شدہ نادرون در لتخانہ خاص بردم و پارہ از زر بر سر او نثار کردم و حکم فرمودم کہ درون دولت

روح الله مقارن یکدیگر واقع میگردد چندیکه حاصر بودند امیرتک را مجسم میفرستند و مجموع مردمی که متفرق بودند آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیپه روانه میشوند آنجور گرفتار شامت خادان مخالف و متهمان در یکجاست بحوسی بقتل میرسند زبان و دحقان ابناء ندگ گرفتار میگردد و آتش در دیپه رده چنان می کند که بحر تل خاکستری بنظر دو نمی آید و تمامی آن مردم حسد روح الله را برداشته خود را بعدائی حال ملحق می سازند دو مردانگی و کار طلایی روح الله سخن بدو عافتا عملت اس شعده انگشت چون آثار انسانی در انولایت نماد رمیدار انجا نگو و جنگل در آمده خود را پنهان و گندام سلحت و نه دانی حال کس مرستاده القماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که او را مول داده بدرگه آورد منصب مروت حال از اصل و اصانه بسط نیست و نبود سلحتی هر بهان رمیدار چندر کوته که مقربدن ازو ازار تمام می ناند بدو هزارنداد و هزار پانصد سوار مقرر گشت در سیردهم راحه سورحمل بهمرزایی ثقی بخشی ملام بنا حرم آمده ملازمت کرد مطاسی که داست مجموع معمر رساند سرانجام حکم نموده بود نواحی شد و حسب القماس فرزند مسار الله بعدانت علم و نقاره سربلندی یافت نه ثقی که همراهی او معین بود کپوهه مریح شععت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده مردی روانه گرد و منصب حواحه علی بدگ میوزا که محط و حراست احمد نگر تمن نامه بود پشهر ازاداب و سوار حکم شد دوزاندن ملی و حواحکی ظهرو سید حال محمد و مرتضی حال و ولی بدگ بهر کدام نکر بخیر میل مرحمت نمودم در هدهم منصب حاکم بدگ از اصل و اصانه بهزاری داد و دوست سوار مقرر گردید در هفتی روز راحه سورحمل را خلعت و بدل و کپوهه مریح و ثقی را خلعت داده بعدمت کانگره مریحی ساحتم چون مرستاده های مرزد بلند اندان شاه حرم با انچنان عادل حال و پیشکسپانیکه مرستاده بود داخل نروهاپور شدند و خاطر انفرزد مالکیده از مهمات صوبه ثکی حوج گشت صاحب صوبگی برار و حددنس و احمد نگر نه سپه سالار حالندان القماس نموده شاهنوار حال پسر او را که در حدیقت حالندان خوانست با دوازه هزار سوار موجود بصط ولایت معنوحه و سناک و هر حا و هر محل را انجاگیری از معدن قرار داده بدو دست انجا بروشی که لاس و مذاسب بود سرانجام نموده و از حمله نسوی که بهمراهی انفرزد مقرر بود مواری سی هزار سوار هفت هزار پانده برق انداز در انجا گذاشته قمه مردم را که نیست و پشهرار سوار دو هزار نویسی بود همواه گرفته روانه ملازمت شد و بتارخ روز مدار کشیده طسم مهرماه الهی سده دوازه خلوس موافق یازدهم شهر شوال سده ۱۰۴۹ هـ ر بصت و شش هجری بعد از گذشتی سه بهرو یک گهری در قلعه ماندو بمبارکی و مریحی سعادت ملازمت در یافت مدد معارقت پانده ۱۰ هـ و یازده روز کشید بعد از تقدیم اداب کوروش و رمی موس ملای جهوز که طلغیدم و از عانت محبت و شوق بی اختیار از حاسه خود محاسنه در اعوش عاطعت گرفتهم چندان و او در اداب و مروتی

در نو روز هم یک زنجیر فیل بپیچیدند که مرحمت شد در بیستم دو بهشت سوار بر منصب  
 کی شومارو مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزار یذات و هزار و دو بهشت  
 سوار بوده باشد و در بیست و سیوم الهداک افغان را بختاب رشید خانی امتیاز داده  
 بر نم خامه عنایت نمودم فیلا پیشکش راجه کلیان سنگه که هزده زنجیر فیل  
 بود از نظر گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد در زنجیر را باو  
 مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثانی  
 از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده او را از لباس تعزیت  
 بر آوردم در بیست و پنجم فدائی خا خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله و دیگر  
 منصفداران به تذبیه زمیندار جیت پوری مرخص گشتند در بیست و هشتم بقصد  
 تماشا نبرد و شکار آنکه در قلعه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل  
 کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک  
 شب توقف نیفتاد روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد در  
 غره مهر ماه بمحسن خواجه که در بنوا از ساورالزهر آمده خلعت و پنجپزار روبیه مرحمت  
 شد در دوم بعد از تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان معرض رسانیده بودند و اصفهان  
 بتفحص آن مامور بود چون بیگانه ظاهر گشت سعادت استانبوسی در یافته یکصد  
 مهر و یکپزار روبیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک سرورید بود مشتمل بر هشتاد  
 دانه و دو قطعه لعل و یک بهنجی که یک قطعه لعل و دودانه سرورید داشت و صورت  
 اسب طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائی خان رسیده که چون افواج  
 قاهره بولایت جیت بور در آمدند زمیندار اینجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت  
 نیاورد و ولایات او بتاراج حادثات رفت استال از کرده خود پشیمانست و اراده دارد که  
 بدرگاه جهان بنده آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید روح الله را با فوجی بعقب  
 او فرستاده شد که او را بدست آورده بدرگاه آرد یا او را وادی ادبار سازد و زنان و متعلقان  
 او را که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند ببندد در آورد در هشتم خواجه  
 نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور بسورت در  
 عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت بماندو بهشت روز آمده بود گلانی انار مذکور  
 برابر انار تهته است غایتاً انار تهته بیدانه و این انار بادانه و نازکی دارد در شادابی بر  
 انار تهته زیادتیی میکنند در فهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات آن نواحی میرسد  
 و بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان جیت پوری در پی دیهه است بقصد تفحص  
 در برون دیهه فرود آمده کسان میفرستند و مردمی را که در پی دیهه بوده اند حاضر میسازند  
 در اثنای تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور بمیان مردم دیهه در آمده  
 در حینیکه مردم جائجا فرود آمده بودند و روح الله با چند رخت بر آورده بر بالای  
 قالیچه نشسته بوده است انقدوی خود را بعقب سر او رسانیده برچهه باو میرساند  
 و آن برچهه کارگر افتاده سر از سینه او بر می آورد کشتیدن برچهه و اعل گشتن

بر انواع شجاعت و مرحمت و در تعریف القاب او ده دوازده هر آنچه در ایام سابق نوشته میشد امروزند و قید شد که او را در ورامنی مطاعه فرزند میوشفته باشند و در صدر مومنان مقلم خاص این بیت مرقوم گردید \*

شدهی از القلم شاه حرم \* نورندی ما مشهور عالم

در روز چهارم مومنان مذکور با نقل مرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد و در معارف شده بهم با اهل محل بحالته اصمغان رفیق منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و معارف چندینی دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا انبارهای حارثی و درختان انده و غیره در نهایت سبزی و حریمی سایه انگن گشته قریب بدو دست و سیصد گل کزهره در یک دره رسیده است محکم روز مذکور در نهایت سگهنگی و حریمی گذشت و مجلس شراب مدعقد گردید نامرا و برد پیکان پدالها مرحمت شد و پندشکش اصمغان بنظر در آمد اکثر رعایس بود آنچه پسند خاطر امدان بر داشته مقدمه را در عداوت کردم در همین روز حواحه میروند سلطان حواحه که از خدمت بدکس بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک مطعه لعل و دو دانه مروارید و یکریختیر میل پیشکش گذارند راحه بهم براس رمیدند از ولایت گدیده بمنصب هزار دات و پانصد سوار سرفراز گردید و حکم شد که حاکیتر هم از وطن او تسکوا دهند در دوازدهم عرصداشت فرزند حرم رسد که راحه سورج مل ولد راحه ناسو که رمیی و ولایت او متصل نقله کالگوه است تعهد میداند که در عرض یکسال آن ملعه را بمنصب اولیای دولت قاهره در آورد و خط تعهد او را نیز مرستاده بود حکم شد که مطابق و مدعیاتی که دارد مهیمه و خاطر نشان خود ساحت راحه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمان خود نموده بخدمت مذکور مقوده گردن \*

در همین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق عره رمضان بعد از گذشتن چهار گهری و هفت پل صد فرزند مذکور از مادر شاعرانهای دیگر که دحقر اصمغان باشد تولد یافت و مسمی بروش ارا نامگم گردید رمیدند از حیث پور که در حوالی ماند و واقع است چون بمقتضای بیسمان تیه اذراک استادموسی نمود مدائنی حان را فرمودم که ناچندی از منصبات و چار صد پانصد نفر برق امدان در سر او رفقه ولایت او را بخارند در ستردهم یک مدل مدائنی حان و یک میل میروم نام و ولد سید مراد مرحمت شد در شانزدهم حیسنکه ولد راحه مهاسنگه که در سی دوازده سالگی بوده باشد بمنصب هزار دات و پانصد سوار سرفراز گردید میروم ولد مدو حلیل الله نک ریختیر میل که خود بسند نموده شد و یک میل ملا عدالت عداوت کردم بهرج بسر راحه نکر ماحیت بهدور بعد از موت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر بدر گذارند در هفتادم بعرض رسید که راحه کلیان از ولایت اوزبک آمده اراده استادموسی دارد چون در باب او حکایات ناحوش بعرض رسیده بود حکم شد که او را ناپسرخ نامع خان سپارد تا تحقیق حقایق که در باب او مذکور شده است نماید

بعد از گذشتن سه چهار گهزی از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نمود و تا یکپوشب در پی موضع نزه بسر برده داد خرمنی و عیش دادم چون در پی بنفشه بدعی از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من بود دیگر آنکه شب بوات بود دیگر روز راگهی بود که بدش از آن شرح داده شد و نزد هفود از روز هاس معتبر است بنابراین سه سعادت اینروز را مبارکشده نام نهادم \* در بست و هفتم سید کاسو بخطاب پرورشانی سرفراز گردید دیگر روز چهار شنبه بهمان رنگ که مبارکشده بمن نیک افتاده است اینروز برعکس بمن افتاده است بنابراین نام این روز شوم کم شنبه نهادم که دایم این روز از جهان کم بان در روز دیگر خنجر مرصع بیان کار قورچی مرحمت شد و فرمودم که اوزا بعد از پی یادگار بیک میگفته باشند جیسنگه پسر راجه مهاسنگه را که در سن بست سالگی است طلب نموده بودم در همی روزها ملازمت نمود و یکزنجیر نیل پیشکش گذاریدم یکپوش سه گهزی از روز مبارک شنبه دویم شهر پور ماه بقصد سیر بجانب نیل کند و اندر سوار ساری دست داد و از انجا بصحرائی عیدگاه بر بالای پشت که نهایت سبزی و خرمنی دارد گذار افتاد گل چنیا و دیگر رباعین صحرائی بدرجه شگفته بود که بر هر طرف که نظر می افتاد عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک بهر از شب گذشته بدولتعلی همایون داخل گشتم چون مکرر مذکور میشد که از کلاه صحرائی یکقسم شیرینی بهم میدهند که اکثر درویشان و ارباب احتیاج انرا قوت خود می سازند در مدد تفحص آن شدم ظاهر شد که میوه آن چیزی زمخت و بی حلاوت است غایتاً در پایان طرف صوبه‌ی شکل که اصل میوه کلاه از آن بر روی آید یک پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مزه و قوام بالوده دارد و ظاهر میگرد که مردم انرا تناول می نمایند و ذائقه از ادراک لذت آن بسیار محفوظ میشود در باب کبوتر نامه بر سخنان نیز بگوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی عباس کبوتران بغداد را که نامه بر میگویند و التیق که از کبوتران صحرائی ده پانزدهی کلان بر هستند اموخته میگردند بکبوتران بازان فرمودم که اینها را اموخته کنند و این کبوتران را چند جفتی را چنان اموخته گردند که در اول روز که از ماند و پرواز آنها می نمودیم اگر کثرت بازان بسیار می شد نهایتش تا دو نیم بهر بلکه تا یک و نیم بهر بهر هانپور می رسیدند و اگر هوا بغایت صاف می بود اکثری در یکپوش می رسیدند و بعضی کبوتران در چهار گهزی هم رسیدند \* در سویم عرضداشت باباخرم مشعر بر آمدن افضل خاں و راسه رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکش هاسه لایق از جواهر و مرصع آلات و فیض و اسباب که در هیچ عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکر گذاری بسیاری از خدمات و دولت خواهی خان مشارالیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان درباره او مزیں بخطاب مهتطاب فرزندی و دیگر عنایات که تاحال در شان او صادر نگشته بود رسید چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که بنشینان عطار رقم فرمانی باسم عادل خاں مرقوم ساختند مبنی

نتیجه میگویند تا حال هیچکس از میدانان حشر از اشیای او نداده بودند بحسب اتفاق  
 در عمارتخانه سر میفرودم اشیای او ظاهر شد و آنچه برآورده بود سه پهرار روز پخششده  
 بردم گذشته با مردم محل بقصد سیرو تماشاچه محلها و عمارت سکر تلافی که از احداث  
 نادیهای حکام سابق ماله است سوار شدم چون بجهت دارائی و حکومت موده  
 بپنجاب با اعتماد الدوله میل مرحمت نشده بود در اثناء راه بیل از بیلان حاصه که حکمت  
 حوب نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسرورده از حرمی  
 و سدری صحراهای اطراف بعانت مخطوط گستم و بعد از ادا عبادت و تسبیح شام  
 مدفوع مسدود دولت گردیدم در روز جمعه بیل رینادل نام که جهانگیر علیخان بطریق  
 پدیسک برستاده بود از نظر گذشته بعضی لباسها و مائشها را مخصوص پوشش خود  
 ساخته حکم فرمودم که هیچکس نبوشد مگر آنکه من عداوت کم اول دنگله نادری که برائے  
 عناوشد درازی بد آن از کمر پانل سرنی و اسفندی بدارد پیش آن نمکه بسته میشود مردم  
 ولایت انرا گردی میگویند من نادری نام نهادم دیگر حاصه شال طوس است که والد  
 برزگوارم حاصه کرده بودند دیگر مناسه بغو گردان و سر استن چکن دوری پوشیدن انرا بر  
 مخصوص خود ساخته بودند دیگر مناسه حاشیه دار که علمای پارچه مسخرات را برده  
 بر دور نام و گردان و سر استن میدورند دیگر قنای اطلس گکرانی دیگر چنره و کمر بند  
 اینهمه لب که گلابون طلا و نقره را دران امانه نباشد چون ماهدانه پاره از سواران مهابتخان  
 مطابق بر دست سه اسبه دو اسبه بجهت سرانجام خدمت دکن امانه شده بود و در  
 ثانی التحال الحدمت منصورام بودند حکم کردم که دوادان ان تعاقبت را از خاکو او بار  
 مامت نمایند احرهای روز پنجشنبه بمست ششم صوامی چهاردهم شهر شعبان که شب  
 برب بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان بنگم که در میانی تالابهای نال  
 واقع است مجلس حش نمودم و امرا و مقریان را درین مجلس که ترتیب داده بنگم بود  
 طلبداد شده حکم کردم که نمودم پنداره و اقامت مکدهات مقتضایه حواش هر کس بدهند  
 بسیاری مدانه اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پنداره بخورد بمثل منصب و حالت  
 خود بسندد و اسامی که بها و مدوه ها بطریق گرگ مقور شد که در پیش هر کس بدهند  
 بحسب مجلسی مدعقد گشت در اعر شام بر اطراف نال و عمارات مانوس ها و چراغها  
 روشن ساخته چراغای بهم دست داد که ما این رسم را معمول ساخته اید شاید در هیچ  
 حامیل این چراغانی نشده باشد جمع چراغها و مانوسها عکس در ام انداخته نوعی  
 منظر در می آمد نه گونا تمام صحن این تالاف بکمیدان انست بصدار شگفته  
 مجلسی گذشت و مدانه حواری رانده از حوصله طاقت پیدال تعادل نمودند \*  
 دل انروز بر می شد آراسته \* بحوبی بد انسان که دل خواسته  
 مکدند در پیش این ستر کاج \* بماطی چو میدان همت مسراج  
 ریس بگفت بزم معرفت دور \* فلک ناه مشک بود از سحر  
 شده حلوه گرنار دیاں ناع \* روح امروخته هریکی چسوی چراغ



ساخته مشتمل بر چهار درجه بلندی این مینار پنجاه و چهار درع و نیم است و در پنجاه  
 گز زینه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هفتاد و یک در رفتن و آمدن یک هزار و چهار  
 صد رویه نثار شد در سی و یکم سید عبدالله را بخطاب سیفخانی سرفراز ساخته و بخلعت  
 و اسب و فیل و خنجر مرصع سر بلند گردانیدم و بخدمت فرزند بلند اقبال مرخص  
 ساختم و لعلی که از سی هزار رویه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند بلند اقبال  
 فرستادم و نظر بر قیمت آن فکریه چون مدتی مدید بر سر خود می بستم او را مبارک  
 دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشی را  
 بخدمت بخشیدگري و واقعه نوبسی صوبه بهار تعین نمودم و در وقت رخصت فیلی  
 باو عنایت نمودم آخر های روز پنجشنبه امر داد با مردم محل بقصد سیر نیل کند  
 که از جاهای دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه مذاق خاں که از امرای معتبر  
 والد بزرگوارم بود در وقتیکه این ولایت را بجایگز داشت عمارتی در آنجا ساخته بغایت  
 دلنشین و فرح بخش تا دوسه گهزی شب توقف نموده بعد ازاں متوجه دولت خانه  
 مبارک گشتم چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضی سبکیها  
 بعرض رسید از منصب او هزارینات و دویست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از  
 فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد در یازدهم بقصد  
 شکار متوجه گشتم و یکمزل از قلعه پائین امدم غایتاً کثرت باریدگی و گل بدرجه  
 بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بنابر رفاهیت مردم و آسودگی حیوانات فسخ  
 این عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شب جمعه باز گشتم در همین روز  
 هدایت الله که در خدمت توزک و ترددات حضور بسیار چسپان است بخطاب فدایخانی  
 سرفراز گشت در پی برسات بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانی  
 در هیچ عهد و عصر یاد نداریم قریب بچهار روز ابرو باران بود چنانچه گاهی حضرت نیر  
 اعظم ظهور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارتهای قدیم و جدید  
 از پا درآمدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که بان صلابت صدا کم  
 بگوش رسیده بود قریب بیست کس از زن و مرد ضایع شدند و بر بعضی عمارات سنگین  
 رسیده شکست در بناهای آن راه یافت هیچ صدا بیش ازین دلکوب تر نیست تا وسط  
 ماه مذکور شدت باد و باران در ترقی بود بعد ازاں رفته رفته رو بکمی نهاد و از کثرت سبزه  
 و ریاحین خود رو چه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم  
 معلوم نیست که مثل ماندو جای از حیثیت خوبی هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد  
 بتخصیص در فصل برسات درین فصل که از ماهای مقرر تا بستانست شبها در درون  
 خانها بے لحاف نمیتوان خوابید و روزها بغوی که مطلق ببادزن و تغیر جا و منزل  
 احتیاج نمی افتد آنچه ازین عالم نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیهای آنجا است  
 در چیز مشاهده افتاد که در هیچ جا از هندوستان ندیده بودیم یکی درخت کیله  
 جنگلی که در اکثر صحراهای این قلعه رسته است دیگر اشیانه مموله که بزبان فارسی دم

شد در چهار دهم راول سمرسی پسر راول اردیبهگه رسیدند و با سواله ملازمت نمود سی  
 هزار روپیه و سه رحیر میل و یکصد پانصدان مریح و یک کمر مریح پیشکش گذاریدند  
 در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختههای رسیدار الحیا ابراهیم خان  
 فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصروف محمد بیگ مرستاده بود از نظر اشرف گذشت  
 از حمله یقطه چهارده و نیم تانک بود بیگ لک روپیه قیمت شد در هجدهم نوروز  
 میادگار قورچی چهارده هزار درو انعام مرحمت شد و او را منصب پانصدیداد  
 و سصد سوار سرمرار کرد منصب تاتار خان نکارل بیگی از اصل و اصانه دوهزار دات  
 و سصد سوار مقرر داشتیم و پسران او علیکده هر یک ماضافه منصب سرمرار شدند  
 حسب التماس شاهزاده سلطان پور پانصدی بر منصب دات و بر رجان امروده  
 شد در بیست و نهم که روز مدارک پنجصد بود سید عبداللّه نارهه مرستاده ورود بلد  
 اقبال بنا حرم ملازمت رسید و عرائس انورند رسانید مشتمل بر احجار قیم و لایات دکی  
 که جمیع دنیا داران الحیا سر خدمت بر رفته اطاعت نهاده بدگی و فرمانبرداری قبول  
 نمودند و مقالید فلما و حصنها بتخصیص ملحه احمد نگر را بطور در آوردند سسرانه ان  
 نعمت عطمی و عطیه کبری سر دیار مندی بدرگاه بی دیار نهاده لب شکر کشادم و داد  
 عسر و دیار مندی داده مرموم کدقارهای شان یانه موارش در آوردند لاله احمد که ولایات  
 از دست رفته بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد معسالدی که دم سرکشی و استکبار  
 میردند بحر و بانوانی خود اعتراک آورده مال سپار و حراج گذار گشتند چون انکسر  
 موسیله نور جهان بیگ بمصاحح حلال رسید برگنه بوده که دو لک روپیه حاصل دارد ناو  
 عنایت نمود انشاء الله تعالی چون امواج طاهره بولایت دکی و قلع الحیا در آیند و خاطر  
 مرند از محمد بنا حرم از تصرف انها جمع گردد پیشکش دینداران دکی را که در سمد  
 انی چند پیشکش بهچنگ از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته مانچلیان  
 انها روانه ملازمت خواهد شد امرائی را که در صوبه حاگیزان خواهد بود مقرر است  
 که همراه آورد تا سعادت ملازمت در یامنه مرحص گردند و زانان حلال مانع و میروزی عارم  
 پایه سر بر حلاست مصیر گردند چند روز بدل از آنکه احجار فتح مذکور مرشد شنی بدیوان  
 حواحه حاط تهاول نمودم که عسرت انی کارچه نوع خواهد شد انی عرل برآمد \*

روز هجران و شب فرقت نار احر شد \* ردم انی مال گذشت احر و کار احر شد

چون لسان العیب حاط چندی آمده نمود مرا امیدواری تمام دست دان چنانچه بعد  
 از بیست و پنج روز احجار فتح و میروزی رسید در بسیاری از مطالب بدیوان حواحه  
 رجوع نموده ام و بحسب اتقان آنچه برآمده نتیجه مطابق همان کشیده و کم است  
 که تخلف نموده باشد در هجدهم نوروز سرور مرصص اصمجان امروده اوزانه پنجپهزاری  
 دات و سوار سرمرار ساحتم و احر هله روز نامردم محمل دسر عمارت همت منظر مژوحه  
 شدم و ابتدای شام بدولتخانه بار گشتم این عمارت از احداث یافتهای حکام سابق مالوه  
 است که سلطان محمود خلجی باشد همت طعنه قرار داده و در هر طعنه چهار مغه



شیران را نه مدقوق مردم فرمودم که چینی باشد دو شیر را نه مدقوق و دومی دیگر را نه هر یک بدو تدریجاً انداخت تا چشم مردم قالبی این چهار شیر را بشنود قدر از حیات برداشت تا حال چینی تنگ اندازی مشاهده نمود که از بالای میل از درون عماری شش تیر انداخته شود که یکی خطا بیفتد و چهارده فرصت حسنی و حرکت حدیدین بیاند <sup>۱</sup> بخند و این کمانداری هزارا شرمی نثار نموده یک حصت بهنجی الماس که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم و در همین روز معمور حال ناتمام عمارات دولتیانه لاهور مرحمت گشت در دهم فوت سید وارث که موجودار صوبه اوده بود بغرض رسیدن در دوازدهم میر محمود چون استدعای موجوداری می نمود او را بکتاب تهرجانی و اصابه منصب سرفراز ساخته بموجوداری بعضی از برگذات صوبه ملتان تعین نمودم در دست و دوم ظاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود مقررست نمود و پیشکش که داشت بدر گذرانید و هست رئیس فعل بدشکس قاسم خان حاکم بنگاله داد و رئیس میل شیخ مودهو در بدروز از نظر گذشت و بیست هشتم بالتماس حاکموزان پانصدی بر منصب عبدالعزیز خان اصابه حکم شد در پنجم حران خدمت دیوانی صوبه گجرات ارتداد کیشو بمنرا حسنی مقرر گشت او را بکتاب کفایت حانی سرفراز ساختم در هشتم لشکر خان که خدمت کشیکری نکش تعین بود آمده ملازمت کرد بقصد مهر و پانصد روپیه بدر گذرانید چند روز فعل ارنی اوستاد محمد نائی را که در می خود ارے نظران بود مرزد حرم بموجب طلب مرستانه بود چند مجلس سارارو شنیده شد و دقشی که در محل بنام می بسته بود گذرانند در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را بروپیه ورن نمودند شهرار و سیصد روپیه و میل حوصه داری بدر باو عنایت نموده مقرر فرمودم که برآن میل سوار شده و روزها بر اطراف و حواصا خود چیده و باشند بمنزل خود بر و ملا صد قصه حواصا از مقامات میرزا عاری در همین روزها از تهنه آمده ملازمت نمود چون بر نقل و شیرینی حکایت و خوش منان بود صحبت او من در افتاد او را بکتاب مضبوط حانی خوشدل ساخته یک هزار عدد روپیه و خلعت و اسب و یک رئیس میل و پانچ بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که بروپیه او را برگشتد چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و منصب در دیدات و بیعت سوار سرفراز گردید فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر میبوده باشد در همین قارنخ لشکر خان جمعیت خود را در جهور که در شش مظهر در آورد پانصد سوار و چهارده رئیس میل و بقصد بدر بند و پی برن در بیست و چهارم حفر رسد که مهاسنگه بدنه راحه مان سنگه که داخل امرای نال بود در ناآپور ولایت مرار با مراط شراب در گذشت بدر او هم در می سی و در سالگی بخورن شراب بغیر از انداره و حساب صانع شده در همین روزها انده سناری

۱ منگوند که سامی فی البدیه این بیت خواند

مورخان گویا صورت و اسب در صف مردان و شیران است

نصف این شعر اس اسب که قبل از آن که تو رجهان داخل محل جهانگیر شود روجه شد اتان خان بوده است



آمد که احرام فرسوده او هم ناف دوست در بخت و هشم عندالکرم را بخالد  
 عمارت ماند که بحسب سعی و اهتمام او بانجام رسیده بود منصب هشتصدت و  
 و چهار صد سوار از اصل و اصانه سواران حلقه خطاب معمور حانی بلند نام گردانند  
 در همان تاریخ که رانان حلال قلمه ماند و در آمد مرید بلند ابدال سلطان حرم  
 ناعماکر منصوره شهر مرهانپور که حاکم کشی ولایت خاندس است داخل میشود  
 بعد از چند روز عراض افضلجان و رای ریان که در وقت بر آمدن احمد مرید مشارالیه  
 آنها را بهمرای الیچی عادل حلی مرخص ساخته بود مرید مشعر نوانکه چون حفر  
 آمدن مایل بعد از حال رسیده هفت کوه باسقدال مرمان و نشان شاهزاده بلند  
 ابدال برآمده در لوارم بعلنم و سجده و ادائی که معمول درگاه است سه موی مر  
 گذاشت ده نموده در هفت ملاقات اظهار دولخواهی بیش ارنش نموده تعهد کرد  
 که ولایت که از تصرف اولدی دولت قاهره برآمده مجموع را از عدوت تیره بخت انداز  
 نموده بصرف بدهایه نا شاهای بار گذارد و قتل نمود که بدشش لایق بهمرای  
 الیچیان معرف تمام روانه درگاه سارن بعد از دگرانی معدن الیچیان را معرف تمام  
 بجا و مقامی که بخت آنها ترتیب یافته بود مرید می آورد در همان روز کس ده عدوت  
 مرسانه مقدسات که باز اعظم می بایست نمود پیغام مدهد انی احراز از عراض  
 افضلجان و رای رانان مصامح حلال رسد از احمد قارور دو شنده بخت و سوم ماه مذکور  
 در مدت چهار ماه دو ولاده شمر و هفت راس نلله گاو و شش راس چندل و شصت  
 راس آهو و بخت و سه خرگوش و روانه و نیکوار دوست طعمه مرغابی و سایر جانوران  
 شکار شده بود بی شصت حکایت شکارهای انام بدش و شوق خواهشی که خاطر را  
 مدنی شعل بود باسدادهای پانی سرور حاکم مصر نقل مینمودم بخاطر رسد که اما  
 سماره شکار که از ابداله سی تمر تاحال واقع شده بخت توان آورد بدشش مقدسه  
 بواحد بوسان و مسرتل شکار و قزاقان عمل و معله انبختست امر نمودم که در مدت  
 بحدی شده آنچه از هر حدس جانور شکار شده مجموعه را فراهم آورده نم نشودند ظاهر  
 شد که از ابدادی سی دوازده سالگی که سده بصد و هشتاد و هشت سال بخت  
 لغایت آخر هفتی سال که نازدهم سالست از خلوس همانین و سی می ده پنجاه سال  
 مدی رسده بخت و هشت هزار و باصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده از بخت  
 هفت هزار و بصد و شصت و هشت جانور بخت خود نه بدش و عده بر بدش  
 شکار نموده ام جانوران چریده سه هزار و دوست و سه از ولاده و راس و عدوت شمر هشتاد و  
 شش ولاده و حرس و چند و روانه و اوندل و کعدار و ده ولاده بدها گاو هشتصد و هشتاد و ده  
 راس مها که از عظم گور بخت عانقاً در بزرگی و کلا برانر بدها گاو مدشود سی و بخت  
 اهوری برومانه و چکاره و چندل و مر کوهی و عدوت نیکوار و شش صدر هفتاد راس و موج  
 و اهوری سه دوست و پانده راس گرگ شصت و چها راس گاو میش صحرانی سی  
 و شش راس حوک بود راس رنگ بخت و شش راس موج کوهی بخت در راس

پیش او انداخت و روست عجز و نپذیرفتند بدو که خالق بی نیاز او را بر زبان راند که خداوند! عمر من بهشت سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت و کامرانی گذرانیدم چنانچه هیچ بادشاهی را میسر نگذشته و اکنون که زمان بازپسین منست امید دارم که نصیر را بخون من نگیری و موت مرا باجل مقدر حجاب نموده بازخواست ان نعمانی بعد از ادا این کلمات آن کاسه شربت بزهرا میخشد را آجره در کشید و جان بجان افرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه آن بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده ام که شاید که از سلاطین را میسر نگذشته است که چون در سن چهل و هشت سالگی باورنگ حکومت نشست بمصرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت بدر بزرگوار خود مدت سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم توده سپاهگری تصحیر نموده سال که فوت دولت بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و عشرت بگذرانم میگویند که پانزده هزار زن در منزل خود جمع نموده بود شهری از بنطایفه ترتیب داده بمشتمل بر جمیع طوایف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه بجهت نظام شهر درکار است از زنان تعیین نموده بود و هر جا خبر کنیزی صاحب جمال شنیدنی تابدست نیاریدی از پادشاهی اقسام صنایع و علوم بکنیزان اوخت و بشکار میل بسیار داشت او خانه ساخته بود و در اینجا اصناف چادوران جمع آورده اکثر اوقات بآنان در آن آشوبها شکار میکرد و در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و ابد مدت را بفرغت و آسودگی و عشرت گذرانید و همچنین هیچکس بر سر ملک او نیامد بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود باوجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیرالدین رسید بجهت همین عمل شنیع بجمعی که با او همراه بودند فرمود که چو سها بر سر قبر او زند من نیز چون بقبر او رسیدم لکدی چند برگزیده با او زده به بندها که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را لکدکاری نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتیم که گور او را شگافه اجزای نا پاک او را با آتش اندازند باز بخاطر رسید که چون آتش نورست از نور الهی حیث است که بسوختن جسد کثیف او انبوه هر طایفه الوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاء دیگر تشقیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانهای فرسوده او را با اجزای خاکشده در دریای نریدا انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بود همیشه در آب بسر میبرد چنانچه مشهور است که در حالت مستی یکبار خون را در یکی از حوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندای از خدمتگاران محل سعی نموده موی او را بدست در آورند و از آب بیرون کشیدند بعد از آنکه بهوش آمد مذکور ساختند که چندی امری واقع شد از شنیدن این مقدمه که موی سر او را کشید بر آورند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست انخدمتگار را بریدند باز دیگر که اینقسم حالتی دست داد هیچکس به بر آوردن او جرات نکرد تا در آب غوطه خورده چنانکه اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او این مقدمه بتو





فراوان و درخت انبه بیرون از حصاب و شمار دارد آبهای روان بر اطراف آن جاری وقتی رسیدم که انگور آن بخلاف موسم انگور ولایت رسیده بود بآن ارزانی و فراوانی که ادنی باجئی آن مقدار که خواهد و میسر باشد بشرد و خشکاش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگهای گوناگون بنظر درمی آمد مجبلاً باین لطافت دیهی کم میباشد سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله کار به بندوق انداخته شد در بستان و یکم از حاصلپور بدو کوچ بارودی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه یک نیله شکار شد روز یکشنبه بستان دوم از حوالی لعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماند و واقع بود محل نزول گشت درین روز قراولان خبر آوردند که شیر را درین سه گروهی در قیل داریم بآنکه روز یکشنبه بود و درین دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بوده باشد بشکار بندوق متوجه نمیشوم بخاطر رسید که چون از جانوران موذیست دفع باید کرد متوجه شدم چون بجای و مقام او رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن او را که نیم باز بود در نظر داشتم بندوق را کشاد دادم بحسب اتفاق بدرون دهن او در آمده در کله و مغز او جاگرد و همین یک بندوق کار او را تمام ساختم بعد ازان جمعی که همراه بودند هر چند تفصص نمودند که محل زخم را ببابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود اخرا امر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند بعد ازان ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده گرگ نری میوزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستیم که ملاحظه نمایم که زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در برون جگر دارد بعد از تفصص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر می باشد روز دو شنبه بستان و سویم یک بهر گذشته بطالع سعد و ساعت فرخ بمبارکی بر فیل سوار شده بقلعه ماند و متوجه گشتم یک بهر سه گهزی از روز مذکور گذشته داخل منازلی که جهت نزول اجال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندیم از اجمیر تا ماندو که یک صد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز چهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نور دیده آمد درین چهل و شش کوچ منازل بحسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا جویها و نهراهای عظیم که پر درختها و سبزهها و خشکاش زارها گل کرده داشت واقع می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد تمام راه بر اسب و فیل سوار سیرکنان و شکار افکنان می آمدیم و مشقت سفر اعلا ظاهر نشد گویا که از باغی بباغی نقل می افتاد درین شکارها اصفهان و میوزا رستم و میر میران و انیرای و هدایت الله و راجه سارنگ دیو و سیدکاسو و خواصخان همیشه در جلوس حاضر می بودند چون پیش از آنکه ریات جلال متوجه این حدوت گردد و عبدالکریم معموری را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودم مشارایه در مدتی که ریات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضی از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاها را مجدداً احداث نمود مجبلاً مغزلی

و تداریری دور تند آن هرده گرو و نیم و بلند می آید تا سرشاج یکصد و بیست و هشت درج و یکپار و اطراف شاخها که از تند جدا شده سایه گستر گردیده است دویست و سه درج و نیم و شاهی که هیئت دندان میل در آن ظاهر ساخته اند چهل گر درازی آن است در دینیکه حصص والد بزرگوارم از اینجا میگذاشته اند سه گر و سه پلو بالا از تند بلندی که سر بر منی نهاده پنجه خود را بطریق نشانی بر اینجا نهاده اند من در شاخ بیخ دیگر هشت گر بالا مرصوم که پنجه مرا بر نقش کند و بجهت آنکه مرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تند در حجت نصب سازند و مرصوم که بر اطراف اندر حجت چنوتره بصفا ترسیم دهد چون در انام ساهرادی بندر صیاد اندک قرونیه که از سادات سیفی است و در زمان دولت من خطاب مصطفی حانی سرورازی نامده وعده نموده بودم که برگه مالد را که از برگدات مسهور صوبه ننگاله است بطریق التماسا و مریدان او مرحمت تمام در منزل من عطفه عطی در شان او رفوعه فعل آمد در ستردهم کوچ واقع شد در منزل مذکور بقصد سیر و شکار با بعضی از محلهای چندی از نزدیکان و خدمتگزاران از آردو جدا شده مرصوم حاصلپور متوجه گشتم و آردو در حوالی ناچپه مرود آمد و ما در مرصوم سانگور منزل مرصوم در حوبی و اطاعت این موضوع چه نویسد در حجت اندک بسیار و زمینها سراسر و در حرم محکم درین منزل بنابر سفری و حرمی خاصه روز مقام شد و اندر مرصوم از تعمیر کیشو مارونگمالکان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین مرصوم مذکور را کمالپور میگفته باشند در همین منزل شب شیورات واقع شد حوگی بسیار جمع آمدند بودند لوازم این شب فعل آمد و نادانان اینطایفه محققان داشته شد در بندها سه دیله گاو شکار نمود حشر گشته شدن راحه من در اینجا رسید او را در درازی لشکره بر سر طبعه کاکره تعین بود معنی ساخته بودم چون ظاهر میسر می شود که سنگرام که نای از زمینداران کوهستان بجهت بست بر سر حای و مقام او آمده بعضی از ولایات او را بقصر در آورده است درج او اولی دانسته بر سر او متوجه میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او بود ولایات منصرف شده را میگذارد و بنوهای صعب و محکمهای مشکل بنده میگرد راحه مان سر در می او نهاده بهمان محکمها در می آید و از عایت غرور ملاحظه بفش و پس در آمد و بر آمد چون نا کرده نه اندک جماعتی خود را باو میسراند سنگرام چون می دند که حای گرنر محل بدر رو ندارد بمقتضای این بیت

وقت ضرورت چو نماید گرنر \* دست بگیرد سر شمشیر تیر

در مقام مقاتله و مدافعه در می آید بحسب تقدیر سنگی راحه مان میسر و حال بحال ابرس میسر و شکست بر مردم او می افتد و جمع کنیری گشته میشوند و قند مردم رخمی اسب و براق انداخته بعد تشویش میجانی بر می آورند همدم از سامپور کوچ نموده بعد از قطع سه گره مرصوم حاصلپور رسیدم در اندک راه یک دیله گاو شکار شد مرصوم مذکور از جانهای مقرر معین صوبه مالوا است انگور

زن که او را نیمه مرد گفته اند تمام نمیشود و هنوز بعضی اعمال و عبادات او را در پیش است زن را همراه بجنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تا وقتی که بزیاید و سن بچه به پنجسالگی رسد آنگاه فرزند را به پسرکلیان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگر زن حیضه باشد توقف نماید تا وقتی که پاک گردد بعد از بی باومباشرت نه نماید و خود را بملاقات او الوده نسازد و شبها قطعه در میان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال در بی مقام بسر برد خویش او از نباتاتی باشد که در صحرای جنگلها خود رسته باشد و زنا را بخود میدارد و عبادت آتش بجای می آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سر و اصلاح ریش و بروت ضائع نمیدارد چون این صفت بروشی که مذکور گشت بانتهای رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده خود بملازمت مرشد کامل رفته هر چه باو باشد از زنا و موی سر و غیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار از دل خود بیرون کردم و راه خواطر را بر دل به بندد و در مراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیادانت باشد که حاصل انرا بابا فغانی در بی بیت بنظم در آورده ❀

یک چراغ است در پنخانه که از پرتوان ❀ هر طرف می نگرم انجمی ساخته اند و اینکالت را سرپ بیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرپ بیاسی نامند بعد از ملاقات جدروپ بر فیل سوار شده از میان معموره اوجین گذشتم و موازی سه هزار و پانصد رویه زر ریزگی در گذشتن بردست راست و چپ خود افشاندیم و یک گروه و سه پاد قطع نموده بظاهر داد و کپیذا که محل نزول اردی ظفر قرین بود فرو آمدیم در روز سویم که روز مقام بود بذایر اشتیاق محبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گیزی بملاقات او مسرور خاطر بودم در بی روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب بشام داخل دولت سرائی خاص گشتم روز چهارم سه گروه و یکپاد نور دیده شد حوالی موضع اجرا در باغ پرانیه نزول اجال گشت این منزل هم بغایت خوش و خورم و پر درخت جابود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع محافت چهار گروه و سه پاد بر کنار تال دیدالپور بهره نزول افتاد بذایر خوبی جا و مقام و لطافت تال در بن منزل چهار روز مقام نموده شد و آخرشاه هر روز بر کشتی سوار شده بشکار مرغابی و دیگر جانوران ابی مشغولی می نمودم در بن منزل انکور فخری از احمد نگر آورده بودند اگر چه در بزرگی با انکور فخری کابل نمیرسید اما در لطافت از آن هیچ کسی نداشت منصب بدیع الزمان ولد میوزا شاه رخ بانقماش فرزند باباخرم بهزار و پانصد بی ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه گروه و یکپاد حوالی برگنه دولت آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار سوار بی دست داد در موضع شینخوبور از مضافات برگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگی

معموره او حش در می آید و بحر خاکی سه نفر برهنی که از جمله هفت نفر اختیار کرده است صاحبان و مرده اند و اعتقاد درونشی و قناعت ناپا دارد در آمده پنج لقمه از حور ربی که آنها بخت حورین خود ترتیب داده اند بطریق گدائی ترک عدست گرفته و حائیدن مری میگرد تا دانه ادراک لذت آن نکند شرطیکه درین سه خانه مصیبتی رو نداده باشد و ولادت و امع نگشته و زن حاص در این خانه نباشد بطریق رست و رندگانی او برین بهیم است که نوشته شد حواهل ملاقات مردم بیعت لیکن چون شهرت تمام نموده مردم ندیدن او میروند حالی از دانش بیست علم ندانست را که علم تصرف باشد خوب و رنده ناشکری ناو محبت داشتیم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه حشلی در می اثر کرد او را هم محبت می در آمدان در حالیکه والد مرگوارم قلعه اسیر و ولادت حاشاندس را فتح نموده مدوحه دارا کلاه اکره بودند در همی ها و مقام او را نداده بودند و همسره خوب یاد میگردند دانان هند برکت رست و رندگانی طایفه برهنی که اشرف طوائف هند اند چهار روش قرار داده اند و مدب عمر چهار قسم ساخته اند و آن چهار طور را چهار اسرم میگویند در خانه برهنی پیری که متولد میگردند تا مدت هفت سال که مدب طهولیت است او را برهنی نمیکوند و تکلیف برودست بعد از آنکه دس هست سالگی رسد محشلی را ترتیب داده برهنان را جمع می سازند و ر سنی از کاه مویج که انرا مویجی گویند ندراری دوگر و بپای می باشد دعا و امسوها بران حوا ده و سه گره تمام سفتی از پاک نهادانی که ناپا اعتقاد دارند بران رده در میان او می میدند و رزاری از ریمان حام تاخته حمال و از بردوش راست او می اندازند چو ندراری یک گره کسری که بخت محفوظ داشتن خود از اسیب مودناب و طرمی از مس بخت حورین اب ندست او داده او را نه برهنی دانای میسپارند که تا درازده سال در خانه او سر برده بخواند بید ده انرا کتاب الهی اعتقاد دارند مشعلی دماند و اری زور مار او را برهنی میسپارند و در نمدت ممانند نه مطلق گرد لذات جسمانی نگردد چون نمده زور نگردد بطریق گدائی بخانه برهنی دیگر رفته آنچه ناو دهند فرد استاد او رده بر حصص او تناول نماند و از پوشش معیرو لکی کرباسی که ستر عورت کند دوسه کر کرباس دیگر که بردوش اندازد چتری دیگر اختیار نماید این حالت را برهنی چریچ گویند معنی مشعلی بکتاب الهی بعد از گذشتی مدب مذکور بر حصص ارسان و پدر که جدا شود در نوقت او را بر حصص است که از حمنع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تاو نمیکه او را فرزند می رسد که سدنش نشانده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تا س چهل و هشت سالگی در لغاس تعلق سر برد این نام را گر هست خوانند معنی صاحب منزل آنگاه از حوشان و اقربا و بگنده و اشفا حدائی گردیده و اسباب عیش و عشرت را فرو رهنده از تعلق اناد کثرت بمقام تنهایی نقل نموده در حنکل سر برد و این حالت را مل برست نا مدد معنی سکونت حنکل و چون مقرر هود است که هیچ عمل حیرار اهل تعلق بپشکرت و حصور

عمارت را در میان رود خانه برآورده و اب این رود را تقسیم نموده جوی‌ها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیدون و اندرون این عمارت اب مذکور درآورده و حوضها و خورده و کلن مناسب جا و مقام سرانجام نموده بهمدار دلخشی و فرح انگیز جایگست و از عمارات و مقابل مقرر هندوستانست پیش از آنکه این منزل مسجل فزول گردد معماران فرستاده فرمودم که اینجا را از سر نو عفا دهده سه روز بجهت خرمی و لطافت درین منزل تمام شد شجاعت خان از جاگیر خود در همین جا آمده مقیمت کرد و جیس از شهر هاست قدیم است و از هفت معبد معتبره خود یکی این شهر است و راجه بکرماجیت که رعد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و دیست می بوده از رعد او تاحال که هزار و بیست شش شهری و یازده سال از جلاوس منعت یکپزار و ششصد و هشتاد و پنج سال گذشته و مدار استیلاچ منجیلان هند بدین رعد است این شهر برکنار آب سپر واقع است اعتقاد هندوان اینست که در سالی یکبار بے تعدیل وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت امداد احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عزم داشت نموده بود که جمعی کنیز از هندو مسلمان گواهی دادند که چند روز قبل ازین شبی این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که در نشیب آب را ازین دریا برداشته بودند عیاج ظورف انها بر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اعدا قبول نمیکند تحقیق این سخن را العلم عدالته تاریخ دوم اسفندار مذ از منزل کالیان بهر کستی سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناستی مرتضی جدریوب نام که چندین سال است که نزدیک بمعمره اوجین در گوشه صبرا از آبادانی دور متوجه و مشغول برستش معبود حقیقی است خواهش صحبت او بهمدار داشتم و قتیکه در دارالخانه اگر بودم میخواستم که او را طلبیده به بنیم غایتاً ملاحظه تصدیق او کرد و نطلبیدم چون بحوالی شهر مذکور رسیدم از کشتی برآمده نیمه پاد کرده پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خون اختیار نموده سوراخه است که میدان پشته کنده دروازه در آمد اول ان محرابی شکل افتاده بطول یک گز بعرض ده گز و فاعله ازین دروازه تا سوراخی که عمل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گز طول و یازده گز و یکپاد عرض دارد و از قفاح از زمین تا سقف یک گز سه گز و سوراخیکه درون آن نشیمن جاسه در می آید طویش پنج و نیم گز و عرضش سه و نیم گز است شش ضعیف جده بصدتشویش بدرون ان تواند در آمد طول و عرض ان سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوبرائی دارد نه فرش کاهی و تنها دران سوراخ تنگ و تیره می گذارند در ایام زمستان و هوا سرد بانکه برهنه محض است و جز بارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارد هرگز آتش هم نمی افروزند چنانچه ملاسه روم از زبان درویشی بنظم در آورده

پوشش ما روز تاب افتاب ❀ شب نهایی و لحاف از مانتاب

درایی که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل میکنند روز یکبار بدرون

حرم سزای عرت مرمودم که آرزو رسد بپوشند و بدی عنایت را آورا سربلند خارند  
 ساحتم بدست درون حکم کوچ شد و سه کروز و نیمپار قطع نموده موضع مول گهری محل  
 امانت گردید در آنجا راه دو بیله کاژ شکار شد روز بدست و سونم تفرکه مقام بود یک  
 بیله کاژ به بدوق ردم بدست و چهارم بعد از قطع پشکروز ظاهر موضع قاسم کهنره مدرل  
 گشت در آنجا راه جانور سعیدی شکار شد که از عالم کوتاه پانه بود عا نا چهار شاخ  
 داشت در شاخ که نمکادی دنگاله چشم او واقع بود دو انگشت بلندی داشت دو شاخ  
 دیگر بمعامله چهار انگشت که نمکادی معا بود چهار انگشت بلندی داشت اهل هدد  
 انگشاور را دو دهانه گویند و مقرر است که در آن چهار شاخ و ماده آن شاخ ندارد و  
 چندی مذکور شد که نوع آن آهو رهرو نمندارد چون احشای درون او را ملاحظه کردند  
 رهرو ظاهر شد و معلوم کردند که آن سگی اصلی نداشته است روز بدست بلجم که مقام  
 بود احرهاله روز شکار سواری دست داد یک بیله ماده به بدوق ردم مالکونر در راه  
 ملخ حان را که منصب هزارناب و عقصد و پلجاء سوار سمرار بود و در صوبه اوده خاکور  
 داشت در هزارناب و دو هزار در بدست سوار ساخته تحطاف تاج حانی سربلند گرداننده  
 بصوبه دنگاله یعنی مرمودم بدست و ششم کوچ واقع شد چهار کروز و سه پار قطع مسامت  
 نموده ده قاصدان که در نواحی اوحش واقع است مدرل شد در حرت اده بنسار درین  
 مدرل کل کرده بود دوز را مرکبازی اسفاده نموده حای دلشمنی بر تنب داده بودند \*  
 بهار ولد عربی حان در بدوقر بدست رسید این بدستاد را بعد از موت پدر بواحد  
 ملعه و ولایت حانور را که حا و مقام پدران او بود ناو مرحمت ساحتم چون حوزد سال  
 بود مادرش او را از بعضی مدافع منع نمکرد آن روز سنا اول و اند ما چندی از ملازمان حوز  
 شنی بدرون خانه در آمده مادر حقیقی حوز را بدست حوز نمکشد انگشور رسد  
 حکم مرمودم که او را حاضر ساختند بعد از آنکه گناه او به ثبوت رسد مرمودم که به بدسا  
 رسانیدند \* در بدوقر در حرت حرماله نظر در آمد که اندام او و وعش حلی عرانت  
 داشت اصل اندر حرت یک به ده دارد چون شش گردا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن  
 ده گرد شاخ دیگر نه گرد و دم بمامله مدان هر دو شاخ چهار و دم گرد ار رمی نا حای که  
 شخ و برگ برآمده از طرف یک شاخ دلق شایزده گرد از طرف شاخ دیگر پانزده و دم گرد  
 از حائیکه شاخ و برگ سر شده با سر در حرت دو دم گرد و دو آن دو دم گرد و یکپار مرمودم  
 که چنرتزه به بلندی سه گرد در آن بودند در بهانت راسنی و مرمویی بود مصوران  
 را کفم که در محالی جهانگیر نامه شده ادرا نمکشد بدست و هفتم کوچ شد دو کروز و  
 دم پاو در بدوقر ظاهر موضع هددوال مدرل واقع گردید در آنجا راه یک بیله شکار شد  
 بدست و هشتم دو کروز راه قطع نموده مدرل کالانده محل مدرل شست کالانده عا بی است  
 از بداهای نامرالدی بی سلطان عناق لدی بی سلطان محمود حلجی که حاکم مالوه بود  
 در انام حکومت حوز در حوالی اوحش که از شهر هله مشهور معروف صوبه مالوه است  
 ساخته میگرفت که حوزت بر طبعیت او عالم گشته بود چنانچه راب بر مدقن این

دست داک چهار کوره و یک نیم پاو قطع نموده موضع بلبلی میل اقامت گردید راجه جانبها که از زمینداران معتبر اینستاد است دو زنجیر نیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت در همین منزل خبر پزه! بسیاری از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان عالم عم پنجاه شتر فرستاده بود مجسمه بایں فراوانی در سالهای پیش نیاروده بودند در یکخون چندینی قسم میوه حاضر آوردند خربزه کاریز و خربزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند و بدخشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابلست و انناس که از میوه های بنادر فرنگ است و در آگوه بوته ان را نشانیده بودند هر سال چندینی هزار در باغات آگوه که متعلق بخالصه شریقه است بر میدهند و کوله که در شکل و اذام خردتر از نارنج است و چاشنی آن بشیرینی قابل تراسست و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت بکدام زبان ادا تواند نمود والد بزرگوارم را بمیوه میل تمام بود بتخصیص به خربزه و انار و انگور چون در عهد دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم است و انگور سمرقند به هندوستان نیاروده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر درمی آید تا سف تمام روی میدهند که کاش این میوه هاداران عهد و ایام می آمد تا ادراک لذت آن میفرمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میر عالی والد فریدون خان برلاس که از امرا زادگاه معتبر این الوش بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ دست داک چهار کوره و نیم پاو قطع نموده حوالی موضع گری میل نزول اردی فلک شکوه گردید در اثنای راه قراولن خبر آوردند که بجز دریں نواحی هست بقصد شکار او متوجه گشتیم و بیک بندوق کار او را تمام ساختم چون دلاوری شیر ببر قرار داده شده است خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف حیوانات دیگر که زهر آنها خارج جگر واقعست زهر شیر ببر در درون جگر جا دارد بخاطر میرسد که دلاوری شیر ببر ازین ممر خواهد بود هردهم بعد از قطع دو کوره و سه نیم پاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود بقصد شکار سوار شدم بعد از قطع دو کوره موضعی بنظر در آمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصدد درخت انده در یک باغ مشاهده گشت که بان کلانی و سبزی و خرمی درخت انده کم دیده شده بود در همین باغ درخت بری بنظر در آمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی انرا بگز در آورند بلندی ان از روی زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار درج و درزته آن چهل و چهار نیم درج و پهنای ان یکصد و هفتاد و پنج و نیم بگز در آمد چون غرایب تمام داشت نوشته شد روز بیستم کوچ دست داک در اثنای راه نیله گاؤ بقفنگ زده شد روز بیست و یکم که مقام بود اخرهای روز بقصد شکار سوار شده بعد از معارفت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که انرا خضری میگویند امدم و تا یک پهر شب در انجا بسر برده بطعام میل نموده بدولتسرای همایون مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتماد الدوله را به نسبت محرمیت نواخته بمقیمان

باشد کشند چون تبع مرحل قوم او بهاد ناندک حرقتی از رتبع خلاص نموده به پرور  
درآمد بعد از آنکه از کشتی برآسپ سوار شدم ناگاه کجکشی از آسپ باد برنگان  
تیرگی از مرادان که در دست داشت و در حلو می میرفت خود را رد و در ساعت آمده  
حان داد از درنگهای زمانه حدوت و تعجب نمودم اینجا دراج وقت نرسیده را حفظ  
نموده در اندک زمانی از سه مخاطره چنانش خلاصی داد و اینجا کجکشی اجل رسیده  
را اسی چندی به نکلان نقد بر در پنجه هلاک اسیر گردانید

اگر تبع عالم بحدود رحای \* نبرد رگی نا بخواهد حدای

نامرای کابل در خلعت رمدانی بدست قرانصارل مرسداده سد بواسطه لطافت  
حاج و حوبی هوا در منزل مقام امدان در درورها حدوت موت ناد علی حان میدانی از کابل  
رسند پسران او را بخصاص سرور ساحتی بر مصعب راوب شکر حسب الائتماس ابراهیم  
حان در حدنگ پانصدی ذات و هزار سوار آورده شد ششم کوچ وقوع نامت و چهار  
کرو و یک دم پاوار دره ده نگهانی چاندان مشهور است گذشته موصع اسکار محل برول  
از روی اعلی گردند اسی دره نعمت سحر و حرم خوش در حمت بنظر در آمد نا از محل  
که انبهای ولایت صوبه احمر است هشاد و چهار کرو راه طع شد اندر هم از  
مدار حوب بود \* نور جهان بکم قریش استک به بدوق رد که نا حال نان کلاسی  
و خوش رنگی دنده نشده بود فرمودم و ن نمودند دوده نوله و پنج ماشه نور در آمد  
موصع مذکور اندانی ولایت مالوه است مالوه از املد دوم است درازی اسی صوبه از  
نانان ولایت کره مالوات ماسواله دوست و چهل و پنج کرو میشود و بهدانش از برگه  
چندبری نا برگه دربار در دست و سی کرو شرمی از ولایت مدهو و شمالي ملعه  
برور حدوی ولایت مدهو عربی صوبه گجرات و احمر سنا ولایت پراف و خوش  
هواس است پنج دریا برار بهرها و حوبها و چسبها در و حارست گرداوری و بهما و  
کالی سد و نرا و بردا و هوانش معتدل بدست رمی اسی ولایت بدست باطرف  
ناره بلند است در صده هزار که از حاهای مقرر مالوه است تاک در سالی دو مرتبه  
انگور مدهد در اول حوب در انقدای اسد اما در حوب انگور شمری قراست کشاورز  
و محدوده اش بی ملاح نمی باشد بدست و چهار کرو و همت لک دام جمع املوات  
است و در وقت کار نه هزار و سصد و چند نفر سوار و چهار لک و همداد هزار و سصد  
بناده مانصد و شمر بدل از بی ولایت برمی آند هشتم سه کرو و دو دم پاو طع نموده  
حوالی حراتان منزل و معام گردند در اندانی راه چهارده قطعه دراج و سه قطعه کرانک  
شکار شد و سه کرو شکار کدل در درنده حوالی موصع سده هزار محل برول گردند  
در نارد هم که مقام بود احرهای زور شکار سوار شده بیله کار را کشم دوازدهم بعد از  
طع چهار کرو و یکپا و طاهر موصع بچنداری منزل گشت در همی زور رانا امر سنگه  
چند سد است مرسداده بود الحق که مدوه خوش است و تا عانت می استر همدان  
لطانت ندیده بودم اما کمتر میفرمان حور در پیش حورن مصرت دار چهاردهم کوچ



ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت بنابر خوبی منزل دو روز مقام افتاد آخر هاله روز بشکار مرغابی توجه نمودم پسر خورد مهابتخان بهرور نام درینمنزل از قلعه رنهنبور که جاگیر پدر اوست آمده ملازمت کرد دوزنجیر فیل آورده بود هر دو داخل فیلان خاصه گردید صفی پسر امانتخان را بخطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم هفدهم چهار نیم کوره در نور دیده موضع لسایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابی و بیست سه دراج شکار شد چون لشکر خاں را بجهت ناسازی که میان او و خاندوران رویداده بود بدرگاه طلب نموده بودم درینمنزل عابد خاں را بجای او بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی تعیین نموده شد نوزدهم کوچ رویداد دو کوره یکپار در نوشته حوالی موضع کوراکه برکنار آب چنبل واقعست محل نزول گردید بنابر خوبی جا و لطافت آب و هوا سه روز درینمنزل توقف دست داد هر روز در کشتی سوار شده بشکار مرغابی و سیر و گشت در بای مذکور توجه واقع شد در بیست و دوم کوچ افتاد و چهار و نیم کوره شکار انگدان قطع نموده موضع سلطان پورو چیله مله محل نزول اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جهان پنج هزار روپیه داده اورا بجا و مقام او که بجایگیرش مقرر بود رخصت نمودم و هزار روپیه دیگر بشیخ پدر مرحمت شد در بیست و پنجم کوچ دست داد سه و نیم کوره شکار کنان قطع کرده موضع مانپور محل نزول گردید بنابر ضابطه مقرر یک مقام و یک کوچ مقرر شد روز بیست و هفتم کوچ فرمودم چهار کوره و یک نیم پاو شکار کنان در نور دیده موضع ردها منزل و مقام گردید دو روز درینمنزل توقف افتاد درینماه دی چهار صد و شانزده قطعه جانور شکار شد نود و هفت دراج و یکصد و نود و دو قشقلاغ و یکقطعه سارس و هفت قطعه کراونک و یک صد و هیجده مرغابی و یک خرگوش غره بهمین مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ با محل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم یک گهزی از روز مانده در حوالی موضع روپا هیوه که محل اقامت بود رسیده شد چهار کوره و پانزده جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم در همین ایام به بست و یک کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی بدست کیچکنه فرستاده شد و ده هزار روپیه مقرر گشت که از امرای مذکور بشکرانه خلعت بگیرد این منزل طراوت و لطافت تمام داشت روز سویم کوچ شد باز بدستور روز پیش بر کشتی سوار شده بعد از قطع دو کوره و یک نیم پاو ظاهر موضع کاکهاداس محل نزول اردوی ظفر قرین گشت در اثنای راه که شکار کنان می آمدم دراجی پریده در بوته افتاد پس از آنکه تفحص بسیار نموده شد یکی از قراولانرا امر کردم که اطراف آن بوته را قیل کرده دراج را بدست آورد و خود گذاره شدم درین اثنا دراجی دیگر برخاست انرا بیاز گیرانیدم مقارن ان قراول آمد و ان دراج آورده بنظر گذرانید فرمودم که باز را باین دراج سیر گردانیده ان دراج را که ماگیرانیده ایم چون جوانه است نگاهدارند تا رسیدن این حکم میر شکار این باز را بهمین دراج سیر کرده بود بعد از ساعتی قراول معروض داشت که اگر دراج را نمیشم میمیرد فرمودم که اگر چندی

و شوق کدای ناشدانه خود مقوحه گشند دست و سوم کوچ نموده سه کوزه سه بار  
 قطع نموده موصع بهاسو محل برول احوال گردند دو روز درمی منزل مقام شد هر روز  
 شکار سواری دست داد در دست و ششم راناب حلال در حرکت آمد و ظاهر موصع  
 کاکل محل بعد از قطع دو کوزه منزل و مقام شد دست و هفتم منصص بدیع اثرمان  
 واد منرا شاهرج اراصل و اصافه هزار و پانصد نداد و هفتصد و پنجاه سوار مقرر شد  
 در دست و نهم کوچ شد دو کوزه و سه بار قطع نموده موصع لاسه که در نزدیکی برگده  
 نموده است محل انعامت گشت اس روز مطابق عدد نرنا بود مومدم که لوازم ان  
 بها آوردند ا ناربع نرامدن احمد رقا احرمه مذکور که سنم آذر باشد شصت و هفت  
 راس نملکاو و هو و عذره و سی و هفت قطعه مرغی و عد ان شکار شده بود دوم دماه  
 از لاسه کوچ و مع شد سه کوزه و ده حرمش شکار کدای قطع نموده حوالی موصع کافره  
 منزل و مقام شد در چهارم کوچ واقع شد سه کوزه یک و رفته موصع سوخته منزل گردند در  
 ششم چهار و نهم قطع نموده در ظاهر موصع نردرا برول واقع شد در هفتم که مقام بود  
 پنجاه قطعه مرغی و چهارده مصلداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد درمی  
 روز دست و هفت قطعه مرغی صد گردند روز نهم کوچ واقع شد چهار کوزه و نهماد شکار  
 کدای و صد انگدان منزل خوش قالی خورد اهدم درمی منزل عرصد داشت معمدحان  
 رسد که چون حوالی ولایت رانا محل برول شاه حرم گردند نالیکه قرار داد نه اس بود  
 دست و ولایت امواج دهوه نرکل در ارکان و خرو نداد او انداخته در منزل او دیور که  
 سرحد خاکو او بود آمده ملازمت نمود و جمع شرائط و ادا بدگی را بها او ده دفعه  
 نر گذاشت نکر شاه حرم مراعات خاطر او نموده تسلیمت چارم و شمشیر موصع و کپوره  
 موصع و اسپ عرایی و مرکبی و فل او را خوشدل ساخته نعر تمام موصع ساخت و  
 نرندان و نرندان او را نر تسلیمت نولحت و از پیشکش او که پنجر نحر فل و دست  
 و هفت راس اسپ و حواچه برار حواهر موصع الاب بود سه راس اسپ گردنه نتمه را  
 ناو ناردان و مرا ناست که نسرش کین درمی مورش ماهراز و پانصد سوار در رکاب نانا حرم  
 نموده باشد در نهم پسران راحه مهاسنگه از خاکو و وطن خود آمده در حوالی رنلهامور  
 ملازمت نمود و سه رنجر فل و ده راس اسپ نیشکش گذارند و هر یک مراحور  
 حالت خود منصص سرمراری دهند چون حوالی نلمه مذکور محل برول راناب حلال  
 گشت نندانی را که در ان نلمه مقدم بودند چند نرا اران ساحم در منزل دو روز مقام  
 افتاد و هر روز شکار سواری و معدن سی و هفت قطعه مرغی و قسقلداغ شکار شد دو روز هم  
 کوچ نموده بعد از قطعه چهار کوزه موصع کوله محل برول گردند در انک راه چهارده  
 قطعه مرغی و یک آهو شکار نمودم چهارم سه کوزه و سه بار از قطع نموده حوالی موصع  
 اندوره منزل گشت و یکاس نملکاو و دوره قطعه ک و انک و عذره و انشاء راه شکار شد  
 در همن تاریخ اعا وصل که نه دست اعتماد دولت حکومت قهر معنی است  
 خطابات مصل حانی سید گردند در منزل دولت خانه همانان را نر کدای نالیکه

مرغابی و غیره شکار شد در چهارم یک و نیم کروه راه رفته حوالی رامسر که تعلق بذور جهان بیگم دارد محل نزول جابه و جلال شد هشت روز در بنمزل مقام رویداد میر توزکی از تغیر خدمتکارخان بهدایت ائله فرمودم روز پنجم هفت آهو و یکقطعه کلنگ و پانزده ماهی شکار شد روز دیگر جگت سنگه ولد کنور کرن اسپ و خلعت یافته بوطن خود مرخص گشت به کیشوداس لا هم اسپ شفقت شد یک زنجیر فیل به الهداد خان افغان عنایت شد در همین روز یک گوزن و سه آهو و هفت ماهی و دو مرغابی شکار کردم خبر فوت راجه سیام سنگه که از تعینات لشکر بنگش بود همدربس روزها شنیده شد روز هفتم سه آهو و پنج مرغابی و یک قشقداغ<sup>‡</sup> شکار گردید روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان بیگم بود مجلس جشن و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر مروض آلات واقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هر جنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و در شب اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود آخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله باکتر بندها نمودم در سفرهای خشکی همیشه چند منزل کشتی همراه اردوئی ظفر قرین می باشد که ملاحان آنها را به ارا بها همراه میکشند روز دیگر این مجلس بکشتیا نشسته متوجه شکار ماهی شدم در اندک مدتی دو پست و هشت ماهی کلان بیکدام در آمد که نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سیزدهم اذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان بموضع بلوده منزل اردوئی گیهان پوه گشت و دو روز دیگر در بنمزل مقام فرمودم شانزدهم سه کروه و یک پاو راه رفته در موضع نهال محل نزول اجلال گردید هژدم کوچ شد دو کروه و یکپار قطعه نموده شد در بی روزییلی بمحمد رضابیک ایلچی دارائی ایران عنایت شد موضع جونسه محل سردقات عظمت و اقبال گشت روز بیستم کوچ نموده منزل دیوگانوس بود مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد و دو روز در بنمزل مقام افتاد و آخرهای روز بقصد شکار سواری دست داد در بی منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش از آنکه ربابات عالیات بدی منزل و مقام رسد خواجه سرائی بکنار تال عظیمی که در بی موضع واقعست میروند و دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانور یست میگیرند و شب که بمنزل مذکور نزول افتاد دو سارس کلان فریاد کنان در حوالی غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه کسی تظلمی داشته باشد بے وحشت و دهشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته باینها ستمی رسیده است بیشتر انست که بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراس که بجهائی سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد و اواز این بچهها را شنیدند بیتابانه خود را بر سر آنها انداختند و بگمان آنکه شاید طعمه باینها نرسیده باشد هریک از بی دو سارس طعمه در دهن ان بچهها می نهادند و انواع غمخواری میکردند ان دو بچه را در میان گرفته بال افشانان

‡ قشقداغ در ترکی نام پرندۀ ایست ایی که انرا ماغ و زاغ اب و به هندی جل کوا گویند ۰۰ اشهر اللغات

مقتضای بدداتی و دوی طبعی هوس حا و مقام خود نموده گریخت اندمعی بر حاطر  
 رعایت گران آمده بجاگیرداران آن نواحی مرمودم که تخصص نموده او را بدست در آورند  
 بحسب اعیان دیگر نازه گرفتار گشت درمی مرتقه مرمودم که آن ناسپاس قدر ناشناس  
 را از حلق برکشیده مصبور گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمد  
 عاقبت گرگ رانده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روز سه شنبه عرو در بقعه مطابق بیست و یکم آبل بعد از آنکه دیوهر و پدم گهری از روز  
 مذکور گذشته بچیریت و عربت درست از بلده احمیر بر رفته بودگی که بچهار اسپ سده  
 بودند سوار شده بر آمدند و حکم کردم که اکثر امرا بر رفته سوار شده در ملازمت باشند و  
 قربت معروف بدر اعظم بمنزل که دو کوزه پلو کم بود در موضع دیورائی درول مرمودم قرار  
 داد اهل هند است که اگر بسوی شرق نانشاهان و بزرگان را حرکتی بقصد ملک  
 گبری واقع شود دریل دندان دار سوار شوند و اگر حرکت بکاسب معروف باشد بر اسپ  
 بکوبند و اگر شمالی بود بر بالکی و سبکس و جانب حدود که دکی رفته است بر رفته  
 نه از عالم ارامه است و بیل سواری میکنند مدت سه سال پیچور کم در احمیر توقف  
 واقع شده معصومه احمیر را که محل مرقده مندرک حواحه بزرگوار حواحه معین الدین است  
 از ایلیم دوم در بسته اند هواش قربت نه اعتدال است مشرق این دارالکلمه آگوه واقع  
 شده و شمال مصفا دهللی و جنوب آن صوبه گجرات است و معروف آن ملتان و دندالپور  
 سوم اندولانت همه رنگستان است آب دوشواری از رمی آن برمی آید و مدار گشت و کار  
 اندر صوبه بر رمی ترو و بر رختی باز دست بر ستایش اعتدال تمام دارد و ناسفناش  
 از اگره ملاط تواسست ازنی صوبه هشتاد و شش هزار سوار و سه لک و چهار هزار پیاده  
 راجپوت هنگام کارزار برمی آیند درمی معصومه دو تال کلان واقع است نی را بدلتال و  
 دنگرد را انا سگر و یگویند بیل تال حراست و بند آن شکسته در بدول حکم کردم که آن را  
 نه بدد و انسانگر در بدد که رایاب حلال درمی مقام درول داشت همیشه بر آب و مواج  
 بود تال مذکور یک و نیم کوزه و پدم طمانست در هنگام توقف نه مرتبه بر بارت روضه  
 مدوره حواحه بزرگوار شرف استعداد یافتم و پانزده مرتبه تماشاخانه تال بهار متوجه  
 گشتم و سی و هشت مرتبه بچشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد شکار شیر  
 و عرو سواری مرمودم پانزده قلابه شیر و یک قلابه چننه و یک قلابه سید گوش و پنجاه و  
 سه راس بیله گاو و سی و سه راس گور و بود راس آهو و هشتاد راس حوک و سیصد  
 و چهل قطعه مرغی شکار کردم در مدول دیورائی هفت مقام شد درمی مقام پدم  
 بیله گاؤ و درازده قطعه مرغی شکار گشت در بیست و نهم از دیورائی کوچ نموده موضع  
 داسه والی که از دیورائی تا اینجا دو کوزه یک و نیم پلو بود درول احلال واقع شد بیللی در بدور  
 بمعتمد حان مرحمت کردم روز دیگر درنموضع مقام اعتاد در بدورها یک بیله شکار شد  
 و در دست باز حاصه بجهت برید حرم مستقام در سوم آذر از موضع مذکور کوچ واقع شد  
 و نموضع مارهل که دو کوزه و یک پلو بود درول اجلال رودان در اندله راهش قطعه

کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تغنگ طلبیده برسمتی که او را مینمودند سراسر است ساخته کشاد دادیم تغنگ چون قضای آسمانی بران جانور شوم رسیده باش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب بتحسین و افرین کشادند در همین شب از فرستاده برادر شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخنی بکشتن صفی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود اینمعنی را ازو پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر در همان روزها کشتن او از قوه بفعل نمی آمد البته او قصد شاه میکرد چون این مقدمه از آثار و علامات نسبت بسلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم بکشتن او نمودند منصب مرزا حسن ولد میرزا رستم در همین روزها از اصل و اضافه هزاریدات و سیصد سوار مشخص شد منصب معتمد خال که بدست بخششگری لشکر که بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعیین یافته بود بهزایدات و دیوستان و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه بستم ساعت رخصت بابا خرم بود آخر هاله ای روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون در آورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکه بفروزند مذکور واقع شد خطاب شاهی بود که جزو اسم او گردانیده فرمودم که او را من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند و خلعت و چارقب مرصع ده اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازمین مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه بنسی بدن نام و رتبه طرز فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گرد و شمشیر مرصع با پرده خاصگی اول که در فتح قلعه احمد نگر بدست افتاده بود و پرده بسیار نامی و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و باستعداد تمام متوجه گشت آمید از کرم واجب تعالی آنست که درین خدمت سرخو گرد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده بعدد الله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانتخان بهمراهی شاهزاده تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را بخواجه قاسم قلیچ خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دزدان بر خزانه از خزایی بادشاهی که در حوالی چبوتره کوتوالی بود رخنه مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از آنجماعه با سردار آنها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره ازان زرها نیز پیدا شد بخاطر رسید که چون مصدر اینقسم دلیری شدند اینهارا بمیاستهای عظیم باید رسانید هریک را بمیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که بپایه فیل اندازند او بعرض رسانید که اگر حکم شود بفیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدست حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجر بدست او داده بفیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیناک با آنکه آن سیاستهای رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پای خود قائم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجر بخراطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری بر مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتی

و تکلیفات رسمی مالکیت معقود است مشارالیه را که مرد آگاه و مراحدان آن پادشاه عالیشان است مقرر نموده ایم که هرچه در سرکار محسبای رها باشد با امتعه و احداس این ولایت بطریق در آورد ده آنچه بحد خاطر اقدس دادم مرستاده شود بعد از آنکه خدمات مرحسب دلخواه بنقد بمرسد اگر توقف او موافق مراجع اقدس باشد مقرر بماند که بحسب فصل مهمات آنحضرت در این ولایت باشد والا شخصی دیگر که قابل اینخدمت باشد تعیین بماند و سفارشی که در باب حورنداری حواهر بقیسه حصوماً چند قطعه لعل که در این دودمان بود و یکی از آنها باسم سامی ابا واحداً آن والا بران مرئی است و بموجب وصع شرعی بمرکار مقدس بحسب اشرف تعلق گرفته چلبی مدکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هر خدمتی که در این دیار داشته باشد از روی تملکی و بگانگی بدین حیر حواء رجوع دارند که هر چند ولایت اینرا را مختصر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده اینگونه خدمتی بیرون می آید لعلهای مدکور بمصلحت علما و مدور از سرکار بیس آثار گرفته صندوقچه ارفرنگ حمت مجلس آورده بودند که لیاقت طریقت اینها داشت چون صندوقچه را که چلبی مدکور حمت سرکار آنحضرت بهم رسانیده دیده دانستم که خاطر خاطر بچیزها که می آید کلمه عربی داشته باشد مایل است بارسادان کار دان دادم که ترتیب نمایند ان شاء الله تعالی بعد از اتمام با لعلها بخدمت سامی میفرستم چون خاطر محبت دحابر بافتاح ادواب بی تکللیها متعلق است و از انجانب استشمام روانی این التفات نمیشد مجلس و متعدد قدیمی محمد رضا بیگ را که از ایدم صدا لای بر مدها در ملاصت سر برده بحسب تحقیق ابیمنی ملاصت عالی مرستاده بعضی سفارشات ربانی نموده ام که در وحدت سوابی این معروض رساند و سعادت آثار احلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلبی مدکور را که مقرر حاضره شریعه است بواسطه سامان بعضی مهمات مرستادم مرحوه آنکه بخلاف گذشته مالکیت روح حجاب دوری و حدائی فرموده مرصوات خاطر حورشید مئرا بی تکلله اشاره بماند و مشارالیهما را برودی مرحص فرموده باعلام احوال و مکنونات مدیور بیهال مسرور و خوشحال سازند همواره تأکیدات ربانی و توبیقات سبحانی قرنی اینام دولت قاهره و رفیق روزگار حلاصت باهر باد \*

روز یکشنبه هژدهم شوال مطابق بستم این پیشگاه مرود نما حرم بعریمت تسخیر و نبات دکی از ارحم برآمد و قرار نامت که مرود د ذکر بطریق هر اول از پیش روی شده زامات حلال بر از عقب او متوجه گرد و در شدند در دهم مطابق بهم آن سه گهری از روز گذشته دولتخانه همان بر همان سمت حرکت نمود در دهم منصب راحه سر و حمل که بهماهی شافراده مقرر شده از اصل و اصافه در هزار نبات و سوار مشخص گشت در شب مور دهم آن سعادت معبود در عملخانه بودم بعضی از امر ا و خدمتگاران و بحسب اتفاق محمد و صایک انلچی داری اینرا هم حاضر بودند دومی بعد از گذشتن شش گهری بالای نام بلند از نامهای محل آمده اشعت و بسیار

نمودم چون در گذشت اظهار دوستی و محبت بعبادتی نموده بودند خوش آمد که  
بجس آن کفایت داخل جهانگیر نامه گردد \*

### نقل کفایت دارای ایران

نصارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنمایش  
معبودی موجود است که انسرودوات و اقبال برگزیده گان عرصه فرمانروایی و دیهیم سلطنت  
اجل فارس مضماع جهانگشایی را بیوهر توفیقات نامقذایی اراسته بیدرقه توفیق  
پشاه راه ترویج دین و دولت و تدبیر ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت  
از خاطر را گنجائی شمع از مراتب سنجایش شایسته پرستش نیست بهتر آنست که  
اند \*

امی بیدار حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذین مقدسه

سیدی سبل سیدالکلی فی الکل و حضرات ائمه هدی و شفیعان روز

سور اعینا علیهم من الصلوة ازکیها که خواصان بشار مکرمت

مرحمت یزدانی اند استوار نموده شمع از خصایص نسبت

پیش نهاد خدمت حقیقت شناسان دور بین و آگاهان حق گزین

بر مراتب ضمیر افروز و اینده خاطر فیض گستر که مقتدس از انوار

هدایت است مشغی و مستحجب نیست که درین عالم

ست و امری چون مودت لایق نه چه مدار نظام کون بر تودد

پذیرای پرتو افتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح

یزد لله الحمد که از بهر رضیه و شیمه مرضیه ارنار و اکسایا

رازه و داک چون هبوب صبا و فروغ

خاطر نیکخواهان عاقبت اندیش

وحدت حقیقی و تالف ازای ده

ست بمرتبه استحکام یافته که

### م با تو منی

جدائی را در دنیا و عقبی گنجائی نماند

غنچه آرزو ده آنچنان شگفتی آغاز کرد که

باق بهزار دستان از عهده شکر بعضی ازان

ائیر آنست که من بعد یکی از طرز دانان

من رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین

را بانسبت خدمت و اختصاص آن

از طرز خدمت سلاطین واقف

افتاده از جانب عالی بانجام بعضی مهام

مترصد بود شایسته این امر دانسته چند روزی

و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالی است

دست داد مرمودم که او را در همان مقام متفرکه مدمون ساحند در وقتیکه ایلچیان عادل خان یلچابوری را رحمت میفودم سعارش کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گذر سرامدی یا شمشیر نارنامی بوده باشد عادل خان نگویند که جهت ماموریت بعد از مدتی که ایلچیان نار آمدند شیرعلی نام معل راده به در یلچابور تولد یافته بود و ورزش کستی گیری نموده دوس من مهارت تمام داشت، تا چند نعر شمشیر نار آورده بودند شمشیر نار از خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی را با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند نکشی انداختم هیچکدام نار مقامت نتوانستند کرد خلعت و هزار روبیه و میل بدر مرحمت شد بسیار خوش نصرت و خوش ترکس و روز آور طهر گشت او را در ملازمت خود نگهداشتم پهلوان پات قسمت محتاط ساختم منصب و جا گذر داده رعایت تمام نمودم در بیست و چهارم ده دت خان که به آوردن عبدالله خان بهادر میبهر خلعت تعین نامه بود او را آورده ملازمت نمود و نکصد مهر بدر گذراند در همین تاریخ رامداس ولد راحه راج سگه از امرای راجپوت که در خدمت دکی وفات دادند بود به منصب هزار دات و پانصد سوار سرمار گردید چون ار عبدالله خان بقصیرات موقوف آمده بود بنا حرم را شعیب گداهان خود ساخت در دست و ششم بخت خاطر بنا حرم حکم کورنش نمودم از روزه حیات و شرمندگی تمام ملازمت نمود نکصد مهر و نهار روبیه بدر گذراند چون قبل از آمدن ایلچیان عادل خان قرار داده خاطران بود که بنا حرم را هزاران ساخته خود مقوحه دکی شوم راس مهم را که نسبت بعضی امور در کشال افتاده بودی هم مدائری حکم کرده بودم که مهم دندادان دکی را بنیز از شاهزاده دنگری معرص بودند درسی روز شاهزاده ایلچیان را ملازمت آورده عراضی که داشتند گذراندند بعد از وفات مرتضی خان راحه مان و اکثر سرداران ککی خانم کور بدرگاه آمده بودند درسی تاریخ راحه مان را حسب التماس اعتماد الدوله سرداری گرفتگی طبعه کانگه تعین مرمودم مجموع مرمود را بهمراهی او مقرر داشتیم و هر کدام را مزاحور حالت و مدولگی که داشتند با تمام اسب و میل و خلعت و زرد کبوش ساخته رحمت دادیم بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و ارده خاطر بود به دیانت والتماس بنا حرم خلعت مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت ورزند مذکور از تعدد خدمت دکی باشد در سوم آبان منصب و مزجس را که در ملازمت بنا بهر مرمود بدر هزار دات و هزار سوار اصل و اصاف حکم نمودم در چهارم خسرو را که ابیرای سبکدلی محافظت و حردازی او مقرر بود مدائری بعضی ملاحظه ها باصحتان خبرده شال حمامه نار عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمد رضا بگ نام شخصی که داری انون مطریق حیات مرستاده بود ملازمت نمود بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تعلیم گدائی که داشت گذراند مقر گشت که اسپان و هدد که همراه آورده از نظر بگذارد آنچه نوشته و گفته مرستاده بودند همگی از روزه ناری و نرادی و صداقت بود نالچیی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت



مورت اتمام یافت و بنظر در آمد فرمودم که باگروه بده در باغ پائین جهر که درشن نصب کنند † در بخت و ششم مجلس وزن شمس بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده تولیچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جنسی میشود چنانچه وزن دوم بسیماب وزن سیوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر و مشک تا صندل و عود و پان و بهمین روش تا دوازده وزن اتمام مییابد و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یک قطعه مرغ بدست نهاده بفقرا و درویشان می دهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاریست و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که قریب بیک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب حاجات تقسیم مینمایند درین روز لعلی که مهتابخان در برهانپور بمبلغ شصت و پنج هزار روپیه از عبدالله خان فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد خیلی لعل خوش اندام است منصب خامه خان اعظم از قرار هفت هزار بذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب دیانتخان بواسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب التماس اعتمادالدوله بر قرار ماند و عضدالدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعزایت اسب و خلعت سرفرازی یافت منصب راول کلیمان جیسلمیری بدو هزار بذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را بجایگزین او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسب و فیل و شمشیر مرصع و کپوره مرصع و خلعت و برم نرم خاصه یافته بدلیخوشی و سرفرازی تمام بولایت خود رخصت یافت درسی و یکم مقرابخان باحمد اباد مرخص گشت و منصب او که پنج هزار بذات و دو هزار و پانصد سوار بود پنج هزار بذات و سوار قرار گرفت و بخلعت خامه و نادری معه تکه سرواید سربلندی یافت و دو راس اسب از طویله خامه و یک زنجیر فیل خامه و یک قبضه شمشیر مرصع باو مرحمت نمودم و بخوشحالی و شاد کامی متوجه صوبه مذکور گردید در یازدهم ماه مهر جگت سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در شانزدهم میزاعلی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که بجایگزین او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه نذر گذرانید و فیل که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل را بنظر در آورد در بخت و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزار بذات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بخت و دوم میزاعلی بیگ که سب از هفتاد و پنج در گذشته بود و دیعت حیات سپرد درین دولت تردادات و خدمات خوب ازو بوقوع آمد پله منصبش رفته رفته بچهار هزار رسیده از جوانان قرار داده کریم الطبع مردانه این الوش بود ازو فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون در روزیکه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر اورا

از مردم دراز معرو از قوامی پشیدیل طهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده  
سدس آن از حکما و دانایان پرسیده شد بعضی گفتند که چون دو سال پے در پے خشکی زبند و  
و باران برسانی کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عیونت هوا که از مدر خشکی  
و کمی بهم رسیده امکان نه رودان بعضی حواله ناموز دیگر می کردند العلم عندالله  
تقدیرات الهی را گردن باید نهاد

چکند نداده که گردن نه نهاد و زمان را

در پنجم شهر روز پنجشنبه روز پنه نصیحه مدد حرج والدہ میر میروان که صدیقه شاه اسماعیل  
نایب بود مصحح سوادگران بولایت عراق فرستاده شد تاریخ ششم عرضداشت عابدخان  
نکشی و واقعه دوس احمدآباد آمد مدنی برانکه عندالله حال بهادر و درو حنگ نکست  
انکه بعضی مقدمات که مرضی خاطر او نموده داخل واقعه ساخته ام نامی در مقام  
سپهره در آمد و جمعی را بر سر میروان و مرا بیعت ساخته حود برن چندی و  
چندان کون اندمعی بخاطر می گران آمد میخواستیم که نگارگی او را از نظر انداخته صانع  
طای سارم احراز بخاطر رسید که دناست حال را و احمدآباد فرستم تا انقضیه را در  
الحا از مردم بیعرض تحقیق نموده اگرانی امروا مع باشد عندالله حال را همراه گرفته  
درگاه آورد و حفظ حراست احمدآباد بعهده سردار حال برآورد و باشد پیش از روان شدن  
دناست حال انی حفرجان میروز حنگ میزد او را عانت اضطراب و اضطراب حود را  
کداهنگار قرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دناستخان در آندای راه بحال مذکور میرسد  
و او را بحال عجبی مشاهده نمود چون پیکارگی پاهارا مصوح و آوده ساخته بود تکلیف  
سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت منشون و مقرب حال که از خدمتگاران قدیم  
اس درگاه است از زمان شاهزادگی مکر استعدای صوبه گجرات از می میگرد چون انصوح  
حرکتی از عندالله حال موقوف آمد بخاطر رسید که آروے خدمتگار قدیمی حود برآورد و او  
را بحال حامد کور احمدآباد فرستم در همین روزها سیاست اختیار نموده تسلیم حکومت  
و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروائی صوب و معنی ساختم در دهم برمدص  
بهادر حال حاکم قندهار که چهار هزار دناست و سه هزار سوار بود پنددندات اندوده شد  
شوقی طندوره نوار را که از نادر هال و کلر است و نعمات هندی و پارسی را بروشی  
میدوارد که رنگ از دلپامی زداند لطف اندوختنی دلگش و مسر و ساختم آند بران  
هندی خوشی و راحت را میگویند انام بودن آند در ولایت هندوستان تا اواخر ثور  
ماه بیش بیست مقرر محض در برگده کرانه که وطن آسود احداث اوست و ناعت احداث  
نموده اند و انا دو ماه دیگر رانده در انام بودن آن نوعی مساطت نموده و سامان  
کرده بود که همه روز آند باره نمویه خانه خاصه مدرسانید چون اس امر می الحمله  
عزانی داشت نوشته شد در هشتم اسب عراقی نازی لعل می بها نام حبت پرویز  
بدست شریف خدمتگار انفرود فرستاده شد صورت رانا و کون پسر او را بدنگ تراشان  
تیر چنگ برموده بودیم که از سنگ مرمر نقد و ترکیفی که دارند مفرشد در می تاریخ

هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هندو پانزدهم درجه جدی بحساب  
 نانیان از شکم صبیله اصفهان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادمانی و خوشدلی  
 عطیه والا نقاره‌ها بلند آوازه گردید و در عیش و خرمی بر روی خلائی کشوده شد  
 کامل و تفکر نام او شاه شجاع بر زبان می آمد امید که قدم او بر ماو بر پدر او  
 یارک و فرخنده باشد دوازدهم یکه‌بضه مرصع و یکنجیر فیل بر اول کلیان جیسمیری  
 رحمت نمودم در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او در سرکار قنوج  
 رسید فیل برای کنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بست دویم همین ماه پانصدی  
 ذات و سوار راجه مهاسنگه اضافه مرحمت افزودم که چهارهزارذات و سه هزار سوار  
 شد منصب علیخان تناری که قبل ازین بخطاب نصرخانی سر فراز گشته بود دوهزاری  
 ات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت بر آمدن بعضی مطالب  
 ر نموده بودم که مسجری از طلا شبکه دار بر مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند  
 ر بست و هفتم اینماه اتمام یافت فرمودم که برده نصب نمایند بیک لک و ده هزار  
 بیه تمام شد چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر می خواست  
 فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبداشته بابا خرم را که اثار  
 ند و کار دانی از احوال او ظاهر است هر اول لشکر فیروزی اثر ساخته بنفس  
 یس از عقب او روانه گردیم و ایں مهم در ضمن همین یورش با تمام رسد بنابری  
 اراداد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه اله آباد که در وسط  
 مالک مسروسه واقع است گردن در ایامیکه مادران عزیمت باشم بحفظ و حراست  
 ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاریداس  
 قعه نویدس بر هانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبی از شهر برآمده  
 از صوبه مذکور شدند در غره امرداد طره مرصع بجهت میرزا راجه بهاسنگه عنایت  
 بودم بدرگاهی کشتی گیر فیل مرحمت شد در هزدهم چهار راس اسپ را هوار  
 شکرخان ارسال داشته بود از نظر گذشت میر مغل بفوجداری سرکار سنبل از تغیر  
 ید عبد الوارث که بجای خواصخان بحکومت سرکار قنوج تعین یافته بود مقرر گشت  
 منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدیذات و سوار قرار گرفت در بست و یکم  
 شکش راول کلیان جیسمیری از نظر گذشت سه هزار مهر و نه راس اسپ و بست  
 پنجم نفر شترو یکنجیر فیل بود منصب قزلباشخان از امل و اضافه هزار و دوصدیذات  
 هزار سوار مقرر شد در بست و سویم شجاعخان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام  
 و کرو ولایت خود نموده در موعده مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنای سال دهم  
 ملوس و بانی عظیم در بعضی از جاهانی هندوستان ظاهر گشت و آغاز ایں بلیه از  
 گزات پنجاب ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از  
 سلمان و هندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرهند و میان دواب تا دهلی و  
 گنات اطراف آن رسیده دیها و پراگنها را خراب ساخت درین ایام تحقیف تمام دارد و

محاطات نمودم چون انا واجداد ایدطایفه ار قدیم دولتخواه آمده اند اس پیوند میر میای  
آمده بود کلیان مذکور را که برادر راول بهم بود طلعه داشته به تیکه راحگی و حطاب زاولی  
سرمرار ساحتم حمر رسد که بعد ار موت مرتضی حان ار راحه مان دولتخواهی بطهور  
آمد و دلاسی مردم قلعه کانگه نموده قرار داده است که راحه راده اولادت را که در  
سی نیست و به سالگی است بدرگاه آو د بفر رادتی سرگرمی او د خدمت مذکور  
منصب او را که هراوندات و هشتصد سوار بود بهرار و پانصدی داب و هزار  
سوار مقدر داشتیم حواحه حهال ار اصل و اصانه منصب چهار هرری دات  
و دو هزار و پانصد سوار سرمرار گردید درن نازج و افعه رو نمود که هر چند حواستم  
که در سلک تحریر در کش دست و دم ماری ندان هرگاه قلم گرفتم حال متعیر شد ناگزیر  
باعتمادالدوله فرمودم که بنویسد

پیر علام نا اخلص اعتمادالدوله حسب الحکم درن حونده افعال ثبت میماند  
تاریخ یازدهم حور داد صید مقدس شاهزاده بلند افعال شاه حرم را که دندگاه حضرت نان  
نوناو نوسان سعادت عایت تعلق و بهانت الفت داشتند اثر نبی بهمرسید و بعد ار  
سه روز انله طاهر شد و بنارنج ۲۶ ماه مذکور مطابق چهار شنده ۲۹ شهر حمدی الاولی  
سنه ۱۰۲۵ طاهر روحش ار نفس عصری پروار نموده برناص رضوان حرامید و ارنی  
تاریخ حکم شد که چهار شنده را کم شنده میگفتند باشند چه دوسم که ارنی واقعه حانسور  
و سانجه عم اندور مردات مقدس حضرت ظل الهی چه گذشته باشد هرگاه آن حان  
جهانرا حال بد نمودار بوده دیگر بندها را که حیات نان ذات قدسی صفات بسته  
احوال چون حواهد بود دو روز بندها باز بیامند و خانه که حله نشست و برحاست  
آن طاهر بهشتی بود حکم شد که دیواری ار پنش برآورد تا بنظر در بیاند معهدا در  
دولتخانه بنارستند روز سوم بیتخانه سدرل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بندها  
سعادت کوریش سرورار شده حیات ریاده یامند در ائدای را محصور هر چند  
منخواستند که صط حو د فرمایند بی اختیار اشک ار چشم مبارک میرسخت و مدتهای  
مدید چنی بود که محرو شدند حرمی که نو دزدی آران آمدی حال آن حضرت متعیر  
مشد چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذراند روز دو شنده قدر ماه الهی بحانه  
اصحان تشریف دزد اراجا باز گشته بچشمه نور توجه فرمودند و دوسه روز دیگر خاطر  
مبارک حود را انجا مشغول داشتند لیکن تا احمیر که معسر افعال بود صط حود  
دمنتر استند فرمود هرگاه سنی اشدای بگوش میرسد بی اختیار اشک ار چشم منچکید  
و دل محصلان مدائی شرحه شرحه میشد چون بهت موکب افعال نبویه دکی  
اتفاق افتاد قدری تسکین حاصل شد \*

درن تاریخ پرتی چند ولد راس معوهر حطاب رائی و منصب پانصد داب و  
چهار صد سوار و حاگیر در وطن نامت روز شنده یازدهم ار چشمه نور متوجه دولتخانه  
احمیر گشتن شب یکشنبه دیاردهم بعد ار گذشتی سی و هفت پل در وقتیکه بست

زربفت دارائی یاف و مخمل ساده پاینداز نموده بود چنانچه ده هزار روبیه قیمت آن بعرض رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش هائی که سرانجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک و چهار ده هزار روبیه و چهار راس اسپ و یکراس اشتر بعند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیراعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بذابر ملاحظه ساعت دو نیم گهزی از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم دربی ساعت متبرکه لعلی در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روبیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاریدات و هشت هزار سوار بود به بست هزاریدات و ده هزار سوار مقرر داشتیم و هم دربی روز وزن قمری بعمل آمد \* اعتمادالدوله را که بمنصب شش هزاریدات و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاریدات و پنج هزار سوار سرفراز ساخته تومن و تنوع باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم \* ینواخته باشند بر منصب تربیت خان پانصدیدات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سور بوده باشد اعتقاد خاں باضافه هزاریدات و چهار صد سوار سرفراز گشت نظام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هفتصدیدات و سیصد سوار ممتاز گردیده بخدمت صوبه بهار تعیین شد \* سلام الله عرب بخطاب شجاعستانی سر بلندی یافت و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد میر جمال الدین انجو را بخطاب عضدالدوله سرفراز ساختم در بست و یکم الله تعالی از دختر مقیم ولد مهتر فاضل رکابدار پسر بیخسرو داد بالهداد افغان که طریقه بندگی اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداث بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درج مرحمت شد در بست پنجم خبر فوت رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر او را بمنصب پانصدیدات و سیصد سوار سرفراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم در بست ششم پیشکش یاد علی میدانی که نه راس اسپ و چند دهانه کیش و چهار شتر ولایتی بود از نظر گذشت در بست و هشتم یکنجیر فیل به بهادر خان حاکم قندهار و یکنجیر فیل بمیر میران ولد خلیل الله و یکنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم در غره اردی بهشت حسب الائتماس عبداله خان به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خاں افغان مرحمت نمودم در همین روزها خبر رسید که قدم پگانه بنکانه از افغانان آفریدی که دولتخواه و فرمان بردار بود و راهداری کذل خیبر بدو تعلق داشت باندک توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده سر بفساد برآورده بر سر هر تهاذه جمعی را فرستاد و هرجاکه او و مردم او رسیدند بذابر غفلت آن مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقه کثیرا ضایع ساختند مجملًا از حرکت شنیع این افغان بیعقل شوری مجددًا در کوهستان کابل رویداد چون این خبر رسید هارون برادر قدم و جلال پسر او را که در دربار بودند فرمودم که گرفته باصفخان سپارند که در قلعه

شده است ناینگریا قوتها بزرگ پسندید و مردم همه کهنه بطرح و اندام خاص صورت اتمام نموده بود مقیمان نه پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب میر مذکور هزار سوار آوردیم که پنجاه ارادت و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب صادق حادق سیصدی ذات و سوار و بر منصب ارادت حان سیصدی ذات و در بیست و سه سوار اصافه مرحمت نمودیم که هر یک نه هزار ارادت و پانصد سوار مقدار باشند در بهم پیشکش حواحه انوالحس بنظر گذشت از حواهر مرعع آلات و اقمشه مواری چهل هزار روپیه درجه قبول نامت نموده را باو مرحمت نمودیم پیشکش تاتار حان نکارل بیگی بقطعه لعل و قطعه باقوت و نكعدن تحنی مرعع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه رنجیر میل که راحه مہاسنگه اردکی و نكعدن و چند طاق روپیت و غیره که مرتضی حان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانتجان هم پیشکش خود را که دو تئیلیم سروارند و دو قطعه لعل و شش دانه سروارند کلان و یک عدد حواچہ طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد در می نارنج گذراندند احرارے روز پنجمشده یار دهم بخت سرواری اعتماد الدوله سجاده او رفتم پیشکش خود را همانک بنظر درازدن و اسباب و اشیاء پیشکش او را که اکثر در کمال رعایت بود بمعصیل دادم از حواهر دودانه سروارند که سی هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطعی که نه بیست و دو هزار روپیه نه منع در آمده بود ناینگر سروارندھا و لعلھا که مجموع قیمت آنها یکا لک و ده هزار روپیه میرسید درجه قبول نامت و از اقمشه و غیره میر مواری پانده هزار روپیه برداشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش نار پر داحتم قریباً یک پیر شبا را بصحت و وحوش و فنی گذرانیده ناموا و بددها نمودیم که بداله دادند مردم محل بدر همراه بودند مجلس حرمی مدعق گشت بعد از تمام صحت اعتماد الدوله را بدر حواهی نموده مذوحه دولت حانه شدم در همی روزها مرمودم که دور محل ندیم را دور حان بیگم میگفتند باشند در دوازدهم پیشکش اعتماد حان بنظر گذشت طرمی شکل ماهی مرعع حواهر نفیسه در رعایت تکلف و اندام ناندازه معتاد می ساخته بودند ادرا ناینگر حواهر و مرعع آلات و اقمشه که قیمت مجموعه آنها پنجاه و شش هزار و نه میشد قبول نمودیم و تقمه را نار دادم بهادر حان حاکم قندهار هفت واس اسب عراقی و نه تعوز اقمشه فرستاده بود پیشکش ازاد تجان و راحه سوز حمل و لذ راحه ناسو در سپردیم بنظر گذشت عبدالصالحان که منصب هزار و دو صدی ذات و ششصد سوار سروار بود بهار و پانصدی ذات و هفت صد سوار امتیاز نامت در پانزدهم صاحب صوگی ولایت تهنه و الحادون از شمشیر حان اوربک تعمر نامده بنظر حان مرحمت شد در شانزدهم پیشکش اعتقاد حان ولد اعتماد الدوله بنظر درآمد از الحمله مواری سی و دو هزار روپیه برداشته تقمه را باو عداست مرمودم در هجدهم پیشکش قریب ذات حان دنده شد از حواهر و اقمشه هجده هزار روپیه پسند افتاد در هجدهم سجاده آصف حان رفتم و پیشکش او همان حان بنظر در آمد از دولت حانه تا بعد از او تحمیداً تک گروه محافت بود نصف راه را مخمل روپیت و

فیر بجیت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه اینخبر بشاندران رسید جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعیین کرد که بسوالی جراحی رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه کاهها پنهان ساختند و روزش خاندوران بهمان طرف سواری نمود چون آن قیره بشقان حیوانات خود را بر آورده بپراسر میدهند واحدان بدنهای با جماعه خود از کمین کاهها گذشته که یکبار گردی از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خاندورانست متلاشی و مضطرب گشته قصد بارگشتن میکنند و قراوتن خان مذکور نیز خبر کردند که اجداد است خان جلو داده خود را باجداد میرساند سرد میزد در کمین گاه بودند آنها نیز سرازه گرفته حمله اور می شوند تا دوپهر بجیت قلبی و سسختگی جابو بسیاری جنگل معرکه جنگ قائم بود اخراالامر شدست برافغانان افتاده خود را باوه در میکنند و قریب سیصدکس از مردم کاری بجبهه میروند و یکصد نفر اسیر میگردند اجداد نمیتواند که دیگر باره خود را بدان مستحکم رسانند با قائم سازد باضرورت خود را بجانب قندهار رو میکند انواع قاهره بجزخی و جاهله و خائنه ای آن قیره روزگاران در آمده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیک برمی اندازند خبر دیگر شکست خوردن عذیر بد اختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست خدعه کلام آنکه جمعی از سرداران معبر و جماعه از برکیان که قومه اند در نهایت سخت جانی و مدار قطره و توده در انملک برانهاست از عذیر رنجیده ازده در لشواری نمودند از شاهنواز خاں که با فوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعای قول نموده قرار دادند که خاندانگور را به بپند و خاطر جمع نموده ادم خان و یاقوت خاں و جمعی دیگر از سرداران و برکیان جادو راس و بابو کانتیه آمده دیدند شهنواز خاں بهر یک از آنها اسپ و فیل و زرو خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند داده سرگرم خدمت و دولتشواری ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی اینمردم برسر عذیر مقهور روانه شدند در اثناسه راه بفوجی که از دکنیان که مسئلدار و دانش و داور و بجای و فیروز و چنده دیگر از سرداران باشد برخوردن انفوج را تار مار ساختند و آن مقهوران

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یارای گفت و نه برورای سر

خود را بار دوسه آن بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درین مقام شد که بانوج قاهره جنگ نماید مقهورانیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده روبرو لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش کوهی بدش نماید روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها و یساولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته آغاز بان کاری و توپ اندازش شد اخراالامر دارابخان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و رای چند و علی خاں تقاری و جهانگیر قای بیگ ترکمان و سایر شیران بدیشه دلوری شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیمت تاختند و داد مردم و مردانگی داده این فوج را

من واقع شده و روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار منصبت و این روز را بسیار تعظیم میکردند و عمر بر میداشتند و بعد از چند کلاه فلوتها را باموین بدل سلطنت اکوین که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و ده ماه قمری رسیده هشت سرح اوین بعد از گذشتی پنج گهری از نور و شش سرح بعد از بکبورش میخیزم \* خنجر مرصع بدست مقصود علی بعدداله خان مرحمت نمودم شمع موسی خورش قاسم خان خطاط حانی سرورار گشته منصب هتصدندات و چهار صد سوار امتیاز یامت و ده دنگاله مرخص شد بر منصب طفرخان پادصدندات و سوارا صافه مرحمت شد و خدمت بدکش تعنی نامت در دهمین روزها مسجد حمتی برادر خواجه جهان خدمت موحذاری سرکار حضار سرورار گونده مرخص شد و دوامت سوار بر منصب او اصابه مرحمت نمودم که پادصدندات و چهار صد سوار باشد و بدل بدر عنایت کردم در پنجم بهمن مدیر مدرن میل عنایت شد خواجه عبدالکرم سوادگر چون از ارباب روانه هندوستان بوده برادر عایمه دارم شاه عناس بدست او بدست عقیق بدنی و رگلی کار و بدنگ که بسیار کشف و نای بود دستاده بودند در نیم ماه مذکور بدطر درآمد در هفدهم بعضی بدشکشا از قسم مرصع آلات و عدیه که سلطان برور ار سال داشته بود بدطر درآمد \* هفتم اسفند ارده صادق برادر اراده اعتماد الدوله که خدمت کشیکری قیام داشت خطاط حانی سرورار گشت الخطاط را خواجه عبدالعزیز عنایت کرده بودم مناسبتها را مرعی د شده او را خطاط عبدالعزیز خان و صادق را خطاط صادق خان سرورار ساختم در دهم حکمت سنگه ولد کدور کر که بوطی خود دستوری نامت در هنگام رحلت بست هزار روپیه و یک اسپ و یک رنجر میل و حلهت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس جهان که از معددان زانا ست و ابالیق پسر کرین بود باو هم بکبهار روپیه و اسپ و حلهت عنایت نمودم و بدست او شش پری از طلا حکمت را ناموسندام در هفتم همین ماه راحه سورحمل ولد راحه ناسو که بشارت بدنگی حا و معام بهمراهی مرصعی خان بگروین ملعه کادگره تعنی نامت بود بطلب آمده ملازمت کرد حن مذکور را بعضی مطددا از و در خاطر قرار گرفته بود بدبخت همراهی او را محل دانسته مکرر عراض بدرگاه دستاد و در باب او سجنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در دست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال احضار فتح و مدروپ و طفر و بزرپی از اطراف ممالک محرسه رسید اول قضیه احدات اعلان که از دبر مار در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فقه انگریز است و بسیاری از اعدان آن سرحد بروجع شده اند و از زمان والد بزرگوار تا حال که سال دهم از جلوس منصبت انواع همیشه بر سر او تعنی بوده اند رفته رفته شکتها خورد و برشائنها کشید جمعیت او پاره متفرق شد و پاره گشته گشت و در خرچی که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آنرا حاندوران قیل بدوده راه در آمد و بر آمد را بدست چون بخت حیرانات گاه و وحود حوراک در محکمه مذکور فماد شها \* و اشپ خود از کوه پانان آورده در دامنها میچرانید و خود



و اطباست این رباعی را بنظم در آورده

می دشمن مهت و دوست هوشیار است \* اندک تریاق و بیش زهر مار است  
در بهیارش مضرت اندک نیست \* در اندک او منفعت بسیار است  
بمدالغه بهیار شراب باو داده شد من تا سن پانزده سالگی نخورده بودم مگر در ایام  
طفولیت که دوسه مرتبه والد و انکهای من بقرب عیال اطفال دیگر از والد بزرگوارم  
عرق طلبیده مقدار یک توله اذیم بگلایه و آب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا  
خورانیده باشند \* دران ایام که آردوی والد بزرگوارم بجهت دفع فساد انگنان یوسف  
زنی در قلعه اٹک که برکنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزی بعزم شکار  
برنشستم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاهر گشت استاد شاه قلی نام توپچی  
فاندزی که سرآمد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت که اگر یک پیاله  
شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد چون ایام جوانی بود و  
طبیعت مایل بارتکاب این امور بمحمد ابدار فرمودم که بنده حکیم علی رفته شربت  
کیف ناک بیدار حکیم مقدار یک نیم پیاله شراب زرد رنگ شیرینی مزه در شیشه خورد  
فرستاد انرا خوردم کیفیت آن خوش آمد بعد از آن شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز  
می افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت بازماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در  
مدت نه سال به سمت پیاله عرق در آتش کشید چهارده در روز باقی در شب خورده  
میشد وزن آن شش سیر هذدوستان که یک و نیم من ایران باشد و خورش من دران ایام  
مقدار یکمغ با نان و ترب بود در انسال شلیکس را قدرت بر منع من نبود کار بجای  
کشید که در خمارها از بسیاری رعشه و لرزیدن دست پیاله خود نمیتوانستم خورد بلکه  
دیگران می خوراندند تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم  
بود طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزی  
به حجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوشجان میکنید  
نعونبالله تا ششماه دیگر احوال بجای خواهد کشید که علاج پذیر نباشد چون سخن او  
از خیر اندیشی بود و جان شیرین عزیز است در من اثر کرد من از آن تاریخ شروع در  
کم ساختن کرده خود را بخوردن فلونیا انداختم هر چند در شراب میکاستم بر فلونیا  
می افزودم و فرمودم که عرق را بشراب انگوری مزوج سازند چنانچه دو حصه شراب  
انگوری و یک بخش عرق بوده باشد هر روز از آن پیاه میخورم چیزی که نموده در مدت  
هفت سال بشش پیاله رسانیدم وزن هر پیاله هزده مثقال و یکپاؤ السال پانزده سال  
می شود که به همین دستور خورده میشود و ازین نه کم میشود نه زیاده و در شب میخورم  
مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک مذمت و شب جمعه که از شبهای متبرکه  
ایام هفته است و روز متبرک در پیش دارد بملاحظه این دو چیز در آخر های روز میخورم  
که خوش نمی آید که این شب بغفلت گذرانیده در ادایه شکر منعم حقیقی تقصیر رود  
در روز پنجشنبه و روز یک شنبه گوشت هم نمیخورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک

هرار مهر دیگر بخانه و مله اس رعای حکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دس که  
 از سیر بهکر باز گشته متوجه الحمیر بودم در راه چهل و دو حوک شکار شد در بیستم میز  
 میران آمده ملاصمت نمود \* محملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب  
 پدر پسرزاده منور عیث الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله ولی است در دولت  
 سلاطین صوبه عرت تمام نافقه بودند چنانچه حضرت شاه طهماسب همشهره خود حانس  
 خانم را بساا نعمت الله داد و از مستحبات و هدایات به نعمت نامادی و جوشاوندی  
 مختار گشت و از جانب مادر دحضرازه شاه اسمعیل خودصحت بعد از فوت ششاه  
 نعمت الله پسر او منور عیث الدین محمد منور میران رعایت تمام یافت و شاه عفران پناه  
 دحضری از کرام خانواده سلطنت و عظمت را به پسران او عقد دهنده دحضری شاه اسمعیل  
 مذکور را به پسر دنگرش منور حلیل الله داد که میر منوران از تولد شده منور حلیل الله  
 مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملاصمت نمود چون  
 از سلسله مردم عرب و عظمیون ناحوال او بخیار پرداختم و منصب و جاگرو و عرب او را  
 معمرور ساحله در صدق تربیت و رعایت او بودم بعد از آنکه آگرو معام حلاصت شد باندک  
 مدتی بسبب امراط خوردن انده او را بیماری اسهال کد روئداد و در عرض ده دوازده روز  
 حان را بحال امرنی سپرد از رفتی او آروده خاطر شدم بار گذاشتهای او را از دد و حدس  
 فرمودم که بفریدان او که در ولایت بودند رسانیدند در بدو مد میران که درس نسبت  
 و در سانگی قلندر و درویش شده بوشی که او را در راه مشاهده نمودند خود را در احمر ما  
 رسانند جمع کلمت های خاطر و پریشانی های ماضی و طاهر او را اصلاح و تدارک نموده  
 منصب هزاردات و چهار صد سوار سرورار ساختم و سی هزار در نقد باو عنایت کردم  
 الحال در خدمت و ملاصمت است در دوازدهم طفرحان که از صوبه داری بهار تعدر نافقه  
 بود آمده ملاصمت نمود و یکصد مهر بدر گذرانید و سه بدل پیشکش نمود در پانزدهم  
 دی بر منصب قاسم حان صاحب صوبه بنگاله هزاردات و سوار آموده شد که چهار  
 هزاردات و سوار باشد چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسی بیگ و طاهر باشد  
 خدمت پسندیده برفع بنامد محصل حان را که از بنده های معتمد اس درگاه بود  
 خدمات مذکور یعنی نموده شد منصب او را دو هزاردات و هفصد سوار مقرر داشتم  
 و علم امر عنایت کرده و خدمت عرض مکرر بدانست حان حکم فرمودم در نسبت و بیجم  
 زور جمعه روز در روز حرم وقع شد تا سال حال که سنش ده بیست و چهار سالگی رسیده  
 و کد حد انبها کرده و صاحب فریدان شده اعلا خود را بخوردن شراب آلوده و مباحنه بود  
 دزی زر که مجلس و ن او بود گفتم که تا ما صاحب فریدان شده و بادشاهان  
 و بادشاهان شراب خورده اند امروز که روز حش و ن تست نقد شراب مختور اند  
 و رحصت میدهم که در روز های حش و انام در روز و مستحلهای درک مختورند ناشی  
 اما بفرقه اعتدال مرعداری که خوردن ندارند که عقل را رانل کند و باال را نداشته  
 اند و می داد که از خوردن اس عرض دفع و مانده باشد و بوعالی که بزرگ طبقه حکما

و زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل اینوع روسیاهان را بچنین عقوبتها گرفتار نکند.

ازپس فرضی که بود برامم \* فرض بود حق ولی الذعم

در بست و دوم حسبالالتماس خاندوران برمنصب ناک علی میدانی که از تعینات جنکش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصد ذات و هزار سوار باشد و لشکر خاں را که دو هزار ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد در بست و چهارم مقر بخان را که سه هزار ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر داشم \* در هین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از امر زادهها بود و خدمت قراولی داشت بخطاب خانی سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بداراب خاں عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن مرحمت نمود چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع گشت او را از حکومت انجا معزول ساخته احمد بیگ خاں را بذابر سبق خدمت نواخته بصاحب صوبگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و مذنب او را که دو هزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار بود برقرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد و بدست اهتمام خاں خلعت زمستانی بقاسم خاں حاکم بنگاله و امراء تعینات انجا فرستادم پیشکش مکئی ولد افتخار خاں که یکنجیر فیل و چهارده راس گوت و پاره افمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و بخطاب مروت خانی ممتاز گردید دیانتخاں را که در قلعه گوالیار بود حسبالالتماس اعتمادالدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت و اموال او که بقید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد درینولا خواجه هاشم ده بندی که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد و مردم انملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعا گوئی قدیم و نسبت و اخلاص ابواجدها بایں دودمان با فرجی و کمان فرستاده بودند و بیستی که حضرت فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزى هم ازان سلسله درسلك نظم در آورده بودند و مصراع اخراں اینست

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم

در آن کتاب درج بود ما هم در برابر این کتابت سطرے چند بقلم خاص مرقوم ساخته این رباعی را در بدیهه گفته باهزار مهر جهانگیری بخواجه مذکور فرستادیم ای آنکه مرا مهر تو بیش از بیدش است از دولت یاه بودت ای درویش است چند آنکه زمرده ات دلم شاک شود شادیم از آنکه لطف از حد بیش است چون فرموده بودیم که این رباعی را هر که طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم مسیم الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهي در بيش هر لحظه كنيم ياك درویشان بیش  
گرشاک شود ز مادل یک درویش آنرا شمريم حامل شاهي خویش

یافتند سید کبیر که از حاشیه عادلجان بجهت القماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن و تعهد بازگذاشتن قلعه احمد مگر و ولایات بادشاهی که باصناد بعضی معسکان از تصرف اولیه دولت قاهره برآمده بود ملازمت آمده بود درین تاریخ رخصت شد و خلعت و مین و اسب یافته روانه گردید چون راحه راج سنگه کچه واهه در دکن وفات یافت رامنداس پسر او را به منصب هزارگی ذات و چهار صد سوار سرور ساختم در چهارم ماه آبان سیف حان نارهه بقاره مرحمت شد و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزارگی ذات و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ راحه مان را که در قلعه گوالیار در بند بود بمصانیت مرصی حان خلاص ساخته منصب او را برقرار داشته خدمت قلعه کانگوه برد حان مذکور مرستادم حسب القماس حاندوران بر منصب عادلجان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزارگی ذات و سوار باشد میرزا عیسی نرحان ارواپست سدل که بجاگدر او مقرب بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر ندر گذرانید در شانزدهم راحه سوخ سنگه خدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنج هزارگی ذات و سه هزار و سیصد سوار بوده باشد خلعت و اسب یافته روانه گردید در هجدهم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و نعل مرحمت نمودم و ندکی رخصت یافت در همنی روزها حضرت جنتی قلیخ بدست از مصوب عزمداشتن جهانگیر مللجان مسموم گشت بعد از موت قلیخ حان که از بندهای قدیم این دولت بود می این بیسمعات را عنایت گلی نموده از امر ساختن و مثل خوبور ولایتی را بجاگدر او مقرر داشتم و دیگر برادران و حوستان او را به همراه او ساخته همه را به دیانتی او دادم لاهوری نام نرادرگی داشت در عایت می اندامی و شوارت نفس من رسید که بندهای خدا را سلوک او در عذاب اند احدی مرستادم که او را از خوبور بیارند برسیدن احدی می سندی و ناعثی را همه برچنی قلعه غلده کرده بخاطر میگرداند که برادر محض خود را همراه گرفته نداند گرجست منصب و حکومت و حا و جاگیر و زر و سامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته بازه روظلا و حواهر بر میدارد و ما معدودی چند ندیان رسیداران منور این حدر چند روز پیش اری رسید و بحسب تمام دست داد محکم مهر مرستادری که میرسد مدلهها او گرفته او را از خود میگردانند تا آنکه حدر رسید که بولاست حوهست در آمد بجهت اتفاق رسیدن او اسبا روزی چند دران بواحی میگرداند چون این حدر بجاگیر قای حان میرسد چندی از مردم خود میفرستد که ان بیعتاقت را گرفته بیارند بحد رسیدن او را بدست آورده اراده می کنند که بجاگیر قلیخان رسانند در همین اثنا بجهت واصل میگردن چندی که نا و همراه بودند چینی تقریر کردند که چند روز قبل اری بیماری بهم رسانیده بود و ان بیماری او را کست و انقدمه بفر مسموم گشت که خود قصد نموده باشد تا بدیحال او را به نزد جهانگیر قلیخان بیارند بهر تقدیر حسد او را باوریدان و خدمتگاران که همراه داشت ناله اناد آوردند اکثر ررهاه او را صاحب ساختند

لطافت و سیرابی که از جنس عقیق یمنی باں خوبی کم دیده شده است بظرف  
 در آوردن عادلستان سید کبیر نام شخصی را از جانب خود همراه میر مذکور نموده از فیلاں  
 معه براق طلا و نقره و اسپان عربی و جواهر مرصع آلات و اقسام اتمشه که دران  
 ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم اینماه از نظر گذشت  
 و عرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید در همین روز مجتاس وزن شمسی نیز منعقد  
 گشت در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت سوائے آنچه در مدت  
 خدمت بار مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمود  
 و در جواب کتابتی که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستی نوشته شد در چهارم  
 ماه مهر منصب میر جمال الدین حمین که دو هزار و بیست و پنج سوار بود چهار  
 هزار و بیست و پنج سوار مقرر گشت در پنجم مهلتخان به همراهی خانجهان  
 که بخدمت دکن نامزد شده بود بملاحضه ساعتی که بجهت او اختیار نموده بودند  
 رخصت یافت بخلعت و خنجر مرصع با بول کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند  
 گردید در نهم خانجهان مرخص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسپ را هزار  
 و بیست و پنج سوار و شش هزار و بیست و پنج سوار و شش هزار و بیست و پنج سوار  
 باقی ماند سیصد و سی نفر منصب دار و سه هزار احدی  
 یک بود که همگی سه هزار سوار موجود  
 آمد و فیلاں جنگی بخدمت مذکور  
 ات و در بیست و شصت نفر سوار افزوده  
 بوده باشد بالجو برادرزاده قلیچ خان  
 اضافه سرفراز گشت بر منصب راجه  
 بماس خانجهان منصب شهبازخان  
 و هزار و بیست و پنج سوار مقرر شد و  
 صبا سهراب خان پسر میرزا رستم  
 مت در چهاردهم همین ماه هزار و  
 رده او را به منصب والای پنجهازری  
 سورجسنگه با پسر خود گجسنگه که  
 در بیست و پنج سوار  
 مت نمود  
 و فتح مکه و  
 اصه شریفه گردید  
 مت بخشیکری  
 و بیسی آنجا سرفزاری

ماه مذکور ملازمت نمود. بکهرار مهر و نگ هزار روزه در و چهار قطعه لعل و نعلت  
 دانه سرورند و نگ قطعه رزم و بهول گزاره مریح که خدمت آنها بپنجاه هزار روزه بود  
 طی بدکش گذراند شب نكشده چون عرس حواحه برزگوار بود بروهه مندرکه  
 ایشان روزه تا نصف شب درازجا گذراندند و حدام و هومنان و حدها و حالها نمودند  
 بعد از حدام و عا خدمت خود دادم همگی شش هزار روزه نقد و نكصد ثوب گریه و  
 همدان بندهم سرورند و مرحلی و کهریا و عده داده شد بها سنگه پسر داده راحه ماندهنگه  
 را بختاب راحگی سرورار ساخته نغاره و علم عنایت نمودم در شانردم نکراس اسپ  
 عوامی از طولیه خاصگی و نگ اسپ نگریه مهلتان مرحمت شد در نور دهم  
 مثل بختان اعظم عنایت شد در بنم بر منصب کنشو مارو که دوهزاری داب و هزار  
 سوار بود و نعلت سوار اصاده شد و بختعت سر بلندنی نامت و بر منصب حواحه  
 حامل که هزار و دو صد داب و ششصد سوار بود و نصدی داب و سوار امروده شد در  
 بنست و دوم مدررا راحه بها سنگه رحمت آندرد و طی مقدم انباشت نامده حامه  
 پهبوب کشمیری حامه عنایت نمودم در بنست پنجم احمد نگ حان که در قلعه  
 رنه دور محفوس بود ملازمت نموده بقصر اب و بناروسنی خدمت معو معوین گشت  
 در بنست و هشتم معرتان از سونه گجرات آمده ملازمت نمود و نگ دلگی و نقطه  
 تکی مریح گذراند بر منصب سلام الله عرب پانصدی داب و سوار امروده شد که  
 دوهزاری داب و هزار و نكصد سوار باشد در اول ماه شهر نور بر منصب های جمعی  
 ده خدمت دکی مرفند برن موجب امروده شد بر منصب منار حان سصد سوار  
 که هزار و د ب و سوار باشد و باهر حان در بهارند داب و سوار سرورار گردند دلاور حان  
 بهامه سصد سوار سرورار شد که دو هزار و پانصدی داب و سوار باشد و منگی حان را  
 در صد سوار امروده هزار و پانصد داب و هزار سوار ساحم گرد هر پسر ران سال به صدی داب  
 و سوار بهار گشت و الف حان مقام حانی بهمنی منصب از اصل و اصانه سر بلند  
 گردند نادگار حسی به هفصدی داب و ناصد سوار اعتبار یافت کمال الدن بسر  
 حان را به همنی منصب نواحه شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سند عبدالله  
 امروم که از اصل و اصانه هفصدی داب و سصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور  
 مهر نور جهانی که شش هزار و چهار صد روزه به مشقه به مصطفی نگ مرسانه  
 ابران مرحمت نمودم و پنج دانه چنده نعاسم حان حاکم ننگاله مرحمت نموده  
 سر بل منار رسم در دوازدهم همنی ماه بختاب العاف حانی سرورار گشت  
 ز که مطلق شب نواب بود فرمودم که کوه های اطراف نال رانا ساگر  
 افرا چراغانی نموده خود به تماشا آں رسم عکس چراغان در آب  
 نموده داشت به شعر آسب را با مردم اهل محل در کنار نال مذکور  
 مررا جمال الدن حسی که به التیگری بختابور روزه بود آمده  
 عدد انگشتری که نگ نگری از آنها عقیق معنی بود در عایت

بنشود و خود باز نشود به حبیبه در نخواستی آمد ساعتی ازین سخن گذشته در حبیبه باز میشود و قاضی زاده بآن خادم در می آیند می بیند که رو بقبله بدر زانو نشسته جان بسق تسلیم نموده است خوشا حال وارستگی که ازین دامگاه تعلق بدین آسانی پرواز توانند نمود بر منصب کرمین راهور در صدیدات و پنجاه سوار اضافه نموده وزارتات و سیصد سوار مقور فرمودم در یازدهم این ماه پیشکش لشکرخان که سه قطار شتر ولایتی و بیست پیاده و رکابی خطائی و بیست قلعه سگ تازی بود از نظر گذشت در دوازدهم خنجر مرمع باعتبار خان مرحمت شد و بکرن کلگی که دو هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودم در چهاردهم به پسر بلند راس خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم در شب جمعه پانزدهم امری غریب رویداد بحسب اتفاق من درین شب در بکر بودم ماحصل سخن آنکه کشتن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه از گوبنداس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادر زاده خود گوبالداس نام جوانی که پیش ازین بعدتی بدست گوبنداس مذکور ضایع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد القصه کشتن سنگه توقع آنداشت که گوبالداس چون در حقیقت برادر زاده راجه هم بود او بانقمام این امر گوبنداس را بکشد راجه بواسطه کاردانی و سرپرستی گوبنداس قطع نظر از باز خواست خون برادر زاده نموده به تغافل میگذرانید کشتن سنگه چون اینقسم اغماض از راجه دید بشاطر گذرانید که من انتقام برادر زاده خود را میکشم و نمیکذارم که این خون بشعید مدتی اینمعنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این مقدمه مینماید که امشب بقصد کشتن گوبنداس میرویم هرچه شود و بشاطر نداشت که بر راجه ضرر و آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بشنید قریب بصبح صادق باتفاق کزن برادر زاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلی راجه میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سرخانه گوبنداس که متصل بشانه راجه بود میفرستد و خود همچنان سوار بر سر دروازه می ایستد آن پیاده‌ها بدرون خانه گوبنداس درآمده چندی را که بطریق محافظت و چوکی بیدار بودند در ته شمشیر کشیده میکشند در اثنای این زد و خورد گوبنداس بیدار میشود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه برمی آید تا خود را بشکریداران بدرون خانه رساند آن پیاده‌ها چون از کشتن چند نفر نارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس گوبنداس میکنند درین اثنا باو بر میخورند و کار او را تمام میسازند پیش از آنکه خبر کشتن گوبنداس مشخص بکشتن سنگه رسد بیتابانه از اسب پیاده شده بدرون حویلی در می آید هر چند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن لایق نیست اما گوش بسخن نمیکند که اگر اندک زمانی دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان سواره ممکن که کار را اتمام ساخته سالم و آزاد برگردد چون قلم تقدیر بر روش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغا

نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه اس میل هم خوف است و داخل نیلان خاصه شده اما بآن میل اول نسبتی ندارد از مواد روزگار املت و بیست ر هزار روبه قیمت آن شده در بیست و ششم بر منصب مدح الرمال و لک مدرا شاهرج که هفتصد و آن و پانصد سوار بود دو صدی ذات اصفاء مقرر گشت در همین روز حواحه رنی الدن که از حواحه رانهای نقشه بدست از مارزالنهر آمده ملازمت نموده هیجده راس اسپ پیشکش گذرانید قزلباشخان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بفرصت صاحب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدی او را مقید ساحله نماند حاکم گجرات برون رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مدارکنان سراولی پندصدقات افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روبیه بحال اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که برگذنه داسه و برگذنه کاسه ده موازی پنجهراری ذات میشود بحاکم او مقرر باشد و در آخر همین ماه حاکم قزلباشخان را با برادران و حویشان بصوبه اله آباد که بحاکم آنها مقرر است رحمت فرمودم و درین مجلس بدست راس اسپ و قنایه پرم برم حاکمی و درآوردن راس آهو و ده دلازه سگ تازی نکرین مرحمت شد و روز دیگر که عره حور دان بود چهل راس اسپ و روز دوم چهل و نه راس و روز سوم بدست راس که در عرض سه روز صد و یک راس بوده باشد پادعام کنور گرن مرحمت شد و در عوض میل موج سنگار میلی از نیلان خاصه که ده هزار روبه قیمت داشت براحه سورجسنگه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چنره و ده قنا و ده کمر بند نکرین عداوت شد و در ششم پیکر تحیز میل دیگر مرحمت نمودم درین روزها واقع دوس کشمیر پوشیده بود که ملا گدائی نام درویشی مرئوس که بچهل سال در یک از خانقاههای ده مذکور مدروی بود دوسال قبل ارانکه و بدست حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استفاده نموده که اگر رحمت باشد بجهت محل دس خود گوشه درین خانقاه اختیار نماید آنها گفتند که چندی باشد القصة حایه اختیار نموده چون مدت مذکور سپری میگردن بدوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار میماند که می حکم رسیده که امانتی که نزد می است سپرده متوجه عالم آحرف شوند چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار می کردند که اینها را برین سر اطلاع بدست چگونه این سخن را باز توان نمود میگوید که من چندی حکم شده و بعد از آن یکی از معتقدان خود که از قاضی رانهای آملک است متوجه شده میگوید که مصحف مرا که ده هفتصد تنگه می آورد هدیه نموده صرف برداشتی من حواهی نمود چون نانگ بمار حمله نشوی از من حذر حواهی گزینی و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود و همه اسباب حیره خود را با آشنایان و مریدان قسمت نموده آخر همان روز بتمام رفتن عمل منماید قاضی رانده مذکور بدش ارانکه نانگ بمار بشود بحانقاه آمده تقصیر احوال ملا منماید چون بدر حیره میرسد در حیره را بند کرده می بید و خادمی بر در نشسته از خادم احوال را می پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا درانی حایه



تنگارومی خامگی باو مرحمت نمودم چون بابراهم خان در روز رخصت فیل عزایت  
نکرده بودم فیل خامگی التفات نمودم یک فیل به بهادرالملک و فیل دیگر به وفادار  
خان عزایت نموده فرستادم هشم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و  
خون را بذقره و دیگر اجناس وزن کرده بمسحوقان و مستاجران تقسیم فرمودم و نوازش  
خان بیجاگیر خود که در هوبه مالوه بود رخصت یافت در همین روزها فیلی بشواجه  
ابوالحسن مرحمت نمودم در تاریخ فهم خان اعظم را که در آگوه از قلعه گوالیار آمده بود و  
حکم طلب شده بود آوردند با آنکه ازو تقصیرات بهیاد برتوقع آمده بود و آنچه دربار او  
بعمل آورده بودند همگی حق یمن بود بوقتیکه ازو استصواب می آوردند و چشم بر او افتاد  
آثار خیانت در خود بیشتر ازو یافتیم تمامی تقصیرات او به فراموشی ساختند شال که در  
کمر داشت باو مرحمت شد مقرر گشت یک لک درج عزایت نمودم و راجه سورج سنگه  
در همین روز فیل کالنه بن رات نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید السبق نادر  
فیلی است داخل فیلان خامه ساختم در دهم بیشکاش خواجه جهال که از آگوه  
بیتیم من بدست بحر خود فرستاده بود بظرف اشرف گذشت از هر قدم چیزها بود  
بپهل هزار روبیه قیمت شد در دوازدهم بیشکاش خاندوزان که بخیع ذوق اسب و دو  
قطار شتر و سگن تازی و جاتوزان شکاری بود بظرف درآمد در همین روز هفت زنجیر  
فیل دیگر راجه سورج سنگه بیشکاش گذرانید داخل فیل خانه خامه شد تسبیح خان  
بعد از آنکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود در بی روز مریخص گشت سخنان  
بعذر سخنان پیغام داده شد و سون و زرین دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نموده  
تمهیدات کرده چنین قرار داد که مجموع این سخنان را معقول عادلان ساخته او را در  
راه درخواهی و اطاعت در آورد در رات رخصت هم بار چیزها عزایت شد میجه  
در بی مدت اندک چه از سرباز خامه و چه از پادشازادهها و از تکلفات امرا که حسب  
الحکم باو نموده بودند قریب بیک لک روبیه حساب شد که باو رسیده است در  
چهاردهم منصب و جلدوس خدمت فزونی خرم مشیص شد منصب او دوازده  
هزار اذات و شش هزار سوار بود و منصب برادرش پانزده هزار اذات و هشت هزار  
سوار بود فرمودم که منصب او را برابر منصب پروز اعتبار نموده سوانی دیگر را بصیغه  
انعام و جلدوس خدمت با نمانه منظور دارند و فیل خامه پنچپی گنج نام معه یراق  
که دوازده هزار روبیه قیمت داشت بدو مرحمت نمودم در شانزدهم فیلی به بهایتخان  
عزایت شد در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهار هزار اذات و سه هزار سوار بود  
هزاری افزوده او را بمنصب پنچپزاری سر بلند ساختم حسب التماس عبدالله خان بر  
منصب خواجه عبداللطیف که پانصدی اذات و دویست سوار بود در بیست افزودم  
حکم شد که هزاری اذات و چهار صد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رنجهنبور  
محبوس بود و بالتماس پدرش او را طلبیده بودم بدرگاه رسید و بند از پای او برداشته  
بشانه پدرش فرستادم در بیست و چهارم راجه سورج سنگه فیل دیگر فوج سنگار

باضافه پانصدی دات و دو صد سوار بمقتار گشت بر منصفه خواجہ تقی که هشتصدی دات و یکصد و هشتاد سوار بود دو صدی دیگر امروده شد در بیعت و پنجم بر منصفه سلام الله عرب و بیعت سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد از اسپان خاصه اسپ سیاه املق که دوازده ایران مرستاده بود بمهاتخال عدابت نمودم آخر روز پخشده نمانه ما با حرم رفتیم و تا یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یاقطعه لعل مشهور رانده که در روز ملازمت بآن مرید گذرانیده بود و جوهرهای بیصفت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانیده اما آنقدر که تعریف میکردند نمود و درین شب لعل هشت تانگه است و سابق رانده نالدو که سردار قبیلۀ قهوز و از زبایان عمده هندوستان بود در تصرف میباشست و او به پسر او چند سینی منقل گشت و او در ایام پریشانی و ناامنی برانا اود بیسنگه فروخت و او برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب بانی رانا امر سنگه انتقال یافت چون بهتر اربن تحفه در سلسله آنها نمود مائنام مدلی خود که نامطالع هندوان کیفته چار میگویند در روز ملازمت بفروخت اقبالند ما با حرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چندی نقش کنند که سلطان حرم در حین ملازمت رانا امر سنگه پیشکش نمود و چند چتر دیگر هم دران روز از پیشکشهای ما با حرم قبول آوردند از آنجمله هندو قچہ بلوری بود کار مرید که در عایت تکلف ساخته بودند تا چند قطعه مرید و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه میشد درین روز که نمانه او رفتیم پیشکش کلاسه کرتیم داده بود تحمیلًا چهار پند لک روپیه اسباب و نقایس بنظر در آمد از مجموعه آنها مزاری یک لک روپیه برداشته نمانه را باو مرحمت نمودم در بیعت و هشتم بر منصفه خواجہ جهان که سه هزار دات و هزار و هشتصد سوار بود پانصدی دات و چهار صد سوار نمودم در آخر ماه به امراهم خان اسپ و خلعت و حلیه مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم و رحمت صوبه بهار از رانی داشتیم خدمت عرض مکرر را که بجواحگی حلخی محمد تعلق داشت چوین وفات یافت محصل حال که اعتمادی بود مرحمت نمودم سیصد سوار بر منصفه دلاور خان امروده شد که همراه دات و سوار شد چوین ساعت رحمت گذور کردن بود یک بود میخواستم او را پاره بر تعبدک اندازم بهای خود آگه سارم درین اثنا قزاقان حمر ماده شیریه آوردند تا آنکه قرار داد آنست که بعیر شیر بر شکار نکند ملاحظه آنکه مداد تا رفتن او شمری دیگر بهم نرسد بهمن شمر ماده متوجه شدم و کوب را همراه برده آرو پرسیدم که هر حال او را که مگوئی بر حکم مردم بعد از قرار داد نمانه که شیر را قیل داشتند رسیدم بحسب اتعاق بان و شورش در خواهم رسید و قیل ماده که بران سوار نمودم و اهامه شیر او را مصطرب داشت و در اینجا قرار میگرفت تا چون اس در مانع قوی تعبدک را بحسب چشم او سراسر است کده آتش دادم الله تعالی مکرم خود مرا از راحه راده شرمده بساحت و چند پچه قزاقان مرید در میان چشم آورده او را انداختم کوب در همین روز التماس تعبدک خاصه نمود

روز رخصت یافت از ابتدائی که میت اسلام بدیار هندوستان رسیده تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعیین شد و مدتی در قیل و محاصره داشتند آخر الامر منصوبه برنشست که قلعه بدست درنیامده آن لشکر به مهمی ازان ضرورت مقرر گشت در وقت رخصت فیل خاصه با تلایر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورجمل ولد راجه باسوهم چون ولایت او متصل بدینی قلعه بود تعیین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و راه سورجسنگه از جا و جایگز خود آمده ملازمت کرد و یکصد عدت اشرفی نذر گذرانید در هفتد هم پیشکش میزرا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مرورید با چند طاق پارچه و یکزنجیر فیل و چهار اسپ عراقی درجه قبول یافت تخته باز گردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت انها شد و درین تاریخ پیشکش اعتقاد خان که هژده هزار روپیه بقیمت درآمد از نظر گذشت روز هیجدهم پیشکش جهانگیر قلیخان دیده شد از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول افتاد بر منصب اعتقاد خان که هفتصدی ذات و دویست سوار بود هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض اسهال در گذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دوپهر و چهار نیم گهزی آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک پهر از روز مذکور باقی ماند متوجه چشمه نورشدم پیشکش مهابتخان بموجب قرار داد در انجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله کپوه مرصع که حسب التماس اوزر گران سرکار ساخته بودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود بیک لکه روپیه قیمت شد سوائے آن از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایان بود به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران بیست هزار دوف که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امراء دکن فرستادم راجه بکرماجیت بجایگز خود رخصت یافت و بزم فرم خاصه باو مرحمت شد در همین روزها کمر خنجر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و یانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم در بیست و سوم ابراهیم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجایگز مرخص شد و حاجی نے اوزبک بخطاب اوزبک خانی سر بلند گشته بجایگز رخصت یافت بهادر الملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و یک صد سوار داشت

درین روز در حوالی چشمه دور یک شیر شکار شد در هشتم کور را منصبا بنحصراری  
 ذات و سوار سرفراز ساختیم و یک تسبیح خورد از مروارید و مروارید که لعلی در میان بود  
 و باصطلاح هندوان اندر سرب گویند ناو عنایت شد و بر منصبا ابراهیم خاں هزاره  
 ذات و چهار صد سوار آوردیم که اصل و اصافه دوهزاره ذات و هزار سوار باشد و بر  
 منصبا حاجی ۱۰۰ اورنگ سیصد سوار آورده شد و بر منصبا راحه شیان سنگه  
 پانصدی ذات اصافه نمودیم که دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد  
 روز یکشنبه بهم کمره ف شد دوازده گزری از روز مذکور گذشته از جانب معروف آغار  
 گرفتگی کرد و از پنج حصه چهار حصه حصرت بزر اعظم در عقد دوسه منکسف شد و  
 از آغار گرفتگی تا روش شدن بهشت گزری گذشت تصدقات از هر حدس و هر چنر از  
 ملرات و حیوانات و حدودان به مقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد درین روز  
 پیشکش راحه سورج سنگه از نظر گذشت آنچه برداشته شد مرواری چهل و سه هزار روپیه  
 بود پیشکش بهادر خاں حاکم دندهار درین روز گذشت مجموعه بچهارده هزار روپیه رسید  
 دو بهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه دست بهم مهر بطالع قوس در خانه بناحرم  
 اردختر اصغری پسر می مقوله شد او را داراشکوه نام نهادیم امید که قدم او برین دولت اند بپونند  
 و بر پدر اماندندش مبارک و ممدون باشد بر منصبا سید علی نازده پانصدی ذات و  
 سیصد سوار آورده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم  
 پیشکش اعتقاد خاں از نظر در آمد از حمله پیشکش او مرواری چهل هزار روپیه مقبول  
 افتاد درین روز بر منصبا خسرو ۱۰۰ اورنگ سیصد سوار و بر منصبا منگلی خاں  
 پانصدی ذات و دو صد سوار آورده شد روز نهم پیشکش مرتضی خاں از نظر گذشت  
 از حمله حواهر او هفت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد هفتاد دانه دیگر  
 برداشته آنچه از پیشکش او مقبول افتاد مرواری یک لک و چهل و پنجاه هزار روپیه بود در  
 دوازدهم پیشکش مرزا راحه بهار سنگه و زوات شکر از نظر گذشت در نهم پیشکش  
 حواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطنی و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج  
 انگشتری و چهار دانه مروارید نقر و پاره اقمشه که مجموع سی و دو هزار روپیه باشد مقبول  
 افتاد در چهاردهم بر منصبا حواجه ابوالحسن که سه هزاره ذات و هفتصد سوار بود  
 هزاره ذات و پانصد سوار آوردیم و بر منصبا وفادار خاں هفتصد و پنجاهی ذات و دو  
 صد سوار اصافه حکم شد که دوهزاره ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد در همنی روز  
 مصطفی ننگ مرستاده دارای ابرار سعادت ملازمت در بامت بعد از سرانجام مهم  
 گرستان برادر عالیقدر از اراکانات مشغول مزاج محبت و اظهار صداقت مرستاده  
 بود تا چند راس اسب و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم محبت آن برادر  
 کامگار آمده بود و نه قلاده سگ مرغی کلان درنده که در طلب آن امانه رفقه بود بدست  
 او روانه ساخته بودند بطور دراز و مرتضی خاں محبت تحسیر قلعه کانگره که در  
 کوهستان بلخاک ملکه در معموره عالم باسوار و استحکام آن قلعه نشان میدهند درین

نود هزار بیگمه زمینی و چهارده موضح در بیست و بیست و شش قلیه زراعت و یازده هزار خروار شالی مرحمت نمودم و هفتصد و سی و دو دانه مرارید بقیمت سی و شش هزار روبیه بجمعی از بندها که از روستا اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم در اواخر ماه مذکور خبزر رسیده که چهار گزری و نیم از شب یکشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلد بیهان پور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد بفرزند ارجمند سلطان پرویز پسر بی گرامت فرمود او را سلطان دور اندیش نام نهادم \*

## جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردیماه سنه ۱۰ مطابق هشتم شهر مفرسنه ۱۰۲۴ هجری پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشفراخانه حمل نزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه گزری از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزی و آئین بندگی بدستور سابق ترتیب یافت شاهزاده‌ها و الا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند روز غره بر منصب اعتمادالدوله که پنجهازری ذات و دو هزار سوار بود هزاریدات و سوار افزوده شد و یکزور کون و جهانگیر قلیخان و راجه نرسنگه دیو اسپان خامه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر اوفتاد موازی هشتاد و پنج هزار روبیه بود درین روز شمشیر مرصع معه پرده و بند و بار بکون و یکزنجیر فیل بجهانگیر قلیخان مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکن و آنحدود قرار داد خاطر بود بعد الکونم معموری حکم فرمودم که بمند و رفته عمارات بجبهت سرکار خامه از سرنو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی مرمت کند روز سوم پیشکش راجه نرسنگه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مرارید و یکزنجیر فیل بدرجه قبول اوفتاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدیدات و دوه صد سوار افزوده شد که دو هزار ذات و دوه صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره با اعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد بر منصب آصفخان هزاریدات و سوار افزوده شد که چهار هزار ذات و دوه هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعده مقرر بدرگاه حاضر شود در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر اوفتاد کشن چند از راجه زاده‌ها و ولایت نگر کورت بختاب راجگی سرفراز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله در چشمه دور از نظر اشرف گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود و از روستا شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک روبیه مقبول اوفتاد تقه باز گشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنگه که دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار بود هزار ذات افزودم

مرجع و ثنائی رفعت و تک تخلص میروارد نان مرزد عنایت شد و بعد از تعلیم حالت حاضره اسب حاضره نازی مرجع و فعل حاضره مرجعت شد و کبر را بدر بختی فاحره و شمشیر مرجع سرور ساحتم و امرا و منحصا داران جماعت جماعت سعادت کوروش و سجده سر بلندی نامه نظر گذارند و هر یک در حور خدمت و مرتبه خود معانات سرور گذراند چون نیست آوردن دل گری که وحشی طنعت و مجلس نایب در که هستند نه شده بود صورت بدتر آن هر روز مرجعی تازه مملووم چنانچه در روز دوم مقامت حشر مرجع و روز دیگر اسب حاضره عوامی نازی مرجع ندو عنایت شد و در می روز بدتر محل رفعت ارجانب نور جهان ننگ هم بختی فاحره و شمشیر مرجع و اسب نازی و فعل سر بلندی نامت بعد از عنایت مملووم میروارد گران بها مرجعت موم روز دیگر فعل حاضره نا نگر مرجعت شد چون در خاطر بود که از هر حدس و هر چهره او داده شود سه دست نار و سه دست حره و یک حصه شمشیر حامگی و یک نکر و یک حوش حامگی و دو انگشتری نکی نکی لعل و یکی نکی زمره ندو عنایت موم و در آوازه مام مذکور موم که از حدس اقسام افسه گرفته باغالی و بعد نکه و از هر رسم خوشنوی با طریقه های طلا و در منبرل بهل گجراتی و افسه را در صد حواله نهاده و احدها نیست و دوش گرفته در دواخانه حاض و عام حاضر ساهند و مجموع بد مرجعت موم و ثنائی هدشه در مجلس بهشت آنس سجان نالو و ندانهای مرجع با اعتماد الدوله و حراو اصحاب منگمت نکر مرید اعتراض نموده او را از این گفت و شد و ناخوش منع موم بهنج وجه ناخوش نس نداد چون خاطر اعتماد الدوله را پستار عزیز مملووم و با سلسله انسان بدها و بدو ها شده بود انمعنی بر طبع می گران می آمد نا انکه شکی در نرس و نه جهت نار سجان ناخوش گفتی اعاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رمت و آردگی تمام در سر و اعتماد الدوله طهر گشت صداح آن نیست یکی از حد معنای درگاه او را نه بود اصحاب مریمان که چون شب سجان بمرة دست نه ندرت مذکور ساجده او را ندو سپردم حواء در نختا حواء در ملامه گوانا هر حوا منحواهی نگاهدار و مادامکه نلای و نازک خاطر ندرت نکه گناه او را نخواهم بخشید حسب الحکم اصحاب او را بلامه گوانا مریمان در همنی ماه حبا مگر ملکای ماضیه منصب سرور گشت دو هزار و ناصدی داب و در هزار سوار ماضیه عنایت شد احمد ملکای که از مدتهای مدیم اندوالت است در سفر موم کابل از تو نصی نصیرات مومع آمد و مکر از عرق و نارسانهای او مانع حال که سرور لشکر بود شکوه موم باصوب او را درگاه طلب موم و بخت بدعه و نادب بمقامت سیم که در ملامه رنهدر نگاهداریم حبا حاکم بنگاله دو منطقه لعل بدشکس ماضیه بود بدطر گذشت چون صاطه کرده ام که دروشان و ارب حاجت را که در درگاه و جمع شده باشد بعد از دو پهر شب بدطر در آرد در سال بهمن روش دروشان را نیست و حضور خود پنجاه و پنجاه روز و یک لک و

کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشوند در حال روئے نیاز بدرگاه بے نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسب و فیل و خنجر مرصع بمحمد بیگ مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقار خاں سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب و توره که بندها ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را ملازمت کرد و یک لعل کلاں مشهور که در خانه او بود باپاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضی از آن لایق خاصه بود و از فیلاں او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود و نه راس اسب پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روئے کمال عنایت نسبت باو پیش آمدند چنانچه وقتیکه رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزند اقبال منذ سر او را در برگرفته اورا تسلی بنوعی نمود که باعث خاطر جمعی او شد خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسب با زین مرصع و فیل خاصه بایراق نفوسه باو عنایت کرد و چون از جمله مردمی که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سر و پا دادن باشد عمدت سر و پا و پنجپاه راس اسب و دوازده کپوه مرصع بانها داد چون روش زمید این است که پسر جان نشین باید ریگجا بملازمت سلطان و سلاطین نمی آیند او هم این شیوه را مرعی داشته کرن را که پسر صاحب تیکه او بود همراه نیاروده بود از پنجپهت که ساعت روانه شدن آن فرزند سعادت منذ بلند اقبال از اسب آخر هاله همان روز بود اورا رخصت نمود تارفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع و اسب با زین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سیوم اسفندار مز باجمیر از شکار معاودت واقع شد هفت دهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده ذیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکی شهر اجمیر واقع است فزول نموده و حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هر یک در خور حالت و نسبت خود پیشکش بگذارند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد بسعادت ملازمت مشرف گردند روز دیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهی آن فرزند بشخدمت تعیین بودند داخل دولتشانه خاص و عام گشت دو پیر و دو گهری از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت و سجدهات و تسلیمات بجا آورده یک هزار اشرفی و یک هزار روبیه بطریق نذر و یک هزار مهر و یک هزار روبیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و زوئے او را بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن بسعادت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که او را بیا و رند بخشیاں با آداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب االتماس فرزند خورم حکم کردم که او را بر جرکه دست راست مقدم استفاده کنند بعد از آن بختم حکم کردم که که تارفته والدهاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چار تمجا

معلوم او شد که اگر رمان دیگر برین روش مرو نگردد از آن ملک آواره و بیا گرفتار خواهد شد  
 علاج احتیاج اطاعت و دولتخواهی کرده سوگ کین نام حالیه خود را ماهر داس حباله  
 که از مردم معتبر میبندد او بود بدش آن مرزبانی افتامند مرستاد و القماس نمود که اگر  
 آن مرزبانی از احمد القماس گذشتی از سرتقصیرات او نموده تحلی حاضر او شود و نشان  
 پنجه مبارک از مرسله او نگرد او خود آمده ملازمت آن مرزبانی نماید و بحر حاشی  
 خود را که کین است بدرگاه والا مرستاد نامطریق سائر احواله در سلک بدها سراسر درگاه  
 منظم نموده خدمت نماید و از جهت پیری او را از آمدن بدرگاه معاف دارد بدین  
 آن مرزبانی در اینها همراه ملاشکرالله دیوان خود که او را بعد از اتمام این مهم بختاب  
 افضل حاشی سرور فرمودم و سندر داس میسر سامان خود را که بعد از انصراف این کار  
 بختاب راسه زبان معارف شد بدرگاه والا مرستاده حقیقت را معروض داشت چون بپوسته  
 همت والا بهمت مصروف انصت که تا ممکن باشد خانواده های عدم را حرات بخاریم  
 عرض اصلی آن بود که چون رانا امر سنگه و آنس او معزز با استحکام کوهستان و مکان  
 خود ها شده هیچک نادر شاهان هندوستان را ندیده اطاعت نکرده اند در انام دولت می  
 این مقدمه از بدش بود حسب القماس انفرزید تعصیرات او مقرون معمود نموده در میان  
 عدالت آمیز که حسب خاطر جمعی او میشد و نشان پنجه مبارک عداوت فرمودم  
 و فرمان مرحمت عنوان می فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که این مقدمه بوقوع آید  
 این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود آن مرزبانی در اینها را همراه ملا شکرالله و  
 سندر داس پیش رانا فرستاد تا تحلی او نموده امیدوار بمرام و عداوت شاهنشاهی  
 ساختند و فرمان عدالت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار داشت که روز  
 یک شنبه بیست و ششم ماه بهمن او را مرزبانی آمده انفرزید را ملازمت نماید دوم بهر  
 موت بهادر که از حاکم رانهای ولایت گجرات و حمیر مانده مقدمه و صلح بود رسد که  
 الله تعالی بکرم خود او را نصبت و نامود سلاحت ناحل طبعی در گذشت سوم حنر  
 شکست مبرانی که بقصد گومفی قلعه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده بود  
 در حوزمندان بندر مذکور و میان انگریزان که پناه بدی بندر آوردند و راسه جنگ افتاده  
 اکثر حبا اب او از آتشباری انگریزان سرحقه شد ناچار تان مقاومت بیاورده گریزان  
 گشت و کس بود مقرحان که حاکم مبادر گجرات بود مرستاد و در صلح رد و اظهار نمود  
 که ما بیعت صلح آمده بودیم به بقصد جنگ انگریزان این جنگ براهنجیند و دیگر  
 حنر رسد که چندنی از راجپوتان که رس و گشتی عمر را بخت قرار داده بودند در همن  
 نارنج بدی کرده فرصت حمله خود را باو معروضه و رحمی ناقص از دست بکی  
 از اینها بدو میرسد مردمی که در گرد عمر بودند آن راجپوتان را کشته عمر را بمنزل او  
 مبرسانند هیچ نموده بود که محذول و معدوم گردد اولحرا این ماه که در بندرهای احمد  
 بشمار مشعل بودم محمد بیگ ملازم مرزبانی بلند اقبال سلطان حرم رسد و معروض داشت  
 آن مرزبانی گذرانیده معروض داشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود



نمی باشد دل‌های رفته را بجای می آورد و جانهای پژمرده را شگفته می سازد بجلدونی این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمان بیگم نورالله مرقد‌ها حاضر بودند این روغن را عطر جهنگی نام نهادند در هواهای هندوستان اختلاف تمام مشاهده میشود در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورد و بهمان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن مستظوظ بودند این معنی را واقع نویسان اینجا نوشته بودند در همین ایام بشترخان کلانوت که بعدلخان نسبت تمام دارد چنانچه برادر زاده خود را بعند او در آورده و او را در گویندگی و در بت گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت او را طلبیده و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او گوشیدم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه قم و یک عقد تسبیح مروارید بآویختیدم و او را مهمان افغان ساخته فرمودم که بواجبی از احوال او خبر دار باشد این معنی ظاهر نگشت که خود بی اذن و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده تا حقیقت کنگایش اینجا را در یافته خبر مشخص بجهت او ببرد و غالب ظن آنست که او با این همه نسبت بے تجویز عادل خان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشت است که میرجمال الدینی حسین که در این ایام بعنوان ایلچی گری در بلجیاپور است نوشته بود که عادل خان اظهار نموده که آنچه نسبت به بشترخان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمد گویا آن شفقت و مرحمت دربار او من از قوت بفعل آمده است بدین جهت در رعایت او افزوده تا ایلجیاپور هر روز بمنایت تازه سرفروزی می یافت شبها بمنزمت سر میبرد و در پتهای که عادل خان بعند و مخترع آن طرز است او را نورس نام نهاده می شنوانید تقه احوال در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد در این روزها جانورهای از ولایت بیدار آورده بودند که رنگ اصل بدن او موافق بزرگ طوطی است لیکن درجه از او کوچک تر است یکی از خصوصیات این جانور آنست که تمام شب پای خود را بر شاخ درختی و یا چوبی که او را بران نشانیده باشند بند کرده خود را سرشیب میسازد و با خود زمزمه میکند چون روز شد برپا شد آن شاخ درخت می نشیند اگرچه می گویند که جانوران را هم عباد میباشند اما غالب ظن آنست که این فعل طبیعی او باشد آب مطلق نمی خورد و در طبیعت او کار زهر میکند یا آنکه بقای حیوانات بآبست در ماه بهمن اخبار خوش پیدایی رسید اول خبر اختیار کردن انا امر سکه اطاعت و بندگی درگاه را کیفیت اینمقدمه آنست که چون فرزند سعادت مژد بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهاجا بسیار خصوصاً درجای چند که بواسطه زبونی ابو هوا و معویت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در اینجا نشستن تهاجات ممکن نباشد و از جهت درانیدن انواع قاهره متعاقب یکدیگر بے ملاحظه شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه آن دیار کار را برانای بفعی تنگ ساخته بود که

من میگویند که با یک گناه هر روز جان را که جان اعظم است بجهت حافظ من نه بخش  
بدهد اری حواص بخاطر اقرار دادم، که او را از علمه ظلم در حوالی احمدزاده رابع است  
در بهادته معاصرو در اینهای این دوره چشمه ظاهر شده که آب آن در انگوری دراز و بهادر  
جمع مشهور و بهدین اینهاست احمدزانی است و این دوره و این چشمه بخاطر جمال  
معروف و مشهور است چون عبور در بنام رابع شد مرصوم که عمارتی در حوز این جا  
سازند چون محل مسکن و منزل مرتب بود در مدت نکال حای و مقامی مرتب  
داشت که رندهای عالم مدل آن حای نشان نمی دهند حوضی چهل گر در چهل گر  
ساخته بودند و آب چشمه را بخوار درون حوض حای ساخته اند عواره ده درازده گر  
منجید و برگیرانی حوض بسندنها عمارت ساخته و همچنین در سینه بالای آن که  
بالا و چشمه در اینجا رابع است جاهای مری و انوارهای دلکش و آرامگاههای  
حافظیست بعضی ارباب مصور و منقش بعمل اوستادان ماهر و دانش چاندست  
ساخته و تزیینت اند چون خواستم که نام امکان معنی تمام مبارک من داشته باشد  
نام آنرا چشمه نور بهادرم محقق عینی که دارد اندک که دانستی اینجا و مقام در  
شهریه عظم ما گذرگاهی که حلقه را بران عبور اوندادی و مع می بود ارباب تاریخی  
که انعام نماند اکثر اوقات بخدمتها و جمعی را درین منگدرام مرصوم که بجهت انعام  
آن شعر تاریخی مکر کنند سعیدای ملای روزگار ناشی این مصروفه را که \*

محل شاه نورالدین جهانگیر

دارم ناست خوف پوشم مرصوم که بر بالای انون عمارت نانی انقطاع را بر سنگ  
برس کرده نصب کنند در اوایل ماه دی سوداگران اروا است آمدند و انار برد و حریره  
کارن که سرآمد حریره هاب حراسان است آوردند چنانچه جمع ندهای درگاه و امرانی  
سرحد اری مدوه حصه نماند بلورم شکوگه اری معمم حتمی برداشتند تا عتاب گویا  
در اعلامی حریره و انار را در نماند مودم با آنکه همه ساله ارمدها حراسان حریره و ارکانل انار  
می آوردند عاتق آن حریره و انار هیچگونه مناسبتی با انار برد و حریره کار نداشتند چون  
حضر والد مرزگویم را انارالله برهانه مدوه مدل و رعیت تمام بود انوس نمانا  
حورده شد که این مدوهها کاشکی در ایام مغزوری بحس آن حصر اروا است بهند و سنان  
می آمد با ایران بهر و و و معظوظ منگسند همین ناسف معطر جهانگیری دارم که  
مشام شریف شان اری دو عطراناف نگش این عطر احمدراعست که در زمان دولت  
اند مدوه مانعی والده دور جهان ننگم ظهور آمد در هنگامی که گلاب منگدر  
می الحمله حرمی بر بالای طومهای که گلاب را گرم ارکوزه برمی آرند در اینجا ظاهر  
منسود آن چوبی را اندک اندک جمع ساخته چون ارگل سفاری گلاب گرفته شود  
در محرمی ارباب چربی بهم می رسد در خوشنوی و عطریت بدرجه است که اگر  
نک عطره آران در کف دست مالند شود محلی را معطر می سازد و چنان ظاهر  
منشود که چندان عطر گل سوج بکار در شکفتگی آمده نانی شوحی و ملاصق برمی

تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت بتصرف و علاج حکیم عبد الشکور فرونشست و مزاج در عرض بخت و در روز بحالت اصلی باز آمد بندهای درگاه بل سائر خلایق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هیچ یک را قبول نکردم و فرمودم که هر کس در خانه خود هر چه خواهد بقفرا تقسیم نماید در دهم شهر یور خبر رسید که تاج خاں افغان حاکم پتند و فات یافت از امرای قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردن چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهراً نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرکه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهر یور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هرگوشی یک دانه مروارید آبدار در کشیدم چون این معنی مشاهده بندگان درگاه و مخاطبان هواخواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدات بودند همگی بدلاش و مبالغه گوشهای خود را سوراخ نموده به دروایی که در جواهرخانه خاص بود و بدیشان مرحمت میشد زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحدی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بخت درم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمعی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آوردند در همین روز میرزا راجه بهاؤ سنگه کامروا و دوستکام برطن خود رخصت یافت بوعده آنکه از دوسه ماه زیاده توقف نکند در بخت هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدونخان برلاس در آودی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسیه بغیر ازو سرداری نمانده بود چون اینطایفه را درین دولت حقوق بحیار و نسبت بیشمار است مهرعلی پسر اورا نوازش نموده به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنابر خدمات پهنیدیده که از خاندوران بوقوع آمده هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اهانه شش هزاری ذات و پنج هزار سوار باشد ششم آبان قراولان خبر آوردند که در شش گروهی سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هرسه را بتفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دوالی آغاز شد دوسه شب در حضور خود فرمودم که بندهای درگاه بایکدیگر باریها نمودند بردها و باختها واقع شد در هیزدهم اینماه نعلش سکندر مئین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از آودی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند بقراولان و هم جرکهای او فرمودم که نعلش اورا برده در کنار تالاب رانا شنکر بپارزند خدمتگاری با اخلاص بود در دوازدهم آذر و دختر که اسلام خان در حیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نوه و چهار زن جیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خامه شدند در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله آمده سعادت آستان بوس دریافت و دو زن جیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید در شبی از شبهای دی بخواب می بینم که حضرت عرش آشیانی

چون از کرده‌های ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی میکرد و سرور و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات او را مغفول و مقبول و مغفون گردانند در آخر همین ماه او را بحضور طلبیده تقاضای خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که بکوزنش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلیخانه خامه در حضور من زانید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند آخر الامر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر منی ماند بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بر سر قورمی آید و بچه فیل اکثر بها بر می آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بها خاک بدالت او افشاند و آغار مهریاتی و لایه گری نمود و بچه لجه انداده بعد ازان برخاسته مفرجه پستان مادر شد ۱۴ مجلس گلاب باشتی که از زمان قدیم ناف ناشی مشهور است و از رسوم مقرر پیشینیات است منقذ گشت در پنجم امرداد خبر موت راجه مانسنگه رسید راجه مذکور از عمده‌های دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر مندهای درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن مرستاده بودم او هم از تعینات این خدمت بود بعد ازان که دران خدمت وفات یافت مرزا بهاو سنگه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتکاری بیش از پیش من داشت تا آنکه ریاست و کائنات قریب سلطه آنها مطابق شایسته که در هندوان معمول است بهاو سنگه پدر حکمت سنگه که کائنات قریب اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من او را منظور نداشته بهاو سنگه را بخطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و بمنصب چاهار هزارای ذات و سه هزار سوار سرفراری یافت و انبیر که وطن آنان اجداد او بود باو مرحمت کردم و تقاضای تراخی خاطر بهاو سنگه نموده بانصافی بر منصب سابق او امرودم و ولایت کره را بانعام او مقرر داشتم و کمربند خنجر مرصع و اسب و خلعت بجهت او مرستادم در هشتم ایدماه که امرودم باشد تغییری در مزاج خود یافتم رفته رفته به تب و درد سرکشیده ملاحظه آنکه مبدا اختلالی ناحول ملک و مندهای خدا راه پند اینمعلی را از اکثر مجرمان و بددینان بهاو سنگه حکما و اطبا را نیز آگاه تخلصم چندی روز چنان گذشت از مجرمان حرم عصمت بغیر از نورحتان بیگم که از مسجد مهربان قری گمان نداشتیم هیچکس را برنی قضیه مجرم تخلصم پرهیز از خوردن خورشهای گران می نمودم و نانداک مایه غذایی سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهوری و غسالخانه بطریق معتاد بر می آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از دروکل مطلع گشتند به یکدوئی از اطبا که محل اعتماد بوده مثل حکیم مسیح الرمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تب مفارقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورده شد اینمعنی باعث زیادتین ضعف و کمی قوت گشت در انفاس تشویش و غلبه سستی بروه مذوره خواجه بزرگوار رفتیم و دران آشیانه متبککه صحت خود را از ناری تعالی درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی بعضی فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود و رفته رفته

بود و خاندان باجمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سرراه آن روسیه داشتند درین اثنا نوشته از پیش بولغ بمعقد خان میرسد که احدات بکوت تیراه که در هشت کوهی جلال آباد واقعست باجمعیست بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی که دولتشوایی و اطاعت اختیار نموده بودند پاره را کشته و چندان را بندی کرده می خواهد که به تیراه فرستد و اراده تاختن جلال آباد و پیش بولغ دارند بمجرد رسیدن این خبر معتقد خسان باجمعی که باو بودند بسرعت تمام روانه میشوند چون به پیش بولغ میرسد جاسوسان جهت تفحص غنیم می فرستد صبح چهار شبیه ششم خبر می آید که احدات در همان جا است تکیه بغایت الهی که در باره این نیازمند درگاه الهی است نموده افواج قاهره را و دونوج میسازد و خود را به غنیم میفرساند غنیم با چهار پنجهزار سوار پیاده گردیده بغرور و بغفلت تمام بنحمت در گمان او نبود که بغیر از خاندان درین نواحی فوجی باشد که باو چیره شوند چون خبر رسیدن افواج بادشاهی بدان بخت برگشته میرسد و آثار و علامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن یوان بدشواری میسر میشد نشسته مردم خود را بچنگ می اندازد و بر قندازان افواج قاهره آن مقهور را به شست تفنگ گرفته جمع کثیری را بچشم میفرستد معتقد خان بالشکر قول خود را بهر اول رسانیده غنیم را فرست زنده از انداختن دوسه شست تیر نداد و پاک و پاکیزه بر میدارند و سه چهار کوه تعاقب نموده قریب هزار و پانصد نفر سوار و پیاده بقتل میرسند و بقیه السیف اثری زخمی و متجروح و براق انداخته قسار سرفراز میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بمم برده صباح آن ششصد سر جدا کرده بر برشاور می آورند و کله مدارها در اینجا میسازند و پانصد سراسپ و مواشی بی شمار و مال و اسلحه بسیار بدست می افتد و بندیان تیراه خلاص میشوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمیشود شب پنجشنبه غره خور داد بعزم شکار شیر متوجه بهر شدم روز جمعه دو قلاده شیر را به تفنگ زده در همین روز معروض گشت که نقیب خان بر حمت خدا رفت خان مشارالیه از سادات سیفی و قزوینی الاصل است مزار پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش از آنکه وفات یابد کوچ او که بابک دیگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزی در بهیاری تپ گذرانیده شربت نابگار مرگ نوشید فرمودم که او را هم در پهلوی زن او که در درون روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بودند نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته در جنگ احدات بر وقوع آمد بجلدوی این خدمت بخطاب لشکر خانی سرفراز گشت و دیانتخان که به او دی پور بخدمت بابا خورم و برسانیدن بعضی احکام مرخص گشته بود بهفتم ماه خوردان آمد و از سر برائیا و توزک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید فدائی خان که از نوکران ایام شاعر ادبی من بود بعد از جلوس رعایتهاست یافته درین لشکر او را بخشی ساخته بودم در دوازدهم همین ماه و دیعت حیات سپرد میرزا رستم

ندارند بلکه اسباب مراعات و آسودگی از بخوردنی و پوشیدنی بحمت او آماده و مهیا دارند چنان قلیح حلی را در هفت روزها منصف دو هزار و پانصدی سات و هفتصد سوار اصل و اضافه سرور ساحتم و بر منصف تاج حلی که نذاری ولایت بهکر معین بود پانصدی سات و سوار افزوده شد در آن اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سنبل آن بود که نهار شفقت و عطومت پدری و العباس والد هاله و همشیره هاله او مقرر فرموده بودم که همه روز نکورنش می آمده باشد چون از سنبله او آثار شکنجگی و خوشحالی ظاهر میشد همیشه ملول و بگرفته خاطر بنظر درمی آمد فرمودم که نکورنش در بیانه در زمان والد بزرگوارم مظهر حسن میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسن میرزا برادر راده شاه طهماسب صفوی که قندهار و رمی داور و الحدود در تحت و تصرف شدند بواسطه قرب حراسان و امین عبدالله حلی اورنگ ندان ملک عراق فرستادند که ما از عهده نگاهد شتی این ولایت نبوی نمیکروم آمد اگر یکی از بنده هاله درگاه را فرستند تا این محال رند و سپهرم و خودها روانه ملازمت شوند چون این معنی را مکرر عرض داشت نمودند شاه بیگ حلی را که الحال خطابه حاندورانی سرور است نذاری و حکومت قندهار و رمی داور و الحدود فرستادند و فرامی عداوت امیر میرزا بان پوشیده ایشانرا بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عداوت شامل حال هر یک نموده و آنانی که دوسه برابر قندهار جمع داشتند بد آنها مرحمت شد عاقبت سرانجامی نه داشت از آنها نشد رفته رفته از ولایت بعیر یافت مظهر حسن میرزا هم در ایام حیات والد بزرگوارم مرحمت جدا رست و میرزا رستم و اسپهراهی حاجان بصوبه دکن فرستادند در آنجا اندک مایه حاکمیری داشت چون تحت و سلطنت موجود می آراشی یافت او را اردکی بقصد آنکه رعایت نموده به یکی از سرحدات بعربم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا عاری تر جان که حکومت تهنه و قندهار و آنواحی متعلق بنمود مرحمت جدا رست بخاطر رسیدن که او را به تهنه فرستم تا آنجا حوهر دانی خود را خاطر نشان ساخته آن ملک را به عدول پسندیده محافظت نمود و منصف پنج هزار نذات و سوار سرور ساحتم دو لک روپیه نقد مدد خرج یدو مرحمت فرموده بصوبه داری ملک تهنه او را رجعت نمودم عقیده این بود که ارو دران سرحد خدمت ها بموقع آمد تحلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدی را بحال رسانید که حلی بسیاری از ملوک رشت او مشکوه در آمدند و حشره چند از او شدند شد که آوردن او لازم گشت یکی از بنده هاله درگاه را طلب او معنی نموده او را بدرگاه طلبیدم در بهمت و ششم اردی بهشت او را آوردند چون ظلم و تعدی او و حقایق جدا بسیار رسیده بود باز حواست آن بمقتضای عدالت لازم گشته او را نادیده سده دل سپردم تا بحقیقت عمل او باز رسیده شود و او می الحمله تمدنی یافته دیگران متنبه و عبرت پذیر گردید هم در آن روزها حشر شکست احدات اعلان رسید و حقیقتش آنکه معتقد حلی در بولم گذر که حوالی برشاور واقع است ماموح قاهره پیوسته

فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم کمان که رانا را بدای نشان تمام بود با هفتده نیل زنجیر دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت \*

## جشن نهمین نوروز از جلوس همایون



آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجری

در بهر و یک گهری از شب جمعه ۹ شهر مفر گذشته افتاد و عذاب ببرج حمل که خانه شوکت و شرف اوست پرتو افکن گشت و صباح آن که غره نوریدی ماه بود با هفتده مجلس جشن نوروزی در خطه دلیله پیراج میر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقبر دولت خانه همایون را با قمشه نفیسه و جواهر و مرمع آلات آئین بعینه بودند در همین وقت خجسته فیل عالم کمان که لیاقت خامه شدن داشت با هفتده زنجیر فیل دیگر از نرو و ماده که فرزند بابا خرم اثر نیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر و تقویت روحان گشت روز دهم نوروز در سواری انرا تیمناً خوب دانسته بران سوار شدم و زو بعد از نذر شد و در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خاں را که در هزاری ذات و پانصد سوار بود سه هزاری ذات و هزار سوار مقبر فرمودم و بخطاب امتحانی که دو کس هم از ساعده آنها بدین خطاب سر فری یافتند بودند سر بلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و در بیست سوار افزودند و هم درین ایام اعتماد الدوله را بمنصب پنج هزار ذات و دو هزار سوار از اهل و اغانه سر فرز ساختم حسب التماس بابا خرم بر منصب سیف خان باره پانصد ذات و در بیست سوار و بر منصب داور خان پانصدی ذات و در بیست سوار و بر منصب کتن سنگه پانصد سوار افزودم و بر منصب سر فرز خان پانصدی ذات و سیصد سوار افزودند و روز یکشنبه دهم پیشکش آمفتخان از نظر اشرف گذشت و در ۱۴ اعتماد الدوله پیشکش خود گذارید درین دو پیشکش نقایس بنظر در آمده آنچه پسند خاطر افتاد گرفتیم و باز دهم چین قللیع خان با برادران و خورشان و لشکر و جمعیت بدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار داشت بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار سرفرایی یافتند بخندمت جلیل القدر بششیکری در خانه شرکت خواجه ابوالحسن مقبر گشت در ۱۵ این ماه مه امتحان که به آوردن خان اعظم و بهر او عبدالله مقبر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۹ مجلس شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مه امتحان از نظر اشرف گذشت و فیل خامه روپ سنده نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را با امتحان بجهتند که او را در قلعه گویانر نگه دارد و چون غرض از فرستادن او بقلعه آن بود که مبادا در مهم رانا بغیر و بیطه و جبهتی که بشعرو دارد اتفاق و فساد می آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندبانی نگاه

ماز مذکور حجر موت اسلامیان رسید که در روز پنجشنبه پنجم ربیع‌الثانی ۱۰۲۲ و مات یافته بود در یک روز بے سابقه بیماری و تشویشی این امر ناگزیر او را دست داد ارحانه رادان و تربیت یافتها این مقدار حوهر کار دانی که او مظهر رسید از دیگر طاهر شد حکومت سنگال را از روی استقلال کرد و ولایاتی که در عمل هیچ یک از حاکم‌داران سابق و تصرف اولیای دولت قاهره در پیامده بود داخل ولایات عمای شد اگر احوال او را در نمی یافت مصدر خدمات کلی می‌گشت حال اعظم نا آنکه خود اسفند عانموده بود که شاهزاده ویرور مند بای خدمات مامور گردد باوجود انواع دل‌اسا و رصا حوئی ارحانب آن مرید قی سارکاری در نداده بشیوه ناسقوده خود عمل می‌فرمود چون این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حصی را که از خدمتگاران معتقد حضور بود همراه او مرستادم و سجدان لطف آمیز مهر انگیزند و پیغام کردم که وقتی در برهان پور بودی بازور های این خدمت را از من التماس نمودی حو این خدمت را که سعادت دارن خود دران میدانستی و در محاسن و محامل مذکور می‌کردی که درن عربت اگر کشنده شوم شهید و اگر عالس آیم عاری حواهم بود بقوت تعویض نمودم آنچه از کمک و مدد تو بختانه حواسنی سرانجام پست بعد آزان دوشقی که ببحرکت رایات حلال ندن حدود بیصل این مهم حالی را اشکالی نیست ننگش تو فرول احوال در احمدیر واقع شد و این نواحی محل سرادفات حاد و حلال گشت احوال که شاهزاده را بعراض و حوه معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات براس و کدکش و صوابند تو بعمل آمده باعث چندست که با از معرکه بیکار می‌کسی و در مقام ناساکاری در آمده ناسا حرم را که درن مدت هرگز از خود جدا نسلحقه ام محص نا عماد کار دانی تو مرستادم ناند که طریقه بیکخواهی و بیک اندیشی مدطور و مرعی داشته شب و روز از خدمت مرید سعادت مدد عامل نمائی و اگر بخلاف این سجدان عمل نموده از مراد داک خود قدم بدرن دبی دانسته باش که ریان کار خواهی بود ابراهیم حصی رمت و این سجدان را بهمنی تفصیل خاطر رستی او ساحت املا نسلحقه نداد از چهل و قرار داد خود ناز دیامد ما نا حورم چون دید که وجود او درن کار محل است او را نگاهداشته عرصداشت نمود که بودن او بهنج وجهه لائق نیست و محص نسلحقه نسلحقه که نا حورو دارد در مقام کارشکندست نسلحقه حال فرمودم که رفته او را از اردبیل بیارند و محمد تقی دنوان بدواتا تعنی شد که بعدد سو رفته فرزدان و متعلقان او را ناحمیر رسانند در یازدهم ماه مذکور حجر رسند که دلیپ ولد را بسلک که خلعت او سرشته نمی و نسلحقه است از برادر کوچک خود را و سوزح سنگه که بر سر او تعنی شده بود شکست عظیم حورده در یکی از محکمهای سرکار حصار در قیلاست مقارن ان هاشم حوستی موحدار و حاکم‌داران ان نواحی او را بدست در آورده مقید بدرگا رسانیدند چون مکرر او قنایع سرورده بود به نیاسا رسید و کشی او باعث عدوت می ار مصلدن شد و بجلدوی این خدمت بر منصب را و سوزح سنگه بانصدی دات و دو بخت سوار امروده گشت در چهاردهم ماه عرصداشت



یک و نیم کوره بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده شیرینی را قیل نموده اند در ساعت متوجه شده بمجرد رسیدن بتفنگ زده باز گشتم بعد از چند روز نیله گاو شکار شد در حضور خود فرمودم تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام بپختند و دیهت و چند نفر جمع شده بودند از آن طعام خوردند و بهر یک بدست خود زرها دادم در همین ماه خبر رسید که فرنگیان کوده بیقوایی نموده چهار جهاز اجنبی را که از جهازات مقررہ بندر سورت بود در حوالی بندر تاراج نمودند و جمع کثیر را از مسلمانان اسیر نموده مال و مطاعی که در آن جهاز بود متصرف گشتند اینمعهنی برخاطر گران آمده مقربانرا که بندر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلاقی این امر اسب و فیل و خلعت داده هیژدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد و خدماتی که از یوسف خاں و بیادالملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت آنها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلی ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقبور بود بنابری بشاطر گذرانیدم که خود در اجمیر توقف نموده فرزند سعادتداد بابا خورم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابری ششم دی که اختیار ساعت شده بود بفرخی و فیروزی اورا مرخص ساختم و قبای طلا دوزی گل مرصع که مروراید بر اطراف گلهای آن کشیده بودند و چیره زر دوزی رشته مروراید و فوطه زر بفت مسلسل مروراید و قیل فتح گنج نام خاصه معه تلایر و اسب خاصه و شمشیر مرصع و کپوه مرصع معه پهل کثاره بدو مرحمت نمودم سوائے مردمی که سابق بسرکردگی خان اعظم درینخدمت تعیین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهی آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را قراخور قدر هریک باسپان خاصه و فیلان و خلعتبای خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائی خان بخندمت بخشیدگی این لکنر تعیین یافت در همین ساعت صفدر خان بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسب و خلعت یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ گدائی در اگره حکم کرده بودم که بجهت روزه متبرکه خواجه بسازند در همین روزها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامی در آن دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر را جمع سازند تا دور حضور بانها خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندار مز مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیر برآمد روز نیم معارفت نمودم و بچشمه حافظ جمال که در دوکروهی شهر واقع است منزل نمودم و شب جمعه را در آنجا گذرانید آخر روز بشهر داخل شدم درین صبت روز ده نیله شکار شد چون نیکوخدمتی خواجه جهان و کم جمیعنی او بجهت حفظ و حراست اگره و آن نواحی بعرض رسید پانصد ذات و یکصد سوار بمنصب او افزوده شد و در همین روزها ابوالفتح بکهنی از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در ۳

مرد و نه هشتاد سالگی مرحمت خدا رست در پشاور رحمت - دمع و ربع اعدان  
 پرتاری قیام داشت منصبا او شش هزار دات و پنج هزار سوار مرد مرئسی خان  
 دکنی که در علم بولقه بازی که اصطلاح دکنیان یک انگلی گویند و معانی شمشیر بازی میگویند  
 به نظیر بود مدتی پیش او بانی ورزش متوجه بودم در بدو او را مخاطب ورزش حای  
 سرور گردانیدم چون فاصله کرده ام که شعبا از باب استحقاق و درویشی را از نظر من  
 میگردانید؛ ناشد تا نظر بحالت هر یک انداخته و من و در نقد و کوشش نابها مرحمت  
 معام در میل آن مردم شخصی اسم حیاتگرا ناام اعظم - الله اکثر بحساب احد  
 مطابق یافته بود عرض رسانید و این معنی را تعال و شگون خوب گرفته نه پانده آن رمی  
 و اسب و در نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق دست و ششم  
 آن ساعت داخل شدن ناحیه قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه  
 و عمارات روضه حصرت حواحه در گوار ظاهر گشت قریب نیک کوه را را پداده طی  
 کردم و از در حای راه معتمدان را تعی نمودم که بقرا و ارباب احتیاج در داده میفرستند  
 چون چهار گیزی از روز گذشت داخل شهر و معمره شدم و در گیزی پنجم شرب ربارت  
 روضه متفرکه دست داد بعد از در نامت ربارت بدو لکخانه همانوس متوجه گشتم و روز  
 دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شرب را از حوز و سرگ شهری و رهاگری  
 از نظر بگردانند تا مزاحور استحقاق عطاءانی حریل خوشنود کردند هفتم آور بقصه  
 سپر شکار تالاب پهلو که از معاند مقرر همد است و در نصیحت آن سجد میگویند  
 که بهیچ عقلی راست نمی آید و در سه گروهی احداث واقع است متوجه گشتم و دوسه  
 روز دران تالاب شکار مرسانی کردم و ناحیه معارفت نمودم معددهای قدیم و جدید که  
 اصطلاح کفار دهره میگویند در اطراف آن تال بدظر در آمد از حمله راناشکر که  
 عم امری مقهور است و در دولت ما از امرای سرگ است دهره ساحله در عایت  
 تکلف چنانکه یک لکه روضه مذکور شد که خرچ نموده نقاشی آن عمارت در آمد  
 صورتی دندم از سنگ سیاه تراشیده از گردن ناله بیگت سر حوک و ملغی شیده بدندن  
 آدمی عقیده ناقص همد آنست که یک وقتی معاصر صلیحتی که زاع حکیم علیم  
 اقتضا مرورده بدنی صورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدنی حمت عرب داشته  
 برستش می نمایند مرصوم که آنصورت کرده وادرم شکسته در تالاب مذکور انداختند نه  
 از ملاحظه این عمارت بر ماله کوهی گذشته سهده مشاهده گشت که مردم از هر طرف  
 مداحا می آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند خوگی در آنجا میدانده ساده لوحانیکه  
 بدندن او منورند کف آردی دست ند آنها میدهد که در دهی انداخته آوار جانور  
 که ارا منها در یک وقت آراسته یافته باشد نمایند تا آن گاه بدنی عمل رانل گردد  
 مرصوم تا آن محل را حرات نموده آن خوگی را آراشا احوال نموده و صورت ننی که  
 دران کنند بود شکسته دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق بیست نه از نفهم  
 ظاهر شد که هیچ حای آن از دواره درج رنده عمق ندارد دور آنرا میر پیدودم قریب

انضام نمی یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یک ساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادن بحسب اتفاق این هر دو کار بواسطه اسبابی که ذکران طول تمام دارد صورت پذیر نگشت تا آنکه زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره می بود بعد از جلوس اولین لشکر که بستود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند پرویز را سردار ساخته عظامه دولت که در پای تخت حاضر بودند بدین خدمت تعیین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه ساختم چون هرکاری موقوف بروقتست درین اثنا قضیه بدعا قیبت خسرو بوقوع آمد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و ولایت و پایه تخت که در دارالخلافه آگه بود خالی میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی امرا برگشته بمحافظت اگر و حوالی و حواشی آن قیام نماید مجمل درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون بعنایت الهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگه محل نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسر کردگی مهابتخان و عبدالله خاں و دیگر سرداران تعیین نموده شد و از آن تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزی ماثربود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمیکرد بخاطر گذرانیدم که چون در آگه کاره ندارم و یقین من گشت که تامن خود متوجه نشوم این مهم صورتی پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه آگه برآمده در باغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسیره روزه داد بدستور معمول اسپان و فیلاں را آرایش داده از نظر گذرانیدم چون مکرر والدها و همشیره های خسرو بعرض رسانیدند که از کردهای خود بسیار نادم و پشیمانست عرق عطوفت و شفقت پدری در حرکت آمده او را طلبیدم و مقرر کردم که هر روز بکورنش می آمده باشد در باغ مذکور هشت روز مقام شد در بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل بهمراهی قلیچ خان خدمت مینمود وفات یافت غره ماه مهرا از باغ کوچ شد و خواجه جهان را برای نگاهبانی دارالسلطنت آگه و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت شد در دوم مهرا خبر رسید که راجه باسو در تهبانه شاه آباد که سرحد ولایت امری مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپ باس که الحال باسن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجایگزیر روپ خواص مقرر بود بعد از آن به بهر مهابتخان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بغام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز بشکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بسمت و پنجم ماه مذکور از امن آباد کوچ نموده شد در سی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طالب نموده بودم آمده ملازمت کرد پنجاه مهرا نذر و بازنده پاره مرصع آلات و یکنجیر فیل که او را داخل فیلاں خاصه کردم پیشکش گذرانیدم دوم آبان مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید از قدیمان این دولت

حمده بود چنانچه التماس او را مردم محل اجرا نمود آمده مغارل او را که تازه ساخته بود سرکردم الحاق حادهاے مطوع و لایصد بود بحیار خوش آمد پیشکش های لایق را اتمشه و حواهر و دیگر احساس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسند خاطر رفقا و قریب مشام داحل دولتخانه همایون شدم چون منجمان و احتر شماسان امشب ساعت توجه بخانسا احمیر احقیار نموده بودند هفت گهری ارشسا در شنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهرور گذشته بغیروری و اقبال معصد انصوب از دارالجلاله آگره برآمد و درمی عربست دو چیز منظور خاطر بود اول رباب روضه منوره حواجه معین الدن چشتی که از برکات روح پرمقوج ایشان کُشانشه بزرگ نانی دودمان والا رسیده و بعد از خلوس رباب مرتقد سرگوارانسان میسر نگسته بود دوم دمع و ربع رانا امر سنگه مقهور که از رمیدنداران و راجهاے معتبر هندوستان است و سری و سرداری او و انا واحداه او را جمیع راجها وزانل این ولایت قبول دارند و در بخت که دولت و ریاست در خانواده آنهاست مدتی در حدود مشرق که پرور روزه باشد حکومت داشته اند و دران ایام خطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان برمنی دکن افتادند و پیشقروانات انجا بتصرف در آوردند و بجای راجه نقسا راول را حرواسم خود ساخته پس ازان بکوهستان میواب در آمدند و رفته رفته قلعه چیتور را بتصرف در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از خلوس مدست یکپراز و چهار صد هفتاد و یک سال میشود بیست و شش کس دیگر ازنی طایفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصیت که براول شتهار نامته تا رانا امر سنگه که امروز رانا است بیست و شش نفراند که در عرص چهار صد و شصت و یکسال ریاست و سوری داشته اند و درنی مدد مدید گردن باطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان در بیارده اکثر اوقات در مقام سرکشی و تنه انگیری بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت مردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و زایان و رمیدنداران اسی ولایت را جمع ساخته تا یک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بنابه جنگ صف نمود و به نائید ناری تعالی و یاری نکت لشکر ظفر اثر اسلام بر امواج کمر قلعه کردند و شکست عظیمی باحوال اوزاه یامت تفصل اسی جنگ در تواریخ معتبره تفصیص در واقعات که از تصدیقات حضرت مردوس مکانیست مذکور و معظور است والد سرگوارم که مرتقد معورش محل موص نامنداهی باد در دمع اسی سرکشان سعادته طبع نجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تعیین نمودند و در سال دوازدهم از خلوس خود به تحجر قلعه چیتور که از محکم قلعه های مقرره معموره عالم است و برهمین ملک رانا عربست نمودند و قلعه مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز در قیل داشتند از کمان پدر رانا امر سنگه جنگ و حداقل از روزه قدرت و قوت تمام گردیدند و قلعه را حراب نموده برگشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را بر تو تک ساخته چنان می کردند که بدست در ایند یا حراب و آواره گردد و مقارن اسی امری روزه میدان که اسی مهم

سرخدها بغرض می رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدی خدمت تعین می شوند و این از ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می نمایم و درین ضمن فواید کلی و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع دیگر بر احوال عالم و عالمیان بهم میرسد اگر فواید آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویس لاهور نوشته بود که در اوخر ماه تیر ده کس از شهر بامی آباد که در دوازده گروهی واقع است رفته اند چون هوا گرمی بهم میرسند پناه بسایه درختی میبرند مقارن آن باد و چکری بهم میرسد و آن باد چون بجماعت مذکور می وزد بلرزه در آمده نه کس از آنها هم در زیر درخت جان دادند و یک کس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت تا بعد از محنت بسیار خلاص شد و جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده مردند و در آن نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرایی بکشت زارها آمده خود را می انداختند و بر بالاس سبزه غلطیده جان میدادند مجمعا جانوران بسیاری هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ مرداد تسبیح نموده بقصد شکار بکشتی سوار شده متوجه موضع سمونگر که از شکارگاههای مقرر است گشتم در ۳ شهریور خانعالم را که از دکن بمصلحت فرستادن عراق و همراهی ایلچی دارای ایران طلب نموده بودم در اینجا رسیده ملازمت کرد مد مهر نذر گذرانید و چون سمونگر بجاگیر مهابت خان مقرر بود منزلی دلکشا بغایت تکلف در کنار دریا ساخته بود بسیار خوش افتاد یک زنجیر فیل و یک انگشتری نگیں زمره پیشکش نمود فیل را داخل فیلان خاصه نمودم تا ۶ شهریور بشکار مشغول بودم درین چند روز چهل و هفت راس اهو نرو ماده و دیگر جانوران شکار شد درین روزها دلار خاں یک قطعه لعل پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد شمشیر خاچه جهت اسلام خاں فرستادم بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات و هفت صد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد اخرهای روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذکور در منزل مریم الزمانی وزن شمسی بفعل آمد خود را با نلزلات و دیگر چیزها بدستور معمول وزن نمودم درین سال سن من چهل و چهار سال شمسی بوده شد و در همین روز یادگار عالی ایلچی دارای ایران و خانعالم که ازین جانب بهمراهی او تعین شده بود مرخص گشتند بیادگار عالی اسپ بازی مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلغی و با پروچینه و سی هزار روبیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روبیه بوده باشد و بخانعالم کهپوه مرصع یا پهل کتاره که علاقه از مروراید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذکور به زیارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به بهشت آباد فیل سواره متوجه گشتم در رفتن پلجهزار روبیه زر ریگی افشاند شد و پنج هزار روبیه دیگر بخواجه جهان دادم که بدویشان قسمت نمایند و تسبیح نماز شام کرده بکشتی متوجه شهر شدم چون منزل اعتماد الدوله بر کنار آب جمعه واقع بود آنجا نرو آمد و شب در منزل او گذرانیده تا اخرهای روز دیگر آنجا بسر بردم و از پیشکش های او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقاد خاں هم بر کنار آب

ندش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکند  
 زراعت و حرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طایفه را هم روزی  
 معنی است نه اینرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که اقیاف در برج میزان  
 است واقع میگردد و در نسبت هشتم ماهی می باشد در شب این روز  
 چراغهای می افروزند و در میان و عربان در خانه های نگین جمعیت نموده هنگامه  
 عمارتاری گرم میدارند چون نظر این طایفه بر سود و سودا است برون و ماندن  
 را در این روز شگون میگویند طایفه چهارم شودر است این گروه که بر این طایفه هدود اند  
 همه را خدمت میکنند و این چنرها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند  
 روز این ها هولی است که با تعداد ایشان روز احر سال است این روز در ماه اسفندار مد  
 که حصرت بدراعظم در برج حوت منول دارند واقع میشود در شب این روز ایشان  
 در سر کوهها و گذرها بر می افروزند و چون روز میشود با یک بهر آن خاکسترها بر سر  
 و رو بکند بر می افشانند و شور و عوالت عینی بر می انگیزاند و بعد از آن خود را  
 شست و شوی داده و حنای می بوشند و بستر عاید و مسخرها میدوند چون صافه  
 مع ر هدود است که مرده های خود را می سوزانند این امر و حش در این شب که شب  
 احر سال گذشته است گناهان از انست که سال گذشته را که مندرک مرده است  
 مدسوزانند در انام والد بزرگوار امیر است هندو و دیگر طوائف بقلند ایشان رسم را که  
 بجای رسانند که لعلها و مرواریدها و گلهای مریح بخواهر گزنی بها در رفته ها کشند  
 بردست مبارک انسان می بسند و نا چند سال این رسم معمول بود چون نعل  
 را ارحد گذرانند اندمعی برایشان گران آمده منع فرمودند و بهر همان بشگون همان  
 رشتها و اینر شمشها را که صافه ایشان است می بسند می هم در این سال نسبت  
 بسندند انسان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعدای این طایفه را که  
 می نه بسند روز را که که بهم امرداد بود بار همان معرکه قائم شد و دیگر طوائف براه  
 بقلند رفته دست این نعص بار نداشند همین سال را قبول نموده فرمودم که  
 بهمان صافه مدتم بهر همان رشتها و اینر شمشها می بسند باشند در این روز بحسب اتفاق  
 عرس حصرت عرش آشنایی واقع شد و عرس ارماعها است که در هند و سنان  
 معمول است در هر سال در روز موب درو عمر خود طعامها و اسام خوشنویها  
 مانداریه خالص و مغرب خود برینس داده علماء و ملجا و سایر مردم جمع می شوند و این  
 مجلس گاه باشد که یک هفته بکشد دس روز مانا حرم را فرسادم که در صعد معرکه  
 ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار رفته نه ده کس از بنده های  
 معسر داده شد که نه معزا و از ان احتیاج بعصم نمایند در نادر هم ماه امرداد  
 بسکش اسمحان را نظر گذشت نسبت و هشت رجوع مل و چهل راس اسب  
 آن سر رمی که بتانگی مشهور است و پنجاه نفر حواحه سرا و ناصد برکانه  
 دعس سنا را می فرساده بود چون صافه شده که و مانع جمع مویها نه تخصص

فیل خامة معبر سانه و دست او را میگرد فیل او را میگذارد چون مدت یکماه و پنج روز  
 پیغمقدمه میگذرد و روزیکه هوای ابر فراک بود غریبن رتبه بگوش ماده فیل که در پیش  
 او بود میرسد و بیکبار فیل را میگذرد و اعضای او بلزله در آمده خود را می اندازد  
 باز بر خاسته هفت روز آب از دین او میرفت و فکاه فیل را میگذرد و بی آرامی  
 داشت فلذاتان هر چند در عهد علاج شدند نفع نکرد و روز هشتم افتاده سر بعد از  
 مردن ماده فیل بیکماه فیل کل را بگذار آب بصحرای می بردند بهمان طریق ابر و رعد  
 ظاهر شد فیل مذکور در عین معنی یکبار بلزله در آمده بر زمین نشست فلذاتان  
 او را بهزار مشتت بجا و مقام خود آورده بعد از همان مدت و بهمان حالت که  
 ماده را دست داده بود این فیل نیز تصدیق شد از وقوع این مقدمه حیرت تمام  
 دست داد و الحقی جای حیرت است که جاتوری باین کلانی و بزرگی هیکل و ترکیب  
 باندک جراحتی که از حیون ضعیفی باورسد این مقدار عاشر گردد چون خانجانات  
 مکرر باشند عای رخصت شاه نواز خان پسر خود نموده بود بقاریخ ۴ مرداد اسب  
 و خلعت داده رخصت دکن نمود و یعقوب بدخشی را که منصب او مد و پنجانی  
 بود بنابر ترددی که ازو بتوقع آمده بود بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز  
 ساخته بخطاب خانگی او را سر بلند گردانیدم و علم نیز گرامت شد طوایف شوق  
 بر چهار گره قرار یافته و هر کدام بائین و طریق خاص عمل مینماید و در هر سال  
 روزی معین دارند اول طایفه برهن یعنی شناسند این پنجت و وظیفه ایشان شش  
 چیز است علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلت به  
 آتش پرستش کردن چیزی به محتاجان دادن و چیزی گرفتن این طایفه را روزی معین  
 است و آن روز آخر ماه ساون است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک  
 دانسته عابدان ایشان بکفار دریاها و قلابها میروند و تهنیتها خوانند بر برهمنها و  
 رشته هات رنگین میدهند و روز دوم که اول سال نو است آن رشته هات را در دست راجها  
 و بزرگان عهد می بندند و شگون میدهند و این رشته را با گهی میگویند یعنی نگامداشت  
 این روز در ماه تیر که آفتاب جیبا قذیب در برج سرطانست واقع میگردد طایفه دوم  
 چهار دست که بکهری معروف و مشهور است و مرد از چتری طایفه ایست که  
 مظلومان را از شر ظالمین محفوظ دارند آئین این طایفه سه چیز است یکی آنکه خود  
 علم بخوانند و دیگران را تعلیم دهند دوم آنکه آتش را پرستش کنند و دیگران را به پرستش  
 دعوت نه نمایند سوم آنکه به محتاجان چیزی بدهند و خود بنار جود احتیاج چیزی نکنند  
 روز این طایفه بجای ولسلی است در این روز سوار می گردن و لشکر بر سر خصم  
 کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که او را بخدا می دهند و فیلان و اسبان  
 لشکر کشیده بر خصم خود ظفر رفته است این روز را معتبر می دانند و فیلان و اسبان  
 را آرایش کرده پرستش می نمایند و این روز در ماه شهر یور که آفتاب در برج سنبله  
 میباشد واقع میشود به فکاه دارند هات اسبان و فیلان انعامها میدهند طایفه سوم

از ماورالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازه هزار رومیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواسته های در حوالی شهر فالیرخوپوره بعمل آورده بود بعد از گذشتن دو بهر روز پنجاهه دهم حورزاد مرگشتی سوار شده از راه دریا بهیر فالیر روانه شدم و مردم محل همراه بودند در دوسه گهری از روز مانده رسیدیم شب در سفر فالیر گذراندیم عجب تنه ناک و حکری شد که حیمه و سربازده در پلایه مانده در گشتی در آمده آشپ را بحر مردم پاره از روز جمعه در سیر فالیر گذراندیم و شهر باز گشت نمودم اصل حال که مدتی مدید بآلم دمل و رحمتای عربی گرفتار بود در دهم حورزاد در گذشت حاکیرو وطنی را که در خدمت دکی تقصیر کرده بود تعذر نموده بمهاجرت حال عداوت نمودم شمع پیروز که از ارامنگان دمی تعلقان وقتست و خاص سمیت محبت و احسان که با من دارد طریقه خدمتکاری و همراهی اختیار نموده است در برگه میراث که وطن اوست قتل اری بنای مسجد نهاده بودند در بنوا به تقریبی مذکور گشت چون خاطر او را متعلق بتمام اسی مدلی خیر یانم چهار هزار رومیه باز دادم که خود رفته صرف او نماید و مرعی شال خاصه باو مرحمت نموده رحمت کردم در دیوانخانه خاص و عام دو محقر از چوب تزیین می یابند در محقر اول امرا و ایلچیان و اهل عرت می باشند و درسی دانده کسی بهیر حتم داخل نمیشود و در محقر دوم که وسیع تر از محقر اول است حدیث بدگل از مدینه داران و احادیث و کسانیکه اطلاق نوکری توان کرد راه می یابند و در میز اسی محقر نوکران امیر و سایر مردمی که در دیوانخانه مذکور در می آیند می ایستند چون میل محقر اول و دوم تفرقه نمود بطاظر رسید که محقر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محقر مذکور و در بنای را که اری محقر مدالخانه بهر که نهاده اند و دو میل را که بهر دو دست نشین بهر که که خدمتداران از چوب تزیین داده اند در نقره گیرند بعد از اتمام بهر رسید نکند و بیعت و پنجمی نقره بر سر هندوستان که هشتصد و هشتاد من و امانت باشد صرف بر سرده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا چنین می نایست سوم ماه تیر مظفرخان از پشته آمده ملازمت کرد دوازه مهر در گذراند مصحف حلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گویا بنظر در آورده و در چهار دهم ماه مذکور بهر در حال از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و نکند و یکصد مهر بدر گذراند بعد از آن که مظفرخان زری چند در ملازمت بود بانصدی ذات بر منصب سابق او آورده علم هدایت فرمودم و شال خاصه داده رحمت پانه کردم میدانم که سگ دیوانه هر حدیری و خانداری را که نگرند الله میمند عاقبتاً آید معنی در دمل رحمت به بدوخته بود در راس من چنین واقع شد که شنی سگ دیوانه بحالے رفتی یکی از میان خاصه کچپی نام در آمده در پلایه ماده مدلی که همراه میل خاصه بود میگرد بیکبار ماده دمل بهر آن در می آید میلعانان دویده خود را میسالتند آن سگ رو نگران نهاده بر نوه زاری که در آن حوالی واقع بود در می آید و بعد از رمانی ناز در آمده خود را



یکی بسمال خود بود در کاغذ علیحدہ سفارش سلام الله عرب نوشته بودند همان لحظه  
 سب و علوفه جاگیر او را افزودم قبلی از فیلان خاصه باتلا بر بعد الله خاں قریستاد و فیل  
 هم بقلیج خاں مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادری عبدالله خاں را بضابطه سه  
 و دو اسبه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابق بجهت خدمت جوته گره پانصدی  
 و سیصد سوار بر منصب برادر او سردار خاں افزوده شده بود و در فانی السال آن  
 خدمت بکامل خاں مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب و  
 اعتبار نمایند و سرفراز خاں را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود و صد سوار دیگر  
 سافه فرمودم بسمت هفتم اردی بهشت ماه مطابق بسمت ششم ربیع الاول سنه ۸ جلوس  
 سنه ۱۰۲۲ هجری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم الزماني ترتیب یافت  
 پاره از زر وزن مذکور بعوزات و مصنفان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که  
 بخش کردند و دریں روز هزاره بر منصب مرتضی خاں افزوده شد که شش هزار ذرات  
 و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غم میرزا خانی از پتنه بهرہ عبدالرزاق معموری  
 آمده ملازمت نمود و سردار خاں برادر عبدالله خاں با دایان گجرات رخصت یافت  
 و نیز که پا زهر داشتند از کرناٹک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر  
 جانوری که پا زهر میدارد بسیار لاغر و زبون می باشد حالانکه این بزعا در نهایت فربہ  
 و تازگی بودند یکی از انها را که ماده بود فرمودم که کشتند چهار پا زهر ظاهر شد و  
 اینمعنی باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاهای که میباشد بماند  
 خود جفت نمی شود چنانچه والد بزرگوارم یک مدتی تا هزار یوز جمع کرده بودند  
 بعبار خواہاں آن بودند که اینها بایکدیگر جفت شوند اما نمی شد و بارها یوزهای نر  
 و ماده در باغات قلاہ برآورده سردانند در اینجا هم نشد دریں ایام یوز نری قلاہ خود را  
 گنجینه بر سر ماده یوزی میبرد و جفت میشود بعد از دویسم ماه سه بچه زائید و کل  
 شده چون فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد هرگاه یوز بایوز جمع نکرد شیر خود  
 بطریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد  
 دولت من وحشت از طبیعت جانوران صحرایی برداشته شده چنانچه شیران بنوعی  
 رام گشته اند که بیقید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردند و غرض ایشان بمرم نمیرسد  
 و نه وحشت و رعیدگی دارند بسبب اتفاق ماده شیر آبستن شد و بعد از سه ماه  
 سه بچه زائید و این هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتاری بجهت خود جمع شده باشد  
 اتر حکماں شنیده می شد که شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بظاہر میرسد که  
 هر چند سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بظاہر میرسد که  
 چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مہری که به بچه خود دارند  
 چون در پستان او مقارن خوردن و مکیدن بچه شیر میخورد باشد تا در وقت گرفتن او  
 بجهت برآوردن شیر غضب او زیاد گشته شیر در پستان خشک میشود در آواخر  
 در پستان او قاسم برادر خواجہ عبدالرزق که از خواجہ زادہای نقشبندیہ اند

حوادث محروم معنای از کتاب شراب نمودند پیشکش معانی در روز گذشت یکمهر  
 هزار توله که نکوک طالع موسوم است بدان کار علی ایلچی والی انزل دادم مجلس  
 شگفته گشت بعد از محاسنی حکم کردم که اسباب و آئینی را ناز کنند چون در ایام  
 نوروز پیشکش مقرب حان سامان بیافیه بود از هر قسم تعاس و تحفه های خوب  
 بهمرسانده بود و از جمله دوازه راس اسب عوامی و عربی که سبهار آورده بود و دیگر  
 رزمی مرغ کاری ترکی از دوازه گشت بر منصف نوازش خاں پانصد سوار اعانه شده که  
 دوازه های دات و سوار بوده باشد ویلی مدعی بدن نام که اسلام حال از بدگاله فرستاده  
 بود بنظر درآمده داخل دکان حاضره شد روز سوم اردی بهشت حواحه نادگار برادر  
 عدالله حان از کجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر جهانگیری بدر گذرانید بعد از چند  
 روز که در ملازمت بود خطاب سردار حانی سروراری یافت چون کشتی صاحب  
 استقلال به لشکر بکشت و آنقدر بانست فرستاد معفک حان را ندنی خدمت اختیار  
 نموده و بر منصف او سیصد نوات و پنجاه سوار اعانه شده که هزار و پانصد نوات و سیصد  
 و پنجاه سوار بوده باشد رحمت نمودم مقور شد که برودی روانه گردد محمد حسینی  
 چلبی را که در حرنس حواهر و بهمرسانیدس تحفه و ثواب تمام داشت پاره زر داده  
 رحمت نمودم که از راه عراق باسندبول رود و تحفه ها و هانسنکه بهمرساند سبعت سرکار  
 ما حرنزاری نماید در بنصورت مرور بود که والی انزل را ملازمت کند گذشتی ناو داده  
 نمودم و یاد نمودی تا آن همراه بود محمّد در حوالی مشهد مرادرم شاه عداس را می  
 بیند شاه ازو تعصب میکند نه چه چهرها حکم اوست که سبعت سرکار انشور حرنزاری  
 نمائی چون منالعه میکند چلبی ناو داشتی که همراه داشت ظاهر میسار و دران  
 یادداشت میروزه حوا و مومنیائی گابی استعمانی داخل بود میفرماید که آس دو  
 حاس سحرین میسر نصبت می سبعت انشان میفرستم لوسی توپچی را که از  
 ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انداچه حاکه میروزه تحمینا بسی سه حاکه  
 داشت و چهارده توله مومنیائی و چهار راس اسب عربی که یکی از انان بود حواله  
 او میکند و گذشتی مشعرو اظهار محبت و دوستی بیش از بیش نوشته درباب  
 ربونی حاکه و کمی مومنیائی عدد مسنار خواسته بودند و حاکنها مسنار ربون بنظر در آمد  
 هر چند حاکا و دکان سارن تعصب کردند نک نایدی که دنایت انشوری ساحفی  
 داشته باشد ظاهر شد سالها درونی انام حاکه میروزه مطرقتی که در زمان شاه مرحوم شاه  
 طهماسب از معدن برمی آمده حالا برندی آند حسی مقدمه را در گذشت ذکر کرده  
 بودند درباب اثر مومنیائی از حکماں سبعل شیعده نمودم چون تجربه شد ظاهر نگشت  
 میدادم که اطفا در اثر آن منالعه از حد گذرانیده اند یا سبعت کهدای اثر آن کم شده باشد  
 بهر تقدیر بر روشی که قرأ داد اظنا بود پنی مرغ را شکفته ریاده از آنچه میگفتند خوراییده  
 پاره بر محل شکستگی مالیده شد و دسه روز معافیت نمودند حاکنکه مذکور میشد  
 که از مداح قاشام کافیت بعد از آنکه ملاحظه نموده شد هیچگونه اثری ظاهر نشد و

آیام خجسته فرجام همه روز بدیوانخانه خاص وعام برمی آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات بعرض میرسید و پیشکشهای بندهای درگاه از نظر میگذشت ابوالبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد در نهم ماه مذکور افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر نیل بنظر در آورد و در دوازدهم پیشکش اعتماد الدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس آنچه خوش اوقات بدرجه قبول پیوست و از قیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر در بی روز دیده شد در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر در آمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نمود و چند روزی در آنجا بسر برد و مصیبت بی در پی او را دست دادن شنیده ایم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میگذشت اول بر زن دوم بر بنده سوم بر منزل چهارم بر اسب بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که بصحت پیوسته است اندک زمین را از خاک خالی باید کرد و باز آن خاکها را در آن سوزین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول اوقات برداشته شد بمنصب اعتبار خان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بمنصب تربیت خان افزودیم که دوهزاری ذات و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلامخان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده در بی روزها ملازمت کرد چندی از مردم مکه را که ملک ایشان متصل پیگو دار جلنگ است بلکه درینولا این ولایت هم در تصرف آنها ست همراه آورده بود از کیش و روش آنها مقدمات تحقیق شد مجمعه حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بری و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منغ نیست و با همه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند صورتهای ایشان بقرا قلماق شبیه است اما زبان ایشان تبثی است و اما بقرکی نمی ماند و همین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سردیگر آن بولایت پیگو دینی درست و آئینی که از آن تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلمانی دور و از کیش هندو و مہجوران دو سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجه قبول یافت یکروز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر در آورد آنچه پسند خاطر اوقات گرفته شد تله را بار بخشیدم رز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را گذرانید از هر جنس چیزها سامان نموده بود تا روز شرف هر روز پیشکش یک از امرا بلکه دوسه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم نوروزی مجلس شرف ترتیب یافت در آنروز سعادت انداز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که آقسام کیفیا از شراب و غیر آن حاضر سازند تا هر کس بخواش خاطر خورد آنچه

عدالت شد در ششم بهمن که برگه بازی محل فرول بود حفرو ت حواگی محمد  
 حسن که از مدینه آمدند خدمت این دولت بود رسیدند و از آن از محمد باهم جان  
 در میان والد بزرگوار رعایت کلی یافتند بود و حواگی محمد حسن هم خدمات که  
 از روزی اعتماد مرموده شده مثل نکاحی و امثال آن سرور میگذشت ازو فریدی نماند  
 و کوسه بود که املا در محاسن و دیوت او تک موئی ظاهر نمی شد در وقت سخن کردن  
 هم بسیار مریدان میکرد مثل حواحه سرانل بهمیده میشد دیگر شاه دوار جان که حاجانل از  
 درهال پور بخت عرض بعضی معروضات زارانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده  
 ملاصمت کرد یکصد مهور و یکصد روپیه بدر گذراند چون معاملات دکی بخت تفر حلوندهای  
 عند اله جان و اتفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد دکنیای راه سخن نامده نامرا و  
 دولتخواهان آنجا حکایت صلح در میان آوردند و عادلان طرفه دولتخواهی احتیاج  
 نموده التماس کرد که اگر مهم دکی نس رجوع شود چنان کنم که بعضی مسائل که از  
 تصرف اولیای دولت برآمده بار مصرف در آمد و دولتخواهان نظیر مصلحت  
 وقت نموده این معنی را مریدان داشت نمود و تجویز یک گونه شد و حاجانل تعهد  
 سرانجام مهمات آنجا کرد بخت اعظم که همیشه حواهل دفع و رفع زانله مهور بود و  
 انخدمت را بخت کعب ثواب التماس میفرمود حکم شد که ماله که ساکنرا و مقرر  
 است رفته بعد از سرانجام مرفحه این خدمت گردد و بر منصب ابوالنبی اورنگ هزاری  
 دات و پانصد سوار دیگر افزوده چهار هزار دات و سه هزار و پانصد سوار دوده باشد مدت  
 شکار بدو ماه و بیست روز کشد درونی انام همه روز متوجه شکار بودم چون نوروز عالم  
 امیر بدخ شش ر رعش نمائند بود بخت است معاود نموده بخت چهارم اسعد از  
 مداح دهره محل فرول گشت و مقریان و جمعی از مصلحتان که حصا الحکم در شهر  
 مانده بودند درونی روز آمده ملاصمت کردند معرکان صراحی مرموع و کلاه برنگی و گلکشک  
 مرموع پوشش گذراند سه روز در مداح مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسعد نار  
 داخل شهر شدم درونی مدت دویست و بیست و سه راس آهو و عنبر و دود و بدخ بیله گاو و  
 دو حوک و سی و شش قطعه کاپوانک و عنبر و نهار و چهارم و پنجاه و هفت ماهی  
 شکار شد \*

## جشن هشتمین نوروز لر جلوس همایون



سده هشتم جلوس مطابق محرم سده ۱۰۲۲

شش بدخ شده بخت و هفتم محرم مذکور مطابق عید نوروزی سده ۸ جلوسی  
 بعد از گذشتن سه نم گهری حضرت نر اعظم از برج حوت در برج حمل که خانه  
 مرموعی و مرموزی اوسته نقل نموند و مداح آن که نور نوروز عالم امیر بود مجلس حش  
 و نائس همه سالها ترتیب و ترفن نامت و آخرهای آن روز بر تخت دولت جلوس  
 واقع شد و امرا و اعدای دولت و مقریان در کلاه تحلم و مدارک نایی بجا آوردند و دربی

داد جوان مردانه بمجرد فردایی که باو رسد یا سخنی که از خوردن سالی بشنود این قسم مضطرب شده بے تابانه خون را از بالای فیل اندازد در واقع جای حیرت است در ۱۹ ماه تیر خبر این حادثه بمن رسید پسران او را بنو ازشات و منصبها دلجویی کردم اگر این قضیه او را دست نمیداد چون خدمت نمایان کرده بود برعایتها و شفقتها سرفرازی می یافت

### با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نو و ماده اسلام خاں از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه گشت راجه ٹیک چند راجه کامیون استدعای رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیانی یکصد راس اسب مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود بتعلتها سرفرازی یافت و خنجر مربع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسبها داده شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریب این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مصیح از سرما کشتگان عشق \* یکرزده کردن تو بصد خون برابر است  
چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بے اختیار مصراعی و رباعی بایستی در  
خاطرم سرمیزند این بیت بوزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بے تو یکنفس \* یکدل شاکتن تو بصد خون برابر است  
چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمیں بیتی گفته گذرانید ملا  
علی احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود

ای مستحب زگریه پیرمغان بترس \* یک خم شاکتن تو بصد خون برابر است  
ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلشان بود و قبل ازین بدو مثل دولت خواهی  
اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امر داد بملازمت  
آمد و منظور عنایت و تربیت گشته بشمشیر خاصه و خلعت سرفرازی یافت و بعد از  
چند روز اسب خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگی محمد حسین که به نیابت  
برادر زاده خود بکشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات اینجا جمع ساخت در همین  
روزها آمده ملازمت نمود چون بحکومت پٹنه و دارائی انجاسردار بایست فرستاد بتخاطر  
رسانیدم که مرزا رستم را فرستم منصب او را که پنجم هزاری ذات و هزار و پانصد سوار  
بود پنجم هزاری ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۶ جمادی الثانی مطابق دویم شهریور  
تعلیم حکومت پٹنه نموده فیل خاصه با اسب و زین مربع و شمشیر مربع و خلعت  
فاخره داده رخصت نمودم و پسران او و بهران مظفر حسین خاں مرزائی برادر او  
باضافه منصب و فیل و اسب و خلعت سرفرازی یافته بهمراهی او مرخص  
کشدند راسه دلپ را بکومکی مرزا رستم تعیین نمودم چون جاو مقام او نزدیک بان  
حدود است جمعیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدی ذات و سوار بر منصب

و منصب هراری ذات و پانصد سوار سردار سلحقه موحداوی سرکار قدوح را بدر مرحمت نمودم چون معینه اعتقاد حان ولد اعتمادالدوله را جهت حرم حواسنگاری نموده بودم و مجلس کد حدائی او در میل بود روز پنجشنبه هفتادم حور داد مندرل او رنده یکرور و یک شب آنجا بودم پیشکشها گذرانید و بیگمنا و مادران خود حاکمان محفل را توبهها سامان داده نامرور سرو پاها عدايت نمودند عندالزرق را که بخشی در خانه بود بجهت سرانجام ولایت تهنه فرستادم که تابعین سردار صاحب و خود بهایی و رعیت آنجا را دلاسا نموده آنولت را در قید صط دز آوردن ماضانه منصب و عدايت میل و پرم نرم حاصه سرمراری یافته مرخص گشت معزالملک را بجای او بخشی ساحتم و حواحه جهان که بدندن، عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود در اولحر همین ماه آمده ملاصمت کرد مرزا عیسی ترحان از حویشان مرزا عاری در لشکر دکن تعیین بود بجهت مصلحت تهنه او را طلبیده بودم در همین تاریخ بخدمت اسدسعاد یاسی چون قابل رعایات و تربیت بود منصب هرارندات و پانصد سوار مختار گشت حور پاره بر مرصاح غله کرده بود باستصواب اطفا در چهارشده ماه مذکور قریب نیک اثار حور اردست چپ خود کشیدم چون حجت و سبکی تمام دست داد بکاظرسید که اگر در محاورات حور کشیدن را سنگ شدن میگفتند باشند بهتر خواهد بود الحال همین عدايت گفته می شود بمقرب حان که قصد نموده بود کپوره مرصع عدايت کردم کشداس مشرف و دل خانه و امطلد که از رمال حضرت عرش آشیانی تا حال متصدی آن دو خدمت بود و عدها آرزوی خطاب را حکی و منصب هراری ذات داشت و قتل اربن بکتاب سرمراری یافته بود الحال منصب هراری کام روا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسینی میرزا صغوسه را که در لشکر دکن تعیین بود حسب الانماس او را طلب نموده بودم روز شده بهم ماه تیر ماوردان آمده ملاصمت کرد یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مروارید پیشکش گذرانید بر منصب قاج حان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار امروده شد قصیه موت شجاعت حان از امور عربده و عجله است بعد از آنکه مصدر چهل خدمتی گشت و اسلام حان او را سرکار اودیکه بخصت منکند در آنجلسه راه شکی بر مانده میل چونکنده دار سوار میشود و حوله سراسه حور سالی را بر عقب خود حان میدهد وقتی که از اردوی خود برمی آید میل مسخر بر سر راه بخته بودند آنرا بر آوار سم اسبان و حرکت سواران در صدد آن میسر که رکنر بکشد بدست جهت شور و عوعای بلند می شود چون این شور و توعا بگوش حواحه سرا میرسد مصطربانه شجاعت حان را که در حواب بادر پیشعربی شراب بود بیدار میسازد و میگوید که فیل مست باز شده و قوچه اینطرف است معجز شنیدن این سخن مصطرب شده از پیش چونکنده حور را بر بر می اندازد بعد از اندلختن لگشت پای او سبکی رسده شکافته می شود و بهمنی زخم بعد از دوسه روز در می گذرد محمداً از شنیدن این مقدمه حیرت تمام دست

براین مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو ناخوشیها بفعل خواهد آمد بخلاف آنچه در خاطر او و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را بمنصب پنجزاری فئات و سوار سرفراز ساختم و بعد از آن که مدتی وزیر صاحب استقلال شد بعد رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم اخرا لامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناقص خود کرده همیشه از من توهمی در خاطر داشته از قضیه و شورش که در راه کابل وقع شد میگوید خبردار بوده بلکه تقویت آن تیره بختان می نمود بارے مرا باور نمی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نا دولتخواهی و تیره بختی گردد باندک فاصله در بیست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی رسید میرزا مشارالیه از حاکم زادهای تهته از ذات تر خانیانست در زمان والد بزرگوار پدر او میرزا جانی دولت خواهی اختیار نموده بهراهی خانخانان که بر سر ولایت او تعیین یافته بود در قرب لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشتند و خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست تهته رخصت کنانید تابود در ملازمت گذرانید اخرا لامر در برهانپور وفات یافت میرزا غازی خاں والد او که در تهته بود بموجب فرامین عرش آشیانی بیالیت و حکومت اند یار سرفرازی یافت بسعید خان که در بهکر بود حکم شده که او را دلاسا نموده بدرگاه آورد خاں مشارالیه کسان فرستاده او را بدولتخواهی دلالت نمود اخرا لامر او را باگروه آورده بشرف پابوس والد بزرگوار سرفراز گردانید در اگره بود که حضرت عرش آشیانی شفقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم بعد از آن که خسرو را تعاقب نموده بلاهور داخل شدم خبر رسید که امرای سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم انجا در قلعه قبلی شده منتظر کمک است بالضرورت فوجی بسردای میرزا غازی و دیگر امرا و سرداران بکمک قندهار تعیین شدند این فوج چون بحوالی قندهار می رسید لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازی بقندهار در آمده ملک و قلعه را بسردار خاں که بحکومت انجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خاں بجایگز خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خاں باندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج بسردار صاحب وجود گشت درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازی مرحمت نمودم از آن تاریخ تا زمان رحلت در انجا بلوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمودم سلوک او بامتدین بعنوان پسندیده بود چون عرض میرزا غازی سرداری بقندهار بایست فرستاد ابوالبی اوزبک را که در ملتان و آن حدود واقع بود بدین خدمت مامور ساختم منصب او هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود سه هزاری ذات و سوار مقرر نمودم و بخطاب بهادر خانی و علم سربلندی یافت و حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت بمقر بخت مقرر گشت و اروپا خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خوانی

## حش هفتم روز

س در چندی از حواریان مردانه کار طلب نکار آمدند عای مرثاں حان بهادر داد  
نکره و مردانگی داده زحمات معجزه داشت و رنده دست علم امانه معنی  
علا یکی و حان مشای را به همراهان خود میباید و دو القمار تنک هم ترددات مردانه  
مموده بانی بهای او رسید و بعد از دو روز دیگر در گذشت حور، بولایت راحه بهرحو  
که از در لنگرگاهان درگاه هست داخل شدند آن جماعت باز گشتند و عبدالله حان  
معوخه گجرات کردند سخن انداخت که اگر در وقت عدای کشیده میروست و میگذاشت  
که آن موج دیگر ما ملحق معقه کار خاطر حوا اولیای دولت قاهره صورت می ناست  
نمردن آنکه به مرگشتن عبدالله حان به سردار آن موج که از راه مرار متوجه بودند  
رسند دیگر توقف را مصلحت ندیده باز گشتند و در عادل آباد که حواری برهان پر  
وامع است با درونی پرور ملحق شدند چون اس ابحار در آگره مس رسند شورش تمام  
در طبیعت خود باقم و عزمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کشته  
را از بزم و بنیاد براندارم اسرا و دولنگرگاهان به معنی اهل راهی بشدند خواه  
ابوالحسن بمروسانید که مهمات آن نظام او نموده را نظام آورن و مصاحبت وقت حاجی ده  
اوا ماند برستاد قانی مهم از نظام او نموده شود دیگر دولنگرگاهان با مقدمه همراه گشت  
میان اندازد قلمرو سرانجام مراحل که حاجانان را ماند و حواریان او نموده روز یکشنبه  
راهای همه بانی قوا پاست که مهم سازی حاجانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه  
برود و بهمنی قرار داد، او دوا بیایان مهم سازی گشت شاه دوار حان و حواحه ابوالحسن  
هفتاد و دوم از یک و چندی دیگر از همراهان در حش قارم تمام رحمت نمودند  
و اراق بر دی اویک و چندی شش هزار دات سروراری ناست شاه نواز حان سه هزار دات  
حاجانان منصب شش هزار حان فاضله چاند دات و خیر سوار که مجموع دوا بر دات  
و سوار را تسلیم نموده داراب حان فاضله چاند دات و مرحمن داد یخو حواری او هم منصب لایق  
و نیکو و پانصد سوار باشد سر بلند گردیده و مرحمن داد پانصد سوار و اسب مرغی  
دادم حاجانان خلعت فاخره و حجر مرصع و میل حواحه با تانها و اسب مرحمت کرده  
عدایت نمودم و هم چندی به بحرین و همراهان او در خلعت و اسب مرحمت کشته  
و در حش ماه معر الملک ما بحرین از کامل آمده سعادت آستان موسی سرور گشت شنا  
سنگه و راس منکست بهدونه به ارتعادات لشکر بخش بودند حسب القاماس قلع حیا  
مرادتی منصب سر بلندی ناست شیام سنگه هزار و پانصدی بود پانصدی دنگو  
منصب او امانه شد و راس منکست در مرادتی منصب معجز کردند مدتی بود  
احبار معماری آمعجان مدرسیه و چند مرتبه رفع مریض شد و باز عود نمود قان  
برهانپور درس شصت و سه سالگی در گذشت مهم و استعدادش رعایت حور  
عائفا چست نسکی بر طبعش عالم بود شعر هم میگفت حور شوی بنام مر  
کرده محمی بدور نامه در رسانه والد بزرگوارم مدرجه امارت و وزارت رسیده بودند  
شاه رادگی چند مرتبه از سنگه به فعل آمده و اکثر مردم ملکه ح





شعیده شده که در خانه او بچه گرفته باشند در میان والد مورگوارم بزرگ سعي بختيار کردند که تخم و بچه نکند. شده من مردم که چندی از بزرگان او بیکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را مردم که در بزرگان نگاه داشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه برآمد و تا پلچاه و شصت گال شدند هر کس اندکي شيد بعباس تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعي بختيار کردند مطلق تخم نداد و بچه از حاصل شد در همين ايام بر منصب مهابتجان هزارنداد و پانصد سوار افزودم که چهار هزارنداد و سه هزار و پانصد سوار بود؛ باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اصناف چهار هزارنداد و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهابتکجه بزرگ پانصدی دات و سوار افزود شد که اصل و اصناف سه هزار و دو هزار سوار بود؛ باشد و بر منصب اعتماد حال پانصدی دات و دویست سوار افزود؛ هزاری دات و سیصد سوار کردم حواجه ابوالحسن درسی روزها از دکن آمده سعادت ملازمت در بابت دولت حال که نه نوجواري صوفیه آله آنک و سرکار حویور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزاری بود پانصدی افزود شد روز شرف که ۱۹ مردی بود؛ باشد منصب سلطان حرم را که سه هزار بود به دوازده هزار سوار ساختم اعتماد حال را که منصب سه هزارنداد و هزار سوار سربلند بود چهار هزاری کردم مقرر حال که منصب او دو هزار دات و هزار سوار بود پانصدی دات و سوار افزودم و بر منصب حواجه حالی که دو هزارنداد و هزار و دویست سوار بود پانصدی دیگر اضافه نمودم چون انام نوروز بود اکثر مددیا باصافه منصب سربلندی نماند در همين تاريخ دلپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر او را راس سنگه و باب ناتقه بود او را بقطاب راس سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پدر دیگر داشت سورج سنگه نام باوجود آنکه دلپ پسر تیکه او بود میخواست که سورج سنگه حاشی او باشد نه ثمره محنتی که با مادر او داشت در وقتیکه احوال و مات او مذکور می شد سورج سنگه از کم جردی و حور سالی بعرض رساند که پدر مرا حاشی خود ساخته تیکه داده است ام عبارت مرا خوش بنامد مردم که اگر پدر ترا تیکه داده است ما دلپ را سربلند ساخته تیکه میدهم و دست خود او را تیکه کشیده حاکیم وطن پدر او را مار مرصع کردم تا اعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عادت شد لکمي چند راحه گان که از راحهای معتبر کوهستان است و پدر او راحه اودرهم در زمان حضرت عرش آشيانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راحه نودرمل آمده دست مرا گرفته ملازمت آورد بدین التماس او پسر راحه نآوردن او مقرر گشته بود لکمي چند هم التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا ملازمت آورد شاه پور را فرستادم که او را ملازمت آورد و از تحفه کوهستان خود اسپان گوت اعلی و حاکم را شکاری از مار و حور و شاهن و قطاس و نامهای مشک و پوستهای آهوی مشک که باه نزل بند بود و شمشیرهای که بران آنها کهنه میگرد و حنجر که بران

بند هائے عمده و محرم قدیم التحدثت جهانگیر رحمت بمنصب سه هزار ذوات و در هزار سوار سرفرازی یافته از بندر کهنپایت رسیده سعادت ملازمت دریافت اورا بیست بعضی مصلحت ها حکم کرده بودم که به بندر کرده رفته و وزیري را که حاکم کرده است به بیدند و نقایسی که در اینجا بدست آید جهت سرکار خامه شریفه خریداری نماید حسب الحکم باستعداد تمام بکرده رفت و مدتی در اینجا بوده نقایسی که در آن بندر بدست افتاد املا روی زر ندید بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زرداده گرفت چون از بندر مذکور معادرت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نقایسی که آورده بود بدفعات از نظر گذرانید از هر جنس چیز ها و تحفه ها داشت از آن جمله جانورے چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکانی اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غایتاً بمصوّران نفرومده اند که صورت آنها را تصویر نمایند چون این جانوران در نظر من بغایت غریب در آمده هم نوشتم و غم در جهانگیر نامه فرمودم که مصوّران شبیه آنها را کشیدند تا حیرت که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردن یک از جانوران <sup>۱</sup> در جثه از طاؤس ماده کلن تر و از نر فی الجمله خورد تر گاهی که در مستی جلوه می نماید دم خود را و دیگر برها را طاؤس آسا پریشان می سازد و برق در می آید نول او و پای او شبیه نول و پای خروس است سر و گردن و زیر حلقوم او هر ساعت برنگ ظاهر میگردد وقتی که در مستی است سرخ سرخمت گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانی همین جاها سفید میشود و بطریق پنبه بنظر در می آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر میگردد و قلمون آسا هر زمان برنگی دیگر دیده میشود و دو پارچه گوشتی که بر سر خود دارد بتاج خروس مشابه است غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سر او تايک و جنب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ گرگدن بر سر او مقداز دوانگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه فیروزه گونست و در آن تغییر و تبدیل نمیرود و پره های او بالوان مختلف بنظر در می آید برخلاف رنگهای پوطاؤس دیگر میمونے آورده بود بهیات غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون ست و روی او بروی روباه میماند رنگ چشمهای او برنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یکدفع معمول بوده است از میمون پست تر و از روباره بلند تر است پشم او بطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بنا گوش تا زرخ سرخمت میگون دم او از نیم درج دوسه انگشت دراز تر غایتاً بخلاف دیگر میمونها. دم این جانور انتاده است بطریق دم گربه گاهی آوازی از او ظاهر میشود بطریق آواز آهوبره مجتمه خیلی غرایب دارد از مرغ دشتی که او را تدر و میگویند تا حال

۱ این جانور را بزبان انگریزی قو می نامند و اهل هند پیرو میگویند و فارسی دانان هند بفارسی:

ممکنه خود متوجه میشوند فراوان لاسر میزوری مر رندمعی حذر نایده شجاعان را  
آگاه میسازند و معنی دو شفته دولتمخواهان جمع شده صلاح می بیند که نعام ناند نمود  
و بداند گذشت که این بدو بحدان نفس برآوردند عاناً بجهت ماندگی سپاهیان و کفر  
و من شهیدان و عجزاری مسترحان و رحمان در منش و معنی و مورد آمدن میزدند  
حافظ بود و در حساب بند اسلام بسر معظم حان ناعمی از ندهای درگاه که  
مجموع سصد سوار و چهار صد نوبی باشند میسند چون این جماعت ناره رو در  
سندید بهمان فرار داد نعام دموده متوجه منش شدند این خبر نوبی که بعد از  
عبدال بفرمانده و صفا و شورش بود میسند که شجاعت حان بالشکر طغرانی را فواج  
دیگر ناره و ر که لختال بدو سده اند اندک رسیده آمد چاره خود هر این نمی بیند که  
بوسله احلاص در سب و باز گشت بطرق مسند و دولت خواهی شجاعان رجوع  
از این امر مرم رمان داده نعام میسند که انکمی که نعام نده و صفا بود  
رست و ماحمی که مانده این نعت نوبی و مسلمانی در میان است اگر بول  
بدهند آمده سواران به نسم و نوبی درگاه احتیاط کنند و نقل خود را برسم نیکش  
نگذریم شجاعت حان و معنی حان که در ور حنگ رسیده مصدر خدمات بسندیده  
گسده بودند و سایر دولتمخواهان بمعصای وقت و مصلحت دولت قول داده و آن  
جماعت را نسلی ساخته روز دیگر ولای و سران و نرا را و حوسان عثمان همگی آمده  
شجاعان و دیگر ندها را دندند و چهل و نه رجس بر من نیکس گویا آورده گذارند بعد  
از این صرام انجمن شجاعت حان و چندی از ندهای درگاه را در ادهار و طرف که در  
نصرت آن نده رو کار بود گذاشته ولای و اعدای را همراه گرفته دفاع ششم شهر مصر  
رو دوشیده ناهواج مسافره در حان گذر نگر آمده باسلام حان بدو سند چون این احتیاط  
مصرف انار در اگر نانی نمار میسند درگاه الهی رسد سخبات شکر پیغمبر ساند  
بع و مع اندمسم عظمی را محض از کرم نده بع واجب تعالی دانست در برابر این  
نیکر خدمتی اسلام حان منصب شش هزار و داف سروراری نامت و شجاعت حان  
خطاب برسم رمان سربند گردید و هزار داف و سوار بر منصب او امانه فرمود و دیگر  
ندها هر یک بانداری خدمتی که از انشان بفعل آمده بود نوبانی منصب و دیگر  
عانیها بمانار گسند و بر سر اول که این خبر رسد گسده شدن عثمان بطریق اراحت  
مذکور میسند بجهت صدق و کذب این سخن بدیوانی لسان العتب خواهه حافظ  
شدرای معارل مرم این عزل برآمد

دنده درنا کنم و حشر نصیرا مکرم \* اندر من کار دل خویش بدینا مکرم

حوره امیر ملک ناده نده با سر مست \* عده در بند کمر ترگس و حورا مکرم

حون این نعت نعامت مناسب مقام بود معارل مان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر  
آمد که عثمان را بر فصلی مل حدای رسیده هر چند نخص دموده رسیده آن ندها  
نشد بمانر عرانی که داشت اندمسم مرموم گردید ۱۶ فروردین ماه معرف حان که از

در هر روز از روز هله جشن مذکور پیشکش یکی از بندها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده آنچه پسند خاطر می افتاد میگردتم و باقی باو مرحمت میشد سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلامخان رسیده مشعر برآنکه بیم عذات الهی و ببرکت توجه و اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطره چند از خصوصیات بنگاله در قلم می آورم بنگاله ملک بیست و نه ایالت و سهت در اقلیم دوم طول ان از بندر چانگام تا کربن چهارصد و پنجاه کوه و عرض ان از کوه هله شمالی تا پایان سرکار مدارن دویست و بیست کوه جمع ان تخمیناً شصت کوه دام + بوده باشد حکام سابق انجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتی از نوازه جنگی و غیره سرانجام می نموده اند از زمان شیر خاں و سلیم خاں پسر او این ولایت در تصرف افغانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائی دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قاهره بر سرانملک تعیین فرمودند و مدت مدیدی فتح انجا را پیشنهاک همت داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعید اولیای دولت قاهره از تصرف داؤد کرنی که اخرین حکام انجاست برآمد ان مخدول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید از ان تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بندها درگاه است غایتاً پاره از بقایای افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضی جاها دور دست را در تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثر از ان جماعت زبون و عاجز گشتند و بولایات که متصرف بودند بدست اولیای دولت قاهره در آمد چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایندی باین نیازمند درگاه الهی مفوض گشت در سال اول جلوس راجه مانسنگه را که بحکومت دارائ انجا مقرر بود بدرگاه طلب داشت قطب الدینخان را که بشرف کو کلتاشی من از سایر بندها امتیاز داشت بجای او فرستادم در ابتداء در آمد بان ولایت بدست یکی از فتنه کیشان که از تعیینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت وان نا عاقبت اندیش نیز بجزای عمل خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود بنابر قرب جوار بمنصب پنجهازاری ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمود که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود باسلام خان که در دارالخلافه آگوه بود فرمان فرستادم که بصوبه بهار متوجه شده آن ولایت را بجایگزین خود مقرر شناسد چون اندک مدتی از حکومت داری جهانگیر قلیخان گذشت بواسطه زبونی آب و هوائی آنجا بیماری صعب بهم رسانید و رفته رفته مرض قوی و قوه ضعیف گشته کار او به هلاکت انجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلامخان صادر

+ شصت کوه دام مساوی یک کوه و پنجاه کوه روپیه انگریزی می شود و سرکار آدیسه هم داخل صوبه

بنگاله بود و این متعادل مع متعادل سرکار آدیسه است \*

از جمله شش محل سابق دایر بود و بست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر  
سارند در چهارم بهمی هراری نودات راحه فرسنگه دیو اضافه نمودم که چهار هراری دات  
و دوهزار سوار باشد و شمشیر مرصع ندو مرحمت کردم و شمشیر دیگر ارشمشیرهای خاصه  
که شاه سیمه نام داشت بشاه موارحان عنایت شد در ۱۹ اسفند از بدیع الزمان پسر میرزا  
شاهرخ بلشکروانا مقهور تعبی یامت و شمشیرے برای راحه ناسو بدست او فرستاده  
شد چون مکرر بمسامح حال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که بنایشان مداسینے  
ندارد از قوه نه فعل می آورند و ملاحظه توره و صواب آن نمیکند نه بختشان فرمودم که  
فرامین مطاعیه بامرای سرحد صادر گرداند که من بعد مرتکب اس امور که خاصه  
بان شاهانست نکرند اول آنکه در جهور که نشینند و نامرا و سرداران کلمی خود تکلیف  
چوگی و تسلیم نکنند و میل تنگ بیندازند و در سیاست ها کور نکنند و گوش و  
بینی نه نرند و برور تکلیف محملانی بر کسی نکنند و خطاط ملازمان خود ندهند و  
مؤکریان نادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و اهل نعمه را مروضے که در دربار معمولست  
تکلیف چوگی ندادن نکنند و وقت برآمدن نقاره نوازند و اسب و میل که بمردم دهند حواه  
ملازمان نادشاهی و حواه بمؤکریان خود حلور کجک مروض آنها داده تسلیم نفرمایند  
در سواری ملازمان نادشاهی را در حلور خود پیاده ندرند و اگر چنری مانها بنویسند مهر  
نرندند این صواب که مانین جهانگیری اشتها را بقعه الحال معمولست \*

## جشن نوروز هفتم از جلوس همابون



عز فرودی سده ۷ جلوس روز سه شنبه ۱۶ محرم الحرام سده ۱۰۲۱ در در الحلامه آگرو  
مجلس نوروز عالم اندوز وحش مسرت بحش مسرت اندوز سامان پذیرفت بعد از گذشتی  
چهار گهری از شمس بخشنده سیوم ماه مذکور که ساعت احتیاز کرد؟ مجلسان بود  
بر تخت بشستم بدستور هرساله فرموده بودم که در بازار آئین سته تا روز شرف اس  
مجلس برقرار باشد حصروے اورنگ که در میان اورنگیه به حصرو فرمچی اشتها دارن  
در همین روزها آمده سعادت ملاصمت در بامت چون از مردم قرار داده ماورالهمر بود او را  
بعدانتها سر بلند می بخشنده خلعت عاجزه دادم نه یان کار علی ایلچی دارای ایران  
پانزده هزار روبه مدد خرچ گوان عنایت نمودم و در همین ایام پیشکش اصل حال  
که از مرده بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سیو رنجیر میل و هژده راس گوت و باره  
اتمسه دنگله و چوب صندل و ناهای مشک و چوب عود و ار هر حدس چیزها بود  
بیشکش حاندروان هم بطرد درآمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر و چندی خطائی  
و پوستهای سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و الهند هم فرستاده فرستاده بود  
و امرای در خانه خود تکلعات در پوشکهای خود نموده بودند بصابطه همه ساله

شکار نمود در روز و دوشنبه انجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی بشهر در امدم و شبی این بیت بخاطر م پرتو انداخت

بود براسمان تا مهر را نور \* مبدا عکس او از چتر شه دور

بچراغچیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و صلوة فرستادن و قصه گذراندن درآمد بالی بیت کنند و حالا شایع است سویم ده روز شنبه عرضداشت خا اعظم رسید که عادلخان بیجاپوری از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گشته در مدد بندگی و دولت خواهی بیش از پیش است \* ۱۴ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان بکشمیر رخصت یافته بیدارگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم باعتقاد خان شمشیری از شمشیرهای خاصه سران از نام شفقت نمودم شادمان ولد خا اعظم را بخطاب شادمان خانی سرفراز ساخته منصب او از اصل اضافه به یک هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد و برعایت علم سر بلند ی یافت و سردار خا برادر عبدالله خا فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان باو مقرر است بعنایت علم سرفراز گشتند پوستهای آهو شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارند باشند میر عدل و قاضی را که مدار امور شرعی برایشان است بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمیں بوس که به صورت سجده است نکنند \* روز پنجشنبه بیست و دوم ماه ده باز بشکار سمونگر متوجه شدم چون آهوه بسیار دران حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار بقمرغه انداخته اهو ان را از هر طرف رانده در جای و سعی که دوران سرا پرده ها و گلال باز ها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند یک و نیم کروه زمیں را سرا پرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکار گاه ترتیب یافته و شکاری بسیار بقید در آمده است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده ان مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار میکردم پاره زنده گرفتار میگشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یک شنبه و پنجشنبه که تفنگ بجانور نمی اندازم بدام زنده گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده فرو ماده شکار شده بودند از انجمله ششصد و چهل و یک آهوه نرو ماده که زنده گرفتار شده بودند چهار صد و چهار راس بفتخپور فرستاده شد که در میان جولان گاه انجا سردهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهای نقره در بینی کرده در همان زمیں ازاد کردند و دو بیست و هفتاد و شش آهوه دیگر که به تفنگ و تیر و چیته کشته بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و آمو و بنده های درگاه قسمت می شد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم بامرا فرمودم که به شکار گاه رفته انچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذی قعدة حکم کردم که در شهرهای کلان ممالک محروسه مثل احمد آباد و اله آباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره غلورخانه ها بجهت فقرا ترتیب دهند تا سی محل نوشته شد

شامیانہ ترتیب دادہ و صاحب دولتی مرتحت مشقتہ تک پائے خود را برداش پائے  
 دیگر بہادہ و تکیہ بر پشت او معانل ساحتہ و پنج ہزار خدمت کاران او گرد و پیش  
 او ایستادہ کردہ است و شاخ درختی بر تنی تخت سایہ انداختہ مجلس سوم محبت  
 و رسمان مار است چوئے ایستادہ کردہ و سہ طلاف بر تن چوب بختہ اند و رسمان ہزار  
 بر پائے ان پائے راست خود ار پس سر دست چپ گرفتہ و بر پائے ایستادہ برے را  
 بر سر چوب کردہ و شخصی دہلی در گردن انداختہ می نوارد و مردے دیگر دختہا  
 بالا کردہ ایستادہ است و چشم بر رسمان ہار دارد و پشکس دیگر ایستادہ اند اراں پنج  
 کس یکی چوئے در دست دارد و مجلس چہارم درختی است و درتہ ان درخت  
 صورت حضرت عیسی را معانل ساحتہ و شخصی سر بر پائے ایشان بہادہ و پیر مردے  
 مانسان در سخی است و چہار کس دیگر ایستادہ اند چوں چینی کار نامہ ساحتہ نو  
 اورا بانعام و رناتی علوہ سرور ساجد در سی ام شہر نور میرزا سلطان را کہ از دکن  
 طلبیدہ بودم آمدہ ملاقات کردہ مصدر حال ماضیہ منصب سروری یافتہ نمکین لشکر  
 را با مقہور تعنی یافت چوں عبداللہ خان بہادر مدبر حدک ارادہ نمودہ بود کہ از  
 رہ ناسک بردیک مولیت دکن در اندک نظر رسانیدم کہ رامداس کچہوہ را کہ از  
 بندہاے نا احلاص والد نرنگوارم بود ہمراہی او یعنی معایم کہ ہمہ حا حذر دار احوال  
 او بودہ نگذارد کہ ارو تہور و شتاف ردگی ے وقت فعل اند صحبت ایستادہ اورا  
 برعایتہاے عالی سرور ساحتہ خطاب را حکمی کہ در گمان او نمود کرامت نمودہ بقارہ  
 ہم عدایت نمودم و ملکہ رتہدور را کہ از ملکہ ہاے مشہور ہندوستان است بدو شفقت  
 کردم و خلعت ماحور مل و اسپ دادہ مرحمت ساحتہ اہوالکس را کہ از  
 دہلی دل بعیرہ ملکہ بود خدمت موبہ دکن مفاہست آنکہ در خدمت برادر مرحوم  
 مدتہا دران حدود بودہ تعنی نمودم \* اہوالکس پسر اعماد الدولہ را خطاب اعتقاد  
 حدی سرور ساحتہ پسران معظم خان را مداخلہ لائق سرور ساحتہ نہ نگذاہ  
 پیش اسلامخان مرشدانم راحہ کلیان سرداری سرکار آدیسہ نہ تہو اسلامخان مقرر  
 گشت و ماضیہ دو صدی ذات و سوار سرور گردید چہار ہزار روپیہ شہادت خان  
 دکنی مرحمت نمودم ہفتم انان بدیع الزمان ولد مدبر اشہورج از دکن آمدہ ملاقات  
 کردہ بر تن زورہا صحبت شورندگی و ہرج و مرج کہ در ولایت ماوراء النہر واقع شدہ  
 سیارست از امرای و سپاہیان اوریک مقل حسی ے و پہلوان نانا و مورس ے درم  
 و برے و غرہ اتحاد نگاہ ما آوردہ ملاقات نمودند ہر یکی خلعت و اسپ و زر نقد  
 و منصب و جاگیر سرور گشتند روز دوم ادرہاشم خان از مدگانہ آمدہ سعادت استانی  
 برسی در باقت پنج لک روپیہ صحبت ملکہ حرج لشکر مدبری اثر دکن کہ سرداری  
 عبداللہ خان مقرر بودہ است دست روپ حواص و شہم اندا نحمد آباد گجرات  
 مرشدانم در غرہ ے قصد شکار موضع سمونگر کہ ارشکار گلہ مقرر خدمت متوحہ شد  
 بیعت و دو آغوش شکار شد از اجملہ شاترد آہو را خود شکار کردم و شش دیگر را خورم



خلعت سرفرازی یافته روانه شدند در همین ایام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را بمنصب دو هزارى ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیده مبلغ پنجهزار روپيه نقد بطريق انعام مرحمت فرمودم مهلبتخان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرای بحسن اتفاق و یکتادلی فرستاده بودم بتاریخ دوازدهم ماه تیر ۲۱ ربیع الثانی در دارالخلافه آگره ملازمت نمود از عرضداشت استامخاں بظهور پیوست که عنایتخان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنابری پانصدی ذات او افزودم که دو هزارى بوده باشد بر منصب راجه کلیان که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در او دیسه بود غایتاً بحکومت کشمیر سرفراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تارسیدن او از احوال انملک خبردار باشد در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود چن قلیچ که ارشد اولاد قلیچ خانست از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت چون نسبت خانه زادگی را با جوهر ذاتی جمع داشت بخطاب خان سربلند گشت و حسب التماس پدر او و بشرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ ۱۴ اسفند بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتمادالدوله را بمنصب والی وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم و در همین روز کمر خنجر مرصع به یاد کار علی ایلچی دارای ایران کرامت فرمودم عبدالله خان که بهرداری لشکوران مقهور تعیین بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن در آید او را بصاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرفراز ساخته راجه باسو را بعرض اوبرداری لشکرونا تعیین نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبه مالوه بشان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپيه بجهت سامان و سرانجام لشکری که بهرامی عبدالله خان از راه فاسک نزدیک بولایت دکن تعیین یافته بود فرستاده شد صفدرخان با برادران از صوبه بهار آمده بسعادت استانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاهی که در خاتم بندهخانه کار میکند کارنامه<sup>۱</sup> ساخته نظر گذرانیده که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ام چون نهایت غرابت دارد به تفصیل نوشته می شود در پوست فندقی چهار مجلس از آستخوان نیل تراشیده ترتیب داده است اول مجلس کشتی گیران است دوکس باهم در کشتی گرفته اند و یک در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمان و ظرفی تعبیه نموده است مجلس دوم تختی ساخته در بالای آن

۱ ظاهر این کار نامه از غلام خاتم بند خانه شاهی معلوم نمیشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عیسی علیه السلام را وجهی معلوم نمیشود غالباً این کار نامه از کار نامه های کاریگران فرنگ بوده و بدستش انتاده آنرا از نام کارنامه خود ندر گذرانید \*

سعید حال را تلقب نوارش خانج سرلندی تحشیدم هنگام خلوس برورنها و گرها باره امروزه مردم چنانچه سترتی مرورن مهرورویه امانه شده بود درن ایام عرض رسید که درداد و ستدها رعایت خلق در آنست که مهرورویه سورن سابق باشد چون در جمع امور رعایت و آسانش خلق منظور است حکم کردم که ارتازبع حال که یازدهم اردی بهشت سنه ۹ خلوس باشد در دارالصرهای ممالک محروسه مهرورویه را بدستور سابق مسکوک و مصروف میساحقه باشد چون قتل اربی بقاربع زور شده درن ارماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزارویست احداد بدبها شد که کابل از سردار صاحب وجود حالیمت و حاندوران در بیرونی هاست و معرالمک نامعدودی چند ارملادمان مومی الیه در کابل است مرصت عذیمت دانسته ناسوار و پیاده بحیار عامل و بختبر خود را نکابل رسانند و معرالمک باندازه قوت و حالت خود می الحمله ترددی نموده کانلیان و منوطان و سکنه شهر حصوما جمع حماعت قزلباشیان کوجهها را کوجه بند نموده جانبای خود را مصدوط و مستحکم ساختند اعدائ چند توپا شده از اطراف نکوجهها و بازارها در آمدند مردم از پشت نامها و سراهای خود آن تیور بختل را ارتیور تعسک گرفته جمعی کلیر را بقتل رسانیدند نارکی که از سرداران معشر ان محدود بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه آنکه منادا مردم از اطراف و حواب جمع شده راه بیرون شدن بر آنها محدود گردند دل و پای داده ترسان و هراسان نار گشتند قریب بهشتان هزاران سگال بختهم رفتند تا دو یست اسب گیرانیده از ان مهلکه حال به تگ پا بیرون زدند ددعلی میدانی که در لهور بود آخر همان روز خود را رسانیده باره راه تعاقب نمود چون مصله بحیار شده بود و جمعیت او اندک کاری بساحقه برگشت بهمان سعی که در روز آمدن نمود و می الحمله ترددی که از معرالمک واقع شد هریک بر ناندنی منصب سروراری بدمند و ددعلی که منصب هزاری دات معشر بود هزار و پانصدی شد و معرالمک که هزار و پانصدی بود بهزار و هشت صدی سرورار گشت چون ظاهر شد که حاندوران و کانلیان در مقام زور گذرانیدی اند و دمع احداد بد بها بدورو درار کشید محظر گذرانیدم که حاجانان در درخانه بیکار افتاده است او را با پسرانش بدی خدمت تعی ناید کرد مقارن اس اندیشه ملیم حال که قتل اربی بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت در بامت از مامیه احوالش ظاهر گشت که بخت آنکه خدمت دمع احداد که نامرد حاجانان شده آرده حاضر است تا آنکه مریخ تمهد اینخدمت نمود و قرار یافت که صاحب مریگی پنجاب متعلق مریضی حال باشد و حاجانان در خانه بسر برد و قلیع حل منصب شش هزاری دات و بختبرار سوار سروراری بامت و خدمت کابل و دمع و ربع احداد بد بها در دران کوعسقلان را تعمق نمود حاجانان را فرمودم که در صوبه آکره از سرکار قنوج و کالپی حاجر تنخواه نمایند تا معمدان و مقمردان ان ولایت را تعدد بلع نموده بلع و مدیان آنها را بر اندارد در وقت رخصت هریک بختلتهای خاص و اسب و میل و

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت نورزنده تاج و نوازنده تخت را برهمگذاخت مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهان بانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزیید و تضاعف باد از دیربار آئین داد و روش اتحاد که بین الایا و الاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مرزده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث انسر صاحبقرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حرم حضرت برسیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم افر بایجان و تسخیر ولایت شروان در میان بود تاخاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و نقصی واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتبار ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر اوصار که مطمئن نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مرتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعی احباب صورت یافته بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علمی را که ابا عیسی از زمره بندگان یکجبهت و صوفیان صافی طوبیت این دردمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت گورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلحیم بساط عزت و آدای لوازم پرشش و تهنیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو آنکه پیوسته در حه محبت و داد، موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصادقات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بار سال رسل و رسائل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتناف صوری متفق ساخته بارجاع و انقیام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالی آن زنده خاندان جاه و جلال و خلاصه دردمان ابهت و اقتبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید دارد \*

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حسیات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامی مختلف نام می بردند فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور و دیگری شاهزاده مرحوم میگفته باشند اعتماد الدوله و عبدالرزاق معموری را که هر یک بمنصب هزار و پانصدی سرفرا بودند بمنصب هزار و هشتصدی سرفراز ساختم و بر سواران قاسم خان برادر اسلام خان دویمست و پنججاه سوار افزودم ابرج پسر کلان خانشان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نواز خانی و سعدالله ولد

ادب و یگانگی و قیقه مرو گذاشت بموده خوش آمد که کفایت بحسن داخل گردد \* .

## نقل کتابت شاه عباس

تأشحات سبحات میص ربانی و قطرات عمام فصل سبحانی طراوت بخش حدائق انداع و احتراع باشد همیشه گلش سلطنت و جهانمائی و چمن زار است و کامرانی اعلیٰ حضرت ملک مرتبت حور شید مندرت نادر شاه حواس تحت کیوان و قار شهرنار نامدار سپهر انداز حدبو جهانگیر کسور کشا حصور سکندر شکوه دارا لواء مسند نشین بارگاه عظمت و احلال صاحب سرور اقدم دولت و اقبال برعت امرای رفاض کامرانی چمن آرای گلش صاحب قرانی چهره کشای جمال جهانمائی مدین رموز اسمائی ربور چهره دانش و بیدش مهرست کفایت امردش مجموعه کمال انصافی مرآت تجلیات یردانی بلندی بخش همت بلند سعادت امرای طالع ارحمند اقبال ملکب اقتدار سانه عاطفت امرد گار حمیمه انجم سپاه ملک بارگاه صاحبقران حور شید ناله عالم پناه ارحم مدار عدالت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساخت اندس مساحتش اراسیم خشک سال علی الکمال محروس ناک حقیقت شرق و محدث و کیفیت حلت و مودت تجرب پذیر بدست

قلم را از این رنای نموده که زار عشق گوید بار

اگرچه اراده صورت بعد مسامت مانع در نداشت کمنه مقصود گردیده ایما قبله همت والا بهمت نسبت معنوی قرب باطنیست لله الحمد که بحسب وحدت ذاتی این بیارمند درگاه دوالحال و ان بهال سلسال است و احلال ایمنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب حانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و از یکجهت گرد ملال برائیده خاطر حور شید تمثال به نشسته عکس پذیر جمال این مطهر کمال است و همواره مشام حان بخواص فواید حلت و وداد و نسام عنبر شامم محدث و اتحاد معطر گشته نموانست روحانی و مواهلت حاروانی رنگ رزای دوستیست

همسینم خیال تو و اسوده دلم \* کیس و مایست که در پیغم همراش بدست المده الله تعالی و تقدس که بهال از رویه دوستان حقیقی به ثمره مراد ماوروز شده شاهد مقصود نیک سالها در پرده حفا مستور بود و به تصریح و انتهای اربارگاه و اهب متعال حلوه گری ان مسامت میشد باحص و جوی از حمله عیب بطهور در آمده بر تو جمال بر ساخت آمال حقیقه مال منتظران انداخته بر موار تحت همانون سرور سلطنت اند مقرون هم آغوش ان انجم اوله نادرشاهی و رنعت امرای سرور شاهنشاهی گردیده و لواء جهان کشائی خلافت و شهر یاری و چتر ملک فرسای معدلت و جهانمائی ان رنعت بخش امرد و اورنگ عقد کشائی دانش و مرهنگ ظل معدلت و جهانمائی و مرحمت بر معارف عالمیان انداخت امید که مهن مراد بخش

و به تعریف و تحسین بحیار خواجه جهان سربلندی یامت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعضی از آن پسند خاطر گردید تهنه را بدو بخشیدم \*

## جشن نو روز ششم از جلوس همایون



دو گهزی و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمود امرا و سایر بندهای درگاه سعادت کورنش در یافته تسلیمات مبارک بادی بجا آوردند و پیشکش بندهای درگاه میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیخان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کایان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از مناصبداران که بطلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به رزاق وردی اوزبک مرحمت نمود و در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و آنچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسب گرفته تهنه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله و یک اسب عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قائم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده بخدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و یکدانه مرارید و ده انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشتزاری ذات و پنج هزار سوار بود دو هزار دیگر بر ذات او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و دو بیست سوار دیگر اضافه نمودم \* بیست چهارم محرم که هیزنهم فروردین روز شرف باشد یاد گار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش اشیانی و تهنیت جلوس من آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتی که شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفه های لایق آورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد بار مرحمت نمودم و کتابتیکه مبنی بر تهنیت و پرسش واقع والد بزرگوارم بود گذرانید چون در کفایت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مباحثات نسبت

مردم بعد از دوسه روزی دیگر بار ناله گوسه بنظر در آمد هر چند ترون نموده حواس  
 که در اینجا آرام گیرد با بنگ انداخته شود مطلقاً قابو نیست در بنامد تا قریب ۵  
 از عصب او بنگ بر دوش مترجم نا و فنگه آفتاب عرب نمود نا آمدن اریدن او ش  
 نه نگار بر زبان می گذشت که حواجه ای ناله هم بدر شماسست گفتی می و نشسته  
 او مقارن واقع شد بنگ چنان ساخته انداختم و او را ردم و بی را در دستور ناله سا  
 مردم که طعام بخند بعضی بخوراند روز شده نوردهم دی حجه بار شکار ماهی ۱۱  
 درمی روز تجدیداً سه صد و سی ماهی شکار شده باشد شش چهاردهم ۲۸ ماه مد  
 در روپ ناس برول واقع شد چون ارشکار گاهای مقرر میست و حکم است که ها  
 کس در حوالی آن شکار نکند آهوس ے بهانی درمی مجرا بهم رسد چند  
 بآناد اینها درمی آند و از مصرت هر گونه اسندی این اند دو سه روز در  
 صا اها شکار نمودم و آهوی بسار به بنگ و چنقه رده شکار کردم چون ساعت دهم  
 شهر نزدیک بود در منزل در میان کرده شب پنجشنبه درم مجرم سه ۱۰۲۰ ناع عدد البر  
 معموری که نزدیک ناله منضل شهر است برول احاط واقع شد درمی شب ۱  
 ندهای درگاه مثل حواجه حیا و دولت حان و جمعی که در شهر مانده بودند ام  
 ملاصت نموده انرج هم که از هوسه دکی طلبدند بودم سعادت استان بوسه مشرو  
 گشت روز جمعه هم دران ناع مذکور بومعه واقع شد و عدد لورق درمی روز پندشکها  
 خود را گذراند چون آخری روز انام شکار بود حکم شد که مذد شکار و عدد جانوران را  
 شکار شده بعرض رسانند مذد شکار از بهم ماه ادر لعانت نیست و بهم اسعدار  
 سه ۵ ماه و بست و ر شکار بود مذی موجب شرفدارده نلده و گورن یک را  
 چندکاره چهل و چهار کوهه پاچه یک راس و آهوی در راس آهوی سده شصت  
 هست راس آهوسه مده سی و نکواس رونا چهار نلده آهوی کوزاره هشت راس پ  
 نکراس حرس پنج نلده کفارسه نلده حرکوش شش راس نلده گو نکصد و هسه  
 راس ماهی نهرار و بودوشش مطعه عفاف نکدست بعدی نکطعه طاقس پنج قد  
 کاروانک پنج مطعه دراج پنج مطعه سرحاب نکطعه و سارس پنج مطعه دهیک د  
 مطعه مجموع نهرار و چهار مده و چهارده \* روز شده ۲۹ اسعدار مذد مطابق ۴ محرم بود  
 سوار شده منوچه شهر شدم از ناع عدد البر تا در ولتخانه طعه نکه کوه و بست طد  
 مصامت است هزار و پانصد رونه نثار کردم در ساعی ده هزار مانده بود د  
 دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود بصحت حش بود در اتمشه گرونه ا  
 بعه بودند \* چون در انام ستر و شکار حواجه حیا را حکم شده بود که در  
 عمارت بمار که وفایت دشمنی می داشته باشد حواجه مشارالیه این نوع عما  
 عالمانی را در سه ماه تبار و مکمل ساخته بود و بعانت کار زمان دست به  
 کرده و مصورن در کار زمان و حله دینی حوے نمودند از گوت راه بهمان عما  
 بهشت آکی داحل شده تماشا ای منزل نمودم بعایت اکیایت مستحی اد

بخطاب کامل خانمی سرفراز ساختم روز یکشنبه سیوم ذی قعدة بشكار ماهی منغولي داشتم هفتصد و شصت و شش ماهی شكار شد و در حضور بامرا و رنگپیان و اكثر بندها تقسیم یافت من بغير از ماهی پولكدار نمی خورم اما نه ازین جهت که شیعه مذهبان غیر پولكدار را حرام میدانند بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولكدار گوشتهای حیوانات مرده می خورد و ماهی پولكدار نمی خورد ازین ممر خوردن او بر طبیعت من مکرره آمد شیعه میدانند که بچه وجه نمی خورند و انرا از چه جهت حرام میدانند \* از شران خاندان که در شكار همراه می باشند یک شتر پنج نیله گاؤ را که بوزن چهل دوسم هندوستان بود برداشته ایستاده شد \* نظیری نیشاپوری که در فی شعرو شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات بعنوان تجارت بسر می برد قبل ازین طلبیده بودم دریدولا آمده ملازمت کرد قصیده انوری را که

\* باز این چه جوانی و جمالست جهان را \*

تبع نموده قصیده بجهت من گفته بود گذرانید هزار رویه واسپ و خلعت بصله اینقصیده بدر مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهای او بیشتر از طبیعت او بود مدتی در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سوائه او طبیعت نیست و او را هم خواهان بخصت یافتم هزار رویه و چند عدد شال بار و فرزندان او داده یک دهه در ریست بعدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف موخص گشت یوسف خان ولد حسین خان نگریه از جاگیر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته نه شود روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته بشكار سوار شدم و شش گهری از شب گذشته باز گشتم درین روز نیله گاؤ شكار شد بوزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاؤ خالی از غرابتی نبود نوشته شد در دو سال گذشته که بسیر و شكار همین منزل آمده بودم این نیله گاؤ را در هر مرتبه بندرق زده چون زخمی برجای کاری واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاؤ در شكار گاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که در دو سال پیش بزخمی بدر رفته بود میجه سه تفنگ دیگر هم درین روز بر زدم اصلا کارگر نیفتاد سر در پی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم هر چند تردد نمودم بدست در نیامد اخبار امر نذر کردم که اگر این نیله گاؤ به افتد گوشت او را طعام بخشم بزوج حضرت خواجه معین الدین بقرا بخورام و یک مهر و یک رویه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقام این نیت نیله از ترون باز ماند بر سر او دویده فرمودم که در حال حلل کردند و بارو آرد به بطریقه که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاؤ را طعام بخشد و مهر و رویه را حلوا سامان نموده درویشان و گرسنها را جمع نموده در حضور خرد تقسیم

حمله اور گشت معارض آن تعنگ را کشاد دادم از محاصره دهی شیر و دندل او گذشت  
صدایه بنگ اورا بر تیر کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم آورده بودند تاب حمله او  
نیاورده برنگدنگ حوروند چنانچه می از دکه و آسیاب آنها نکتد و قدم از حایه حور  
پس رفته افتادیم به تحقیق میدادم که دو سه کس پانرسیده می فهاد از نالای می  
گذشتند بعد از آمدن راس و کمال قزاول استاده شدن در می وقت شیر مردمی که در  
دست چپ بودند قصد نمود انوب راس سه پانه را از دست گذاشته بشیر متوجه شد  
شیر بهمان چستی و چلاکی که حمله اور گشته بود بر برگشت و او مردانه بشیر رو برو  
شد آن چوب که در دست داشت بهر دو دست دوبار بر سر او محکم برز گرفت شیر  
دهی نار کرده هر دو دست انوب راس در دهی گرفت و چنان حائید که دندل او ازان  
سوی هر دو دست او گذشت اما آن چوب و انگستری چند نه در دست داشت  
حیلی ممد شد و نه گذشت که دست هله او از کار نبود از حمله و دکه شیر انوب راس  
در میان هر دو دست او نه پشت اندک چنانکه سرور راس او محاصره سده شیر بود  
در می وقت نانا حرم و رامداس متوجه شدند تا مدد انوب راس نمایند شاهزاده تبعی  
بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر نگار برد یکی که نشانه شیر میرسد  
می الحمله کار گرمی افتد و حیانتان چوبی که در دست داشت چندی بر سر او  
انوب راس روز کرده دست هلی حور را از دهی شیر بر می آورد و دو سه مشتکی بر کله  
او مبرد و نه پهلوی علطیده برور راندو راست می ایستد در وقت کشیدن دست ها از دهی شیر  
چون دندل او از حایه دنگر سر بر آورده بودند پاره چاک میشود و هر دو پیکه او از درشش  
گذشت در حش ایستادن شیر هم استاده می شود و سینه او را مداح و جنگال محروح  
میخارد چنانچه رحمه اله مذکور زوری چند او را آورده داشت و محاله که رمی به راستی  
بود در رنگ دو گشتی گیر برنگدنگر چسبیده علطان شدند و در حائیکه می ایستاده بودم  
رمی می الحمله هوازی داشت انوب راس میگردد که الله تعالی اینقدر شعور نمی داد  
که شیر را بعداً بدان سو بردم دیگر از حور حور ندادم در می زمان شر او را گذاشته روان می  
شود او در آن لحظه شمشیر علم کرده اریس او در می آید و بر سر او می رند شیر چون  
رو می میگردد تبعی دیگر بر صورت او می اندازد چنانچه هر دو چشم او بسته میشود  
و پوست انوب راس او که شمشیر جدا شده بود بر ناله چشیده او می افتد در می حالت  
صالح نام چراغی چون وقت چراغ شده بود مصطربانه می اند بحسب اتفاق بشیر کورگی  
بر میخورد شیر بدک طعانیچه اورا برداشته می اندازد افتادن و حال دادن بک بود مردم  
دیگر رسیده کار شر را تمام می سازند چون اینقسم خدمتی ازو بعمل آمد و حاسباری  
او مشاهده گشت بعد از آن که از الم رحمه خلاصی یافت و سعادت ملائمت  
سر برار کردند سلطان انوب راس سگه دلی امتیاز بخشیدم انوب راس بران هدد سردار موج  
را میگویند و بر سگه دلی شیر مار مراد است شمشیر حایه مرحمت کرده بر منصب  
او باز از مردم حرم بهر حال اعظم را که بحکومت ولایت حور برگزیند باندن بود



ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب بازی مرصع و نیل خامه و پنج لک روبه مدد خرج با و عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از مجال جایگزین او باز یافت نمایند و امرای تعینات بجای آنها و اسبها و رعایتها سرفراز شدند و مهابتشان را که چهار هزار ذوات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزودند حتم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و بحقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم بامروا اندود رسانیده همه را با او متفق و یکجبهت ساخته و سامان لشکر انتبا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانشان را همراه گرفته بدرگاه آورد روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخترها سه روز بشکار چیده مشغولی داشتم درین روز و روز پنجشنبه مقرر گردیدم که جاندان کشته بشود و گوشت تفاول نمیکم روز یکشنبه خامه بجبهت تعظیمی که بدر بزرگوارم آن روز را میداشتند چنانچه بگوشت میل نمیکردم و کشتن جاندان منع بود بسبب آنکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که درین روز بهتر است که جاندان از اسب قصاب طبیعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جاموس نخست درین روز هم فرمودم که جاندان را بلیجان نسانند تا در ایام شکار درین دو روز تیر و تفنگ بچنانوران شکاری نمی اندازم در حالتی که شکار چیده می شد انوب راسه که از خد متگاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه میداشتند پاره در تر از می سر کرده می آوردند درختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه میشوند اتفاقاً در حوالی اندرخت گاور نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیر بزرگ مهیب قوی جثه از میدان بوته چند که دران حوالی بوده بر خاسته روان میشود با آنکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدادست خود با چندس که همراه او بودند شیر را قیل نموده کس به نزدیک من فرستاد و مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید فی الحال باضطراب جلو زبر متوجه گشتم بابا خرم و رامداس و اعتماد راسه و حیات خا و یکدومی دیگر بامن همراه بودند بمجرع رسیدن دیدم که شیر در سایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی باندازم دیدم که اسب بیطاقتی میکند از اسب پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته کشاد دادم چون من در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بوده هیچ ندانستم که بدر رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بشاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر بر خاسته حمله آورد و می شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمی کرده بجایه خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پائنه نهاده مجرا گرفتم انوب راسه سه پائنه را گرفته ایستاده بود و شمشیر در کمر و کتک چوبی در دست و بابا خرم بجانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست می میداد چون خواستم که کشاد نمایم شیر غراں بجانب میان روان شده

نداد اخرا الامر بقول و قرار نامردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملاقات نمود عرابی که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلای تقصیر نموده مرمودم که منصب او که پنج هرری داد و سوار بود برقرار داشته حاکم را دهکد تقاضا نمود عرابی که منصب او که رسید که تقاضا نمود دوم شعبان میر جمال الدین حسین علیخانپور رسید عادل خان وکیل خود را بیست کبوت پیش بار فرستاده خود هم تا سه کبوت استغفال نمود و از همان راه مرزا مندرل خویش برد چون هوا شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان احتیاج نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه ۵ یک پیر و شش گهری گذشته منوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل به شهر است مندرل تقاضای راجع شد در مندرل دو هزار روبه و مرگل پرم نرم حاصی مندر علی اکثر داده او را رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه علف و سرزوات پے سپرو پامال مردم نمود حکم شد که عذر از مردم ضروری و بددهای خاص پیش خدمت همه در شهر نموده باشند و حفظ و حراست شهر را بحواحه جها مرموده او را رخصت دادیم تقاضا چهاردهم سه دالله حان ولد سعید حان را میل مرحمت کردم تقاضا ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار میل که هاشم خان ولد قاسم حان از او دسه که اقصای دنگاله است پنجاه فرستاده بود در نظر گذشت از احتیاج یک میل بسیار خوب و مطبوع بود انرا خاصه ساحتم تقاضا ۲۸ کسوف واقع شد از برای دفع کسوف آن خود را بطلا و نقره وزن کردم یکپار و هشت صد توله طلا و چهار هزار و پصد روبیه شد انرا با دیگر اقسام حیوانات و انواع حیوانات از میل و اسب و گاو مرمودم که در بلد آگره و دیگر شهرهای حوالی در مستحقان بے مایه و محتاجان در مانده تقسیم نمودند چون مهمات لیسری که به سرناری پور و سرکردگی و سربازی حاکمان و همراهی چندی از امرای قل مثل راجه مانسنگه و حاکمان و امیران و دیگر مسنداران و سرداران از هر طائفه و هر دست که به تسخیر ملک دکن تعین یافته بودند بدان اکتفا مید که از نصف راه برگشته به برهانپور معارف نمودند و همگی بددهای معتقد و واقعه نوسان راست گهنا عرابی درگاه فرستاده نار نمودند که اگرچه مردم خودگی و خرابی اس لشکرا حقیقا و سندا بسیار بود اما عمده اسباب بے اتفاقی امر تقصیر بحق حاکمان شد مندرل بحاطر رسید که حان اعظم را بالشکر تازه روز ناید فرستاد تانامی و تدارک معصی امور ناوی و نشا بستگی که از اتفاق امر چنانچه مذکور شد روناد نماید یازدهم دی تسلیم خدمت سرمراری یافت و حکم شد که دیوانه سر انجام نموده او را بروی روانه سازند و حاکمان و مندرل حان نولس و موسف حان ولد حسین حان تکریم و علی حان بیاری و بارهان قلماق و دیگر منصبداران قریب دده هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که راسه احدیای که مدنی خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار سوار نموده باشد و سی لک روبیه خزان و چند حلقه دین همراه

سید علی باره را که از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دویست سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و پانصد سوار بود افزودم و داراب خان ولد خانخانان را به منصب هزاربذات و پانصد سوار سرفراز ساخته سرکار غازي پور را بجایگزین و مقرر داشتم \* قبل ازین صبیة میوزا مظفر حسین و لد سلطان حسین میوزا صفوی حاکم قندهار را بفرزند سلطان خرم نامرد فرموده بودم درین تاریخ ۱۷ ابان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز در آنجا گذرانیدم و اکثر امرا را بخلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوبان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافتند و یک لک روپیة اسلام خان از پرگانات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون بر سر لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره و از هر جنس زر و غله بمعتمدان داده مقرر داشتم که بفقره اگر تقسیم نمایند در همین روز عرضداشت خان جهان بعرض رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابوالفتح بیجا پوری حکم شده بود چون مشارالیه سرد کار آمدنی است و فرستادن او بالفعل باعث نوامیدی دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته میشد بنابراین او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راے کله را که در خدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن او اهمال رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت فی الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرضه داشت خواهی نمود که چون جان و حیات خود را بجهت خدمت آن خدای مجازی میخواهم وجود و عدم کیشو داس چه باشد که در فرستادن او استادگی نمایم غایتاً خدمتگاران اعتباری و اعتمادی مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث نوامیدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیعنایتی صاحب و قبله می شود دیگر امر حضرت مست \* از تاریخی که قلعه احمد نگر بسعی برادر مرحوم دانیال بقصر اولیای دولت قاهره درآمده تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا بخواجه بیگ میوزا صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسب است مقرر بود بعد ازان که شورش دکنیذان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره کردند در لوازج جانشیناری و قلعه داری تقصیر نکرد بآنکه خانخانان و امرا و سرداران که در بره نپور جمع شده بودند در ملاذمت پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرنجاسی رسد و غله لشکرگران سنگی را که صلاحیت کارهای کلان داشتند براهای نامناسب و کوههای و کتلهاے معب در آورده در عرض اندک روز پریشان و بے سامان ساختند چون کار بدین جا انجامیده و تعسر غله بجای رسید که جانے در عرض نانے میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برآمدن این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بے دل و بے پاشده بیکبار برجوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند خواجه بیگ میوزا چون براین معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلالاسه مودم شد و هر چند کوشید نتیجه

نجا پور شد در قارمع بیعت و نیکم ماه مذکور مرتبه حان را صاحب صوبگی موده بنجاب  
 که از اعظم ممالک مجرور است سرور ساحته شال خاصه کرامت و مردم تاج حان  
 را نه در صوبه ملتان بود و دارائی کامل قعی کرده بر منصب سائق او که سه هزار پات دات  
 و هزار پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر آورد و حسب الالقهاس عبدالله حان دوزور  
 جنگ پسر را شکر میر ماعافه مقصص سرور گمت سهاکسان که قتل ارس نسبت  
 تحقیق جمعیت مرایه تعین دکی و آوردن حاجانان نه نهان پور مرحص گشته بود  
 چون بدواهی اگر رسید حاجانان را در چند منزل از شهر گذشته بود پیشتر آمد و  
 سعادت کونش و اسنادوسی سرور شد و بعد از چند روز تقارن دوازدهم آن  
 حاجانان آمده ملازمت کرد چون در باب او اکثر دولت حواهل مقدمات واقع یا غیر  
 واقع از روی مبعث گی خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف ابرو معترف گشته  
 بود چون آن اتفاقات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و از پدر برگوار خود داده  
 بودم این بار فعل تمام و درین سلوک محض بودم چرا که قتل ارس خط تعهد  
 خدمت موده دکی مدتی معنی سپرده در ملازمت سلطان پرور ما دیگر امرا ندان مهم  
 عظم منجره گشته بود بعد از رسیدن نه برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی  
 که خدمت لای بود سرانجام رسد و دیگر ضرورت نبوده سلطان پرور لشکر هارا بمالای  
 گهائی بر آورده و رفته رفته بواسطه ے اتفاقی سرداران وفاق انشان و اختلاف راهای  
 نامواک کار نجاتی کسید که علیه بدشواری پیدا کرده یکی مدلهها دست در نمی  
 آمد و کار سپاه محفل و درهم شده هیچ گونه کاری از پیش درمیت و اسب و شتر و  
 دیگر چارپایان صانع شدند و معاصر مصلحت وقت صلح کرده ماسکالعل قدری نکت  
 نموده سلطان پرور لکسورا نه برهانپور مار گردانید چون معامله خوف نه نشت این  
 بعرفه و برنشانی را مجموع دولت حواهل از وفاق و ے سرانجامی حاجانان دانسته  
 در پندار عراض مدرکه ارسالداشتند اگرچه این معنی مطلق نادر نمی نداد عاناً این  
 حدشه بحاطر راه ناست تا آنکه عرضداشت حاجان رسید که این حائل و پرنشانی  
 تمام از وفاق حاجانان دست داده یا این خدمت را استعمال نوار ناند گذاشت  
 ما او را مدرکه طلبنده این دواحه و برداشته خود را مدنی خدمت بحر فرموده  
 و سی هزار سوار معین و مشخص نمک این بدنه مقرر ناند داشت تا در عرض در سال  
 تمام ولایت بادشاهی را که در تصرف عیدم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار  
 و دیگر قلعههای سرحد را بقصر بددهای درگاه در آورده ولایت بشکاپور را بر صمیمه  
 ممالک مجرور سارم و اگر این خدمت را در مدت مذکور بانصرام در تمام از سعادت  
 کوریش مجرور موده روست خود را نه بددهای درگاه نه تمام چون صحبت میان سرداران  
 و حاجانان مانجا کشیده بود او را در انجا مصلحت ندیدم سرداری را لکاجهان  
 تعویض فرمودم و او را مدرکه طلبیدم بالفعل سبب ے توحیی و ے التفاتی اندست  
 بعد ازیں ایچ طاهر شود در حور آن مراتب توحیی و ے توحیی نه عمل خواهد آمد

نزد او فرستند تا بان جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد و معامله انجا را حسب الاستصواب عادل خاں که طریقه دولت خواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلّاسه او نموده از الطاف و عنایات بادشاهی او را امیدوار سازد بنابر حصول این مدعا میر مومی الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار روبیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خاں که هزاری ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه بکمک برادر خود اسلام خاں روانه بنگاله گردد پانصدی ذات و سوار افزودم و در همین ایام بجهت تنبیه و قادیب بکماجیت زمیندار و لایت ماندگو که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنگه پسرزاده راجه مانسنگه را تعیین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحی واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور فیلی بشجاعت خاں دکنی مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرنی قلعه انجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور آنچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد بده صرف نماید افتخار خاں در بدگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب التماس صاحب صوبه انجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم بتاریخ بیستم و هشتم عرضداشت عبدالله خاں فیروز جنگ مشتمل بر سفارش بعضی بندهای کار طلب که بهمراهی او بدفع رانا مقهور مردود تعیین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کار طلبی غزنین خاں جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنین در خور خدمت هریک ازان بندها بزیادتی منصب سرفراز گردیدند دولت خان که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین باله آباد مرخص گشته بود روز چهارشنبه چهارم ماه مهر امده ملاذمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگی است از غایت سیاهی و براقی بسیاری برآنند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول آن چهار درعه نیم پاو کم و عرض آن دو درعه و نیم و یک طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد اطراف آنرا بسنگ تراشان صاف فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایهای هم ازان قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می نشینم عبدالسیحان بجهت بعضی تقصیرات در بند خانه معتقد بود چون برادران خان عالم ضامن و متعهد کار او شدند او را از قید برآورده بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و بفوجداری صوبه التباک تعیین یافته جاگیر قاسم خاں برادر اسلام خاں را بدو مرحمت کردم و تربیت خان را بفوجداری سرکار الور فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهان رسیده که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت مهاتخاں روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که برقتن بیجا پور از درگاه تعیین یافته بود از برهانپور بهمراهی و کله عادلخاں منوجه

سراجام ناند مدار دولت می برشمانان خواهد بود محقق ندی کلمات ابله مزب آن  
گول طبعند را تا خود منقح ساخته مسخص آید؛ معارضه که می حضورام و اطرف  
چشم خود را که دروغی را اوقات ذاع کرده بود و علامت این بطور درمی آمده است بدن گمراهان  
مندم و منگفت که در بند تاجه کتوری در چشم می بسته بودند این علامت نمب ندی  
تدویر و مزب حمی از سوار و ننداده بر سر او جمع میشوند و حفر ننداده نوبه اند ده اصل  
حان در ننداده نیست انمعنی را دوری عظم دانسته انلعار می نماند و در سه  
ساعت از روز نکشده گذشته خود را بشهر مفرساند و پنج چتر ممدد بسته از راه قلعه  
مکنند و شبح نغاری که در قلعه بود حفر ننداده مصطافه خود را بدر قلعه ممدساند  
و عدم که حلو رزمی آمده فرصت آن نمدهد که دروازه قلعه را نه بدند نانغان  
عدا که از راه کهرکی خود را ننگار آب مفرساند و گشتی بدست آورده قصد این مکنند  
که خود را بااصل حان مفرساند ن معدن نخطار جمع نعلعه در آمده اموال و اسباب  
اصل حان را باحرانه نانشاهی منصوب در می آورند و حمی از رومعه طلغان بندرکس  
که در شهر و نواحی بودند بر سر او جمع میشوند این حفر در گور کهور بااصل حان  
مفرسد و شبح نغاری و عدا که هم از راه آب خود را مفرساند و کدنا با از شهر می  
آند که این بدکنی که خود را حصر مکنند نکستی حصر بدست اصل حان نکه  
بفصل و کرم الهی و دولت و اعمال ما نموده عتوف بر سر این معدن روانه مکنند  
در عرض نغور خود را نحوالی پند مفرساند چون حفر آمدن اصل حان نال حرامراده  
و معدن مفرسد قلعه را نکی از معدن خود می سپارد و سوار و ننداده خود را  
دورک نموده چهار گره از شهر باستعمال رزمی آند و ننگار آب نرس جنگ ممدود  
و ناندک رد و خوردی سلک جمعیت این نده روزگاران از هم پاشنده منقح مکنند  
و اربانت اضطراب دیگر ناره این نحت برگشته ناچندده در قلعه ر می اند و  
اصل حان سر دربی او نهاده امان نمدهد ده در قلعه را نود بست مصطرفانه  
نحاه اصل حان در آمده این حانه را فام ممداد و دسه بهر دوان حانه نوبه رد و خورد  
ممدان و نکتفا می کسی را نرحم ندر صانع معارضه نعداران که هه اهل او نچهن  
مدرک خود عاخر و رنن منقح امان نکلند اصل حان را می بندد نکتست سکبی  
اسی ماه اصل حان در همان روز او را بعضاص رساننده چندی از همراهان او را که رنده  
ندست در آمده بودند معدن ممداد و این احبار معامب ننگر نصحاص حلال رسد  
شبح نغاری و عدا ننجانی و دیگر معصب داران که در حقط و حراست شهر و  
قلعه تعصر نموده بودند ناگه طلب داشتم و ممدود همه را سر و نش نراشند و معحر  
نوشانده و بر سر سوار گره در گره شهر آگه و نارارها گره اندند تا ناعف نندبه و نغور  
دنگران گردد چون دربی انام عراض برور و امرای نعتاف دکی و دولت حواهران انجا  
متعاص ننگر رسد که عادل حان نجانوری العما ن اسندعا دار که مبر  
حمال الدن حش انجو را که ممدوع دندان ران دکی بر مول و نعل او اعتماد تمام دارند

پنج‌هزاری ذات و سوار و خلعت خاصه سرنواز ساختم و بکشور خان نیز خلعت خاصه و بر اجه کلیان اسب عراقی و همچنین بسایر آمرابعضی خلعت و بعضی اسب مرحمت نمودم بفریدون برلاس که بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و سیصد سوار سرنواز بود بدو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید \* در شب دوشنبه غره ماه صفر بنابر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردار شدن و فرونشاندن آتش اسباب و اشیاء او بحیار سوخته شد بنابر تعلیمی خاطر خواجه و تدارک زیانیکه بار رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودیم به سیفخان باره که برداشته و نواخته می بود علم مرحمت نمودم معزالملک را که بدیوانی کابل تعین یافته بود در صدی ذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و در بیست هفتاد و پنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهل کتاره مرصع بجواهر قیمتی بخان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم \* چون بیوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنپایت بزور کشیده بود بعد از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چندی گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جست و جوی بحیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی این امر تعدی بود سیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بان ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرجی راه مرحمت کردم چون در روز یک شنبه هفتم ماه قران نهمین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشی و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند طلبیده صحبت داشته شد و رفته رفته مجلس بجماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد خالی از کیفیت و حالت نبودند بعد از اتمام صحبت بهریک زرها داده مرخص ساختم چون مکرر میوزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان ازوقه قندهار و ماهیانه برقندازان قلعه مذکور عرض داشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند \* بتاریخ ۱۹ ماه اردی بهشت سنه ۵ جلوس مطابق ۴ صفر در پٹنه که حاکم نشین صوبه بهار است امر غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورککه پور که بتازگی بجایگزین او مقرر گشته بود و از پٹنه تا آنجا شصت کروزه مسافت است متوجه می شود و قلعه و شهر را بشیخ بنارسی و غیاث زین خانی دیوان آنصوبه و جمعی دیگر از منصبداران می سپارد و بگمان آنکه درین حدود غنیمت نیست خاطر از محافظت قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمی سازد بحسب اتفاق در همین ایام قطب نام میبهره از مردم اوچیه که خلعت او سرشته فتنه و فساد بود بزنی درویشان و لباس گدایان بولایت اوچینه که در نواحی پٹنه واقع است درمی آید و مردم آنجا که از مفسدان مقرر اند آشنائی پیدا کرده اظهار میکنند که من خسرو ام که از بندی خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگر بمن همراهی نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آن که کاری

امداد او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثره را مطه شد که مگر مرع او را  
 حادث گشته است اطلاع که در خدمت حاضر بودند مصطوبانه در پی تسکین  
 و دیدن ندص و حاضر ساختی دوا شدند هر چند دست و پا زدند بحال نیامد او خود  
 در مرتبه اول که افتاده بوده است حال بحال امری تسلیم نموده چون بدن می الحمله  
 حرارتی داشت گمان می نمودند که شاید حای باقی بوده باشد بعد از اندک زمان  
 ظاهر شد که کار ارکار گذشته موقوفه است او را از مجلس مرده برداشته بنزول و  
 مقاشش بردند این قسم مردی تا حال مشاهده شده بود مدعی بخت کس و  
 دمی او نبردند او مستدام و صناع او را بدیله نقل نموده نگورخانه آنا و احدادش  
 مدیون ساختند روز جمعه بخت و یکم کشور حال که نه منصب هزار و پانصدی سرور  
 بود نه دو هزار دات و سوار سرور گردید و عنایت اسپ عزیزی از طوبله حاصه  
 و خلعت و پیل حاصه بخت حیت نام دوازش یانده بخدمت و حاداری ملک اوچه  
 و تدبیر و تادیس متمدان انحدود مرخص گشت بایزد بدگلی بخلعت و اسپ  
 مختار گردیده با برادران همراهی کشور حال حکم شد فیلی از حلقه حاصه عالم کمال  
 نام بحدیس الله حواله نموده بخت راحه مانسنگه عنایت کرده مستدام بکیسوداس  
 مارو اسپ حاصه نه بدگاله مرحمت کرده شد بمرحان حاکم دار حلال آنا ماده پیل  
 شغقت شد در پی انام امتحار حال پیل نادره از بدگاله پیشکش مرستاده بود چون  
 پسند خاطر می گشت داخل میان حاصه ساختم احمد بیگ حال که بسرداری لشکر  
 بدکش معین است بامر نیکو خدمتیها با برادران با صافه مدص سرورار گشته منصب  
 حاصه او را که دو هزار دات و هزار پانصد سوار بوده پانصدی دیگر دوات او اصابه مرحمت  
 شد تحسینی طلائی مرصع کاری بخت سرپیچ پرور که نه لعل و مروارید تزیین یافته  
 بود نه بخت و بپهرا روپیه قیمت شد بخت حاکم بدست حدیسا پسر سرور  
 حال نه برهانبور عنایت کرده مستدام در پی روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمر حال  
 نه سداسی اشنائی پیدا کرده و رفته رفته سجدان او که تمام کفر و رذله است در مذاق  
 ان حاکم حاکر عدد اللطیف پسر بقیس حال و شرف عم رادهای خود را در پی  
 صلاحت با خود شریک ساخته بوده است چون اید معنی شکا قه شد بمرور اندک  
 ترسیدند چند مقدمه خود ها مدکور ساختند که دگران گراهیت تمام داشت نادب  
 و تدبیر ان را قلم دانسته کوکب و شرف را بعد از شلاق مقدر و محدوس ساختم  
 و عدد اللطیف را یکصد دره حد مرصوم که در حضور بودند ان تدبیر حاص بخت  
 حفظ شریعت بوده ناد دیگر حاکم انزال ان امور هوس نکند او دو شده نیست و  
 چهارم معظم حال بدیله مرخص شد تا متمدان و معدان ان نواح را گوشمال دهد  
 بشیاعت حال بدیله ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسن در شنی را که بخت  
 بدن مزانی نه بدگاله و مرجمتهای که مهر یک از امرای انصوبه واقع شده بود حکم  
 کرده بود مرخص ساختم اسلام حال را نظر بر ترو دات و خدمات شایسته منصب



که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته بعنایت علم سربانندی بامت و بجایگز سابق خود مرخص گردید و بکشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد و یک زنجیر فیل فوج بجبهت افضل خان حواله پشوتی پسر او شد که برای پدر خود بدر بخواجه حسین که از نوابر خواجه معین الدین چشتی است بمقتاد نیمه ساله هزار روپیه عنایت نمود یوسف زلیخا بنظر ملا میر علی ممتور و مذعوب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانشانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا و بندگان درگاه بنظر میگذشت و از نفایس پیشکش هر کس آنچه پسند خاطر می افتاد قبول نموده تنه را باز می داد \* روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف و خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم است فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام کیفیات حاضر سازند و بامرا و سایر بندهای درگاه حکم شد که هر کس که خواهد بشوایش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثر شراب و چنده مفرح و بعضی از انیونات آنچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلینخان از گجرات یک تخت نقره منبت و مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و بمهاسنگه نیز علم شفقت شد \* و در ابتداء جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچ کس خواجه سرا نکند و خورد و فروخت نشود و هر کس که مرتکب این عمل گردد گناهکار باشد درینولا افضل خان چند از ان بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شذیع قیام نموده اند آن بے عاقبتان را فرمودم که در حبس مؤبد نگاهدارند \* در شب پنجشنبه دو آردهم امر عجیب و قضیه غریب رویداد جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور میگفتند و سیدی شاه بروش تقلید سماع می نمود و این بیت میر خسرو

هر قوم راست راه دینی و قبله گاهی \* من قبله راست کردم بر سمت کج کلاه  
میانخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملا علی احمد مهربان که در فن خود از بے نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت و در آیام خورد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چندی نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشه سرنهاده در کنار آب چون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند درین اثنا امیر خسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرماید که این جماعت را می بینی و این مصرعه را بر زبان جاری میسازند

\* هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی \*

امیر بے تأمل از روی نیاز مندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را

\* من قبله راست کردم بر سمت کج کلاه \*

می خوانند ملا مشارالیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی که بر سمت کج کلاهی بر زبانش جاری شد حال برو متغیر گشته بخودانه افتاد و مرا از

پیشکش مقرر گشتند سارنگدینو که نه بودن فرامی نه لسکو طغر اثر دکی تعین یافته بود  
 بجهت پرور و مهرنگ از امراترک حاضره سرور ساحتم شعیخ حمام الدین بسر عاریجان  
 مدحسی که طریقه دروسی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار رویه و مدینه شال شفقت  
 نمودن روز دیگر دوزر بقصد شکار سوار شدند سه شیر دوزر یکی ماده شکار شد ناحد باینکه  
 آثار جلالت ظاهر نموده مسدود در آمده بودند انعام ها داده نراند. بی ماهیانه سرور  
 ساحتم بزارنج بست ششم مامد کور اکثر روز ها سکار بیله گاوها مشغولی داشتم چون  
 هوا رو گرمی بهاد و ساعت داخل شدن اگره نردنگ رسید محاسب رو باس توجه نموده  
 چند روز دیگر دران نواحی شکار آهو نمودن روز شصت عده محرم سنه ۱۰۱۹ رو با حواص  
 که رو باس آنان کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذارند آنچه  
 خوش آمد درجه قبول نامت نعمه انعام او مقرر گشت در همین انام سارنگ  
 سنگلی و نرادران او که از صوبه بنگال آمده بودند سعادت کورنش سرور را گشتند  
 سد آدم ولد سید قاسم ناره نمر که از احمد آباد و گجرات آمده بودند سعادت  
 امداد نامت و یک رجستر فعل پیشکشی گذارید موحداوی صوبه ملتان از تعبیر  
 قاج حال نه اول بی اورنگ مرحمت شد نوشده سنه ۵ نورل احلال دربار مذكور  
 که در بدینی شهر است واقع شد صباح ان که ساعت دخول شهر بود بعد از گذشتن  
 یک بهر و دو گوی سوار شدند و تا اقتداس معموره بر اسب سواری نموده چون سواد شهر  
 ظاهر گشت بجهت آنکه حلاق از دور و نردنگ تواندید سواری میل اختیار کردن و از  
 هر دو طرف راه رز امسال بعد از دو روز و قتیکه متحالی اختیار نموده بودند بماندگی  
 و حورمی بدولت خانه همانرا داخل شدن بدور رس مقرر آیام دور مرمره بودند که  
 دولتهای را آئین بسته بارگاههای آسمان تمثال استفاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین  
 حواص جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذارید آنچه از هر حدس  
 و هر رسم از حواهر اقمه و استعده پسند خاطر نه گری کردند قبول فرموده نعمه را بانعام  
 او مقرر داشتم مسروران شکار فرموده بودند که مجموع جانورانی که از دور سر آمدن تا نازنج  
 دخول شهر شکار شده معروض دارند درمی وقت تعرض رسانیدند که در مدت پنجاد  
 و شش روز یک هزار و سصد و شصت و دو جانور حاندار از چرند و پرند شکار شده  
 هفت عدد شیر بیله گاومرد ماده هفتاد راس آهوه سده پنجاد و یک راس سانر  
 جانوران از ماده آهو و برکوهی و روح و عنده هشتاد و دو راس کلنگ و طاقس و سرحاف  
 و سانر جانوران مرده یک عدد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست  
 و سه عدد روز جمعه هفتم مقرب حال از بدهر کهنیاست و سورت آمده سعادت ملازمت  
 در نامت حواهر و مرصع آلات و طبوهای طلا و نقره کار رنگ و دیگر نعناس و تحفه  
 سار مکر و داده و علام حشیش و اسیان عربی و از هر قسم چتری که بظواهر رسیده آورده بود  
 چنانچه در عرض دویم ماه تحفه از او بنظر گذشت و اکثر مواضع مرضی خاطر ما بود  
 درمی روز صدر حال که معصب هراری ذات و پانصد سوار سرور بود نراند بی منصب

از غایت اعراض فرمودم که جلو دار را همانجا بکشند و پای کهاران را بریده و بر خر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگری این جرات نکند بعد ازاں شمار کفان بر اسب شکار باز و جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانی را بقراولی اسکندر رمبی به بندوق زدم و او را بمنصب سیصدی ذات و پانصد سوار از امل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خاں که از صوبه بهار آمده بود بسعدت کورنش سر بلندی یافت یکصد مهر نذر و یکقبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد در همین اثنا یاد کار خواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سراسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و بشلعت امتیاز یافت روز چهارشنبه ششم ذی حجه بمعز الملک که از خدمت بخشیکری لشکر افانامقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود \* در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم † خورا باوجود تقصیرات کلي گناهان او را عفو فرموده بمنصب یوز باشی و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که بشمشیر رفته باتفاق بخشی انجا محله مردم قلیخ خاں را و سایر جاگیر داران و اریماقات نوکرو غیر نوکر دیده طومار واقعی بدرگاه آورد کشور خاں ولد قطب الدین خاں از قلعه رهناس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت \*

## جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دوپهرو سه گهری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و درین ساعت فیض بخش در مقام باک بهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسنت پدر بزرگوار مبر تخت جلوس نمودم صباح آن که روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعام داده جمیع امرا و بندگان درگاه سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضی امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بپهار هزار رویه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابتخان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف انرا به تخته های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از برون بنوعی می نمود که گویا هیچ حایای نیست پیشکش نمود کشورخان بیست دو زنجیر فیل از نرو ماده پیشکش گذرانید همچنین هر کس از بندگان درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح الله شربتچی به تحویل داری

† این همان عبدالرحیم است که وفات خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاری بموجب حکم در پوست خر کشیده بودند چو عمرش باقی بود ازاں مهلهک نجات یافت و از بند خلاص شده دو بندگان حاضر می بود و خدمت میکرد تا رفته رفته بر مهربان شدند \*

حسب اللباس او ناند مرسداد او را روانه گردانند و لنگو ندند که در زمان حصر  
 عرش آشنائی از جانب عادل خان همراهِ پیشکش او آمده بود او را هم همراهِ خان جهان  
 رحمت بر موته اسب و خلعت و زر عنایت کرم و از امرا و افسران ده همراهِ  
 عبداللہ خان بخدمت دمع رانے معہور قعی بودند مثل راحہ برسنگندو  
 و شجاعت خان و راحہ نکو محنت و عدو نا چہار پنج ہزار سوار تکمک مرید خانکھان  
 معنی شد و معتمد خانرا بعدعی مرسدادم کہ ان مردم را سراولی کردہ در او جن  
 خانکھان همراهِ سار و از مردم در خانہ شش ہفت ہزار سوارا مسل سنب خان بارہ  
 و حاجی بی اورنگ و اسلام اللہ عرب برادر راحہ مذاکر عرب کہ ولایت خرقہ و درویش  
 و ان بوجی در بصرہ دارد و دیگر منصدازان و برنگان همراهِ او ساخنم و در وقت  
 رحمت ہرنک را با صافہ منصب خلعت و مدد خرج سرورار نموده و مسجدی بنگ  
 را بحسی لکسر ساحدہ دہ لک روئے مقرر کردہ دہ همراهِ سارند نہ برور اسب خاصہ  
 و نہ خانکھان و دیگر امراے بندہاے کہ معنی نافہ انصونہ بودند خلعتہا مرحمت  
 نمودہ مرسدادم و بعد از انماہ اسی امور بقصد شکار از شہر برآمدیم و ہزار روئے بمنور علی  
 اکثر عنایت شدہ چون فصل ربیع رسیدہ بود ملاحظہ آنکہ مہدادا از عدور لشکر بقصای  
 دمر و عاف رعانا برسد و نا وجود آنکہ مورد ساول را با جمعی از اجدان بجهت مدد  
 راعاف معنی نموده بودیم و چندے را حکم کرم کہ منزل بمنور ملاحظہ پائنامالی نموده  
 عوص بقصای کہ برزاعنہا برسد رعانا را مہدادہ باشند و دہ ہزار روئے بدختر خانکھان  
 کوچ دادال و ہزار روئے بعد الرحمن حرمندد خرج گون و ہزار روئے بقاجای دکنی  
 مرحمت نمودیم دوازدهم حشر خان برادر عدد لک خان از اصل و اصافہ نہ منصب ہزاری  
 داب و ناصد سوار و بہادر خان برادر دیگر بمنصب منصدا داب و سہ صد سوار سرورار  
 گشدند درسی روز دو آہو شاخہا یک آہوے مادہ شکار شدہ در ستر دہم یک اسب خاصہ  
 بخان جهان مرحمت نمودہ مرسدادم بدیع الزمان پسر منورا شاهرخ را نہ منصب ہزاری  
 داب و ناصد سوار سرورار ساحدہ پنجہزار روئے مدد خرج عنایت دردم و ہمراہی  
 خان جهان بخدمت دکی حصت نافست درسی روز دو آہو برو سہ آہو مادہ شکار شدہ  
 چہار شدہ دہم یک بدل گاؤ مادہ و یک آہوے سنا نہ بدوی ردم در ناندر دہم یک بدلہ  
 گاؤ ماہ و یک چہنکارہ نہ بدوی ردا شدہ در ہند دہم ماہ دو مطنہ لعل و یک دانہ  
 مرارند چہانگتر علیخان از گجرات و اندون داب مرصع کاری کہ مقرب خان از بندر  
 گہندانست مرسدادہ بود بنظر گذشت بصلیم یک شتر مادہ و یک بدلہ گاؤ نہ  
 بدوی ردا شدہ در بیچہ همراهِ مادہ قدر بودند بجهت اندوہی جنگل و بشاری  
 دحت از نظر ناندند گشدند حکم شد کہ بعضی نموده بدست در آورند چون  
 بمنور رسیدیم یکی از شتر بیچہا را برد حرم آورده از نظر گذرانند و روز دیگر بیچہ دوم را  
 مہانکھان گردیدہ حاضر ساخت و بدست دوم در وقتی کہ بدلہ گاؤے را بعا بوئی ردن  
 بردنک ساحدہ بودیم ناگاہ حلو داری و دو کھار طہر شدند و بدل گاؤ رم حورہ بدرست

از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامی جرم او منخسف گشت و تا پنج گهزی شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بظا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اتمام حیوانات از فیل و اسب و غیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمودم که بمسکینان و فقرا قسمت نمودند \* در بست و پنجم دختر را بچند بندبيله را بالتماس پدر او بخند متگاری خود گرفتم و بمیرزاغل برادرزاده میرشریف که بفروجداری قبوله و انحدود مقرر شده بود یک فیل عدايت نمودم و عنایت الله بخطاب عنایت خانی سرفراز شد چهارشنبه غره ذی قعدة بهارچند بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قبضه کبوه مرصع بفروزد بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتی را که پیش خانناران فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانناران بدست او فرستاده بود تخمیناً بست هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید میرجمال الدین حسین که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود در هزار روپیه بشجاعت خان دکهنی مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانناران و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در مقام نساد اند چون معلوم شد که باوجود تعین پرویز و لشکر که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و بعنایت الهی خاطر از آن مهم جمع نعایم درین اثنا عرض داشت آصفخان هم آمد که توجه حضرت بابینجانبا لائق دولت روز افزون است و عرض داشت عادل خان بلجپوری رسید که اگر یکی از معتمدان درگاه باینطرف مقرر شود که ملتزمات و مدعیات خود را باو بگیرم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بندها گردد بنابر این مقدمات با امرا و دولتشو اهان کنکاش نمودم تا هرکس را که آنچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجها را بعرض رسانید که باوجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده بروند و اینخدمت را در ملازمت ایسأل انشاءالله تعالی بتقدیم رساند همه دولت خواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرار نداده بودم چون مهم کلانی بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمبجرت آنکه مهمات آنجا صورت یابد بے توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یکسال در استحدود نباشد روز سهشنبه هفتدهم ذی قعدة اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زردرزه و اسب خاصه بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد و فدائی خان را که از بندهای صاحب اخلاص است خلعت و اسب و مدد خرچ لطف نموده بمنصب هزاری ذات و چهار مد سوار از اهل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جها تیس نمودم که اگر کسی را نزد عادل خان

شد در دهم ماه مذکور میل شاه نیک پوری مرحمت کردم و اسلام الله عرف که ارواحاں قرار داده عرف است از حویشاں مدار کسحاکم در قول بغیر توهی که ارشاه عداس در حاطر او قرار گرفته بود ملازمست می آمد او را فواحقه منصب چهار صدی ذات و دوست سوار سرفراز ساحتم \* محدوداً موج دیگر که یکصد و دود و سه مقصد از و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرور خدمت دکی فرستاده شد و پیکار از اسب بفر حواله نمی آرند هاس درگاه شد که به پرور رساند در روز جمعہ سیر دهم مضمونے بحاطر رسید وانی عرل در سلک نظم درآمد

می چون کم که تیر عمت به حکمرسد \* تا چشم نارسیده دگر بردگر رسد مستانه می حرامی و مست تو عالمی \* اسند میکم که مداد نظر رسد در وصل دوست محتم و در حجر بقرار \* داد از چندی عی که مرا سر برسد مدهوش گشته ام که بیوم رة وصال \* دراد از این زمان که مرا این حجر رسد وقت ببار و حجر جهانگیر هر حجر \* امید آنکه شعله نور اثر رسد روز یکشنبه پانزدهم پیکار هزار روید ساچی بجانہ عدیہ مطهر حسی مرزا پسر سلطان حسی مرزا اسی بهرام مرزا اسی شاه اسمعیل صفی که بخت فرود حرم حواسنگاری غده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک حل شیروانی به نصت هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز گردید و پنجہزار روید بفر ماو مرحمت شد و چهار هزار روید بجا می آرند اوریک عدالت شد در دست و دوم بقطعه لعل و نگدانه مرزاد بشهر ناز شفت شد یکجا لک روید مدن خرچ گوناں بجماعه اوساقت که بخدمت دکی نفس یافته بودند داده شد و دو هزار روید بخرچ بنگ مصور که آرے ندان عصر است لطف نمودم چهار هزار روید بخت خرچ بنا حسی اندال فرستاده شد و هزار روید حواله ملا علی احمد مہرکی و ملا زوربہاں شکاری نمودم که در عرس حضرت شیخ سلم برصہ انشان صرف نمایند و یک میل به محمد حسی کاتب و هزار روید بحواص عدالت حق انصاری مرحمت شد بدو ابلیس حکم کردم که منصب مرتضی حلی و امطارق پنجہزاری ذات و سوار اعتبار نموده حاجتگر تحواص دهند به نوادرادہ بہار بچند قانون گوی سرکار آگر حکم کردم که هزار پیادہ از زمینداران آگر سامان نموده وہ ہڈ بہ مرزادہ ندکی برد پرور برد و پنج لک روید دیگر بخت مدن خرچ پرور مقر گشت روز یکشنبه چہارم شوال اسلام حلی منصب پنجہزاری ذات و سوار سرفراز گردند ابول مے اوریک منصب یکہزار و پانصدی و طفر حلی منصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند دو هزار روید به ندع الرمان پسر مرزا شاهرخ و هزار روید به پندان مصر مرحمت شد و حکم کردم کہ نقارہ بجمعی مرحمت شود کہ بلہ منصب انہا برصہ ہزاری و بالاتر رسدہ باشد پنجہزار روید دیگر از روز بخت تعمیر پل بنا حسی اندال و عمارت کہ در انجا واقع است حوالہ ابوالوفا پسر حکم ابوالفتح شد کہ اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در عایت استحکام بہ انصرام رساند \* روز شنبہ سیر دهم چہار گہری

فرمودم در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدی بکمک لشکر رانا بهمراهی عبدالله خان مقرر گشتند یکصد راس اسب نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهرکس از منصبدار و احدی که علاج داند بدهد \* در هفتادم یکقطعه لعل که قیمت آن شصت هزار روبیه بود به پرویز عنایت کردم و یکقطعه لعل دیگر با دو سروارید که نیمی از چهار هزار روبیه می ارزند بشورم مرحمت شد روز دوشنبه بست و عیشتم جنگاها به بمنصب پنج هزاریدات و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رانی جیسنگه بمنصب چهار هزار و ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت و بخدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را بخدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمود خلعت و اسب خامه و فیلیخامه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سران را و امرائی که بهمراهی او تعیین یافته بودند بقدر مرتبه و حالت خود هر یک بعنایت اسب و خلعت و نعل و کمر شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدی در ملازمت پرویز بخدمت دکن تعیین نمودم در همین روزها عود داشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان در جاهای قلب تعذب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد چون شب در آمد جانی بهنگ پائیدرین برده بدر وقت چون کار را برو تنگ ساخته ام عنقریب گرفتار خواهد شد یا بقتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنج هزاری ذات سرفراز ساختم و تصبیح مروارید که بده هزار روبیه می ارزد به پرویز عنایت شد و چون ولایت خاندیس و برار بغرزد مشارالیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد راس اسب بهمراهی او مقرر گشت که باحدیان و منصبداران و بهرکس که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان باره بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداری سرکار حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خان عنایت شد \* روز جمعه بیست دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشاء فساد کلی است در بازارها تفرشند و قمار خانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم \* در بیست و پنجم شیری از شیرخانه خاصه آوردند که بگو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برونه بود بطریق بازمی نه از روزه غضب متوجه شد او را بر زمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت میشود بهمان طریق بالای جوگی برآوده جنبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکت نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود و غرابت تمام داشت نوشته شد در دوم شهر رمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان بمنصب هزار و پانصدیدات و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب دو هزار و پانصدیدات و دو هزار سوار ممتاز ساختم هزار توپچه طلا و نقره و هزار روبیه در روز تحویل حضرت نیراعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرات میگویند تصدق نمود

## جشن نوروز چهارم از جلوس همایون



تحويل حضرت پير اعظم فيض بخش عالم به روح حمل شده چهاردهم دي حجه  
 سنه ۱۰۱۷ هجرى اتفاق افتاد و نو روز گيتي امور مئارى و مرقى آغار شد روز جمعه  
 پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکم على وفات يامت حکيم ے نظير بود ار علوم عربيه بهره  
 تمام داشت شرحى بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تاليف نموده است کدش بر  
 هميش رناتني داشت چنانچه صورت او بر سير و کسى بر داتني محکم ے ندياى و  
 شرب الدنس بود در بيستم صفر مرزا بر حوردار را خطاب حان عالم سرورار ساختن ار نواحى  
 متجربور هندوانه آورند که ناسى کلامى تاحال نیده نسيده بود فرمودم که بورن در آوردند  
 سي وسه ييم سير کشيده شد \* روز دوشنبه نورد هم ربيع الاولی مجلس ورن قمرى در خانه  
 والده بزرگوارم ترتيب يامت پاره ازان روز معراتى که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد  
 چون طاهر گرديد که بجهت نظام سلطنت و سر انجام مهمات صونه دکن ضرور است که  
 يکى ار شاهزاده ها را روانه سازن نديان خاطر رسيد که فرزند پرور را نايب مرستاد فرمودم  
 که سامان مرستادن او نموده ساعت رحلت تعين نمائيد \* مهاجگان را که بخدمت  
 سردارى لشکروان ے مقهور تعين بود و بمصلحت بعضى خدمات حضور بدرگاه طلب داشته  
 عبدالله حان را خطاب پيرور جنگي سرورار ساخته بعوض او تعين نمودم و عبدالرزاق  
 محشي را مرستادم که تجميع ميصدااران ان لشکر حکم مرساند که ار گفته حامد کوز پيرور  
 برواه شکر و شکايت او را عظم موثر شناسند در چهارم حمادى الاولی يکى ار برنا بيان  
 که قبله مقرر اند بر حصى بنظر گذرايد که بطريق بر ماده پستان داشت و مقدار يک  
 پناله قهوه حورى هر روز شمر معداد چون شيرار نعمتهاى الهى است و ماده پرورش  
 بسياره ار حيوانات است اسى امر عرب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور حرم  
 پسر حان اعظم را منصوب در هراى دات و هراى ويانصد سوار سرورار ساخته  
 بکومت و دازاني ولادت سوره که نموده گره مشهور است مرستادم حکيم صدر را به  
 منصوب پانصدى دت و سى سوار متعار ساخته به خطاب مسيح الزمانى نامور  
 گردانيدم در شانزدهم کمريش شير مرصع دراهم مانسنگه مرستاده شد در بست دوم  
 بست لک زوبه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمهراهي پرور تعين يافته اند ب تحويل  
 حرايجي عليحده نموده بدم لک زوبه ديگر بجهت مدد خرچ پرور مقرر گشت روز  
 چهارشنبه بستم و پنجم بهاتدار که قبل ارن بهمهراهي قطب الدين جل کوه بولایت  
 بنگاله تعين يافته بود آمده ملازمت نمود موافقى معلوم مى شد که او محدوب ما در  
 راد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود تقاريع عره حمادى الاحمر اميرالاسرا را پير  
 بخدمت مذکور تعين نمودم بعتايت خلعت واسپ سرورار گردند کر ميچند پسر  
 حکماتيه را منصوب در هراى دات و هراى ويانصد سوار نواحته بهمهراهي پيرور مقرر



مجملاً پانزده لک روپيه که موازي پنجاه هزار تومان رايج ايران و چهل و پنج لک خاني مطابق زر توران بوده باشد خرج ايس عمارت عالي را بمن شنوانيدند \* روز يکشنبه بيست و سوم بخانه حکيم علي بتماشاي حوضي که مثل ان در زمان حضرت عرش اشيايي در لاهور ساخته بود با جمعي از مقرران که اس حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گز است و در پهلوي حوض خانه ساخته شده در غايت روشني که راه بان خانه هم از درون آب است و اب از ان راه بدرين در نمي ايد ده دوازده کس در انخانه صحبت ميداشتند از نقد و جنس آنچه در وقت او گنجيد پيش کش نمود بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعي از فرزندان بدانجا حکيم را به منصب دوهزارزي سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز يکشنبه چهار دهم شعبان خان خانان به عنايت کمر شمشير مرصع و خلعت و فيل خاصه سرفراز گرده خدمت دکن مرخص شد و راجه سورج سنکه که از تعيينات خدمت مذکور بود بمنصب سه هزارزي ذات و دو هزار سوار ممتاز گرديد چون مکرر بعرض رسيد که از برادران و ملازمان مرتضي خان آزار بر عايا و سگنه احمد آباد گجرات ميرسد و ضبط خويشان و مردم خود بواجبي نميتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغير نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگير قليخان پسر کلان او به نيابت او روانه گجرات گردد و منصب جهانگير قليخان از اصل و اضافه به سه هزارزي ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر گرديد و حکم شد که باتفاق موهن داس ديوان و مسعود بيگ همداني بخشي مهمات صوبه مذکور را فيصل ميدهد باشند موهن داس بمنصب هشتصدي ذات و پانصد سوار و مسعود بيگ سه صدي ذات و يکصد و پنجاه سوار سرفراز گرديد از بنده هاء حضور تربيت خان به منصب هفتصدي ذات و چهار صد نفر و نصرالله بهمين منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همين روزها وفات نمود و مونس خان پسر او را بمنصب پانصدي ذات و يکصد و سي سوار سرفراز ساختم \* روز چهار شنبه چهارم ذي حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسر مسعود متولد شد نام او را بلند اختر نهادم \* در ششم ماه مذکور مقرب خان مورتي فرستاد که عقیده فرنگيان اينست که ايس صورت شبیه صاحب قراني است در وقتیکه ايلدارم بايزيد بدست لشکر فيروزي اثر ايشان گرفتار آمد نصراني که در انوقت حاکم استنبول بود ايلچي با تحف و هدايا فرستاده اظهار اطاعت و بندگي نموده مصوريکه همراه ايلچي ساخته بودند صورت انحضرت را شبیه کشيده برده اگر ايس دعوی اصلی داشته باشد هيچ چيز تحفه پيش من بهتر ازين نخواهد بود چون بصورت و حليہ اولاد و فرزندان سلسله عليه آن حضرت مشابهتي ندارد خاطر براست بودن ايس سخن تسليمي نميشود \*

سببیت که از دواج ننگاله است از دندم رسم شده بود که رعانا و مردم اینجا بعضی از  
 فرزندان خود را حواحه سرانموده در عوض مالواحتی تحکیم میدادند و این رسم رفته رفته  
 بدوگروا است نرسد است کرده هر سال چندین اطفال صاحب و معطوف الحبل میشدند و این  
 عمل روح تمام رفته بود و بدو لاکم نمودن می بعد هیچکس نانی امر منصف تمام و اقدام  
 نماند و حرکت و مروت حواحه سرانان حو سال مالکل برطرف شد ماسا سببیت و سایر  
 حکام عربی ننگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود بدنده و عداست  
 نه بدو و حواحه سر و خورد سال بود هر کس که نماند نگردد تا عانت هیچکس از ساطن سانی  
 این بر منی نماندند انسا الله تعالی و اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مزور  
 بالبلده برطرف شود هرگاه حرکت و مروت حواحه سر منج شد هیچکس نانی عمل  
 دحوش بدفاده اقدام نخواهد نمود اسپ سمندی رحله اسپان رسانده شاه عباس  
 نه سبط بله اسپن خاصه می و با نجاتان مرحمت کرم اندر خوشحال شد که شرح  
 رسم بداند الحقی که نانی گای و حونی استی دعایت بدند و سنل نمانده است  
 و عمل موج را که در جنگ می بدل است تا بدست رنجه و دیگران عداست نمودم  
 چون کس سنگه که بهماهی مهابتجان بعضی بود حدما و بدنده ده دندم رسانند و در  
 حدک مردم رانا رحم برجهه نماند او بدنده نمانست کس نامی او بفعل آورده بود و  
 در یک سه هزار کس را دستگیر ساخت منصف دو هزاری داد و هزار سوار سرور شد  
 در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم ده مفرزا عاری مفرجه بددهار شود از امانات حصه  
 بعد از امانه مفرزای مسارا الله از بهار روانه ولایت مذکور گردد حشر موت سردار حال حاکم  
 اینجا مفرزای سردار حال از ملاقاتی مع و روشناس مفرزا محمد حکم عم می بود بدنده  
 ننگ اشنها اسپ نصاب مذهب او را نبردن او مرحمت نمود \* روز دو شدنه  
 هفدهم ماه بدنده ازب روضه مغوره حصص عرش آشدانی مفرجه شدم اگر مفرمی  
 بود می رده مغوره و مفرمی نمودم حصص والد نرگوزم بصحت ولادت می از لکچر  
 به احمد که نصد و نمانست کرده است غاده برنار و حصص حواحه معنی الدلی  
 سنجری چسبی مغوره گسده بود اگر می مفر حرم این راه نه نمانم مغوره چیه کرده  
 باشم چون بدفاداد برت مفر شدم عمارت نه مفر روضه مغوره شده بود دندم  
 بدوئی که حاضر حواحه می بود بدط در نماند چرا که مدظور آن بود که رنده هاسه عالم  
 مثل این عمارت در مغوره دما دند چ و د نماند عمارت مذکور از حصص  
 بدطالع این نوع امری بطور آمد بالضرورت روانه لاهور شدم معماران نه سلفه خود  
 ک طسوسه ساخته بودند آد لمر بعضی نمرات نمود شده نا آنکه منفع  
 ملی صرف نموده سه چهار سال تا دنده بود و مردم ده دیگران معماران ماهر باعان  
 مردم صاحب مرف بعضی جاهارا بدوینکه مفر نماند بدند رند رفته رفته عمارت عالی  
 سامان بدبر گردید و نانی در عانت عمارت در مفر عمارت مفرزای نمانست و  
 دروازه در بهانت رفعت و عظمت مشتمل بر مناها از سنگ سنده بدفاده و ساخته شد

تفاوتی ندارد میگویند که تنگی نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه راجه مانسنگه  
 بجبهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعین یافته بود التماس رخصت آمیز  
 که وطن اوست نمود فیل خاصه هشیار مست نام بار عنایت کرده رخصت دادم روز  
 دوشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانی بود سواست اخراجات مجلس مذکور  
 که علیحدّه مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا و درویشان که در روضه  
 منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را بخطاب سرفراز  
 خانی و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خانی سرفراز گردانیدم \* روز سه شنبه  
 سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که اینقدر به پدر مانند کسی یاد ندارد  
 منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما بر شما مبارک است آخر  
 ظاهر شد که درست یانته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن  
 مذکور درگذشت دیده شد \* در بیست و یکم ماه خانشانان متعدد صاف ساختن  
 ولایت نظام الملیکه که در شفقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضی فقور عابان راه یافته  
 بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دوسال اینخدمت را با انصرام نرسانم مجرم باشم  
 مشروط بآنکه سواست لشکری که با انصوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگر باده لک روپیه خزانه  
 بهمهراهی او معین گردد فرمودم که بزودی سامان لشکرو خزانه نموده او را روانه سازند  
 در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را بشخدمت بخشیکبری موبه دکن سرفراز  
 ساخته جاس او را به ابراهیم حسین خان میر بستر عنایت نمودم در غره رجب  
 پیشرو خان و کمال خان که از بندهای روشناس مقرر بودند وفات یافتند پیشرو خان را  
 شاه طهماست بعنوان غلامی پدیدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت  
 حضرت عرش آشیانی چون بداروغگی و مهتری فراشته سرفراز گردید پیشرو خان  
 خطاب یافت در اینخدمت بنوعی ماهر بود که گویا جامه ایست که بر قامت قابلیت  
 او دوخته اند در سن نود سالگی از جوانان چهارده ساله جلد تر بود و سعادت خدمت  
 پدر کلان من و پدر من و من در ایانت تادم مرگ یک لحظه بے کیفیت شراب نبود

الوده شراب فغانی بشاک رفت \* آه ارملایکش کفن تازه بکنند

پانزده لک روپیه ازو ماند پسری در غایت ناقابل دارد رعایت نام بنابر حقوق خدمت  
 پدرش مهتری نصف فراشته باو و نصف دیگر به تحماق خان مرحمت شد کمال  
 خان از بندهای فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلالاں دهلی است بنابر ظهور  
 آمانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختم اینچنین خدمت گاران کم  
 بهم میرسند دو پسر داشت بهر دو شفقت بهسیار کردم اما مثل او کجا در دویم ماه مذکور  
 لعل کلا نوت که از خوردی در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوته که  
 بزبان و روش هندی می نشیند باو یاد میدادند در سن شصت و پنج سالگی بلکه هفتاد  
 سالگی فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از  
 مسلمانان کمتر زنی چنین وفائی بجا آورده باشد \* در هندوستان خصوصاً در ولایت

که ولادت سنگرام چنانچه یکمال دروچه انعام فرزند اسلام حان مقرر بود یکسال دیگر در  
 وچه انعام اصل حان صاحب صوبه بهار مقرر باشد در بی روز مهلتحان را بمصنص سه  
 هزار بی دات و دو هزار پانصد سوار سرورار گردانیدم یوسف حان وک حسی حان تکره  
 مصنص در هزار بی دات و هشتصد سوار مقرر کردند \* در بیست و چهارم مهلتحان را  
 با امرا و مرد می که بخت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص سلحتم حان مذکور  
 سلحتم و سب و بیل خاصه و شمشیر مرصع سربلند گشت طهر حان بعنایت علم  
 سرورار گدیده سلحتم خاصه و حنجر مرصع امتیاز یافت بشتاعت حان هم علم مرحمت  
 شد حلت و بیل خاصه بعنایت کردم راحه برسنگد یو حلت و اسپ خاصه و منگلی حان  
 اسپ و حنجر مرصع و براندداس کچموایه و علیقلی درمی و هریر حان بتمنی دستور یافتند  
 و نه بهادر حان و معزالملک بختی حنجر مرصع شعت شد بتمنی طروق جمع امرا و سران  
 هر یک بقدر حالت و مرتبه خود عنایات نادشاهانه سرورار گردانند \* و یکپهار روز مذکور  
 گذشتد حاجانان که مرتبه بلند اتالیقی می بمقار است از برهانبور آمده ملادمت نمود آن  
 مقدار شرق و خوشحالی برو علده کرده بود که میزد است که بنیآمد بانسر مصطرانه خود را  
 دریای می انداخت و می بیسراو را از روسته مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار  
 عطومت و شعت کسیدم و روسته او را موسیدم دو تسدیم مروارید و چند قطعه لعل و مرورد  
 پیشکش گذارید قامت حواهر مذکور سه لک رویه شد و سواست آن از هر جنس و هر  
 مذاق سیار سه بظنر آورد \* هفتدهم حمادی الاولی و بر حان دنواں ندگانه آمده ملادمت  
 کرد شصت رنجر بیل برو ماده و یک قطعه لعل قطعی پیشکش آورده چون ارحد منگاری  
 مدیم بود از همه خدمتی می آمد مرمودم که در ملادمت باشد چون قاسم حان نانرادر  
 نای خود اسلامحان اصلا سازگاری نیکرد او را بخدمت حضور طلبدند مردم دبرور آمده  
 ملادمت نمود در بیست و دوم صفحان لعلی نوب هفت نانک که ابوالقاسم حان  
 برادر او در بندر کهمدات بهمداد پنج هزار رویه خریده بود پیشکش نمود بعنایت خوش  
 رنگ و حرش اندام است اما معقیده می رناده از شصت هزار رویه نمی ارزد نانکه  
 از دلپ راسه پسر راسه راننگه تقصیرات عظیم موقوف آمده بود چون پناه نعرند  
 حاجانان آورد گناهان او معفو و قس گشت و دیده و د بخت از حرام او در گذشتم و در  
 بیست و چهارم فرزندان حاجانان که از عقب او می آمدند رسیده ملادمت کردند  
 و مواری بست و یکپهار رویه پیشکش گذاریدند در همین روز حان مذکور بود رنجر  
 بدل پیشکش کرد \* روز پنجمده سه حمای الثانی در منزل حضرت مریم الیمانی  
 مجلس و سال شعی سرانجام پذیرت و یازده ازان روز عورات قصمت نمودم و نغمه  
 حکم شد که بقرایه ممالک محروسه تعمیم نمایند چهارم ماه مرمودم که دنواییان بحان  
 اعظم مطابق مصنص هفت هزار بی حایر تحواه دهند \* در بی روز ماده آهره  
 شیردار آورد که بقراعت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیرارو  
 دوشیده می شد تا بعنایت دیده و بشیده نمود مره شیر آهو و شیر ماده کار و گار میش

ملاذمت کرد کثابت میبهری نیز داشت نظر باحوال و اوغاع او کرده هیچکس از بندهای درگاه تصدیق بایلیپی بودن او نکردند از زمانه که حضرت صاحب قرانی فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز گذارند در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت یامت ملک را به پسر او موسی چلبی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیصره آنجا باوجود چنین احسانه نس نیامده و ایلپی فرستادند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماورالنهر فرستاده خوردکار باشد اصلاً این سخن معقول من نیفاد و هیچکس بر صدق دعوی او گواهی نداد بنابر این فرمودم که هر جا میخواستند باشد بروند در چهارم ربیع الاول دختر جگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس عقد و طوی منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود \* چون دفع و رفع رانا را بشینهان همت داشتم بخاطر گذرانیدم که مسابقتشان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل باسرداران کار دیده بهمراهی او تعیین نمودم و سوائے آن هانصد نفر احدی و دو هزار برق انداز بیاده با توپخانه مشتعل هر هفتاد تریب کجهنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد در شانزدهم ماه مذکور میر خلیل الله پسر زاده میر نعمت الله یزدی که میمائی از احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال در گذشت از سیمای او آثار اخلاص مندی و درویش منزلی ظاهر بود اگر عمرش آمان میداد و مدتی در خدمت میگذرانید بمناسب عالی سرفروزی می یافت بخشی برهانپور انده چند فرستاده بود یکی از آنها را فرمودم که وزن در آورند پنجاه و دو نیم توله برآمد \* روز چهارشنبه هشتدهم در منزل مریم زمانی مجلس وزن سال چهل از سالهای قمری ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که بعورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر ظاهر بیگ بخشی احدیان بخطاب مخلص خانی و ملا تقیای شمشیری که به فضیلت و کمالات اراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست بخطاب مورخ خانی سرفراز گردید و در دهم همین ماه برخودار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده از اقران ممتاز گردانیدم مونس خان پسر مهتر خان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الغ بیگ گور گل بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در نهایت سقیدی و پاکیزگی بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را باسنه هجری بخط رفیع کنده اند در حد ذات خود غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش اشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند مهتر خان از غلامان قدیمی این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت اشیانی دریافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود او را از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد

نموده، تا اگر مراجعت میفرمودند از روستا مراجعت نادر حکم شد که یک چپرنه خاطر  
 حواء تو باشد از من مطلق او وقت ناعنه این اسب را العباس نمود بدیجبت نادر  
 عدانت فرمودند \* و رسته شده بدست عرصداشت اسلامخان مشعر برحفر موت جهانگیر  
 فلنجان صاحب مریه بنگاله که علام حاضر می بود رسد بدادر حوهر دتی و استعداد  
 مطری در حرکه امرای دکن انضمام داشت از موب او حیل آورده خاطر کشم حکومت  
 گنداله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را فرورد اسلام خان مراجعت کردم و اصل جان را  
 کجای او صاحب مریه ولادت بهار ساحتم \* پسر حکم علی را که بجهت بعضی خدمت  
 به مریه پور رسیده بودم آمده بارگیری چند کربانگی همراه آورد نه نظرو عدیل خود  
 مداشند چنانچه یک ارابا ده گونی ده هر یک برادر نارنجی بود و یک برادر ترنج و یک  
 برادر سرخ آنچنان ماری میکرد که نادر خود و برگی یکی خطا نمی شد و همچنین  
 از اسام ناریا آنچنان میکرد که عمل حنران منگشت در همین روزها دروستی از سرندست  
 آمده جانوریه عمر مکرر آورد دینوک نام روستا پشت بود دکن مشبهت تمام دار  
 و هدایا مجموعی او بمنمونی شنبه است اما دم ندارد و حرکاتش بیمنمونی سدهای دم  
 که بران هندی می مانس میگردند منمندان حنّه او برادر میمنمونی سدهای سدهای باشد  
 پنجسال پندش ازنی درونش بوده است معلوم شد که ازنی دکن برمی شود حوروش  
 او شیر است دیله هم منمندان چون نعامت عجب نمود مصوران فرمودم که شنبه  
 او را نادرکاب محلی نشیند حلی در نظرها کرده منمندان در روز منورا فرود  
 برلاس منصوب نکرار و پانصدی داب و هزار و سه صد سوار سرور گردند و حکم شد  
 که پاند جان محل چون از ترو سیهاگیری بهانه دفرس آمده است موثق دو هرری  
 داب جانگر منمندان باشد آنچنان منصوب همنصدی داب و ناصد سوار سرور  
 گردند منصوب درند اسلام خان صاحب مریه بنگاله چهار هزار داب و سه هزار سوار  
 منمندان و منمندان مله رهناش کشور جان ولد قطب الدینخان دوکه مقصود  
 گردند اهتمام خان منصوب هزار داب و سه صد سوار سرور گردند خدمت مفر سیری  
 و سامان دوازه بنگاله معنی دست در عرصه صفرشس لدینخان ولد اعظم خان ده رکن  
 نعل بدستش نموده منصوب دوهوای داب و هزار و پانصد سوار سرور گردند خطاب  
 جهانگیر حانی منمندان گشت و طفر حن منصوب دوهوای داب و هزار سوار منمندان  
 گردند \* چون دحقو حکمت سنگه پسر گل راحه مانسنگه را حواسنگاری نمودم بداربع  
 شانزدهم هشتاد هزار رنده ساچق نجانده رجه مذکور بجهت سروراری او برستاد مقرب  
 جان از بندر کهنانت پرده رنگی ارسال داشت که قاعدت فانی حنمی کار مصوران  
 رنگ دنده شده بود در همین روزها عمه ام بخدمت الدماء بنگم درس شصت و یک  
 سالگی منمندان سل و دق سوار رحمت انندی بدوستند مدرای والی سر او را منصوب  
 هزار داب و دویست سوار سرور گرداندم \* اتم نام حاجی مارکنهی ده مدتها  
 در روم بود حانی از معقولیت و معرفتی بیست خود را الچپی خود کار گنده در اگر

و اعتماد الدوله را هزارى ذات و دريست و پنجاه سوار ساختم در بيست و پنجم راجه سورج سنگه طغاني فرزند خورم آمده ملازمت كرد شيام پسر عموي امرای مقرر را همراه آورد في الجملة شعورى دارد، سوارى فيل را خوب ميدانند راجه سورج سنگه از شعراى هندي زبان شاعرى همراه آورده بود در مدح من باينمضمون شعري گذرانيد كه اگر افتاب پسرى ميداشت هميشه روز ميبود و هرگز شب نميشد چرا كه بعد از غروب آن پسر جانشين او ميشد و عالم را روشن مى داشت بسم الله و العزت كه پدر شما را خداى اينوع پسرى كرامت كرد كه بعد از شفقار شدن مردم ماتم كه مانند شب است نداشتند افتاب ازى رشك ميبرد كه كاشكى مراهم پسرى ميبود كه جانشيني من كرده شب را بعالم راه نميداد چنانچه از روشني طالع و نور عدالت شما باوجود چنين واقعه افتق چنان منور است كه گريا شب را نام و نشان نيست بايى نازكي مضمونى از شعراى هند كم بگوش رسیده بجلد زنى اين مدح فيلى باو مرحمت كردم راجه پوتان شاعر را چارن ميگويند يكى از شعراى وقت اين مضمون چنين بنظم در آورده گر پسر داشتى جهان افروز \* شب نگشتى هميشه بودى روز

زانك چون او نهفته افسر زر \* به نمودى كلا گوشه پسر

شكر كز بعد انچنان پدرى \* جانشينى گشت اينچين پسرى

كه زشفار گشتن آن شاه \* كس به ماتم نكرن جامه سياه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۴ جلال الدين مسعود كه منصب چهار صد يذات داشت و خالى از مردانگي نبود و در چند معركه ازو كارها بوقوع آمد غايتاً خالى از خبطى نمود تخميناً درس پنجاه و يا شصت سالگي بمرض اسهال فوت شد افزون گذرائى بود افزون را مثل پذير ريزه ريزه كرده ميشخورد و مقرر بود كه اكثر اوقات افزون از دست مادر خود ميشخورد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گرديد مادرش از نهايت محبت از همان افزون كه به پسر خود مى خورانيد زياده بر اندازه خورده بعد از گذشتن پسر به يك دو ساعت او هم در گذشت تا غايت اين قدر محبت از هيچ مادرى بفرزند نشنيده در ميان هندوان رسم است كه زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت خواه حفظ ناموس پدران و شرم خویشان خود را ميسوزند اما از مادران مسلمان و هندوان مثل اين كار به ظهور نيامده \* در پانزدهم ماه مذكور اسپيكه سرآمد اسپان من بود از روى عنايت براجا مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس اين اسپ باچند اسپ ديگر و تحفه اى لايق مصحوب منوچهر كه از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشياني ارسال نموده بود و از دادن اين اسپ راجه انمقدار خوشحالى و شغف نمود كه اگر مملكتى باو عنايت ميكردم معلوم نبود كه اين قدر شادى نمايد و قتيكه اورندسه چهار ساله بود در هندوستان ترقي نمود چنانچه جميع بندهاى درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند كه از عراق مثل اين اسپى بهندوستان نيامده است چون چون والد بزرگوارم ولايت خانديس و صوبه دكن را به برادرى دانيل مرحمت

اوست انتقال نموده عالم را روزی دیگر کشید و قازاق دندگل سرما و ستم رسید گل  
حرار با دستگیری بهار جلعهای روزری و مدای سر میوزری پوشانیده نای و تدارک  
نمود

نار مرمان امد از سالارده \* مرعدم را کالچه حوردی نارد

در موضع رنگه که در بخور و واقعت مجلس روزر معقد گشت و در ساعت  
تحويل مغربی و حورمی مرتبت نسیم امر او دردنکان و سایر دندگل ملواری مدارک  
نای پیام و امدام نمودند حاکمان را در همین مجلس بمنصب پشهراری ذات و  
سوار سرورار ساحتم میوان صدر حمال را به خدمت کشیکری امتیاز دادم و در حمال را از  
وزارت موده ندگاله معزول ساخته انوالحس شهابانی را بحال او مرمدام و نورالدی  
علی کوتوال اگره گشت چون مقدره مدوره حصص عرش اشیانی سر سر راه واقع بود  
سکاطر رسید که اگر درسی گذشتی سعادت رنارت انشان را دربانم کوتاه اند نشان را سکاطر  
خواهد رسید که چون ممر عنور مرا انجا واقع بود رنارت نمودند سکود قرار دادم که درین  
مرتبه ناگه داخل شوم بعد از آن ده دیت رنارت چنانچه حضرت ایشان که بخت  
حصول و حد می از اگر تا احمیر بناده قوجه مرموده بودند می هم از آگه تا مقدره  
مدوره ایسان که در نیم کوه است پنداره رفقه انی سعادت دربانم کاشکی میسر میشود که  
سر اس راه را طی میکنم \* دو بهر از روز شعله پنجم ماه گذشته ساعت سعد متوجه  
آگه گسیدیم و موری پشهرار رویه از رنگی از دو دست پانتهیده بدولت سرای همانی  
که در درون قلعه بود داخل گردیدم درسی روز راه مرمدندو یور سعیدی آورده گردانید اگر  
چه دیگر انواع حیوانات پرده و چونده حسن سعید که انرا طویعان گویند پیدا میشوند  
عایداً یور سعد دنده ندده بود حالهای او که سیاه می باشد دبله رنگ بود و سعیدی  
دن او در همگی میل داشت از حانوزان طویعان آنچه می دنده ام شاهین و شاه  
و شکوه در رنار بازی می میگویند و کششک و راج و کنگ و دراج و پرده  
و طایس است اکثر اوقات در خوشخانه نار طویعان میدانشد موش پزان طویعان هم دیده  
از حسن اهره سیاه نره بغیر از هندوستان حله دیگر نمی باشد و اهره چکاره که  
مران ماری سعیده میگویند طویعان مکرر بنظر در آمده است درسی روز ها رتی پسر  
بهوج هاده از امرای مخمر و اچوب است امدده ملازمت کرد سه میل پیشکش آورده  
بود یکی از آنها بعامت پسند امداد در سرکار به پانده هزار رویه قیمت نمودند و داخل  
میلن خاصه شد و نام او را رتی گنج نهادم بهانت قیمت میل پیش راجهای کل هند  
از دست و پشهرار رویه نداده میدانشد اما حالا بغیر گران شده است رتی را سکطاب  
سر بلند رای سرورار ساحتم میوان صدر حمال را به منصب پشهراری ذات و بکهرار  
و پانصد سوار و معطم حانرا به منصب چهار هزار ذات دو هزار سوار ممتاز گردانیدم  
عبدالله حان بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرورار گشت مطهر حان و بهاو سنده  
هریک بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار امتیاز یافتند انوالحس دیوان راهرار و پانصدی



نکه آزار بسیار از آنها بمقتودیس میسرده فیلاں را جمع نموده روانه گشتم چون بجای و مقام آنها رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلاں را بردور آنها بطریق قمرغه ایستاده کردند هر دو را بعنایت الهی به تفنگ زده شیران درنده را که راه برنده های خدا بسته بودند دور کردم \* روز پنجشنبه هیزدهم دهلی محل نزول گردید و در منزلی که سلیم خاں افغان در ایام حکومت خود در میان آب جوں ساخته بود و سلیم کده نام نهاده والد بزرگوارم انجا را بمقتضی خاں که دهلی وطن اصلی اوست داده بودند فرود آمدم خان مذکور مشرف بر دریا صفه از سنگ ساخته در غایت لطافت و صفا در ته آن عمارت متصل بآب چونکندی مربع کاشی کاری به فرموده حضرت جنت آشیانی ساخته اید که بان هوا کم جاس باشد در ایامیکه حضرت جنت آشیانی در دهلی تشریف داشتند اکثر اوقات انجا نشسته با مصادیان و مجلسیان خود صحبت میداشتند من چهار روز دران سر منزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم معظم خاں که حاکم دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در برگنه پالم که از مضافات بلده مذکور است و از شکارگاههای مقرر است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدی امر مشغولی نمایم چون بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگه بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی دربی نزدیکی بهم نمیرسد فسخ عزیمت نموده بکشتی نشسته براه دریامتوجه گشتیم \* در بستم ماه ذیقعد چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نساخته بودند آوردند پسرانرا به بندهای معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که بمحافظت احوال آنها قیام و اقدام نمایند \* در بیست و یکم ماه مذکور راجه مانسلکه که از قلعه رهناس که در ولایت پٹنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرماں آمده ملازمت کرد او هم بطریق خان اعظم از منافقان و کنهه گرگان ایندولت ابد پیوند است آنچه اینها بمن کرده اند و آنچه از من نسبت بانها بوقوع آمد عالم السرایزد داناست شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نرو ماده بطریق پیشکش گذرانید غایتاً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلاں خاصه شود چون از رعایت کرده های پدر من بود تقصیرات او را بروی او نیاروده بعنایت بادشاهانه سرفراز ساختم درین روز جل سخنگو که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکی این جانور را طرغی میگویند \*

## جشن نوروز سویم از جلوس همایون



بنابرین روز پنجشنبه دوم ذی حجه مطابق غره فرور دین افتاب عالمتاب که جهان را بفروغ خود روشن و تابان دارد از برج حوت بعشرت سراسه حمل که مقام فرح و شادمانی

نوروز ہم در گذشت بککش سپاہگري خوب می رسید \* سلطان شاه اعلیٰ که طمعش بشر و نساد آمیخته بود در خدمت خسر و بر میزد و دست سحریت تمام داشت چنانچه علت تمامه گریختن آن ے سعادت این معصوم بود بعد از شکست و دست افتادن خسرو حانی بیکتا دیویں برده خود را بدامی کوه حصارآباد و آن حدود کسید آخر الامر بدست میر معز کروری اسبا گرفتار شد چون باعث هلاکت و خرابی اینقسم بر سر شده بود حکم کردم که او را در میدان لاهور تیر باران کنند و کروری مذکور برادری منصوب و خلعت معجز و مقدار گردید در بیعت و بهم شیر حان اعلیٰ که از بددھالے مدیم می بود فوت شد توان گفت که چون قصد خود کرد چرا که بشرب مداومت تمام داشت بدو عینکه در هر بهرے چهار پیالہ لعل عرق دو آنسہ میخورد و روزہ رمضان سالگذشته رخصا بود در می سال بحاطرش رسید که مہ شعدان را عیوض قصے رمضان گذشتہ روزہ گرفته دو ماه متصل روزہ دار باشد از ترک عادت که طبعی ثانیست صعب پیدا کون و اشتها مطلق برطرف شد و رفته رفته صعب قوی شده در پختا و هفت سالگی در گذشت و برادران و برادران او را بقدر حالت نواخته پاره از منصب و حاکمیت او را نابینا مرحمت فرمودم \* در عرہ شهر شوال نصحت مولانا محمد امین که از مرددان شیعہ محمود کمال است رسیدم شیعہ محمود مذکور از مرزگل وقت خود بوده اند و حضرت حجت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتہ آب بدست ایشان ریخته اند مولانا مشارالیه مردیست بیکدات و باوجود علائق و عوائق وارسته و پرورش و شیوہ فقر و شکستگی نفس آشنا صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعضی در دها که بحاطر گریه بودند مذکور ساختم نصایح ارحم و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و حیله تسلی خاطر ما گشت ہزار بیکہ رمی بطریق مدد معاش و ہزار روپیہ نقد گذرانیدہ از ایشان بدع شدم \* بیکہ ہزار روپیہ گذشتہ از لاهور بقصد توحہ دار الحکامہ آگرہ برآمدم قلبی حان را حاکم و میر توام الدن را دیوان و شیعہ یوسف را محسبی و جمال اللہ را کوتوال ساختہ ہر یک را مراجعہ حالت خلعت مرحمت نمودہ متوحہ مقصد گسٹم \* بیست و پنجم از درناے سلطان پور گذشتہ در دو گریہی نکودر مرول واقع شد والد بزرگوارم از رز و بیست ہزار روپیہ بشخص امواعصل داد بودند کہ در میان ہائی دو برگہ پای بستہ آشارے ترتیب دہند البتہ در عایت ہما و طراوت سرمحرلے سامانی یافتہ است \* دمرالملک حاکم ہزار نکودر فرمودم کہ بیک دست این پل عمارتے و ناعچہ بساز کہ آبدہ و رودہ از دیدن آن محصور شود \* شدہ ہم دیقعدہ وزیرالملک کہ پنش از خلوس سعادت خدمت می دریافته دیوان سرکار می بود بمرض اسہال در گذشت در آخر عمر بر شوم قدمی در خانہ او متولد گشت کہ در عرض چہل روز مدر و پدر خود را خود درس دو سہ سالگی او ہم بطرف شد بحاطر رسید کہ خانہ وزیرالملک بیکاری حراب بشود ماصور برادرزادہ او را نواختہ بہ منصب سرور ساحتم غایتاً بسے عشقی از می آید \* روز در شدہ چہار ہم در اعلیٰ راہ شیدہ شد کہ در میان بانی پتا و کرنال دو شیر ہست

گشتند و املاک و اسبابی که داشتند از دست آنها بیرون رفت دیگر درجا و مقام خود نتوانستند بون میرخلیل الله بملازمت من آمد چون در راه مسافتها کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیده دوازده هزار روپیه نقد بار مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاربی ذات و دویست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزار بیانات و پنج هزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب التماس اصف خان باهل محل بشنازه او رفت و شب در اینجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهای خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلا و اسپاں سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقی اقمشه و چند پارچه چینی و قفقوی و خطائی بمعرض قبول افتاده تقیه باو بخشیدیم مرتضی خان از گجرات انگشتری که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه انرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم تانک و یکسرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتری شنیده نشده بود که بدست هیچک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه لعل شش سرخه هم که دو تانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتری نیز بهمین مبلغ قیمت شد \* در همین روزها فرستاده شریف مکه باعرضه داشت و برده در خانه کعبه بملازمت رسید اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روپیه بوده باشد بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازی یک لک روپیه بجهت شریف از تصفیه نفایس هندوستان روانه سازند \* روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازبی را بمنصب پنج هزار بی ذات و سوار سرفراز ساخته بآنکه کل ولایت تهنه بجایگزین او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز بجایگزین او مقرر گشت و حکومت قندهار و مسافطات انملک که سرحد هندوستان است بعده کاروانی و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت و شمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادیم میرزا غازبی فی الجمله کمالی داشت شعر هم خوب میگفت و قاری تخلص میکرد این بیت ازوست

گریه ام گرسبب خنده او شد چه عجب \* ابر هر چند که گریه رخ گلشن خندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و اندکون بهم میرسد فرستاده بود مجموع یک لک و پنج هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم و اکثر بندهای تعینات صوبه مذکور هم پیشکشهای خوب فرستاده بودند چند فیل از انجمله پسند افتاد خبر فوت رای درگاه از نوآختهای پدر بزرگوارم بود در هیزدهم همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرکه امرای منتظم بود تا رفته رفته پله منصب او بچهار هزار بی رسید پیش از آنکه سعادت ملازمت پدر من دریابد از نوکران معتبر انا او دیننگه بود در عشره

شکار دیر همدشیره هلسه و اهل محل همواره بودند قریب صد آهو سرخه شکار شده مذکور گشت که شمس حاش عمومی حلال حاش نگهرد که درین بواهی می باشد باوجود کان سالی بشکار یک گونه رعیتی دارد که حوانات خود سال را آن شوق و شمع ندانند چون طلوعش را نه مغرب و دروسیهها مانده شیدم بخانه او رفتم و طبع و طررش حوش آمد دو هزار روپیه نو و مزاری همی مبلغ زر مرغان و مرغان او داده پنج ده دیگر که مجهول کلی داشت در وجه مدد معاش او مقور نمودم تا از روزه رهاگیت و جمعیت خاطر اوقات میگذرانیده باشد شمس ماه شعبان در مقام چندانه امیرالامرا آمده ملازمت نمود از محبت باهمی او خوشحال شدم حین اطاء هندی مسلمانان قرار مرغان او داده بودند الله تعالی بعقل و کرم خود او را تشریف شعا ازانی فرمود تا اسباب پرستان مشیت با شناس را معلوم گردن که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهر بینان اسباب گوی دست ازان ها برداشته باشند محض لطف و مرحمت ذاتی حوش علاج و درمانی میدواند کرد \* در همی بر رزای راننده که از امرای معمر راجپوت است رسید بسبب نقصیری که از در قضیه حصر و وقوع آمده حسمت رده و شرمسار در حاش مقام خود میگشت برسپله امیرالامرا سعادت ملازمت در نامت و گناه او بعهو مقرون گردید در حینی که از آگره محرم تعاقب حصر و بر آمدن او را رعایت اعتماد با آگره گذاشته مقور کردم که چون محلها طلب شود همراهی نماید بعد از طلب محل دوسه منزل آمده در موضع منبرها محض شیدن سکنان از حیف از محل جدا شده محل و وطن خود رست و بخاطر گذرانید که مته و شورش میان در آمده نه بیدم که منکر نکجا خواهد شد کرم کار سار بنده نوار آن قضیه را در عرض اندک زوری صورت داده سلک جمعیت آن معسکان را از هم پاشانید و آن حرام نمکی برگردن او ماند بصفت خاطر امیرالامرا برمودم که همان منصبی که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار دارند سلمان بیک را که از ملازمان ایام شهزادگی بود بقطاب مدایه حاشی سر بلند ساختم \* روز در شنبه دوازدهم باغ دل امیر که بر کنار درناے راوی واقع است منزل شد والد خود را درین باغ ملازمت نمودم میزرا عاری که در سرداری لشکر تندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودم \* زور سه شده سردار هم مندرابی داخل لاهور شدم روز دگرش میرخلیل الله وک عیاض الدس محمد میر مدران که از اولان شاه نعمت الله ولی بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسب در تمام قلمرو او نه بررگی آن سلسله سلسله نمود چنانچه خواهر شاه حاش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میر مدران بود و دختره که از ایشان بهمرسیده شاه نه پسر رشید خود اسمعیل میزرا خواستگاری نمود پسران میر مدران را داماد سلحقه دختر خود را نه پسر نکل او که هم نام پدر نکل خود بود داده دختر اسمعیل میزرا که از خواهرزاده شاه بهم رسیده بود نه پسر دیگرش میرخلیل الله مذکور بصفت گردید بعد از موت شاه رفته رفته حرایبها باس سلسله راه یامت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی محقاصل

[illegible]

شادمانی آمده گفتند که درمی آمد و بیست سال به یاد ارم و نه اربداران خود  
 ششیده ایم که درمی سرزمین پرور دیده باشند \* درم حمادی الحرد در باغ و با مدرل شد  
 و مجلس وین شمسی منعقد گشت در همین روز ارساق می نام آورنگی که از سرداران  
 و امرای عدالتمومی حلی بود و درندولا حکومت قلعه کامرو باو تعلق داشت قلعه را  
 نرتافته سعادت ملاذمت درناست چون از روسته صدق و احلاص آمده بود او را بحلمت  
 جامعه سرورار گردانیدم اورنگ ساده پرکار نیست قانلنت تربنت و رعایت دارن چهارم  
 ماه حکم شد که مرت حلی حاکم حال آباد شکارگاه دشت آورده را تفرقه نماید قریب  
 به صد حاکم حاکم شکار کرده شد سی و پنجم کوچ و قوشقی بیست و پنجم دار علی بود و بر  
 علی پنجاه و پنجم سعده بود و پنجم چون میان روز بود که شکارگاه رسیدم و هوا می الحمله  
 گرمی دشت سگان تازی حوص حوص ضایع شدند وقت دوایدن سگ صداح با احر  
 روز است \* روز شنبه دوازدهم در سراسر اکوره برول شد درمی مدرل شاه بیگ حلی  
 ناحصیت حوص آمده ملاذمت نمود از تربنت یافته هله پدر نرگوار می حصرت  
 عرش آشیانی است بذات خود بسیار مزدهانه و صاحب ثروت است چنانچه مکر در  
 رمال دولت پدرم شمشیرهای نمائی رده و در انام جهاندار می قلعه قندهار را در برابر  
 امواج دارای ایران حوص نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تا آنکه امواج قاهره بکمک  
 او رسیدند سلوکش با سپاهی امرایان از روسته قدرت بیست و یکم همین که در جنگها  
 ما او موافقتها نموده اند تا مانند بار بسیاری از نوکران می کشد و این معنی او را در نظر  
 سنگ مدد دارد مگر از پی ساوک او را منع نموده ام چون حلی او شده بود نمایه ایران  
 مترتب نگشت \* روز دوشنبه چهاردهم هاشم حلی را که از جانداران اس دولت است  
 منصوب سه هزار می ذات و دوهزار سوار سرورار ساحنه صاحب صوبه ولایت اوردسه  
 ساحقم در همین روز خبر رسید که ندیع الرمال پسر میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود  
 از روسته نادانی و حورن سالی با مساد جمعی از رفته حویان رفته میشود که خود را  
 ولایت رانا رسانیده او را به دیدن عبدالله حلی حاکم انجا ارس معنی آگاهی یافته  
 تعاتب او می نمود و در اندیشه راه او را گرفته بدست چندس را که درمی امر باو متفق  
 بوده اند بقتل میرزاد حکم شد که اهتمام حلی از آگوه روانه شقه میرزا را بدرگاه آورد  
 و در بیعت و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی حلی برادر راده ولی حلی حاکم  
 ماورالنهر میرزا حسن نامی را که به پسر میرزا شاهرخ شهرت یافته بود می کشد محمه  
 کشتی در زندان میرزا شاهرخ از عالم کشتی دبو شده است چنانچه میگویند که از هر طریقه  
 خور او دبو دیگر پیدا میشود و در مقام دهکده شمر حلی افعال که در وقت رفتن او را  
 در بشارت نسبت مستانطت کوئل حیدر گداشته بودند آمده ملاذمت کرد در حفظ و  
 حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفر خلی ولد ریحان کوکه نکوچاندن افعالی دله راک  
 و حناست پنهان که در حوالی انگ و بیاس و ان دواخی مصدر انواع تعامع بودند  
 مامور شته بود بعد از انصرام الحده مت و برادرین این معتمدن که قریب صد هزار خانه

باز می نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزی به فتح الله گفت که میباید نخسرو گریخته بود و حضرت او را تعاتب می نمودند بمن گفتی که پنجاب را به خسرو میباید داد و این محبت را کوتاه کرد فتح الله منکر شد از طرفین رجوع بسوگند نموده مبادله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت مذاق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کاخود ساخت \* روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول خبر فوت حکیم جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعی این معنی بود که نسبت من بجالینوس میرسد بهر تقدیر معالیم بے نظیر بود تیره او بر علم او زیادتیا داشت چون بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در آیام ساده روئیا به مجلس شاه طهماسب میرسد شاه این مصرع را بر میخواند

\* خوش طبیعتی است بیانا همه بیمار شویم \*

حکیم یاد علی که معاصر او بود در فضیلت برو زیادتیا داشت غایتاً در علاج و یم قدم و صلاح و پائیزی اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است دیگر اطباء زمان نسبتی باو نداشتند و راسه طبابت بسیار خوبها با او بود اخلاص خاصی بمن داشت در لاهور خانه ساخت در غایت اطاعت و صفا مکر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معنی نمودم حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دسته داشت چنانچه در اله آباد مدتی دیوان سرکار خود کردم بذات کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بست سال قرحه شش داشت و بسکمت یکطوری خود را نگاه میداشت در اثنای سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست میداد که رخساره و چشمهای او سرخ می شدند و رفته رفته رنگ او بکبودی منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائی چرا علاج کوفت خود نمیکنی بعرض رسانید که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج ان توان کرد در اثنای این کوفت یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که همه روزه بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده بسکیم می خوراند چون این معنی ظاهر میگردد در مدد علاج آن میشوند در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت هر چند ضروری بود بحسب اتفاق شبی بصحبت خانه میروند و سرفه براو غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته می افتد و آواز مهیب ازو ظاهر میگردد آفتابچی خبردار شده به محبت خانه درمی آید و او را در خون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده قلیح خاں را که حاکم لاهور بود خبردار می سازند و این معامله را تحقیق نموده او را بخاک میسپارند فرزند قابلی ازو نماند \* در بیست و چهارم میان باغ وفا و نیمه شکار واقع شده و قریب چهل آهو سرخه کشته شده باشد یوزی درین شکارگاه بدست افتاد زمینداران انجا یغمانی و افغان

عمده را بر خود مقال معارف دانستم روز سه شنبه یازدهم ار حاکم سعد سنگ بک  
 گروه کوچ نموده بگرامی منزل شد تا ش بیک حاکم در کلل گذاشتم که تا آمدن شاه بیکجان  
 بواجبی از شهر و مواجی حذر دار باشند روز سه شنبه هیزدهم ار منزل بچاک دو نیم  
 گروه براه دوانه طی نموده بر چشمه که بر دوار آن چهار چنار است منزل واقع شده هیج  
 کس تا عایت در صد ترتیب اس سر منزل رسیده ار حالت و قنایت آن عامل افتاده  
 اند بشار به کیفیت حادثست و قابل است که درو عمارت و حانی بسارند در همین  
 منزل شکار قمره دیگر واقع شد تحمیداً قصد و دوازه اهو و غیره شکار شده باشد بیست  
 و چهار آهوه رنگ و پنجاه آهوه سرخه و شانزده ترکوهی تا حال می آهوه رنگ  
 را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شلیست اگر چه آهوه سیاه هندوستان  
 بسیار خوش بست بظردری می آید باین اس آهوه را بست و ترکیب و نموده  
 دیگر است مردم که قوچ و رنگی را وزن کردند موی و سی و سه سیر بر آمد و رنگ  
 دو می و ده سیر رنگی باین طایفه چنان میدوند که ده دوازه سگ در ده تیرنگ بعد  
 از آنکه مانده شده بودند او را بعد هزار محنت گرفتند ار گوشت گوسفند و بر بربری  
 گذشته گوشتی بدست آهوه رنگ نمی باشد در همین موقع شکار کلنگ بد شد \* اگر  
 چه ار حصر و مکرر اعمال ناشایسته بوضع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پداری  
 نگذاشت که صد جان او باینکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات  
 این امور را پسندیده است جسم ار تقصیرات او پوشیده او را در بهایت رهاست و  
 اسوایی نگاه منداشتند ظاهر شد که او گمان برد بعضی ارباش باعانت اندیش می  
 برستان و آنها را بصاد و قصد می ترتیب نموده بوعده ها امیدوار می ساخته است  
 جمعی ار تیره روزگار کوتاه مکرر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکار هله که در  
 کلل و طرف آن واقع میسد قصد می نمایند از آنجا که گرم و حفاظت الهی حامی و پاسدار  
 این طایفه عالیه است توفیق این معنی نمی دانند روزی که سرخاب محل برول گردید  
 بیک اران حماست بر بار رده خود را به حواحه و سی دوان فرود حرم می رساند و میگردد  
 که قریب به پانصد کس با صد حصر و مقیم الله پسر حکیم ابو الفتح و نورالدین پسر  
 عیاض الدین علی آصفیان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق شده مرصت طلب و قانون  
 حوسه اندک قصد دشمنان و بد حواهان نداشتند باینکه حواحه و سی این سخن را بحرم  
 می رساند و اویطاعت شده این معنی را در ساعت من گفتم می حرم را دعای بر خود اربای  
 نموده در صدان شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را بدست در آورده بعقوبت های گوناگون  
 سیامت نمایم باز محتاط رسید که چون بر سر سفره واقف گفتم و گیر آنها باعث شورش  
 و بر هم خوردن گئی اردو حواحه شد همان سردار مقنعا و صاد را فرمودم که برفتند و مقیم الله  
 را مقنعه و محسوس به معتقدن سپرده آن دو بیسعادت دیگر را با سه چهاره که عمده  
 آن سیاه روبرو بودند بیضا رسانیدند قاسم علی که ار ملازمان حضرت عرش اشیا می بود  
 بعد ار حلوس او را محظاف دیانت حاتی سرور گردانیدم دایم مقیم الله را با دولخواه



چنانچه پاره از سخنان او و کس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس بتحقیق نمیداند که این همان میرزا حسین است یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلی این را نیز برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانی که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تاحال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد بچند وقت بدخشیان بنابر جفا و ازاری که از اوزبکان دارند بدخشی پسر را که فی الجمله چهره و نمودی داشته باشد و آثار نجابتی درو ظاهره پسرئی میرزا شاهرخ و نژاد میرزا سلیمان شهرت داده جمعی کثیر از اویماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه می گویند بر سر او جمع میشوند و با اوزبکان مناصبه و منازعه و مجادله نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف آنها برمی آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزای جعل را بدست درمی آورند و سر او را بر سر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند و باز بدخشیان فتنه انگیز تا پگاه کرده میرزای دیگر بهمرسانیده اند تاحال چند میرزایان کشته شده باشند بخاطر میزد که تا از بدخشیان اثر و خیر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت پسر سیوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود نگاهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان میدانم در جمیع اوضاع و اطوار هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را بمنصب دو هزاره ذات و هزار سوار سرفراز ساختم و بصوبه مالوه که جای پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان است که او را همیشه در خدمت خود میداشت بمنصب هزاره ذات و پانصد سوار سرفرازی یافت تا بکابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چون ساعت توجه بهندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوه سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه فرق را که از کابل هفت کروزه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم جمادی الاول بشکار متوجه شدیم قریب صد آهوه بقمرغه در آمده بود نصف آن شکار شده باشد بغایت شکار گرمی دست بهم داد پنجزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم در همین روز بر منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دو هزاره ذات و سوار بوده باشد \* روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم چون فردای آن از کابل برمی آمدم امروز را چون عرفة عید دانسته در آن سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن جو صفا را که در سنگ گنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهای که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بان خوشحالی و شگفتگی کم روزه شده باشد \* روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یکپهر بمبارکی و خورمی از شهر برآمده جلکه سفید سنگ محل فزول گشت از باغ شهر آرا تا جلکه مذکور هر دو دست را از قسم زردوب و چون که نصف وربع روپیه بوده باشد بر فقرا و مساکین پاشیدم درین روز و قتیکه به نیت برآمدن از کابل بر فیل سوار میشدیم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستی این دو بنده

عدایت نموده خدمت تحشیگری موده پتنه و حاشی پور را باو مرحمتا کردم و چون  
توربینگی می بود بدست او ششتر مرمج بجهت فرزند اسلام حاش صاحب صوبه  
ولایت مذکور مرستادم و در وقتیکه میرقدم در حوالی علی مسجد و عرب حانه عنکبوت  
کلائی را که در حقه برادر تحشیگری بود دادم که گلوئی مار را بدزاری تک دم گر حقه کرده  
او را نیم حای ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف مرمدم بعد از لکجه حاش داد  
در کابل نمی رسید که در زمان سلطان محمود عربی بحوالی صحاک و نامیاں شحصی  
حواده باقوت نام وفات یافته در عاری مرمدم است و حصد او تا حال از بکدنگر پباشیده  
بخیار عرب مرمدم بکی از واقعه نوسان معتمد خود را با حراحی مرستادم که بعار مذکور  
رفته احوال را چنانچه باشد ملحظه کرده خبر مسمخص بناروند آمده بعرض رسانید که  
نصف بدن او که بر منی متصل است اکثر از بکدنگر مرمج رختنه و نصی دیگری بر منی  
برسیده بحال خود است ناحی دست و پا مرمج سر بر خخته مرمج ریش و برت تا یک  
طرف بینی مرمج رختنه از تاریکیه بر در آن عار نقش کرده اند چندی ظاهر میشود که  
وفات او بدشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعی نمیداند  
زور پلخشدیده بناردهم ارسلای بی حاکم قلعه کاهمرو که از موکران میانه ولی محمد حاش  
والی توران بوده آمده ملاصمت کرد همیشه شندیده می شد که مدبراً حشی پسر شاهرج  
میرا را او بکلی دسته اند درسی آنام شخصی آمده عرصداشتی بنام او گذرایند و لعل  
پناری رنگ که بعد ویده می آرند برسم بدشش آورده بود اراده و استدعا آنکه مرمج  
تکمک او تعی گردد تا بدشش را از دست او بکلی برآورد کمر حشیر مرمج بجهت او  
مرستاده شد مرمج مادر گشت که چون زانات حال در بکدنگر برول دارد آگ می الوافع  
مدبراً حشی پسر مدبراً شاهرج توکی اولی آنکه بخدمت شدایی ثاملمتسات و مدعیات ترا  
بر آورده روانه بدشش سارم دولک رومده بجهت حرج لشکره که نه همراهی  
مباشنگه و رامداس که برسر متدردان بنگش تعین مانده بودند مرستاده شد \* زور پلخشدیده  
بدست و درون بفال حصار رومده بشاشه عبارت انجا مرمدم حانکه قاتل دشمن می باشد  
مرمدم مرمدم که این عبارات را و در آن کنند و محل و دیوان حانه بادشاهانه ترتیب دهند  
در همین زور از اسدالغ شغالیوه آوردند برادر سره کلایی که تا حال نانی کلایی شغالیو  
داده نشده بود مرمدم که بوزن درآوردند بقدر شصت و سه روپیه اکبری که شصت توکه  
بوده باشد برآمد چون در نصف کردم دانه او بیدر دو نصف شد و مرمج آن شرمج بود در  
کابل اری بهر مرمج از اقسام میوه هله سردرختی حورده شد \* در بدست و بجم  
ارمالوه حشیر رسد که مدبراً شاهرج عالم فانی را و داع نمود الله تعالی او را عرق رحمت  
حرد گرداناد ازان زوریکه بخدمت والد بر گوارم آمد باوقت رحلت ابرو امری بعمل  
نیامد که باعث عار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکند مرمج مذکور  
مجموع طاهر چهار پسر داشت حشی و حشی که از یک شکم برآمده بودند حشی از  
برهانبور گر خخته از راه دریا عراق رست و از انجا بدشش میگوید که هنوز هست

دیدند مردم هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و بجهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم جایی آن بدبخت روسیاه بوده باشد انبیه خاں همانجا شهادت یافت و قطب الدینخان کوکد بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ایزدی بیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار مقاتل و از رده گشتم قطب الدینخان کوکد بمنزل فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجبهت من بود تقدیرات الهی را چه توان کرد رضا به قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش اشیانی و شفقار شدن آن حضرت مثل دو قضیه که فوت مادر قطب الدینخان کوکد و شهادت یافتن او بوده باشد بر من نگذشته است \* روز جمعه ششم ربیع الآخر بمنزل خرم که در آورده باغ ساخته بود و السق عمارت است خوش و بس موزون رفتم اگر چه سنت پدرم این بود که در هر سال دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن میفرمودند و شاعران ها را در همین سال شمسی بوزن در می آوردند غایتاً درین سال که ابتدای شانزدهم قمری بود از سن فرزند خرم جوتگیان و منجمان بعرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم که او را بقره و سایر فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و بفقرا و ازباب احتیاج زر مذکور تقصیر نمودند تمام انروز بمنزل بابا خرم بخورمی و خوشکالی گذشت و اکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد \* چون خوبهای کابل را دریافته اکثر میوههای خورده شده بود بنابر بعضی مصلحتها و دوری از پای تحت روز یکشنبه چهارم ماه جمادی الاول حکم کردم که پیشخانه بجانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل ریات جلال گشت اگر چه هنوز انگور بکمال نرسیده بود اما پیش ازین مکرر انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب میشود خصوص صاحبی و کشمش شاه الو هم میوه خوش خوار خوش چاشنی است نسبت بدیگر میوهها بیشتر میتوان خورد من در یک روز تآمد و پنجاه دانه از آن خورده ام مراد از شاه الو کیلاس است که در اکثر جاهای ولایت میشود چون کیلاس بیلاس که از نامهای چلباسه است مشتبه می شد حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام کردند زرد آلو پیوندی خوب میشود و فراوان است غایتاً در باغ شهر آرا درختیست که آنرا میرزا محمد حکیم عموی من نشانده بود و بمیزرانی مشهور است زرد آلو ای درخت نسبتی بدیگر زرد الو ها ندارد شفتالو هم بغایت نفیس و بالیده میشود از استالف شفتالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بست و پنجروپیه که شصت و هشت مثقال معمول است بوزن درآمده با وجود لطافت میوههای کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبیه ندارد پرگنه مهابن در جاگیب مهابتخان مرحمت شد عبدالرحیم بخشی لحدیان بمنصب هفتصدی ذات و دویمست سوار سرفراز گردید مبارکخان سروالی بفوجداري سرکار حصار تعیین یافت فرمودم که میزرا فریدون برلاس را در صوبه اله آباد جاگیر نمایند در چهاردهم ماه مذکور اردنخان برادر امینخان را بمنصب هزاربی ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسب

از مدول شده است روز ششم دور دهم زانا شد و ولد زانا اود بعلقه را به منصب دهرار  
و ناصدی داد و هر روز سوار ممتاز ساحتم برست مدوهر منصب هراری و ششصد سوار  
حکم شد معانی شنواری موحی آوردند که هر دو شاج او یکی شده بود شاج اهره رنگ  
شداعت داشت همنی امعانی بر بار حوزه بسته او داد که مدل او نداده بودم بلکه  
بجمل هم نکرده ام به مصو ان فرمود که شنبه او نکند چهار می یون هندوستان بود  
دزاری شاج او یک و دم گرنگو در آمد روز نكشده نعمت و هفتم شجاعت حال را به  
منصب هر روز ناصدی داد و هزار سوار ممتاز بکندم و حویتی گولار بجاگنر اعتبار  
حال مرحمت شد و می عرب الله را با بر ازان بخدمت نگش یعنی فرمودم احرهای  
همنی روز عرصه ست اسلام حال را اگر باحطی جهانگر فلکان که ر بهار باو نوشته بود  
رسند مضمون اینکه با برنج سوم صفر بعد از یک پهر طاب الدن حال را در بر دوان از  
ولایت بنگاله ماعلی اسحاقو رحم دو بعد از دو هر شب در گذشت \* بصل ای  
مکمل انکه علیقلی مذکور که صفره چی شاه اسمعیل والی ایران بود بعد از موت او  
بنا بر شراب و مده انگری که در طبعیت داشت بگریخته به مددهار آمد و در ملکان  
حاکمان را که بر سر ولایت بنده یعنی شده بود ملاوت نموده بهمراهی او روزه ولایت  
مذکور شد حاکمان بنده او را داخل مددهای عرش آشدانی ساخت و دران سفر  
خدمت بخدمت رسانده به منصب بر محور حانت خود سر برار گردند و مدی در خدمت  
والد بزرگوار بود در انامکه بدولت منوچه ولایت دکی شدند و مرا بر سر رانا یعنی  
فرمودند آمده نوکرمی شد او را احتظاف شترانگی سر برار ساحتم چون از اله آباد  
بخدمت والد بزرگوار آمدیم بنا بر اولیای که بخدمت من بظهور رسند اکثر ملازم و مردم  
من معین شدند او هم درین وقت از خدمت من حدانی اعتبار نمود بعد از حلوس  
ا روی مرید بعترب او را در بطر بناده در صوبه بنگاله حکم جاگنر کردم و از اینجا اعتبار  
رسند که امثال این بنده حویتی را درین ولایت گذشتی لای بخدمت بطلب الدن حال  
حکم رفت که او را بد گاه بفرستد و اگر حیال فاسد باطل کند به سرا رساند حال مشار  
الد او را بواحدی منبعلحت با مردمی که حاضر بودند بفرستد رسندن حکم بفر دوان  
که جاگنر او بود اعتبار نمود و او چون از رسندن بطلب الدن حال خبر داری می شود  
بنا با بر حلوار با بعلدال منوچه بفرستد بعد از رسندن و در آمدن بنال موج حالی  
مشارالد مردم او را بفرستد او چون می الحمله ارمی روش بطلب الدن حال بد مظنه  
شده بود از رویه بفرستد بفرستد که ای چه روش دو برگشت حال مذکور مردم خود را  
منع کرد بنها باو همزه بفرستد به مضمون حکم را حاضر نشان سازد در بدومت فرست  
حسد می الفور شمشیر کشنده دو سه رحم کاری باو بفرستد چون اندک حال کسمبری  
که از حاکم ران های دشمن بجا مشارالد بخدمت و جهت تمام داشنه ارمی حال  
نمی و مردانگی خود را رسانده رحم کاری بر سر علیقلی می رند و ان مدعی شمشیر  
سختی بنده حال رده رحمش کاری می افتد چون بطلب الدن حال را با بکالت

زر و طعام و نان و حلوائے بسیار بروج گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تاجال زیارت پدر خود نموده بودند در پی روز بان شرف رسیدند روز پنجشنبه سویم ربیع الاول در خدیبان فرمودم که اسپان خاصه دهنده حاضر کردند شهبازها و امراها دوانیدند یک اسپ کزنگ عربی که عادل خان والی دکن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دويد در همین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا ماشی که گلان تران و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت کردند هزارها دهنده میرداد و اسپ و رنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بگلانی این رنگها دیگر دیده نشده بود ده دوازده از یکه بار خور گلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قندهار به برگنه شور که جاگیر اوست رسید بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی میکرد بدست در آورده بسیاری از مردم او را بقتل رسانیده است فرمودم که بقتله گویبار فرستد تا در انجا مقید و محبوس بوده باشد برگنه کجرات سرکار پنجاب به شیر خان افغان مرحمت شد چون قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم ده دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او بواسه سیر باغ شهر آرا برداشند و مهر بدی نگداشت که او را سیر باغ مذکور نفروائیم قلعه اٹک و نواحی آن از تغیر احمد بیگ بظفر خان مرحمت نمودم بتاج خان که بدفع افغانان بدگش تعیین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علی خان کزور که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود و داروغگی نقار خانه باو تعلق داشت بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و درویشست سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را هم بجهت دفع متمردان بدگش تعیین نموده رام داس را اتلیق او ساختم روز جمعه هیزدهم وزن قمری سال چهارم واقع شد دو پیراز روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت ده هزار روپیه از جمانوز وزن بده کس از بندهای معتمد خود دادم که به مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند در پی روز عرضداشت سردار خان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید به دوازده روز به مضمون اینک ایلیچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه مردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جو به حکم برسر قندهار رسیده است مگر نمیداند که نسبت ما به سلسله علیه حضرت صاحبقرانی بالتخصیص حضرت جنت آشیانی و اولاد و امجاد ایشان در چه مرتبه است اگر احياناً آن ملک را در تصرف آورده باشند بکسان و ملازمان برادران جهانگیر بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که بشاه بیگستان بفرومائیم که راه غزنی را بروشی ضبط نماید که مترددین قندهار بغزانت بکابل توانند آمد قاضی نورالدین را در همین روزها بمنصب صدارت سرکار مالوه و آجین تعیین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره و پسر زاده قراچه خان که از راه اسه و متبر و عمده حضرت جنت آشیانی بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنی از مردم هزاره خواسته بود این پسر

یک گرو عرصه آن سه ربع گز موده باشد نصف گردند و نام مرانا صاحبقرانی درینجا  
 مانده در اینجا بعضی کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که رکاب و اخراجات کامل را بالنعام  
 بخدمت هرکس از اولاد و اعیان ما بخت انداخته اند و بخت الهی که مدار  
 اند تا زمان خلوس بی اخراجات معمول و معتبر بود هر سال متعین می شد بی بدی  
 علت از بد هله جدا میگردید ربع این بدعت در زمان سلطنت می شد در این آمدن  
 نکال بخت و رفاهت تمام در احوال رعایا و مردم بختا و مع شد و مکان و رندسان  
 عربی و واهی آن بختها و برار شهاب برار گسند و مطالب و معامدی که داشتند با حسن  
 و حوه متصل بدینجا از عجات ۱۵ باب انکه روز بختها و هردهم مصر که بسپه کالی  
 داخل شدم مطابق تاریخ هجری است مردم که در آن سنگ بخت کردند و مردم  
 به بختی که در دامن کوه حریف روزه کالی و مع است به بخت شاه صفا از سنگ  
 برآورده اند که حصص مردمی یکی را بختا بختا شرف پوشان دموی اند که  
 حوص مدور بیک گوشه آنی سنگ داده اند به بختا بدو می دهند و بختا شرف میگردند  
 باشد و نام بختا حود و تا پنج مرد در صفا و د که متصل بکوه است بانی عذراف  
 بختا نموی اند به بختا نا شاه عالم شاه طهمید لدی محمد ناصر این سر سبز گورگان  
 حلد لله ملکه می سنه ۹۱۴ می هم فرموده که بختی دیگر در دامن این صفا برسنده  
 حوص بهمان دستور بر کنار آن کنندند و نام مرا نام صاحبقرانی بر بختا نفس کردند  
 هر روزی که می بران بخت بستم هر دو حوص را فرمودم که از شراب پر سازند و به  
 بدده ها که در اینجا حاضر بود داند شاعری از شعرای عربین در این می نکال این  
 تاریخ مانده بود

### \* با شاه نایب هفت علم \*

از راست بخت و نعام وارش موده مردم به بر دوار متصل به بخت مذکور این تاریخ  
 را ثبت نمائید بخت هزار روزه و مردم بخت شد و مالک را بخت بختی ساحتم  
 بختی حال و مال داد شد که یک کف و هفت روز روزه از حرانه لهور بدین حرج  
 لشکر مدد ها وانه نمائید بخت کالی و بی می ماء و نموده بختا احیا مردم که بختی  
 در حانای که حسی بختا رسنه برنده بود به بختا بدو و او لنگ لور چالاک را بختا  
 گردان بخت حای صفائی بخت در آید و بختا بی یک بختی به بختا آید و بختا  
 رنگ را بدد مردم به بختی بختا بدو بختا بختا است شایع رنگ بختا  
 است و شایع بر رسم مار بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا  
 بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا  
 و در آخر احراز مذکور هم بختا بختی بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا  
 می است بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا  
 و در بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا  
 بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا بختا

نیز بهمراهی این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب دهرزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب افضل خانی ممتاز گردید پانزده هزار روبیه بهرستان مرحمت شد و بیست هزار روبیه دیگر بجهت مرمت قاعه پدش بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانیور را بجایگزین دلار خان افغان مرحمت نمودم پنج شنبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که میل نزول رایان جلال بود در روبیه روبیه و نصف و ربع آن برفقرا و مستحاجان افشاندن بباغ مذکور داخل شدم بسیار بصفا و بطراوت بنظر در آمد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته بجهت گرمی هنگامه از جوئی که در میان وسطه این باغ جاری است و تمهیداً چهار گز عرض آن بوده باشد بهمسال و هم سنان فرمودم که ازین جوی بجهت اکثر نتوانستند جست و در کنار جوی و میان جوی افتادند من هم اگر چه جست اما بان چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جست بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بان قدرت و چالاکی نتوانستم جست در همین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل است پیداده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که اینقدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهر آرا سیر کرده بعد از آن بباغ مهتاب و بنفی که مادر گلان پدر من بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا باورنه و باغی که مریم مکانی که مادر گلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چدار گلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بردرخت طور نمودی دارد هر دانه چنان از آن بنظر در می آید که گویا قطعه یاقوت مدور است که بر شاخه های درخت معلق داشته اند بنای باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه بر آن اضافه شده در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست اقسام میوه ها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که بکفش پای بر من آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است \* در حوالی این باغ زمینه لایق بنظر در آمد از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم آبی که از طرف گذرگاه می آید در وسطه این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که بان خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضی اوقات بمقربان و نزدیکان و گاه باهل میل در باغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بعلماء و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبع بغرا و بغرا اندازه ترتیب داده برقص از عیش قیام و اقدام مینمودند بهر کدام از جماعت یغرائیان خلعتها داده هزار روبیه مرحمت نمودم که در میان خود ها قسمت نمایند و به دوازده کس از متعبدان درگاه فرمودم که یک هزار روبیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند \* و حکم فرمودم که در میان دو چناری که بر کنار جوی وسطه باغ واقع است که یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن

معدن طلا می باشد در کوه آنه موعلی در وقتی که ولد مرزگوارم متوجه کلل بودند شکار  
مروغه نمودم چند اهوے سرخه شکار شد چون حدماص مالی و ملکی خود را نامیرالامرا  
مروغه نمودم و بیماری او امتداد تمام پیدا کرد و سیاهی مرطبیعت او بدوئی غالب  
گشت که آنچه در ساعت مقرر مذکور میگشت در ساعت دنگریاد او نمی ماند و  
روز بروز این نحیل در رناده تی بود \* بعد از این روز چهارشنبه سیریم مقرحدست وزارت را  
با اصحاب مروغه حلهت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم از اتفاقات حصد  
قتل ارس نه بیست و هشت سال در همین منزل والد مرزگوارم او را بمنصب من  
کسی سربر سرخته بودند لعلی که برادر او ابوالقاسم بچهل هزار روپیه خریداری نموده  
فرستاده بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت پندکش نمود و حواصه ابوالحسن را ده  
خدمت بحسگری و قزو و غیره داشت بهمرهی خود القاسم نمود حلال آباد را از  
ابوالقاسم تمکنی تغیر نموده نعره جان مرحمت فرمودم در میان رودخانه سنگ سعیده  
واقع بود فرمودم که اینرا بصورت نیلی ترتیب داده سیده آن نخل ایدمصرع را که  
مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند

#### سنگی سعید میل جهانگیر نادرشاه \*

در همین روز کلیان پسر راحه نکر محبت از گجرات آمد مقدمات غیر مکرر ارس  
حر مراده معدن مصر اشرف رسیده بود از انجمله بوفی بن مسلمانی را بکانه خود  
نگاهداشته ملاحظه آنکه مداد اینمقدمه شهرت کند مادر و پدر او را کشته در خانه خود  
گور کرده است فرمودم که او را در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده  
شود بعد از تحقیق فرمودم که اول رنل او را بونده در زندان اندی بونده با سگدان و  
حلال جوان طعام میخورده باشد چهار شده بمرحاب منزل شد از آنجا بچنگدلک برول  
نمودم در بنمزل چوب بلوت ده برای سوختن بهمن چوبهاست بسیار دنده شد اینمزل  
اگر چه کونل و گریه نداشت اما تمام سنگ لاج بود روز جمعه دوازدهم آب باران و شده  
سرد هم بدورت مان شاه مقام شد یکشنبه چهاردهم محبورد و کابل مرود امدم عذارت و قصاص  
کابل را در بن منزل مقامی عارف پسر ملا صادق حلوائه تعویض فرمودم شاه آلودی رسیده  
از موصع گلپار در بنمقام آورده مرص صد عدد درصفت تمام جویده شد دولت رئیس  
ده حکمی گلی چند غیر مکرر آورده گذارید که در مدت العوم ده دندم از آنجا به نگرانی برول  
احال امتان در بنمزل حابورے اطلق بسک موش پیرن که بران هندی گلپری میگویند  
آورده بنظر گذاریدند و چمنی گفتند که در خانه که اینجا نور می باشد موش پیرامون آن  
خانه بنمگردن مانی تقریب این جانور را میر موشان میگویند چون تا حال ندیده بودم  
ده مصران فرمودم که شعله اینرا بنشدند از اسوکل تراست عایداً صورت او نگریه ممکن  
مشابهت تمام دارد احمد بیگ حال را به تندی و قادیب اعیان نگش تعین نموده  
بعد از اوراق معموری که در آنک بود حکم شد که دولت روپیه نقبولداری موهنداس  
پسر راحه نکر محبت همراه سارن که نکدان لشکر مذکور تقسیم نماد و هزار برقدار



و پانصدی سرفرازی یافت قلعه مذکور از بناهای حضرت عرش آشیانی است که بسعی و اهتمام خواجه شمس الدین خوانی باتمام رسیده مستحکم قلعه است درین روزها آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه بهزده کشتی بل بسته شد و مردم بسهولت و آسانی گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بیماری در انگ گذاشت و به بخشیدن حکم شد که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوانه نزدیکان و مقریان دیگری را از آب بگذرانند و اردو تا معاونت رایات جلال در انگ بنوده باشد روز چهارشنبه نوزدهم با شاهزادها و چنده از خاهان بر جاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بگذار دریای کامه فرود آمدند دریای کامه آبست که از پیش قصبه جلال آباد میگذرد جاله جائی است که از بانس و خس ترتیب داده در ته آن مشکهای پر باد کرده میبندند و درین ولایت انرا شال میگویند و دریاها و آبها که سنگها در میان دارند از کشتی ایمن تر است دو آرده هزار رویه بمیر شریف آملی و جمعیکه در لاهور بخدمات تعین بودند داده شد که بفقر تقسیم نمایند به عبدالرزاق معموری و بهاریداس بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که بهمراهی ظفر خاں تعین شده اند نموده آنها را روانه سارند و از انجا یکمزل در میان بسراے باره منزل شد مقابل بسراے باره دران طرف آب کامه قلعه ایست که زمین خان کوکه در وقتیکه به استیصال افغانان یوسف زئی تعین بوده احداث نموده بنو شهر موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار رویه خرچ آن شده و میگویند که حضرت جدت آشیانی درین زمین شکار گرگ مینموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشای این شکار کرده ام روز پنجشنبه بیست و پنجم بسراے دولت آباد فرود آمدند احمد بیگ کابلی جاگیردار پرشاور باملکان یوسف زئی و غوریه خیل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد بیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذکور را ازو تغیر نموده بشیرخان افغان عنایت کردم چهارشنبه بیست و ششم در باغ سردارخان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد کورکهری را که معبد مقرر جوگیان است درین نواحی واقع بود سیر نمودم بگمان آنکه شاید فقیری بنظر درآید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم عنقا و کیما داشت یک کله بیکی بیمعرفت بنظر در آمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد روز پنجشنبه بیست و هفتم بمنزل جم رود روز جمعه بیست و هشتم بکوتل خیبر برآمده در علی مسجد منزل شد و شنبه بیست و نهم از کوتل مار پیچ گذشته بجریب خانه فرود آمدند درین منزل ابوالقاسم تمکین جاگیردار جلال آباد زرد الوئی آورد که در خوبی کم از زرد الوے خوب کشمیر نبود درین منزل ده کیلاس که والد بزرگوارم آن راشاه الو نام نهاده اند از کابل آوردند چون میل بسیار بخوردن آن داشته بانکه بمدعا نرسیده بود در گرک شراب بر غیبت تمام خورده شد سه شنبه دوه برکنار دریا واقع بود منزل شد آن طرف دریا کوهی است که ازینجهت این کوه را کوه بیدولت می نامند از پدر خود

موضع هربره مدخل گردد گندمی در زمان سابق که بران ساخته و در آنجا از مترددی  
 باج میگرفته اند چون اندام آن گندم تحریر مشتمل بر این اسم اشتهار یافته سه  
 شده یازدهم به کلا پانی مرود آمدم که برین هندی مراد آب سیاه است درین مدخل  
 کوندی است مار که نام بلط هندی مار درین را و کله قافله را میگویند یعنی محل درین  
 قافله حد ولایت که بران تا اینجا است عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم باید دیگر  
 در مقام مدارست و مسافله اند هر چند حواسم که رع اس بران بشود فایده نکرد

### • حل جاهل سختی از رانی •

روز چهار شده دوازدهم مدخل بنا حسی اندال شد بشرق روزه این مقام بیک گروه واصله  
 آنهارست که آنش رعایت تند میبرد و در تمام راه کامل مثل این آساری نیست  
 در راه کشمردوسه حا اریقم آنهارست در میان آگیری که مدع این است راحه  
 مانسنگ عمارت محصوره ساخته است ماهیان که بدرای میم گرو رع گر بوده باشد  
 درین آگیر بسیار است سه روز درین مقام دلکش توقع افتاد با درنکان شراب خورده  
 شد و به شکار ماهی توجه نمودم تا حال سفره دام که از دامپاسه مقرر است و بران  
 هندی بهنور حال میگویند به انداخته بودم انداختن آن حالی از اشکالی نیست  
 بدست خود این دام را انداخته ده دوازده ماهی گرفتم و مروردها در بینی آنها کشیده  
 بآب سردادم از مرور جان و موطن آنجا احوال بنا حسی را استعمار نمودم هیچکس  
 خبر مشیص نگفت حائیکه بمقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامس کوهچنه  
 برمی آید در عایت حامی و خلوت و لطافت چنانچه این نیست امیر خسرو را  
 شاهدیست

### دسته آنش رعایا رنگ خورده • کور تواند بدل شب شمرده

حواحه شمس الدین محمد حانی که مدتی شعل و ارت والد مرگوارم مشغولی داشت  
 معده بسته و حوصی در میان آن تربیت داده که آب چشمه آنجا در می آید و از آنجا  
 برزاعت و باغات صرف میشود بر کدر این معده گندمی جهت مدس خود ساخته  
 بود بحسب اتفاق آنجا نصیب او شد و حکیم ابوالفتح گیلانی و مراد رش حکیم همام را  
 که در خدمت والد مرگوارم بدست مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند  
 بحسب حکم انحصار دران گندم نهاده اند در یازدهم امروزی مدخل شد عجیب  
 سفره رار بندستی که اصلا بلندی و پستی نداشت بطور در آمد درین موضع و حوالی  
 آن هفت هشت هزار خانه که رود لهرآک منوطی اند و انواع نصاب و تعدی و راهری  
 ازین جماعت بوقوع می آید حکم مرودم که سرکار این حدود و آنک نظر خن بمرور  
 حال کرده تعلق داشته باشد و قارمان مراحت و اناات احوال از کامل تمام دلبران را  
 کوچانیده بحاسب لاهور روانه سار و گل تران کهتران را بدست در آورده مقید و محتوس  
 نگاهدار روز دوشنبه هفدهم کوچ شد و یک مدخل در میان درونک قلعه آنک برکنار  
 در نایه بیلک محل منزل و زیات حال گشت درین منزل مهلت خلی بنصب دهرار

خرج انعامات شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنج هزار روپیه باشد و موافق داد و ستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنج هزار روپیه که حالی نامند می شود روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروزه و سه پا قطع نموده به پبله منزل واقع شده پبله بزبان کنهران پشته را گویند و از اینجا بده بهکرا فرود امدم و بهکرا بزبان همین جماعت بیشه است مشتمل بر بوته های گل سفید بے بو از پبله تا بهکرا تمام راه درمیان رود خانه امدم که اب روان داشت و گل های کنیز که از عالم شگوفه شفقالد در غایت رنگینی است و شگفتگی و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پر بار می باشد در اطراف این رود خانه بسیار بود بسوار و پیاده که همراه بودند حکم شد که دستها ازین گل بر سر زنند و هر کس که گل بر سر نداشتند باشد دستار او را بردارند عجب گلذاری بهم رسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیار شگفته بود این گلهم مخصوص جنگلهای هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی اتشی است و بیخ آن سیاه و بوته آن بر بر بوته گل سرخ میشود بنوعی بنظر در می آید که چشم از آن نمیتوان برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشته بارش اهسته ترشح می نمود بخوردن شراب رغبت نمودم مجسمه در غایب شگفتگی و خوش حالی این راه طی شد این محل را هتیا بآن تقریب میگویند که ابادان کرده کنهیری است هاتهی نام و این ملک را از مارکله تاهتیا پونههار میگویند و درین حدود زاغ دم می باشند از بهتاس تاهتیا جا و مقام بهوکیالان است که بکهر آن خویش و هم جد اند روز جمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروزه و سه پا طی شد بمنزل بکه فرود امدم بکه بدان سبب میگویند که سرای بخش پخته دارد و بزبان اهل هند بکه پخته را میگویند عجب پر گرد و خاک منزلی بود آراها بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام بمنزل رسیدند در همین جا زینواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهار و نیم کروزه بموضع کور منزل شد کور بزبان کنهران جر و شکستگی را میگویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از راول پڈی گذشته محل نزول گشت اینموضع را رول نام هندوستان آباد ساخته است و پندی بهمین زبان ده را می گویند قریب باین منزل در میان ده رود آب جاری بود در پیش آن حوضی که آب رود آمده در آن حوض جمع میگشت چون سرمنزله مذکور خالی از صفائی نبود زمانه اینجا فرود آمده از کنهران پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب نهنگ می باشد و جانوران که باب در می رفتند زخمی و مجروح بر می آمدند بدینجهت کسی جرأت در آمدن درین آب نمیکرد فرمودم که گوسفندی را در اینجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که در آید او هم بهمین دستور سالم بر آمد ظاهر شد که آنچه کنهران میگفتند اصلي نداشته عرض این اب یک تیر انداز بوده باشد و شنبه دهم

رسانیده چشمه ای انگردو که در نای عمیق است مرتبه اول نکستی سنگ بناری  
 آورده در حای که ای عمارات ساخته شد رسته اند هیچگونه تعمیری نگذاشته اند  
 هزار کسی را با سنگ عرق نموده و به محبت بسیار بقطعه ریزی را گذاشتند که در مد  
 گردیده باشد از آب در آورده همه رسته است و برنگ طرف آن از صفا عمارتی ناتمام  
 رسانیده عمارت نده بخت برعکس پروردگار خود برکت داده در آن نقش بر حای  
 نمیشد اکثر اوقات در دشتی تراه اف می جا و مقام آمده عمارت ملک عالم مقام و  
 اندام مندمود میگویند که چندین از بعضی در آنجا بسر آورده روزی یکی از صاحبزادگان  
 بعضی فعل او در آن عمارت خانه او را ندیده بودند شمشیر کشیده در می آمد چون نظر و  
 بر سلطان می افتد عمارت پدیری و شکوه صلاح سرا سعه و مصطفی گشته میگردند  
 بعد از لحظه سلطان از عمارت خانه بر آمده با همان پسر در کشتی می نشیند و روانه  
 شهر میگردند در آنجا راه بان پسر میگویند که بمنح خود را در عمارت خانه میباش  
 کرده ام بر روزی سوار شده بمنح را خواهی آورد آن پسر بعد از آنجا در آمده پدر را  
 در آنجا می بیند آن عمارت از روی شرمندگی تمام در پائین پسر آمده عمارت پدر را  
 بعضی خود میماند از امثال آن حواری بسیار فعل کرده اند میگویند که علم حلیع بدن  
 و در حوب و زورنده بود چون از اطوار و اوضاع فرزند آن آثار تعجب در طایب حکومت  
 و رناست می بیند بآنها میگویند که بر می ترک حکومت چه نیک گذشته از حیات  
 بسیار اسان است اما بعد از من کار می بخواهند ساخت و مدد دولت شما را نده  
 بخواهد داشت و باندک رسای بخواهی عمل رشت و دامت خود بخواهند رسد آن سخن  
 گفته ترک خویش و آشامیدن نمود و یک از بعضی بهمنی روش گذرانده چشم خود را  
 اشد بخواهی نکرد و با از آن سلوک و رناست بعد از حی قدر مشعونی نمود و در  
 چهارم و پنجم حیات را نرسیده بخوار رحمت انردی دوست سه پسر از او ماند آدم  
 حن و حاحی حان و بهرام حان با هم میگردند مقام منارعت د آمده هر سه مسافری  
 شدند و حکومت گشتمر بجماعت چنان که از عوام الناس سپاهان آن داری بودند منحل  
 شد و در حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه صاع آن صفا که زنی العالمدی د  
 مال اولر ساخته بود حالا ساختند اما هیچ کدام باستحکام عمارت زنی العالمدی نیست  
 حرا و بهار کشیدند از دنیاست فصل حرا را در یافتیم و آنچه شنیده بودیم بهتر از آن  
 بنظر در آمد عاناً فصل بهار آن ولایت ندیده ام آمده که روزی گرد روز در شنیده عید  
 بهرم از کنار در نای بهت کوچ فرموده نگرور در میان ده قلعه و هلاس که از بناهای  
 شهر حان اعلان است رسدیم آن قلعه را در شکستگی رمی ندانیده که بانی استحکام  
 حه حمال بتواند کرد چون آن رمی بر لایق کنه بر این منصل است و آنها جمع متروک  
 و سرکش اند آن قلعه را خاص بخت ندیده و سرکوب آنها بخطر گذرانده بود که بسیار  
 چون باره کار کردند شرح حان در گذشته و پسر او سلم حان توفیق امام دمت بر هر یکی  
 از رزاده ها حویج قلعه را بر سرگی گذاشت و نصب نموده اند شایسته که در دنگ دام و کمری

اگر دانه خشکاش دران اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده نمیشود ماهی بسیار دران جلوه گراست چون شنیده بودم که این چشمه پایاب ندارد بنابراین ریسمانه سنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکنیم آدم بیشتر نبوده است \* بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه بسدگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب داده جوسه انرا جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه ساخته جائی مرتب گشته که روندهای ربع مسکون مثل آن کم نشان می دهند چون آب بموضع یم پور که در دو کوره شهر است میرسد زیاد میگرد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار زعفران می شده باشد هر سال بوزن هندوستان بانصد من که چهار هزار من وایت بوده باشد حاصل زعفران است در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم جمیع گلها عالم اول شاخ و بعد ازان برگ و گل برمی آرد بخلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر میزند گل سوسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته میگردد و چهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر در میان دارد بدرازی یکبند انگشت زعفران همینست در زمینی شمار نکرده آب ناداده در میان کلوخا بر می آید بعضی جا یک کوره و بعضی نیم کوره زعفران زارست از دور بهتر به نظر در می آید بوقت چیدن از تندهی بوئی اس تمام نزدیکان را درد سر پیدا شد بآنکه کیفیت شراب داشتم و پیانه می خوردم مرا هم درد سر بهم رسید از کشمیریان حیوان صفت که بگل چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شما یان چیست از ایشان معلوم شد که درن سراز در مدت عمر تعقل نکرده اند و اب ای چشمه و تریاک که در کشمیر بهت میگویند با دیگر ابها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریا میشود و از میسان حقیقی شهر میگذرد و عرضش در اکثر جاها از نکه اندازی زیاد نخواهد بود این اب را بواسطه کثافت و ناگواری هیچکس نمیشورد تمام مردم کشمیر اب از ابگیری که بشهر متصل است و دل نام دارد میخورند و اب بهت بدین تالاب در آمده از راه باره موله و پکلی و دنتور به پنجاب می رود در کشمیر اب رود خانه و چشمه بسیار است غایتاً بهترین آنها اب دره لار است که در موضع شهاب الدین پور باب بهت ملحق میگردد \* و این موضع از جاها مقرر کشمیر است بر کنار دریای بهت واقع شده قریب صد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمینی سبز خورم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام این سرزمین را سایه اس چنارهای فرو گرفته است و سطح زمینی تمام سبزه و سه برکه است بنوعی که نیش بر بالای اس انداختن بیدردی و کم سلیقگی است این ده آباد اس کرده سلطان رین العابدین است که پنجاه و دو سال از روه استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلا میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند اثار و علامات و عمارات او در کشمیر بسیار است آزان جمله در میان ابگیری که اولر نام دارد و عرض و طول او از سه کبوه بیشتر است عمارتی ساخته زین لنکا نام سعی بسیار در بنای این عمارت بقدم

مجلس بزرگ مستقاده دارایه نیران مرحمت شده قلیچ خان و میران صدر جهان و میر  
 شریف املی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهمانی که روزه دهد معیصل رسانند روز دو  
 شده از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهر که درسه و نیم کوهی شهر واقع است منبرل شد  
 روز سه شده جهانگیر پور درول رایت لال گشت انموضع ارشکار گله های مقرر محبت \*  
 در حوالی ان مدارس معروفه می سرقرقر آهویی منصراح نام که در حدنگ آهوان  
 خانگی و مید آهوان صحرائی می نظیر بود احداث نموده اند دران مدار ملا محمد  
 حسینی کشمیری که سرآمد خوش مویان رمان بود این نثر را نوشته برسدگی نقش  
 کرده اند که درسی مصالحت دلکش آهویی بدام جهاندار جدا آگاه نورالدین جهانگیر نادشاه  
 آمده در عرص نکهات ارواحشت صحرایت مرآمده سرآمد آهوان خاصه گشت بدان  
 بدرت اهری مذکور حکم کردم که هیچکس صد آهوان بی صحرا نکند و گوشت انها  
 نرهند و مسلمان حکم گوشت گاؤ و گوشت حرک نداشته باشد و سنگ قدر اورا بصورت  
 اهر مرتب ساخته نصب کند \* و نه سکندر معینی که جاگیر دار پرگه مذکور بود فرمودم  
 که در جهانگیر پور ملعه مستحکم بنا نماید پنجشده چهار دهم در پرگه چنداله منبرل شد  
 و از اینجا روز شده شانزدهم یکمنبرل در میان سحاط آباد در مداری که باهتمام کزیری انجا  
 میر قوام الدین صاحب رسیده بود توقف روندان و بدو کوچ کنان در نایه چذاب رسیده روز  
 پنجشده بیست و یکم دی حجه آر بلی که بر آب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد  
 و حوالی پرگه گجرات منبرل شد \* در زمانیکه حصرت عرش اشیانی متوجه کشمیر  
 بودند ملعه دران روزه اب احداث فرموده بودند جماعت گوجران را ده ندان نواحی  
 ندری و راهری میگردانند ندی ملعه آورده آبادان ساختند و چون مسکن گوجران  
 شد ندی جهت انرا گجرات نام نهاده پرگه علاحده مقرر ساختند گوجر جماعت را میگردند  
 که کعب و کار کمتر میدمایند و اوقات گذرانها ار شیر و جمرات می باشد روز جمعه حواص  
 پور که ار گجرات پنجگروه است و انرا حواص خان علام شجر خان اعلان آبادان ساخته  
 بود منبرل شد و از اینجا دو منبرل درمدان گذار در نایه بهت مقام کردند درن شب ناد  
 عظم درو رنن آمده انر سیاه صفا آسمانرا فرو گرفت و ماران بشدت شد کز پیران کهن  
 سال ناد نداشتند لحر برزاله منجر شد و هرزاله برانر نیم مرعی افتاد ار طعیان آب و  
 شدت ناد و ماران پل شکست می نا بودند کان حرم حرمت نکشتی عبور نمودم چون  
 نکشتی کم بود فرمودم که مردم نکشتی بگردند و پل را ار سر موه بدارند بعد ار یک هفته  
 که پل بسته شد تمام لشکر بغراعت گذشت \* مدع در نایه بهت چشمه ایست در  
 کشمیر ترناک نام و ترناک بران همد مار را میگردند ظاهر دران مکان ماری مرزک  
 بوده است در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بمران چشمه رسیده ام ار شهر کشمیر  
 تا ندانجا بیعت کرده بوده باشد منن طور حوضی است تحمیداً بعت گردن بیعت  
 گرانر عبادنگاه ریاست مددان در نواحی ان حجره های سنگی و عارهای متعدد بسیار  
 است آمد این سرچشمه در نهایت صافی است ناآنکه عمق انرا قیاس نمی توان کرد

و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان عمر خان و برادران او از محمد خان متوهم شده بگجرات رفتند و عمر خان اینجا در گذشت و دولتخان پسرش که جوان شجاع خنوش صورت و همه چیز خوش بود همراهی عبدالرحیم و لد بیرم خان را که در دولت حضرت عرش آشیانی بخطاب خانخانانی سرفراز گردید اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر حقیقی خود میدانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحات که خانخانان را دست داده بیای مودی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را دران ولایت و سایر ولایات که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدارالخلافه آگره مراجعت فرمودند در پی ایام دانیال دولت خان را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر مینمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت دو پسر ازو ماند یکی محمد خان و دیگری پیر خان محمد خان که برادر کلاں بود بعد از وفات پدر باندک مدتی در گذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را در ریخت بعد از جلوس پیر خان را بدرگاه طلب داشتیم چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست چنانکه گناهان عظیم که بشفاعت هیچک از بندهای درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او میگذرانم الحق جوان نیک ذات مردانه لایق رعایت است و آنچه در باب او بعمل آورده ام بجا واقع شد و بدیگر رعایتها نیز سرفرازی خواهد یافت چون پیش نهاد همت والانهمت فتح ولایت ماورالنهر است که ملک موروثی آبا و اجداد ماست میخواستم که عرصه هندوستان از نخس و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندانرا در پی ملک گذاشته خود بالشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار خزانه کلی همراه گرفته باستعداد تمام متوجه بتسخیر ولایت موروث گردم بنابراین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که در پی اثنا از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین جهت صورت پسندیده پیدا نکرد و نظربرمصلحت وقت رانا را مهلت داده یکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند به اسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که بسیر و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شوم و ارادهای خاطر از قوه بفعل آید \* بنابراین بتاریخ هفتم ذی حجه بعامت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل امیز را که دران روی آفتاب راویست منزل گردیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فروردی ماه را که روز شرف حضرت امیر اعظم بود در پی باغ گذرانیدم و بعضی از بندهای درگاه بمنصب و اضافه منیصب سرفرازی یافته بترعایتها و شفقتها سرفرازی یافتند ده هزار روبیه

ان مردم را ملامت نموده روانه ملائمت شد \* در لاهور سعادت خدمت در مات و ایندین  
را اظهار نمود که اسی جماعتی عافیت که سرس قددها آمده بودند بغیر از فرموده  
شاه عدلس اینجورکت از آنها موقوف آمد مدادا که در خاطر ارنی ممر گوانی راه یافته  
باشد القصة بعد از رسیدن امواج قاهره به قددها حسب الحکم قلعه را بسردار خان می  
سپارد و شاه بیگ خان بالشکر کمکه عارم درگاه می شوند \* در بیست و هفتم دیقعه  
عدالدله خان را سپید مددیه را در بند و رنجور آورده بنظر گذارید مردم رنجور را به  
او برداشته و خلعت پوشانیده به راجه ناسو حواله نمود که هاس گرفته او را ناحمی  
دیگر از حوسان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذرانند آنچه ار کرم و مرحمت  
در حق او بنظور آمد در خیال او نگذاشته بود در دوم دی حبه بفرزد حرم نومان  
و طوع و علم و بقاره مرحمت فرموده به منصب هشتزاری داد و پنجهار سوار اختیار  
کسیده حکم حاکم کرد \* در همین روز پیر خان ولد دولنگان لودی را که همراه  
فرزندان دانیال از حادیس آمده بود بقطب ملائمتی سرمرار ساخته منصوب او را سه  
هراری داد و یکهار و پانصد سوار مشخص شد و علم و بقاره داده مرتبه او بقطاب والای  
دریدی از امثال و اعران در گذاریدم پدران و اعمام ملائکان در میان قوم لودی رعایت  
مرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولنگان سابق که عموس حد ملائکان بود چون بعد از  
سکندر ابراهیم پسرش با امرای پدرند سلوکی آغار بهاده ناندک تقصیری جمعی را  
مقتل در می آورد دولنگان از اندیشه مند شده بمرحور دولور خان را ملائمت  
حضرت مهندس مکانی در کامل مرستاد و الحضریت را دلالت به تحسین هندوستان نمود  
چون ایشان بغیر از عریضت در خاطر داشتند ے توقف متوجه گردیدند و قانواحی لاهور  
مندان بار نشیدند دولنگان با توابع و لواحق خود سعادت ملائمت در باده لوازم دیکو  
مددگی بکاربرد چون مرد کهر سال آراسته طاهر و پتراسنه ناطی بود مصدر خدمات  
و دولنگاهی ها گردید اکثر اوقات او را پدر گفته بقطب میساحقند و حکومت پنجاب  
را بدستور باز تعویض فرموده سایر امرای حاکم داران صوبه مذکور را بمقامت او مامور  
میساحقند دولور خان را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند در دیگر که استعداد  
بورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولنگان بدولت ملائمت سرمرار گردیده  
و در همان روزها و مات پامت دولور خان بقطاب حاجانانی ممتاز گردید و در حدکی  
که حضرت مهندس مکانی و امثال ابراهیم دست داد همراه بود و همچنین در ملائمت حضرت  
حلت اشیا می هم لوازم مددگی قیام داشت و در تهاه منکیر بوقت مراجعت  
الحضرت از بنگاله تاثیر حال اعلیٰ حدک مرده نموده در معرفه گرفته شد هر چند  
شیرخان تکلیف بکری کرد قبول نه نمود و گمت که پدران تو همیشه بکری پدران من  
نموده اند در بدصورت چه گنجایش داشته باشد که اسی امر ارمی موقوف ایند شیرخان بر  
لشمت و فرمود که او را در میان دنوار بهادند و عمر خان حد فرزند ملائمت خان که عم راد  
دولور خان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد از غرت سلیم خان



ترتیب او برورزش یافته بودم برحمت ایزدی پیوست پایه نعلش او را برداشتم و بر داشتند پاره راه بردیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغییر لباس نکردم \*

## جشن نوروز و دویم از جلوس همایون



روز چهارشنبه بیست و دوم ذی قعد سنه هزار و پانزده بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت نیر اعظم بخانه شرف خود تحویل نمودند و دولخانه همایون را برسم معهوده آئین بسته بودند جشن عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد امرا و مقرران را بنوازشها و عنایات سر بلند گردانیدیم \* در همین روز مبارک از عرایض قندهار بموقف عرض رسید که لشکر که بسرکردگی میرزا غازي ولد میرزا جانی بکمک شاه بیگ خاں تعیین یافته بودند در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار میشوند و طایفه قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصوره را پیش منزلی باده مذکور میشوند سراسیمه و پریشان و پشیمان تا کنار آب هلمند که پنجاه و شصت کوه بوده باشد عیان باز نمی کشند در ثانی الحال ظاهر شد که حاکم فراه و جمعی از حکام انواحی بعد از شنعار شدن حضرت عرش اشیانی بخاطر میگذرانند که قندهار در پس قوت و اشوب آسان بدست خواهد آمد بی آنکه از جانب شاه عباس بانها حکم برسد جمعیت نموده ملک سیستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسینی خاں حاکم هرات فرستاده ازو کمک طلب میسازند و او هم جمعی میفرستد. بعد از آن باتفاق برسر قندهار متوجه میشوند شاه بیگ خاں حاکم انجا بملاحظه آنکه جنگ دو سر دارد اگر عیان ابالله شکستی رو دهد قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت قلعگی شدن را بهتر از جنگ دانسته قرار بر قلعداری میدهد و قامدان سریع السیر بدرگاه میفرستد بحسب اتفاق در پی ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دارالخلافه آگه حرکت نموده بود در لاهور نزول اجمال داشت بمجرد شنیدن اینخبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و منصب داران بسرداری میرزا غازي فرستاده شد پیش از آنکه میرزای مذکور بقندهار رسد اینخبر بشاه می رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیر داران آن نواحی قصد ولایت قندهار نموده اند اینمعنی را لایق ندانسته بقدهغن حسن بیگ نامی را از مردم رو شناس خود میفرستد و فرمانی باسم آنها صادر میگردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات ابای کرام با سلسله عنید جهانگیر بادشاه قدیم است آن جماعت پیش از آنکه حسن بیگ برسد و حکم شاه بایشان رساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت می شمارند حسن بیگ مذکور

کشته شد و مرتبه دوم در بدنه یکصد و ده تعصیل مجموع حائوزان که شکار شده بود  
 قوچ کوهی یکصد و هشتاد و نه کوهی بیست و نه گوز و بیله گاو نه آهو و عنبر سیصد  
 و چهل و هشت روز چهار شصت و شش هزار و نهم شوال بحیر و حوی ارشکار معادلت واقع شد  
 بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور بشهر لاهور درآمدیم امر عربی درین  
 شکار ملاحظه و مساعدت گشت آهوئی سیاهی را در حوالی دهه چنداله که منارے  
 در اینجا ساخته شده نعلک در شکم آهو ردم چون رحمی گشت آواری از ظاهر شد که  
 در غیر معنی انقسم آوار از هیچ آهوے شنیده شده بود شکاربان کهن سال و جمعی  
 که در ملاصت بودند تحسین نموده اظهار کردند که ما با آن بدارم بلکه از بدین حدود  
 شنیده ام که ای قسم آواری در غیر معنی از آهو سرورده باشد چون حالی از عرابے  
 نمود نوشته شد \* گوشت تر کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذت تر بودم  
 ما آنکه پوست بر آن معانت و پوست که بداعت آن نواری را بدین گوشت او  
 مطلقاً بوی پاک نیست بکی از برهه های تر را که از همه نقل تر بود فرمودم که بوی  
 در آورند و بوی و دست و چهار سرورده بیست و یکم ولایت بوده باشد طهر شد  
 همچنین یک قوچ نقل را نیز فرمودم که کمیدند و بوی و سه سیر اکبری مطابق هفتده  
 می ولایت بوی درآمد از گوز و برهه های شکاری یکی که بخت از همه قوی تر بود نه می و  
 شاورده سیر مطابق هفتاد و شش می ولایت شنیده شد از شکاربان و هوسناکان شکار  
 مکرر شنیده ام که در شاق قوچ کوهی پوست معنی گرمی هم میرسد که از حرکت او  
 خار خارے درو پیدا میشود نه با نوع خود او را بخت گرمی آورد و اگر از نوع خود  
 حریمی نداد شاق خود و بر درجه نا بستگی رده تسکین آن خار خار میدهد بعد از  
 تفحص آن گرم در شاق ماده آن حائوز دیگر ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند  
 پس ظاهر شد نه ای سخی اصلی نداشته است گوشت گوز چرا گرچه حلال است و انحر  
 مردم بمنع میکنند اما بهیچ وجه طبع مرا بخورند آن رعیت بیهوده \* چون بخت  
 نادب و قندله دلپ ولد راے را بستگی و پدر او قتل اربن فرمای صادر گشته بود  
 در بنوا حیر رسید که راهد حلی پسر صادق حلی و عبدالرحمان پسر شیخ ابوالفضل  
 و را ناشنکر و معر لملک ناحمی دیگر از منصدازان و معده های درگاه حیر دلپ را  
 در نواحی ناگور که از مصافات صوبه احمد نعت میشوند و بر سر او ابلغار نموده او را  
 در می یابند چون محل گزینمی یابند ناچار با قدام ساخته نامواج ماهر و معاندله و  
 مقاله در می آید بعد از آنکه رد و جوردنکه واقع شد شکست عظم بدیده جمع کثیر  
 را بکشتن میدهند و اسباب خود را گرفته برادی ابدار مرار میدمایند

شکسته ملاح و گسته کمر \* نه یازده جنگ و نه بر وای سر

قائم خان را با وجود بدربار معاند مراعات رعایت والد بر گوارم منصب او را برقرار داشته  
 در سرکار کالپی حاگرا حکم کردم \* در ماه دی قنده والد قطب الدین حلی کرکه که مرا  
 شیر داده محاله والد می بود بلکه از مادر مهربان مهربان ترو از حوزی ناز در کنار

نوازش و تشریفات سرفراز گردید نه هزار روبه بشریف املی و چندسے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین تصدق نمایند روز یکشنبه ۵م رجب بعزم شکار کرجهاک و نندانه از شهر بآمده باغ رامداس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد روز چهار شنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز بعمل آمده او را دوا رده مرتبه با تمام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر روزی دو من و هزده سیر شد حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمایند در پی روز منصب شیاعت خان بهزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت \* بعد ازان که میرزا غازی و لشکرے که بهمراهی او متعین بودند روانه گشتند بخاطر رسید که جماعت دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان فور بیگی را بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت او بمق بوری را که قریب بسه هزار نفر بودند بسردازی شاه بیگ و محمد امین باو همراه نموده روانه ساختم دولک روبه مدد خرچ گویان بجماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار بر قداز نیز مقرر گشت اصفتخان را بمحافظت خسرو و ضبط لاهور تعین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت مستورم گردیده در شهر ماند عبدالرزاق معموری که از صوبه رانا طلب شده بود بمنصب بخشی گری حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابوالحسن بلوازم اینخدمت قیام و اقدام نماید انچه ضابطه پدر من بود من هم بهمیں ضابطه عمل مینمایم که در خدمات عمده دوس را شریک میساختند نه بواسطه بی اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشریت است و آدمی از کوفتها و بیماری خالی نمیشد اگر یک را تشریفه و یا مانع روست دهد آن دیگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهای خدا معطل نماند \* هم در پی ایام خبر رسید که روز دسبه که از روزهای مقرر هزدوان است عبدالله خان از کالپی که جاگیر اوست ابلاغ نموده بولایت بندبله در می آید و ترددات سپاهیان نموده را میسند بسرنندکوار که مدتی دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزی میکرد دستگیر ساخته بکالپی آورد بواسطه اینخدمت پسندیده بعدایت علم و منصب سه هزار پی ذات و دو هزار سوار سرفراز شد \* از عراض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخان را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است و قریب بسه چهار هزار سوار و پنده بیستار دارد بنابر بعضی مخالفتها و نا دولتشوائیها در زمین ناهموار جنگ دست میدعد و در پی معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مرنده بتقدیم میرساند آخر الامر سنگرام بزخم تفنگ ناپود گشته بسیاری از مردم او در معرکه افتاده بقیه السیف قرار برقرار اختیار مینمایند چون این کار نمایان بود که از جهانگیر قلیخان بوقوع آمده او را بمنصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بعشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور بتفنگ زبوز و دام و قمرغه شکار شد از پی جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود بتفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد یک مرتبه در کرجهاک که پرندگان حر سرای عصمت بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور

ذات و هزار سوار ار اصل و اماده مقرر گشت بجهار اروپیه ■ تقهیل راحه منجهول  
مرحمت نمودم ■ ارسواصی که تازه روزه داد ظاهر شدن کفایت میرزا عزیز کوکه  
است که راحه علیخان صابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که بفاق  
او بجهت خاطر خسرو و بصدت دامادی او مخصوص من باشد از محتوی این نوشته  
که بخت او بود ظاهر گشت که بفاق حلی خود را در هیچ وقت اردست ندان ای  
شیوه ناپسندیده و اوالد برگرام منر مملوک میداشته است محتمل گذانن در وقت اراوقات  
براحه علیخان مذکور مرقوم ساخته سراپا مسعر برندی و بدبندی و مقدماتیکه هیچ  
دشمن بدیدوسند و اسناد به هیچ کس نمی توان کرد چه حال آنکه مثل حضرت عرش  
آشیانی بادشاه و صاحب قدر دانی که از انتدای طهریست بدتر حقوق خدمت و اوالد  
او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتقارش بدرجه اعلی چنان رسانیده که در  
بصدت خود همسنگ و همتا داشت این کلمات را در برهانپور در میان اسناد و اموال  
راحی علی حال بدست حواحه انوالکس می افتد و حواحه آورده من گذارید  
از خواندن و دیدن موبر اعصای می راست شد اگر ملاحظه بعضی تصورات و حقوق  
شردادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بدیاسا رسانم بترتقدیری  
او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که بازار بلند در میان مردم بخواند  
مطلبه آن بود که از دیدن آن کفایت قالب او از روح پردازا حواحد گشت از رعایت  
عے از می و حیوگی او خواندن گرفت که گونا اس نوشته او بدست و بحکم  
می خواند حاضران مجلس بهست آنکس از بدنه های اکبری و جهانگیری هر کس که  
نوشته دید و شدید زبان طمی و لغی او کشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از  
بعافتهای که بدولت می کرد باعتقاد ناقص خود و حوه بران ترتیب دادی از اوالد  
برگرام که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته بانی دولت و مرتبه رسانیده بودند که  
ممسود امثال و امرا خود گشته بودی چه امروزه داده بود که بدشمنان و مخالفان  
دولت او چینی مقدمات نایستی نوشت و خود را بترکه حرامگوزان و عے سعادنان  
خاندانی ملی نامطرت اصلي و حنلت طمعی چه توان کرد هرگاه که طبیعت تو ناف  
بفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد آنچه نامی کرده بودی از سر  
آن در گذشته باز بهمان مصنی که داشتی سرورار گرداندم و گمان آن بود نه بفاق تو  
محصصر من بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که باحدانی مساری و مری  
خود هم درس مقام بوده ترا بعمل و دینی که داری و دانشنی حواله نمودم بعد از ذکر  
این مقدمات لب احوال بسته در برابر این نوع رویاهایی چه گوید حکم نه تعذر حاگیر  
او کردم آنچه اری ناسپاس بعمل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذاریدن نداشت  
غایباً بدتر بعضی ملاحظا گذاریدم ■ روز یکشنبه بصت و ششم ماه مذکور مجلس  
کدخدائی پرویز بدختر شاهزاده مراد معقد گشت در مدول حضرت مریم الرمانی عقد  
شد و حش و طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هر کس دران الحس حاضر بود بانواع

شد شایام سنگه بهزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین  
چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتی منصب سرفرازی یافتند در اکثر روز ها همین  
شیوه مرعی و منظور است لعلی بقیمت بیست و پنج هزار روپیه به پرویز مرحمت  
نمودم \* روز چهار شنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه بهر  
و چهار گهری مجلس وزن شمسی که ابتداء سال سی و هشتم از عمر من بود منعقد  
گشت بدستوری که بربست و ائین بود اسباب وزن را باترازو در خانه حضرت مریم  
زمانی مرتب و آماده ساختند در ساعت و وقت مقرر بخیریت و مبارکی در ترازو نشسته  
هر علاقه انرا یکی از کلاس سالی در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه  
من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیا  
و مکفیات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالی دو مرتبه  
خود را بطلا و نفقه و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات و غیره وزن  
میکنم یکمرتبه در سر سال شمسی و یکمرتبه در سر سال قمری و زراعت دو وزن را بتسویله ازان  
علیه میسپارم که بفقرای ارباب احتیاج رسانند \* در همین روز مبارک قطب الدینخان  
کوکه که سالها در آرزوی چنین روزی بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب اورا  
پنجهزاری ذات و سوار مقرر داشتیم بعد ازان به خاتم خاصه و شمشیر مرصع و اسب  
خاصه بازرین مرصع امتیاز بخشیده بصوبه داری و حکومت دارالملک بنگاله و آدیسه که  
جای پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و از روی عزت با لشکر عظیم روانه انصوب  
گشت و دو لک روپیه نیز مدد خرج گویان مرحمت شد نسبت والدۀ او بمن ازان  
مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او بورش یافته ام این مقدار  
آنس که مرا باوست بوالدۀ حقیقی خود ندارم والدۀ قطب الدینخان بجای والدۀ  
مهربان منست و خودش را از برادران و فرزندان حقیقی کمتر دوست نمیدارم از کوئها  
کمیکه قابلیت کوگی بمن دارد قطب الدینخانست و سه لک روپیه بکمکیان قطب الدین  
خان مرحمت نمودیم \* درین روز یک لک و سی هزار روپیه بطریق ساجق بجهت دختر  
بهاری که نام زد پرویز بود فرستادم و در بست و دویم باز بهادر قلماق که در بنگاله مدت  
عصیان و زبده بود به رهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر  
مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز  
ساختم یک لک روپیه نقد و جنس به پرویز عنایت شد کیشود اس مارو بمنصب هزار  
و پانصدی ذات و سوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان و مدار سرکار برادریم دانیاال بود  
بهمنراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلند  
گردید در اوائل ماه جمادی الثانی شیخ بایزید که از شیخ زادغانی سیکری بود بفروغ عقل  
و دانائی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خانی سرفراز گشت  
و حکومت دهلنی باو مقرر فرمودم و در بست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار  
قطعه لعل و مدد دانه مرورید به پرویز شفقت فرمودم و بمنصب حکیم مظفر سه هزار

بود درین روز دیدیم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند بحواله طهمورث و نایسقر و هوشنگ نام دارند آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت باین اطفال از من متوقع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلا بود مقرر داشتیم که همیشه در ملاصت من باشد و دیگران را به همسفریهای خود سپردم تا بواجبی از احوال آنها حدیث را باشند خلعت خاصه بجهت راحه ماندنیکه به نگاله مرستاده شد سی لک دام بپیرا عاری انعام مرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین جان کوکه را بمنصب هراری دات و سیصد سوار سرمرار گردانیده بقطاف کشور حادی مقرر کردم چون در حین توحه بقتاب حصرو مرید حورم را که در آگوه بر سر محلهای و حرانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ارمی مهم حکم شد که مرید مذکور در ملاصت حضرت مردم مکانی و محلهای روانه ملامت گردان چون بحوالی لاهور رسیدند روز جمعه دیوار هم مانع کور و کشتی سوار شده باستقلال والدۀ خود بحوالی دهمی که دهر نام دارد سعادت ملامت میسر گشت بعد از آنکه کورنش و سجدۀ و تسلیم و مواعیات آدانی که از حور و ان ملاان موافق توره چنگیری و قانون تیموری و صافه و بریست است بعد از تمام و طاعت ملک علام قیام و اندام نموده چون ارض شعل مارج گستم رحمت مرلحمت یافتۀ قلعه لاهور در آمدیم در همدوم معزالملک را به تسخیری لشکر رانا تعین نموده بدانصوب مرستادم چون حدر محالمت رانۀ رانسیکه و دلپس پسر او در حوالی ناگور و استدر رسیدند بود مرمودم که راحه حکمانته ناحمعی از بعد های درگاه و معزالملک ایلغار نموده دوع فتنه و مسان آنها نمایند سردار جان را که بجای شاه بنگال بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سه هراری دات و دو هزار پانصد سوار مقدار ساحه پناه هزار روبه ناو عنایت نمودم به حصر جان حاکم سانی حاندیس و برادر او احمد جان که از حانردان اس دولت اند پیوند است سه هزار روبه مرحمت شد هاشم جان پسر فاسم جان که از خانه رادان اس دولت و لاق بریت است بمنصب دو هزار و پانصدی دات و هزار پانصد سوار سرمراری پانست اسب خاصه بمرناو عنایت نمودم بهشت بفرار امرای تعینات لبکر دکی خلعتها مرستادم بپسر هزار روبه نامعام نظام شیرازی فیه حوال مرحمت شد سه هزار روبه بجهت خرچ علور خانه کشمیر موکیل میورا علی دنگ حاکم اصحا داده شد که به نلده مذکور مرستند حنجر مرصع که شش هزار روبه قیمت داشت بدقطن الدینجان تسخیدم

● نمی خدر رسید که شمع ابراهیم بابا امانی دکل شیخی و مریدی در یکی برگه از برگات لاهور ترتب داده چنانچه طریقه او ناش و معیبه است جمع کثیری از امانان و عتره برو گرد آمده اند مرمودم که او را حاضر آورده به پورن سپارد که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه ناظر برهم حور و روز یکشنبه هعتم حادی الاول بحیاری از منصب ازاران و احدان برعایت سرمرار گشتند منصب مهافجان دو هزار دات و سیصد سوار مقرر گشت داور جان بدو هزار دات و هزار و چهارصد سوار سرمرار گردند و برالملک به هزار و سیصدی دات و پانصد پناه سوار امتیاز یافت و قیام جان هراری دات و سوار

جا توقف نکند و احتمال داشت که بجانب هندوستان رویه باز گردد درین حالت خالی گذاشتن دارالخلافه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سربلندیان محل مقدس و مدفن گنجینه های عالم بود از صلاح ملک داری دور می نمود بنابراین از آگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت توایی نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و ما به تعاقب او ایلغار نمودیم مهمات رانا را بمقتضای وقت و صلاح دولت یکنوع صورت داده خود را بزودی بآگره برسان که پلای تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است بتو سپردیم و ترا بخدا حی قادر پیش از آنکه ای حکم به پرویز برسد رانا در مقام عجز در آمده کس نزد اصفهان فرستاده بود که چون از کرده های خود خجالت و شرمندگی تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی کنی که شاهزاده بفرستادن باکبه که از فرزندان من است راضی گردند پرویز بدینمعنی رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کس را بفرستد درین وقت خبر فتنه انگیزی خسرو میرسد بنابراین ملاحظه وقت اصفهان و دیگر دولتخواهان بامدن باکبه راضی گشته در نواحی مندل گده سعادت خدمت شاهزاده در می یابد پرویز راجه جگناته و اکثر عمارت تعینات آن لشکر را گذاشته خود باصفهان و چنده از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باکبه را بهمراهی روانه درگاه والا جاه میگرداند چون بحوالی آگره میرسد خبر فتح و گرفتاری خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام مینماید حکم بدو میرسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است خود را بزودی بما برسان تا آنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت \* افتاب بگر که از علامات سلاطین است باو مرحمت فرمود و بمنصب ده هزار ری باو عنایت فرمود و بدیوانیان حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علی بیگ را در همین روزها بحکومت کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضی عزت الله حواله شد که بقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید در همین ایام مقرب خان که بآوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بیست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آنحدود را به تفصیل معروضداشت سیف خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قیامی که از مردم او صادر گردید از آن خدمت تغیر گردیده داخل ایامه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه در محال خالصه و خواه جاگیر دار حکم فرمود که غلبرخانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آن محل طعام در پیشانه طبخ می نموده باشند تا مسجور و مسافران بقیض رسند انبه خان کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است بمنصب هزار ری ذات و سیصد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع الآخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمود بقطب الدیلخان کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهای مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقربخان آورده

خراسان بودند و در اصل از سلسله امراء صاحبقرانی اند حواحه عاقل خدمت نسبی  
 گری این لشکر مقرر گشت چهل و سه هزار رزیده مدد خرج گوناگونان بقرا حان و پانزده  
 هزار رزیده بمقادی بیگ و تبلیغ بیگ که از همراهای معمرای عازری بودند مرحمت شد  
 صحبت ربع این حدشته و ازاده سیرکانل توقف لاهور را بخود قرار دادند در همین روزها  
 منصب حکیم فتح الله از اصل و اصافه بهراری دات و سیصد سوار مقرر گشت چون  
 ارشدند حسین حامی خوابگاه بودند و وقوع من رسیدند بود \* نیست لک دام که مواری  
 سی چهل هزار رزیده بوده باشد بخرچ او و خانقاه و درویشانی که باو می نداشتند مقرر  
 نمودند در بیست و دوم عبدالله حان را بواقع منصب دو هزار و پانصدی دات و  
 پانصد سوار از اصل و اصافه سرمراسختم دولک رزیده ناحدان مرمودم که بمصاعد  
 بدهند و بمروزر از ماهیانه آنها وضع نمایند شش هزار رزیده بمقام بیگ حان خویش شاه  
 بیگ حان و سه هزار رزیده بنحیدر حان شغقت مرمودم \* در گویند وال که برکنار دربار  
 بیاض واقع است هندوئی بود از حان نام در لناس پیری و ششینی چنانچه بسنارے از  
 ساده لوحان هندو بلکه نادان و ستمن اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس  
 پیری و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود او را گرو میگفتند و از اطراف و حواص گولان و گول  
 پرسنان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام ناو اظهار میکردند از سه چهار پشت او اس دوکل  
 را گرم میداشتند مدتها محاطر میگذاشت که این دوکل ناظر را سرطوب ناند ساخت  
 یا او را در حرکه اهل اسلام دربارند آورد تا آنکه درسی آنام خسرو از راه عبور می نمود این  
 مرتبک مسحول اراده کرد که ملازمت او را دربارند در مدرکی که حا و مقام او بود خسرو  
 را برول افتاد آمده او را دند و بعضی مقدمات فرامخته ناو رسانید و برپسناسی او انگشته  
 از رعمران که نه اصطلاح هندوان مشقه گویند کشید و اندرا شگونی میدادند چون این مقدمه  
 بمصامع حاه و حلال معرک و بظان او را بوجه اکمل میدادستم امر کردن که او را حاضر  
 ساختند و مساک و معازل و مرزندان او را بمرتضی حان عنایت نمودند و اسباب و اموال  
 او را بنقید صند در آورده مرمودم که او را بسیاست و بیاسا رسانند و دو کس دیگر را که  
 زاحو و اندام نام داشتند در ظل حمایت دولتجان حواحه سرا نظم و بعدی رندگانی  
 میکردند و درسی چند روزی که خسرو لاهور را قتل داشت دست اندازی هاس و بر اندامیها  
 نموده بودند مرمودم که زاحورا نادر کشیده از اندام که بر داری مشهور بود حریمه گرفتند  
 صحه یک لک و پانزده هزار رزیده از موصول رسید اسماع را مرمودم که نه علور خانه ها  
 و مصارف حیزات صرف نمایند سعدالله حان پسر سعید حان بمنصب دو هزار دات  
 و هزار سوار افتخار یافت \* بهر از رعایت اشتیاق ملازمت و خدمت من مسامهان  
 دور دربار در انام برسات که باران دست از تقاطر بار نمی داشت ناندک مدتی طے نموده  
 روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتی دو بهر و سه گهری روز سعادت ملازمت  
 در باقت از عانت مهربانی و شغقت او را در کنار عطوفت گرفته پیشانی او را بوسه دادند  
 چون از خسرو این قناحت سرور بخود قرار داده بودم که تا او را بدست نیاورم در هیچ



بهمراهی میرزا شاهرخ بدی درگاه آمده بود یک اسب داشت رفته رفته کارش بدی درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه گردیده امثال این ارادها در خاطرش جاگرد در اثناء راه که معامله خسرو هنوز در مشیت حق بود چون میان ولایت و دارالخلافه آگره که متبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود خالی بود بدغدغه آنکه مبدا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضی از سرداران را برسر رانا گذاشته خود با امیختن و جمعی که بدو نسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردند و حفظ و حراست آنقدر را عهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنایت الهی پیش از آنکه پرویز با آگره رسد مهم خسرو بوجه دلخواه درستان و مخلصان تمشیت پذیرفت بنابر این فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردن چهارشنبه نهم محرم بمبارکی بقلعه لاهور در آمد جمعی از دولتشواهان معروض داشتند که معارفت بدارالخلافه آگره درین ایام که فی الجمله خللی در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقعست صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خاطر می نیفتد چه از عرایض شاه بیگ خاں حاکم قندهار بعضی مقدمات معروض افتاده بود دلالت بر آن میکرد که امرای سرحد قزلباشیه بنابر انسداد چنده از بقایای لشکر میرزایان انجا که همیشه محک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب ناسجات در گرفتن قندهاریان طایفه می نویسند حرکت خواهند نمود بخاطر رسید که مبدا شنعار شدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بے هنگام خسرو داعیه آنها را تیز ساخته برسر قندهار یورش نمایند بحسب اتفاق آنچه بخاطر افتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد \* حاکم هرات و ملک سیستان و جاگیرداران آن نواحی به کمک و مدد حسین خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه گشتند شاباش برهمت و مردانگی شاه بیگخان که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارک سیوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان علانیه مجلس او را میدیدند و در مدت محاصره میان نه بسته سروپا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب میداد و هیچ روزی نبود که فوجی در برابر لشکر غنیم از قلعه بیرون نمیفرستاد و کوششهای مردانه بتقدیم نمیرسانید تا در قلعه بود چنین بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب واصل بوده \* در حال فوج کلانی بسرداری میرزا غازی و همراهی جمعی از منصب داران و بندهای درگاه مثل قرابیک که بخطاب قرا خانی و بخته بیگ که بخطاب سردار خانی سرفراز گردیده بودند معین گشتند میرزا غازی را بمنصب پنجهازاری ذات و سوار سرفراز ساختم و نقاره عنایت کردم میرزا غازی و له میرزا خانی ترخان که بادشاه ملک تهنه بود و بسعی عبدالرحیم خانخانان سپه سالار در عهد حضرت عرش آشیانی اندبار مفتوح و ملک تهنه در جاگیر او که منصب پنجهازاری ذات و سوار مقرر گشته بود تفویض یافت و بعد از فوت او میرزا غازی پسرش بمنصب خدمت پدر سرفراز بود ابا و اجداد اینها از امراء سلطان حسین میرزا باقر والی

ار وقوع این حادثه بمراولبی لشکر که بمرداری سعید خان کشمیر تعین یافته بود  
 فرستاده بودم بحسب اتفاق در همین شب بدی دواخی مدرسه بسیار بوقت رسیده  
 بود و اعتماد او در آوردن اموال قاسم خان تمکن و جماعت حواحه حصر خان و بدست  
 آوردن حصو بسیار دخل داشت \* صبح روز یکشنبه بخت و هم ماه مذکور مردم بر  
 فیل و دشمنی سوار شده حصو را بدست در آوردند و زور دو شده سلج در باغ میرزا  
 کامران حنر گرفتاری اومی رسید همان ساعت بامرا الامرا بمردوم که بمکرات رفته حصو را  
 بملاصمت آورد \* در کنگاش امور سلطنت و ملک داری اکثر است که برای و بپندگی  
 خود عمل میدنم از کنگاش های دیگر کنگاش خود معتقد میدنم اول آنکه بحلاف صلاح  
 و موندن جمع بدنگل محصل از اهل انان ملاصمت پدر بزرگوار اختیار نموده دولت  
 خدمت ایشان را در دایم و صلاح دنی و دینی می دینی بود و بهمان کنگاش نانشاه  
 شدم درم تعاضب حصو که به هنج چتر از تعنی ساحنی ساعت و عذر مقلد بسدم و تا  
 اوزا بدست در دناوردم ارام نگرفتم از عراب امور است که بعد از بوجه از حنم علی که  
 د نای می رباصمت پرسیدم که ساعت توجه می چگونه بوده است بمصر رسانند که  
 بخت حصول اندمطلب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی  
 که بدولت سوار شده اند دوزان نامت \* در روز یکشنبه سوم محرم سنه هزار و پانزده  
 در باغ میرزا کامران حصو را دست بسته و بخت در پا ر طرف چپ برسم و توره چنگر  
 حانی بطرمی در آوردند حصنی بیگ را بدست راست او و عدد لرحم را بدست  
 چپ او اسناد کرده بودند حصو در میان این هر دو اسناد می لرند و می گریست  
 حصنی بنگ نمکنی آنکه شاند اوزا دفعی کند سخی برسان گفتی اعار نمود چون عرض  
 او معلوم گشت اوزا بحرف رن نگداشته حصو را مسلح سپردم و این در مقبری را  
 فرمودم که در پوست گاو و حو بسندند و بدار گوش و اثر گونه سوار گردند و برگرد شهر  
 گردانند چون پوست گاو رو در قرار پوست حریفول حصنی نمود حصنی بنگ تا  
 چهار پهر رفته مانده به بنگی نفس در گذشت و عدد لرحم ده در پوست حریفول و از  
 خارج باو بطوبان رسانند رفته ماند از روز دوشنبه آخر دی حکه تا بدم محرم سنه مذکور  
 بواسطه بیهوشی ساعت در باغ میرزا کامران توقف رابع شد بهروز را به جنگ در این  
 مقام دست داده بیهوشی شد مرده مرحمت نمودم \* و اوزا بحکایت دایم مرتضی خان  
 حرم گردانند \* بخت نظام و انظام سلطنت از باغ مذکور تا شهر بمردم که دوزبده  
 چوبها برپا کرده بعد از انگراس اومان و جمعی را که در شورش همراهی کرده بودند بزار  
 ها و چوبها اویخته هر کدام را بمسلسلی عتر مکرر ببار و حرا رسانند و بمندازانی که  
 درین خدمت لوازم دولخواهی بجا آورده بودند و راست و چو دراهمی مدانه در بایه چنان  
 است فرموده بمعدیا بطریق مدد معاش بهر یک مرحمت نمودم از جمله اموال  
 حصنی بنگ که بعد از این هر حاکم او مذکور خواهد شد از خانه مندر محمد نامی قریب  
 هفت لک رومیه ظاهر شد سوائه آنچه بمحل دیگر سپرده و حو همراه داشته و بیه که

توقف نکرده به بدخشان و اندود رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بحیریت و دولت معاودت نمایم و منشأ و تفرق بدخشان آن بود که آن بے سعادت البته باورنیکان در خواهد خورد و آن خفت بایں دولت تحقق میگردد \* در روزیکه اقواچ قاهره بتعاقب خسرو تعین یافتند پانزده هزار روپیه بمهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر باحدیان مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه قوچ مذکور نموده شد که در راه بهرکس باید داد بدهند شنبه بیست و هشتم اردوے ظفرقرین در منزل جیبال که در هفت گروهی لاهور واقع است نزول اجل دست داد در همین روز خسرو با معدوے چند بکنار دریایه چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست رایهای مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند میخواستند که به هندوستان رویه باز گردد و مصدر بغی و فسادها شود و همین بیگ که اهل و عیال و مردم و خزانه او بر سمت کابل واقع بودند او را دلالت برفتن کابل مینمود آخر الامر چون بکنگایش حسین بیگ عمل نمود بیگ قلم مردم هندوستان و افغان از وجدائی اختیار نموده بعد از رسیدن بدریایه چناب اراده میکند که از گذر شاه پور که از گذرهای معین است عبور نماید کشتی بهم نمیرسد بگذر سودهوے روانه میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتی بیملاخ و کشتی دیگر پر از هیمة و کاه بدست در می آورند \* پیش از شکست خسرو بجمع جائیداران و راه داران و گذر بانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که ایی قسم قضیه رویداده خبردار و هوشیار باشند بنابراین تاکیدات گذرهای اهبادریند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتی هیمة و کاه را بان کشتی بیملاخ آورده خسرو را بگذرانند در بی اثنا کیلن داماد کمال چون هری سودهوے میرسد و می بیند که جماعتی در بی شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکند که حکم جهانگیر بادشا نیست که در شب مردم از آب نادانسته میگذشته باشند هوشیار باشید از شور و غوغای اینها مردمی که دران نواحی بودند جمع می شوند و داماد کمال چوبه را که کشتی بدان میرا نند و بزبان هند آنرا بلی گویند از دست ملاحان کشیده کشتی را سرگردان میسازد هر چند زرها دین قبول کردند که از ملاحان کسی متصدی گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول نه نمود به ابوالقاسم تمکین که در گجرات حوالی چناب بود خبر رسید که جمعی در بی شب میخواستند که از آب چناب عبور نمایند او چون برینمعنی مطلع بود هم در شب بافرزندان و جمیعت سوار شده خود را بکنار گذر مذکور رسانید صبحت بجای رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازی در آمد تا چهار کوه کشتی بطور خود بپایان رویه آب میرفت تا آنکه آخر شب در ریگ نشست و هر چند خواستند که کشتی را از ریگ جدا سازند میسر نگشت در بی اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابوالقاسم و خواجه خضر خان که باهتمام هلال خان در بی روست آب جمیعت کرده بودند کنار غریبی آب مستحکم ساختند و جانب شرقی را زمیداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل

پانصد سوار از دیگ و ده جمع شده باشند \* در وقتی که از پل مذکور میگذشتیم حذر فتح رسید اول کسی که اسی مزده رسانید شمعی توشکچی بود بدی حوش حشری حوش حذر حاش حطاف یاقوت و میر جمال الدین حمی را که پیش ارس نسبت نصیحت حصر و مستانه بودم در همین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم حصر و چندان گفت که باعث دم مردم می شد با آنکه حذر فتح متواتر رسیده اسی سید سانه لوح بهیج وحه نادر می کند و تعجب می نماید که آن نوع لشکر که می دند ام چگونه از موج شیخ ورد که در نهایت قلت و استعدادی اند شکست میخورند و قتیکه سنگها سحر حصر را با دو حواحه سواره او آوردند میر قنول اینمغنی نمود از اسب فرود آمده سر بر پاه می نهاد و انواع حصوع و حصور تقدیم رسانید و گفت که اقبال لائرو بلند تر ارس می باشد شمع مردم درین سرداری مخلصانه و دانیانه پیش آمد سادات نارهیه را که ارشیا علی رمال خود اند و در هر معرکه که بوده اند کارار اشل شده هر اول ساخته بود سیفهای وک سند محمود حال نارهیه سردار قوم محقق خود تودادات مرده نموده هفتده رحم برداشت و سید حلال هم از برادران انعطایه تیره بر شقیقه خورد و بعد از چند روز در گذشت در آنلای که سادات نارهیه که از پیکار ارشنتی بیش نبودند رحم و صرب هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدحشی برداشته پاره پاره شده بودند سند کمال که نادران خود نمک هر اول تعیی شده بود از یک کدازه در آمده رد و خوردی کردند که فوق تهور و مردمی بود بعد ازان ده مردم بر اعمار بادشاه سلامت گفته تاختند اهل بعی و مساک بشیدس اسی کلمه بدست و پاشده هر یک نگوشه متفرق شدند قریب سیهار صد نفر از ایماقات در میدان پامال قهر و عله لسكر میوزی اثر گردیدند صدوق حواجر حصر و عباسی که همیشه با خود مداشت بدست افتاد

که دانست که اسی کوزک خورد سال \* شود نادرگان چدن بدسگال

ناول مدح دردی آرد نه پیش \* گذارد شکوه می و شرم حوش

نصورت او رنگ خورشید را \* نماد کند تحت حمشید را

مرا هم مردم کوتاه بین در آله آباد بسیار دولت محاکمت پدر می کردند عاینا اسی سخی اصلا معقول و مقول می نمی گشت و میدادست دولت که ندای آن بر محاکمت پدر باشد چه مقدار پایداری خواهد نمود نگاش ناقص عقل ارحا برقم و مقتضای عقل و دانش کار فرموده محاکمت پدر و مرشد و قلع و حدایه محاکمی خود رسیدم و بدست اسی دیت درست رسید آنچه می رسید \* در شب همان روزی که حصر و حرکت راحه ناسو را که میبندار معقر کوهستانی لهور است رخصت نمودم که نان حدود رفته هر جا که حفر و اثری از نشود بدست آوردن او آنچه امکان سعی باشد تقدیم رساند و مهتجانی و میرزا علی اکثر شاهي را با لشکر اندوه تعیی نمودم و مقرب چنان شد که بهر طرف که حصر روانه گردد موج مذکور تعاقب نماید و می هم بخود قرار دادم که اگر حصر نکل رود می سردر پی او بهاده تا او را بدست نیارم برنگردم و اگر در کمال

انداختند و سه نفر را که انکار نمودند سپرده شد تا بحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه نوروزی سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلی کوتوال بشهر لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خاں میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار باشید \* در همین تاریخ دروازه‌های شهر لاهور محفوظ و مضبوط میگردد و دو روز بعد از تاریخ مذکور باندک مردم دلاور خاں بقلعہ داخل میشوند و شروع در استحکام برج و باره کرده هر جا شکست و ریختی داشت مرمت نموده تربها و ضرب ها را ببالای قلعہ برآورده مستعد جنگ میشوند جمع قلیلی از بندهای درگاه که در درون قلعہ بودند همگی رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله سرانجامی شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قتل کرده طرح جنگ اندازند و یکی از دروازه‌ها را از هر جانب که میسر باشد آتش در داده بموزانند و بلوث مآل خود گفت که بعد از گرفتن قلعہ تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت خون گرفته یکی از دروازه‌های شهر را آتش دادند دلاور بیگ خاں وحسین بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیوار دیگر مکانی برآورند در همین روزها سعید خاں که از تعیناتیان کشمیر بود در کنار اب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار اب راوی رسید باهل قلعہ خبر فرستاد که بقصد دولت خواهی آمده ام مرا بدرین قلعہ در آورید مردم قلعہ شب کسی فرستاده و او را باچندی که همراه داشت بدرین در می آورند بعد از نه روز که قلعہ در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسد بے پاشده بخاطر میگردانند که روبروی لشکر فیروزی اثر باید رفت چون لاهور از سواد های اعظم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد آنکه بر فوج پیش شبنور آورند از حوالی شهر برمی خیزند در سراسر قاضی علی شب پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح ان بسلطانپور رسیده شد تا نیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق در همین وقت وساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله هست میدهد معزالملک تشنه بریانی آورده بود میخواستیم که از روی رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسیده به مجبور شنیدن با آنکه طبیعت مایل بخوردن بریانی بود یک لقمه برای شگون خورده سوار شدم و مقید برسیدن مردم و کمی افواج قاهره نگشته بشناب هرچه تمامتر متوجه گشتم چلنه خاصه خود را هر چند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیر حاضر نبود خود را بلطف ایزدی سپرده بملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروز جنگ خواهد شد مجملًا تا بسر پل گویند وال رسیدن چهار

و غیره میسید آنها را از حرم حصر آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگرفت که از راه تدارک گیرند بعد از آن که بندهای جدا از تاراج دست انداران و طالبان ایمن گشتند علس طس آن بود که اگر سید کمال در دهلی و دلاور حش در پانی پت حرات و همت نموده سر راه حصر میگریختند انجمنه پوز حقه که همراه او بودند تاب مقاربت بیاورده پرنس میگریختند و حصر بدست می آمد عایداً همت تن یازری نکرد و در ثانی الحال هر کدام تقصیر خود را بروشی تقامی نمودند دلاور حش در ابلاغ لاهور پیش از رسیدن نقله در آمد و خدمت بنامه کرده تد رک آن کوتاهی نمود و سید کمال نیز در جنگ حصر ترو دات مردانه بنقدیم رسانید چنانچه در محصل خود به تحصیل نوشته خواهد شد هفدهم دی حقه برگه کمال محصل درول راپات عالیات گشت درسی مدرل عاند می حواجه را که پسر دلاور حش و پسر دلاور عاند الله حش اوریک که در رمال والد بر گوارم آمده بود منصوب هراری دات و سوار سرورار ساختم شمع نظام تهننصری که از شتاوان مقرر وقت خود بود حصر را می بیند و او را به بندهای دلخواه خوشدل ساخته تازه اراده می برد آمده مرا دید چون این مقدمات بر گوش حورده بود حریج راه باز داده فرمودم که متوجه رنات خانه مدارک گردد در مورد هم برگه شاه آباد مدرل کردند و آب درسی مقام سیار کم بود بحسب امان نازان عظم دست داد چنانچه همگی شادمان گشتند \* شیخ احمد لاهوری را که از رمال شاهرادگی دست خدمتگاری و خانه رادی و موندی داشت به منصب میر عدلی سرورار گردانیدم مردان و ارباب احافس موسیله او از نظر میگردند و دست و سینه بهر کس ناند داد عرص رسانیده میدهند در وقت ارادت آوردن مردان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردند ناند که وقت خود را به دشمنی ملتی از ملتها نذر و مکدر نماید و ناحیج ارباب ملل طریس صلح کل مرعندارد هیچ حانداری را بدست خود نکشد و سلاح طعیعت نباشد مگر در جنگها و شکارها

مناش درسی به حال نمودن حاندار \* مگر عرصه بیگاریا بوقت شکار تعظم نبرات را که مظاهر نور الهی اند بقدر در حات هر یک باند نموده و موثر و موحد حقیقی در جمیع ادوار و اطوار الله تعالی را باید دانست بلکه مکر باید کرد تا در خلوت و ثنرات خاطر لکجه از مکر و اندیشه اوحالی نباشد

لنگ و بوج و حقه شکل و ع ادب \* سوی او می عجم و او را می طلب والد بر گوارم مانده این معنی بهم رسانیده در کم وقتی ازنی اوقات ازنی مکر حالی بودند در مدرل الوه الموائی اوریک را با بیخا و همت مصداق دیگر نمک شیخ مرد تعین نموده چهل هزار روپیه مدد حریج گویان با جماعت مرحمت فرمودم همت هزار روپیه دیگر بحیل بیگ داده شد که ناما قات تقسیم نماید میر شریع املی میر دو هزار روپیه شفقت کردم \* روز سه شعبه بیعت و چهارم ماه مذکور پنج کس از مقرران و همراهان حصر را گرفته آوردند و دو کس را که اقرار به نوکری او کردند فرمودم که در ته پائ میل

و محلها و خزاین فرستادم اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره بضبط و  
ست بشهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم که چون بصوبه پنجاب میروم و آن  
به در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا  
نیم را که در آگره اند بقیه آورده محبوس نگاه خواهی داشت چه توقع توان داشت معزالملک  
لبی این معامله رو نماید از برادرزاده و عموزاده چه توقع توان داشت معزالملک  
ند از رخصت دوست محمد بخشی شد چهار شنبه به بلول و پنجشنبه بفریدآباد  
زول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلی دست داد از گرد راه بزیارت  
رغم مقدسه حضرت جنت اشعانی شفاقه زیارت نمودم واستمداد همت کردم و به فقرا  
و درویشان بدست خود زرها دادم و از آنجا بپینگاه مقام حضرت شیخ نظام الدین اولیا توجه  
کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از آن پاراگر بر میرجمال الدین حسینی انجو و مبلغی  
دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم  
مقام سراسر نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب اقامائی برادر  
اصفخان که بخدمت حضور سرفراز بود از اصل و اضافه هزاره ذات و سید سوار مقرر  
گشت در پی راه خدمت چسپاں میگرد جمعی از اوقات که در رکاب ظفر انتساب  
بودند بملاحظه آنکه چون بعضی از پی مردم با خسرو اتفاق دارند سبدا بشاطر ایشان  
دغدغه و تفرقه راه یابد بکلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در جزو مردم خود  
قسمت نمایند و جماعت خود را بمراحم جهانگیری امیدوار سازند بشیخ فضل الله و راجه  
دهیر دهرزرها دادم که در راه به فقرا و برهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که  
در اجمیر برانشکر بطریق مدد خرج بدهند روز دوشنبه شانزدهم به برگنه پانی پت  
رسیدم این منزل و مقام برآبای کرام و اجداد ذوی الاحترام ماعشیه مبارک و فرخنده آمده  
و دو فتح عظیم در پی سرزمین روداده یک شکست ابراهیم لودی که بصولت عساکر ظفر  
مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است  
دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم بتفصیلی که تحریر یافته از عالم  
اقبال بظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلی گذشته به برگنه مذکور متوجه میگرد  
بحسب اتفاق دلاور خان آنجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی اینمقدمه  
می شنود فرزندان خود را از آب جوی میگرداند و خود سپاهیان و قزاقان دل برایلغار  
می نهد و قصد میکنند که خود را پیش از رسیدن خسرو بقلعه لاهور اندازد \* مقارن  
اینحال عبدالرحیم نیز از لاهور باینمقام و منزل میرسد دلاور خان دلاکت میکند که فرزندان  
خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آبات  
جهانگیری میباشد از بسکه گران بار و ترسیده بود اینمعنی را بخود قرار نتوانست داد  
انمقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد و قرار همراهی از روی اختیار  
باضطرار داده خطاب ملک انور راے یانت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاور خان  
مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طایفه از ملازمان درگاه و کوریان و سودگران

عالم الامر ارد دانا است که ارتقصوات او مالکلیه در گذشته آموخته اند و لطف و شفقت می نمودم که سرمه تفرقه و جدعه در خطر او می ماند چون در رانده حصرت عرش آشیانی مامان بعضی معسدان اراده را خاطر او سر برده بود و میدانست که آنها من رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت می نمی کرد و والده او هم در انام شاهزادگی از نا حوشی اطوار و اصاع او سلوک برادر خودش ماکهوسنگه توپاک حورده خود را گشت از حوینهای و یکداتی هاس او چه دویم عقلی نکال داشت و اخلاص او من در درجه بود که هزار پسر و برادر را قربان نموی می میکرد مکرر محسوس معدومات و شست و او را دلائل باخلاص و محبت می میکرد چون دند که هیچ مانده ندارد عادت نامعلوم است که نکجا منحصر خواهد شد از غیر تنگه لایحه طبیعت را حیوانی است خاطر بر مرگ خود قرار داده و چندی مرتبه گلا گاسه مراغ او در شورش می آمد چنانچه این حدیث منرائی بود که پدری و برادران او همه نکار در توانگی خود را ظاهر میکردند و بعد از مدتی علاج بدتر میشدند و در انامکه می شکار موعده گسند بودم روز نهم و ششم دی حه سده ۱۰۱۳ ایلوی بسیار در عین شورش دماغ حورده در اندک رمای در گذشت گویا که اس احوال پسر بدولت خود را بدشرو می دند است اول کدخدائی که در اعار جوانی و حورن سائی مرا دست داد دست او بود بعد از تولد حسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم چون بدسلوکیهای فرزند و برادر را بصفت من توانست دید از سر حال در وقت دماغ پریشان شدن در گذشته خود را ازین کلفت و اندوه در رها نید از لب او بداندر تعلقی که داشتم اناسی بر من گذشت که از حجاب و رنگانی خود هیچگونه لدی بداشتم چهار شماع روز که سی و دونه باشد از عادت کلفت و اندوه چنبره از ماکول و مسرت و ارد طبعیت نکشت چون امی قصه نواند بر گوایم رسد دلایا نامه در ست شفقت و مرحمت بدی مرید مدوی مادر گسند و خلعت و دستار مبارک ده از سر مراد شده بودند هالی طور بسته محبت می فرستادند اس عادت آه بر آس سو رو گذار می رده اضطراب و اضطراب مرا می الحمله قراره و آرامی بخشند عرص از دگر اس مقدمات آنکه بیست دئی ازین در میگردن که مریدسے بنابر نا حوشی سلوک و اطوار ناپسندیده ساعت قتل مادر خود شود و بد پدر خود ے هیچگونه ناعنی و ستمی محسوس تصورات و حداقل ماسد در مقام نمی و عتاد در آمده از دولت مازمتش قرار بر قرار اختیار ماسد چون معقم حصار هر کوراسے را سراے در برانبرهاده لاجرم مال حالش بدان اجتماعد که نه بدترین احوالی بقید درامد و از درجه اعتماد امتاده بردان دانمی گردار گیدند

راه جو مستانه رود هوشمند \* پايه نهادم آرد و سر در کند

محمّد و سه شده هم دی حجه بمنزل هرقل مرود آمدن شمع مرود بحاری را ناحیه از شجاعان و بهادران بقاعاقب حسرو و هر اول لشکر مغربی اثر معنی و مشخص گسند دست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت و ورزش سعیدی محافظت قلعه



گروم و معزالملک امیر الامرا را آورد چوں در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان پکاول مرخص گشته بودند و در حوالی سکنده که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو در آن نواحی با چندی از دیره‌ها و خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب پیش گرفته بایلغار می‌رود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چوں راجه مانسنگه خالوی او در بدگاله بود بخاطر اکثر بندها درگاه می‌رسید که بان جانب متوجه خواهد گشت به طرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب می‌رود \* در پی ائنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم

بلی اثر که اندوهست در پی \* نمی‌داند که ره چوں میکند ط

همیداند که افتد پیش و راند \* نداند با که آید با که ماند

چوں بر روضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کوه شهر واقع است رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن آن حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ ر که اراده همراهی خسرو داشت گرفته آوردند چوں پرسش نمودم نقولنست مذکور شد فرمودم تا دست او را بسته برقیل سوار کردند و این اول شگون بود که ببرکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور آمد چوں نیم روز شد و هوا گرمی تمام بهم رسانید لحظه در سایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه ما را باین امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تاحال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بے سعادت ازین قیاس باید کرد آزاره که داشتم ازین ممر بود که فرزند بیموجب و سبب غنیم و خصم شد اگر سعی بدست آوردن او ننمایم مفسدان و فتنه اندیشان را دستگاه بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفتند باز یک یا قریب باش خواهد رفت و ازین ممر خفتی بدی دولت راه خواهد یافت بنابراین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متبره که در بیست کوهی آگره واقعست دوسه کوه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالاب داشت نزول نمودم \* خسرو چوں بمتبره می‌رسد بحسین بیگ بدخشی که از رعایت یافته‌ها والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمت من از کابل می آمد بر میخورد چوں طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیوسته است اینمعنی را از خدا خواسته تا در بیست سیه از ایمانات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او می‌گرد و در راه هر کس که از پیش می آید تاراج نموده اسب و اسباب او را می‌گیرند سواران و راهگذری مال شان لُجه و تاراج این مفسدان بود بهر جا که می‌رسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود می دید که بر ملک موروثی آبا و اجداد او چه قسم ستمی می‌رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان در ساعتی هزار بار مرگ را آرزو می‌کرد غایتاً غیر از مدارا و مواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاروی احوال او نموده نداشت ویشیمانی را دست آویز خود می‌ساخت و بے دغدغه خاطر بملازمت من می آمد

اندیشی مصالحان با حدس خیالات فاسد بخاطر راه یافته بود تقصیص درایام نیمایی  
والد بزرگوارم که بعضی کوتاه اندیشان بدتر کثرت حوایم و تقصیراتی که از ایشان بوموع  
آمده بود و از عجز و اعصاب نا امید محض بودند بخاطر گذرانیدند که او را دست ابره  
ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گذردن اری معنی غافل که امور سلطنت  
و جهانمانی امری نیست که سعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد حائق دادار  
تاکرا شاسته ای امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت را بر قامت و انایت چه  
کس راست آورد

درآورده بقوان سبقت را \* بساید حرد امرو تحت را

سرت را که حق تاج پرور نمود \* نماید ازو تاج و دولت رسد

چون خیالات فاسد معصدا و کوتاه اندیشان بدتر از مدلت و بشیمایی نتیجه ندارد  
امور سلطنت بانی دنازمد درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر متوحش  
می یافت هر چند در مقام عبایت و شغقت شده حواسم که بعضی نرفت و دعوتها  
از خاطر او دور سارم مانده بران مترتب نگشت تا آنکه بکنکاش جمعی از تحت  
سرگشایان در شب یکشده هشم دی حجه سده مذکور بعد از گذشتن دوگهری رناربا  
روعه منوره حضرت عرش اشیانی را مذکور ساخته سه صد پناه سواره که باو منعق  
بودند از درون قلعه آگوه نرآمده متوجه میگرد و بعد از رول شدن او ناندک رمایه بک  
از چراغچیان که با وزیرالملک اشنا بوده خبر میرواند که خسرو گریخت وزیرالملک او را  
همراه گرفته پیش امیرالامرا می آورد چون او اس خبر را تحقیق مینماید مصطربانه بدر  
بار محل آمده یکی از حواحه سرائل را می گوید که دعای می برسان و بگو که عرض  
سرزوی دارم حضرت نفوس تش نب آورد چون در خیال می اس امر درینامده بود گمان  
مردم که از جانب دکی یا گجرات خبر رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که  
ماحر چینی است گفت چه ناند کرد خود سوار شده متوجه گردم یا حرم را بفرستم  
آمیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود می بروم فرمودم که چندی باشد بعد از آن معروض  
داشت که اگر نه نصیحت میگرد و دست سلاح کند چه ناند کرد گفته شد که اگر  
بسیک برآست دریناید آنچه از دست تو اند تقصیر می سلطنت خویشی و  
مردمی برمی ناند

که ناشاء خویشی ندارد کسی

چون اس سخنان و دیگر معصداست گفته او را مرحض سلحتم بخاطر رسید که خسرو ازو  
آ رگی تمام دارد و بدتر قری و معرفتی که داشت محمود امثال و اقربان است منادا  
که بغائی در حق او اندیشد و او را صانع سارد معرالملک را فرمودم که رفته او را بازگرداند  
و شیم مرد بخشی بیگی را بدس خدمت تمی نموده حکم کردم که جمیع مصلد از آن  
واحد بای که در پلس اند بهمراهی او متوجه شوند و احتمال حال کوتوال نقرایی و خبر  
گیری مغز گشت و با خود قرار دادم که نقطه سنجایی چون روز شود خود بفر متوجه

نموده انحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود می نمودند و ایشان بنابر سرفرازی بندگان خود بدان مجلس قدس رتبه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده انچه خوش می آمد برده اشته تقه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سباهی و رعیت بود در پی سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیلی از چندی نزد بکال بدین رعایت خاطر آنها درجه قبول یافت در همین روزها بسیاری از بندگان بزیادتی منصب سرفرازی یافتند از جمله داور خان افغان را هزار و پانصدی ساختم دیگر راجه باسورا که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تاحال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد و هزار و پانصدی منصب داشت سه هزار و پانصدی کردم شاه بیگلخان حاکم قندهار را از امل و اضافه بمنصب پنجهازری سرفراز گردانیدم و راسه را بمنده که از امرای راجپوت است بهمین منصب سرفرازی یافت دوازده هزار روپیه مدد خرج گوین فرمودم که برانا شکر بدعده \* در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را حاکم زاده آن ولایت میگرفت سرشورش برآورده اطراف و جوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چنده از سواران مثل پیم بهادر اوزبک و راسه علی بهئی که از جوانان مردانه و قرار داده انجا بودند در آن فتنه بشهادت رسیدند اخرا امر راجه بکرماجیت و بسیاری از منصب داران را با شش هفت هزار سوار آرسنه بمک لشکر گجرات تعین ساختم و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد قبل از پی قلیچ خان بدان خدمت تعین یافته بود متوجه ملازمت گردد بعد از رسیدن انواع قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر باشید هر کدام بچنگلی پناه جستنند و آن ولایت بقید ضبط در آمد و خبر این فتح در احوال ساعات بمسامع جاه و جلال رسید درینوقت عرغد داشت فرزند پریز بنظر درآمد که رانا تپانه مندل را که می چهل کوشی اجملیر واقع است گذاشته فرار نموده و انواع قاهره متعاقب او تعین یافته اند امید که اقبال جهانگیری او را نیست و نابود گرداند \* در روز شرف بسیاری از بندگان به رعایتها و اضافه عالی بمنصب سرفرازی یافتند پیشرو خان را که از خدمتگاران قدیم است و در ملازمت حضرت جنت اشیانی از ولایت آمده بود بلکه از جمله مردمیست که شاه طهماسب همراه ساخته بودند مهتر سعادت نام داشت چون دروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و در پی خدمت نظیر و عدیل خود ندارد او را بخطاب پیشروخانی سرفراز ساخته بودند اگرچه ملایم طبیعت و قلقچی مشرب است نظر بر حقوق خدمت بمنصب دو هزار پی از امل و اضافه معنار گردانیدم

## گريختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جو انبیا و غرور که جوانان را میباید و کم تجربگی و ناعاقبت

همین رکوة بود اسی رسم قدیم را ارضی در محل برداشتم و ارندم رفع کلی و رعایت تمام  
 ماعل ایران و توران عاید گشت \* حاکیگر اصحاب که در صوبه بهار بود نه بار بهادر مرحمت  
 شد و اصحاب را مرمودم که در صوبه پنجاب حاکیگر تحوا دهنده چون معرض رسید که  
 مدعی کلی در حاکیگر اصحاب باقی مانده است و حالا که حکم تعبیر شد وصول آن  
 مقدر است مرمودم که نگه لکبه رویه از حراره نود دهنده و آن روز باقی را از بار بهادر  
 بجای صه شرعه بارعامت نمایند \* شریف آملی را بمنصب دوهزار و پانصدی از اصل  
 و افغانه مقرر داشتیم بسیار پاکیزه بهاد و خوش نفس است تا آنکه از علوم رسمی بهره  
 ندارد اکثر اوقات ازو محفل ملند و معارف ارحمده سر برمی زند در لباس مقرر و تحریر  
 محاسن بسیار نموده بسیاری از بزرگان محبت ها داشته معدمات ارباب تصرف را  
 در دگر دارد اسمعیلی قالی اوست نه حالی در زمان والد بزرگوارم مقرر و دروسی  
 برآمده و مرمود امارت و سرداری یافته نطقش دعانت قوی است روز مره و تکلمش  
 تا آنکه از معدمات عربت عاری محض است در عایت فصاحت و پاکیزگی است  
 و انشاء عباراتش در حالی از نمکی نیست از شاه ملکیان محرم در آگوه ناعی مانده  
 بود چون وارث نداشت بدختر همدال ممر را رقیه سلطان بگم که حرم محترم والد بزرگوارم  
 بود تکفیل کردم مرمود حرم را پدرم ناسال سپرده بودند هزار مرتبه از مرمود رانیده حرم  
 او را درست تر میداند \*

## چشم اولین نوروز



شب سه شنبه ناز دهم دی قعدة سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده منج که محفل عیصال  
 نور است حضرت مفر اعظم از برج حوت نجاه شرف و خوش حالی خود که بفرج  
 حمل باشد انفعال مرمود چون اولین نوروز از جلوس همانوی بود مرمودم که انوایهای  
 دو نجاه خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در امشه نعیمه گرفته آندمی در عایت  
 رسا و رنست بختند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است خلا فی  
 داد عیش و کامرانی دادند اهل سار و نعمة از هر طایفه و هر جماعت جمع بودند  
 لولای رقاص و دلبران همد که مکرشمه دل از مکرشمه می ربودند هکامه مجلس را گرم  
 داشتند مرمودم که هر کس از مکیعات و معنرات آنچه میخواسته باشد بخورد منع و  
 مانعی نداشت

ساتی نور ناده در امیر حمام ما \* مطرب نگو که کار جهان شد ننگ ما  
 در انام پدرم درمی هفتده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته  
 بدشکله نادر از اقسام حواهر و مرصع آلات و اقمشه نعیمه و بیلان و اسپان سامان

میفرموده اند و نه ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبوده اند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهری که مرتکب خوردن گوشت نمیشدند در اکبرنامه داخل است \* و همان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات را بمعزالملک فرمودم معزالملک از سادات باختر است در ایام والد بزرگوارم بمشرفی کرکرافخانه قیام و اقدام می نمود \* در یکرز از روزهای ایام جلوس صد کس از بندعالی اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب و جاگیر سرفراز گشتند \* در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایون من بعید گاه برآمدم کثرت عظمی شده بود بذمار عید قیام نموده لوازم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت سرا شدم بمقتضای آنکه \*

### از خوان بادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند از آن جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند و بمیر جمال الدین حسین آنجو و میران صدر جهان و میر محمد رضای سبزواری بهر یک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و پنج هزار روپیه بدرویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده باشند \* قبضه شمشیر مرصع به خانسان فرستاده شد میر جمال الدین حسین آنجو را بمنصب سه هزاری سربلند ساختم بدستور سابق مدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید و بحاجی کوکه که از کوکهای پدر منست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهر کس فیلی یا اسپه مرحمت شد \* رسم شده بود که نقیبان و میراخوران از آنکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که آن زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند \* در همین روزها سالیاهین از برهانپور رسید و اسپان و فیلا برادر مرحوم دانیال را بنظر درآورد از جمله فیلا که آورده بود یکی مست آلت نام داشت در نظرم خوش در آمد آورا نور گنج نام نهادم و عجب چیزی درین فیل مشاهده شد بر هر دو طرف گوشهایش برادر هندوانه کوچکی بدر آمده است و آنچنانکه آب در ایام مستی از فیلا میچکد از آنها برمی آید و همچنین بر بالای پیشانی بیشتر برآمدگی دارد که باین کلانی در فیلا دیگر دیده نشد خیلی خوشنما و مهیب بنظر دزمی آید \* تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید آنکه بمنتهای مطالب صوری و معنوی برسد \* چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل آن از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است و یک کرور و بیست و سه لک دام جمع آن میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار باشد هر سال مبلغهای کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل آنجا

عزل رحمی میشود و کولکلتاش مذکور برادر گل رن حال کوکه است از عراسا احوال آنکه یک روز پیش ارس جنگ و قتیکه حضرت عرش آشیانی طعام میل میفرمودند از هرازه که دانای علم شانه میدی بود می پرسند که قمع از کدام طرف است میگویند که از جانب شمس است اما یکی از امرای اس لشکر شهید خواهد شد در همان اثنا سیب جان کوکه عرض میکند که کاشک ای سعادت نصیب می شود

سایه مالی که از ما آنچه برخواست \* چو احقر مگذشت آن مال شد راست  
 القصة میرزا محمد حسن عدل نگرداند و پلای اسپش در قوم رازی بند شده از اسپ می افتد گدا علی نام از نکه های نانشاهی ناوبر منحور و او را در بندش اسپ حور سوار کرده بسلامت حضرت می آورد چون دوسه کس دعوی شرکت گرفتن او میکنند حضرت ازو می پرسند ترا که کومت میگویند که نمک نانشاه و دست او را که از عقب بسته بود میفرمایند که از پیش نه بزدند درمی اثنا آب میطلاند مرحمت جان که از علامان معتقد بود هر دو دست خود را بر سر او میریزد حضرت ناو اعتراض فرموده آب حاضه میطلاند و او را سیلاب عدالت میسارند تا اس رمان میرزا عمر کوکه و لشکر درون دلهه برپایه بود حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسینی آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد می شوند میرزا را برای رانسنکه رانهور که از عمد های راجپوتان بود می سپارند که بر فعل انداخته همراه آورد درمی اثنا احتفال الملک که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود با توجه قریب به یکصد هزار کس نمایان میگردد از نمودار گشتن اس موج اضطراب تمام مردم نانشاهی مهم رسید حضرت بمقتضای شجاعت جنلی و بطرت اعلی حکم بفراحتی بقا فرمایند و شجاعت جان و راحه بهکوانداس و چند سوار بندگان بدشتراخته دعوی مذکور نردن می اندازند بملاحظه آنکه منادا موج عدم محمد حسن میرزا را بدست در آورد مردم رای رانسنکه صلاح و تحسین راحه مذکور سر میرزا را از قی خدا می سازند پدرم اصلا نکستی او را می نمودند و موج احتفال الملک بدر هم باشید و اسپ او را در قوم رازی می اندازد سهراب نمک ترکمان سر او را بریده می آرد بمحض گرم و عدالت اندری اس نوع فحشی باندک مانده مردم روی داد \* همچنین نتج ولایت بنگاله و گرفتاری قلع مشهور و معروف هندوستانی مثل قلعه چنور و رنجهندور و تسکرو لایت خاندس و گرفتاری قلع استرو و نگر و دانای که بعضی افواج قاهره تصرف اولیای دولت در آمده است از حساب و شمار بیرون است اگر بمقتضای مذکور گردد سعی دراز میسود و در مختار به چنور حمل را که سوار مردم قلعه در بدست خود تعنگ رده اند در تعنگ اند ری بطور عدل خود بداشتند بهمنی تعنگ که حمل را رده آمد سنگرام نام دارد و از تعنگهای نادر روزگار است قریب سه چهار هزار جانور بریده و چیده رده باشند می هم در تعنگ انداختی شاگرد رشید ایشال میتوانم بود از جمع شکارها بشماره که از تعنگ رده شون طبعیت راعیه است در یک روز هر ده آهوزا تعنگ رده ام از رانسان که والد سرگوارم منکشیده اند یکی ترک عدای حیوانی بود که در تمام سال سه ماه نگزشت مثل

برسلسله ظاهر میبود اینچنین جریده بایلعار نمی آمدیم اگذا که غنیم متوجه جنگست استادن ما لایق نیصمت این سخن گفته توکل فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح بهمربابی مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند با انکه گمان پایاب نبود بهسلامت عبور فرمودند حضرت دبلغه خود را می طلبند قوردار در اضطراب آوردن دبلغه را پیش روی می اندازد مخصوصان این معنی را بشگون خوب نمیگیرند حضرت در حال میفرماید که شگون ما بسیار خوب شد چرا که پیش روی ما کشاده گشت درین اثناء میرزای بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولی نعمت خود بیرون می آید

باولی نعمت اربرون آئی \* گرسپهری که سرنگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که بای نیزی و جلدی آنحضرت سانه مرحمت باینکدود خواهند انداخت هرکس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلاً قبول نمیگرد تاآنکه بقرائین ودلائل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال اصفهان نیز خبری بار میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شد حضرت تائید ایزدی را دست آورز همت خود ساخته روان شدند محمد قلی خان توقنائی وتردیشان دیوانه باجمعی از بهادران بیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت براجا بهکونداس میفرماید که غنیم بیشمار است و مردم ما اندک باید که همه یکو و یکدل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشیت بسته کارگر از پنجه کشاده است این سخن گفته و تیغها اخته باندائیان خود غلغله الله اکبر ویا معین را بلند آوازه ساخته می تازند

به پرید هوش زمانه زجوش \* بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار وجوانغار بادشاهی و جمعی از بهادران غول رسیده داد دلوری دادند کوبائی که از قسم آتشبازی است هم از لشکر غنیم در گرفته در زوم زاری می پیچد و آنچنان شور می اندازد که فیل نامی غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی لشکر غنیم میگردد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسینی میرزا و جمعی را که باو در زد و خورد بودند برداشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر تردهات نمایان بتقدیم رسانیدند مانسنگه درباری در نظر آنحضرت بر غنیم خود غالب آمد و راکهوداس کچهوایه جان نثاری کرد و محمد دونا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعنایت خالق بذده نواز و بحض همت و اقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال انها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روه نیاز بدرگاه کوریم کار ساز نهاده بلوازم شکر گذاری قیام و اقدام می نمایند درین اثنا یکی از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کولکلتاش نقد حیات نثار دولت خواهی نمود بعد از تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسینی میرزا باچندی از او بانش برفوج غول می تازد سیف خان بحسب اتفاق بناو بر میخورد و داد مردانگی داده شهید میشود و میرزانی از دست بهادران

بیدم خلی عرض کرد که مداسسا اجماع است که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین نامور  
 بریدند تا ثواب عرا مانده در طهرای فرامی عازی حروام مبارک گردن فرمودند که من او را  
 قتل ارض بازه یاره کرده ام و منان میکنند که در کابل روسته پش حواجه عبدالصمد  
 شعری مالم مشق تصویر میگردم هر چه در قلم من در آمد که احرای او را بید کرد و  
 مدعق بود یکی از مردگان رسید که صورت کنست بر زبان من رست که صورت هیو  
 است دست خود را آله سخن او ساجده یکی از حد سنگارین فرمودند که گردن او را  
 بریدند کشتهای لشکر معلوم پشهرار شمار در آمد سواست آنکه در اطراف و حوام  
 افتاده باشند و دیگر از کارهای نمایان انحصار قطع گجرات و انبار اجماع که در آن راه  
 فرموده اند در وقتی که معزرا انرا عدم حسنی و محمد حسنی میرزا و شاه میرزا ارض دولت  
 روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای گجرات و مقله ظلال احمدی متعق  
 گشته قلعه احمد اند را در معزرا عربز کوکا مافوق قاهره در انجا بود در قتل داشتند  
 حضرت عرش اشجانی بنابر اضطرار که حاجی انکار والد میرزا مشارالیه داشت  
 ناحمعت ناه شامانه ے توقف از دار الحکومه مقبوضه گجرات میگردند اس دوع  
 راه دور درار را که دعو ماه قطع ناند نمود در عرش ده روز کار نوازی اسب و کار نوازی  
 شقر و کهور بهل طی فرموده خود را سر ناله رسانیدند چون بقاربع بلسم حمادی اول  
 سنه ۹۸۰ بهصد و هشتاد نوازی لشکر عظیم میسرند اردو لقاواهل کنکاش می پیرند  
 بعضی میگردند که شعری ناسر عدم ناند رد حضرت میفرمایند که شعری کار بیدلای  
 و شده برست کاران است در حال بدواحتی نقاره و اندااحتی سواران حکم میفرمایند و  
 چون بدرایه سمر می رسند فرمودند که مردم ار آبه ترند نگردند محمد حسنی  
 معزرا از علمه گذشتی امواج قاهره مصطوف گردند خود بقوالی برمی آند سنجاده قلی  
 ترک هم ارض جانب ناحیلی از داوران ننداره و نا تفحص حال عظیم می نماند میرزا  
 الجماعت را می نداد و می پرسد که اس چه فوج است سنجان قلی ترک میگوید که  
 حال لدس اکثر ناند شاه و موح اوست آن تحت برگشته نمدنی را قتل نندند و می  
 گوید که حاسوسل می چهارده روز نندش ارض ناند شاه را در مقبوضه دنده آمده اند طاهر  
 تو دروغ میقولی سنجان قلی گفت امیر ده روز است که حضرت از مقبوضه انبار  
 رسدند معزرا گفت که میق چه طور رسده باشند سنجان قلی جواب داد که چه احتیاج  
 نمدان بود انچند حیوانان و بهادوان سنگه شکب معزرا در معن نامی رست رسده  
 اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد میرزا از شنیدن اس سنجی  
 یاره ارحا رفته متوجه ترتیب امواج میگردند و حضرت آمده اند توقف معزرا ماند که  
 که از آن حجر میفرسند که عظیم در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه میگردند و هر  
 چند کس میفرسند که حان اعظم اربیش برآند او ایحانگی میعباد و می گوید  
 که عدم روز است تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درن طرف آب ناند بود حصیه  
 فرمودند که ماهیچه حصروما درن سفر و ورزش اعتماد بر تائید اندی نموده ام اگر نظر



با آنکه هر چند فیل بد خو باشد تعرض بماده فیل و فیلان نمی رساند در خالتی که فیلانان و ماده فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت درمی آوردند و بر دیواره یا درختی که رهگذران فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت آن برآمده میبود و از پهلوی آن دیوار یا درخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می انداختند و بمجرد سوار شدن او را بقید ضبط در آورده رام می نمودند مگر اینمعنی مشاهده شد و در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی در دارالخلافه دهلی شنقا شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که در آن آیام هیچ یک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان دامن کوه پنجاب تعین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت و انتقال است

\* همایون بادشاه از بام افتاد \*

قرین حال ایشان گشت و این خبر بوسیله نظر جوئی به پدرم رسید بیرم خان اتالیق بود امرایانی را که در آن صوبه بآنخدمت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت سعید ایشان را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمو چون بحوالی دهلی رسید تردی بیگ خان و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نمودند و در مقابله او صف او را گشتند چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکر ها درهم او بختند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر تردی بیگ خان و مغال افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد

همه کار و پیکار و رزم ایزد یست \* که داند که فرجام فیروز کیست

زخون دلیران و کرد سپاه \* زمین لعل گون شد هوا شد سیاه

تردی بیگ خان با شکست یافتن راه او را به بیهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کاش باو سوء مزاجی داشت او را به بهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کاش باو رسناید دیگر باره بنابر غرور که از وقوع این فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت و فیلان خود از دهلی برآمده متوجه پیش گشت و ایات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور بقصد دفع او توجه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد و در روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصد و شصت و چهار مقابله و مقاتله روی داد فوج هیمو سی هزار سوار دلاور جنگی بود و غازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنج هزار نبودند در آن روز هیمو بر فیل هوئی نام سوار بود ناگاه تیر بر چشم آن کافر رسیده از پس سر او سر بر کرد لشکر او این حالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلی خان محرم با چندی از دلاوران بقیای که هیمو بر باله او زخمی بود رسیدند میخواستند که فیلان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که هیمو بر باله این فیل است در حال او را بهمان هیئت مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی آوردند

بعد از تولد شش دایال ارمی بی دولت شاه دختری متولد گشت شکرالنساجیم نام  
 بهادند چون در دایمی تربیت والد سرگوارم پرورش نامت بسیار خوف برآمد بیک دانی  
 و رحم بعموم خلایق مظهری و خدلی اوست از انام طفلی و خود سالی تا حال در محبت  
 می ے اختیار است انی علاقه در میال کم حواهری و برادری خواهد بود در طفلی اول  
 مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می مشاورند و قطره شیری از آن ظاهر میشود  
 سینه حواهرم را مشرودند قطره شیر برآمد حصر و والد سرگوارم فرمودند که ما با انی شیر  
 را بخور تا در حقیقت انی حواهر تو بجای مادر توهم نباشد عالم العزیزان دانا است که  
 از آن روز تا که ان قطره شیر را نوشیده ام با علاقه حواهری مهری که فرزندان را نامداران می  
 باشد آن مهر را در خود اندازک می بمانم \* بعد از چندی دختری دیگر هم ارمی بی  
 دولت شاه مذکور معالم وجود آمد نه آرام دایونکم محمی کردند مراحش می الحمله  
 بگرمی و نندی مایل است پدرم او را بسیار دوست مید شدند چنانچه انثر ے اندکهای  
 او را شرح ادب نمیداشتند و در نظر مدارک ایشان از عادت محبت بد بے مورد مکرراً  
 مرا سرمار ساخته می فرمودند که ما بجهت خاطر می ناس حواهر خود که معرف  
 هندوان لاله می است بعدی عمر پرورده بعد ارمی می ناند روشی سلوک کنی که  
 می ناز میکنم باز او را برداشته ے اندکها و شوحی های او را بگدرانی \* اوصاف حمیده  
 والد سرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افروخت اگر کلمات در احلاق پسندند ایشان  
 تالذ ناند ے شائده تکلف و قطع نظر از مراتب پدری و مریندی اندک ے از بسیار آن گفته  
 نماند باوجود سلطنت و چندی حراس و دمان نروان را اندازه حساب و قیاس و بیان  
 حنکی و اسباب تازی بکسر مورد درگاه الهی از پانه مروتی قدم مرا تا بهادند خود را کمتر  
 مخلوقی از مخلوقات میدادند و از یاد حق لحظه عامل بدو دند

دام همه جا با همه کسی در همه حال \* میداد بهفته جسم دل جانب بار  
 ارباب مال محمله را در وسعت آباد دولت ے نندیش با اختلاف سائر ولایات عالم  
 که شیعه را بغیر از ایران و سنی را در روم و هندوستان و تورا حاکمیت چنانچه در دایره  
 وسیع الفصای رحمت ابردی جمع طوائف و ارباب ملل را حاکمیت بمقتضای انکه سایه  
 می ناند که پرتو دات باشد در ممالک محروسه اش که هر حدی بگذار در نایه شور  
 منتهی گشته ارباب ملل بهای مختلف و عقیدت های متخیم و دمن را جا برده راه تعرض  
 منته گشته سنی شایعه در یک مسجد و مریگی مابهودی در یک کلیسا طریق عبادت  
 می سپردند ملج کل شعوه مقرو ایشان بود نانیان و جوان هر طایفه و هر دس و آنی  
 صحت میداشتند و بقدر حالت و همیدگی بهر کدام العاقبات می فرمودند شعبای  
 انشانی به نداری میگشت و در روزها بسیار کم خوف بودند چنانچه مدت حوال  
 ایشان در شدان روز ے از یک دم بهر رینه بدود و بداری شعبا را نازیانمی از عدو  
 میدادند شجاعت و دلیری و دلوری ایشان نمانتی بود که نریان مست سرکش  
 حواری می فرمودند و بعضی میان حواری را که ماده حوه را نرد خود نمیداشتند

مخد متلکاران متوکل گردیدند او را شاه مراد نام گذاشتند چون تولد او در کوهستان قشقرق  
 روی داده بود او را بهاری مخاطب می ساختند در وقتی که والد بزرگوارم او را به تسخیر  
 مکر فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناجنحان افراط شراب را بحدی رسانید که درس  
 سی سالگی در نواحی جالپور از ولایت برار برحمت حق پیوست حلیه او سبز رنگ  
 لاغر اندام قدش بدرازی مایل تمکین و قرار از اوضاعش ظاهر و شجاعت و مردانگی از  
 اطوارش باهر \* در شب چهارشنبه دهم جمادی الاول سنه ۹۷۹ نهصد و هفتاد و نه از  
 خواصی دیگر بمیری بوجود آمد او را دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر در خانه  
 یکی از مجاوران استانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشت که شیخ  
 دانیال نام داشت و قوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت  
 برادرش شاه مراد در اواخر عهد او را به تسخیر مکر فرستادند و خود هم از عقب متوجه  
 گشتند در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند باجمعی کثیر از امرایان  
 مذل خانجنان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت  
 مقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمد نگر نیز بقصر اولیاء دولت قاهره در آمد  
 بعد از آنکه حضرت عرش اشیانی بدولت و سعادت و نصرت از برهانپور بصوب دارالخلافه  
 نهضت فرمودند آن ولایت را بدانیال داده او را بضبط و ربط انکمال گذاشتند او نیز  
 بحضت ناپسندیده برادر خود شاه مراد عمل نمود در اندک مدت در سن سی و سه  
 سالگی بهمین افراط شراب درگذشت مردنش بدطوره شده به تفنگ و شکار که  
 به تفنگ کنند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خود را یک و جنازه نام نهاده بود و  
 این بیت را خود گفته فرمود که بران نقش کنند

از شوق شکاره توشود جان ترو تاز \* برهر که خورد تیر تو یک و جنازه

بعد از آنکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و اینمعنی بحضرت پدرم «عروض گشت  
 قرامین عتاب امیز بنام خانجنان صادر گردید و او بالقصورت در صدمه منع شده خبرداران  
 گذاشت که بواجبی از احوال او باخبر باشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد  
 ببعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن آغاز نهاد و گفت بجهت من بهر  
 روش که ممکن باشد شراب می آورده باشند بمشرد قلبی تفنگچی که راه خدمت نزدیک  
 داشت فرمود که در همین تفنگ یک و جنازه شراب انداخته بیار آن بیسعادت بامید  
 رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتش را دران تفنگ که مدتها بباروت و بوئی آن  
 پرورش یافته بود انداخته آورد وزنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود بلو  
 معین گشت مجسمه خوردن همان بود و افتادن همان

کسی باید که فالی بد نگیرد \* وگر گیرد برای خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدی بود بغایت خوش ترکیب و نمایان بفیل و اسب میل تمام  
 داشت محال بود که پدش کسی اسب وفیل خوب بشنود که دارد و ازو نگیرد و بنغمه  
 غنجدی مایل بود گاهی بزبان اهل هند و باصطلاح ایشان شعری میگفت بدنبوده \*

محمود خان نازیده است که از امرای کهن پدر من بود بحضرت سیف حانی در میان امثال و ابرار امتیاز کشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است همیشه در شکارها و جاییهای که چندی از معتمدان همراهِ می‌بودند یکی از آنها او بود هرگز در عمر خود چندی از مکلفات بخورده است و این معنی را در ایام جوانی ملذوم گشته عنقریب بمقام بلند سرمراری خواهد یافت و منصب سه هزاری نیز عنایت نمود \* مردی بسیار مسکن و قلیلیان برلاس را که هزاری بود بمنصب دوهزار و سیصد و شصت مردی از اعیان زاد هلهه الکوس چغانی است حالی از حرارت و مردانگی نیست \* شیخ نامزد بدو شیخ سلیم را که دو هزار و سیصد و شصت مردی عنایت نمودم اول مرتبه کسی که من شرف داد و والده شیخ نامزد بود اما زاده از یک روز نیست \* زوی پنداران که منارت از دایانان هندو است پرسندم که اگر منتهای دس شما مرز بود آمدن ذات مقدس حق تعالی است در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود بود ارباب عقل مردود است و اس معصده لازم دارد که واجب تعالی ده میرد از جمیع تعذبات است صاحب طول و عرص و عمق بوده باشد و اگر مولد طهر نور الهی است در اس اجسام آن خود در همه موجودات مساوی است و بانی ده پیکر مختلف نیست و اگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی است در بی صورت هم تخصص درست نه زیرا که در هر دس و آنس صاحبان معترف و کرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود ندارند و براس مبتدیان بوده اند بعد از گفت و شنود بسیار و در بدین میسر شد آنکس حدائی منوره ارحم و چون و چگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در اندر اسباب معترف نامی است و وسیله صورت راه معرفت او نمی‌بینم و می‌ده فکر و وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم پس گفت آن پیکرها کی شناسایی مقصود معنون تواند بود \* پدر من در انشراقاب با دایانان هندی و مذهب صحبت مند داشتم خصوصاً با پنداران و دایانان هند و با آنکه آمی بودند از ثروت محالست با دایانان و ارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس بے نامی بودن ایشان نمی‌بود و بدمانی نظم و فکر چنان می‌رسیدند که ماموتی بران مقصور نبود حلقه مبارک ایشان در مدیعت وسط بلند ناوائی را داشتند و گندم گوی و چشم و ابرو و ساق بودند ملاحظه ایشان بر صفاحت رادتی داشت و شرف اندام و کشاده سینه و دست و بازوها دراز و بریده بینی چپ حالی گوشن داشتند معامت خوش نما برادر من نبود معانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این حال را علامت دولتهای عظم و ابدالهای حسنه میدانند آوار مبارک ایشان بهانت بلند بود و در تکلم و بدلی نمکی خاص داشتند و در اوصاف و اطوار مناسبی ناهل عالم داشتند مراد می‌بود از ایشان بودند

هم برگی در حساب هم ناک شاهی در نسب \* کوسلیان تا در انگشش کند انگشتری بعد سه ماه از تولد من همشیره ام شاهزاده خانم از شکم منی از حواصیل تولد بهمت واد را موالده خود مریم مکدی سپردند \* بعد از وی پیری هم از یکی از حواصیل و

از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق فوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند و اینمعنی را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که اس سیه بختان را بجزای عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع انها متوجه گشت و شیخ فرید را نیز از عقب فرستادم ازان جماعت دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگری جمدهر بامیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت بجمدهر دار در آویشت و بزخم جمدهر کشته شد و او را نیز پاره پاره ساختند و دیگری که شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویشت و او را نابود گردانید دلاور خان جمدهر کشیده بر ابییرام که با دوکس دیگر پیا قایم ساخته بود متوجه گشت و بیکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خوں گرفتار را بقتل رسانیدند یکی از راجپوتان شمشیر کشیده بشیخ فرید متوجه گشت غلام حبشی او روبرو شد و ان راجپوت را از پا در آورد این شورش در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و ان سیاست باعث تنبیه بسیاری از ناعاقبت اندیشان گردید ابوالنبی اوزیک بعرض رسانید که اگر اینقسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله انجماعت را بر می اندازند گفتیم که چون اینطایفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار من اند مراعات همان نواختگی میزایم و مقتضای عدالت نیز انست که بتقصیر و جریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد \* شیخ حسین جامی که امروز بر مسند درویشی جا دار و از مردان درویش شیراز است پیش از جلوس بششماه از لاهور بمن نوشته بود که در خواب دیده ام که اولیاء و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الهی تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منظور وقوع این امر باشند امید دارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواجه ذکریا که از سلسله احرازیه است بعفو مقرون گردد \* تاش بیگ فرجی که از قدیمان این دولت است و بدین من او را بخطاب تاج خانی سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاری داشت سه هزاری عنایت نمودم و پخته بیگ کابلی را که هزار و پانصدی منصب داشت سه هزاری کردم بسیار جوان مردانه کار طلب است در خدمت عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و مسرمیت تمام داشت ابوالقاسم تمکین را که از بندهای قدیم پدرم بود بمنصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سی پسر دار و دختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود \* شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتیای قوی داشت بخطاب اسلام خاں سپولند گردانیدم و بمنصب دو هزاری سرفراز شد و او در خورد سالی با من کلان شده بود از من یک سال خورد تربوده باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات است از قوم و قبیله خود بجمع و جوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکيفات هیچ نخورده و اخلاص او از من بدرجه ایست که او را بخطاب فرزندی سرفراز ساخته ام \* علی اصغر بارهیه را که در مردانگی و کار طلبی نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید

و حاکمی که پدرم باو ارزانی د شده بودند برقرار گذاشتم اما بعضی ثمر اندست که از حوای مردانه کار طلب است اگر این بعضی را و موقوف نمی آمد حوای بی عننی بود \*  
 اندیسی او یک ده از مردم فرار د \* ماورالدهر است و در زمان عبدالعزیز حاکم مسند بود ده منصب هزار و ناصدی برقرار گشت \* شمع حسن پسر منعم به است که از او ظفر گشت تا امروز همده در ملازمت و خدمت می بود و در انام شاهزادگی خطاط مقرری می سر بلندی داشت در خدمت بهادر چغتای و چلاک بود و در شکار ها بداه در جلوی می راهای دور را قطع میکرد و ترو و تنگ را خوب می اندازد و در حراجهها سر آمد عهد خود است ندان او هم این عمل را خوب و رنده بود و بعد از جلوس بهادر کمال اعتمادی که باو داشتیم خدمت او را در مردان و منعمان برادر د انبال ده بهادر نور مرستاد و حاجتکاران سخنان مست و بلند و نصایح سودمند بتمام دادم معرجهای خدمت را چنانچه تا دست در اندک مدتی بقدیم رسانید و رفع دغدغه های ده در خاطر حاجتکاران و امرای اتحاد کرد و دموه نار ماند های برادر د ده صحت و سلامت ناگار حاجتکار و اموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذاراند \* منصب حاضر ده از سادات صحیح النسب مروض است و عنایت لدی علی نام دارد منصب هزار ناصدی به فرار ساختیم پدرم او را خطاط منصب حانی امینار تحسینده بودند در خدمت اسان قرب و مغریت تمام د شت در اندک جلوس بخش او بعضی معدومات خوانده و بد بدی به سب او احوال مختاطب ساخته می فرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معموره عالم بدست آراندک افروزی نام و احوال رفع محکوم بود که دار اندک حافظه مگر لکه بعالی یکی کرمت دند \* شمع گندرا که از سلسله حضور شمع سلم است بهادر شجاعت و مردانگی را نام ساعزای گی خطاط شجاعت حانی برقرار ساخته بودم د بدو به منصب هرری مینار گذارند \* در دست و هفتم سعدان از پسران اکبر اراج ولد بهگوانداس عمومی راجه مانسنگه (میر عریضه) روه داد آن بی سعادت بان که انبی رام و سید رام و شام رام نام داشتند د بهاست می اعتمادی بودند باو چون که از انبی رام مذکور باند آمدن روه داده بود اعصاب منی از بعضی او عموده بودم چون در بی نارنج بهر مرستند که آن بی سعادت می خواهد که دماء و فرزندان خود را بی رحمت بوطش واده سازد و بعد از آن خود ترو فرار عموده و اذاکه از نادولتخواهان آن بدیده است بداه بد رامداس و دیگر امیر و اعیان را گهم که اگر ارشامان کسی صامش شود منصب و حاکم آن بد بختان برقرار داشته گداهل گذشته را عفو بمانم از عانت شور بختی و بدظنندی اینها هیچکس صامش نشد بهر فرام فرمودم که چون کسی معصم ملوک و معاش این مفر بختان نمی شد تا بهم رسدن صامی حواله نمی آرند هله درگاه باشند آمدن امیر انهارا بمانهم حلی کاکر که در ثانی الحال خطاط دلاور حانی برقرار گشت و حاتم بحر نازی منگلی که خطاط شهوار حانی داشت بدید چون اینها خواستند که براق

حضرت عرش اشیانی گردید غایتاً این کار کرد که من بے ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت استال بوس درگاه پدر خود کردم و رفته رفته آن کدورت ها بصفا مبدل گردید \* میرضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاعرانگی از خدمت و دولت خوانی ها بوقع آمده بود هزاری ساختم و بمشرف طویله حکم شد که هر روز سی اسپ بیست بخشش حاضر میساخته باشد و میرزا علی اکبر شاهی را که از جوانان قرار داده آلوس دهلستان است بمنصب چهار هزاری ممتاز ساخته سرکار سنبل را بجایگزین و مقبره اشتم \* روزی به تقریبی امیرالامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بے دیانگی مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حالتی که در اشیای نباشد و پنهان داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد نیز بے دیانگی است الحق سخن درستی است می باید که مقربان را اشنا و بیگانه منظور نباشد و حالت هر کس را چنانچه می باید بعرض میرسانیده باشند \* در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر انا خود یا پسرکان او که کین نام دارد بملازمت انفرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد تعرض بولایت او نرسانند و عرض ازین سفارش دومتدمه بود یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماورالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود و در هر مرتبه که عزیمت فرمودند موانع روی داد اگر این مهم یک گونه صورتی بگیرد و این خدشه از خاطر دور گردد پرویز را در هندوستان گذاشته بمیان توفیقات الهی روانه ولایت موروثی کردم خصوصاً درین ایام که حاکم مستقل دران دیار نیست باقی خان نیز که بعد از عبدالله خان و عبدالمومن خان پسر او فی الجمله استقلال یافته بود فوت شده و کار و لی مستمد خان برادر او که الحال حاکم ان دیار است هنوز نظامی نیافته است دیگر سرانجام مهم پیکار دکن که چون در عهد والد بزرگوارم باره از ان ولایت بسبب تسخیر در آمده انملک را بعنایت ابنز سبستانه یکباره در تحت تصرف در آورده داخل ممالک محروسه سازم امید بکرم الله تعالی آنکه این هر دو عزیمت روزی گردد

هفت اقلیم اربگیرد بادشاه \* همچنان در بند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قرابت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنج هزاری بود به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت ساده لوحی است پدر من او را بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند او را هم بدین عنایت سر بلند میساختند باوجود فساد طبعیای بدخشیان درین قریباً میرزا بد مدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلاً مرتکب امری که باعث غبار خاطر باشد نشده صوبه مالوه را بدستوری که پدرم او را مرحمت کرده بودند برقرار داشت \* خواجه عبدالله که از سلسله نقشبندیه است و در ابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید بيموجب خدمت پدرم رفته اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم مردم من خدمت ایشان روند غایتاً چون بے رخصت ازو این عمل سرزده پاره خاطر از ان گران بود باوجود چنین بے حقیقتی منصب

که از راحهای معتقد هندوستان بود و مردم هجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میرا تش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پیمای هرار توپچی و سه هرار از آن توپ مستعد و آماده سرانجام نمایند که ماحیت مذکور از طایفه کهترانست در خدمت پدرم از مشرفی فلکخانه به دیوانی و مرتبه امرائی رسید حالی از توشه سپاهگیری و مدبری نیست بفرم پسر جان اعظم را که دیوهراری بود دو هرار و بانصدی ساختمان چون اراده خاطر آن بود که اکثر دهه های اکثری و جهانگیری بندگان مطلب خود کامیاب کردند به تحسین حکم نمودم که هر کس وطن خود را بجا بگیرد خود میخواستند باشد بعرض رسانند نامطابق توره و قانون جنگگیری آن محال بموجب ال تمعا بجاگیر او مقرر گردن و ارتعز و تعدیل امن باشد \* آنا و احداث ما مهر کس جاگیری بطریق ملکیت عدالت میگردند و مالی آن را بمهر ال تمعا که عذارت از مهری است که بشعرب مندره باشند مری منساخته اند می فرمودم که حای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بران دهند و اکنون تمعا نام نهادم مریا سلطان نصر میرزا شاه رخ بدیده میرزا سلیمان که از فرزند زاده های مریا سلطان اوسعید است و مدتها حاکم بدخشان بود از دیگر پسران او برگزیده و از پدر بزرگوار خود انعام کرده گرفته در خدمت خود دلی ساخته ام و او را در حرکت درندان خود می شمارم بمنصب هراری سرور ساحتم بهار سنگه پسر راحه مانسنگه را که قابل ترم اولاد اوست بمنصب هرارو بانصدی از اصل و اصانه ممتاز گرداندم \* زمانه بیگ پسر عیور بیگ کالی را که از حورن سالی خدمت ناز می میکرد و در ایام شاهراه گی از پله احدی بمنصب بانصدی رسیده بود خطاب به انتحایی داده بمنصب هرارو بانصدی امینار تحشیدم و خدمت تحشیکری شاگرد پیشه بدو مقرر گشت \* راحه برسنگه دیوار راحبوان بدیده که رعایت یافته می است و در شجاعت و نیک ذاتی و ساده لوحی از امثال و اقربان خود امینار تمام دارد بمنصب سه هراری سروراری یانت و ناعت برقی و رعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ رادهای هندوستان برست فصل و دانائی امتعار تمام داشت و طاهر خود را مریور احلاص آراسته بدست گران سنگ به پدرم مریخته بود از صوبه دکن طلب داشتند و چون خاطر اوس صاف نبود و همیشه در طاعرو باطل سخنان مذکور منساخت و درسی آیام که بدادر اسناد متعه انگیران خاطر مبارک والد بزرگوارم می الحمله از من آوردگی داشت نقل بود که اگر دولت ملانست در ناله ناعت ریاء تی آن عذار خواهد گشت و مانع دولت مواصلت گردیده کار بجای خواهد رساند که بصورت از سعادت خدمت محروم ناند گردند چون ولایت برسنگه بدو مریور او واقع بود و دران ایام در حرکت مقمران حادث داشت ناز بدعام مرستادم که اگر به راه دین معده متعه انگیر گرفته او را بیست و نود سار رعایت هائی کلی از من خواهد نامست توفیق رفیق او گشته در حینی گذار حوالی ولایت او مگدشت راه مر او بست و مانند تندی مردم او را برایش و متعرق ساخته او را بقتل آورده و سر او را در اله آباد مرد می مرستاد اگر چه ابیدمعی ناعت آوردگی خاطر اشرف



از پادشاه شدن بیک سال پیشون قرار داده بودم که در شب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم از درگاه الهی امیدوارم که تا حدیث باقی باشد مرا بدی قرار داد استقامت بخشد بیست هزار روپیه بمنزله مسدودخانه سبز واری داده شد که بقدر احتیاج دهلای تقسیم نماید \* وزارت ممالک محروسه را از قرار مذخرفه بخان بیک که در آیام شاهزادگی بختاب وزیرالملکی سرفراز ساخته بودم و وزیر خاں تفویض نمودم و شینج فرید بخاری را که چهار هزار بود پنج هزاری کردم و امداس کچھوایه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و منصب دو هزاری داشت سه هزاری سرفراز ساختم و بمنزله رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار و عبدالرحیم خانشانان ولد بیروم خاں و ایرج و داراب پسران او و دیگر امرای تعینات دکن خلعتها فرستادم و بر خوردار پسر عبدالرحمن موید بیک را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیر خود معافوت نماید

از ادب دوراست رفتن بے طلب در بزم شاه \* ورنه بے شوق را مانع درود یوار نیست یکماه از جلوس همایون گذشته لاله بیک که در آواں شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت در بیانت منصب او که هزار و پانصدی بود بچهار هزاری قرار یافته بصاحب عویگی صوبه بهار سرفراز گردید و بیعت هزار روپیه باو عنایت نمودم باز بهادر از خاص بنده خیلان سلسله منست پدرش نظام نام داشت و کتابداد حضرت جنت اشدانی بود که بشود اس ماوراء که از ارجو تان ولایت میرفته است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد بمنصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرفراز ساختم بعلماء و دانایان اسلامیة فرمودم که مقررات اسمای الهی را که در یاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا در خود سازم و در شبهای جمعه با علما و علمای و درویشان و گوشه نشینان محبت میدارم چون قلیچ خاں که از بنده های قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائی و حکومت صوبه گجرات تعیین یافت یک لک روپیه مدد خرچ گویاں باو مرحمت نمودم و میراں صدر جهان را که از آیام طفولیت در وقتیکه درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالغنی که ذکر احوال او در اکبر نامه به تفصیل مذکور است میشوادم و او را بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و یک جهتی بود از منصب دو هزاری بمنصب چهار هزاری رسانیدم در آیام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در آیام بیماری ایشان که راس ازکان دولت و امرای ذی شوکت منززل گشته هر یک را سودایه در خاطر قرار گرفته بود و می خواستند که باعث امری گردند که بجز خرابی دولت نفعیه نداشته باشد در تردد و خدمتگاری و جانشیناری تقصیری نکرد \* عنایت بیک را که در دولت پدر من مدتهای مدید دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیر خاں وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بختاب والای اعتماد الدوله و منصب هزار و پانصدی بهر مدد ساختم و وزیر خاں را بدیوانی صوبه بنگاله و قرار جمع انبیا معین ساختم \* بیرداس را که در آیام پدرم خطاب رای رایاں یافته بود \* راجه بکرماجیت

در نوکری اورنگ دستکش شمشیر فکاه بود دیگر شمع عندالرحم عصر شمع انوالفصل  
ومهانگه ندیره راحه مانسنگه وراهد حال پهر صادق حال ورنه حمیل وقرأ حال ترکمان که  
هر ددام منصوب دوهزاری امتیاز دارند خلعت واسپها یافته مرجع گشتند دیگر مدوهر  
که از قوم کچه واهینان سیکه پوت است وندرمی در حوزد سالی باو عذات بسیار میکردند  
مارسی زبان بوده مانکه ارو تانه آدم ادراک مهم بهیچ یکی از قبیله او نمیتوان کرد  
حالی از مهمی نیست و شعر فارسی میگوید ای بیت ازوست

عرض رخلقت سایه همین بود که کسی \* بدور حضرت حورشید پاسبان حورندهد

بدانصوب رخصت نامت اگر تفصیل مجموع منصدا راان وند هائی که در پند خدمت  
تعیین یافته اند و حالت و خدمت و منصب هر یک مذکور گردد سعی بدور درار خواهد  
گشتند بسیار از بردن و خدمت گران بدینک و امرا را دگل و حال را دان و راجپوتان  
کار طلب در پند خدمت بخواهش حور ها التماس همراهی نمودند و بکهرار احدی که  
عذارت از یکپاست بفر متعنی گشت محمداً موحی نزدیک نامت که اگر توفیق ربیع  
شان گردد باهر یک از سلاطین صاحب اقتدار محاصمت و منارعت تواند نمود

سپاهی فرار آمد از هرگز \* مرز اردن جهان حادستان

نه از مرگ شان بیم بربیع تفر \* نه از آب مانگ و ندرانش گزیر

نمودی یگانه نکوشش گزوه \* نوزحم سندان نرحمله کوه

چون در انام شاهزادگی بدین کمال احتیاط مهر اورک حور را نامیرا امرا سپرده بودم  
وبعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار نه پرویز سپردم الحال که او بخدمت رانا مرجع  
گشت بدستور قدم بامیرا امرا حواله شد \* پرویز از صیبه صاحب جمال رانجان کوکه  
که در پست همسنگ مرزا عمر کوکه بود در سال سی و چهارم از حلوس حضرت عرش  
اشدانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت حمیر تولد یافت و بعد از آن که  
بعضی مریدان متولد شدند و رحمت ابردی انسان را در بامت از کرمی که اردو مال  
رائه و راضی دختر می موحود آمد بهار بانو بکم نام \* و از حکمت گسایشی دختر مونه راحه  
سلطان حرم در سده سی و شش از حلوس همایون والد مرزگوارم مطابق سده بهصد و بود  
و نه هجری در بلده لاهور عالم را موحود حورم ساخت یافته رفته بحسب س در احوال  
او تزییات ظاهر گشت خدمت والد مرزگوارم از همه مریدان بیخبر می کرد و ایشان  
از و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند و همیشه سفارش او می میکردند و بارها می  
فرمودند که او را مریدان دیگر تو هیچگونه بدستی نیست وانی را و مرید حقیقی حور  
میداد بعد از آن که بعضی مریدان تولد یافته در اوان صبی رحمت ابردی بدوستند  
\* در عرص یکماه در پسر از حوا عمل تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگر را شهریار نام  
بهام در عرص آیام عرص داشت سعد حال مدنی در رخصت مرزا عازی که از حاکم  
زاده هاس ولایت تتهه بود رسد مریدم که چون بدین همشیره او را نبردند خسرو نامرد  
نموده اند انشاالله تعالی چون این خدمت موقوف آید او را رخصت خواهد نمود \* پیش

جميع بندها الله تعالى است خصوصاً بادشاهانرا که وجود ایشان باعث رفاهيت عالم است بدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصوير به بدل زمان خود بود و از حضرت جنت اشيازي خطاب شيرين قلمي يافته در مجلس همايون ایشان رتبه مباحث است و مصاحبت داشت و از مردم اعيان شيراز است و اند بزرگ و ارم بغير سبق خدمت عزت و حرمت او را بسيار ميدها شدند \* راجه مانسنگه را که از امراء معتبر و معتد پدرم بود و او از پسران عظيم الشان و نسبتها و و مملکتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم بود و هميشه او را من خواسته بودم که خسرو و همشيره اش سلطان النسا بيگم که اولين فرزند من است از تو تولد يافت بدستور سابق حاکم صوبه بدکاله ساختم با آنکه بجهت بعضی امور که واقع شده گمان اين عنايت در حق خود نداشت بخلمت چارقب و شمشير مرصع و اسب خاصه سرفراز ساخته روانه افوليت که جانی پنجاه هزار سوار است گردانيدم پدرش راجه بهگوانداس و پدر کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که از راجپوتان کچواخه شرف بندگی پدرم در پايانت راجه بهارامل بود و در راستي و درستي اخلاص و نسبت شجاعت از قوم خود امتياز تمام داشت بعد از جلوس چون جميع امرا جامعيتهای خود در درگاه حاضر بودند بمشاور رسيد که اين لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرويز به نيت غزا بر سر راناکه از بدکرداران شديد و کفار غليظ و ذيت هندوستان است و در عهد پدرم مکرراً افواج بر سر او تعيين يافته بود و دفع او ميسر نگشت بايد فرستاد در ساعت سعيد فرزند مذکور را بخلمت فاخته و کمر شمشير مرصع و کمر خنجر مرصع و تسبیح مرواريد که با لعلهای گران بها در یک سلک بود و هفتاد و ده هزار روبده قيمت داشت و اسبان عراقی و ترکي و فیلان نامی سرفراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار آماده مکمل با امرا و سران اران عمده بدی خدمت متعین گشتند اول اصف خان را که در عهد پدرم از بنده های مقرب بود و مدتی بمخدمت بخشي گري قیام و اقدام مینمود و بعد از ان دیوان باستقلال شدن فاخته از پایه امارت بر رتبه وزارت رسانيدم و منصب او را که ده هزار پانصدي بود پنج هزاری ساخته اتالیق پرويز گردانيدم و بخلمت و کمر شمشير مرصع و اسب و فیل او را سربلند نموده حکم کردم که جميع منصبداران خود و بزرگ از صلاح و عوايد او بيرون نروند عبدالرزاق معمر وری را بخشي و مختار بيگ عموي اصف خان را دیوان پرويز ساختم \* ديگر براج جگنانبه پسر راجه بهارامل که منصب پنج هزاري داشت خلعت و کمر شمشير مرصع لطف نمودم \* ديگر اناشنکرا که عمو زاده و انا است و پدرم او را خطاب رانائي داده بودند و ميخواستند که بهمراهي خسرو بر سر رانا فرستند و در همان آيام شفقار شدند خلعت و کمر شمشير مرصع داده همراه نمودم \* ديگر بهادو سگه برادر زاده راجه مانسنگه و او اسال درباري باین اعتبار که هميشه در درگاه حاضر می بودند و از راجپوتان سيکهاوت و از بندهای معتد پدرم بودند علم عنايت شد و این هر دو بمنصب سه هزاري سرفراز بودند \* ديگر شيخ رکن الدين افغان که او را در آيام شاهزادگي شيرخان خطاب داده بودم از پله پانصدي بمنصب سه هزار و پانصدي ممتاز ساختم شيرخان صاحب قبیله و بغايت مردانه است

بفرستد حصو ملک رویدہ مرحمت شد کہ در بیرون قلعه حانہ مدغم حال حاجان را  
 را بجهت خود عمارت نماید و ایالت و حکومت پنجاب را در سعید حال ده ار  
 امرای معتبر و صاحب سمعت پدر می بود عنایت نمود اصل او اربابہ معل است  
 پدر او در پیش پدر آن ماحد مت کرده اند و در وقت رحمت چون مذکور می شد  
 کہ خواجہ سرانی او ستم پیشہ اند و بر مرد حقان و مسکینان تعدی میکنند تا بدنام  
 فرستادم کہ عدالت ما از هیچکس ستم بر نمی دارد و در مندان عدل خوردی و کلائی  
 منظور نیست اگر بعد از این مردم او بر کسی ظلم و تعدی رود گوشمالی التفاتی خواهد  
 نامت دیگر بشنید مرد بخاری کہ در خدمت پدر می مندر کشی بود خلعت و  
 شمشیر مرصع و دیوات و قلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتیم و بجهت  
 سرداری او فرمودم کہ ترا صاحب الحیف و القلم مقرر نمودم و مقدم را کہ پدر می در آخر  
 عهد خود خطاب و وزیر حانی داده وزارت ممالک محروسه سرورار ساخته بودند بهمان  
 خطاب و منصب و خدمت ممتاز گرداندم و خواجگی مقم الله را نیز خلعت داده بدستور  
 سانی بخشی صاحبم و عدد الوراق محوری را هم با آنکہ ے سنی و حبشی در آیام شاهزادگی  
 خدمت مرا گذاشده بود پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم  
 و امن الدوله کہ در آیام شاهزادگی خدمت بخشی گری داشت و ے رحمت من  
 گریخته خدمت پدر بزرگوارم رفته بود بطریق تصرفات او مکرده خدمت آتش ندگی ده  
 در ملازمت پدرم داشت تا فرمودم و ارباب خدمات و مهمات ارند و دنان و در دنان بدستور ے  
 کہ در خدمت پدر می بودند همه را بحال خود گذاشتم و شریف حال کہ از حور و سالکی  
 ناسی کلا شده و در آیام شاهزادگی او را خطاب حانی داده بودم و در و تیکه از الد آبان  
 مدوحه خدمت والد بزرگوار خود شدم نقاره و تومان و نوع نود و رحمت نموده منصب  
 دو هزار و پانصدی او را سردار نموده و حکومت و دارائی صوبه بهار و حل و عقد آن ولایت  
 مقصده احتیاج او گذاشده بدانصوب مرخص گردانده بودم پانزده روز از جلوس گذشته در  
 چهارم رجب سعادت ملازمت در نامت از آمدن او خاطر رعایت و محاکم گشت چرا  
 کہ بصمت ندگی او می حالتیست کہ او را بمنزل برادر و بربر و بار و صاحب میدانم  
 چون اعتماد کلی بر اخلاص و عقل و دانائی و کار داری او داشتم او را وکیل و وزیر اعظم ساخته  
 خطاب والی امیرالامرائی کہ در موکریا خطای مافوق این نباشد و منصب بدو هزار دینار  
 و سوار سربلند گرد بدم هر چند منصب او گنجاش داشت کہ رنایه بری مقرر گرد  
 و عانداً خود بعض رسانید کہ نا ارمی خدمت نعمانی بوقع نداند از منصب مذکور  
 رنایه بخوام گروست چون حقیقت اخلاص بدعای پدرم همدی بواعی طاهر نگشته و از  
 بعضی نقصانات و غلطی ها و ازاده ناشانیده کہ مر می در کلا حلق و بسند خاطر  
 حلق بدو سرورده خود بخود شرمیده و شرمصار بودند و ما آنکہ در روز جلوس تقصیرات  
 همه را عفونموده بخون قرار داده بودم کہ بارخواست امور گذشته بسره ندان تو ہی کہ  
 در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیرالامرا را حافظ و نگهبان خود میدانستم اگر چه نگاہبان

و علوفه جمیع احدیان را از فراز ده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه ده دوازده فرمود و بر  
 واتبه پرنگیان سراییده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت و نهبتی که داشتند از ده  
 دوازده تاده و بسمت افزود و مدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که لشکر دعاند  
 یک قلم مطابق فرامین که در دست داشتند برقرار و معلّم گذاشت و بپیران صدر جهان  
 که از سادات صحیح النسب هندوستان است و مدتها منصب جلیل القدر صدارت پدر من  
 بدو متعلق بود امر نمود که همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذرانند — دوازدهم جمیع  
 گنہگاران که از دیرباز در قلعه و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم —  
 و بساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا و نقره بوزنهاے مختلف زر را مسکوک  
 ساختند و هر یک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر مدتوله را نورشاهی و پنجاه توله  
 را نورسلطانی و بیست توله را نور دولت و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر و یک توله را  
 نور جهانی و نصف انرا نورانی و ربع آنرا رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد  
 صد توله را کوکب طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده  
 توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نصفش را سلطانی  
 و ربع آن را نزاری و ده هم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم و همچنین از مس نیز بری  
 حساب سکه کرده هر یک را بنامی معروف کردند و بر مهرهاے صد توله و پنجاه توله  
 و بیست توله و ده توله این ابیات امضخان را فرمودم که نقش نمودند و بر یک روی آن  
 این بیت سکه شد

بخط نور بر زر کلک تقدیر \* رقم زد شاه نورالدین جهانگیر  
 و در فاصله مصرعها کلمه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ است منقوش  
 گشته

شد چو خور زین سکه نورانی جهان \* انستاب مملکت تاریخ آن  
 و در میان هر دو مصرع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس و سکه نور جهانی که بعض  
 مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده بر این بیت امیرالامرا قرار گرفت  
 روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه \* شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه  
 چنانچه بر هر روی یک مصرع نقش گشت و قید ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس  
 شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است در برابر رویه اعتبار شده  
 بدستور نور جهانی مقرر گشت و وزن توله مطابق دونیم مثقال معمول ایران و توران است  
 تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیامد بهمین تاریخ  
 که مکتوبخان داروغه کتاب خانه و نقاش خانه که از بندهاے قدیم من است گفته بود  
 اکتفا نمودم

صاحب قران ثانی شاهنشاه جهانگیر \* با عدل و داد بنشست بر تخت کام رانی  
 اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت \* پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی  
 سال جلوس شاهي تاریخ شد چو بنهال \* اقبال سربهای صاحب قران ثانی



سکه روینیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه بهمن الہی ضرب میسران ۱۰۲۶



سکه روینیه

لالہ اللہ محمد رسول اللہ ضرب

نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

سکه روینیه

نورالدین جهانگیر پادشاه

قبر الہی ضرب سرورت سنہ



سکه روینیه

لالہ اللہ محمد رسول اللہ ضرب

نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی

سکه روینیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه اردی بهشت الہی ضرب میسران



سکه روینیه

زحمانگیر شاه اکبر شاه سنہ ۱۰۱۳

سکه قندعار شد دلقراہ

سکه روینیه

لالہ اللہ محمد رسول اللہ ضرب ل

محمد جهانگیر پادشاه غازی



سکه روینیه

زحمانگیر شاه اکبر شاه

سکه قندعار شد دلقراہ





سکه هائی عهد جهانگیری که بعنایت جناب فیضاب مستر تھارنہل صاحب بہادر  
جج میڈیو از نظر گذشتند نقش ان سکہ ہا بعینہ درینجا ثبت است

سکہ اشرفی

شاہ نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاہ

سکہ روپیہ

نورالدین جهانگیر شاہ اکبر شاہ

روٹی زر را ساخت نورانی بزرگ مہر ۱۵۰۰ ضرب لاہور

۱۰۰۰ روٹی ضرب الہی ضرب جهانگیر نگر سنہ ۵



سکہ روپیہ

زنام شاہ جهانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۲

سکہ روپیہ

نورالدین جهانگیر شاہ اکبر شاہ

ہمیشہ باد ابز روٹی سکہ لاہور

۱۰۰۰ روٹی ضرب الہی ضرب بڑھنپور سنہ ۱۰۲۰



سکہ روپیہ

زنام شاہ جهانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۳

سکہ روپیہ

نورالدین جهانگیر شاہ اکبر شاہ

ہمیشہ باد ابز روٹی سکہ لاہور ۱۰۲۸

۱۰۰۰ روٹی ضرب الہی سنہ ۱۰۳۱ ۱۸



سکہ روپیہ

زنام شاہ جهانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۰۳۳

سکہ روپیہ

نورالدین جهانگیر شاہ اکبر شاہ

ہمیشہ باد ابز روٹی سکہ لاہور سنہ ۱۱

۱۰۰۰ روٹی ضرب الہی سنہ ۱۰۳۲ ۱۷



برج ملعه آگه استوار سلخته سردنگر را با کدازه درنا نوده بمعل سنگی که نصب شده  
 بود محکم ساحلند و در ارده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه بمعدل دشنه  
 این احکام را دستور العمل سازند \* اول منع دگاب از نعام و مرغی و سایر تکانی  
 که خاکند و از آن هر صوبه و هم سرکار بجهت منع خود وضع نموده بودند \* دوم در راه های  
 که دردی و راه رومی منع شود و آن راه پاره از آن بی دور باشد خاکند و از آن مواج سرائی  
 و مسجدی بنا نهند و چاهی احداث کنند یا نایب انادانی گسند جمعی در آن سرا  
 آباد شوند و اگر بمحال حاصه بر یک باشد مقصدی اینجا سراجام نماید و در راهها  
 باز سو اگران را می آید و می انشان نکشاند \* سوم در ممالک محروسه ارکان و مسلمان  
 هر کس که فوت شود مال و منال او مورثه او و اگر ند هنج کس در آن مدخل ندارد و اگر  
 وارث نداشته باشد بجهت صدق آن اموال مشروب و بخورندار علیحده یعنی نمائند تا آن وجه  
 بمصاریف شرعی که ساحلی معاهد و سراها و مرمت نهالیه شکسته و احداث تالابها و چاهها  
 باشد صرف شود — چهارم شراف و ذریه و آنچه از رسم محکوم مدینه باشد ندارد و نفرو  
 شده با آنکه خود بخورد شراف از یک می نماند و از هر ده سالگی ناهال که عمر می  
 بسی و هشت رسیده هشتاد و دو است نای کرده ام در اوایل چون بخورن آن حرص  
 نمود گاهی تا بخت نماند عرق در آشفته تناول میشد چون رفته رفته در میان اثر تمام  
 کرد در مقام کم شدن آن شدم در عرض هفت سال از پائنده پناه به پنج شش  
 رسانیدم و اوقات نوشیدن در مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت بخوری از  
 روز با نمائنده اعاز خویش نمیکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز با سی سالگی  
 برین بهج بود بعد از آن وقت خوردن در شب قرار دادم درین انا خود محض برای  
 گوارش طعام می خوردم \* پنجم خانه هیچکس را در اول ندارد \* ششم منع نمودم که هیچکس  
 گوش و بینی شخصی را بهنج گداهی نبرد و خود در ندرگاه الهی ندر نمودم که هیچکس  
 را بدین سناست معذوب ندارد \* هفتم حکم کردم که مقصدان حاصه و خاکند و از آن رومی  
 رعایا را بعدی نگذرد و خود کاشت خود ندارد \* هشتم عامل حاصه و خاکند و در برگه  
 که باشند ندر مانی بجهت خویشی نکنند \* نهم در شهرهای کلان و در السقاها ساحل اظنا  
 بجهت معاصیه نماز را یعنی نمائند و آنچه صرف و خرج منسده باشد از سرکار حاصه  
 شریعه مندا نه باشد \* دهم بسمت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هر ده ربع قول  
 که روز تولد من است بعد از هر سالی بکرر اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها  
 دسج نکنند و در هر هفت روز در منع شد یکی بجهت شده که روز خلوس من است  
 و دیگر نکشند که روز تولد من است و انشان این روز را بدین جهت و سبب آنکه  
 منصور بخصرت ندر اعظم است و روز انندای آمرزش عالم معارف دانسته معظم نهاد  
 نمیکردند و از روزهای که در ممالک محروسه کشتی نمیشد یکی این روز بود — نازدهم بطریق  
 عموم حکم کردم که معاصیه و خاکند و از آن بکرر پند من بقرار باشد معذبان بعد حالت  
 هر کس بر منصفیه انشان امروزه ارده دوازه کم نه و ناده می و ده چهل افسانه مقرر گشتی

باغی احداث فرمودند که در کم جائی باں لطافت باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند  
 و عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند و مسجدی بزرگ جانب ان باغ  
 به اتمام رسیده در خاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد از قوه بفعل نیامد  
 درین واقعات هرجا که صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور کورگان است و هرجا  
 که فردوس مکانی بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است و چون جنت آشیانی مرقوم  
 گردد حضرت همایون بادشاه است و چون عرش آشیانی مذکور شود حضرت والد بزرگوار  
 جلال الدین مستمد اکبر بادشاه غازیست خرپوزه و انبه و دیگر میوه ها در آگره و نواحی آن  
 خوب میسود غایتاً از میوه ها مرا به انبه میل تمام است در آیام دولت حضرت عرش  
 آشیانی اکثر میوه های ولایت که در هند نبود بهم رسید اقسام انگورها از صاعبی و حبشی  
 و کشمش در شهرهای مقرر شایع گشت چنانچه در بازارهای لاهور در موسم انگور ان مقدار  
 که خواهند از هر قسم و هر جنس بهم میرسد از جمله میوه ها میوه ایست که آنرا انناس  
 می نامند و در بنادر فرنگ میشود در غایت خوشبوئی و راست مزه گی است در باغ  
 گل افشان آگره هر سال چندین هزار برمی آید از طیب ریاحین گلهای خوشبوئی  
 هند را بر گلهای معوره عالم ترجیح می توان داد چندین گل است که در هیچ جای  
 عالم نام و نشان آن نیست اول گل چنپه گلی است در نهایت خوشبوئی و لطافت  
 بهیاءت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل بسفید است درخت آن در غایت موزونی  
 است و گلان و برگ و شاخ و سایه دار میشود در آیام گل یک درخت باغی را معطر دارد  
 و از آن گذشته گل کیوڑه است که بهیاءت و اندام غیر مکرر است بری او در تنیدی و تیزی  
 بدرجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد دیگر رای بیل که در بو از عالم  
 یاسمن سفید است غایتاً برگهایش دوسه طبقه بروی هم واقع شده دیگر گل مولسری  
 است که درخت ان نیز بسیار خوش اندام و موزون و سایه دار است و بوی گل آن  
 در نهایت ملایمت دیگر گل سیوتی که از عالم گل کیوڑه است غایتاً کیوڑه خار دار است  
 و سیوتی خار ندارد رنگ آن بزرده مایل است و کیوڑه سفید رنگ است ازین گلهای و از  
 گل چنبیلی که یاسمن سفید ولایت است روغنهای خوشبو می سازند و دیگر گلهایست که  
 ذکر آن طولی دارد از درختان سرو صنوبر و چنار و سفید آروید موله که هرگز در هندوستان  
 خیال نکرده بودند بهم رسیده و بسیار شده و درخت مندل که خاصه جزایر بود در باغات  
 نشونما یافته ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف  
 از هر دین و هر مذهب سکونت درین بلد اختیار کرده اند بعد از جلوس اولی حکم  
 که از من صادر گشت بستی زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعدالت در داد  
 خواهی و غوررسی ستم رسیدگان و مظلومان اعمال و مدافعه و زنده ان مظلومان خود را  
 بدین زنجیر رسانیده سلسله جنباں گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد و وضع آن برین  
 نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مشتمل بر شصت و نه  
 وزن آن چهار من هندوستان که سی و دومین عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه

چون حاوس در وقت طلوع حضرت نیراعظم ووزاری گستر عالم واقع شده نورالدین  
سازم ودرانام شاهزادگی نیر اودانان همدشده بودم که بعد ار گذشتن عهد سلطنت  
وزیران حلال الدین اکثر بادشاه نورالدین نامی مقصدی امور سلطنت حواعد گشت  
اندمنی نیر در خاطر بود بناموس مقدمات نورالدین جهانگیر بادشاه اسم و لعب خود  
ساحتم چون اس امر عظم در شهر اگر واقع گشت ضرورت است که مسئولی ار  
حصولیات الحاقی مرقوم گردد اگر ار شهرهای قدیم بزرگ همدوسان است برکنار  
در نای حمده قلعه کهنه داشت پدرم پندش ار تولد می اندرا انداحده قلعه ار سنگ سرج  
تراشده بنا نهاد که رودهای عالم مثل آن قلعه نمانند همد در عرض پانزده ستره سال  
ماتمام رسد مستعمل بر چهار دروازه و دو درجه می و پهلک و نه ده ناصد و نازده هزار  
طومان رانج انرا و یک کور و پهلک حانی کحاف توران ناسد در چ اس قلعه شده  
آبادی اس معموره و هر دو طرف در نای مذکور و مع شده جانب عرف رده اس ده  
کثرت و آبادانی بیست و دانه دور آن هفت کوره است طول آن دو کوره و عرض یک کوره  
و دور آبادانی آن طرف آباد که بر جانب شرقی واقع است در نای کوره است طول یک  
کوره و عرض دم کوره اما کثرت عمارات و عیونست ده مثل شهر های عرق و حواسان  
و مادرانهر چند شهر آباد نواند شد اکثر مردم سه طبعه و چهار طبعه عمارت کرده اند  
و اندوهی خلوص کدوست که در کچه و بار و بندشوری نود و نود ار او احو اقلیم  
قانی است شرقی ان ولایت قنوج و عربی ناگور و شمالی سندیل و جنوبی چندبری است  
در کس همدون مسطور است که منج در نای حمده کوهنصت کلند نام که مردم را  
ار شدت سردی همدور در انجا ممکن نیست حائی که ظاهر منسوب کوهنصت قریب ده  
پراگنه حصر آباد هواے اگر گرم و خشک است سخن اظهار اندست که روح را نه  
تخلیل می نرد و معص می ارد نه اندر طنای ناسارگار است مگر نلعی و سودائی  
مراحل را که ار صر ان اسم انه و ارم حمت است حیواناتی که اس مراج و طبعست  
دارند مثل مدل و کژ میش و غنران در نای آب و هوا خوب میشود پندش ار حکومت  
امعان نودی اگر معموره قل نود و قلعه داشت چنانچه مسعود سعد شامل در نصد  
که منج مسعود پسر سلطان ابراهیم می مسعود می سلطان مسعود عربوی در منج قلعه  
مذکور اما نموده مذکور ساخته است

حصار اگر پندا شد ار میانه گرد سال کوه نوارهای چون کپسار  
چون سکندر لودی اراده گرفت گوالدار داشت اردهلی که پای نصت سلاطین همد  
است ناگور آمد و حله نود خود انجا قرار داد و ارا قانج آبادانی معموره آگروری  
در ترقی بهاد و پای تحت سلاطین دهلی گشت چون حصر حق سلطانه تعالی  
نادرشاهی همد ناس سلطه والا کرامت کرد حصر فردوس مکانی نادر بادشاه بعد  
ار شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته کسی او و قمع را ناسانکا که کل ترس  
را حها و ممداران ولایت همد و متان نود بر طرف شرقی اب حمده رمی حوش کرده چار

## بسم الله الرحمن الرحيم

— ۱۱۱ —

از عنایات بیغایات الهی یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دارالخلافه آگره در سنه سی و هشت سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تابست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقای فرزند بدرویسان و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی بدرگاه الهی حاصل است التجاسی بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی سرچشمه اکثر اولیای هند بودند بر خاطر گذرانیدند که بجهت حصول این مطلب رجوع باستانه متدبر که ایشان نمایند باخود قرار دادند که اگر الله تعالی پسری گرامت فرماید و او را بمن ارزانی دارد از آگره تا بدرگاه روضه منوره ایشان که یک صد و چهل کوه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه گردم در سنه نهصد و هفتاد و هفت روز چهارشنبه هفتم ماه ربیع الاول هفت گهزی از روز مذکور گذشته بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد و در آن ایام که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت که طی بسیاری از مراحل عمر نموده بود در کوه متصل بموضع سیکری از مواضع آگره استقامت داشت و مردم آن نواحی بشیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرویشان نیاز مند بودند صحبت ایشان را نیز دریافته روزی در آنکس توجه و بشنودی از ایشان پرسیدند که مرا چند فرزند خواهد شد فرمودند که بشنوده بی مدت سه پسر بشما ارزانی خواهد داشت پدرم میفرمایند که نذر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت و توجه شما انداخته شفقت و مهربانی شما را حامی و حافظ او سازم شیخ این معنی را قبول میفرمایند و بر زبان میگردانند که مبارک باشد ما هم ایشان را همنام خود ساختیم چون والد مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ می فرستند تا ولادت من در آنجا واقع گردد. بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدر خود نه در مستی و نه در هوشیاری شنیدم که مرا محمد سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود برخود مبارک دانسته پای تخت ساختند و در عرض چهارده پانزده سال آن کوه و جنگل پرورد و دام شهری شد. مشتمل بر انواع باغات و عمارات و منازل متذره عالی و جاهای خوش و دلکش بعد از فتح گجرات این موضع بفتح پور موسوم گشت چون باد شاه شدن بخاطر رسید که نام خود را تغیر باید داد که این اسم محل اشتباه است بقام قیامه روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار باد شاهان جهانگیر است خود را جهانگیر نام نهادم و لقب خود را



توزک جہانگیری

# TOOZUK-I-JEHANGHEEREE

یعنی

تاریخ عہد سلطنت نورالدین جہانگیر بادشاہ کہ تا سال نوزدہم جلوس  
خود ان بادشاہ نصف پناہ تحریر نموده و زان بعد معتمد خاں  
حسب الحکم ان بادشاہ بانجام رسانیده

— — — — —

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

— — — — —

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D. 1280. H.

دوارش اختصاص نافته و اعتمادالدوله به منصصا و کاست کل و انوالجس مرادر کلان  
بنگم سخطا اعتقد جان و خدمت خانصامانی سرور گشت نعت حوشتی و  
کامروانی حوشتان موقوف عامل و حواله سران اعمدالدوله هر کدام خطابه حانی و  
منصصا تر حانی گریه کردی دانی دلارام نام که بنگم را شعر داده بود نعت  
حانی کوکه صدر انان شد و مدد معاشی که معزات مرحمت میگشت صدرالصدر  
سپهر او معتقد منداشت \*

کنند حوشت و نثار تو باز می رند \* بحس نکتی اگر تک قندله دار کنند  
بغیر از خطبه دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمانروایی بود همه بعمل آمد نیکبندی در  
جهوکه نعت و جمع امرا بگوشش آمده گوش نهمان داشتند سکه بنگم رنده  
و نقش سکه ای بود \*

حکم شاه جهانگیر نامت صد رموز \* بنگم نور جهان نادر شاه بنگم در  
و طعراست مرافعی چنان نقش نعت (حکم علیه العالیه نور جهان بنگم نادر شاه) و رنده  
رند کار نعت کشید که از نادرشاهی بحر نامی نامی نه نده مگر مدد مودت که می  
سلطنت را بدور جهان بنگم ارزانی داشتیم و بحر یک سه شرف و دم ستر گوشت مرا  
هنگ در می ناند از حوشتی و ننگامی بنگم چه نهم حدر او غالب در شهر بود بلکه  
شربند هر جا که کار اماده را عده نقش می آمد و خدمت بنگم ملتی گشت  
گروه از کارش برگزیده کامخاب مراد ساحت و هر چه بدرگاه او پناه برد از اسب ظلم  
و سلم محفوظ ماند هر جا حفری بود بنگم انفس بعصد ثواب عروس کرد در حور  
حائب او بهتر لطف فرمودند نمکی که در عهد دولت حوشت پانصد دخت را بعصد  
لوازم و پس گزیده لطف فرمودند و از سلسله علیّه او دفع نثار میکنی که رسید \*



## ذکر خواستگاری نور جهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخندمت شاه جمیاه شاه طهماسب صفوی پیوست شاه وزارت مرورا به خواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر و دریم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیحه میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیحه دیگر حق تعالی بوسه ارزانی داشت و در فقیه پر بسعادت زمین بوس حضرت عرش اشیانی انارالله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بوالا پایه دیوانی بیوتات برق عزت برافراخت میرزا غیاث بیگ بانویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کار گذار بود تتبع شعر قدما بحیار نموده از سخن سنجان روزگار بود شکفته را بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن میشد سلوک و معاش او به اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضه بشانه او نرفت که از رده برگشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش اشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استیلا که از تربیت کرده های شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بنده های درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجرد آمده بود بوسه نجات فرمودند و در آخر بخندمت جهانگیر بادشاه پیوسته بختاب شیرانگن و منصب مذاصب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جایگزین غیاث نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیده اقامت و کشتن قطب الدین خان بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیرانگن بجزای عمل خویش گرفتار گشته آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیحه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس بختاب اعتمادالدوله سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غیار آزاره که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف فحشته بود بفرقه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بناگامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شقایق طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت روی آورد دولت حیل آراست زمانه بدشاطرگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو هجوم آورد و در راه بسته را کلید آمد و دلها خسته را دوا شد باجمله از نیرنگی های آسمانی روزی در بهشت نوروز جهان افروز بنظر درویش آنحضرت مقبول آمده در سبک پرستاران حرم سرای خلافت انظام یافت و آنآنانا پایه عزت و قبول او ارتقا و امتیاز پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم هدایت شد جوهر خورشید و منتسبان او باذواع مراحم و

بخدمت دنیوی مسمول بود و خلعت استقال یافت تا آنکه حضرت خدمت مکاتبی  
ارحمان مانی مقدسی سرای غاوانی شفاوند \*  
اولاد امجاد انحضرت

آن شاه خدمت مکان را پنج پسر و یک پسر و دو دختر قدسی احقر بودند اول سلطان  
حسرو دوم سلطان پرویز سوم سلطان حرم چهارم سلطان جهاندار پنجم سلطان شهریار  
دختر کلان سلطان بنارینکم و حورده بنارینانویکم حمزه و جهاندار و پرویز در حلی حیات  
پدر بزرگوار معال رفقا شفاوند و قارم آن محافل ملک بقا در محل حورده کلک  
میان گشته و از حسرو دو پسر و یک دختر مانده بود بعد از شفاوند شدن انحضرت  
بطریق که نگاشته شده راه ممت پیش گرفتند دختر تا حال در قید حیات است  
و از سلطان پرویز طفلی و صدیه بود طفل از پدر برودی رحلت نمود صدیه در عقد  
اردواج شاهزاده دارا شکوه است و از شاهجهان چهار پسر انالند و سه دختر قدسی  
احقر روشنی امرای دیده پدر بزرگوارند اول سلطان دارا شکوه دوم سلطان شجاع سوم  
سلطان اورنگ ربا چهارم سلطان مراد بخش و دختر اول سربازانویکم دوم جهان  
آرام بیگم سوم روش آرام بیگم و از جهاندار اولان نماد و از شهریار دختری هست  
آزادی بیگم نام \*

#### دگر نصاب معتبر انحضرت

ملا روز بهای تفریری ملا شکرالله شیرازی مقاسری میر ابوالقاسم گیلانی ملا ناصر  
کشمری ملا محمد سیحانی ملا مقصود علی قاسمی نورالله ملا ماضی کاللی ملا  
صداد حکیم سیالکوٹی ملا عبداللطیف سلطان پوری ملا عبدالرحمان بهروز گجراتی ملا  
فاضل کاللی ملا حس مرایی ملا محمود جوهری \*

#### دگر حکمای انحضرت

حکیم رکن کاشی حکیم هدرا مایق معین الرمان حکیم ابوالقاسم گیلانی مایق  
سکرم الملك حکیم مومدائی شیرازی حکیم روح الله کاللی معین دید گجراتی حکیم  
تقی گجراتی \*

#### دگر شعرا که مرد انحضرت بودند

دانا طالب امعانی حیات گیلانی ملا نظیری دیشابوری ملا محمد صومی  
مارندرامی ملک الشعراء املی سعیدائی گیلانی زرگر ناشی میر معصوم کاشی  
قولشیر کاشی ملا حیدر حصانی شیدا \*

#### دگر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادملی حافظ کتب مقامات احرا حافظ عبدالله اسناد محمد مالی  
حافظ جله \*

#### دگر نصاب سرایان هند

چتر حان پرویز داک ماکو خمزه \*

جمع و تحریر آن گشته اند و از انجا نغمه اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یکسال و هشت ماه و بشت روز بوده باسطری از اوایل احوال حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه که بعد از استماع واقعه والد نامدار از قلعه خیردکن بجاناب دارالخلافه اکبراباد متوجه گشته تا بر تئست سلطنت و فرمانروائی جلوس نموده اند و اقام سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباجه اینمائی بان رفقه التاق نموده و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرمت دست بهم داده و دماغ یاروی نمود مجملی از احوال آن بادشاه فریدون فرجهباد را که رب النوع سلسله سلاطین تیموریه هندوستان بوده من اوله الی آخره به سلک تدویر کشیده در ذیل این نسخه مذکور سازد و تشنه لبان جویای اخبار رابه شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند و منه الاعانقه و القویق \*

ذکر و زرای حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه در زمان شاهزادگی

نخست رای گهزور خدمت دیوانی انحضرت داشت بعد از آن بایزید بیگ باین خدمت پرداخت بعد از آن خواجه محمد درست کابلی که در ایام سلطنت بشواجه جهانی روشناس گشت دیوان شد بعد از آن خان بیگ باین منصب امتیاز یافت اما مدار مهمات بر شریفخان پسر عبدالصمد شری قلم بود که پس از جلوس بشطاب امیرانمرائی ووالا پایه وکالت سرعزت بر فلک سود و چون لب سدیگه بنام نامی خندان شد و فریق مدیر بالقباب گرامی ارتفاع پذیرفت چندی کار دیوانی بر وزیرخان محمد مقیم بدستور عهد حضرت عرش اشدانی بحال داشته بعد از چند روز وزارت نصف ممالک مسوسه بوزیر الملک خان بیگ والا شاهی مذکور مرحمت فرمودند و وزارت نصف ممالک میرزا غیاث بیگ طهرانی را بشطاب اعتمادالدوله امتیاز بخشیده تفویض نمودند لیکن اعتمادالدوله اختیاری در وزارت نداشت گویا پیشکار امیرالامرا بود و بیرومخان امیرالامرا وکیل و مدار علیه بود و چون اوبه بیعاری مزمین گرفتار آمد و مرکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب باصفهان بخدمت جلیل القدر وکالت سیوم مفرسغه یکهزار و پانزدهم هجری چهره سعادت بر افروخت خواجه ابوالحسن بر تینی را بهمراهی خود التماس نمود تا سوره تمه دفتر و کاغذ نگاهدارد و خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود اما به ترشروئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه اصفهان بهم دکن همراه شاهزاده پرویز رخصت یافت بشت هفتم جمادی الاول سنه یکهزار و بشت هجری خدمت دیوانی به اعتمادالدوله باز گشت و او تا آخر ایام حیات به استقلال تمام بلوازم امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار سی و یک هجری خواجه ابوالحسن خلعت وزارت پوشیده بعد از آن که مهلتخان را از درگاه معلی اخراج نمودند بمیی الدوله آصفخان خلفه الصدق اعتمادالدوله را تا پانزدهم مفرسغه یک هزار سی و پنج هجری بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه ابوالحسن

و دروا برداختند و تدبیرات نگار کردند اثری از مرتب نگشت و روی بهبود در آن  
 حال مرئی شده و چون سلطان حمزه خواهرزاده راحه مانعک و داماد حل اعظم درین  
 دولت حمزه دین وقت حل و عقد امور سلطنت باین دوکس تعلق داشت بحاضر  
 حق ناشناس قرار داده که نارحود حضرت شاهی چندین ناحیه را به سلطنت برداشته  
 به ترتیب اسباب مقعه و معاد بردارد و آنحضرت از عذر معاند و قوی بافته بدین  
 حرم و احتیاط که از شرایط جهانگیری است در چندین وقت خود را از سعادت خدمت  
 پدر عالیقدر محروم داشته ترک آمد و رفت بدرون قلعه مرمود و شاهزاده حورم با دل  
 قوی و عزم درست در میان دشمنان و بد اندیشان پائے همت افشرد و دولت مقاومت  
 حد بررگوار را از دست نهاده اگرچه مکرر والده ماحده آن قره العین بیعام دوستاده که درین  
 آشوبگاه بی تمرنی و نظام امواج مقعه بسر بردن علاج وقت نیست قطب وار قدم  
 همت برجا داشته ترک عهدهت مرمودند تا آنکه مرموده پدر نامور و مادر بلند اجتر  
 آنسر بر آزار سلطنت درد آنحضرت شتافتند و هر چند در بدن شاهزاده مداخله نمودند  
 برقی را می رسد در جواب معروض داشتند که تا راجحه حیثیت حد بررگوار بمقام حلی  
 میرسد امکان حدائی در تصور نمی گنجد از آنجا که حافظ حقیقی در همه حال حارس  
 آن عزیز دین و دولت بود دران طواری حوادث از اسیب عین الکمال چنانچه باید  
 حراست نمود \* و درین ایام از کثیران حضرت شاهی دوپسر متولد شدند و بجهاند آر  
 و شهریار مرسوم گشتند و چون قصه قادر قدر و حکیم حدیر بران رسیده بود که انجاسکار  
 حق ممرکز قرار گنزد و جهان قیود از حلاوت وارث حقیقی ملک روشدائی بدینکس  
 طبعه حق ناشناس از اراده باطل نداشت گردیده شرمیده و سرافکنده بخدمت حضرت  
 شاهی شتافتند و آنحضرت روز دیگر بمقامت حضور عرش آشنائی تشریف برده در  
 حالت نراج دولت دندار سعادت اندوختند و بر حسن استقامت شاهزاده حورم تسکین  
 و ابروی مرمودند و آن سرو حوکنار حلاوت را همواره خود برده بدو لنگانه آوردند \* شب  
 چهار شنبه سیزدهم جمادی الاخری سده هزار و چهارده هجری آن شاهها ازج حلاوت  
 ارس سراسه دینی به نوبت سراسه حاددائی شتافت و روز دیگر ملواری تخبیر و نگهین  
 برداشته در باغ سکندره بخوار رحمت الهی سپردند ولادت گرامی در بهمد و چهل و نه  
 روزی داد و خلوص در بهمد و شصت و سه ایقان افتاد و آنحضرت را سه پسر و الاکبر  
 و سه صند قدسیه بودند محسن شاه عادل مایل نورالدین محمد جهانگیر که سر بر آری  
 حلاوت شد دوم سلطان مراد که در سده هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم  
 اکثر شاهی مادمان شراب در ولایت دکن در گذشت حورم سلطان دایال که در  
 سده هزار و سیزدهم هجری مطابق سال چهل و بهم اکثر شاهی او بمر نامرط شراب  
 هواری و داده گساری در ملک دکن وفات یافت و اسامی معیدهها اینست شاهزاده  
 حاتم شکر الدعا حاتم ازام مانو بیگم بعد از آنچ مرقوم قلم مشغول رقم گردیده نالیهی  
 است که حضرت حبیب مکانی جهانگیر بادشاه تا وایل سده نوزده خلوص خود مدرجه

حضرت عرش آشیانی در جبهه نشسته شاهزاده خرم را از نزدیک خود حکم بخشیدن فرمودند و در کوه آهني از جايه جديده \* زرين گوني ز سر تا پايس جديده بعد از زد و خورد بسيار فيل گرانبار آثار چيرگي ظاهر ساخت و حريف خود را عاجز و زبون ساخت درينوقت بموجب قرار داد فيل رنتمن را بكمك آوردند و جمعي از بندهاي حضرت شاهي فيلبان را از پيش آوردن مانع آمده كلوخي و سنگي چند بجانب فيلبان انداختند و او بے محابا بموجب حكم فيل را پيشتر رانده و روبرو كرد اتفاقاً سنگي بر شقيه فيلبان رسيد و قطره چند بر روي و سينه او چكيد خسرو با جمعي از هزه درايان بخندمت آنحضرت رفته گستاخي مردم شاهي و مجروح شدن فيلبان را به مبالغه معروض داشتند و اندكي را بسيار را نمودند. حضرت عرش آشياني از بے گستاخي و بيباكي متغير و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند كه نزد شاه بهائي خود رفته بگويند كه شاه بابا ميفرمايند كه در حقيقت اين فيل هم از شماست سبب عذف و بے اعتدالي چيست شاهزاده خرم بكمك جد بزرگوار شنافته بلطف بيان و حسن ادا گذارش اين پيغام نمودند حضرت شاهي در جواب فرمودند كه مارا از بے مقدمات اطلاعي نيست و اصلاً بزدن فيل و فيلبان راضي نيموده ايم و نفرموده ايم آن حضرت عرض كردند كه اگر چنين است حكم شود كه ما خود توجه نموده با تشبازي و ديگر تدبيرات فيل را از هم جدا سازيم حضرت شاهي بشگفته پيشاني اجارت دادند و آن حضرت حكم بگذشتن چرخي و بان فرمودند هر چند تدبيرات بكار بردن اثره از آن مترتب نگشت تا آنكه فيل رنتمن هم زبون شده رو بهزيمت نهاد و هر دو به آب جوي در آمدند و فيل گرانبار برو بلچيده بود و دست باز نيميداشت ناگاه كشتي كلا درميان حايل شد و گرانبار از شدت باز ماند شاهزاده خرم بخندمت جد بزرگوار شنافته مراتب آداب را باس داشته عرض نمود كه شاه بهائي باين جرأت و گستاخي رضا نداده اند و بداندستي ايشان واقع نشده در اصل سخن را بتفاوت عرض كرده اند و در همان ايام واقعه هايله حضرت عرش آشياني روداده آنحضرت را در مدت پنجاه و يكسال سلطنت هرگز نسيم ناكمي بر طره اعلام دولتش نه وزيده و هيچگونه پاي يكران دولت و اقبالش بسنگ در نيامد بهر جانب كه عزيمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم ركاب ميمدنت انتسابش بود و بهر طرف كه قصد فرمودی بخت مانند تخت سردر پاي عرش فرسايش داشتی آسمان بكام او گردش كرس بود و زمين به صرام او در تمكيس تا آنكه روزگار خود پرداخت و آن بادشاه جمجاه را از تخت فرمانروائي بر تخته ناكمي كشيد اجمال اين حادثه آنكه روز دوشنبه بستم شهر جمادي الاول سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجري مزاج اعتدال سرشت از مركز صحت انحراف پذيرفت و عارضه تب اشتداد يافته منجر باسفال گشت شاهزاده خرم از كمال سعادت مندي متكفل خدمت بيمار داري گرديد و حاكم علي كه سر آمد اطباي عهد بود متصدي علاج شد و چون زمان قضيه ناگزير رسيده بود هر چند بمعالجه

روزگار که سر شورندگی در سر داشت آرام و تسکین یافت و فتنه که چشم کشوده مدتظر فرصت می بود مکران حوالت اعتقاد بقاره شادی بلند آوازه شد حصرت شاهی دو صد عدد مهر هفت تولگی و چهار مهر پنج تولگی و یک مهر هشت و پنج تولگی و یک مهر نهم تولگی و سه مهر پنج تولگی بصیغه بدر و یک قطعه الماس که یک لک روپیه بها داشت و چهار ریشیر و یک برس بفتشش گذاریدند بعد از مراجع این مجلس حصرت عرش اشیانی از نارنگه حاضر و عام مرحاسته متوجه حرم حراست حلاست شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار او صاع حصرت شاهنشاهی قدر گرانی داشت ناظر شکایت اگس دحرفه هاست که را بدین درستانه و ریان معجزین بگوئی در آمد و بعد از آن که سحری چند عذابت امر گذارش نامت و مردند که بنا چنان ظاهر میشوند که از امراط باده پیمائی دماغ شما حلال پذیرفته بهتر آن است که روز بعد بدو لکجه ماسربردن تا قدری نگار برده تا صلاح مراجع شما بدارم و انشان را در عداوتخانه بشانده بعضی از خدمتکاران معتقد را بطریق دندانی گماشتند و هر روز والد ها و همسیره هانرا ایشان آمده دلدی و خاطر خوئی میکردند تده روز دران سعادت کده بسر میدید و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و اشفته دماغی ایشان آنچه معمر رسیده بود و قومی بداشت دستوری شد که بدو لکجه تشریف بردن و چندی از ملازمان انشان که از صبا حصرت عرش اشیانی بنم و هراس سکاظر راه داده بگوشه ها حرنه بودند باز آمده هرگز بخدمت گردیدند و حضرت شاهی هر روز بکورتش والد بزرگوار خود استعجاب یافته مشغول مراحم می گشتند درین ایام مکتوب های هائی شاه راه شیخ حسین حامی که در سلسله علیه حواهای بزرگوار نگذارش حال و تنی دادرس مانعس هزار می به همقا بود بخصرت شاهی رسید مصوب آنکه حصرت حواحه بهار الحق والدین قدس اللهور العزیز را در حواص مشاهده کردم فرمودند که درین روزی سلطان سلیم بواورنگ فرماندهی فر آمده روزگار را بدان و دهش انان گرداند و سرور کل عالم را به بخشش شاد سازد \* و از عرائس حکمایات که دران روزها و داد آنکه حصرت شاهی گران مار نام میله داشتند که در حنک میل به همقامود و مدلی که در برابر عداوت او با استوار کند در میخانه بادشاهی نشانی میدادند و همچنین حصرت اب روپ نام میلی داشت که او بیدر حنک میل سر آمده بود حصرت عرش اشیانی حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را با هم در حنک در اندازند و در متین نام میلی را از حلقه حاتم نمک مقرر فرمودند که هرگز بکی از آنها مردنگری عايب آمد و میلدان از نگه داشت آن باز مساند میل مذکور از کین بر آمده کمک نند اس میل را نامطلاح میلدان طمانچه می نامند و اس از تصریفات حصرت عرش اشیانی است که در وقت حنک صحت خدا ساختن میلق سرکش نیاخر آوردند و لود لنگر و جرحی و اوچاری نیز از اختراعات آن حصرت است بالجملة حصرت شاهی و حرم التماس نمودند که مر احیان سوار شده از مردیک تماشا کنند

خود را پیش رانده سعادت گورنشن حاصل نمودند و نزد رموزخوانان انفس و اتفاق ظهور این کزیمه غیبی اشارت بود بر فسخ این عزیمت لیکن شکوة انحضرت زبانهارا لگام بسته بود بالجملة ازان جابه پیشخانه نزل اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش اشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز بسبب افزونی بارش هیچکس خیمه بیرون نتوانست کرد و غیر از درلخانه خاص و پیشخانه چندی از بندهای نزدیک دیگر چادری منظر در نمی آمد و شب چهار شنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شد و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند و آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریابند عذاب معاودت معطوف داشتند و بیعادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بس پریشان یتقند و هرچند خواستند که اندرزی و سخنی ازان عفت سرشت و کشند زبان یارائی گویائی نداشت ناگزیر بقضای ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند \* و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده ذقاب گزین خلوتسرای زهت گشت و ازین سانحه جهانی شوریده و روزگار بسوگواری در آمد \* حضرت عرش اشیانی موع سروریش و بروت سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امراء و منصبدار و احدی و شاگرد پیشه بموافقت انحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و بادشاه جم جاه نعش را بدوش گرفته قدمی چند راه پیمودند و بعد ازان امرا نوبت بنوبت برداشتند و تابوت را روانه دهلی ساختند بادل زار و دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را ازان لباس برآورده هریکی را فواخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرمی در عرض پانزده پهر بدلهی رسید و در مزار فیاض الانوار حضرت جنت اشیانی مدفون گردید \* و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش اشیانی بصوب اله آباد و فسخ آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت قیاب بقدمی بسرای جاودانی بحضرت شاهي رسید بیتحاشی و تامل شریف خان را بحکومت بهار دستوری فرموده رایات نصرت ایات بدریافت ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبر آباد شدند تا غبار کدورتی که بر مرات خاطر حقیقت مناظر نشسته بود زدوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش اشیانی نوید حضو وافر السرور آن مسرت القلب را غمزده این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهي در ساعت معمود سال مذکور پادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند و بعد ازان که رسوم توره و آداب بجا آوردند عرش اشیانی فرزند اقیالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بندهای اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجالت زده غمگین و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد

شاهدشاهی شکوه انشان میگرد ناگردد و فاقهت حواحه نادگار روسته امید بدرگاه دادشده  
 جمعا بهادند و آنحضرت حوهر امالت و شجاعت از جماعه حادد دور در نامه و  
 شاسته تربت دانسته معصب هزار و پانصصی و خطب معدر حایب امیدار کشیدند  
 و حواحه نادگار را در معصب عرت بر امر احدثند در هگامیکه موکب شاهي از فتحپور  
 متوجه الہ آباد گشت اگرچه حصرت عرش آشیانی رحصت گونہ ارانی داشته بودند  
 لکن از صمیم دل بحدائی آن قرة العین حلاوت رمی نمودند بلکه اس دوری بهاست  
 دل آرنگی داشتند و جمعی از مقدمه حوہا واقع طلب هر روز مقدمه تربت دادند  
 وحشت امرای حاضر قدسی مظاهر میگشتند درسی انام اردوام مانده گسایم آنحضرت  
 بدلاس دلسوری شکاست میکردند و تر مودات حوہش اهل عرض آن شد که یکی  
 از واقعه دروسن شاهي به حانراست که در سلک حواص مدسلک بود نسبت تعشق  
 بهمرسانده و آن را ادب شیعنه خدمتگار دیگر شد و هر سه باتفاق میگفتند و حواسند  
 که حوہ را مدکی رسانیده در حماست شاهراہه دایبال روزگار بسر برد و چون حقیقت  
 حال بمصامع حلال رسید می انقور جمعی از سواران چالاک بخت گرفتاری انها نمی  
 شدند اتفاقاً هر سه را دست آورده در وندیکه آتش مهر شاهدشاهی در اشتعال بود  
 بچسور مالی حاضر ساختند و بموجب حکم واقعہ نویس را در حضور پوست کنده  
 یک خدمتگار را حواحه سرا کردند و دیگر را چوہ کاری نمودند اری سیدست رعیت و  
 هراس عظیم در دلها حاکم و راه گرفتاری مسدود شد و این قصید را از باب عرض بعد  
 آب و تاب بعرض حصرت عرش آشیانی رسیدند و حاضر مهر دطر آنحضرت سخت  
 تر آشفت و تر بران الہام بیان گذشت که ما تا امروز حباے را به شمشیر تسجیر کرده ایم  
 حکم کنند پوست گوسفند در حضور حوہ نکرده ایم مریدان ما عیبت قسی الفلبس  
 اند که آدمی را در پیش حوہ پوست میبندند همین هر سه در آن مقدمه انگر بعرض رسانیدند  
 که شراب را ما امیوی مروج مرموده رانده اراچی طلیعت برداشت تواند کرد پوشحال  
 می نمایند و در هنگام طعیان کیف و استیلاے نشه شورش مزاج بهم رسیده  
 احکام ندامت انجام سرمرد و در آن وقت هیچکس را نارایه چون و چرا نیست  
 اکثر حوہ را بگوشه کشیده محفی می سارد و چندے به ناگردد باشد حکم نقش  
 گلم و صوب دیوار دارند چون حاضر میس مآثر نگران احوال انشان بود و تعلق  
 مفرطان درة الفاح سلطنت داشتند رای صواب ما چنان تقاضا مرمود که ماله آباد  
 حوہ بشرف برده و حکر گوشه را همراه گرفته به دار الحکامه بیاورد و به اس  
 اندیشه شب در شمع یار دهم شهر روز سه هزار و دوازده هجری زانان اتمال بدانصوب  
 ارتفاع نامت و مرکشتی نشسته متوجه پیشخانه که در سه گروهی شهر بر لب آب  
 حوہ ترتیب بدیده بود شدند قصارا در انداے راه کشتی بر روی نشست و هر چند  
 ملاحان دست و پا زدند دران بیم شب بقوانقند کشتی را در آب انداخت ناگردد تا  
 سعیده صبح در میاد در نا توقف واقع شد و بعد از طلوع امقاب امرای عظام کشتی های



این مرید حکم آنحضرت را نمونه حکم الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده، لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیر گردن نمی نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن اوقات ضایع کردن چه لایق است مگر معلوم آنحضرت شده باشد که انا از کوهستان بر نمی آید و هر روز بمحکم پناه برده ناممکن باشد بجنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر در بی است که افواج نصرت امواج از هر سو در آمده کوهستان او را قمرغه وار در میان گیرند و هر فوجی انقدر باید که هرگاه بان مقهور دو چار شود از عهده او تواند در آمد و اگر دلتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را بسجود اخلاص روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و در خور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردن و بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهي بمسامع عز و جلال رسید بخت انسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهراکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و از باب تدجیم بجبهت قرانی که در بی نزدیکی واقع میشود تجویز ملاقات نمینمایند باید که بشجستگی متوجه اله آباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت در یابد حضرت شاهنشاهی بورد منشور لامع النور از فتحپور کوچ فرموده نزدیک متنها از آب جون عبور نموده روانه اله آباد شدند مقارن این حضرت عرش اشیانی یک پوستین روانه سیاه و یک پوستین روانه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن مسرت الصدور سلطنت عرضداشتی مشتمل بر سپاس گذاری این مرحمت پوشته این بیت را در انجا مرقوم ساختند \*

گردن من زبان شود هر موئی \* یک شکر تو از هزار نقوالم کرد  
و روپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به اله آباد رسیده روزی چند بساد کامی گذرانیدند قضا را والد سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت تفصیل این اجمال آنکه درینولا بیبوستی در دماغ آن عفت سرشت بهمرسید و نمودائی بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیره روی در ملازمت حضرت عرش اشیانی همواره به شکوه شاهنشاهی می پرداخت این غم سر بار آن گشت در روزی آنحضرت بشکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران آفیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بود و انس و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سائحه به نهایت ملول و بغایت اندوهگین شد و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گرانی کرد و حضرت عرش اشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتهی ضمیر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند \* و از سوانح این ایام زقن عبدالله خان است بدرگاه حضرت عرش اشیانی چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت عبدالله خان با او در گرفت و او پیوسته در خدمت

مدر لیسانه والدۀ ماحده چون شد مدعی القلمین شاهی را معرض آن عفت و ما رساندند  
و بس از آنکه حواشی انسان که حق معول دوست و مان عالمقت عنوان مشتمل بود  
اسدعقال مردم مکانی نبردند افعال مند نوشته این رباعی که از اول اب طبع جعفر بنگ  
اعضای است در آن معشور سعادت ملی نمودند

ای حسد ما مردم عادت ساعت \* اذراک وصال چه حاجت به عت

\* از وصل گردد کسب سعادت ساعت \* ساعت چندی بهانه به عت ساعت

و این بوا شناسه را سیواچه دوست محمد مرده او را رخصت عادت فرمودند بعد از  
وزیر این و مان رت عنوان چه ب ش هی \* جمع هرچه به مریخوی دار لیسانه  
رسدند و حصص مردم مکانی بکندل باشد شناسه آنگوهر اکلند سلطنت را بمرل چون  
در او بد و در و لیسانه انسان مرل السعدی این و آمدن حصص شاهی فرق نه به مدعی  
مدای آسمان سانی فله جمععی که شده بزرگ دولت برادر خند حصص \* ش آشنایی  
دیده آشنای بسمال جهان آری مردم افعال مند نورانی نموده آشنای را ندول لیسانه او دند  
و بحکم اشرف بهار شامانی نوحه آ ۱۱۱ بساط و اندساط را بگوش دور و نزدیک  
رسدند و حصص شاهی در ارب هزار مهر بصد و دور و بهصد و هفتاد و هفت رخت و بدل  
نرو ما به مردم بفسکش که آمدند از اشمه سفید و پشمه و چهار رخت و بدل درجه  
مد برای نامت و نفعه و باستان بکشند و بعد از دو و در کین نام مدعی از عدام طبع  
دکی که در فغان خاصه به سبک نامی و خوش مدعی ۷۷ همدان بود نانشان مرحمت شد  
و دسار مبارک ا فرق مقدس بر داشته بر سر اشرف شاهی گذاشتند و دند حاشدنی  
و بگوش آمدن آن خوشد آسمان سلطنت رساندند چون حصص عرش آشنایی  
در هنگام نوحه راناب عالقات مصوف دکی حصص شاهی را بر سر رانای مهرور رخصت  
فرموده بودند و بسبب امری نه رقم رده ملک و مانع دوس شد آن حصص  
مهم رانا ۱ باصام نارسانده ناله آمد شناسند درین صورت راسه صوب اندسای  
حصص عرش آشنایی چنان نفاعاً فرود که مهم را ۱۱۱ مردم آن فرزند بود لایق  
دواب آنکه به بیری همب این فرق لغت خلافت صوب انعام پذیرد لایق در حش دسور  
آن گوهر اکلند سلطنت بموجب حکم مدر بزرگوار راناب بصوب سمان بدانصوب  
نر از شنید و جمعی از امرا که اسمی آنها نوشته میشود بخواش حصص و سرانوار  
گشته در حصص آن دره نواح سلطنت دسوی نامند حکمتانه زانی و اسنگه  
ماهر سنگه زانی دریا زانی بوج هاشم جان فرانکجان اختیار بنگ راحه بکر ماحدست  
سبک سنگه دولت بصران موده راحه خواجه حضاری راحه شال باهی لشکری بصر  
مد ۱ بوسه جان شاه ملی بزا راصف جان شاه بنگ گولائی چون فقیدور محکم سراروب  
احلال گشت رو بچند جوان دارالاعداد بجهت سامان ضروریان توقف ابعان افعال و حراند  
و لشکری که مان کار دشوار گذار و بکند العباس نموند و راناب دحل در سرانجام  
آن اسدای گی های بجا ظاهر ساجدند ناگزیر حصص شاهی عزم داشت نمودند که

اخلاق و آداب دانی خدمت ملوک قصب العجب از اقرار زنوده بود بالجمله چون  
 فاسازگاری حضرت شاهنشاهی بروی بروز افتاد و همگی ملقومان درگاه عرش آشیانی از  
 پیش بیذنی و عاقبت اندیشی بجانب آن سرور آراء سلطنت گردانیدند از آنجا که  
 آنحضرت شیخ را با خود میزنک و با حضرت شاهنشاهی یگرو فهمیده بودند فرمان قضا  
 جریان شرف مدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن  
 گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردانید چون خبر طلب  
 او بعرض شاهنشاهی رسید به یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید بترتیب  
 اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در میان است رفتن ما بدربار صورت نخواهد  
 بسمت درینصورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صایب راجه نرسنگدیو  
 را که بجمعیت و مردانگی از اقرار خود امتیاز داشت و وطن او سرسرا بود باستیصال  
 شیخ برگماشتند و او دل باین کار بسته در کمین فرصت نشست چون شیخ به سواری  
 پرگنه که در ده کروهی گوالیار واقع است رسید راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده  
 شیخ را با چند نفر از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت و شیخ ندک گریختن را  
 اگرچه ممکن نبود برخورد نه پسندیده تن بمردن داده به قتل رسید و راجه سراورا  
 باله آباد فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاهر عرش آشیانی به آزرده گی  
 فراوان و تفرقه بیکران در افتاد اما از پی کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهنشاهی بملاحظه  
 عزیمت آستانبوس بدرگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها بصفا مبدل  
 شد چنانچه بجای خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد \* چون آن والا گوهر  
 اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بغایت مسحوب شدند حضرت عرش آشیانی  
 مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بنوازشهای بادشاهانه دلجوئی  
 نموده و از حجاب برآورده بملازمت آورند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب  
 خامه عنایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم بدو مژگانی  
 اله آباد رسیدند حضرت شاهنشاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات  
 نمودند و سجدهات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانی بتقدیم رسانیده به تجمیل تمام  
 در خدمت بیگم بشهر معاودت فرمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن مسرت القلب  
 را بنوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر زدودند و حضرت  
 شاهنشاهی در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند چون بسوالی  
 دارالخلافه اکبرآباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه  
 دوست مکمل بملازمت اشرف ارسال داشتند مضمون آنکه چون آنخداوند حقیقی  
 و خدای مجازی رقم عفو بردامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از  
 حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را بملازمت  
 اشرف اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات اینفدوی گردد و حکم شود که منجمان  
 حضور اختیار ساعت سجود نمایند بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی

عبدالله را بحضرت عبدالله خانی نامور ساختند در شهر سنه هزار و ده هجری که زیارت  
اسمان سالی حضرت عرش اشعانی در دارالسلامه اکثرانک بود حضرت جهانگیری با سی  
هزار سوار آماده بیکارو میانی نامدار روانه دارالسلامه گشتند اگرچه در ظاهر اراده در زیارت  
حضور والد ماحد نازمی نمودند اما در باطن اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت بزرگی  
و ملک خویشست مرکب خاطر حورشید مناظر بود چون حضرت توحه مؤمن طهر قرین  
ناس آئین به عرض حضرت عرش اشعانی رسید مسرت و انصافی که از رسیدن آن  
قره العین داشتند بوحشت و تعرقه بدل شد و بعضی از امرا که سخنان معانی آمیز از آن  
دره الناح سلطنت سمع آنحضرت میفرمادند براهه دراز افتدند خصوصاً حضرت ملک  
آصف که خدمت دیوانی داشت از بیم هزله درانی و بصره گوئی در تنگ ناس  
رسید که قالب تبی کند و چون مرکب شاهی در قصه آثوره که در حاکم حان مذکور  
بود نزول احلال فرمود لعلی گران بها مصحوب یکی از معتمدان خود برسم پیشکش  
فرستادند در آن ائمه مرمان قضا حرنان شرف مدور زیارت که آمدن آن مرشد بآلشکر امدت  
و بیان کوه شکوه خاطر مهر ناظر مازا ناندیشه دیگر رهنموی میکند و آمدن پسر بچه  
پدر ناس شوکت و حشم رسمی است که از آن حلقه الصدق بروی کار آمده اگر مطابق  
اطهار حمیدیت و عرض سپاه بود سخوی او شد مردم را بحال حاکم رخصت نموده  
حرنه خدمت شدند و اگر شانه توهم باقی است و هودر مطمئنی خاطر بیست عدل  
معادرت به اله آباد معطوف دارن و هرگاه نفوس توهم و تعرقه از حواشی خاطر انحراف  
رودد شود بمارست شدند چون آن مثال واحد الاغفال بحضرت شاهی رسید متحیر  
اندیشه مند گشتند و در آثوره توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم احلاص گردانیده نباید  
سر بر خلافت مصیر ارسال فرمودند مضمون اینکه ای مرشد باحسان چهل بیار و از رومندی  
احرام کعبه مقصود بسته معصومست که در آن رودی سعادت اسقاموس در باد در آثوره  
مرمان رسید که قدم حرارت پیش نه نهاده ناله آباد معادرت نماید عجب که  
احلاص آن نارسد در باطن آنحضرت اثر نکرده و مشتکی مقدم سرشتان خدای  
مجازی را در حق آن ندهد حقیقی بد گمان ساختند و زور به چند ای مرشد را از  
سعادت خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این بیارمد در و رات خاطر  
عیس ناظر پرتو انگذ انگاه زور به چند در آثوره توقف فرموده کوس معادرت به  
صوب اله آباد بلند آواره ساختند مقارن آن مرمان شد که صوبه بنگاله و اوردیسه را بحاکم  
آن مرشد مرحمت نمودم کسان خود را فرستاده متصرف گردد حضرت شاهی صلاح  
وقت در دستدار لشکر بدانصوب ندیده عدلهای دلیدر معروضداشتند و چون به نده  
اله آباد نزول سعادت از رانی فرمودند آنچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمانروایان  
والا شکوه است بروی کار آمد و مکرمان درگاه حطاف حانی و سلطانی یافتند \* اروقاع  
این انام کشته شمس شمس ابوالفضل است اگرچه او اشراف رادهای هندوستان بود  
لیکن از خرد حور و ناس و طبع دقیقه صنع نشه یونانی در سر داشت و در تہدیس

غبار شورشى که در بنگاله بتازگى ارتفاع یافته بود بے راجه مان سنگه صورت نمى  
 بست راجه بر گشتن ايشان عین مدعا دانسته سلسله جذبال ایں اراده گشت \* ناگزیر  
 مهم رانا بانجام نارسانده به طرف الہ آباد برگزیدند قلیچ خان کہ حراست انقلعه  
 اسمان ساسے بدو تفویض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت  
 ملازمت دریافت و بعضی هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض  
 نمودند کہ اگر قلیچ خان را بدست آورند گرفتنی قلعه اکبرآباد کہ بدفاین و خزاین مالا مال  
 است بمسکولیت میسر میگردد چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت  
 حضرت شاهي سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جا نداده خان مذکور را دستوری  
 فرمودند تا بقلعه درآمد و بنفس همايون از آب گذشته متوجه بجانب الہ آباد گشتند  
 مریم مکانی والدہ ماجدہ حضرت عرش آشیانی کہ در قلعه اکبرآباد بودند بر هودج  
 عزت نشسته روان شدند تا ان خلف الصدق خلافت و درة التاج سلطنت را ازین  
 عزیمت مانع ایند حضرت شاهي ازین معنی اکاهي یافته پیش ازینکہ مریم مکانی  
 برسند سواري گشتي اختیار فرموده بسرعت تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم  
 مکانی آزرده خاطر بقلعه برگزیدند و به تاریخ غره صفر سنہ هزار و نهم نزول ریات در  
 قلعه الہ آباد اتفاق افتاد و اکثر جاها کہ انروز آب اکبرآباد بودند بدست آورده بملازمان  
 خود جاگیر دادند از ان جمله موبہ بہار را بشیخ خدیو مخاطب بقطب الدین خان  
 کولکاش عنایت نمودند و سرکار جونپور را بلالہ بیگ مرحمت کردند و سرکار کالپی را  
 بذسیم بہادر کرامت فرمودند و نامبردگان را بمحال متعلقہ دستوری دادند و از اسے  
 کہنہ سوردیوان سی لکھ روپیہ خزائنہ کہ از حاصل خالصات موبہ بہار فراہم آورده بود  
 گرفتند \* و چون اینوفایع مکور و متوالی بعرض حضرت عرش آشیانی رسید از وسعت  
 حوصلہ و قوت بردباري و نہایت دلہستگی کہ باں جانشین خلافت داشتند اصلا از جا  
 در نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیریں قلم را کہ از خدمتگاران حضور بود و  
 بخدمت شاهي نیز اخلاص بسیار داشت بافرمان عطوفت نشان مشتمل بر نصایح  
 گرانمایہ و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و  
 لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیدہ خواستند کہ روانہ ملازمت شوند لیکن بناہر  
 ملاحظہ اینمعنی را در توقف انداختند و شریف را نگاہداشتہ دستوری معاودت  
 نہ دادند و او بمجاہلوسی و خوشامد گوئی در مزاج اقدس جاہرہ در اندک  
 مدتی وکیل السلطنت شد و حضرت عرش آشیانی فرونشاندن فتنہ خانہ خیز را  
 اہم دانستہ دل از کشادش ملک دکن کہ نزدیک بکار شدہ بود برگرفتند و بتاریخ  
 پانزدہم اردے بہشت سنہ ۱۰۰۰ و نہ ہجری کار سازی انملک را بہراندگی  
 و کاردانی خانخانان سپہ سالار و سزاولی و جانسپاری علای شیعہ ابوالفضل باز گذاشتند  
 بصوب دارالخلافہ اکبرآباد عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بتاریخ ہستم امرداد سال  
 مذکور بان مصر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند درس ایام حضرت شاہ خواجہ

حواجه یادگار و حواجه ترخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش اشکانی  
درمانند آن حضرت ملاخور حال هر یک منصب عدایت فرموده تعدیات موده دکی  
فرمودند و چون بشیر حواجه قرابت داشتند حکم شد که در خدمات نادشاهی رفتن  
او نباشند و آن والا نودان ندکی رسیده هر جا که کار و تودیدی پیش آمد مراسم مردانگی  
و حاضری به تقدیم رسانیدند و حوهر خود را دلنشین همکنان ساحت چون از خدمت  
بلند پرواز اندیشه غرقی مراتب دور دراز بود متوجه اسکان جهانگیری شده در سه هزار  
و سه سده خدمت پیوسته و رفته رفته بحوهر شناسی و دزدانی آنحضرت به ۱۰ هزار بلند  
تصاعد نموده \* چون در سه هزار و هفت هجری از عراض دولتیخواهان بوضع پیوست  
که بحسب ملک دکی ۷ بهشت زانات جهان کشتی حضرت عرش آشیانی صورت  
پدر بهشت نزارنج ششم مهر که محقر الحکم شناسان رمت بود بنفس بنفس بدان  
صورت توجه فرمودند و موده اعظم را تنهاً و تفرکاً به قبول حصص جهانگیری موزر  
موده راحه مانسنگه و شاه قلی حان محرم و سنان از امرا در ملازمت آنحضرت  
تعیین فرمودند در هفت ساعت مسعود به ترکدن پنج ساد زانا شرف رحمت  
ازبانی داشتند عرش از اختیار مفارقت آنکه چون مویک افعال به ممالک دور دست  
بهشت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده ولی عهد حالی نباشد و هم حدود  
متعلقه رانا بے سپر عساکر کیوان شکوه گردان اگرچه راحه مانسنگه خدمت حصص  
جهانگیری دستوری پاست اما نه التماس او ننگاله بدستور سابق مقبول او مغرور  
داشتند و راحه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهي باشد و مریدان و گماشتگان  
او سر براهی و پاسداری ننگاله نماند و حکمت سنگه پسر گن خود را نگاهداری آن  
ملک دستوری داد و در همان نزدیکی حکمت سنگه را سحرنا گریز پیش آمد و راحه  
پسر او مها سنگه را حادثی خود ساخته بصر کردگی ننگاله فرستاد و چون خطه احمد  
محکم سوانقات گردید امواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه باسندصال رانا دستوری  
دادند و بعد از یکچندی خود در سرکنان و شکار انگدان قا اودی پور بهشت فرمودند  
و آن اشعه راسه بے راه روز از کوهستان برآمده چند حارار ناحت و چون مداران  
لشکر دوری اثرار بے او شامقند نار سرآمده خود را شعاع فعال انداخت و حدود  
مدعلقه او لکدکوب عساکر افعال گردید و مسناری از کفار شقاوت اثار دران عرصه کارزار  
مرحاک هلاک افتادند و رن و مرید آنها باحضره رفعت در نفوت حشر شورش ننگاله  
و شکست مها سنگه بعرض رسید \* و در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پیر معام  
علوی شفاست و پیران حرم خلافت را بمع انداخت چون حوشامه گویان راحه  
طلب نای و ننگه چنان وا می نمودند که حضرت عرش اشکانی به تسجد دکی مشغول  
اند و مانک املک را نا کشود مرگشتی از عرمت نادشاهانه دور است اگر در خدمت  
خود حضرت مرگردد و برگردان آن راسه آمد اکثر آنک را که به معموری و سر حاضری  
اشتهار دارد بفرستاد از محاذل رشد و شمایل عذب دور سخاوت مود و در برداشتن

و راجه اودیسنکه بهر راجه مالدیو است که از راجه‌های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر راو مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر راو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرر سوان لشکر او را با رانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاد و هر بار آثار غلبه و تسلط ازینجانب روی نمود و همدیگر سال از دختر راجه بهگوانداس صبیبه قدسیه بوجود آمد و موسوم بسلطان النساء بیگم گشت و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر راجه پسر مرئوس متولد شد و حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام نهادند و در نوزدهم آبان سال نهصد و نود هفتم در مشکو اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زینبختن فرزند دیگر بر بساط وجود قدم نهاد او را سلطان پریز نام نهاده آمد و در بیست و سیوم شهریور سال نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیوشوداس رانهور صبیبه بوجود آمد بهار بیگم نام کردند و سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بهبارکشیده اشتها یافته بطالع میزان بحساب اختر شناسان فرس و سنبله بشمار منچیان هند در دارالسلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیبه قدسیه راجه اودیسنکه قدم برآورنگ وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است از انجمله دین ماه مبارک تولد حضرت خدیو البشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاد و این موافقت از مساعدت اقبال است و باستبدشار سنت الهی که بر سر هر هزار سال در عالم جهانیانی بوجود آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت از عرصه جهان براندازد چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب دولت و اقبال خبر داده و از مکتومی دریافت و حسرت نایافت آنوقت قطعه پر صفحه روزگاریاد کار گذاشتند

گویند که هر هزار سال عالم آید بجهان اهل کمالی محرم

آمد زین پیش و مانزاده زعدم آید پس ازین و مافرو زفته بغم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی به دولتمسرای جهانگیری تشریف برده دیده را به جمال جهان افروز او روشنی افزودند و در آن محفل جشنی عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار از مشاهده آن سمنرمه خیرت نمیکشید و هون قدوم میمنت لزوم سبب خورمی و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبی بسلطان خورم موسوم فرمودند و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبداللہ است بدرگاه حضرت جهانگیری آباء خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله ارباب وجد و حال امیر سید عاشق است که احوال ایشان در کتاب حبیب السیر و روشنائی مرقوم شده و والده خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندی است که نجیب النساء بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت خواجه در سال هزار با دو برادر خود

قصر اقبال ار تغاؤل ابن فام میمنت مرحام مقوحات تا ۷ قرن روزگار حجه اثار شهرنار  
معدلات کردار گردید در همنی سال میمنت مال حصرت عرش اشیانی حشر نظم  
شاهدشاهی آرسقه ابواب خورمی مروی روزگار کشودند و روز پلشدند بست و پلشم  
حمادی الاحری ان قدسی طنعت والا گهر را پندرای عشرت مرموند و چون عمر گرامی  
بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پندوست نقابین دادشوران پاستندی و آنس دیعه  
شداسان آسمانی در ساعت بیص اشاعت یعنی روز چهار شده بست و دوم رحب سال  
بهصد و هشتاد و یک ان مطهر عواطف سجدایی را مکتب نشی دادش ساحتند  
و حشر های دلکش ترنعت دانه عالمی را نقد مراد در داس امید رنجند و تعلیم  
آن سواد حوال رمور انعمی و انامی بقاوه در دامن فصل و کمال صدر نشی مسند  
امامت و امصال مولانا مدرکس هوس که سلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی  
داشت تعویض نامت و فطما الدن محمدی انکه بخدمت اثنالیقی آن برگزیده  
دس و دولت جلعت امتیاز پوشید و چون او بمراسم سرحد ناصر گذشت میبزرگان  
جانشان را شایسته انی منصب عالی دانسته عراستار میخسیدند و در سال بهصد  
و هشتاد و پنج منصب ده هزاریدات و سواریه حصرت شاهدشاهی از رانی داشتند  
و برریان گوهر امون گذشت که نظر برود روز صا حوئی و دیک سیرتی و بدار دلی و  
بر داری نعمی حنون سماوی اعتصام با توفال دولت و امنگی دارن و چون سدر  
عمر همانن بهانده سالگی رسید صیده قدسیه راجه بهگوانداس را که ار اعظم امرای ان  
دولت اند مقرون بود و در ممره راحهای فامدار بمرند شوکت اعتبار اختصاص داشت  
بجهت آنحصرت حواسنگی نمودند و در لنگانه خاص و عام را آنس بعت حشر نادرشاهه  
ترنیت دادند و بزار پنجم اسعدار آمد ماه الهی سال بهصد و دوسه هجری که مختار اسم  
شداسان وقت بود حصرت عرش اشیانی مورود مقدم اقبال توام مدرل راجه را پانه اسمانی  
بخشیدند و ان نادی حجله عصمت و نعمت را بگوهر نکلی حلاوت و سلطنت عقد اردواح  
حجسته امندار بعت و در لنگرای حاون آورند و راجه لوازم دیار و بشکش بتقدیمر سایدند  
طوی در حور این بمنت که سرمایه ابتکار اسلاف و اخلاف اوست سرالحام داد و  
مسیح شاعرانهای عالیقدر و هر یکی ار حصرات عالمت هیامنه لایق مرستاد و  
احدی و شاگرد پندش را نام نویسی کرده سرو پانغا داند و ناس سعادت ابتکار خارند  
اندوخت \* و در بهصد و دود و چهار هجری حصرت شاهدشاهی را بدختر مرحدده اثر  
راجه اودی سنگه که باعالت و حاه و لشکر و دستگاه ار جمیع راحهای همد مقدار بود  
ناصرن ماحند \*

نه ساعتی که تو را کدند و تو تقوم

حصرت عرش اشیانی با محدات مرادق عصمت مدرل راجه تشریف دوده عقد اردواح  
سدرن معاج بستند و مروی روزگار در عشرت و کامرانی کشاند \*

محتاج بود ملک به پندانه چندی \* آخر مراد ملک روا کرد روزگار



سعادت از زده بیست سال در محبت شریفش ریاضات شاقه کشیدند و باشارت شیخ سفرها و غربتها پیشه‌هاک همت ساخته بخدمت بسیار از بزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین کبری و دیگر مشائخ کرام و اولیای عظام رسیده بزور بازو فطرت کمند طلب بکنده مراد انداختند، و خدمت خواجه بدو واسطه بشیخ مورد چشتی می‌رسند و بهشت واسطه بشیخ ابراهیم ادهم و قبل از آمدن سلطان معزالدین سام در عهد راس پنهورا برخاست پیر خود در هذ آمدند و در اجمیر اقامت گزیدند و خواجه قطب‌الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابوالدین سمرقندی بحضور شیخ شهاب‌الدین سهروردی شیخ اوحدالدین کرمانی بارادت خواجه معین‌الدین فایز گشته اند و شیخ فرید شکر گنج که در بن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب‌الدین اند و شیخ نظام‌الدین اولیای پیر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید شکر گنج داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه منتجبی می‌شود القصه در ساعت خیر اشاعت عذران توجه بدارالملک دهلی انعطاف یافت که بجهت شکوایی عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور مرکب اقبال بان سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زیارت مرقد متبرکه و طواف مزار فیاض الانوار جذت استانی نورالله برهانه بقدم رسید انگاه نهضت عالی بصوب محقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذی قعدة بدارالخلافة اکبر آباد نزول اقبال رویداد چون ولادت فیض افادات حضرت جهانگیری در سیکری واقع شده بود حضرت عرش اشیانی انوضع را بر خود مبارک دانسته در آن سرزمین طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه ربیع الاول نهصد و هفتاد و نه هجری حکم گیت مطاع بتاسیس حصار والا و عمارت دلکشا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام و ملتزمان رکاب سعادت در خور مرتبه و حالت خودش منازل اساس نهادند و باندک فرصتی شهر عظیم در نهایت آراستگی بر روی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و نیکوین و اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساطین بهشت آئین باعث طراوت و نظارت آن عشرنگاه شده و بفتحپور سمت اشتها گرفت + و بعد از نزول اجلال درین

+ بعد فتح دکن نام این معموره قشور نهاده شد کتبه بر بهلوی دروازه کلان درگاه حضرت شیخ سلیم کده است درینجا ثبت میگردد \* حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظلاله جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و راندیس که سابقاً مسمی بغاندیس بود نمود سنه ۹۶۱ هجری مطابق سنه ۱۵۵۰ هجری به قشور رسیده مزیمه اکبر آباد فرمودند نظم تا نام زمین و آسمان است \* تا نقش وجود در جهان است تاملش بسپهر همنشین باد \* ذاتش پنهان بدوین باد \* قال عیسی علیه السلام الدنيا تنظرة فاعبروها ولا تمروها \* فی الاخبار من تامل انه يعيش غداً تامل انه يعيش ابداً \* و قبل الدنيا ساعة فاجعلها طاعة بقیة العمر لا تیتها \* فی الاخبار من قام الی الصلوة و لیس معه قلبه فانه لا یزید من الله الا بعداً \* خیر المال ما اتفق فی سبیل الله \* بیع الدنيا بالآخرة یربح \* الفقر ملک فیها محاسبة رباعی نامی چه شد ارتو تحت گاهی کوهی \* رز قصر زر اندود پناهی کردی \* خوبی جهان بصورت آینه هاں \* خود گیر توهم درونگاهی کردی \* قابله و کاتبه محمد معصوم نامی بن سید صفائی الترمزی اصلاً البکری مسکناً و المنتسب انا الی سید سیر قلندر بن بابا حسن ابدال السبزواری مولداً و القندهاری موطناً \*

محدوران قول دانست مصرعه اول هریت تاریخ جلوس انحصرت است و دوم قارم  
ولادت حضرت شاهنشاهی و انعام اس دوکار مشکل معانی رنگی و العاط داریک آراسته  
و اس چند بیست ازان قصیده است که به تحریر در می آرد \*

لله الحمد از پئی حای و حلال شهریار \* گوهر محمد از محیط عدل آمد در کنار  
طایفه ارشدان حای و حود آمد مرود \* کوکبی از اوج حر و نار گودند آشکار  
گلشنی رنگونه نمودند بر دهر چمن \* لاله رنگونه نمشود از میان لاله رار  
شاد شد دلها که نار از آسمان عدل و دان \* نار دلها رنده شد کر مهر اہام بہار  
آن هلال طرح قدر و حای و حود آمد برون \* و آن بہال آرزوئی حای شاد آمد بدار  
شاد افکنم و ما سلطان انوار صفا \* شمع جمع دیدن کام دل امید وار  
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران \* نادرشاه نامدار و کامجوی و کامگار  
کامل دانای قابل عادل شاہان بذر \* عادل اعلیٰ عامل بیعدیل روزگار  
سانہ لطفہ الہ آن ذیق تاج و نگس \* نادرشاه دس پندہ آن عالم عدل مدار  
مجلس و نرا سمائی چارمینی دان عودسور \* موکب و نراسماک رانم آمد نمرہ دار  
نور برج و حود و گوهر دریا حود \* از هوای اوج دلها شاہدار حای شکار  
نادرشاه سلک کوکبی نفیس آورده ام \* ہندہ از گل گرمی نار حوی و گوش دار  
کس بیارہ ہندہ رمی نہ اگر دارد کمی \* ہرکہ دارد گوہیا چیرنہ داری گوہیار  
مصرعہ اول روسہ سال جلوس نادرشاه \* از دوم مولود نور دندہ عسالم نوار  
تا بود باقی حساب روزہای ماہ و سال \* دان حساب ارسال و ماہ و روز در آن نامدار  
شاه ما پایندہ باد و باقی آن شہزادہ ہم \* روزہای نجات و سالہای بخشار  
چون عیچہ مراد ارگلی امید شکفت و شاہد مقصود از بہانہ حواہش قدم بجلوہ کلا  
شہود بہاد بشکوفہ آن عرش آخیانی مفرج دواردم شہر شعدان سال ولادت از اکبر آباد  
عارم زیارت روضہ حواہ معنی الدس چستی سحری قدس سرہ شدہ پندہ متوحہ احمدیہ  
گشتند و مصافحت منزل دوارہ کردہ مقرر کردہ شد روز ہفتدہم برومہ مدورہ مقدسہ و روز  
سعادت اتفاق افتاد و حلی احلاص بر آن استال سودہ مراسم زیارت و لوازم عبادت  
نقد نموسانند و سبکرات مغرب پرداختہ کشت راز معنیان حواہی ان روضہ قدسیہ  
را بر شجاعت سحاب مکرمت سرباد گردانیدند \* اکنون محملی از محاسن دات و  
مناقب صفات حواہ بررگوار نگاشته کلک بیان میگردد مولد انجمن سیمستان است  
از بخت ایشان را سحری دومند کہ مغرب سگرمست در پاندہ سالگی حواہ  
والد بررگوار از کہ حواہ حسنی نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میاس  
نظر دومس شمع ابراہیم مستور قدری درو طلب دامگیر ہمت حواہ شد و قطع  
تعلقات ظہری نمودہ بمرقد و بحار شتافتند و چندی فائقہ علوم رسمیدہ پرداختند  
و اراک بحار اسان رفیعہ دارل سرزمین بشو رہما یافتند و در ہارون کہ از بواج نیشاپور  
است نصحت بیس مودت شیع عثمان ہارونی رسیدہ دست ارادت نداس

چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده افه راقم سطور از بدو ولادت تا روز جلوس برآورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و معتزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید و من الله الاعانت والتوفیق القاب واسامی گرامی ابد عظام و اجداد کرام حضرت شاه جنت مکان باین ترتیب است ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میزان شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر تیمور گورکان چون حضرت عرش اشیانی بجهت بقاء کارخانه سلطنت و جهانبانی همواره از درگاه ایزد جان افرین خلفی که شایسته افسرو اورنگ و معندهارائی دانش و فرهنگ باشد مسائل می نمودند و باطن قدسی موطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله اینخواهش ساخته مدتظر طلوع کرمکب جهان افروز می بودند تا آنکه بعضی از ایستادهای پایه سرب خرافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشی که در صفای ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و نفس متبرکه از باجابت دعا مشهور و از روی نسب بهفت واسطه بشیخ فرید شکر گنج میروید در قصیده سیکری که دوازده گروهی دارالخلافه اکبرآباد واقعت می باشد اگر انحضرت این آرزوی گرامی یا او در میان نهند امید که نهال مراد بآبیاری دعای او برومند گردد و چه در مقصود در آئینه ظهور رو نماید لاجرم انحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشن ضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معنی را بطلوع کرمکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش اشیانی فرمودند که من نذر نمودم که انفرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهری و باطنی شما بدولت بزرگی و بزرگی دولت رسد شیخ قبول نموده بزیان گردانیدند که ببارک باشد مهنم آن نو نهال دولت و اقبال را همزمان خود ساختیم از آنجا که صدق نیست و رسوخ اعتقاد بود در اندک مدتی شجره امید به ثمره خواهش بارور شد و چون هدیگام وضع حمل در رسید والد ماجده حضرت شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت و فرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند و در آن مکان سیمت نشان روز چهارشنبه هفتم ربيع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بطالع میزان در موضع فتحپور به منزل شیخ سلیم آن آفتاب جاه و جلال طلوع فرمود و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع حضرت عرش آشیانی رسید جشن عالی و طوبی عظیم ترتیب یافت و باستماع این مزده خرمین خرمین زرنثار شد و بجهت ادای شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت و بموجب قرارداد آن سلاطین دودمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معانی عجیب یافته تصاید غرا در سلک نظم کشیدند از انجمله یکی در شهور لیلة اکبر \* و دیگری گوهر درج اکبر شاهی \*

یافته امه خواجه حمین مروجی از قدرت طبع و حدت فهم قصیده گفته که کارنامه



دیباچه



توزك جهانگیری نوشته میزرا محمدشادی



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
	سنگ مرمز و تفویض صوبہ اجمیر بمہابت	۴۲۱	پسر خسرو
۴۲۶	خان و رسیدن اکثر بندھا بہ ملازمت		سپردن آصف خان دارا شکرہ و اورنگ زیب را
۴۲۶	رسیدن در دارالخلافہ آگرہ		بہ صادق خان و نظربند نمودن نور جہاں
	جلوس نمودن شاہجہاں پر سرپر سلطنت و		بیگم ہمیشہ خورد را و فرستادن شہریار
۴۲۶	اجراے سکہ و خلیفہ بنام نامی	۴۲۲	بالیسقر پسر دانیال را بیچنگ و بردن آصف
			خان دارر بخش را بہ جنگ اور
			ہزیمت یافتن بالیسقر و در آمدن شہریار بہ
			قلعہ لاہور و بر آوردن شہریار را از محل
			بادشاہی و مکتول نمودن اور و رسیدن
			بنارس و عرض بست روز بدست شاہجہاں
			و رسانیدن خبر واقعہ جہانگیر و نصرت رایات
			شاہجہاں بجانب آگرہ و فرستادن شاہجہاں
		۴۲۳	جاں نثار خان را نزد خانجہاں جہت استمال
			سر باز زدن خانجہاں از اطاعت و دادن ملک
			بالا گھاٹ را بنظام الملک سراے قلعہ احمدنگر
			و ملحق شدن دریا خان روہیلہ بخانجہاں
			و تصرف نمودن خانجہاں بعضے از ممالک
		۴۲۴	مالوہ
			تقریض خدمت گجرات بشیر خان و طلب
		۴۲۴	داشتن سیف خانرا مقید بدرگاہ
			آوردن خدمت پرست خان سیف خانرا مقید
			بمضمر و عفو گناہان اور و رسیدن شاہجہاں
			بہ احمدآباد و ملازمت شیر خان و امرای
			متعینہ گجرات و تقریض ایالت ملک پٹنہ و سند
			بمیرزا عیسیٰ تر خان و صوبہ داری ملک
		۴۲۵	گجرات بہ شیر خان
			خراندن خلیفہ بنام حضرت شاہجہاں در لاہور
			و بقتل رسانیدن دارر بخش و برادر اور
		۴۲۵	شہریار و پسران دانیال را
		۴۲۵	ملازمت نمودن رانا کرن
			مرخص شدن رانا کرن و جشن وزن شمسی سال
			سی و ہفتم از عمر شاہجہاں و رسیدن
			شاہجہاں باجمیر و حکم بنائے مسجد از

## معجزه

## مقصود

- اصعقانی نقطاب سائست پتانی و عرص صورتها  
 ۳۱۳ معرو را رسم و رسندی شاهجهان نه نشد  
 مصوم مکتوب دورجهای بیگم که ساعتهای  
 مرسته بود و منصب ناقل اصعقانی و مرسته  
 ۳۱۴ گشتن شاهجهان منصب نالاکهات

- دل مال فرمودن معز محمد مریم و فرجه  
 خانههای ملک نالاکهات را نظام الملک  
 ۳۱۵ و ثقل مریم محمد خان نصی و مکتوبه او  
 رتس زن محمد خان بهنگ لشکر عادلستان  
 و مراحت مریم و معز و طغر و ذکر منصب  
 عبدالرحیم خواجه و فرستادن امام طبعان  
 ۳۱۶ فرمانروای نوزاد اسرار بخار و بهندوسان  
 مری شدن مکتوبان نا حمله که راکب  
 کسی بودند و ذکر وفات شاهجهان و ذکر سه  
 قلع عمده که از روز بروج آمده بودند و ذکر  
 توحه مریم شاهجهان و اتمام ماری را از  
 ۳۱۷ ترکی تارسی

- ملکشی شدن راجه مانو و موصی شدن  
 بهانههای مصوب شاهجهان و طلب مریم  
 شاهجهان عذافه خان را مکر و دیویر و  
 مصوم صاحب دو قلعه اسیر و داستان  
 ۳۱۸ شاهجهان در عهد شاهجهان  
 کشته شدن شاهجهان و رسندی سر او نه گاه  
 ۳۱۹ شاهجهان و عزم حضرت جهانگیر نه کسی

## چشم نسبت شوم ۹/۱۴

- تقریر صورت ماری نگاره نعلان  
 ۳۲۲ تقریر نظامه پیشه نه انو سعید بهیر  
 ۳۲۰ اعدادانوله  
 ذکر راجه هایت حضرت جهانگیر شاه شاه همگام  
 ۳۲۱ صاحب کفره مرص حکرمی  
 مدبرات صاحب صف خان حجت خلعت  
 شاهجهان و نه سلطنت نعلان دارر نظم

## معجزه

## مقصود

- رحمت انجلی ساه عیسی  
 ۳۰۱ دیگر من و ای مهابت خان  
 ۳۰۲ کشفه سحر گنجی خان فاروقه دستا  
 ۳۰۳ ما سورش و چهره بندره سعادت خان  
 سوار شدن دورجهای بیگم و اصعقانی نادر  
 نادره بهنگ مهابت خان و نوگسین  
 بیگم و عیسی گردانیدن ابراج نالاکهات و کشته  
 ۳۰۵ شدن خواجه سرانی عمده دوران بدلی  
 حلقهات بهروج نعلانی خان و مصطفی شدن  
 اصعقانی در ثلثه انگ و کشفه سحر عبدالحمید  
 مدح ناساره مهابتخان و رسندی ساه خواجه  
 ۳۰۶ انجلی ندر محمد خان والی طبع  
 ذکر نعلان اوردن مهابت خان اصعقانی  
 و ابرطاب سورش را ناچیمی دیگر و مقنوس  
 مریم و ملک و ساندن عبدالعالی و محمد  
 تکی خان و ساه منو محمد مریدی را و  
 ۳۰۷ ذکر عباد و انوار منصب نگار  
 نواز مریم حجت سنگه وند راجه مانو  
 و رسندی جهانگیر و مهابتخان نگار و حجت  
 ۳۰۸ اعدان نالاکهات و ابرطاب مهابتخان  
 ۳۰۹ مریم منو حسنی مسهور  
 رسندی حنر نعلانی ساهواره وریز و مغریت  
 ۳۱۰ مریم سلطان دارا سکوه و آرزنگ رت  
 ۳۱۱ گدیز مریم دو نواز مهابت خان  
 نواز مهابتخان و تقریر و کشفه و نشاط  
 نعلان نالاکهات و عباد حجاب و احتفال  
 وزارت ساهواره انوالنس و تقریر خاسامی  
 نالاکهات و بهنگری معز حمله و دست  
 انان سست و ترکچه رویه از سال مهابتخان  
 و تقریر منصب و خط و خانگی احمد  
 ۳۱۲ نعلانان و صورت نگاره مکرر خان  
 مریم ساهواره وریز و رخصه شاه حواله سحر  
 منو محمد خان و سورتاری ابرطاب منو



یادشاهی و فرستادن سرار به پیشگاه و تقویض  
نظامات اگره بقاسم خان و معاودت جهانگیر  
یکشمیر و حکایت قریب از جلالت شاه قلیخان ۳۹۳  
مقارقت اختیار نمودن عبدالله خان از شاه  
جہاں و فوت خان اعظم و طلب فرمودن  
دارو بخش پسر خسرو از گجرات و تقویض  
نظامات گجرات بخانجہاں لودی ۳۹۵

۳۹۴

## جشن بیستم

۳۹۶

رسیدن یکشمیر

رسیدن دارو بخش از گجرات بمصنور و تقویض  
صوبه داری پٹنہ بشاهزادہ شہریار و فرستادن  
شاهجہاں داراشکوہ و از رنگ زیب را  
یا پیشکش نمایان بدربار و دست برداشتن از  
قلعہ دھتاس و قلعہ اسیر ۳۹۷  
ملازمت نمودن عبدالرحیم خانخاناں معجوب  
و شرمندہ و حرکت رایات از کشمیر جانب  
لاہور و نقل جانور ہماے ۳۹۸

رسیدن بلاہور و آمدن اقا محمد ایلچی شاه  
عباس و حکایت شیو کہ یا بز انس  
گرفته بود و انتجا آوردن عبدالله خان

۳۹۹

بخانجہاں

نامزد نمودن بہاربانوی بیگم صبیحہ خود بطہمورت  
و ہوشمند بانو صبیحہ خسرو بیوشنگ پسران  
دانیال و سرفرازی معتمد خان بقدمت  
بخشیگری و عزم سیو کابل و رسیدن سراجداد  
و نقل جنگ ظفر خان یا اجداد ۴۰۰

ذکر فوت رفیعہ سلطان بیگم و متوجہ شدن بر  
احوال خانخاناں و خبر رسیدن نامزد  
کردن مہابتخان صبیحہ خود را بہ خواجه  
پرخوردار و عنایت خطاب شاهنواز خانی بہ  
میرزا رستم دکنی ۴۰۱

## جشن بیست و یکم

۴۰۱

کشتہ شدن ابراہیم خان قتب جنگ و دست  
شاهجہاں اقتادن چہل و پنج لک روپیہ از مال  
ابراہیم خان و تقسیم نمودن شاهجہاں زر  
بہ بندہاے خویش ۳۸۴  
تقریض نمودن شاهجہاں ایالت بنگالہ بہ  
داراب خان و گذشتن عبدالله خان از آب  
گنگ و مصبور گشتن میرزا رستم و شروع  
نزاع عادلخان با عنبر ۳۸۵

رعایت مہابتخان از طرف خود بملا محمدلاری  
و نزول جہانگیر در کشمیر و حکم اخراج  
عبدالعزیز حاکم قندھار و بعدہ حکم قتل او  
و فوت ارام بانو بیگم ۳۸۶

ظفر یاقتن خانزاد خان بر پلنگپوس و کشتہ  
شدن نفیم غلام خانخاناں و رسیدن سلطان  
پرویز و مہابتخان بھوالی الہ آباد ۳۸۸

حرکت شاهجہاں بجانب بنارس از چوہنبر  
یعزم رزم و کشتہ شدن بیگم مخاطب  
پخاندروران در جنگ اقا محمد زماں و ذکر

۳۸۹

مصاف شاهجہاں با سلطان پرویز و مہابتخان  
عنان گردانیدن شاهجہاں از میدان جنگ و  
یاقتن مہابتخان خطاب خانخاناں سپہ  
سالار و مجملی از سوانچ دکن ۳۹۱

مصاف ملا محمد لاری بمک لشکر ہند باعنبر  
و کشتہ شدنش و اسیر گردیدن سرداران لشکر  
و محبوس ماندن در قلعہ دولت آباد ۳۹۲

تقریض صوبہ داری کابل بہ احسن اللہ و  
مراجعت از کشمیر بجانب لاہور و تقریض  
صوبہ داری پنجاب باصفخان و طلب نمودن  
شاهجہاں دارابخان را و ایستادگی او از  
حاضر شدن و بقتل رسانیدن عبداللہ خان  
پسر جوان اورا و تقریض گشتن ایالت بنگالہ  
بہ پسر مہابتخان ۳۹۳

کشتن مہابتخان دارابخان را بر طبق حکم

مصحف	مصحف	مصحف	مصحف
۳۷۰	سوره ح و نال جنگ او تولد عید شهریار و حسن روز جمعی و وقت میرل سپهریار	۳۷۱	و مروت دای منکانه نامعشان و رستدن جهاگیری منله احمیر و رستدن خبر خوب مردم ارمایی و خبر نوح نای
۳۷۱	سوکست سافتهای و عمو از آب برهانور و پیترسی عدالته عالی دعدمت شافتهای	۳۷۲	دور احوال صبی حای و دندرائی ۱۱ در منع گجرات نکاو مروت و داخل سنی
۳۷۲	معوض اناک الله باد نه سورا و سم و مازمت جانهای و عروست کسمیر مروت نال	۳۷۳	ناغر حای همکام طلوع اناب دوسپو گجرات گرنش حواجه عدالته دهانه سنج جعفر
۳۷۳	دگر خانه جنگی سادات نارده و کسم سنی راجه گردنور	۳۷۴	و گردنار سنی لو و معدرس کسن جمیع ستسان شافتهای و نسیف امنی نصت
۳۷۴	قرب معیار حای حواجه سرا	۳۷۵	موضع و دگر اسه دگر جنگ و طرح مصاف و هرنست عدالته
۳۷۵	وصول دهانی و نورده امنی میرل کسداس و امنی عالی وای حاکم راده دند	۳۷۶	ح و نماب میرن سد دگر حای مکر قتله سر سلانی احمد و خلص سنی سرورار
۳۷۶	گدسن از حوران حکم سنگه نماند مور حای بیگم	۳۷۷	حای و اصاف مصعب صفتان و اصاف و عاف ناغر حای و دگر اصل و بروج سسته
۳۷۷	مراژ نموش میرزا معتمد ولد انصافان لشکر سافتهای و کسم سنی او در جنگ	۳۷۸	انسان وصف سادات نارده و دگر سکار شروان و
۳۷۸	معاف گندگل و برسان شافتهای انصافان دیوان خود را برد عمو و عادلخان	۳۷۹	حک و از سکار سلانی معتمد عربی دو هندوسان
۳۷۹	ناسدعای مله و رستدن سافتهای ملک عطاالملک	۳۸۰	حور سنج نالک و نقل جنگ سافتهای ناپوریز در ملک مالو و کسم سخن معروز حای
۳۸۰	جشن مو دهم حور رستدن سافتهای سر معن اردنسه	۳۸۱	فرنگی امن دند و حای لو فوج سافتهای و رستدن
۳۸۱	و حکم حرکت سافراة نورنو و مهانسان از خاست خاندن مصاف الله انان	۳۸۲	رسم حای که از مده های فوج سافتهای مرد لشکر ناسانی و دند نموش سافتهای
۳۸۲	عروست نموش عمو مهانسان و مرا نوسان عادل حای ملا معتمد لاری را نا	۳۸۳	راشد حای را نا نرانی لو عمو نموش سافتهای از اب مروت و دند
۳۸۳	منچ هزار سوار بهراهی ابراج ناسانی ساست نموش مهانسان عازب سر راشد را	۳۸۴	نموش جانهایی را نا والد او سست نوسن نامه مهانسان و عاف حاکم حوصیر
۳۸۴	و داخل سنی سافتهای ملک لودنسه تکمله نوسه میرزا معتمد ه بی سولند ناسا	۳۸۵	جانی نادر اعم حسن مازم حلقان در و عاف مصعب مهانسان
۳۸۵	منظر نموش سافتهای طمه نروران را و معصوم کسن اثر نیم حای کلمه دار الکرتگر	۳۸۶	امن رستم حای و معتمد مراد و دگر مقامان سافتهای و دو مایه دنگ انداحس
۳۸۶	در حصار معزده نوسن		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۵	تقریر نظامت تہمتہ بہ سید بایزید بظاری	۲۸۴	مراجعت و ملازمت خان عالم از رسالت
	نقض عہد نمودن منبر پیمان شکن و شروع	۲۸۵	نقل شکار قمرغہ و وصف کثیر اندازی خان عالم
۳۰۵	نساہ در دکن		آوردن خان عالم تصویر مجلس جنگ صاحبقران
۳۰۶	عدالت و تحقیق بوضع غریب	۲۸۵	با نعمت خاں
۳۰۶	وصف میوہ اشکن و تسمیہ بطروش کن		کشیدہ آوردن بشنداس مصرور تصویر شاہ
	فوت بادشاہ بانو بیگم و گفتن جوکراے	۲۸۵	عباس داراے ایران
۳۰۷	این معنی را قبل از وقوع واقعہ	۲۸۶	خطاب ملک الشعراے بطالب آمای
۳۰۷	کشتہ شدن عزت خاں از پرچلوئی در افغانستان	۲۸۶	ملاقات نمودن میان شیخ منیر نام درویش
۳۰۸	بر آوردن شیخ احمد سہرندی را از قید		ذکر دختر باغبان و ملازمت نمودن الہداد ولد
۳۰۸	تقریر ایالت اودیسہ بہ حسن علیخان ترکمان	۲۸۷	جلالہ یار بکی
۳۰۸	عزم سیر ایلانق توسی مرک	۲۸۷	مرحمت منصب پنجہزاری پخان عالم
۳۰۹	امدن مستعد زاهد ایلچی حاکم اور گنج	۲۸۸	فوت خواجہ جہاں و نبی از احوال آن
۳۱۰	ترک شواب نمودن فرزند خانجہاں یک لخت	۲۸۸	غیر فتح کشتوار
	فرستادن خواجهای جوئیاری دندان مایہ	۲۸۹	جشن وزن تعری
۳۱۰	سیاہ ابلق	۲۸۹	مردن رانا امر سنگہ
۳۱۱	فوت دلاور خاں صوبہ دار کشمیر	۲۸۹	رخصت مہابتجان بضد منہ بنگش کابل
۳۱۱	جشن وزن شمسی و رفتن بمنزل اصفہان		تشریف فرمودن بمنزل میرزا حسین و ذکر
۳۱۲	عزم سیر سر چشمہ ویرناک	۲۹۰	قوم ککھر
۳۱۲	از دست رفتن ملک کشتوار	۲۹۱	ذکر کتل پیم درنگ
۳۱۲	وفات خاندنبرہاں		
	تقریر صوبہ داری کشمیر بہ ارادت خاں و	۴۹۴	جشن پانزہم
۳۱۳	خانامان شدن میر جملہ		
۳۱۳	نقل شکار مایہ بوضع غیر مکرر	۲۹۲	وجہ تسمیہ بارہ مولہ کہ از مصافحت کشمیر است
۳۱۵	فوت میرزا رحمن داد پسر خانقاناں	۲۹۳	نزول بادشاہ در دیرہ معتمد خاں
۳۱۵	مراجعت از کشمیر بہانت ہندوستان	۲۹۳	فروق شدن سہراب خاں پسر مرزارستم در آب بہت
	رسیدن رنبل بیگ ایلچی شاہ عباس بلالہور		ملازمت دلاور خاں حاکم کشمیر و کشتوار و ذکر
۳۱۵	و فرستادن خلعت و سی ہزار روپیہ از حضور	۲۹۳	فتح کشتوار
۳۱۷	شکار قمرغہ	۲۹۷	گرفتار آمدن و متحبوس شدن راجہ کشتوار
	رسیدن خبر فتح قلعہ کانگرہ و وصف قلعہ و		مجملاً ذکر احوال و اوضاع و خصوصیات ملک
۳۱۸	کوهستان و دیگر حکام آن	۲۹۷	کشمیر
۳۲۰	ملازمت سفیر ایران	۳۰۳	از غرنہ اقتادن شاہ شجاع و صحیح وسالم ماندن
۳۲۰	نقض پیمان اکرہ	۳۰۳	حکم جوکراے منہج
	نقض عہد نمودن دکنیان و برہم غورودن	۳۰۴	رفتن بمنزل و حمام شاہجہاں
۳۲۱	معاملت دکن	۳۰۴	ذکر درخت ہل تہل و درخت چنار گلان

مصرع	مصرع	مصرع	مصرع
۲۷۱	کشتن نکه مار حور نانو مردی و دهه ناس از	۲۵۶	دگر نلعه رتیمپور و احوال نصی از حکام
۲۷۱	و حصص معروفان نالای صورت دیار	۲۵۷	حاش و دهه نلعه از
۲۷۱	فرسایان سینه جونی حجت نطال لکله	۲۵۷	و حصص حاشانان سمسالار نالای دگر
۲۷۲	حقیقت سوزا و لی و نلعه فرمردن ناصنه	۲۵۷	ملارصه حاشوران
۲۷۲	ساقواده دانال	۲۵۸	دگر صدرا سیم نلزل فرادر شمع معبد
۲۷۲	دگر حصص سیم احمد سپردی و حصص لکله عینه	۲۵۹	عرب گوالداری
۲۷۳	ملارصه ساقواده نوردن	۲۵۹	سوز و لکله و عین در آگره
۲۷۳	و سندن انصافی دارال ایران	۲۵۹	ثقل عربده از نلعه ونا
۲۷۴	ناس نندان ماهی اکی نوص عربده	۲۶۰	دگر عبارات نلکور و حوص نلی ده آکر
۲۷۵	دگر مصطلحات حاشوران و سوز و لکله	۲۶۱	از نلوس و روینیه مملو سامنه و زبان
۲۷۶	دانام دنگه حوص	۲۶۱	احصاح نلصدنه نوردن
۲۷۶	حوص از سیمی	۲۶۱	و حصص نلکور کون نس وانا نرد ند س
۲۷۷	و سندن آمانی لکله نر کوهستان نر اخلد	۲۶۲	دگر گوالداری سیم سیمی
۲۷۷	ند نلعه	۲۶۲	دگر معبد و ز نلعه نلکور
۲۷۷	حنو نوردن راحه سوز و لکله نلعه راحه مالدن	۲۶۳	رکش نلعه و اعیان لکله
۲۷۷	نوص صورت داری سوز و لکله نلعه نر	۲۶۳	گم سندن عید و آرد و لکله و حاش نلکم د
۲۷۷	سوز و لکله	۲۶۳	انعام سکار
۲۷۷	حکم نلاری معنار و حاش از آگره نلعه دور	۲۶۳	حنو نلعه نلعه و لکله سوز و لکله و حاش
۲۷۷	نوص نلکور	۲۶۳	نوردن حاش سوز و لکله نلعه نلکور
۲۷۸	حکایت عربده اسلامشال	۲۶۴	رکش نلعه نر نر و نلکور و نلکور و نلکور
۲۷۹	د نر نر حاش نلکم سوز و لکله نلکم	۲۶۵	حشش چهاردهم
۲۷۹	حصص نلکم نلکم سوز و لکله	۲۶۵	پیکس ساعدهان
۲۸۰	و حصص نلکم نلکم سوز و لکله	۲۶۶	نوردن احوال نلکور اعیان لکله
۲۸۰	نوص حوص سوز و لکله	۲۶۶	انعام نلعه نلکور
۲۸۰	و سندن سوز و لکله	۲۶۶	رکش نلکور اعیان و نلکور نلکور
۲۸۱	و سندن نلکم	۲۶۸	سکار نلکم نلکم از سوز و لکله نلکم
۲۸۲	نر نر نلکم سوز و لکله	۲۶۸	نر و لکله ساعدهان
۲۸۰	رکش نلکور اعیان و نلکور	۲۶۸	نلکم نلکم نلکم
۲۸۲	نلکم نلکم نلکم	۲۶۸	نلکم نلکم نلکم
۲۸۳	نلکم نلکم نلکم	۲۶۹	نلکم نلکم نلکم
۲۸۳	نلکم نلکم نلکم	۲۶۹	نلکم نلکم نلکم
۲۸۴	نلکم نلکم نلکم	۲۷۰	نلکم نلکم نلکم

۲۲۹	قوت خواجه بیگ مرزائی صغری قلعدار احمدنکر	۲۱۲	طرح عمارت باغ فتح که از بناهای خانقاهان است
۲۲۹	و تفویض قلعداری. بفتح خاں	۲۱۳	پرویدن انگشتهای اہام نوکر مقربشان بجرم
۲۳۲	ذکر عدالت	۲۱۳	پرویدن درخت گل چنپه
۲۳۳	جفت شدن سارس	۲۱۳	آوردن ذری را بعتصر که در هر مرتبه عصری
۲۳۳	حکایت عجیب سارس	۲۱۳	از اصفای او بریده بودند و متنبه نگشته بود
۲۳۴	خبر قوت راوت شنکر	۲۱۳	فتح و تلبیس خورده از مضامین او تیس
۲۳۴	ملازمت رای بہارہ عمدہ زمینداران کجرات	۲۱۵	رسیدن خرپزہ کاریز و عنایت فرموش ازان
۲۳۵	احوال ابرالتسن مصر و عنایت خطاب	۲۱۶	بمشایخ کجرات
۲۳۵	نادرالزمانی	۲۱۶	وعف شاعرجاں
۲۳۶	مقتوح گشتن کان الہی گونقوانہ	۲۱۶	وصف عمارات مقبوضہ سید مبارک بغارہ
۲۳۷	بیضہ دادن سارس در باغچہ دولتخانہ	۲۱۷	بجہنم واصل گشتن مانسنگہ سیرورہ و ذکر
۲۳۸	رخصت فرمودن راجہ بکرم جیت را بمصاغرہ	۲۱۷	اصناف و اوضاع و اختراع قوتہ سیرورہ
۲۳۸	قلعہ فانگرہ	۲۱۷	حکم اخراج سیرورتہا خصوصاً از کجرات و از
۲۳۹	ذکر قتل سبکان قلی قورال	۲۱۷	دیگر ولایات
۲۴۰	تقرر قدرے تعویق در اجرای حکم قتل	۲۱۸	عنایت خطاب عامل خانہ بخواجہ عامل
۲۴۰	بزر کشیدن سعیدای زرگر در صلہ نصیدہ غرا	۲۱۸	گرفتہ آوردن قمرخان کہ از انگلیس سر بصرہ راے
۲۴۱	فرمودن بیجا و حکم نفش کردن بر تفتہ سنگ	۲۱۸	آرا رکہی نہادہ بود و کامیاب گشتن او
۲۴۱	عزیمت بصوب آگرہ	۲۱۹	شیرج ویا دو خطہ کشمیر
۲۴۲	بجستہ کشیدن سارس	۲۲۰	ملازمت زمیندار جام
۲۴۳	کم کردن شراب قدرے از محتاہ	۲۲۰	قوت عظمت خاں گجراتی
۲۴۳	رخصت و نشہ عادلخان پرتصیل انعام	۲۲۰	فکر شکار شیر
۲۴۴	نورتن رباعی خود بر اطراف کشمیر و فرستادن	۲۲۱	انس گرفتن بز با بچہ لنگر
۲۴۴	پناذلخان	۲۲۱	جسین زمیندار
۲۴۴	تفریض صوبہ داری بہار بمقربشان	۲۲۲	عنایت خطاب قاسمخان و تفویض صوبعداری
۲۴۶	قتل حکایت تلخیص از اکبر	۲۲۳	لاہور از طرف اعتماد الدولہ بمیر قاسم
۲۴۸	بیماری شاہ شجاع	۲۲۳	وخصہ فرمودن نچہمی نرائین راجہ کوچ بہار
۲۴۹	ذکر قریہ فرمودن اکبر از شکار	۲۲۳	امین میر جملہ از عراق
۲۵۰	تولد شاعرزادہ اورنگ زیب	۲۲۳	ذکر شکار نیل
۲۵۰	صحبت داشتن با چند روپ سناسی	۲۲۵	مراجعت بصوب احمدآباد
۲۵۱	حکایت بادشاہ و باغبان	۲۲۶	وعف کریم
۲۵۳	حکم رزن حکیم روح اللہ	۲۲۶	نقش نمودن تصویر یزدج ہرازہ گاہ
۲۵۴	خبر بغی راجہ سورجمل	۲۲۶	پوسندہ
۲۵۵	ملازمت خانقہاں سپہسالار و رسیدن بایلغار		

## مضمون جشن دوازدهم

صفحه

۱۸۳

ذکر منع استعمال تنباکو در مسالک هندو ایران و

۱۸۳ مشاعره و بیابان خادمان و مومنان وانی ایران

۱۸۵ و حصص محمد رضا انلجی خازانی ایران

۱۸۵ بهم رسیدن گروه خمینی که از مرایب است

وزن فرمودن اوستان محمد نائیرا بر رویه و موصوفه

۱۸۶ دیوان جهت باز آن

۱۸۶ وزن فرمودن ملک احمد شاه خوان بر رویه

عذاب خطاب چشتی حانی شیع مودود

۱۸۷ چشتی

آمدن ده قلعه امانس از معنی بهار که یکی

۱۸۸ از آن قیمتی یک لک روپیه بود

۱۸۹ عذاب خطاب خانی عذابی به دایه الله

سند گذاشتن نام روز پستخانه مبارک شده

۱۹۱ و چهار شده ده کم شده

۱۹۲ عذاب یاقین عادل شاه نوری

۱۹۲ ولادت روشن آرای دیو بیگم

۱۹۳ عذاب خطاب رسد حانی ناهیداد انداز

کشته شدن روح آنکه مراد داندنای نوری

۱۹۳ از دانیان نثار

مقرض شاه حمزه ولد ابدال سلطان شاه

۱۹۴ حرم بعد فتح بعضی از مسالک دکن

گذاردن مهاسان قلعه لعل ده یازده مشدی

وزن و یک لک روپیه دیوه فاشدر قنری

۱۹۵ حواقر دیگر

یاقین شاه حرم خطاب سال حواقر و حکم

۱۹۵ مشتق در صدلی و من در دیک تحصه شاهیه

۱۹۶ تقریر صورت کامل ده مهاتصال

۱۹۷ پیشکش نمودن ششعلی حواقر گران بها و

لعل نور نص

۱۹۸ بهمن رازات از کلمه مانور بهاتب گهرات

۱۹۹ رسد ده مهاتصال پنجاب کابل

مضمون

صفحه

صالحات خطاب مکرماحیه ده رای رایان وکیل

۱۹۹ شاهجهان

۱۹۹ رابع شدی خطای صوب از موزا رستم

۲۰۱ عبادت خطاب همتعانی مالدیار گریه

۲۰۱ حقیقت قلعه دهان

۲۰۲ معملی از احوال سلطانی مالک

۲۰۲ عبادت فرمودن یکقطعه لعل یکونگ شاهجهان

وصف گل کودنی یعنی نخل و گل کنول و

۲۰۴ شرح تفاوت ضرورت و معنی از یکدیگر

۲۰۵ حسد و نسب سرتار خان

وجه تسمیه کندی و شرح خصوصیات و دیگر

۲۰۶ مرایب و عذیب آن

۲۰۷ حکم سکه نوصح دیگر در کندی

۲۰۷ پسند فرمودن کپی بی نادره

شکایت عبدالله خان درین اشعار مانع

۲۰۸ ناملالین احمد و قتل یگانگی بهر بیصد

اشعار گرامات و حواقری عادات شاه عالم و

۲۰۸ قطب عالم

۲۰۹ رسیدن شهر گجرات و لوح کیهان آن

۲۱۰ ایالت گجرات شاهجهان

۲۱۰ ذکر مسعود جامع گجرات

دیار فرمودن روضه شیع و حیدرالدین از

عشایه مشایخ مرده اند و ذکر اوله آن

۲۱۱ برگزیده آفاق

تسرب نمودن در نامچه و حواقری فتح اسکندر

۲۱۱ مرثیه تاریخ مرثیه اسکندر از احوال

۲۱۱ حکایت گجرات

۲۱۱ ذکر مقرب راحة طلال راحة وایه اینور

۲۱۱ احوال ملک لو

۲۱۲ ذکر مرار شیع کپتو

۲۱۲ ذکر منبر که خردرا از سل سلطانی گجرات

۲۱۳ میگرد

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	نصب نمودن صورت رانا وکرن پسر او که از سنگ	۱۳۷	رخصت نمودن مصطفی بیگ ایلچی دارای ایران
۱۶۲	تراشیده بودند در پائین باغ آگره	۱۳۷	فرستادن خانجهای بار دیگر بدکن
	مضطرب شدن شیر علی کشتی گیر به پهلوان	۱۳۸	آمدن سید کبیر از جانب عادلخان
۱۶۳	پایه تخت	۱۳۹	وسیدن کتابت خواجه هاشم ده بندی و جواب آن
۱۶۳	رسیدن محمد رضاییک حاجب ابران به هدایا	۱۵۰	یوخی از احوال سلسله میو میران
۱۶۵	قتل کتابت دارای ایران	۱۵۰	خورانیدن شراب بشاهزاده خرم
۱۶۶	رخصت شاه خورم به مهم دکن	۱۵۱	حکایت ابتدای شراب خوردن خود
	سیاست دزدان و جنگ تول نام سردار دزدان	۱۵۲	عنایت خطاب خانی بصادق بواهرزاده اعتمادالدوله
۱۶۷	یا فیل	۱۵۲	رخصت چکک سنگه ولد کنور کرن بوطن
۱۶۸	بیان احوال اجیر	۱۵۲	حکایت شکست احداد افغان در کوهستان کابل
	نالش و تظلم سارس ها بجهت صید بچه های		ظفر یافتن شاه نواز خان بر عنبر مقهور و
۱۶۹	خود و بعد از یافتن بردن آنها	۱۵۳	بدست آمدن عنایت نامتصور
۱۷۰	عنایت خطاب فاضل خانی به اقا افضل		مفتوح شدن کاس الماش بسعی ابراهیم خان
۱۷۱	سرفرازی صفی پسر امانتخان بخطاب خانی	۱۵۴	در صوبه بهار و بر آمدن الماس بوضع غریب
	تماشای نیرنگی قضا و قدر بخلعاصی دراجی	۱۵۵	عنایت خطاب فتح جنگ بابراهیم خان
۱۷۱	از چندین آفت و بلا و هلاک کنجشک		
۱۷۲	تفنگ اندازی نور جهان بیگم	۱۵۵	<b>جشن یازدهم</b>
۱۷۳	ملاحظه فرمودن درخت خرما به دروازه		
۱۷۵	ملاقات چدرپ سناسی	۱۵۶	تسمیه نور متعل بنور جهان بیگم
۱۷۶	وضع معاش بوهمن		عنایت ترمن و طوغ باعتمادالدوله و حکم دوام
	وصف درخت بر و نصب نمودن نقش پنجه	۱۵۷	نواغتن تقار بعد تقار شاه خرم
۱۷۸	خود بران درخت		عنایت خطاب شجاعت خانی بسلام الله عرب و
	بیان زهره شیر و گرگ که بر خلاف حیوانات	۱۵۷	خطاب مصداالدوله بمیر جمال الدین انجو
۱۷۹	دیگر در جگر میباشد		کشته شدن عبدالسبهان در یکی از تهانه جات
۱۷۹	داخل شدن در قلعه ماندرو مساحت آن	۱۵۸	کابل
	حکایت زهر دامن نصیرالدین پسر غیاث الدین	۱۵۹	انعام سه لک روپیه بشاندوران
۱۸۰	مالوی پدر خود را و فوت آن	۱۵۹	فوت شیخ فرید مرتضی خان
	ذکر جمع نمودن عورات سلطان غیاث الدین	۱۶۰	فکر فوت صبیح خرم نوشته اعتمادالدوله
۱۸۱	مالوی بشراهش خود	۱۶۱	ولادت شاه شجاع
	بریدن نصیرالدین دست خدمتکار را که او را از	۱۶۱	تقریر صوبه اله آباد بسلطان پرویز
۱۸۱	آب بر آورده بود	۱۶۱	هنگو ربای عظیم در بعضی جاهای هندوستان
	حساب شکار که از سن درازده سالگی تا پنجاه	۱۶۲	تقریر نظامت گجرات بمقریقان کراتوی
۱۸۲	سالگی نموده بودند	۱۶۲	عنایت خطاب اندد هانی بشوقی طبهر نواز

## مضمون

## صفحہ

مظاہر حاندیس و ہر و دنگو ملک معبرہ

۱۰۸

دکن مظاہر

۱۰۸

ہرب صمغان جعفر و ذکر حصان اور

۱۰۹

ہوب مہرہ غازی ولد مہرہ خا ی موشاں

۱۱۰

ہوب سہامغان ہر مگالہ موشع عرب

۱۱۴

ہوب امیرامرا سرہمغان والا سہی

۱۱۴

ہوب سلیہ سلطان نمک دھنر وادی ہرہوس

۱۱۴

مکانی کہ اول د معد ہنومغان ہرہ و معد

۱۱۴

ہوب او عرس اسانی معد حرہ ہرہورہ ہرہورہ

## حسین ششم

۱۱۵

بیان حبار حہ کہ ہواں انگلی سعادت و

۱۱۵

مہرہوس مہرہوس

۱۱۶

ہمادہ خطاب سردار خانی مظاہرہ یاد کار

۱۱۶

ہرادر ہندالہ خان

۱۱۷

ہتہ دانی ہور

۱۱۷

ہم گس سہواں و ہتہ دانی

۱۱۸

ہاں گہن سگ دہرہ

۱۱۸

اہوال مانتہ ہرہ و ہنسی ہر ہعادت و اطوار و

۱۱۹

امثال انسان

۱۲۱

ہرہداس ہنمالم ہانہی گری ہواں و ہخص

۱۲۱

ہادکار علی سہر سہا سہا ہرہا انہاں

۱۲۲

ہمیت اصل و ہرہ سگہ رانا

۱۲۳

ا ن ہاس ہرہورہ ہرہوس

۱۲۵

ہخص سہرہادہ ہرہ ہرہ سہرہ ملک رانا

۱۲۵

گہرہمیں دیگ ہنسی ہندگش ہرہادہ ہرہرگ

۱۲۵

ہوب اسامغان نام مگالہ ہرہانوع سلسلہ

۱۲۶

سہرہ سہرہ

## حسین ہفتم

۱۲۷

عماد حباب اصطنانی ہنمغان خان

۱۲۷

ہمد ہرہوس خان اسہم دو لہہ گوالہار

۱۲۸

سہرہ حہرہ از ہرہوس

۱۲۹

ہوب ہنمغان کہ موش ہرہرہ ہرہ

۱۳۰

ہرہوس ہرہ و ہنمغان سہرہ

## صفحہ

## مضمون

ہوب راجہ مانسنگہ اندہی و سہرہوزی مہاسنگہ

۱۳۰

ہرہوس ہنمغان اور

سہرہوز ہرہوس ہنمغان ہرہوز گوس را رانداس

۱۳۱

ہنمغان ہنمغان ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۱

ہنمغان ہرہوز از ہنمغان

۱۳۲

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان

۱۳۳

ہنمغان ہرہوز ہنمغان ہنمغان ہنمغان



صفحه

مضمون

امدن خانشانان از دکن موبته ثاني و ناخوشي

۸۶ حضرت ذك سبعتاني

۸۷ تقريض صبيه مطفوحسين ميرزا صفوي پشاهزاده

۸۸ رخصت خان اعظم بكمك انراج مهم دكن

۸۹ حكايت شكارشيو و زخمي شدن بعضى از بندگان

۹۱ ملازمت ملا نظيري شاعر مشهور

## ۹۳ جشن ششم

۹۳ ملازمت يادگار علي سلطان ايلچي دارائي ايران

۹۴ نقل كتابت شاه عباس

سرفرازي ايرج پسر دكن خانشانان بكتاب شاه

۹۵ تراز خان

تاخت اعداد بد نهاد پر شهر كابل و منزه و

۹۶ برگشتن از مردم شهر بے ترنگ و كامل

ساختم يكي از ملازمان بادشاهي كه در خاتم

پند خانه كار ميكرد چهار مجلس از عاج در

۹۷ پوست فندق

عنايت خطاب امتقاد خان به ابراهيم پسر

۹۸ اعتمادالدوله

۹۹ عنايت خطاب شادخان بشادمان ولد خان اعظم

۱۰۰ حكم ضوابط جهانگيري

## ۱۰۰ جشن هفتم

۱۰۱ حقيقت ملك بنگاله به تفصيل

از عجايب معاربات جنگ شجاعستان

۱۰۲ با اعتماد خان و ثغر ياقين محتض بتائيد

۱۰۳ ايندي ر فضل او

۱۰۴ عنايت خطاب رستم زمان بشجاعستان

۱۰۵ وصف جانوراني كه مقربخان از بندر كودد

اورده گذرانيد

۱۰۶ امدن لكهمي چند راجه كميون سر گروه

۱۰۷ راجه كميون

حكايت رستن عبدالله خان از طرف كجرات

۱۰۷ پر ملك عتير نظام الملوكي و شكست خورده

امدن او

صفحه

مضمون

۷۳ رخصت انجرات خانشانان بدكن

تقريض صبيه داربي كجرات بهمظفان كركتاهي

۷۴ از عزل موفقي خان

۷۴ تولد بلند اختر پسر خسرو

## ۷۴ جشن چهارم

۷۴ سرفرازي ميرزا بوخوردار بكتاب خانكاه

طلب داشتن مهابتخان از مهم رانا و فرستادن

۷۴ عبدالله خان را بجاي او

مرحوم خطاب مسيح الزماني بهكيم صدر

۷۴ اصفهاني

۷۵ رخصت شاهزاده پوريز به مهم دكن

۷۵ صنع نروختن بنگ بوزه در بازارها

۷۵ ادا به بجهيت كه از شير صادر شده

۷۶ غزل كه شهنشاه جهانگير خود گفته اند

فرستادن ساچق بخانه صبيه مطفوح حسين

۷۶ ميرزا كه بجهيت خرم خواستگاري شده بود

رخصت خانبهجان لودي بسمت دكن بكمك

۷۷ سلطان پوريز و خانشانان

سياست نروختن جلودار و دو نفر كهار را كه در

۷۸ وقفه عكازيله كاژ طاهر شده بودند

مرحوم نروختن منصب بمبدالرحيم هر و منو

۷۹ تصهيرات او

## ۷۹ جشن پنجم

فوت ملا علي احمد مهر كن در حضور اقدس

۸۱ نجاتا

تنبية جمعي از خانزادان كه مريد و معتقد

۸۲ سناسي شده بودند

۸۳ عدالت نروختن پر فرياد پير زنه بر مقربخان

سنوح واقعه قريبه بصريه بهار در عمل اتضلمان

۸۳ پسر شيخ ابراهيم مشهور

۸۵ آوردن دولت خان تحت سنگه سياه

مصحف	مصحفون	مصحف	مصحفون
۶۵	اورش آزاد میرزا ساجد و مفرست راجه مانسنگه	۵۳	پرواس و سعد از مایه خسرو درایه ستر پادشاه را
۶۵	چشم سویم		دگر کس علی گئی انتار که خطابه ستر آنگر
۶۶	طالع سن در قلمه آکره		فاصله سهر مهرالسا حاتم که مانی انتال
۶۶	نور سعد و آینه از خاندان سعید سنده اند	۵۴	نور جهان بیگم شده فرد فطالدهاں را
۶۷	کس ستر خود را دورایه ستر		ما اینه حان در بدولت میگانه
۶۷	صاحب اسب نراجه مانسنگه	۵۵	حکم مزاحمت از کاکل
	عرب جهانگیر طبعان طالع ناظم متگانه و	۵۵	وصف ستره های کاکل
	عروس صورت داری بهام سلطان جهاندار و	۵۶	گرتش عکسرت گریه ماز را
۶۸	انالهی اسلامهان		نصفی نفس نراجه نایوب معاصر طلعان
	دگر نازنگری و خاور سعید که درویشی از	۵۶	مستورد عربی
۶۸	سراندب اورده فرد	۵۶	تعمیر عمارت در بالا حصار کاکل
	صفت فرمودن خود تا صند حکمت سنگه وکد	۵۶	وزن صغایره ناکل
۶۸	راجه مانسنگه و فرسندن ساحی	۵۷	سکار سمره
	عرب نعتیالسا بیگم عبه جهانگیر والد	۵۷	فرامش از کاکل
۶۸	میرزا رانی		ازاده نایوب خسرو سمره مانی و کسند شن
۶۸	وشتن انالهی مکتبول خود کاز در آکره	۵۸	جمع نعتیال و نایابی
	امش صند راجه جگه سنگه در محل		مشک رسندن فرزانگی ستر اصف حان و
۶۹	ناتساهی ناکهر و اسباب نامیانی	۵۸	عیال آندش مانی وکد اصمادانکره
۶۹	عرب منو حلیله مسراده منو نعتیالک یودی	۶	موجده سن تا صند آردسته ده هاسم حان
۶۹	وزن سال فیزی		هلاله حطاب حانتهان ده صلاصهان و حطاب
۷۰	رحمت مہانتان مہم رانا	۶۱	خاندوزانتهان ده ساه سنگهان
	امش حانتهان از ملک خاندس و دکی	۶۲	عمر حرایم رایه سنگه
۷۰	سمره اول	۶۲	موجده فرمودن حساب ند نعتان سلطان رنگ
۷۰	وزن سال جسمی	۶۲	ملاوصه میرزا غازی ستر حلیله نه
۷۱	عرب پیشور حان سعاد و کمالهان	۶۲	ملاوصه منو عیال آندش منو سوان
	منع خواجه سوا نمودن در ممانک محروسه	۶۳	نعلی نداشت بندگار ده میرزا غازی
۷۲	صوما و در دیگانه حیرصا		منو نازان فرمودن طلعان سندن انال که معوی
	عناجه اسب خاصه و ستر و نعتیال ملک ده	۶۳	سلطان خسرو فرد
۷۲	حانتهان و فرسندن میرزا غازی را بندهار	۶۳	دک مرزا مستند امش
۷۲	نصرت ناکره فرمودن در عمارت دروست آند	۶۳	توحه زابات از لاجور نعتیال آکره
	نصرت حوس حکم علی که حکمران دران	۶۳	د معدالک حاکم داور نکرور
۷۳	ساخته فرد و اب دران می راجه	۶۵	رسندن نعتی و نرول در سلم گده

مضمون	صفحہ
پیوستن حسین بیگستان بدخشی بخرور در متبر	۲۵
غارت و تاراج نمودن خسرو و نسق و نخبور	
نمودن بدخشیان روسیاه	۲۵
کشتن والده خسرو خود را	۲۶
تقریض هراوایی لشکر بد شیخ فرید بشاری	۲۶
به خسرو پیوستن عبدالرحیم	۲۷
گرفتار شدن پنج نفر از نوکران خسرو و به	
سیاحت رسیدن در نقر در ته پای فیل	۲۸
مسدد شدن دروازه های شهر لاهور	۲۹
وسیدن خسرو به لاهور و سوختن یکی از دروازه ها	۲۶
سوار شدن جهانگیر از سلطان پور به جنگ خسرو	۲۹
رسیدن خبر قطع شیخ فرید بشاری بر خسرو و	
مطالب شدن آورنده خبر بقوششیر خان	۳۰
تقل و اتعات روزگاه	۳۰
ذکر اقوال مردمان کوته اندیش خسرو را	۳۰
تعیین بعض سرداران به تمامت خسرو	۳۰
گرفتار شدن خسرو	۳۲
آوردن خسرو را پا بزننجیر و حیل بیگ و	
عبدالرحیم را در چپ و راست او و حکم	
کشیدن حسین بیگ در پوست گاؤ و عبدالرحیم	
را در پوست خر و تشبیه نمودن	۳۲
عنایت خطاب مرتضی خانی بشیخ فرید بشاری	۳۲
پردار او پیشتن جمعی کثیر از گرفتار شدگان لشکر خسرو	۳۲
طلب نمودن سلطان پرویز را از مهم وانا	۳۳
حرکت لشکر قزلباش بر قندهار و محصور شدن	
شاه بیگ خان	۳۳
فرستادن نوچ بجانب قندهار بکمک شاه بیگستان	۳۳
به قتل رسیدن ارجن نام گرو	۳۳
ملازمت سلطان پرویز	۳۳
عنایت آفتاب گیر به سلطان پرویز	۳۵
آوردن مرتضی خان اولاد سلطان دانیال را	
از برهانپور	۳۵
طلب داشتن سلطان خرم یا مشغولات مرادق	
صحت	۳۶

مضمون	صفحہ
تقریض نمودن قلعه داری قندهار بسردار خان	۳۶
قید نمودن ابراهیم شاد رادر قلعه چنار	۳۶
تقریض صوبه داری بنگاه و آذین قطب الدینشان	
کرکه	۳۷
گرفتار شدن خطا بغارت میرزا عزیز کرکه	۳۸
جشن کشدائی سلطان پرویز بدختر شاهزاده مراد	۳۸
فرستادن نوچ دیگور بکمک انراج متعینه قندهار	۳۹
گرفتار عبداللہ خان رامچند بندینه را بایلغار	۳۹
ذکر شکار و امتیاز در گوشت جانواران وحشی	۳۹
فوت والده قطب الدینشان کرکه	۴۰
<b>جشن دویم</b>	<b>۴۱</b>
حقیقت لشکر قندهار و آنچه واقع شد دران دیار	۴۱
بملازمت رسیدن حسن بیگ ایلچی دارای ایران	۴۱
حسب و نسب ترخان لودی	۴۲
حرکت بجانب کابل	۴۳
انعام ده هزار روپیہ به ایلچی دارای ایران	۴۳
بر آوردن مینار قبر آهو و نصب نمودن کتبہ بر او	۴۳
وجه تسمیه گجرات	۴۴
ذکر چشمه دریای بہت	۴۴
ذکر زعفران زار کشمیر	۴۵
ذکر بنای قلعه و هتاس برکنار دریای اتک	۴۶
وجه تسمیه موضع خرپڑہ	۴۸
تقریض وزارت ملک به آصفخان میرزا جعفر	۵۰
تنبیه نمودن کلیان بیاداش فعل شنیعہ	۵۰
تقل جانور غریب ہم شکل موشک پران	۵۰
عطای خطاب افضل خانی بمبدالرحمن پسر	
شیخ ابراهیم افضل	۵۱
سیر باغات کابل	۵۱
تعمیر باغ جہاں آرا	۵۱
نصب نمودن کتبہ بوسنگ مرمر در میان در	
درخت چنار و معانی مستعمل سایر کابل	۵۱
رسیدن به کابل و کذده نمودن تارونج	۵۲

صفحہ	مضمون
۱۶	ذکر نعمہ سرائیاں مہند جہانگیری
۲۰	حساب و سہ ماہی اعیان بیگ دکن درو جہاں
۲۰	داخل سدر نو جہاں در متعلق جہانگیر
۲۱	معروف حسن سکہ و معراج دامن نام نو جہاں
<b>شروع تورک جہانگیری</b>	
<b>موشمہ خاص جہانگیر</b>	

۱	جلسہ نو ارنگ ہرمابراوی
۱	ذکر حضور سہ سلم
۱	ذکر ولا با خود
۱	رحہ سیمہ ہرموالدین جہانگیر
۲	مستقیمہ از احوال اکبر
۳	اعیان سائنسی بعد مہتاب
۳	وصف مہربا و گہارے ہمدوساں
۳	سایہ رنجہو عدل در تعلقہ اکبر
۳	مطہر احکام در ردہ کاغذ
۵	انعام سکہ ہائے مہند جہانگیری
۶	تہذیب انانیہ مذہبات در سہند حال
۶	فعال داسیس وزارت در روز جہاں متحدہ معتمد
۶	و ہمایے خطاب امیر لہور در سہند حال
۷	حقیقتہ سہندیا نارہمداروں اند
۷	عیانت حکومہ سنگاگہ در راحتہ ماتسنگہ اندری
۷	و حقیقتہ سہندرادہ روزنہ در مہم و نا
۸	تہذیب مہر اوڑک در آمد اکبراً حریف جہاں
۸	ذکر و بدلا سلسلہ درون
۸	در وادہ سلسلہ حرم معنی سہندھواں
۸	در وادہ سہندھواں و جہاندار
۸	تہذیب وزارت بعدہ مہاکہ در روزہ ملک مہرزا
۹	جہاں ملک
۹	تہذیب وزارت بعدہ مہاکہ در عتاب بیگ
۹	اعضا اندوہ
۹	تہذیب مہتاب مد اسپی در سو در مہتاب
۹	در راحتہ مہاکہ حد
۱۰	ذکر مہرچ مہاکہ

صفحہ	مضمون
۱۰	ذکر راحتہ ہرمسنگہ درو ہرمسنگہ
۱۰	حکایت تکت انہا فصل
۱۱	نصائح سلطان روزہ ہنگام و حقیقتہ مہم رانا
۱۱	عقائے منصب ہفت ہزاری مہرزا شاعر
۱۱	لمحال حرارتہ عدالتہ جہاں
۱۲	احوال سہ حس کرانی متعلقہ ہرمسنگہ
۱۲	تہذیب بعدہ جہاں
۱۲	در آمدی سران اکبری راجہ حریفہ درواں
۱۲	سائنس و عام
۱۳	تہذیب سہند حسن جہاں
۱۳	عقائے خطاب اکبر حافی سہند مہاکہ الدس
۱۳	در حدہ حضور سہ سلم
۱۳	مہاکہ مدنی ہمدان
۱۳	ذکر اکبر دہاکہ درو حو
۱۳	ذکر ارکاہ اکبر
۱۵	در سہ مراد و سہند سائنس
۱۶	و گاہ سکولسار بیگم
۱۶	و گاہ ارلہ نامہ درو ہنگم
۱۶	ارباب اکبر
۱۶	صاحب کرموش اندر نا حقیقتہ اسم
۱۷	ذکر مہتاب اکبر نا ہمدوس
۱۷	گفتار اصدی ہمدوس روزہ اکبر
۱۸	ذکر قلعہ ہمدوس اکبر کتہاب را ناٹھار
۲۰	حکایت قلعہ ہمدوس اکبر مہاکہ درو لہ را
۲۱	تہذیب ہمدوس جہانگیر در ای پیرونا
۲۱	مہاکہ اکبر
۲۱	سہند گوتش انعام ہنگام عقائے عدل و احسنہ
۲۱	سہند گوتش ذکرہ او کاتل
۲۱	تہذیب سہند اصل

۲۲	<b>چیشن اول</b>
۲۲	سوزش انگہی نگہی از ارکاہ مختار در گہوار
۲۳	ذکر مہاکہ و در سہند حو
۲۵	حکایت در مہاکہ حو ناٹھار

# فهرست کتاب توزک جهانگیری



## مضمون

## صفحه

## مضمون

### دیباجه

۹	ذکر قتل شیخ ابوالفضل	۱	ملاقات اکبر بادشاه با حضرت شیخ سلیم
۱۰	فرستادن اکبر سلیمه سلطان بیگم را نزد جهانگیر	۲	ولادت جهانگیر و تصیده تاریخ
۱۱	ملازمت جهانگیر به اکبر و گذراندن قدر	۳	بیاده رفتن اکبر بادشاه به اجمیر به جهت زیارت
۱۱	مراجمت از تنهپور به الله آباد	۳	احوال خواجه معین الدین سجزی
۱۲	رفتن عبدالله خاں بدرگاه اکبر	۴	اساس شهر عظیم در تنهپور
۱۲	پوست کشیده شدن یکی و اخته شدن دیگری	۵	عطای منصب به شاهزاده محمد جهانگیر
۱۳	به حکم جهانگیر	۵	عقد صبیحه راجه بهگوانداس متوطن انبیریا
۱۳	روایت شدن ادبیه فهمایش جهانگیر و نشستن	۵	شاهزاده جهانگیر
۱۳	کشتی بزرگ دریا	۵	عقد صبیحه راجه اودی سنگه ولد مالدیو راجه
۱۳	وفات مریم مکانی والده اکبر	۵	ماژرات یا شاهزاده قاصدار
۱۳	تراشیدن اکبر صرے سروریش	۶	ولادت سلطان النسا بیگم از دختر راجه بهگوانداس
۱۳	ملازمت جهانگیر به اکبر	۶	ولادت سلطان خسرو
۱۵	نظر یند نمودن اکبر جهانگیر را تا ده روز	۶	ولادت سلطان پرویز
۱۵	حکایت جنگ فیل جهانگیر با فیل خسرو	۶	ولادت بهار بانو بیگم از صبیحه راجه کینسو داس
۱۶	بیماری اکبر	۶	رائهپور
۱۶	اقامت شاهزاده خورم جهت بیمار داری اکبر در	۶	ولادت سلطان خورم یعنی شاهجهان از صبیحه
۱۶	قلعه اکبر آباد	۶	راجه اودی سنگه
۱۷	ولادت شاهزاده شهریار و جهاندار	۶	احوال عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
۱۷	شنفار شدن اکبر	۷	رحصت سلطان سلیم یعنی جهانگیر بهم رانا
۱۷	ذکر اولاد اکبر	۷	وفات والده سلطان پرویز
۱۸	ذکر رزراے جهانگیر در زمان شاهزادگی	۸	معاودت جهانگیر از مهم رانا به الله آباد
۱۹	ذکر اولاد جهانگیر	۸	رسیدن محمد شریف به خدمت جهانگیر
۱۹	ذکر فضلاء عهد جهانگیر	۹	غایت خطاب عبدالله خانی به خواجه عبدالله
۱۹	ذکر حکماء عهد جهانگیر	۹	ترجه جهانگیر از الله آباد بجانب اکبر آباد ویر
۱۹	ذکر شعراء عهد جهانگیر	۹	گشتن از اثاره
۱۹	ذکر حائطان عهد جهانگیر		

